عدالت امید

شماره ۶، خزان ۱۳۹۹

ویژه‌نامهٔ مرجعیت و هویت

صاحب امتیاز: بنیاد اندیشه
مدیر مسئول: محمد هدایت
سردبیر: قربانعلی انصاری
هیئت تحریریه (به ترتیب حروف الفبا): امان‌الله فصیحی، امین‌الله امینی، حفیظ‌الله ذکی، رضا العلی، سید آصف حسینی، سید علی آقا مزیدی، سید علی مطهری، شیر محمد انتظار، صادق باقری، عبدالحمید عارفی، علی پیام، غلام سخی احسانی، محمدقاسم عرفانی، محمداسحاق عارفی، محمد شفق خواتی، محمد توسلی غرجستانی، علی جوادی، حسن رضا خاوری، محمدسخی رضایی، محمدسرور جوادی، محمد یحیی وقار و مصطفی احمدی.
ویراستاران: حفیظ شریعتی (سحر)، علی پیام و مصطفی احمدی
صفحه‌آرا و طراح گرافیک: تقی وحید

بنیاد اندیشه

بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۴

فهرست مطالب

نسبت هویت با مرجعیت | محمد هدایت ۴
خداوندگار سخن و قلم | یادی از مرحوم آیت‌الله محقق خراسانی ۸

بخش اول | گفتگوها ۱۳

جایگاه علمی و فقهی آیت‌الله العظمی محقق کابلی | گفتگو با آیت‌الله العظمی فاضلی بهسودی ۱۴
مرجعیت، هویت و نقش شهید مزاری | گفتگو با حجت‌الاسلام والمسلمین استاد سید غلام‌حسین موسوی ۲۴
نوآوری‌های فقهی آیت‌الله العظمی محقق کابلی | گفتگو با آیت‌الله محمدحسن عارفی ۴۳
چگونگی و چالش‌های ظهور مرجعیت در افغانستان | گفتگو با حجت‌الاسلام والمسلمین محمدناصر اخلاقی ۱۴
آیت‌الله محقق خراسانی؛ بنیانگذار مرجعیت در افغانستان | گفتگو با حجت‌الاسلام و المسلمین حجت‌الاسلام اعتمادی معروف به اعتمادی هزاره‌ها ۵۰
شخصیت علمی آیت‌الله محقق خراسانی | گفتگوی منتشرنشده از مرحوم حجت‌الاسلام والمسلمین نادرعلی مهدوی شهرستانی ۸۰
ویژگی‌های شخصیتی آیت‌الله محقق خراسانی | گفتگو با حجت الاسلام والمسلمین موسی دانش ۸۵
آیت‌الله محقق خراسانی از زبان آیت‌الله حاج شیخ غلام‌حسین موحدی ۹۲

بخش دوم | در باب مرجعیت و هویت ۹۴

مرجعیت به مثابهٔ شهریار شریعت | حسن‌رضا خاوری ۹۵
نقش و منطق شهید مزاری در تأسیس نهاد مرجعیت در افغانستان | عبدالعلیم برهانی ۱۰۴
نقش آیت‌الله محقق خراسانی در احیای خودباوری هزاره‌ها | ابراهیمی غرجستانی ۱۱۳
آینده مرجعیت در افغانستان | عبدالله جعفری ۱۲۰
نقش علما و مرجعیت در تحولات سیاسی و اجتماعی افغانستان | غلام‌سخی حلیمی بلخابی ۱۲۶
مرجعیت؛ گره‌گشایی از انسدادهای نوپدید معرفت دینی | محمداسحاق عارفی ۱۴۷
نقش شهید مزاری در احیای مرجعیت شیعه در افغانستان | محمدحسین فیاض ۱۵۴
مرجعیت دینی و ناسیونالیسم، تقابل یا تعامل؟ | قربان‌علی هادی ۱۶۱
کارکردهای روحانیت شیعه در افغانستان | عبدالقیوم آیتی ۱۷۰
مراجع ملی در راستای تأمین منافع ملی | سید آصف حسینی ۱۷۷

بنیاد اندیشه

فهرست مطالب

نقش مرجعیت برهویت و عدالت در افغانستان | محمد علی حامدی ۱۸۰
نقش مرجعیت و علما، در جهت‌دهی افکار عمومی در افغانستان | محمد ناصر عارفی ۱۸۶
آیندهٔ مرجعیت در افغانستان | قربان‌علی فکرت لعلی ۱۹۱
هزاره‌ها و سیستم وجوهات شرعی | حفیظ الله محمدی ۱۹۷
نقش مرجعیت دینی در وحدت ملی | محمد طاهر قاسمی ۲۰۳
نسبت سنجی مرجعیت و هویت | غلام‌سخی احسانی ۲۰۸

بخش سوم | مقالات ویژه آیت‌الله محقق کابلی و آیت‌الله محقق خراسانی ۲۱۴

روایت‌هایی از آغاز و ادامهٔ مرجعیت حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی | احمد علی علی‌زاده ۲۱۵
آیت‌الله العظمی محقق کابلی و گفتمان عدالت‌خواهی | یوسف عارفی ۲۳۴
بازتاب فقه اجتماعی در فتاوی فقیه فقید آیت‌الله محقق کابلی | حبیب الله (حسیب) احسانی بهسودی ۲۴۸
مرجعیت آیت‌الله‌العظمی محقق کابلی و تقویت خودباوری هزاره‌ها | زکریا فصیحی ۲۵۶
آیت‌الله العظمی محقق کابلی و احیای مرجعیت شیعه در افغانستان | محمدعلی جعفری ۲۶۲
بررسی فعالیت‌های اجتماعی نهاد مرجعیت در سه دههٔ اخیر افغانستان | محمدرضا صمدی و روح‌الله صمدی .. ۲۶۷
برخی نوآوری‌های فقهی آیت‌الله محقق کابلی | عبدالله فکور ۲۷۵
نظر آیت‌الله العظمی محقق کابلی در مورد مستحقین خمس | علی‌دوست سبحانی ۲۷۹
مروری کوتاه بر اندیشه‌های مرحوم آیت‌الله محمد عیسی محقق خراسانی | محمد نبی متقی ۲۸۴
توضیح المسایل منطقی | حبیب‌الله فهیمی ۲۸۹

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

بخش چهارم | ویژهٔ همایش گرامیداشت از مقام آیت‌الله محقق خراسانی ۲۹۸

متن سخنرانی استاد سرور دانش معاون دوم رئیس جمهور ۲۹۹
متن سخنرانی آیت‌الله‌العظمی واعظ زاده بهسودی ۳۱۰
متن سخنرانی داکتر محمدامین احمدی رئیس دانشگاه ابن‌سینا ۳۱۵
متن سخنرانی حجت‌الاسلام والمسلمین محمدناصر اخلاقی معاون رئیس دفتر آیت‌الله العظمی محقق کابلی .. ۳۱۹
گزارش سیمینار گرامیداشت مقام علمی، فرهنگی و سیاسی آیت‌الله محقق خراسانی در کابل ۳۲۴



محمد هدایت

سرمقاله

نسبت هویت با مرجعیت

با ظهور مرجعیت تقلید در میان شیعیان افغانستان به‌خصوص هزاره‌ها و تثبیت این نهاد مذهبی در این جامعهٔ حاشیه‌ای و فراموش‌شده پرسش‌هایی مطرح گردید و از جمله مهم‌ترین پرسش‌ها این بود که اساساً چه نسبتی میان هویت و مرجعیت وجود دارد؟ آیا پیوند زدن هویت به‌مثابهٔ یک مقولهٔ سیال به یک مقولهٔ ثابتی چون مرجعیت که ریشه در سنت‌ها و آموزه‌های دینی و مذهبی دارد، نوعی تصرف و تحمیل یک دیدگاه سیاسی بریک امر دینی نیست؟

این پرسش از آن جهت کمی عمق پیدا کرد که مرجعیت تقلید در میان هزاره‌ها و شیعیان افغانستان با مسئلهٔ هویت‌یابی و هویت‌خواهی این مردم پیوند عمیق داشت و به‌راستی اگر مسئلهٔ احیای هویت و جریان عدالت‌خواهی نمی‌بود شاید تثبیت و تحکیم بنیادهای مرجعیت مذهبی به این زودی در افغانستان ریشه نمی‌گرفت و ما اکنون شاهد جریان قوی مرجعیت‌گرایی و ظهور ده‌ها شخصیت صاحب‌نام و صاحب رساله نبودیم. کسانی که نمی‌خواستند جریان احیای هویت عقبهٔ معنوی پیدا کند و ریشه‌های عمیق دینی نیز جستجو کند، این اتهام را وارد کردند که گویا جریان عدالت‌خواهی که کاروان سالار آن شهید مزاری است، از یک نهاد دینی و احساسات معنوی مردم استفاده‌های سیاسی می‌کند. این اتهام البته یک پس‌منظر تئوریک و کلان‌تر نیز داشت که ظاهراً محتوای آن را با هدف سیاسی مطرح شده بود، به‌ظاهر توجیه می‌کرد.

از نگاه تئوریک آن پرسش به این شکل قابل طرح است که اساساً دین و مذهب خصلت جهان‌وطنی دارد و یونیورسالیتی از لازمهٔ یک جریان دینی و مذهبی است؛ زیرا آرمان‌ها و آموزه‌های هر دین و مذهبی جهان‌شمول است و مخاطب آن همهٔ انسان‌ها هستند. از این رو نمی‌تواند بخشی از آموزه‌های دینی را در قلمرو جغرافیا و فرهنگ خاص محدود گردد. طبیعی است

که مرجعیت تقلید وقتی به هویت خاص پیوند می‌خورد، نقض غرض صورت می‌گیرد و اهداف غایی دین و مذهب به انحراف کشیده می‌شود. همین مدعای کهن سبب شده است که ظهور مرجعیت‌های محلی و بومی به نحوی در تضاد با آموزه‌های دینی پنداشته شود.

پرسش‌های فوق تا حدی در مورد مرجعیت و نسبت آن با هویت جدی است. اما پاسخ آن هم بسیار جدی و قابل توجه است. در این شماره از عدالت و امید ما به دنبال طرح مسائلی در سطح کلان فکری و دینی و محتوای علمی فقاهت و مرجعیت نبودیم و لزوماً در حیطهٔ صلاحیت و حوزهٔ کاری دست‌اندرکاران مجله و همکاران ما نیز نیست. مسلم است که در این زمینه مراکز بزرگ تحصیلی و تحقیقاتی کار می‌کنند و پاسخ‌های خود را حتماً دارند؛ زیرا این پرسش کلان و نظری در باب مرجعیت علی الاطلاق و عدم بسندگی آن در دنیای امروز هر دانشمند دینی و صاحب صلاحیت را باید بیدار کرده باشد و به تفکر واداشته باشد.

در این باب تنها به این نکته بسنده می‌کنیم که در دنیای امروز چنان شخصی که بتواند همهٔ ساحت‌های حیات بشری را مورد تحقیق قرار دهد و در همهٔ موارد متخصص شود، بسیار بعید است. از آنجا که در اجتهاد شناخت موضوعات برای اصدار احکام ضروری است، بسیار دشوار خواهد بود که یک نفر همهٔ موضوعات را بشناسد و سپس دربارهٔ آن‌ها حکم صادر کند. از این رو به نظر می‌رسد که علمای جهان اسلام حداقل در حوزهٔ اهل تشیع جهان بخواهند امور دینی و مذهبی مسلمانان را مدیریت واحد کنند و دربارهٔ پاره‌ای از مسائل دینی و مذهبی که به نحوی تعلق به همهٔ پیروان دارد، تدابیر عقلانی بسنجند، ضرورت به تشکیل یک مجمع یا شورای فتوا بیش از هر زمان دیگر احساس می‌شود. در غیر آن صورت پافشاری بر مرجعیت علی الاطلاق یک فرد و تحمیل نظرات و دیدگاه‌های یک شخص به عنوان حاکم شرع بر همهٔ مسلمانان، تحکم قبیح و نوعی زورگویی است.

آنچه در این شماره برای ما اهمیت داشت تبیین نسبت هویت و مرجعیت بود. به همین خاطر در تمام مقالات این شماره و گفتگوهایی که صورت گرفته است تلاش گردیده است تا یک نگاه تجلیلی و تبجیلی به شخصیت‌هایی شود که در راستای تثبیت مرجعیت در افغانستان و نیز کمک شایانی به احیای هویت کتمان شدهٔ اهل تشیع در افغانستان کرده‌اند. بدیهی است که دو چهرهٔ شاخص یکی مرحوم آیت‌الله العظمی محقق کابلی و دیگری مرحوم آیت‌الله محقق خراسانی در عرصهٔ فقاهت و شهید مزاری در عرصهٔ سیاست، باعث تثبیت مرجعیت گردیده‌اند. این سه تن و در مجموع جریان عدالت‌خواهی گاهی متهم به قومی‌سازی مرجعیت شده‌اند و کسانی که به نحوی با احیای هویت مردم هزاره و شیعه مخالف بوده‌اند و در تقابل با آن قرار داشته‌اند همواره تلاش کرده‌اند که از این حربه برای تضعیف جبهه هویت‌خواهی و عدالت‌طلبی

بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۴

مرجعیت در تشیع بیش از آن‌که یک نهاد دینی باشد، یک پدیده اجتماعی است که به کار تنظیم امور زندگی روزمره انسان مسلمان و متدین می‌پردازد؛ بنابراین مرجعیت یک الزام دینی و از اصول اعتقادی دین نیست تا در زمره احکام ثابت قرار گیرد و هیچ تغییری در صورت و فورم آن جایز نباشد.

استفاده کنند.

در باب نسبت هویت و مرجعیت در ابتدا باید به چند نکته اساسی اشاره کرد: اولاً؛ در مرجعیت شیعی در یک طرف مجتهد جامع‌الشرایط قرار دارد و در سوی دیگر مقلدی که دربارهٔ مسائل دینی به او مراجعه می‌کند. ثانیاً؛ تقلید در اینجا به معنای پیروی کورکورانه یک انسان عاقل از انسان و به مفهوم تعطیل کردن عقل انسانی دیگر نیست؛ به عبارت دیگر تقلید در اینجا به مفهوم سفاهت و محجور بودن مقلد نیست که تحت قیمومیت انسان دیگر قرار گیرد. بلکه به معنای رجوع غیرمتخصص به متخصص است. این مسئله در همه عرصه‌ها وجود دارد و هیچ‌گاه مذموم نیست. به عنوان مثال همهٔ انسان‌ها در هنگام بیماری به متخصصان پزشکی مراجعه می‌کنند و از آن‌ها در تداوی بیماری خود کمک می‌گیرند. ثالثاً؛ تقلید تنها در فروع فقهی و در حین عمل به آموزه‌های دینی جواز دارد و در مسائل عقیدتی و باورهای دینی اصلاً تقلید جواز ندارد.

مجموع مفهوم این سه نکته این است که مرجعیت در تشیع بیش از آن‌که یک نهاد دینی باشد، یک پدیده اجتماعی است که به کار تنظیم امور زندگی روزمره انسان مسلمان و متدین می‌پردازد؛ بنابراین مرجعیت یک الزام دینی و از اصول اعتقادی دین نیست تا در زمره احکام ثابت قرار گیرد و هیچ تغییری در صورت و فورم آن جایز نباشد. دقیقاً به همین خاطر است که در این باب گفته شده است که انسان مسلمان یا مجتهد است، یا محتاط است و یا مقلد. به این معنی که اگر یک مسلمانی احتیاط کند و عملی مخالف شریعت انجام ندهد نه نیاز به تقلید دارد و نه ضرورت به اجتهاد.

با توجه به مقدمه‌ای که بیان گردید، مردم شیعه و هزارهٔ افغانستان مردمان متدین و به‌شدت مذهبی هستند. این تدین و مذهب‌گرایی سبب شده است که فقه شیعی به‌مثابهٔ نمود عینی شریعت در حیات شخصی و جمعی این مردم ریشه‌های عمیق بدواند. بدون شک در یک جامعهٔ دینی گسستن از شریعت امکان ندارد. به همین خاطر سرنوشت انسان هزاره و شیعه در افغانستان با فقه و لوازم آن از جمله فرآیند تقلید و پیروی از مجتهدان گره خورده است. به همین خاطر در گذشته و حتی اکنون رابطه میان مقلد و مرجع تقلید ضروری بوده و البته که این رابطهٔ یک‌جانبه و تنها در وجود یک رسالهٔ عملیه در کنار قرآن شریف در خانه یک مقلد هزاره خلاصه می‌شده است. از همین رو یک شیعهٔ مقلد از دورترین نقاط هزاره‌جات، علی رغم فقر شدید و نداری مطلق، بخشی از دارایی خود را به مجتهدی می‌فرستاده است که در نجف ساکن بوده یا در قم، ولی هیچ برداشت روشنی از شخصیت او نداشته است. طبیعی است که در این رابطه یک‌طرفه مجتهد مرجع علیه نیز نمی‌دانسته است که واقعاً نیازمندی و درد یک شیعهٔ فقیر و سرکوب‌شده در دورترین نقاط افغانستان چیست. این رابطهٔ یک‌طرفه و خشک سبب می‌شد

بدون شک در یک جامعهٔ دینی گسستن از شریعت امکان ندارد. به همین خاطر سرنوشت انسان هزاره و شیعه در افغانستان با فقه و لوازم آن از جمله فرآیند تقلید و پیروی از مجتهدان گره خورده است. به همین خاطر در گذشته و حتی اکنون رابطه میان مقلد و مرجع تقلید ضروری بوده و البته که این رابطهٔ یک‌جانبه و تنها در وجود یک رسالهٔ عملیه در کنار قرآن شریف در خانه یک مقلد هزاره خلاصه می‌شده است.

بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۴

که مرجع تقلید جایی در حیات اجتماعی و سیاسی او نداشته باشد و تنها به بازگویی یک‌سری احکام تکراری، آن هم توسط نمایندگان مجتهد خلاصه می‌شد. حتی مجتهد مقیم نجف و قم از نحوهٔ زندگی و شرایط حاکم بر معیشت مقلدان خود در افغانستان چیزی نمی‌دانستند و اساساً زیربنای فتواها و احکام شان زیرپرسش قرار می‌گرفت.

علاوه بر نبود تناسب مجتهد و مقلد و یک‌جانبه بودن رابطهٔ آن دو در حیات فقهی انسان مسلمان و شیعهٔ افغانی، مسائل جدیدی نیز در افغانستان ظهور کرد که اقتضا می‌کرد مرجعیت تقلید به عنوان یک عقبه معنوی و سامانه هویت‌بخش به کمک سازه‌های احیای هویت قرار گیرد. سرکوب، کتمان‌شدگی و عدم حضور در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و در یک کلام ستم تاریخی بر مردم شیعه به خصوص هزاره‌ها سبب شد که یک جریان بی‌پیشینه سیاسی برای احیای هویت تحت نام عدالت‌خواهی شکل بگیرد. بدون شک سردمدار و چهره شاخص این جریان شهید مزاری بود. شهید مزاری و جریان عدالت‌خواهی از نظر برخی گروه‌های سیاسی متهم به وابستگی به خارج می‌شد و هنوز این اتهام به دلیل روابط فرهنگی و مذهبی با یکی از کشورهای همسایه گاهی از طرف برخی هم‌وطنان نسبت به جامعهٔ شیعه ابراز می‌گردد. طبیعی است که روابط مذهبی و ارتباطات مراکز دینی و به ویژه مسئلهٔ مرجعیت و تقلید این گمانه را تقویت می‌بخشید. در صورتی که همه می‌دانند در مجموع ماهیت سیستم تقلید و وکالت هرگز به وابستگی به معنای متعارف آن نمی‌انجامد و سازوکارهای خاص خود را دارد.

در هر صورت این اتهام و وابستگی باید رفع می‌شد. شهید مزاری در بخش سیاسی قضیه به خوبی توانست با تشکیل حزب حدت اسلامی افغانستان در داخل کشور و تشکیل یک سامانهٔ قدرت سیاسی و نظامی مسئلهٔ احیای هویت را در میان هزاره‌ها و شیعیان کلید بزند؛ اما احیای هویت یک بخش مذهبی و معنوی داشت که جز با استقلال مرجعیت دینی و خودباوری در این عرصه امکان‌پذیر نبود. نبوغ سیاسی و ذکاوت شهید مزاری سبب شد که به نحوی این پروژه را نیز به خوبی رهبری کند. ایدهٔ استقلال مرجعیت دینی در میان تشیع افغانستان و به‌خصوص در بین علما و طلاب افغانستانی در آن زمان یک امر محال به نظر می‌رسید. این محال بودن دلایل زیادی داشت که بیشتر به سرخوردگی و عدم خودباوری در میان هزاره‌ها از یک‌سو و به فشارهای روانی و تحمیل مرجعیت از سوی دیگر می‌رسید.

شهید مزاری که خود سابقهٔ طلبگی داشت و از کم و کیف مرجعیت و شرایط آن آگاهی کامل داشت با مطرح کردن چهره‌های مهم مذهبی و علمی توانست به موازات احیای هویت سیاسی به احیای هویت مذهبی و دینی نیز بپردازد و در این راستا موفق شود.

خوشبختانه حضور چهره‌های علمی و شاخص هزاره‌ها در حوزه‌های علمیهٔ تشیع سبب شد که این روند به فرجام برسد. بدون شک ظرفیت و هم‌چنین ارادهٔ قوی دو شخصیت علمی و دو فقیه بلامعارض یعنی آیت‌الله محقق کابلی و آیت‌الله محقق خراسانی این پروسه را تسریع کرد و در میان شیعیان افغانستان جا انداخت. آیت‌الله محقق کابلی، خود جلودار این داعیه گردید و به عنوان یک مرجع تقلید بدون چون و چرا ظهور کرد و شخصیت و جایگاه بلند علمی و فقهی وی به این روند کمک شایانی کرد و آیت‌الله محقق خراسانی تا سر حد پرداخت هزینه‌های سنگین در تثبیت مرجعیت ایشان نقش محوری داشت.

بدین ترتیب دو بعد سیاسی و مذهبی سبب احیای هویت در میان شیعیان و هزاره‌ها گردید و اکنون بخش جدایی‌ناپذیر و غیرقابل انکار در جامعه افغانستان مطرح است و هیچ‌کسی قادر به حذف آنان در هیچ‌یک از معادلات قدرت و سیاست نیست. در حالی‌که در گذشته‌ها همواره جامعه شیعه و هزاره نادیده گرفته می‌شد و عمداً به فراموشی سپرده می‌شد، اما اکنون چنین امری ممکن نیست. ▣

بنیاد اندیشه تاسیس ۱۳۹۴



خداوندگار سخن و قلم

یادی از مرحوم آیت‌الله محقق خراسانی

سرور دانش
معاون دوم ریاست جمهوری اسلامی افغانستان

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

حق شخصیت سترگ مرحوم آیت‌الله محمدعیسی محقق خراسانی، تنها با نشر چند یادواره و یادنامه ادا نمی‌شود. ابعاد گوناگون شخصیت و اندیشهٔ آن مرد بزرگ کار بیشتری می‌طلبد؛ اما در شرایط کنونی این حداقل کاری است که انجام شده و من از همهٔ نویسندگان و کسانی که به‌صورت نوشته یا مصاحبه، خاطرات و نظرات خود را در مورد آن شادروان بیان کرده‌اند و دوستانی که این مجموعه را گردآوری و تنظیم کرده‌اند صمیمانه تشکر می‌کنم.

به مناسبت نشر ویژه‌نامه مرجعیت و هویت در

شماره ششم مجله عدالت و امید چند نکته و خاطرهٔ بسیار کوتاه از آیت‌الله محمدعیسی محقق خراسانی را برای خوانندهٔ گرامی نقل می‌کنم:

۱

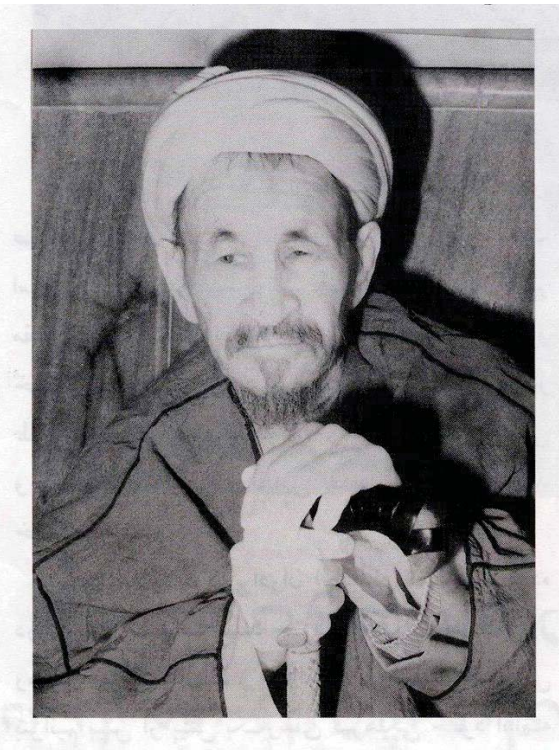
در سال ۱۳۵۱ خورشیدی که هنوز به سن بلوغ و تکلیف نرسیده بودم و در حوزهٔ علمیه بزرگ نجف اشرف کتاب جامع المقدمات و سیوطی می‌خواندم، می‌دیدم طلاب جوان‌تر و بزرگ‌تر که مشغول تحصیل در سطوح بالاتر از ما بودند، در مناسبت‌های دههٔ عاشورا یا اربعین یا ماه رمضان و مناسبت‌های مذهبی دیگر، گروه‌گروه و با اشتیاق و علاقهٔ فراوان، به محافل و مجالس سخنرانی می‌شتافتند تا به سخنرانی خطیب نامور حوزهٔ نجف گوش فرا دهند یا سخنرانی‌های او را ثبت کنند تا بعد در اتاق آورده بار بار بشنوند یا حتی از سبک سخنرانی ایشان تقلید کنند یا جملات ایشان را حفظ کنند.

این سخنران نامور، نبود جز خداوندگار کلام و سخن و دریای مواج اندیشه و علم و معرفت محمدعیسی محقق خراسانی (قاسمی) که در میان عرب و عجم و ایرانی و افغانستانی و ملت‌های دیگر، سرآمد فن خطابه بود و به فارسی و عربی و با فصاحت بی‌نظیر و محتوای عالی علمی و با سبک خاص خود سخنرانی می‌کرد و شنونده را بدون این‌که احساس خستگی کند، برای ساعت‌ها میخکوب می‌کرد و حتی شخصیت‌هایی مانند امام خمینی و آیت‌الله خویی و رجال علمی دیگر حوزهٔ علمیه نجف، زیر سخنرانی ایشان تا آخر می‌نشستند و با دقت گوش می‌دادند.

آن سال‌ها در حوزهٔ علمیهٔ نجف یک نوع رقابت شدید بین علما و طلاب کشورهای مختلف، از نگاه جایگاه علمی و فرهنگی آغاز شده بود و خیلی‌ها مخصوصاً ایرانی‌ها که به مراتب در آن حوزهٔ هزار ساله، سابقهٔ چند صد ساله داشتند، نسبت به طلاب افغانستان که اکثریت از مردم محروم هزاره بودند و سابقهٔ حضور بیشتر از دو یا سه دهه در حوزه نداشتند، با دید منفی یا حقارت می‌نگریستند و این‌ها را از هر جهت برای خود رقیب نمی‌دانستند؛ اما برعکس این تصور، علما و طلاب افغانستانی در آن دوره بسیار خوش درخشیدند و در میدان علوم دینی تا حد زیادی گوی سبقت را ربودند و در آن سال‌ها بهترین و بی‌نظیرترین آثار علمی و پژوهشی را تولید کردند.

این دوره واقعاً یکی از ماندگارترین تجربیات علمی و از درخشان‌ترین دوره‌های رشد علمی علما و طلاب هزاره در عرصهٔ علوم دینی و حوزوی است که نظیر آن، نه قبل از آن سابقه داشته نه بعد از آن تکرار شده است. جالب است اکثر مؤلفان آن آثار از نگاه سنی در آن تاریخ، در سنین کمتر یا چیزی بیشتر از سی سالگی یعنی در عنفوان جوانی هستند، ولی آثاری را خلق کرده‌اند که همگی در سطح تخصص و فوق تخصص و در حد اجتهاد قرار دارند.

کتاب پنج‌جلدی «محاضرات» از آیت‌الله محمد اسحاق فیاض به عنوان بهترین کتاب در دروس عالی خارج اصول در سال ۱۳۴۱ خورشیدی، کتاب «مصباح الاصول» از آیت‌الله سید سرور واعظ، کتاب «صراط الحق» از آیت‌الله محسنی، کتاب‌های «الیتیمه»، «هدایت المنطق»، «سلم الصعود» و «الکفاح الاسلامی فی مشکلة الفقر» از آیت‌الله محقق خراسانی در سال ۱۳۴۵ خورشیدی، کتاب «تحریر العروه» از آیت‌الله محقق کابلی در سال ۱۳۴۴، کتاب هفت‌جلدی «المدرس الافضل» از علامه محمدعلی مدرس افغانی به عنوان یک دایرةالمعارف ادبیات عربی و کتاب «الکلام المفید» و «مکررات المدرس» ایشان در سال ۱۳۴۶ خورشیدی، کتاب چهار جلدی «المفصل» در شرح مطول از علامه شیخ موسی بامیانی در همان سال‌ها منتشر شدند و ده‌ها کتاب کوچک و بزرگ دیگر که نشان‌دهندهٔ توان بالای علمای افغانستانی بودند. برخی از این آثار با این‌که اکنون در حدود شصت سال از تألیف و چاپ آن‌ها سپری می‌شود؛ اما هنوز هم در موضوع خود، منحصربه‌فرد بوده و پیوسته در حوزه‌های علمیه مورد استفاده است.



حق شخصیت سترگ مرحوم آیت‌الله محمدعیسی محقق خراسانی، تنها با نشر چند یادواره و یادنامه ادا نمی‌شود. ابعاد گوناگون شخصیت و اندیشهٔ آن مرد بزرگ کار بیشتری می‌طلبد؛ اما در شرایط کنونی این حداقل کاری است که انجام شده و من از همهٔ نویسندگان و کسانی که به‌صورت نوشته یا مصاحبه، خاطرات و نظرات خود را در مورد آن شادروان بیان کرده‌اند و دوستانی که این مجموعه را گردآوری و تنظیم کرده‌اند صمیمانه تشکر می‌کنم.

محقق خراسانی از آن دسته افرادی بود که در این رقابت، در ایام جوانی یعنی در سن سی سالگی به عنوان مرد علم و قلم و سخن، چهرهٔ درخشانی از خود نشان داد و علاوه بر تألیف کتاب‌هایی که پیش‌تر یاد شد، کتاب کوچکی به نام «المؤلفون الافغانیون المعاصرون» نوشت و در این کتاب بیش از بیست تن از علمای افغانستانی مقیم حوزهٔ علمیهٔ نجف را که در میدان تألیف قدم گذاشته و کتاب نوشته بودند، به معرفی گرفت. ایشان همگی را تشویق می‌کرد که شما هیچ کمی و کاستی از هیچ قوم و گروه دیگری ندارید و باید همت کنید و علم بیاموزید و به تحقیق و تألیف روآورید.

۲

بار دوم در ماه دلو ۱۳۵۷ آیت‌الله محقق خراسانی را در حوزهٔ علمیه زینبیه در سوریه دیدم. ایشان از نجف عراق وارد سوریه شده و در حوزهٔ علمیهٔ سوریه مستقر شدند. حوزهٔ علمیهٔ زینبیه به همت آیت‌الله سید حسن شیرازی در ابتدا با حضور تعداد چهل تا پنجاه طلبهٔ افغانستانی تأسیس شده بود و بعدها به صدها طلبه افزایش یافت و از کشورها و ملت‌های دیگر نیز در این حوزه شرکت کردند؛ اما در عین حال، اکثریت طلاب و استادان آنجا را طلاب و استادان افغانستانی از مردم هزاره، تشکیل می‌دادند و آیت‌الله محمدعلی فاضل از سنگتخت دایکندی و مرحوم آیت‌الله غلام‌علی محمدی از بامیان و مرحوم آیت‌الله مقدس از بهسود از برجسته‌ترین استادان آن حوزه بودند که توفیق داشتم سطوح عالی حوزه را نزد آنان تلمذ کنم.

با ورود محقق خراسانی و با توجه به نام و آوازهٔ ایشان، همگی خوشحال شدیم که بر تعداد استادان حوزه، چهرهٔ برجستهٔ دیگر نیز افزوده شد. اگر حافظه‌ام اشتباه نکند، بهار ۱۳۵۸ بود که ما جمعی از طلاب، برخی از درس‌ها را نزد ایشان شروع کردیم. درسی که من

بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۴

برای مدتی اشتراک داشتم، درس کتاب الخیارات «مکاسب» بود. با این‌که این کتاب را خوانده بودم و سطوح عالی حوزه را به پایان رسانده بودم، ولی دوباره در این درس اشتراک کردم تا از دانش استاد محقق خراسانی استفاده بیشتر کنم. ایشان می‌گفت که نمی‌خواهم صرفاً متن کتاب را تدریس کنم، بلکه هدف من در این نوع درس‌ها این است که از شاگردان خود، مجتهد و فقیه تربیت کنم.

در این درس به‌راستی ژرفای علمی و تسلط کامل ایشان بر مباحث بسیار فنی و پیچیدهٔ فقهی را درک کردم و این‌که ایشان برعکس آن تصویری که از نجف عراق از ایشان داشتم، نه‌تنها یک خطیب زبردست و بی‌نظیر، بلکه استاد چیره‌دست و فقیه برجسته و مجتهد مسلم نیز هستند. درس خیارات مکاسب ایشان هرچند از ناحیهٔ متن کتاب، پیشرفت زیاد نداشت و به کندی پیش می‌رفت، چون در هر جلسهٔ درسی، بیش از پنج یا شش سطر کتاب را تدریس نمی‌کرد، ولی همان چند سطر را به‌اندازهٔ کافی مورد موشکافی و نقد و بررسی قرار می‌داد و در واقع، این درس کاملاً مشابه درس‌های خارج فقه حوزه و همان‌طور که خود ایشان می‌گفت، مجتهدساز بود. در کنار این درس، مضامین دیگری در منطق و فلسفه و اصول فقه را نیز تدریس می‌کرد.

من در همان سال ۱۳۵۷ در حوزهٔ علمیهٔ زینبیه از درس‌های مرحوم آیت‌الله محمدآصف محسنی مخصوصاً کتاب‌های «کفایة الاصول»، «مکاسب» و «منظومهٔ» سبزواری و «اقتصادنا»ی شهید صدر نیز استفاده کردم و بهرهٔ فراوان بردم؛ اما به‌راستی به نظر من درس‌های آیت‌الله محقق خراسانی با درس‌های آیت‌الله محسنی از نگاه عمق علمی بسیار متفاوت بود. آیت‌الله محسنی در یک جلسهٔ درسی حتی تا یک صفحه از کتاب «مکاسب» (از چاپ‌های سنگی قدیم) و دو صفحه از «کفایه» و «منظومه» را تدریس می‌کرد که از نگاه کمیت، درس‌های ایشان پیشرفت بسیار خوبی داشت، ولی کمتر وارد نقد و بررسی دقیق‌تر و عمیق‌تر می‌شد؛ اما آیت‌الله محقق خراسانی برعکس، همهٔ جوانب مسئله و نظریات مختلف را بررسی کرده و مورد نقد قرار می‌داد و شاگرد را با همهٔ زوایای مسئله آشنا می‌کرد.

۳

سال‌ها بعد و برای بار سوم آیت‌الله محقق خراسانی را در ایران دیدم که هرچند در اثر بیماری ضعیف شده بود، ولی از نگاه روحی به مراتب شاد و بانشاط بود. این دیدار در روزهایی صورت گرفت که مدیرمسئول هفته‌نامهٔ

آیت‌الله محمدعیسی محقق خراسانی از میان ایل محرومی برخاست، اما به تعبیر ناصرخسرو بلخی، درخت وجود او چون بار دانش گرفت، چرخ نیلوفری را به زیر پای اندیشهٔ خود کشید و با تحمل سختی‌ها، محرومیت‌ها و زخم‌زبان‌ها و با کوشش و همت بلند خود، یل بزرگی شد که در عصر و زمانهٔ خود از همهٔ هم‌عصران و همگنان خود یک سر و گردن بالاتر داشت و سرافراز و با عزت زیست و برای دین و فرهنگ و مردمش افتخار آفرید.

بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۴

وحدت بودم. در سال ۱۳۷۲ شاهد دو تحول عمده در جامعهٔ هزاره بودیم: یکی اوج مقاومت غرب کابل و تثبیت رهبری استاد مزاری نه‌تنها در حزب وحدت، بلکه در سطح همهٔ مردم هزاره و شیعیان افغانستان و دوم مطرح شدن مرجعیت تقلید آیت‌الله العظمی محقق کابلی. محقق خراسانی خود نیز از کسانی بود که به این دو پدیده افتخار می‌کرد و در تثبیت مرجعیت آیت‌الله کابلی نقش بسیار برجسته داشت.

در یکی از روزهای بهار ۱۳۷۲ که از شهر مشهد به قم تشریف آورده بود، به من پیام داد که از نزدیک خدمتشان برسم. چند دقیقه مختصر حضورشان رسیدم. از کار فرهنگی من و همکارانم هم در کمیسیون فرهنگی حزب وحدت و مخصوصاً هفته‌نامهٔ وحدت که در آن ایام یک نشریهٔ پرطرفدار و پرخواننده بود و هم از کارهای مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان که تازه تأسیس شده و فعالیت‌هایی را آغاز کرد بود، بسیار تقدیر کرد و گفت که هرچند فرصت و حال خواندن نشریات را ندارد، ولی از این‌که یک جمعی از نسل جدید ما حرکت نیرومند فرهنگی و نشراتی را راه‌اندازی کرده‌اند خوشنود است و هم‌چنین تأکید کرد که باید روی تثبیت رهبری سیاسی استاد مزاری و مرجعیت تقلید آیت‌الله محقق کابلی و توسعهٔ کارهای فرهنگی و علمی تلاش بیشتر نمایید.

در جریان همین سفر در مناسبت‌ها و شهرهای مختلف محل حضور مهاجرین، به سخنرانی پرداخت و بعدتر در شهر مشهد به‌طور خاص، در کنار تدریس، در محافل مختلف، ده‌ها و بلکه صدها سخنرانی ایراد کرد. گزارش برخی از سخنرانی‌های ایشان را در بعضی از شماره‌های هفته‌نامهٔ وحدت همان وقت چاپ کردیم. در همهٔ این سخنرانی‌ها از استاد شهید مزاری به عنوان «سردار رشید ما مزاری» یاد می‌کرد و هم‌چنین از آیت‌الله العظمی محقق کابلی به عنوان مجتهد مسلم و پرهیزکار و واجد شرایط مرجعیت نام می‌برد و در آن سال (۱۳۷۲) می‌گفت: «آیت‌الله محقق هجده سال کامل در درس خارج آیت‌الله خویی حضور مداوم داشته و بیست‌وهشت سال پیش «تحریر العروه» را به عنوان کتاب استدلالی فقهی تألیف و چاپ کرده است». ایشان می‌افزود: «من سی سال پیش (پیش از سال ۱۳۷۲) که آیت‌الله محقق را دیدم ایشان را مجتهد یافتم. پس در اجتهاد ایشان هیچ تردیدی وجود ندارد و امروز این مجتهد از خود شما است و افتخار ما است».

۴

سخن آخر این‌که آیت‌الله محمدعیسی محقق خراسانی از میان ایل محرومی برخاست، اما به تعبیر ناصرخسرو بلخی، درخت وجود او چون بار دانش گرفت، چرخ نیلوفری را به زیر پای اندیشهٔ خود کشید و با تحمل سختی‌ها، محرومیت‌ها و زخم‌زبان‌ها و با کوشش و همت بلند خود، یل بزرگی شد که در عصر و زمانهٔ خود از همهٔ هم‌عصران و همگنان خود یک سر و گردن بالاتر داشت و سرافراز و با عزت زیست و برای دین و فرهنگ و مردمش افتخار آفرید؛ اما این مرد بزرگ متأسفانه در روزهای آخر حیاتش، به خاطر بیماری، تنگدستی و مشکلات دیگر، زجر و رنج زیادی را متحمل شد و بالأخره بعد از شصت‌وسه سال عمر پربرکت، به تاریخ اول دلو ۱۳۷۸ در مشهد ایران دار فانی را وداع گفت و به لقای حق شتافت. روان تابناک آن مرد بزرگ شاد و خاطره‌اش جاودانه باد. سلام علیه یوم ولد و یوم توفی و یوم یبعث حیّا

یادآوری: این نوشته قبلا به عنوان مقدمه یادنامه مرحوم آیت‌الله محقق خراسانی که از سوی بنیاد اندیشه منتشر شده است نیز آمده است.

عدالت و امید

ویژه‌نامهٔ مرجعیت و هویت

بخش اول



گفتگوها



جایگاه علمی و فقهی آیت‌الله العظمی محقق کابلی

گفتگو با آیت‌الله العظمی فاضلی بهسودی

اشاره: آیت‌الله محمد باقر فاضلی در سال ۱۳۳۵ در منطقه کوه بیرون بهسود ولایت میدان وردک در خانوادهٔ مذهبی و متدین متول شد و در سال ۱۳۴۳ جهت تحصیل علوم دینی وارد به عراق مهاجرت کرد و وارد حوزهٔ علمیه نجف شد. در سال ۱۳۵۳ از عراق اخراج گردید و پس به کابل عزیمت کرد و در کابل نیز به تحصیل و تدریس علوم دینی مشغول گردید. آیت‌الله فاضلی در سال ۱۳۵۸ جهت ادامهٔ تحصیل در مقطع عالی علوم دینی به ایران مهاجرت کرد و در نزد علمای بزرگی چون آیت‌الله محقق کابلی، آیت‌الله میرزاجواد تبریزی، آیت‌الله جوادی آملی، آیت‌الله وحید خراسانی، آیت‌الله فاضل لنکرانی و آیت‌الله جعفر سبحانی تحصیل کرد.

آیت‌الله فاضلی بهسودی از برخی از مراجع تقلید به خصوص آیت‌الله محقق کابلی اجازه اجتهاد گرفت و پس از ارتحال آیت‌الله محقق کابلی به عنوان مرجع تقلید شیعیان معرفی گردیده است. او دارای آثار علمی و فقهی زیادی است و اکنون یکی از علمای برجسته و از مراجع تقلید به شمار می‌رود.

نداء امید: تشکر حضرت آیت‌الله از این‌که وقت گذاشتید و فرصت برای ما دادید که جهت مصاحبه خدمت برسیم. در نخست می‌خواهیم دربارهٔ اهمیت مرجعیت حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی، در آن شرایط خاص که مردم ما و مسئلهٔ مرجعیت در میان شیعیان افغانستان داشت، از زبان شما بشنویم؟

آیت‌الله فاضلی بهسودی: بسم الله الرحمن الرحیم. الحمدالله رب العالمین وصل الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین و المعصومین، سیما و بقیت الله فی الارضین.

اولاً حضور شما برادران عزیز را از طرف دانشمند معظم، جناب استاد دانش را در اینجا خیرمقدم عرض می‌کنم و هم برای شما و هم برای ایشان آرزوی موفقیت دارم. راجع به این مسئله عرض کنم که در آن شرایط که مرجع فقید ما، اقدام به مسئلهٔ مرجعیت کرد، یک شرایط خاصی بود؛ یعنی عوامل مختلف سبب شد برای این‌که ایشان این مسئلهٔ خطیر را بپذیرد.

دوم این مسئله، خواست همهٔ علما و خواست همهٔ مردم بود که در طول تاریخ افغانستان، شخصی به عنوان مرجع از میان علمای ما انتخاب نشدند؛ نه این‌که کسی صلاحیت مرجعیت نداشته، بلکه مردم ما به آن باور نرسیده بودند. علمای ما هم به آن باور نرسیده بودند. اگر کسی برای مرجعیت اقدام کند، لازمه‌اش این است که در جامعه پذیرفته شود و مردم استقبال کند. ما در طول تاریخ علما، بزرگان و دانشمندان زیاد در حوزه‌های علمیه داشتیم که هر کدام از این‌ها، صلاحیت مرجعیت داشتند. در زمانی که بنده در نجف و طلبهٔ کوچک بودم، مرحوم آیت‌الله العظمی محقق خراسانی، در آنجا کتابی نوشت «المؤلفون الافغانیون و المعاصرن» به نام و در آن کتاب، نام تعداد کم و بیش بیست‌وپنج نفر از علما و دانشمندان افغانستان را ذکر کرد و فرمود که هریک از این‌ها صلاحیت مرجعیت دارند. از جمله کسانی که در آن کتاب از وی اسم برده شده بود، مثلاً آیت‌الله واعظ، آیت‌الله فیاض، حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی، آیت‌الله محسنی، آقای رئیس یکه‌ولنگ و بعضی از شخصیت‌های دیگر، مثل شیخ موسی عالمی. ایشان فرموده بود که در همین شرایط، هریک از این شخصیت‌ها صلاحیت مرجعیت و اجتهاد دارند. حتی بعضی‌ها را ایشان اسم برد که اگر در همین شرایط رساله بنویسند، اولین کسی که از آن تقلید می‌کند من هستم.

به‌راستی که ایشان یکی از بنیان‌گذاران و مشوقان علما، برای مسئلهٔ مرجعیت بود و در ابتدا علما و طلاب را تشویق می‌کردند. آیت‌الله محقق خراسانی، نه‌تنها در مسئلهٔ مرجعیت قدم پیش گذاشت، بلکه در مسائل سیاسی و حقوق اجتماعی نیز در آن زمان مردم را تشویق می‌کرد. از جمله یادم است آن زمانی که مرحوم شهید بلخی، ابراهیم گاوسوار و دیگر بزرگان هزاره در نجف آمدند و آقای محقق خراسانی، در همه مجالس سخنرانی می‌کرد و مردم، علما و طلاب را تشویق می‌کرد و می‌گفت که استعداد شما از هیچ‌کس دیگر کم نیست. ایشان می‌گفت: علما و طلاب افغانستانی که جزء شاگردان آیت‌الله خویی هستند و تقریراتشان را نوشته‌اند، تقریراتشان کم‌تر از تقریرات استاد نیست. برای این‌که خود مرحوم حضرت آیت‌الله خویی، شاگرد مرحوم آقای نائینی بود و کتابی به نام «اجود التقریرات» نوشت که حالا دو جلد است و شاگردانشان هم کتاب نوشتند. آیت‌الله فیاض کتاب المعضرات، آیت‌الله واعظ کتاب مصباح الاصول و مرجع فقید ما کتاب تحریر العروه را در همان زمان نوشتند و چاپ شدند. آقای محقق خراسانی، می‌گفت: این آثار کمتر از آثار استادخودشان نیستند.

در مسائل سیاسی نیز شخصیت‌های سیاسی را تشویق می‌کرد که در بُعد سیاسی هم باید حق و حقوقتان را بگیرید، برای این‌که استعداد شما از هیچ‌کسی کم نیست؛ اما حق و حقوقتان در افغانستان، پایمال می‌شوند و شما باید به دنبال آن باشید. با آن‌که ایشان از نظر تابعیت، تابعیت افغانستان را نداشت و اصالتاً مال آنجا بود، ولی به نام خراسانی یاد می‌شد. آیت‌الله محقق خراسانی، همهٔ مسائل را نادیده می‌گرفت و تمام آثاری که از ایشان در نجف اشرف به چاپ

بنیاد اندیشه تاسیس ۱۳۹۴

رسید، تحت عنوان افغانی و «شیخ محمدعیسی القاسمی الافغانی» چاپ شد و در بعضی قسمت‌ها «المدعو لدالاحباب بالمحقق الخراسانی» نوشته می‌کرد و این زمینهٔ امیدبخش برای علمای ما شدند.

در شرایطی که مرجع فقید اعلام مرجعیت کرد، در اینجا باز عوامل جدید به وجود آمد؛ مسئلهٔ احزاب و مسئلهٔ جنگ‌های داخلی و خارجی. این شرایط اقتضا می‌کرد که در رأس امور، باید یک مرجع از خود ما باشد تا بتواند در مسائل داخلی افغانستان اظهار نظر کند. در آن شرایط یک مرجع خارجی نمی‌توانست که در مسائل داخلی افغانستان اظهار نظر کند؛ زیرا این خودش یک نوع دخالت در مسائل یک کشور دیگر تلقی می‌شد. این شرایط و هم شرایطی که سال‌ها علمای ما از مسئلهٔ مرجعیت و مزایای آن محروم بودند و همچنان مسئلهٔ سیاسی که در آن زمان پیش آمدند. رشد فکری که برای مردم به وجود آمده بود که ما باید در تمام مسائل سیاسی، علمی و فقهی باید مستقل باشیم.

همهٔ این‌ها دست به دست هم دادند، به‌خصوص نقش شهید مزاری را هم نباید نادیده گرفت. استاد مزاری هم مرجع فقید را همکاری و یاری کرد و از نظر سیاسی یک پشتوانهٔ محکم برای ایشان بود. خلاصه، مسائلی چون آمادگی مردم، علما و طلاب، مسائل سیاسی و مسائل روز، دست به دست هم دادند و فردی که از نظر علمی، سیاسی و همچنین از نظر نفوذ در اجتماع صلاحیت داشت به عنوان مرجع انتخاب شد و آن شخص حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی بود. ایشان در تمام مسائل دخیل بود و هم از نظر علمی شخصیت جاافتاده و از جمله شاگردان ممتاز آیت‌الله خویی بود. من در تمام مصاحبه‌ها و همچنین در مراسم مرجع فقید هم گفتم که شاگردان متعدد آیت‌الله خویی را دیدم و تقریض‌هایی که ایشان برای شاگردانش داده، به نظر من هیچ یک از شاگردانش را به‌اندازهٔ حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی، توصیف و تعریف نکرد؛ هم نسبت به شخص خودشان و هم نسبت به تقریراتشان.

در آن زمان یعنی سی‌وپنج سال قبل حوزهٔ علمیهٔ نجف، بالاترین حوزهٔ علمیه در جهان اسلام و تشیع بود و همچنین بزرگ‌ترین مرجع هم حضرت آیت‌الله العظمی خویی بود. ایشان از حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی، تعبیر به «رکن الاسلام» می‌کند. شما باید دو جهت را در نظیر بگیرید، یکی حوزهٔ علمیهٔ نجف را با آن همه شخصیت‌ها، علما و شاگردان که آیت‌الله خویی داشت و از میان همهٔ آن‌ها از حضرت آیت‌الله محقق کابلی، تعبیر به «علامه» و «رکن الاسلام» می‌کند. آیت‌الله خویی، فرد عادی نیست که کسی را بدون استحقاق علامه بگوید یا رکن الاسلام تعبیر کند. همچنان نسبت به حضور ایشان به درس‌های فقهی و اصولی که در آنجا عین عبارت این است «فقد حضره ابحاثنا الاصولیه و فقهیه حضره تفهما و تحقیقا و تعمقیا و تدقیقا» یعنی حضورشان در درس ما دارای این اوصاف بوده است. آیت‌الله خویی، هیچ‌یک از شاگردان برجسته خود را چنین تعریف نکرده است.

مرجع فقید ما حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی وقتی‌که به افغانستان هم آمد هیچ وقت از مسئلهٔ درس، بحث، تدریس و تحقق فاصله نگرفت. بعضی از بزرگان ما تا یک حد تحصیل می‌کنند، اما بعد فاصله ایجاد می‌شوند و این توفیق را پیدا نمی‌کنند. به‌طور نمونه حضرت آیت‌الله رئیس، یکی از بزرگان و شخص بسیار با استعداد و از نظر علمی در حد بالای بود؛ اما ایشان موفق نشد که در ولایت بامیان، آن ثمرات علمی‌ای که از نجف آورده بود، در جامعه به مردم برساند. حضرت آیت‌الله محقق خراسانی در «مؤلفون الافغانیون المعاصرون» به همین نکته اشاره کرده و گفته که آیت‌الله رئیس با آن علمی که داشت، ولی در حوزهٔ علمیهٔ نجف نماند و به افغانستان رفت. بعد می‌گوید: کسی که در حوزهٔ علمیهٔ نجف خدمت می‌کند و کسی که در منطقهٔ یکه‌ولنگ افغانستان می‌رود، این‌ها خیلی تفاوت دارد. منظورشان این بود که اگر ایشان در حوزهٔ علمیهٔ نجف یا در سایر حوزه‌ها می‌بود، آیندهٔ درخشان داشت و یکی از مراجع بودند. به هر صورت بعضی‌ها این توفیق را پیدا کردند و بعضی‌ها نکردند. از جمله آن‌ها مرجع فقید بود که این بار مسئولیت را به دوش کشید. در حوزهٔ علمیهٔ قم نیز

ایشان اعلام مرجعیت کرد. ایشان در حوزه‌ای علم مرجعیت را به دوش کشید که در آن زمان بزرگ‌ترین حوزه، حوزهٔ علمیهٔ نجف بود. در شرایط فعلی بزرگ‌ترین حوزهٔ علمیهٔ شیعه، حوزهٔ علمیهٔ قم است. در حوزهٔ علمیهٔ قم و نجف هر کس نمی‌تواند اعلام مرجعیت کند. مراجع و فضلای زیاد در آن حوزه‌ها هستند و همچنین بیش از صد هزار طلبه در آنجا حضور دارد. درس‌ها در انظار مردم است، همه می‌بینند که آیا این فرد صلاحیت مرجعیت را دارد یا نه.

در همین شرایط ایشان این مسئولیت را پذیرفت و بیست سال به‌طور مستمر درس خارج گفت. در درس‌های خارج‌شان افراد مختلف از علما و فضلای افغانستانی و غیر افغانستانی شرکت می‌کردند. ایشان خوب درخشید و در بین مردم جا افتاد و بیش از هشتاد درصد مردم ما از جمله مقلدین ایشان است. با آنکه آن تبلیغی که از ایشان باید می‌شد نشد، بلکه خود به خود و به‌طور طبیعی اعلام اجتهاد کرد، چون خواست مردم بود که ایشان در چنین شرایط اقدامی کرد که بقیهٔ علمای ما اقدام نکرده بودند. حضرت آیت‌الله محقق کابلی، در این راه موفق شد و خدمات شایان کرده است. آثار ایشان در ولایت‌های هرات، غزنی، غور، بامیان، دایکندی، بلخ و... کاملاً مشروط است. از جمله بزرگ‌ترینش همین مسئلهٔ مصلاها و نماز جمعه است. قبل از مرجعیت مرجع فقید، ما در تاریخ افغانستان سابقه نداریم که نماز جمعه برگزار شده باشد. با آنکه علمای بزرگ مثل آیت‌الله واعظ، مرحوم شیخ افشار، آقای قدسی و دیگر علمای بزرگ در کابل بود و هیچ وقت نماز جمعه در زمان آن‌ها برگزار نشدند.

با آغاز مرجعیت حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی، نماز جمعه در تمام شهرها و حتی دهات افغانستان برگزار شد و هر روز رونق بیشتر پیدا می‌کند. مصلاهایی را در شهرهای افغانستان ساخته، مخصوصاً مصلای «خاتم النبی» در شهر هرات. این‌گونه مصلاها نه‌تنها در افغانستان بی‌سابقه است، بلکه در ایران هم کمتر از سوی نهاد مراجع تقلید ساخته شده است. مجتمع علمی بزرگ به نام «مجتمع علمی امام صادق» در مرکز ولایت بامیان و مرکز هزاره‌جات ساخته شده و واقعاً مجتمع خیلی بزرگ هست. مدرسه و مصلای این مجتمع علمی به سبک روز ساخته شده است. در ولایت کابل «مجتمع رسول اعظم» را ساخته که مدرسه، مسجد و تمام امکاناتش فراهم است. این‌ها از برکات فعالیت‌های مثمرنهاد مرجعیت در افغانستان است. من بارها گفتم که نقش آیت‌الله محقق خراسانی را در این قسمت نباید نادیده گرفت. از ابتدا ایشان در بنیان‌گذاری، تثبیت و برقراری نهاد مرجعیت در افغانستان پیش‌قدم شد و حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی را به عنوان مرجع معرفی کرد. خیلی‌ها به اعتماد آیت‌الله محقق خراسانی، حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی را به عنوان مرجع تأیید کردند. شخص آیت‌الله محقق خراسانی، عملاً در تمام شهرهای ایران از جمله قم، اصفهان، تهران، بندرعباس و حتی در پاکستان برای تبلیغ مرجعیت حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی رفت. نقش آیت‌الله محقق خراسانی، در این قسمت بسیار برجسته است.

عدالت امید: طوری که مستحضر هستید مسئلهٔ مرجعیت، یک مسئلهٔ جهانی است و تمام آموزه‌های دینی، خاصیت فرازمانی و فرامکانی دارد. از سویی هم می‌دانیم که اساس مسئلهٔ هویت و مسئلهٔ سرنوشت سیاسی یک ملت به خصوص در شرایط فعلی که کشورها و مرزهای مختلف شکل گرفته، بسیار متفاوت از همدیگرند. به همین خاطر است که به نحوی در ظاهر میان مرجعیت و هویت سیاسی نوعی تناقض احساس می‌شود. از همین ظاهر تناقض نما بعضی‌ها استفاده کرده و اتهاماتی را حتی به شخص حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی و شهید مزاری و به جریان عدالت‌خواه‌ی می‌بندند که گویا آنان مرجعیت را محلی و قومی ساخته‌اند. نظر و استدلال شما در این مورد چیست؟ طوری که در جریان هستید در شهرهای کوچک مثل نجف و برخی شهرهای ایران مراجع تقلید بسیار متعدد هستند و از نظر دینی و فقهی و منطقی هم هیچ‌گونه اشکالی ندارد. می‌خواهیم از زبان حضرت‌عالی بشنویم که نسبت این دو یعنی مرجعیت به عنوان یک مقولهٔ



مذهبی و دینی و هویت به عنوان یک مقولهٔ سیاسی چه نسبتی با هم دارند؟

آیت‌الله فاضلی بهسودی: مسئلهٔ مرجعیت و هویت با همدیگر تنافی ندارد. درست است که مسئلهٔ مرجعیت، محدود به یک منطقه و کشور خاص نیست و کسی که صلاحیت فتوا دارد، نظر و فتوای وی برای همهٔ مؤمنین حجت است. این مختص به محدودهٔ خاص نیست و جنبهٔ جهانی و عمومی دارد. همان‌طوری که در زمان‌های گذشته و در زمان مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی، یک مرجعیت عام بود و تمام شیعیان افغانستان، پاکستان، ایران، عراق و سایر کشورها از ایشان تقلید داشتند. در زمان مرحوم حضرت آیت‌الله حکیم و آیت‌الله خویی، هم این مسئله گسترش داشت و در عین زمان در کنار مراجعی که جنبهٔ عمومی داشت، مراجع متعدد در گوشه و کنار بودند؛ یعنی در هیچ زمانی مرجعیت منحصر به یک فرد خاص نبوده است. در زمان امام، رضوان‌الله، با آن عظمتی که داشت و در عین زمان، ایشان به عنوان یک رهبر سیاسی و مذهبی بود، در کنار آن مراجع متعدد هم در ایران و هم در نجف بود و هیچ‌گونه تنافی بین آن‌ها وجود نداشت. شرایط فعلی ایجاب می‌کند که هر کشور از خود یک مرجع داشته باشد و در مسائل دینی و سیاسی آن کشور دخالت و اظهار نظر کند. فرض کنید اگر در شرایط فعلی، مرجع فقید ما نبود، آیا بقیهٔ مراجع می‌توانست در مسائل افغانستان دخالت و اظهار نظر کنند؟ شرایط و حوادثی که در افغانستان پیش می‌آمد، روی هر مناسبت ایشان پیام می‌دادند؛ اما بقیهٔ مراجع در شرایط فعلی از نظر سیاسی مجبور است که در مسائل کشورهای دیگر دخالت و اظهار نظر کنند. درست است که از نظر فتوا، فتوایشان مشکل ایجاد نمی‌کند؛ اما در یک کشور مسائل مختلف پیش می‌آید، نظیر مسائل سیاسی، این ایجاب می‌کند که یک فرد از خود همان کشور در مسائل آن دخالت و اظهار نظر کند. این مسئله ایجاب می‌کند که باید هر کشور از خود یک مرجع داشته باشد و این تنافی با مراجع دیگر هم ندارد. در طول تاریخ مراجع متعدد بوده و حالا هم است. بعضی از مراجع مربوط به یک استان است؛ مثلاً در ایران بعضی از مراجع است که حیطهٔ نفوذ وی مربوط به یک استان است یا اینکه در حد یک کشور است و حتی بعضی‌هایشان جنبهٔ عمومی دارد. در افغانستان با آن‌که مرجع تقلید حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی بود، مراجع دیگر هم مقلد داشتند

بنیاد اندیشه تاسیس ۱۳۹۴

و دارند. در ذات خود در بین این دو مسئله هیچ‌گونه تنافی وجود ندارد که هر کشور از خود یک مرجع مشخص داشته باشد یا مرجع عمومی داشته باشد که در مسائل خاص کشوری اظهار نظر و دخالت کند.

عدالت امید: در مورد شخصیت، جایگاه و میراث فقهی، به خصوص نوآوری‌های فقهی حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی، بفرمایید. می‌خواهیم بدانیم، گذشته از این‌که ایشان در یک جغرافیای خاص و برای مردم خویش، چه خدماتی انجام داده‌اند، در مجموع جایگاه ایشان را در میراث فقهی و علمی تشیع چگونه ارزیابی می‌فرمایید؟

آیت‌الله فاضلی بهسودی: من از جمله کسانی هستم که از اولین روزی که درس مرجع فقید، در سال ۱۳۷۳/۶/۲۶ در حسینهٔ زین‌العابدین برگزار شد که شخصاً در همان جلسه حضور داشتم و تا آخرین روزی که مرجع فقید ما، درس دادن من در کنارش بودم. تمام درس‌های فقهی ایشان مسئولیتش به عهده من بود. اولین روز که درس را شروع کرد، کتاب خمس و بعد از آن کتاب الطهارت بود. در مجموع شش جلد از آثار ایشان که تدریس شد و توسط بنده جمع‌آوری و چاپ شده است.

حضرت آیت‌الله محقق کابلی، بنیهٔ علمی داشت که انظار مختلف را در درس‌هایشان مطرح می‌کرد و نوآوری‌های هم داشت. نوآوری‌هایشان در موارد متعدد است؛ اما یک نوآوری که خودشان بارها یادآوری می‌کرد و به طلبه‌ها هم می‌گفت: من در این مسئله نظر خاص دارم و اگر هر یک از شماها این نظر من را بفهمند، یک دور از آثار خود را برایش جایزه می‌دهم و اگر کسی نظر من را رد کند (در آن زمان گفته بود) صد هزار تومان برایش جایزه می‌دهم. این حرف‌ها را نه‌تنها علمای افغانستان، بلکه بعضی از علمای ایرانی هم شنیدند و آمدند کتاب ایشان را گرفتند. مرجع فقید کتاب خمس را برایشان داد و گفت که شما همین مسئله را مطالعه و درباره‌شان تحقیق کنید و من نظریهٔ هشت تن از مراجع اموات و احیا را رد کردم. اگر شما این را بفهمید، من همین آثار را و اگر نظر من را رد کنید، صد هزار تومان دیگر جایزه می‌دهم. این مسئله را که ایشان گفته، مسئلهٔ کنز و یک بحث مفصل در کتاب خمس است. از جمله چیزهای که به آن خمس تعلق می‌گیرد، عبارت از کنز است که در فارسی آن را به گنج تعبیر می‌کند؛ مثلاً یک خانه را می‌خرید و در آن گنج پیدا می‌شود. پس حکم در اینجا چیست؟

در اینجا دو بحث است: یک بحث این است که در اینجا، مسئلهٔ تداعی مطرح می‌شود. مرحوم سید در کتاب «عروه» که اکثر مراجع عروه را شهر معنی می‌کند و حضرت آیت‌الله کابلی، هم که تدریس می‌کرد متن درس فقه‌شان عبارت از عروه بود. مرحوم سید می‌فرماید: اگر یک کس گنجی را در خانه یا زمینی که خریده پیدا کند، در اینجا حکم به تداعی می‌شود. به این معنی که در اینجا چند نفر ادعا می‌کند، این گنج مال من است؛ چون چند بار این خانه و یا زمین دست به دست شده است. یک خانه را فرض کنید که پنج یا شش نفر، این به آن و آن به این فروختند و در آخر در آن خانه گنج پیدا می‌شود؛ حالا این پنج یا شش نفر که مالک این خانه بوده هر کدام ادعا می‌کنند که این گنج مال من است. مرحوم سید فرموده: در این‌گونه موارد حکم به تداعی می‌شود، زیرا همه مدعی‌اند که گنج مال من است. اگر حکم به تداعی شد، قاعده در فقه این است که مدعی باید بینه اقامه کند. هر کدام از این افراد بینه اقامه کرد، گنج مال آن است و اگر همه‌شان بینه اقامه کرد، در اینجا آن‌ها را قسم می‌دهند و اگر قسم نخوردند، گنج بین همه‌شان تقسیم می‌شوند. در صورتی که همهٔ آن‌ها قسم بخورند، باز هم گنج بین آن‌ها تقسیم می‌شوند و اگر از بین آن‌ها یک نفر قسم بخورد و بقیه قسم نخورد، اختیار به دست همان کسی که قسم خورده است. در اینجا خیلی از مراجع مثل مرحوم آیت‌الله حکیم، مرحوم حضرت امام، مرحوم حضرت آیت‌الله گلپایگانی و شماری دیگر از مراجع به حضرت مرحوم سید، اشکال وارد کردند. مرحوم سید فرموده که در اینجا حکم به تداعی می‌شود؛ اما مراجع فوق‌الذکر گفتند، نه در اینجا حکم به تداعی نمی‌شوند، بلکه در اینجا قاعدهٔ مدعی و منکر جاری می‌شوند. آخرین کسی که این خانه و زمین را خریده، این فرد منکر

بنیاد اندیشه تاسیس ۱۳۹۴

است، برای این‌که این ذی‌الید است. هرکسی که مال در دست وی باشد و آن فرد ادعا کند که این مالی من است در فقه آن را منکر می‌گوید. این فردی که خانه را خریده و در حال حاضر خانه در اختیارش است و در صورتی که ادعا می‌کند که گنج مال من است پس این فرد منکر است. قاعده در منکر این است که باید آن فرد را قسم بدهد؛ اما آن کسی که ادعایشان خلاف ید است و ذی‌الید نیست می‌گوید، مال من است آن فرد مدعی گفته می‌شود و باید بینه اقامه کند. این مسئله فرق می‌کند بین این‌که حکم به تداعی شود یا حکم به مدعی و منکر. مرحوم سید نظرشان این است که در اینجا حکم به تداعی می‌شود؛ اما مرحوم آیت‌الله خویی، دربارهٔ این مسئله اظهار نظر نکرده است. مرحوم آیت‌الله خویی، اصلاً وارد این مسئله نشده است. از این‌که ایشان وارد مسئله نشده فهمیده می‌شود که نظر مرحوم سید کاظم را تأیید کرده است؛ اما در اینجا هشت تن از مراجع بزرگ دیگر با آیت‌الله خویی، مخالفت کردند. کسی که در اینجا آمده و این مسئله را شکافته و واقعاً دلیل اقامه کرده، حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی است. ایشان فرموده، در اینجا مسئله مدعی و منکر مطرح نمی‌شود. برای این‌که چند نفری که ادعا می‌کنند گنج مال ما است و این فرد آخر که خانه را خریده این فرد ادعای مالکیت نمی‌کند و نمی‌گوید که این گنج مال من است. می‌گوید که من این خانه یا زمین را خریدم و در زمین یا خانه من گنج پیدا شده و من نمی‌دانم، این مال کیست. پس این فرد اصلاً ادعای مالکیت ندارد و به دنبال آن است که مالک را پیدا کند. فرق نمی‌کند که بایع در اینجا فرد اول، دوم، سوم یا ششم باشد. این فرد به دنبال مالک می‌گردد که مالک این گنج کیست و خودش ادعای مالکیت ندارد و کسی که ادعای مالکیت ندارد منکر نیست. این فردی که ذی‌الید خانه را دارد ادعای مالکیت ندارد و آن کسانی که قبلاً خانه را خریده بودند، ادعای مالکیت می‌کنند. این مسئله را ایشان به این طریق حل کرده و اشکال هشت تن از مراجع دیگر به مرحوم سید را هم رد کرده است.

نوآوری‌های دیگر هم در جامعه داشته که واقعاً خیلی مفید بود و بسیاری از مشکلات مردم را حل کرد. یکی از آن نوآوری‌ها مسئلهٔ سن تکلیف دخترها است. در اینجا همهٔ مشهور فقها نظرشان این است که دخترها زمانی که نه سال قمری را تمام کنند، به سن تکلیف می‌رسند. در بین همهٔ مراجع کسی که اعلام کرد و دلیل اقامه کرد که دخترها تا سیزده سالگی به تکلیف نمی‌رسد، ایشان بود. در بسیاری از کشورها، زمانی که دخترها به سن نه سالگی می‌رسند، توانایی روزه گرفتن را ندارند. ایشان فرموده که اگر تا سن سیزده سالگی دخترها عادت ماهوار نبینند، از نظر شرعی به تکلیف نمی‌رسد و نماز و روزه برایشان واجب نیست. حالا نماز هم مشکلی ندارد و از باب احتیاط بخواند، ولی روزه گرفتن به آن واجب نیست. مسئلهٔ دیگر که نظر همهٔ مراجع هم هست، اما در جامعه باز اعلام نشد، مسئلهٔ گله، شیربها و قلین است.

یکی از مشکلات جامعهٔ امروزی ما مخصوصاً در افغانستان، مسئلهٔ گله است. سنگینی گله و شیربها باعث شده که خیلی از جوانان، توانایی ازدواج نداشته باشند. کسی که علناً فتوا داد که گله و شیربها حرام است حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی بود. البته بقیهٔ مراجع نیز نظرشان همین بود، در صورتی که کسی از آن‌ها سؤال می‌کردند. قبل از فتوای مرجع فقید این موضوع در جامعه پخش، رسانه‌ای و همایش دربارهٔ آن برگزار نشده بود. بعد از فتوای ایشان همایش‌های برگزار شد و در جامعه تبلیغ شد و تا حدود در بین مردم اثر گذاشت. فتوای امام خمینی هم در تحریر العروه این است که اگر در بعضی از جاها چیزی به عنوان گله و شیربها رسم است هیچ‌گونه وجه شرعی ندارد. بعداً چند راه شرعی دیگر برای آن پیدا کردن که می‌تواند آن را از باب حبه یا از باب مهر حاضر بدهد.

یکی دیگر از نوآوری‌های ایشان مسئله قربانی است. فتوای مشهور از فقها این است که قربانی باید در مینا انجام شود. تا آن زمانی که در مینا امکان دارد، فتوای همه این است که در مینا قربانی شوند؛ اما چندین سال است که قربانی در مینا امکان ندارد و در خارج از مینا

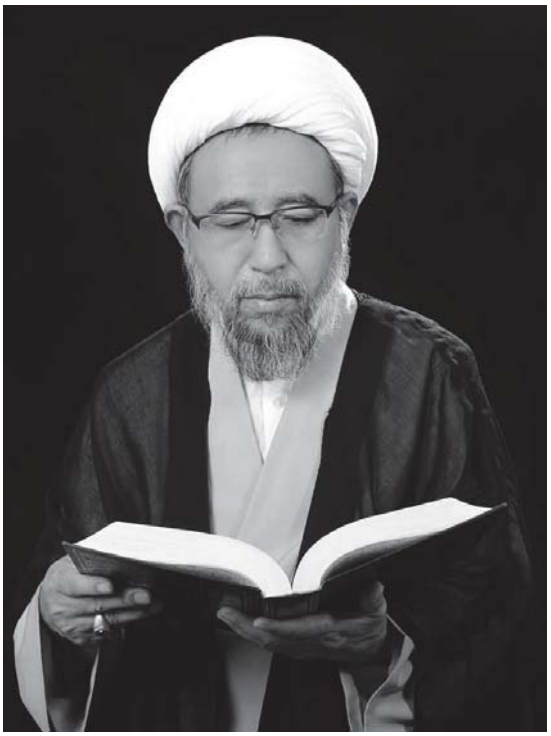
بنیاد اندیشه

انجام می‌شود. سؤال اینجا مطرح می‌شود که آیا خارج از مینا فقط منحصربه نزدیک مینا است یا هرکس می‌تواند قربانی را در وطن خود انجام بدهد؟ مشهور از فقها فعلاً هم‌نظرشان این است که در همان‌جا باید قربانی کنند؛ هرچند خارج از مینا است، ولی نزدیک‌تر به مینا است و قربانی در همان‌جا انجام شوند. نظر آیت‌الله محقق کابلی، در این مورد این است که فرد مخیر است و می‌تواند در همان‌جا یا در وطن خود قربانی کند. نظر بعضی از مراجع معاصر فعلاً هم همین است.

نظریهٔ حضرت آیت‌الله محقق کابلی، در بین مردم ما جا افتاد و استقبال شد. در حال حاضر اکثر حاجی‌ها قربانی‌شان را در افغانستان انجام می‌دهند. در همان روز که روز عید شیعه‌ها است، حاجی‌ها به خانه‌شان تماس می‌گیرند و کسی را به عنوان نائب انتخاب می‌کنند و از طریق ایشان قربانی را انجام می‌دهند. بعد از آن‌که قربانی انجام شد، آن فرد از احرام خارج می‌شود. این برای حاجی‌ها یک سهولت و برای فقرا یک کمک هستند.

ندای امید: ظهور مرجعیت و هم‌چنین نهادینه شدن آن در جامعهٔ تشیع افغانستان چه تأثیر در هویت‌خواهی مردم ما و شما داشت؛ به‌خصوص در زمانی که حضرت آیت‌الله محقق کابلی، مسئولیت این بار سنگین را به دوش گرفت؟

آیت‌الله فاضلی بهسودی: این خیلی مؤثر بوده است. اگر شما در حوزه‌های علمیه در نظر بگیرید، اکنون هویتشان تثبیت شده است. قبلاً مردم و همچنین خودم ما، باور نداشتیم که به این حد برسیم. خیلی از طلاب ما، در حوزه‌های علمیه تحصیل می‌کردند و به حدی می‌رسیدند، بعد مأیوس می‌شدند و دیگر ادامهٔ تحصیل نمی‌دادند. آن‌ها حرفشان این بود تا آن حد که لازم است ما خواندیم و بعد از این ضرورت ندارند که بخوانیم؛ به خاطر این‌که ما مرجع نمی‌شویم. این امید حالا دیگر باز و عملاً پیاده شده و مردم دنیا هم فهمیده است. حضرت آیت‌الله محقق خراسانی، در زمان مرجعیت مرجع فقید ما می‌گفت: ما نباید خود را دست‌کم بگیریم. ما هیچ کمبودی از دیگران نداریم.



آنچه آن‌ها می‌دانند، ما هم می‌دانیم و آنچه ما نمی‌دانیم آن‌ها هم نمی‌دانند. این‌طور نیست که آن‌ها بدانند، ولی ما ندانیم. همهٔ ما انسان و دارای استعداد هستیم.

استعداد مردم هزاره، در سطح دنیا معلوم و ثابت شده که از نظر فکر و اندیشه از هیچ طایفه، قوم و مردم کمی ندارد. در ایران در اکثر مدارس، شاگردان ممتاز از مردم ما هستند. در افغانستان هم بیش‌ترین استقبال را از مدارس و مکاتب مردم هزاره دارند. فعلاً همه می‌دانند که این‌ها از خودشان مرجع دارند. نه‌تنها افغانستانی‌ها، بلکه از کشورهای ایران، عراق و لبنان نیز شماری زیاد هستند که مقلد حضرت آیت‌الله محقق کابلی است. در حال حاضر خیلی از افراد از شهرهای مختلف می‌گویند که رساله ایشان را بیاورید. بعد از وفات مرجع فقید، زمانی که من به عنوان یک طلبه این مسئولیت پذیرفتم، باز هم همان آقایان از لبنان و عراق تقاضای وکالت می‌کنند. خیلی از علمای ایرانی هستند که از ما تقاضای وکالت و درخواست اجازه روایت می‌کنند. مرجعیت ایشان منحصربه افغانستان نیست و در جاهای دیگر هم نفوذ پیدا کرده و مقلد دارد. الحمدالله مردم روی ما حساب می‌کنند. حوزه‌های علمیه، استادان و مراجع افغانستانی

بنیاد اندیشه

در گذشته روی‌شان حساب نمی‌شد. می‌گفتند که این‌ها طلبهٔ افغانی هستند و تا یک حد می‌خوانند. در «جامعه‌المصطفی العالمیه» هزاران طلبه، بیشتر از صد کشور دنیا درس می‌خوانند و بارها مسئولین این مدرسه اعتراف می‌کردند که ممتازترین طلبه‌های خارجی، طلبه‌های افغانی هستند.

در زمانی که مرحوم حضرت آیت‌الله فاضل لنکرانی، مسئول حوزهٔ علمیه و رئیس شورای مدیریت آن بود، از طلبه‌های افغانی تعریف می‌کردند. من با جمعی از طلاب افغانی به دیدن حضرت آیت‌الله فیاض که به تازگی از نجف به قم آمده بود رفته بودیم و حضرت آیت‌الله فاضل لنکرانی، هم در آنجا به دیدن ایشان آمده بود. در آنجا بین حضرت آیت‌الله فیاض و آیت‌الله فاضل لنکرانی، دربارهٔ اوضاع حوزه‌های علمیهٔ قم بحث شد و آیت‌الله فاضل لنکرانی، اعتراف کرد که من خودم مسئول شورای مدیریت هستم و تمام طلبه‌های حوزه‌های علمیه قم، زیر نظر من است و از درس و امتحاناتشان باخبر هستم.

ایشان فرمود که بهترین طلبه‌ها در حوزهٔ علمیهٔ قم، طلبه‌های افغانی هستند. حضرت آیت‌الله فاضل لنکرانی، همچنین در آن بحث گفتند که شما حالا در هیچ زمینه کمبودی ندارید. در حال حاضر خطیب، مدرس، نویسنده و همه چیز دارید. حالا که مسئولین «جامعه المصطفی العالمیه» خودشان اعتراف می‌کنند که بهترین شاگردها در بین شاگردان خارجی، شاگردان افغانی است، پس روی آن‌ها باید حساب کرد. فعلاً طلبه‌ها با انگیزه درس می‌خوانند و می‌گویند: ما از فلانی چه کمبود داریم. فلان شخص درس خواند و مجتهد شد. استعداد ما هم از آن‌ها کم نیستند. ما هم درس می‌خوانیم و مجتهد می‌شویم. این مسئله به مردم ما اعتماد به نفس خاص داد. استقبال مردم از مرجع فقید ما هم خیلی خوب بود. یک سال از وفات مرجع فقید ما می‌گذرد، ولی شهریه‌هایشان نه از ایران، نه از عراق نه از دیگر کشورها قطع شد. در حالی که خیلی از مراجع بعد از وفاتشان شهریه‌شان یا قطع شدند یا نصف شدند؛ اما از مرجع فقید ما نه در افغانستان نه در ایران، شهریه‌شان کم شده و یک مبلغ قابل توجه است. از آن شهریه‌ها برای ساخت مساجد و مصلاها در افغانستان استفاده می‌شود و همچنان مخارج و مصارف طلبه‌های حوزه‌ها پرداخت می‌شود. الحمدالله مردم ما به این آگاهی رسیده که ما باید کمک کنیم. من عرض کردم، این کمک‌های مردم بود که مرجع فقید ما از خود این همه آثار و برکات برجای گذاشت. ایشان که درآمد شخصی نداشت. همین کمک‌های مردم بود که ایشان توانست مدارس، مساجد و مصلاها در افغانستان بسازند.

عدالت امید: چه کارهایی را ما می‌توانیم انجام بدهیم که نهاد مرجعیت بیشتر از این در افغانستان رونق پیدا کند و ما به تمام معنی متکی به خود باشیم. هم به لحاظ فقهی و هم به لحاظ علمی و امکانات و از هر لحاظ بتوانیم میراث غنی و فقهی شیعه را تقویت کنیم و هم به لحاظ هویتی و سیاسی پشتوانهٔ معنوی برای مردم خود به وجود آوریم؟

آیت‌الله فاضلی بهسودی: در مرحلهٔ اول فکر می‌کنم که آگاهی لازم برای عمومی مردم داده شود. این وظیفه نخبگان جامعه و شماهای که اهل قلم و نویسنده هستید و از خود آثاری دارید می‌باشند. مسئلهٔ مرجعیت و اهمیت آن را برای مردم معرفی کنید. عرض کردم که بیشتر مردم آشنایی دارد، اما بخشی از مردم آشنایی ندارد و اگر هم دارد آشنایی‌شان کامل نیستند و اهمیت مسئله را درک نمی‌کنند.

این وظیفهٔ علما، خطبا، نویسندگان و روشن‌فکران ما است که مردم را آگاه کنند. فرق نمی‌کند که آن شخص روحانی و یا دانشگاهی باشد. ما باید اتحاد بین روحانیت و دانشگاهی را حفظ کنیم. دست به دست هم بدهیم و در این قسمت کار کنیم. هر کس به هر اندازه‌ای که توان دارد و زمینهٔ کاری‌شان ایجاد می‌کند از نهاد مرجعیت حمایت کند. نهاد مرجعیت هم باید یک برنامه و پلان داشته باشد و همهٔ این‌ها روی یک برنامه و پلان حرکت کنند. آنگاه است که هم خدمت برای مردم می‌شود و هم نهاد مرجعیت تقویت می‌گردد.



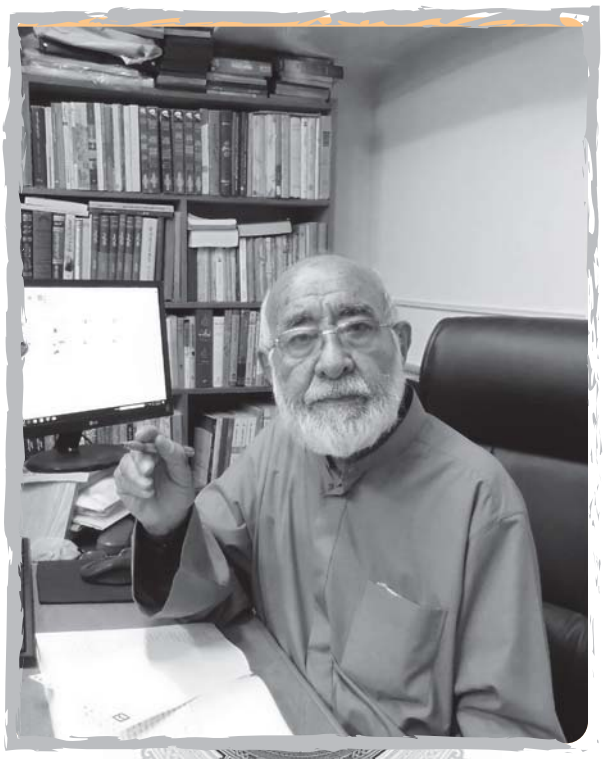
عدالت امید: در اخیر اگر کدام گفتنی خاص دربارهٔ مرجعیت و شخصیت حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی، داشته باشید بفرمایید؟

آیت‌الله فاضلی بهسودی: چیزهایی که لازم بود گفتم. مردم باید قدر حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی را بدانند. ایشان واقعاً سد عمیقی را شکست و راه را هموار کرد و امید آفرید. خدمات شایانی برای مردم انجام داده و هم هویت برای ملت ما و هم امید برای علمای ما بخشید. ایشان حق بزرگی به گردن مردم دارد و نباید فراموش شود. راهشان باید ادامه پیدا کند.

حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی، وظیفه‌شان را انجام داده است. حالا وظیفهٔ مردم است که راه وی را ادامه بدهد. امیدوارم که همهٔ شما موفق و مؤید باشید، به خصوص شما که اهل رسانه هستید. در رأس امور که جناب استاد دانش است و ایشان یکی از طلاب حوزهٔ علمیه در نجف، سوریه، قم و همچنین در کنار مرجعیت بود. خودشان الحمدالله اهل قلم، اهل فضل و همچنان شخص سیاستمدار است. ایشان وظیفهٔ سنگین دارد که این‌ها را جهت بدهد تا جنبهٔ عملی پیدا کند.

عدالت امید: تشکر از محضر شما حضرت آیت‌الله.

آیت‌الله فاضلی بهسودی: تشکر از شما.



مرجعیت، هویت و نقش شهید مزاری

گفتگو با حجت‌الاسلام والمسلمین استاد سید غلام‌حسین موسوی

بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۴

اشاره: سید غلام‌حسین موسوی یکی از علمای برجسته و مبارز افغانستان است که عمر خود را در مبارزه و سپس تحقیق و تفحص در رجال، جغرافیا و تاریخ هزاره‌ها و شیعیان افغانستان صرف کرده است. سکونت اصلی وی از ولسوالی سنگتخت و بندر ولایت دایکندی است و تحصیل خود را عمدتا در حوزهٔ نجف به پایان رسانده است. او در سال‌هایی که مقیم نجف بود کتابی دربارهٔ سید جمال الدین افغانی نوشت و به عنوان یکی از چهره‌های انقلابی شناخته شد. استاد سید غلام‌حسین موسوی آشنایی نزدیک با شهید وحدت ملی استاد عبدالعلی مزاری داشت و از وی خاطرات و سخنان بسیار دارد که امید است روزگاری یادداشت‌های استاد موسوی در این زمینه به نشر برسد. وی تاکنون آثار زیادی در زمینهٔ رجال و تاریخ افغانستان به نگارش درآورده است که برخی از آن‌ها آماده نشر و چاپ است.

نداء امید: جناب استاد، اولین سؤالی که مطرح می‌کنیم در مورد سیستم وکالت مراجع تقلید در میان شیعیان افغانستان و به‌خصوص هزاره‌هاست. همان‌گونه که در جریان هستید، سیستم وکالت و تقلید از مرجعیت دینی یکی از آموزه‌های بسیار مهم در تشیع است و طبعاً در میان شیعیان افغانستان و به‌خصوص هزاره‌ها، با وجود محرومیت و دوری از مراکز مرجعیت دینی مثل نجف و قم و همچنین مراکز مذهبی، سیستم تأدیهٔ سهمین و نیز وکالت وجود داشته است. حتی در چهل یا پنجاه سال پیش با وجود شرایط بسیار سختی که بوده، سیستم بسیار قوی وکالت مراجع در میان شیعیان و هزاره‌ها در افغانستان وجود داشته است. در ابتدا بفرمایید که شکل‌گیری این سیستم از چه زمانی شروع شد و چه کارکردی در میان شیعیان داشته است؟

استاد سید غلام‌حسین موسوی: بسم الله الرحمن الرحیم. با سلام و درود به روان علما، مراجع و روحانیون مبارز و مجاهد و عدالت‌خواه. اجازه بفرمایید ابتدا دو مقدمهٔ بسیار کوتاه ارائه کنم تا بعد به اصل مطلب بپردازیم.

تشکیلات دینی و مذهبی شیعه در زمان پیغمبر و به‌خصوص در زمان ائمهٔ معصومین (صلوات الله علیهم اجمعین) شکل گرفته، البته با این تفاوت که در زمان پیغمبر در بخش محدودی- یعنی مدینه و اطراف آن- وجود داشته است. در تاریخ صدر اسلام مذکور است که پیغمبر(ص) کسانی را برای جمع‌آوری وجوهات شرعی از جمله زکات -که نص صریح قرآن است- به مناطق مختلف می‌فرستادند. به فرستادگانی که پیغمبر برای جمع‌آوری زَکَوات به مناطق مختلف می‌فرستادند، در زبان عربی «جابی» می‌گفتند. پیغمبر مقداری از زکات را هم به شخص آورندهٔ آن می‌دادند.

در تاریخ نقل شده که فرستادهٔ رسول خدا به روستای دوردستی در اطراف مدینه رفت، قبیلهٔ بزرگی در آنجا زندگی می‌کرد که همه مسلمان شده بودند. گفتند: رسول خدا شما را برای چه فرستاده است؟ گفت: رسول خدا مرا فرستاده که زکات و وجوهات شرعی شما را جمع‌آوری کنم. آن‌ها گفتند: اجازه بدهید ابتدا با شیخ قبیله مشورتی بکنیم تا بعد به شما جواب بدهیم. نتیجه این شد که آن‌ها گفتند: پیغمبر به ما گفتند بگویید لا اله الا الله و ما گفتیم، فرمودند بگویید محمداً رسول الله و ما گفتیم، گفتند نماز بخوانید و ما خواندیم، گفتند روزه بگیرید و ما روزه گرفتیم. گفتند دخترانتان را نکشید و ما هم نکشتیم؛ اما حالا از ما می‌خواهد مال خود را بدهیم و ما مال‌مان را که حاصل دسترنج ماست نمی‌دهیم، چه به عنوان زکات باشد یا به هرعنوان دیگری.

پیغمبر دید که این کار آن‌ها نافرمانی از حکم خداست و باعث می‌شود به ضلالت و گمراهی بیفتند؛ بنابراین وقتی این شخص به مدینه برگشت، پیغمبر دستور داد که سربازان مجاهد اسلام آمادهٔ جنگ و حمله شوند و آن‌ها را با این پیام به آن روستا فرستاد که یا زکات می‌دهید یا با شما می‌جنگیم؛ یعنی اهمیت جمع‌آوری زکات و خمس و وجوهات شرعی در این حد بوده که پیغمبر برای جمع‌آوری و گرفتن زکات نیروی نظامی فرستاده است. پیغمبر فرمود: نماز همراهانی دارد که بدون این همراهان، نماز پذیرفته نمی‌شود. در قرآن آمده است که «أَقِيمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّكاةَ»؛ یعنی هم نماز بخوانید و هم به فقرا انفاق کنید؛ و این انفاق زکات است.

اما مقدمهٔ دوم. پس از رسول خدا مسئلهٔ امامت مطرح شد و بر اساس اعتقادات دینی و مذهبی و فکری شیعه ما دوازده امام داریم که از امیرالمؤمنین شروع می‌شود و به حضرت صاحب‌الامر ختم می‌شود. در طول دوران امامت ائمه، به‌خصوص در دوره‌هایی که فشار بنی‌امیه و بنی‌عباس کاهش پیدا می‌کرده و حتی در دوران اختناق بنی‌امیه، حضرات ائمهٔ طاهرین کسانی را به‌عنوان وکیل و نمایندهٔ خودشان در شهرها و مناطق مختلف سرزمین‌های اسلامی تعیین می‌کردند و مؤمنین و پیروان ولایت و امامت به این ترتیب هدایت می‌شدند و احکام مهم را اجرا می‌کردند. نمونه‌های فراوانی در تاریخ داریم که ائمه در شهرها و مناطقی مثل بغداد، بصره، خراسان، هرات، جوزجان و بلخ نمایندگانی داشته‌اند. مثلاً در زمان امام هادی، ایشان نماینده‌ای در قم داشتند. این شخص زمانی که برای زیارت خانهٔ خدا به مکه می‌رفت یا برای زیارت امام هادی به سامرا سفر می‌کرد، وجوهات شرعی جمع‌آوری‌شده را به همراه می‌برد و به

ایشان پرداخت می‌کرد.

در مورد وجوهات شرعی باید به این مسئلهٔ مهم توجه کرد که علاوه برزکات که نص صریح قرآن است آمده است: «أَقیمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّکاةَ»، خمس هم نص صریح قرآن است؛ آنگونه که در قرآنَ آمده است: «وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَأَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ الْمَساکینِ وَ ابْنِ السَّبیلِ». در اینجا بحث به دو بخش تقسیم شده است. عده‌ای از مفسرین چنین تفسیر کردند که «غَنِمْتُمْ» فقط به غنائم جنگی مربوط می‌شود. آیا این حقیقت دارد؟ غنائم جنگی یکی از موارد خمس است و در مرحلهٔ اول به جنگجویانی تعلق می‌گیرد که در جنگ شرکت کرده‌اند. کسانی که در جنگ شرکت می‌کردند، دو دسته بودند: یا راکب (سواره) بودند یا راجل (پیاده). سواره‌نظام از غنائم جنگی دو سهم داشتند و راجل یا پیاده‌نظام یک سهم. در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که اگر این آیه فقط خاص غنائم جنگی بوده، پس منظور از «فَأَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبی» چیست و چگونه خدا و پیغمبر می‌توانند از غنائم جنگی سهمی ببرند؟ از سوی دیگر، برخی از ذوی‌القربی که در جنگ شرکت نکرده بودند. حضرت فاطمهٔ زهرا یا بعضی از بنی‌هاشم که در جنگ شرکت نکرده بودند، پس چگونه ممکن است که غنائم جنگی به آن‌ها اختصاص پیدا کند؟ بنابراین این تفسیر دقیق و درست به نظر نمی‌رسد.

یکی از معروف‌ترین علمای اهل لغت راغب اصفهانی است که لغات قرآن را تفسیر و تحلیل و ترجمه کرده است. ایشان می‌فرماید: «المَغْنَمُ: ما یُغْنَمُ»، مَغنَم[۱۳۹۲] یعنی غنیمت و آن هر چیزی است که به دست آورده شود، اعم از امکانات مالی و پولی؛ بنابراین راغب اصفهانی صراحتاً می‌گوید که مغنم دستاورد مالی است؛ خواه در جنگ به دست آمده باشد، خواه کنز باشد، خواه از طریق کشف معدن باشد یا درّ و جواهری که از دریا استخراج شده است و به همهٔ این موارد خمس تعلق می‌گیرد. این نظر راغب دقیقاً با نظریهٔ فقهی شیعه مطابق است. فقه شیعه می‌گوید باید برای تمام دستاوردهای مالی خود- منوط بر اینکه اضافه بر خرج سالانه باشد- خمس بپردازید. اگر امروز کسانی ادعا می‌کنند که خمس در شریعت اسلامی نیامده، باید آن‌ها را از جمله بی‌سوادانی به‌حساب آورد که نه قرآن را می‌فهمند، نه فقه را نه با زبان‌شناسی قرآن و لغت عرب آشنایی دارند. البته در فقه شیعه خمس دو بخش دارد: بخشی به نام سهم امام که متعلّق به منصب امامت است و بخشی به نام خمس که به فقرای سادات می‌رسد؛ چون ذوی‌القربی به صراحت در قرآن آمده است.

امامان شیعه برای جمع‌آوری وجوهات شرعی اعم از زَکَوات، فطرات و خمس، وکلا و نمایندگانی را تعیین می‌کردند و این سیستم نمایندگی امام سه بخش داشته است. البته به جز در دوره‌ی بنی‌امیه که شیعیان ناچار به پنهان‌کاری بودند و از سوی دیگر، اکثر بنی‌هاشم و علویان هم از حجاز و مدینه به خراسان فرار کرده بودند؛ اما در دوره‌های بعد این سیستم وجود داشته که شامل سه بخش می‌شده: نقبا، علما و وکلا. منظور از نقبا، نقبای سادات است. این ارگانی بوده که از طرف ائمه و گاهی از طرف حکومت‌ها نیز تعیین می‌شده؛ چون حتی بنی‌عباس هم نمی‌توانسته‌اند این مسئله را رد کنند. در متن تاریخ صریحاً آمده که در بلخ، جوزجان، بامیان، غزنه و هرات نقبایی وجود داشته‌اند تا سادات ساکن در این مناطق را از نظر فکری، فرهنگی، سیاسی و تبلیغات دینی توجیه کنند.

لازم است در اینجا پرانتزی باز کنم و به این مسئله اشاره کنم که برخی می‌گویند سادات هرگز به افغانستان نیامده‌اند. چنین افرادی در واقع، جهل و بی‌سوادی خود را به نمایش می‌گذارند. مثلاً ما نمونهٔ تاریخی داریم که نقیب سادات بلخ در شرق بلخ یا شمال شرقی مزار امروز سکونت داشته است. پشت کوه یرغیلی روستایی است به نام ایلاق. در این روستا شخصی به نام سید نعمت ساکن بوده است. مرحوم شیخ صدوق در قرن چهارم هجری به خراسان سفر می‌کند و مستقیم به بلخ می‌رود. از آنجا هم با راهنمایی افرادی به ایلاق می‌رود. ایلاق روستای خوش آب و هوایی است که هنوز هم پابرجاست. البته نمی‌خواهم این بحث تاریخی را مطرح

کنم که چند روستای ایلاق وجود دارد؛ یکی در بخارا، یکی در ایران و یکی هم روستای ایلاق در شمال شرقی بلخ. اتفاقاً خود من با شهید مزاری به آن روستا رفته‌ام.

از آنجا که در روستای ایلاق و اطراف آن شیعیان زیادی زندگی می‌کرده‌اند و نقیب‌السادات در آنجا حضور داشته و علاوه بر این خوش آب و هوا هم بوده، شیخ صدوق را به آنجا راهنمایی می‌کنند. وقتی شیخ صدوق وارد روستای ایلاق می‌شود، سید نعمت به استقبال او می‌رود و شیخ صدوق بسیار خوشحال می‌شود از اینکه در غربت سفر و سر و کار داشتن با جهال، اکنون با سید دانشمند، باسواد و فهمیده‌ای آشنا شده است. سید نعمت به شیخ صدوق می‌گوید: من کتابی از زکریای رازی خوانده‌ام به نام من لا یحضره الطبیب؛ یعنی کسی که به پزشک دسترسی ندارد. در اینجا نیز همه به مجتهد جامع‌الشرایط و مرجعی که احکام دینشان را از او بپرسند، دسترسی ندارند؛ بنابراین شما نیز کتابی بنویسید که به درد چنین افرادی بخورد. شیخ صدوق بسیار خوشحال می‌شود و من لا یحضره الفقیه را همان‌جا در روستای ایلاق می‌نویسد. در واقع، کتاب من لا یحضره الفقیه شیخ صدوق که چهار جلد است، به پیشنهاد مرحوم سید نعمت نوشته شده است. خود ایشان این مطلب را هم در جلد اول و هم در جلد چهارم عنوان می‌کند که من این کتاب را در سرزمین بلخ، در روستای ایلاق به پیشنهاد سید نعمت نوشتم. در واقع، این سید نعمت است که باعث تبلیغ و ترویج مرحوم شیخ صدوق می‌شود. شیخ صدوق از فحول علما و مجتهدین و بزرگان شیعه است و کتاب او از منابع استنباط احکام به شمار می‌رود. من لا یحضره الفقیه یکی از کتاب‌هایی است که مجتهدین احکام را از آن استنباط و استخراج می‌کنند. می‌دانید که شیخ صدوق گرایش اصولی نداشته، بلکه گرایش حدیثی و اخباری‌گرایانه داشته است. اخباری‌های کابل، غزنه، ارزگان و هرات همه متأثر از افکار و آثار شیخ صدوق، به‌خصوص من لا یحضره الفقیه هستند. من مقاله‌ی مفصلی در این باره نوشته‌ام که امیدوارم در آینده چاپ شود.

برخی از علمای بلخ همراه با سادات آنجا، افکار شیخ صدوق را در بلخ، غزنه، کابل، ارزگان و هرات ترویج می‌کنند و در همین دوره هم نمایندگان و وکلایی در این مناطق حضور داشتند که افکار ایشان را تبلیغ می‌کرده و در کنار آن، وجوهات شرعی را جمع‌آوری می‌کرده‌اند. حتی در دوران غیبت امام زمان، حسین بن روح در مناطق مختلف جامعهٔ شیعیان در عراق، حجاز، ایران و خراسان وکلایی را تعیین کرده بوده و همین وکلا بودند که وجوهات شرعی را جمع‌آوری می‌کرده و برای وکیل خاص حضرت صاحب‌الزمان می‌فرستاده‌اند؛ بنابراین این سیستم از دوران ائمه به ما رسیده است. پس از پایان دورهٔ امامت و غیبت صغرای امام زمان، نوبت به نایبان عام می‌رسد. این نایبان عام چه کسانی هستند؟

شیخ حر عاملی، محمد بن حسن در کتاب وسائل الشیعه گفته است: «مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِناً لِنَفْسِهِ حَافِظاً لِدِينِهِ مُخَالِفاً لِهَوَاهُ مُطِيعاً لِأَمْرِ مَوْلَاهُ»؛ اگر عالم دانشمند تحصیل‌کرده‌ای بتواند احکام دین را از کتاب و سنت و سیره و فرمایش ائمهٔ طاهرین استنباط و استخراج کند و صفاتی را داشته باشد که در این حدیث آمده، «فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقَلِّدُوهُ»؛ لازم است که تودهٔ مردم در احکام دین خود از او پیروی کنند. مراجع تقلید نیز همان روش و سیره‌ی پیغمبر و ائمهٔ معصومین را در مرحلهٔ عمل پیاده کرده‌اند، کما اینکه در مورد علمای قدیم مثل شیخ صدوق چنین بوده است.

تبلیغ مرجعیت دینی در دورهٔ غیبت کبرای امام به عهده‌ی همین سه دسته، یعنی نقبا، علما و وکلا قرار می‌گیرد. نقبا به دلیل قدرتی که داشتند، سادات را جمع کرده بودند، سادات هم ذریهٔ پیغمبر بودند و بین مردم نفوذ معنوی و دینی داشتند. بسیاری از سادات از حجاز و مدینه برای بیان احکام دین و آموزش آن به تازه‌مسلمان‌ها به هرات، غزنه، بلخ، جوزجان، بامیان و مناطق دیگری در کشور آمدند و بعد ماندگار شدند.

در دوران غیبت کبرا که نظام مرجعیت به وجود آمد، مراجع براساس پیروی از ائمهٔ معصومین و سنت رسول‌الله که برای جمع‌آوری زکات نمایندگانی را می‌فرستادند، در

مناطق مختلف شیعه‌نشین در خراسان بزرگ، ایران، عراق و مناطق دیگر وکیل تعیین کردند. مثلث نورانی نقبا، علما و وکلا کار تبلیغ مراجع دینی را به عهده داشتند، چنانکه در گذشته نیز کار تبلیغ امامت امام را به عهده داشتند؛ بنابراین سیستم وکالت مراجع تقلید چیز تازه‌ای نیست.

در اینجا لازم است به نکته‌ای اشاره کنم و آن اینکه، در فقه برادران اهل سنت ما خمس یکی از واجبات دینی است و اختصاص به غنیمت جنگی ندارد، چنانکه راغب اصفهانی در مفردات الفاظ قرآن این مطلب را بیان کرده است. در فقه اهل سنت خمس مسئلهٔ بسیار مهمی است. اگرچه جای بحث تفصیلی در این باره نیست، اما اشاره‌ای هم به این موضوع می‌کنم. در گذشته به قدری آزادی فکری و اعتقادی و دموکراسی دینی- آنچنان که امروزه ادعا می‌شود- در مناطق هزاره‌نشین وجود داشته که مثلاً در بغشور، پایتخت علمی و فرهنگی مردم هزاره، عالم شیعی نزد عالم سنی درس می‌خوانده و عالم سنی نزد عالم شیعی. همهٔ مذاهب اسلامی و شیعی در آنجا حضور داشتند و تا این حد آزادی فکری و آزادی اندیشه وجود داشته که حتی مسیحیان و یهودیان هم در آنجا زندگی می‌کرده‌اند. در آن زمان این تعصبات کوری که امروزه وجود دارد، در کار نبوده است. این نفاق‌افکنی‌هایی که بین شیعه و سنی صورت گرفته، ساخته و پرداختهٔ استعمار است. سیاست اصلی انگلیس این بوده که «فرّق تسد»؛ اختلاف بینداز و حکومت کن. در گذشته هزاره‌های شیعهٔ اثنی‌عشری، سنی، اسماعیلی و اخباری در کنار هم برادرانه زندگی می‌کرده‌اند و هیچ تعصب و اختلافی هم نداشتند.

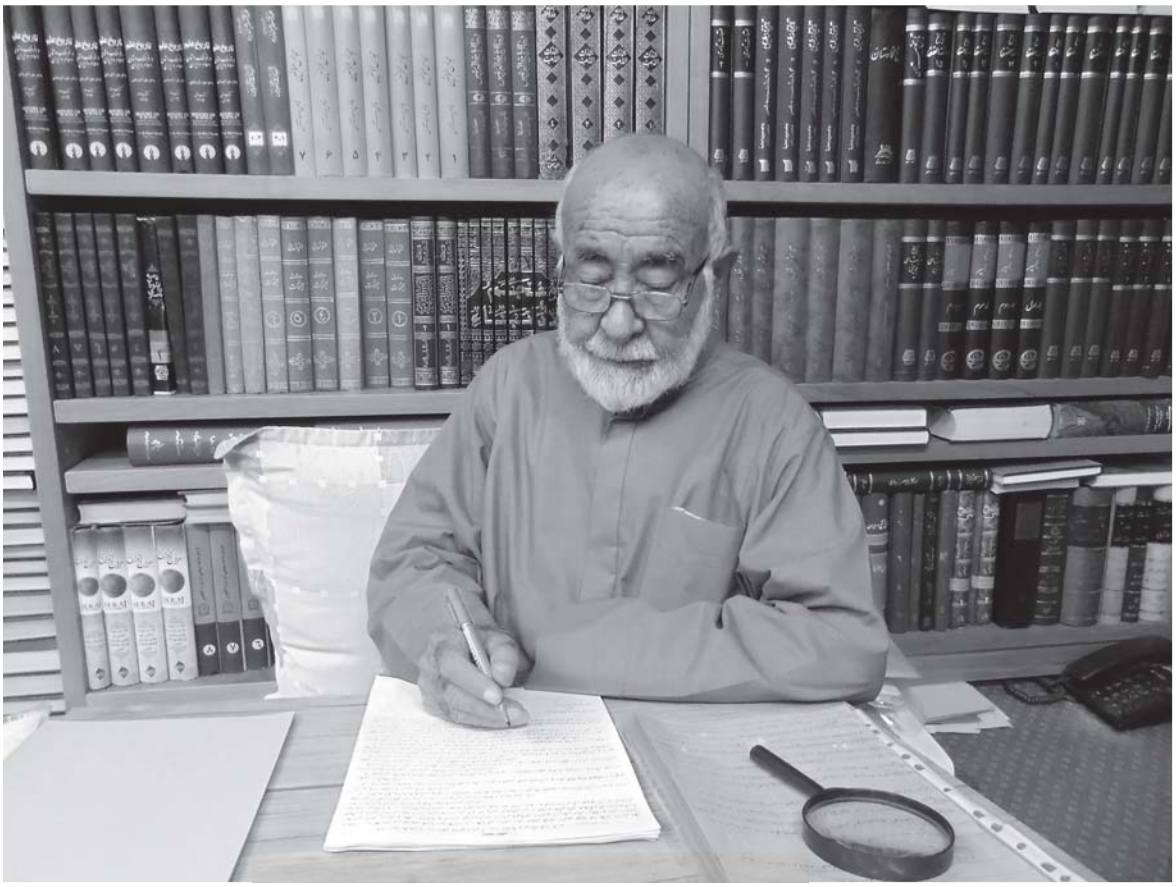
عدالت امید: جناب استاد در مورد نخستین چهره‌های علمی و مذهبی که این سیستم را در جغرافیای افغانستان و در میان تشیع این سرزمین گسترش دادند، نیز بفرمایید؟

استاد سید غلام‌حسین موسوی: اجازه بدهید به تاریخ مرجعیت برگردیم. تاریخ مرجعیت و اجتهاد به دوران معاصر برنمی‌گردد، بنابراین به نظر من نباید بحث را از دوره‌ی معاصر شروع کنیم. من دو نمونه عرض می‌کنم.

رسم و شیوهٔ علمای سلف ما این بوده که برای نقل روایات و احادیث پیغمبر و ائمه‌ی معصومین از مجتهد زمان خودشان کتباً اجازهٔ نقل حدیث می‌گرفته‌اند. به این صورت که به یکی از مجتهدین وقت مراجعه می‌کرده و از آن‌ها برای نقل حدیث در آثار خود درخواست اجازه می‌کرده‌اند. برای اخذ این اجازه هم آزمون صورت می‌گرفته و موقعیت علمی، تقوا، امانت‌داری، صداقت و التزام به دین شخص اجازه گیرنده بررسی می‌شده است. در آن زمان شخصی به نام سید محمد کابلی در حوزهٔ علمیهٔ هزار سالهٔ نجف کرسی تدریس داشته و از علما و مراجع نجف بوده است. او به‌عنوان استاد مسلّم حوزه در بحث احادیث ائمهٔ طاهرین صاحب‌نظر بوده و آثار و تألیفاتی هم دارد. اگرچه چون از این منطقه بوده، در آن زمان کسی نبوده که باعث تبلیغ و ترویج او شود. آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی به محضر سید محمد کابلی می‌رود و از ایشان تقاضای اجازه‌ی نقل حدیث می‌کند.

ایشان حدود هشتاد سال پیش در کتابشان الاجازة الکبیرة که کتاب بسیار گران‌بهایی است می‌نویسد: «و ممّن أروی عنه» از جمله کسانی که من از او روایت می‌کنم، به این معنا که از او اجازهٔ نقل حدیث گرفته‌ام «الورع الجامع» انسان با ورع و باتقوا، متدین و جامع علوم «الآیة السیّد محمد الکابلی». مرجع دینی اعلایی مثل آیت‌الله العظمی مرعشی که گذشته از مقام مرجعیت، مرد محقق، دانشمند، فقیه و جامع همهٔ صفات برجسته است، از مجتهدی که اهل کابل است برای نقل حدیث اجازه می‌گیرد و با چنین تعریفی او را توصیف می‌کند که او انسانی با ورع، باتقوا و جامع همه‌ی علوم است. مرحوم سید محمد کابلی تفکر شیخ حر عاملی صاحب وسائل الشیعة را داشته است.

علاوه بر این، من توانستم در بین شاگردان شیخ حر عاملی هزاره‌ای به نام شیخ محمدصالح غرجستانی را پیدا کنم که ساکن و مقیم هرات بوده است. ایشان از شاگردان برجستهٔ صاحب وسائل الشیعة و نمایندهٔ ایشان در هرات و ناشر افکار دینی، مذهبی، اسلامی و شیعی شیخ حر عاملی بوده



است. پس مرجعیت دینی در جامعهٔ افغانستان از دورهٔ معاصر آغاز نشده است.

در نجف شخصی بوده به نام آیت‌الله شیخ محمدعلی مالستانی که رساله هم داشته، اما برای ایشان در منطقه تبلیغ نشده بوده است یا مثلاً هشتاد یا صد سال پیش در کابل عالم جامع‌الشرایط و مجتهدی به نام آیت‌الله شیخ محمدزمان کابلی بوده که رساله و مقلد هم داشته است. یکی از علمای معاصر که خود من شاگردش بوده‌ام، آیت‌الله علامه استاد مدرس افغانی هستند که آثار متعددی هم دارند. ایشان از آیت‌الله نایینی اجازهٔ اجتهاد دارند و آیت‌الله نایینی از ایشان با عنوان مجتهد مسلم یاد می‌کنند. آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی نیز نوشتند که محمدعلی مدرس افغانی مجتهد مسلم و محرز است. البته ایشان از بزرگان دیگری نیز اجازهٔ اجتهاد دارند.

هم پدرم نزد آیت‌الله مدرس افغانی می‌رفت و هم من شاگردش بودم و به منزلشان می‌رفتیم. من خودم از ایشان شنیدم که می‌گفت: «درست است که من مجتهد هستم، ولی خداوند مرا برای مرجعیت نیافریده است. آرزو و آرمان من تدریس است». ایشان از جامع المقدمات تا کفایه را درس می‌گفت، ولی هرگز ادعای اجتهاد و مرجعیت نکرد.

مرحوم آیت‌الله محقق خراسانی مجتهد مسلم بود. اجازهٔ بدهید خاطره‌ای در این زمینه نقل کنم. ماه محرمی در مدرسهٔ قوام نجف که مدرسهٔ بزرگی بود، مجلس روضه‌ای از طرف امام خمینی برگزار شد. کل صحن مدرسه و ایوان‌ها فرش شده بود و مجلس روضه به مدت ده روز برقرار بود. خود امام و مرحوم شهید حاج آقا مصطفی گاهی به این مجلس می‌آمدند. فحول مجتهدین مثل مرحوم شیخ مجتبی لنکرانی، مرحوم صدرا، مرحوم آیت‌الله شهید صدر، آیت‌الله شیخ جواد تبریزی و دیگران به این مجلس می‌آمدند. من در آن

بنیاد اندیشه

زمان جوان بودم و شاید بیست‌ودو یا بیست‌وسه سال بیشتر نداشتم. رسم بر این بود که بزرگان علما در صدر مجلس می‌نشستند. شبی به این مجلس رفتم و چون جمعیت بسیار زیاد بود، من ناچار شدم در جایی بنشینم که پشتم به طرف مرحوم صدرا، شیخ مجتبی لنکرانی، آیت‌الله شهید صدر و مرحوم آیت‌الله شیخ جواد تبریزی بود. آن شب آیت‌الله خراسانی بالای منبر بود و مطالبی را مطرح می‌کرد که من به دلیل جوانی‌ام نمی‌فهمیدم. مرحوم محقق ریش نداشت و صورتی نورانی داشت. دیدم مرحوم صدرا به شیخ مجتبی لنکرانی می‌گوید: من از دهان این بچهٔ افغانی بوی اجتهاد را استشمام می‌کنم. شیخ مجتبی لنکرانی در پاسخ گفت: حاج آقا، ایشان مجتهد مسلم است. منتها از امت مرحومه است!

نمونهٔ دیگر آیت‌الله رئیس یکه‌ولنگ است که من چندین اجازهٔ اجتهاد از ایشان دیدم. ایشان به اقرار فضلا و حتی به اعتراف خود آیت‌الله العظمی خویی که با او هم‌درس بوده، مجتهد مسلم بوده است.

بنده با سن کمی که داشتم پنجشنبه‌ها و جمعه‌ها به مدرسهٔ ایروانی می‌رفتم که اتاق مرحوم آیت‌الله سید علی بهشتی آنجا بود. آقای مهدوی شهرستانی و آقای سید حسین موسوی (از طلبه‌های تلخک لعل) می‌آمدند که هر دو در یک مدرسه بودیم و من هم با ایشان می‌رفتم. در طول روزهای پنجشنبه و جمعه آیت‌الله العظمی فیاض آیت‌الله بهشتی را رها نمی‌کرد. دائماً در اتاق ایشان بود و مرتب از آیت‌الله بهشتی سؤال می‌کرد. آیت‌الله بهشتی در آن دوره از برجسته‌ترین شاگردان آیت‌الله خویی و مجتهد مسلم بوده است.

نمونهٔ دیگر آیت‌الله واعظ است که مصباح الاصول را نوشته است. در بین شصت نفر از علمایی که به تراز اجتهاد رسیده و تقریرات خارج آقای خویی را نوشته بودند، یکی آقای واعظ و دیگری آقای فیاض است. عقیدهٔ من این است که پیش از آنکه مرجعیت آیت‌الله محقق مطرح بشود، آیت‌الله العظمی فیاض مجتهد بوده است. ایشان به احترام استادش آیت‌الله خویی، در حوزه درس خارج نمی‌گفت، اما در خانه‌اش جلسات درس خارج برگزار می‌کرد. در همان زمان هم بعضی طلبه‌ها از ایشان تقلید می‌کردند.

عدالت امید: لطفاً دربارهٔ نسبت مرجعیت و هویت توضیح دهید و بفرمایید که آیا ظهور مرجعیت در میان شیعیان افغانستان چه ضرورتی داشته است که بسیاری از بزرگان در این باره تصمیم گرفتند و آن را احیا کردند؟

استاد سید غلام‌حسین موسوی: اجازه بدهید در این رابطه هم مقدمهٔ کوتاهی عرض کنم، اگرچه من بیشتر اهل تحقیق در زمینهٔ رجال و تاریخ هستم تا مسائل فقهی. امروز می‌بینید اکثر روشنفکران به‌شدت با علما، مراجع و احکام دینی مخالف هستند. البته نه اینکه من نعوذ بالله و نستجیر به با روشنفکران مخالف باشم، اما منظورم روشنفکرنمایانی است که واقعاً الفی در جگرشان نیست. نگاهی اجمالی به تاریخ جهان اسلام بیندازید و ببینید آغازگران مبارزه با استعمار و استبداد، آغازگران مبارزه با ظلم و ستم و بی‌عدالتی، آغازگران مبارزه با غارتگران بین‌المللی که منابع و منافع دنیای اسلام را غارت می‌کردند، از چه قشری برخاسته‌اند. آیا آن‌ها از روشنفکران فارغ‌التحصیل مدارس و دانشگاه‌ها بودند یا از علما و مراجع دینی و مذهبی شیعه و سنی؟ به‌عنوان مثال یکی از قدیمی‌ترین نهضت‌های آزادی‌بخش جهان اسلام، نهضت و مبارزهٔ مردم الجزایر است. فکر می‌کنید پیشگامان اصلی نهضت و قیام مردم الجزایر و کسانی که پرچم مبارزه را به دست گرفتند، چه کسانی بودند؟ علامه شیخ بشیر الابراهیمی برخاسته از حوزهٔ علمیهٔ دینی الجزایر و عالم بسیار برجسته سید عبدالقادر حسینی الجزایری. البته شیخ عبدالقادر بیش از شیخ بشیر شهرت پیدا کرد، به این دلیل که شیخ بشیر کارهای فکری و فرهنگی را بر عهده گرفت و او کارهای سیاسی را. هر دو از علمای الجزایر و هر دو برخاسته از مدارس دینی و حوزهٔ علمیهٔ الجزایر هستند و آن‌ها بودند که استقلال‌طلبی و مبارزه با استعمار فرانسه را آغاز کردند.

در فلسطین نیز آغازگر مبارزه با استعمار و اسراییل که منجر به مبارزه و جهاد مسلحانه شد، عالم برجسته و فارغ‌التحصیل الازهر به نام شیخ عزالدین قسّام بود.

بنیاد اندیشه تاسیس ۱۳۹۴

زندگی‌نامه‌اش به زبان عربی و فارسی نیز چاپ شده است؛ بنابراین می‌بینید که آغازگران مبارزه با استعمار و اشغالگران در آغاز ورودشان به فلسطین، عالمان دینی بودند؛ یعنی یک عالم دینی، فارغ‌التحصیل الازهر و مفتی یا به تعبیر ما یک مجتهد مبارزه را شروع کرده است.

در ثورة العشرین عراق، مبارزه با استعمار را چه کسانی آغاز کردند؟ فتوای جهاد و مبارزه با اشغالگران را مرحوم آیت‌الله شیرازی صادر کرد. مرحوم آیت‌الله العظمی حکیم، مرحوم آیت‌الله سید محمدسعید حبّوبی، مرحوم آیت‌الله کاشانی که در آن زمان در عراق زندگی می‌کرده و همچنین علمای بزرگ اهل سنت دوشادوش مردم شیعه و در کنار آن‌ها مبارزه با انگلیسی‌ها را شروع کردند.

در ایران مبارزه با استبداد سلاطین قاجار و مبارزه با استبداد رضاخانی در ماجرای کشف حجاب را چه کسانی شروع کردند؟ آیت‌الله کاشانی، مرحوم شیخ بهلول و مرحوم نواب صفوی تحصیل‌کردهٔ نجف تا می‌رسیم به حضرت امام خمینی. در افغانستان مبارزه علیه استعمار انگلیس را چه کسانی شروع کردند؟ مبارزه علیه استبداد و ظلم و ستم دوران عبدالرحمانی و قتل عام مردم را چه کسانی شروع کردند؟ سید جمال‌الدین افغانی اولین مبارز بر ضد جنایت‌های انگلیس در افغانستان بوده و دومین نفر، مولوی مشک عالم از علمای اهل سنت است. می‌توانید به سراج التواریخ ملا فیض‌محمد مراجعه کنید. سومین فردی که در برابر استبداد عبدالرحمانی ایستاد و به شهادت رسید، یک عالم شیعی از قندهار است. در این زمینه به شهداء الفضیله علامه امینی مراجعه کنید.

پس می‌بینید که پیشگامان اصلی مبارزه با استعمار و استبداد در کشور ما علما بوده‌اند. وقتی عبدالرحمان مردم شیعه و هزاره را در غرجستان قتل عام می‌کند، دستور دستگیری چهار دسته را صادر می‌کند: سادات یا همان نقبا، علمای دینی، وکلا و خوانین و ارباب‌ها؛ یعنی بزرگان هزاره. همهٔ آن‌ها را دستگیر کردند و در کابل به سیاه‌چال‌ها انداختند و هیچ‌کدامشان هرگز زنده برنگشتند.

حال به مسئلهٔ احیای هویت شیعه در افغانستان بپردازیم. وقتی می‌گوییم شیعه در افغانستان یعنی مردم هزاره و وقتی می‌گوییم مردم هزاره، یعنی شیعیان افغانستان. چه کسانی هویت تاریخی ما را زنده کردند و ظلم‌هایی که بر ما رفته و قتل عام‌هایی را که صورت گرفته، برملا کردند؟ فکر می‌کنید فیض‌محمد کاتب از دانشگاه برخاسته؟ او عالمی دینی و تحصیل‌کردهٔ حوزهٔ علمیه است که هرگز دانشگاه را ندیده است.

به اصل سوال باید برگردیم که آیا ظهور مرجعیت و مراجع دینی در تبلور و رشد و تکامل فکری و ملّی مردم هزاره مؤثر بوده یا نبوده است؟ از آن چه گفتیم به این نتیجه می‌رسیم که علما در تثبیت هویت مردم هزاره و شیعه افغانستان نقش فوق العاده داشته اند و هیچ‌کسی نمی‌تواند این نقش را انکار کند.

عدالت امید: شهید مزاری در مسئلهٔ ظهور احیای مجدد مرجعیت مذهبی شیعیان افغانستان چه نقشی داشت و هدفش از احیای مرجعیت مذهبی در افغانستان چه بود؟

استاد سید غلام‌حسین موسوی: من می‌خواهم بگویم شهید مزاری یک شخص نبود و تفکر شخصی نداشت. شهید مزاری یک مفکوره و اندیشهٔ بلند بود و طرح عظیمی برای احیای هویت ملی، دینی، مذهبی و اسلامی مردم در سینه داشت. درست است که شهید مزاری ساده و زاهدانه زندگی می‌کرد، ساده حرف می‌زد و ساده برخورد می‌کرد، اما مفکوره و اندیشهٔ بزرگ و عظیمی در سر داشت.

هویت یک ملت چگونه تحقق می‌پذیرد؟ عزت یک ملت با چه چیزی به مرحلهٔ تکامل و عینیت می‌رسد؟ استقلال فکری، استقلال فرهنگی، استقلال اعتقادی و مذهبی و ملی و مردمی. اگر ما استقلال فکری نداشته باشیم، اگر استقلال فرهنگی نداشته باشیم، اگر استقلال اعتقادی و مذهبی نداشته باشیم، چگونه می‌توانیم هویت ملی، دینی و اسلامی خود را احیا کنیم؟ چگونه می‌توانیم به عزت و قدرت برسیم؟ اینکه روشنفکرنماها بر ضد این مسائل موضع می‌گیرند، دلیل بر این است که از درون پوچ شده‌اند و به بن‌بست رسیده‌اند. آن‌ها نه استقلال فکری دارند، نه استقلال

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۲

فرهنگی نه استقلال اعتقادی و مذهبی. صرفاً حرف‌ها و گفته‌ها و مفکوره‌های دیگران را نشخوار می‌کنند و از خود هیچ چیزی برای عرضه کردن ندارند. وقتی من استقلال فکری نداشته باشم، وقتی استقلال فرهنگی، اعتقادی و مذهبی نداشته باشم، هرچیزی که بگویم، از دیگران گفته‌ام و از خودم چیزی ندارم. چون استقلال یک شخص، یک جامعه و یک ملت به این‌ها وابسته است و کسی که در این زمینه‌ها استقلال نداشته باشد، چگونه می‌تواند چیزی برای گفتن داشته باشد؟

شهید مزاری آمد که در چارچوبهٔ افغانستان این‌ها را احیا کند: ۱. استقلال فکری، ۲. استقلال فرهنگی، ۳. استقلال مذهبی و اعتقادی، ۴. استقلال ملی و سیاسی جامعه و مردم. این امر چگونه امکان تحقق داشت؟ شهید مزاری کارش را ابتدا از وحدت شروع کرد. وحدت برخلاف تصور غلطی که جامعه و احزاب ما دارند، یک امر سیاسی نیست. وحدت قبل از هر چیز یک امر خدایی است، حکمی الهی و قرآنی است، حکمی اسلامی و دینی است. «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللهِ جَمیعاً وَ لا تَفَرَّقُوا»، مجله‌ای که شهید مزاری راه‌اندازی کرد نیز با همین اندیشه حبل‌الله نام‌گذاری شد.

خداوند در قرآن می‌فرماید: «وَ لا تَنازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَ تَذْهَبَ ریحُکُمْ»؛ ریح در اینجا به معنای باد نیست. شما برای پرواز به هوا نیاز دارید و قرآن هم می‌گوید: اگر اختلاف و نزاع کردید و نفاق و پراکندگی را پیش گرفتید، امکان رشد و ترقی از شما گرفته می‌شود؛ چون دیگر نمی‌توانید پرواز کنید و به اوج رشد و ترقی و تعالی برسید؛ بنابراین با ظهور اختلاف و نفاق، پیشرفت و ترقی و تکامل متوقف می‌شود و به‌طور قطع شکست می‌خورید.

شهید مزاری از این دید به وحدت نگاه می‌کرد که برای نجات ملت ما و شیعیان افغانستان وحدت همچون آب حیات است. واقعاً هم همان‌طور است و بوده و خواهد بود؛ کما اینکه نتایجش را تاکنون دیده‌ایم. به صراحت می‌گویم، کسانی که برضد وحدت موضع گرفته‌اند، یکی از خیانت‌بارترین و نابودکننده‌ترین موضع‌ها را برای نابودی مردم شیعه و هزاره در افغانستان در پیش گرفته‌اند. اگر بگویم کار آن‌ها از کار استعمار، زننده‌تر و زشت‌تر و پلیدتر و خائنانه‌تر و کثیف‌تر است، مبالغه نکرده‌ام. مگر نه این است که سیاست و کار استعمار انگلیس «فرّق تسد» است؟ نفاق بینداز و ریاست کن، حکومت کن، غارت کن، چپاول کن.

شهید مزاری می‌خواست مردم شیعه به‌طور کامل متحد و یکپارچه باشند، یک حزب داشته باشند، یک سخن و یک اندیشه داشته باشند، یک هویت داشته باشند و یک قدرت متمرکز داشته باشند؛ بنابراین اولین قدمش برای احیای هویت مردم این بود که ما از نظر فکری، فرهنگی، اعتقادی و مذهبی مستقل باشیم؛ یعنی از خودمان مرجعیت دینی داشته باشیم، چنانکه در گذشته داشتیم.

شهید مزاری بارها برای من نقل کرد که ده‌ها نفر از علمای ما که از نجف، قم و خراسان به افغانستان برگشته بودند، برای اینکه با خودشان چند کتاب آورده بودند، دستگیر و زندانی شدند و در زندان مردند. وقتی عالمان شیعی و هزاره به ایران و عراق می‌رفتند و در مرزهای افغانستان دستگیر می‌شدند، می‌دیدند که کیسهٔ پول به همراه دارند و برای آن‌ها عجیب بود که ببینند یک ملا که اهل تجارت هم نیست، این مقدار پول به همراه دارد. وقتی دربارهٔ این پول از آن‌ها سؤال می‌شد، می‌گفتند: این‌ها وجوهات شرعی، سهم، خمس، زکات و رد مظالم است که برای مراجع دینی خود می‌بریم. پولشان را از آن‌ها می‌گرفتند و خودشان را هم زندانی می‌کردند تا وقتی که در زندان‌های افغانستان می‌مردند.

وقتی در کابل در هتل بی‌نظیر بودم، مرحوم آیت‌الله وحیدی جاغوری به دیدن من آمد و برایم تعریف کرد که من برای دو جلد کتاب ده سال زندانی شدم. یکی از این کتاب‌ها هم رسالهٔ عملیهٔ یکی از مجتهدین بود. وقتی یک شیعه، یک هزاره و یک مرد مسلمان پیرو مکتب اهل‌بیت عصمت و طهارت به خاطر آوردن یک جلد رساله ده سال زندانی می‌شود، آیا ما می‌توانیم هویت، استقلال و حریت داشته باشیم؟ آیا ذلتی بالاتر از این وجود دارد؟ شهید مزاری می‌خواست که این آفات دیگر دامن‌گیر مردم نشود و همان‌طور که مرجعیت دینی ما صد سال پیش در نجف و کابل وجود داشته،

بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۴

امروز هم وجود داشته باشد.

من مستقیماً در جریان بودم که وقتی شهید مزاری حزب حرکت اسلامی و آقای محسنی را به حزب وحدت دعوت کرد، یکی از اهدافش این بود که او به‌عنوان عالمی بزرگ در رأس مسائل مذهبی و دینی شیعه قرار بگیرد. شهید مزاری چنین فداکاری و ایثاری کرد، در حالی که همین حرکتی‌ها بودند که پدر ایشان را به شهادت رساندند. شهید مزاری به خاطر آرمان بزرگ وحدت اسلامی و مردم شیعه همهٔ این‌ها را نادیده گرفت.

ایشان به آیت‌الله العظمی فیاض پیغام داد و از او خواست که مرجعیتش را اعلام کند؛ اما ایشان گفت: الآن برای ما زود است و هضم نفس کرد و نپذیرفت؛ اما شهید مزاری می‌دانست که این هویت باید احیا شود و مردم ما نباید به خاطر آوردن یک رساله به زندان بروند و کشته بشوند؛ بنابراین سرانجام آیت‌الله محقق را مطرح کرد.

چه کسی هویت مردم عراق را به آن‌ها برگرداند و جلو تقسیم عراق را گرفت؟ چه کسی جلو قتل عام عراقی‌ها را گرفت؟ آیت‌الله سیستانی و فتوای معروف ایشان. همین نگاه را شهید مزاری در رابطه با مردم خودش داشت؛ بنابراین مسئلهٔ مرجعیت را مطرح کرد؛ اما تنها به مسئلهٔ مرجعیت اکتفا نکرد. اولین کسی که تأسیس دانشگاه را در بامیان مطرح کرد، شهید مزاری بود تا ما از لحاظ دانش روز هم مستقل و متکی به خود باشیم و فرزندانمان را خودمان تربیت کنیم.

چنانکه مرجعیت شیعه در کشورهای دیگر مثل عراق این ثمرات گران‌بها را داشته، از زمان میرزای شیرازی که علیه استعمار جنگید و استقلال مردم عراق و هویت شیعیان و حتی هویت اهل سنت عراق را حفظ کرد و در ایران هم همین‌طور بوده است؛ بنابراین می‌بینیم که مرجعیت چه نقش مؤثری دارد.

اگر امروز در افغانستان بخواهیم به جایی برسیم، باید قله‌های علم و دانش را فتح کنیم؛ لذا اولین کسی که طرح تأسیس دانشگاه را در بامیان به‌عنوان پایتخت تاریخی و باستانی مردم ما مطرح کرد، شهید مزاری بود.

یکی از اهداف شهید مزاری این بود که نیرویی نظامی تشکیل دهد که به‌عنوان شاخهٔ نظامی حزب وحدت باشد و این شاخهٔ نظامی دو وظیفهٔ اساسی داشته باشد: یکی اینکه از استقلال و تمامیت ارضی افغانستان دفاع کند، مدافع مردم افغانستان در برابر تهاجم دشمنان خارجی باشد و در این راه تا آخرین نفس بجنگد و حتی از مظلومین ازبک، تاجیک، ایماق و ترکمن در افغانستان دفاع کند. دوم، اگر مردم شیعه و هزاره مورد تهاجم قرار گرفتند، این بازوی نظامی حزب وحدت بتواند از ناموس مردم و از جان و مال آن‌ها دفاع کند. شما فکر می‌کنید احیای هویت با دست خالی ممکن است؟ قرآن می‌گوید: «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ» چرا قرآن می‌گوید آماده شوید و قدرت و قوت به دست آورید؟ شهید مزاری تمام عوامل قوت و قدرت مردم را در استقلال فکری و فرهنگی می‌دانست و این استقلال در مرجعیت، دانشگاه، حزب وحدت و شاخهٔ نظامی آن تبلور می‌یافت و شهید مزاری قربانی و فدای این آرمان‌های بلند و آسمانی و مقدس شد.

من شاعر نیستم و عربی‌ام بهتر از فارسی من است، اما گاه‌گاهی شعری هم می‌گویم:

یا سید الشهداء فی بلدی
کنت للشعب الأبیّ معتمدِ

ای سید الشهدای کشور من، عبدالعلی مزاری، «کنت للشعب الأبیّ معتمدِ»؛ تو برای این ملت ستون استوار و مستحکمی بودی، مورد اعتماد بودی. پرچم به اهتزاز درآمدهٔ عزت این ملت بودی، تو مایه‌ی احیای هویت این مردم بودی.

عدالت امید: جناب استاد از اینکه وقت شریف خود را در اختیار ما قرار دادید، سپاسگزاریم.

استاد موسوی: سلامت و پایدار باشید.



نوآوری‌های فقهی آیت‌الله العظمی محقق کابلی

گفتگو با آیت‌الله محمدحسن عارفی

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

اشاره: آیت‌الله محمد حسن عارفی، یکی از یاران و نزدیکان حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی است و سال‌ها از نزدیک با ایشان کار کرده و بهتر از هر کسی دیگر شناخت عمیق و معلومات کافی دربارهٔ حضرت آیت‌الله محقق کابلی دارد. بنائاً مجله عدالت و امید در این شماره‌اش به سراغ ایشان رفته و در مصاحبه‌ای روی ابعاد علمی - شخصیتی و جایگاه علمی و شخصیتی حضرت آیت‌الله محقق کابلی با ایشان گفتگو کرده است.

نداالمهدی: تشکر جناب استاد! از این‌که وقت گذاشتید و ما را در حضور پذیرفتید. در نخست دربارهٔ سابقهٔ تحصیلی و استادان برجسته‌ای که حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی، از محضر آن‌ها کسب فیض کرده و شاگردی آن‌ها را کرده باشد توضیح دهید؛ به عبارت دیگر منزلت علمی و شخصیتی ایشان چگونه تکامل پیدا کرد و به مرحلهٔ مرجعیت و فقاهت رسید؟

آیت‌الله عارفی: بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین. یرفع اللهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَالَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ. تشکر می‌کنم اول از این‌که تشریف آوردید. مسئله مرجعیت و فقاهت حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی، یکی از مسائل بسیار مهم فرهنگی، سیاسی و اجتماعی ملت محروم افغانستان است. ایشان واقعاً خوب درخشید و خوب تبلور پیدا کرد و در افغانستان منشأ اثرات مهم شد. جایگاه حضرت آیت‌الله محقق کابلی از نظر علمی و فقاهت و اجتهاد جایگاه بسیار ویژه پیدا کرد؛ در حدی که توانست در شرایط بسیار سخت و دشواری ملت محروم و مظلوم افغانستان قد علم کند و این جایگاه فقاهتی و مرجعیتشان را به منصه ظهور برساند و جامعهٔ خود را به‌طور شایسته از این لحاظ مدیریت کند. اصل این‌که یک مجتهد و یک فقیه به این جایگاه اجتهاد و فقه و فقاهت برسد، یک جایگاه بسیار بلند و ارزشمندی در جامعهٔ علمی و دانش تشیع است.

آغاز تحصیلات حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی، آن طوری که بنده هم در حد توان مطالعاتی داشتم از زندگانی‌اش و خودشان هم در همین منبریک روز در ختم درس فقه‌شان این مسئله را مطرح کردند. در کلیپ‌های سخنرانی‌اش آمده که وی از یک خانوادهٔ فقیر و دورافتادهٔ روستایی بوده و زحمت کشیده و تلاش کرده و در جایگاه علمی به جایی رسیده و نظراتی دارد که تا هنوز کسی نتوانسته نظرم را رد کند.

البته در این قسمت نظرات ایشان دربارهٔ مسئلهٔ خمس است. در خمس یک مسئله است به نام «خمس در باب کنز» که در این مورد فقها و مراجع تقلید نظرات متفاوت دارند. ایشان می‌گوید: من نظرات فقها را در آنجا مطرح کردم و اکثر فقهایی که در این باب نظر داده، من نظرآن‌ها را رد کردم و نظریهٔ خودم را با استدلال و استحکام به اثبات رساندم. در این قسمت ایشان گفته است: هر کس بتواند نظرم را رد کند، جایزه دارد؛ اما تا حالا کسی از فقها، علما و مراجع نتوانسته نظریات من را رد کنند. در این حد از جایگاه علمی که ایشان شخصاً مطرح کردند رسیده بود.

تحصیلات ایشان از کابل آغاز شد؛ اما مرکز ثقل تحصیلاتش در رابطه با مسئلهٔ اجتهاد و فقاهت در نجف اشرف بود. حدود هیجده الی بیست سال در حوزهٔ گران‌قدر و قدیمی در نجف اشرف که عالم‌پرور و مجتهدپرور است درس خواند. در آنجا از استادان فراوان استفاده کرده که اسم همهٔ آن‌ها در ذهنم نیست. از جمله استادان ایشان حضرت آیت‌الله العظمی لنکرانی و مهم‌تر از همه حضرت آیت‌الله العظمی خویی بوده‌اند. ایشان بیشتر در محضر حضرت آیت‌الله العظمی خویی، درس خارج را خوانده و استفادهٔ فراوانی از علم و دانش بی‌پایان ایشان برده است، در حدی که در کتاب تحریر عروه‌الوثقی، آیت‌الله خویی یک تقریظ به این کتاب نوشته که از حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی به رکن الاسلام و علامه تعبیر می‌کند. این جایگاه علمی حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی را بسیار برجسته می‌کند و برای همهٔ ما و شما می‌فهماند که ایشان در چه جایگاه علمی ارتقا پیدا کرده که یک استاد مجتهد الفقها مثل آیت‌الله العظمی خویی در رابطه به ایشان این‌طور تعریف می‌کند. رکن الاسلام تعریف ساده نیست و آن هم از زبان چنان شخصیتی مثل آیت‌الله خویی که از مقام بالای علمی برخوردار است و خودش استاد، فقیه و مجتهد جامع‌الشرایط عصر خودش است. چنین کسی بیاید یکی از شاگردانش را به این لقب و به این عنوان تعریف کند، اهمیت دارد.

در آن کتاب آیت‌الله خویی در تعریف از آیت‌الله محقق کابلی گفته، درسی را که شما خواندید سطحی نبوده است. با فهم، با دقت و با ژرف‌اندیشی درس ما را پیگیری کرده‌اید و با تفکر بالایی در جایگاه والا رسیده‌اید. ما از این تقریظ و تعریف شخصیتی مثل حضرت آیت‌الله

العظمی خویی که جایگاه بالای دارد، می‌فهمیم که حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی از نظر مقام علمی در چه جایگاه قرار داشته است. پس در اجتهاد، علم و دانش‌شان جای تردید نیست.

عدالت امید: در مورد تعداد تألیفات و اهمیت تألیفات حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی، در فقه شیعه توضیح دهید. از آنجا که فقه شیعه فقه پویا معرفی شده است که هزاران مجتهد و شخصیت علمی در آن پرورش یافته و رشد کرده‌اند و میراث عظیم علمی و فقهی شکل گرفته است. در مجموع جایگاه علمی حضرت آیت‌الله کابلی، در میراث فقهی شیعه در چه حدی است و مشهورترین آثار علمی و فقهی ایشان کدام هستند؟

آیت‌الله عارفی: از ایشان آنچه در دسترس ما قرار گرفته، در بعد فقهی تألیفات و آثار بسیار گران‌قدر دارد. از جمله تألیفات ایشان، کتاب المباحث الفقهیه است که در آن روی چند موضوع مهم بحث شده است: بخش اول آن را مسئلهٔ خمس تشکیل می‌دهد که در آن نظرات بسیار جدید و موارد ابتلای جامعهٔ اسلامی در رابطه به مسئلهٔ خمس گنجانیده شده است. در آن کتاب ایشان خمس را بخشی از منصب ولایت می‌داند و می‌گوید: یک قسمت آن سهم سادات و یک قسمت دیگرش سهم امام است. این مسئله از جمله موارد اختلافی بین فقها است. عده‌ای از فقها می‌گویند: آن قسمتی که سهم سادات است، خاص برای سادات نیست؛ بلکه آن مال و منصب ولایت است و می‌شود این قسمت را به مساکین و فقرا داد.

در اینجا نظر حضرت آیت‌الله محقق کابلی، این است که امام و شخص صاحب ولایت تصمیم می‌گیرد که آن را برای چه کسی بدهد. امام مخیر است که برای هر کسی که نیازمند، فقیر و مستحق است بدهد. این یکی از نظرات نو ایشان است که حضرت آیت‌الله منتظری و برخی از مراجع تقلید دیگر هم تأیید می‌کنند. این اولین اثر فقهی حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی بود که در کتاب «کتاب الخمس» چاپ شد.

در بحث اجتهاد و تقلید هم کتاب المباحث الفقهیه دارد. کتاب الطهارت و الصلاه که بخشی از درس‌های خارج ایشان است توسط عده‌ای از علما و به خصوص حضرت آیت‌الله العظمی فاضل بهسودی که یکی از شاگردان بسیار لایق و مورد تأیید ایشان بود جمع‌آوری و چاپ شد. در مجموع کتاب المباحث‌الفقهیه، کتاب‌الخمس، اجتهاد و تقلید، کتاب الطهاره و کتاب الصلاه در هفت یا هشت جلد چاپ شده و در دسترس عموم مردم قرار گرفته است.

اولین اثر آیت‌الله کابلی، در سال ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۰ در زمان مهاجرت در نجف اشرف به نام التحریر عروه الوثقی چاپ شد و در دسترس علما و فقها قرار گرفت. کتاب وظیفه القضا که در رابطه به قضاوت بحث کرده و همچنان «توضیح المسائل» شان که بارها چاپ شده است. بعد از آن‌که مرجعیتش در افغانستان تثبیت شد و اشخاصی را به عنوان قاضی تعیین می‌کرد. همهٔ این‌ها را در کتابی عنوان دستورالعمل به نام وظیفه القضات که وظایف مشخص قضات را در آنجا تحلیل و تفسیر کرد و در اختیار علاقه‌مندان، مخصوصاً علما و قاضی‌ها قرار داد تا بر اساس آن بتوانند به وظایفشان عمل کنند. منهاج‌الصلحا یکی دیگر از آثارش ایشان است که به زبان عربی نوشته و چاپ شده است. چندین اثر دیگر مثل نصایح اخلاقی که در آن در رابطه به اخلاق بحث کرده است. این‌ها از جمله آثاری است که از حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی باقی مانده است. ما در رابطه به تألیفات که ایشان دارد وقتی‌که عمق مطلب را بررسی و مقایسه می‌کنیم. آثار بسیار ارزشمند، دقیق و تحقیقی است. همان‌طور که خودشان فرموده، هیچ‌گونه ایراد و اشکال ندارد و راهگشایی است برای همهٔ علما و شخصیت‌های دانش‌پژوه و دانشمندان عالم اسلام.

عدالت امید: در مورد تربیت شاگردان حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی، معلومات بدهید. طوری که در جریان هستید یکی از ویژگی‌ها و میراث علما و فقها این است که شاگردانی را تربیت می‌کنند تا بتوانند پس از وفاتشان راهشان را شاگردانشان ادامه بدهند. حضرت آیت‌الله محقق کابلی، چند سال تدریس کرده و چه شاگردانی را

بنیاد اندیشه



تربیت کرده و میراث ایشان از این ناحیه چگونه است؟

آیت‌الله عارفی: در رابطه به تربیت شاگرد باید بگویم، وقتی‌که ایشان از نجف اشرف به کابل برگشت، تدریس را آغاز کرد و من خودم یکی از شاگردانش بودم. اصل منطقهٔ من بهسود است و با جمع از دوستان برای درس خواندن به کابل آمده بودم. پدرم یکی از علما و شخصیت‌های بزرگ منطقه بود و در نامه‌ای از ما خواست که به نزد حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی برویم و درس‌های خود را ادامه بدهیم. پدرم در آن نامه توضیح داده بود که آیت‌الله محقق کابلی یکی از فقها و مجتهدین است و شما پیش آن درس بخوانید.

بعد ما خدمت ایشان آمدیم و برای ما یک اتاق داد و درس‌ها را شروع کردیم. گرچه من شخصاً در درس‌شان شرکت نداشتم، چون درس من در حد پایین بود و ایشان درس‌های بالاتر را تدریس می‌کرد. من یکی دو سال در حوزهٔ درسی ایشان در مسجد ابوذر که در پل‌سوخته موقعیت داشت درس می‌خواندم. در آن زمانی که حضرت آیت‌الله محقق کابلی، به تدریس شروع کرد، واقعاً در آنجا جهش علمی و شور و شوق پیدا شد. طلاب جوان، مخصوصاً طلاب انقلابی و آن‌های که با درد ملت، با فرهنگ علم تشیع و محرومیت‌ها آشنا بود، گمشده‌شان را پیدا کردند. پل‌سوخته به یک مرکز بزرگ علمی تبدیل شد. اشخاصی مثل استاد شفق، استاد بصیر، آیت‌الله پروانی و دیگر طلاب جوان و مسن همه در محوری حضرت آیت‌الله محقق کابلی جمع شدند.

وقتی‌که صبح درس‌ها شروع می‌شد و در پل‌سوخته می‌رفتیم، شور و شوق خاص در محور حضرت آیت‌الله محقق کابلی به وجود آمده بود. بعد از آن به تأسیس مدرسه و حوزه علمیه شروع کرد. مدرسهٔ جامعه السلام تأسیس شد و طلبه‌ها در آنجا می‌آمدند و از مقام علمی ایشان استفاده می‌کرد و امید برای طلبه‌ها و جامعهٔ روحانیت بود. از همهٔ اطراف و اکناف از مزار شریف گرفته تا لعل و سرجنگل، غزنی، میدان و بهسود طلبه‌های نخبه و شایسته در محور ایشان جمع شدند و از مقام عملی‌اش استفاده می‌کردند. این‌ها نه‌تنها در بخش فقه و اصول بلکه در جنبه‌های سیاسی، اجتماعی و مردمی نیز رشد پیدا کردن و نخبه شدند.

بنیاد اندیشه تاسیس ۱۳۹۴



تـا زمانـی کـه در کابـل زمینـه بـود، ایشـان تدریـس می‌کـرد؛ امـا کمونیسـت‌ها کـه آمـد، ایشـان در پاکسـتان مهاجـر شـد و از آنجـا بـه ایـران رفـت. در ایـران دوبـاره تدریـس فقـه را شـروع کـرد و شـاگردان زیـاد ایرانـی و غیـر ایرانـی نزدشـان درس می‌خواندند. در همان‌جا ایشـان به درس‌هـای خـارج از اجتهـاد و تقلیـد شـروع کـرد. در درس‌هـای خارج‌شـان هـم شـاگردان زیـاد ایرانـی، پاکسـتانی و افغانسـتانی شـرکت می‌کردند. وقتی‌که دفتر مرجعیت‌شـان تشـکیل شـد، در آنجـا هـم مدت‌هـا تدریـس می‌کـرد. در طـول بیسـت‌وهفت سـال مرجعیـت ایشـان در قـم، همـواره شـاگردپرور بـود و یـک روز هـم درس‌هایش تعطیل نبود.

درس‌هـای خـارج وی بسـیار روان، قابـل فهـم و درس مجتهدپـرور بـود. اکثریـت از علمـا در آنجـا بـه خاطـر درس می‌آمـد و بهره‌هـای فراوانـی برنـد. از جملـه شـاگردان حضـرت آیـت‌الله العظمـی محقـق کابلـی، حضـرت آیـت‌الله فاضلـی بهسـودی اسـت کـه در محضـر ایشـان درس خوانـد و یکـی از شـاگردان لایـق و آگاهـش بـود و همیشـه سـؤالات و بحث‌هـای علمـی را خدمـت ایشـان مطـرح می‌کـرد. حضـرت آیـت‌الله فاضلـی بهسـودی، لیاقـت و برجسـتگی‌اش بـه حضـرت آیـت‌الله العظمـی محقـق کابلـی، نشـان داد و واقعـاً یـک شـخص برجسـته اسـت. افتخـاری جاغـوری نیـز یکـی از شـاگردان برجسته‌اش بود و شـمار زیادی نیـز بودن کـه اسم‌شـان در حـال حاضـر در ذهنـم نیسـت. حضـرت آیـت‌الله محقـق کابلـی، از آیـت‌الله فیـاض بهسـودی هـم در گفتـار و هـم در نوشـتارش تعریـف و تجمیـد زیـاد کرده‌اسـت. قـرت العیـن العلامـه یکـی از توصیفاتـی اسـت کـه در توصیـف آیـت‌الله فاضـل بهسـودی به کار برده شـده اسـت. حضـرت آیـت‌الله فیـاض بهسـودی، بعـد از رحلـت حضـرت آیـت‌الله

العظمی محقق کابلی، جانشین و گردانندهٔ نهاد مرجعیت انتخاب شد و فعلاً ما هم در محضر ایشان هستیم. حضرت آیت‌الله فاضلی بهسودی، میراث‌دار عملی حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی است.

عدالت امید: در مورد نوآوری‌های فقهی و علمی حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی و تفاوت‌های دیدگاه علمی و فقهی ایشان با سایر مراجع تقلید توضیح دهید. به عنوان مثال ایشان در مورد شیربها و دیگر موارد مبتلابه جامعهٔ تشیع، دیدگاه‌های بسیار بدیع دارد که ظاهراً قبلاً از سایر مراجع تقلید ما نشنیده بودیم یا کمتر شنیده بودیم. در مجموع در مورد نوآوری‌های فقهی ایشان بیشتر صحبت بفرمایید؟

آیت‌الله عارفی: در رابطه به نوآوری فقهی حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی که متفاوت با فتواهای سایر مراجع معاصر تقلید است باید گفت: این نوآوری‌ها در شرایطی که جامعه ما قرار دارد، خیلی مفید و تأثیرات مهم داشتند. با روایت مستند، اخبار صحیحه و با استدلال و منطق دیدگاه‌هایشان را مطرح کرده است. از جمله تفاوت دیدگاه ایشان با سایر مراجع در رابطه به مسئلهٔ خمس است. البته این یک مسئلهٔ اختلافی بین مراجع تقلید است. یک عده از مراجع گفته که خمس منصب به ولایت است و عده‌ای هم گفته مال سادات است. در این جهت نظر ایشان با آن دسته‌ای است که گفته خمس منصب به ولایت است و ولایت اختیار دارد که آن را به فقرا و هرجای دیگر که مصلحت بداند مصرف کند؛ اما سادات در اولویت قرار دارد. در رابطه به مسئلهٔ قربانی هم نظرات ایشان با سایر مراجع تقلید تفاوت دارد. نظر ایشان این است که بعد از آن‌که قربانی، از اصل جایگاه که شرع تعیین کرده، یعنی از مینا خارج شد و به مصرف صحیح اصولیه نمی‌رسید، حاجی‌ها می‌توانند آن را در کشور خودشان انجام بدهند. وقتی‌که قربانی خارج از مینا انجام شود، دیگر فرق نمی‌کند که آن را در نزدیکی مینا انجام بدهد یا در کشورهایشان. حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی گفته که مقلدین ما می‌توانند قربانی خود را در همان روز ماه ذی‌الحجه که از نظر فقهی شیعه روز عید قربان است در افغانستان انجام بدهند و به فقرا و مستحقان توضیح کنند.

در اینجا حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی، مردم را در اولویت قرار داده و شرایط فقرا و مستمندان را در نظر گرفته و این فتوا را صادر کرده است. در حال حاضر حاجی‌ها می‌توانند یکی را به عنوان مقلد انتخاب کنند و قربانی‌شان را در افغانستان انجام بدهند. این یکی از نوآوری‌ها و تفاوت دیدگاهشان در رابطه به مسئلهٔ قربانی با سایر مراجع تقلید است. یکی دیگر از نوآوری‌هایش مسئلهٔ بلوغ دخترها است. مشهور از علما می‌گویند، وقتی‌که دخترها به نه سالگی برسند به بلوغیت می‌رسند. در این مورد نوآوری ایشان این بود که دخترها در سیزده سالگی به سن بلوغیت می‌رسد، در صورتی که عادت ماهوارش پیدا نشود. مسئلهٔ گله و قلین یکی دیگر از مواردی است که ایشان آن را حرام اعلام کرده است. البته مسئلهٔ گله و قلین چیزی عمومی است و از نظر همه مراجع حرام است؛ اما حضرت آیت‌الله محقق کابلی برای اولین بار فتوا داد و رسانه‌ای کرد که گله و قلین حرام است و نباید گرفته شود.

عدالت امید: دربارهٔ مهم‌ترین ویژگی‌های شخصیتی حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی مخصوصاً ویژگی‌های اخلاقی- شخصیتی ایشان، اگر کمی معلومات بدهید ممنون می‌شویم.

آیت‌الله عارفی: ویژگی‌های شخصیت حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی را من بسیار برجسته می‌دانم و برای یک عالم که زعیم، مرجع، گرداننده و هدایت‌گر جامعه باشد بسیار مهم است. شخصیت ایشان از نظر تقوا، تعهد، اخلاص، تدین و از نظر دلسوزی به جامعه و این‌که در کوچک‌ترین و ریزترین گرفتاری‌ها و مشکلات جامعهٔ خود حساس بود و فتوا می‌داد، بسیار خوب بود. ما در خدمت ایشان بودیم و در رابطه به مسئلهٔ تقوا و پرهیزگاری همیشه می‌گفت: اول تقوا.

در رابطه به اموری مالی هم همیشه می‌گفت: تقوا و احتیاط کنید و مردم را در رابطه به هدایت‌گری شما

بنیاد اندیشه تاسیس ۱۳۹۴

که اولین اصل است رهنمایی کنید. خودشان هم در این رابطه بسیار پایبند بود. در اموری وجوهاتی و اموری مالی بسیار دقت داشت و سفارش‌های اکید در همهٔ مسائل داشت. یکی دیگر از ویژگی‌های شخصیتی‌اش این بود که در مسائل سیاسی و اجتماعی مردم دخالت می‌کرد و هرگز خود را در انزوا قرار نمی‌داد و سکوت نمی‌کرد. در تمام قضایایی که در افغانستان پیش آمد به همهٔ آن‌ها پیام دادن و فتوا صادر کردند. به دولت هشدار داد، به سیاست‌مداران هشدار داد، پیام‌های اتحاد داد و برای حل و بررسی مشکلات مردم هیئت‌ها فرستاد.

همیشه در رابطه به مسائل وحدت، اتحاد و اخوت دینی پیام دادن و رهنمایی زیاد کردند. من خودم نیز چندین بار از اعضای همین هیئت بودم. در آن زمانی که تشنج بین اعضا و گروه‌های شیعی بود، ایشان برای حل مشکل پیام داد و هیئت فرستاد. در رابطه به مسائل تهاجم و غارت‌گری طالب‌ها و دشمنان خاک افغانستان، هیچ‌وقت ایشان سکوت نکرد. برای شهدا مراسم گرفت و کمک‌های به شهدای جنبش روشنایی، شهدای میرزاولنگ و دیگر شهدای افغانستان کرد. هر وقتی که حادثه‌ای پیش می‌آمد، فوراً با کمال جرئت و شهامت پیام می‌داد و حتی گاهی به دولت هشدار می‌داد که این حرف‌ها تا حدودی تحمل خواهد شد و شما در قبال مردم بی‌تفاوت نباشید و مردم را سرپرستی اساسی کنید. در این ابعاد حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی شخصیت برجسته، لایق و دارای منش‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و دینی بالای بود.

عدالت امید: در اخیر اگر کدام گفتنی خاصی در مورد حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی داشته باشید بفرمایید؟

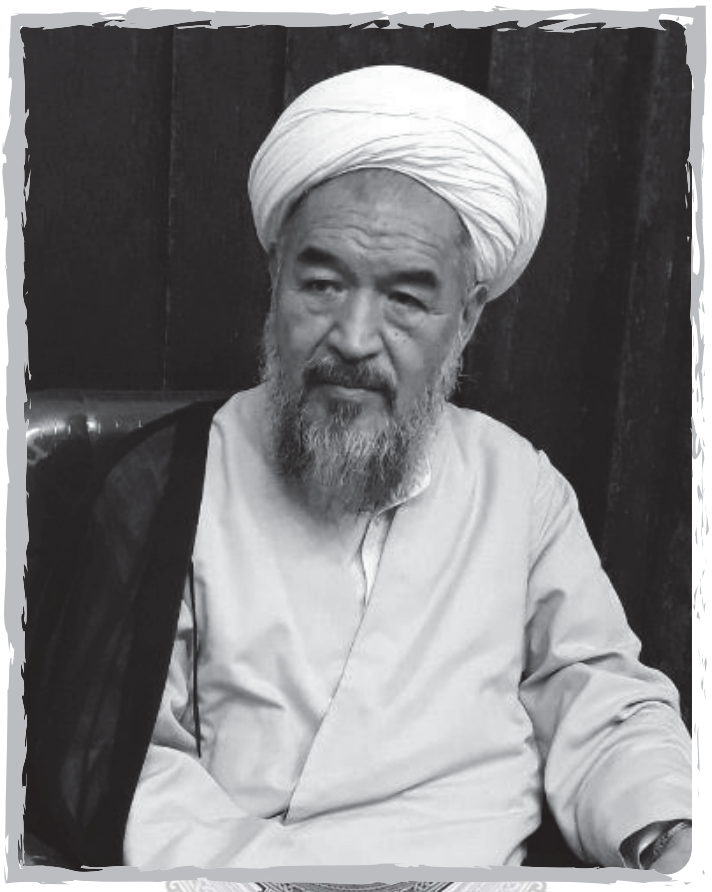
آیت‌الله عارفی: انتظار ما از ملت، از بیت شریف حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی و از پیروان و مقلدین ایشان و مخصوصاً از آن‌هایی که در رابطه با مسائل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ملت خود دغدغه خاطر دارد، سفارش من این است که راه حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی باید زنده بماند. این راه باید با رونق باشد و همچنان کسی که امروز در جایگاه حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی قرار گرفته باید حمایت و پشتیبانی شود. این راه همیشه باز باشد و همان خدماتی که در سابق انجام داده می‌شد همچنان ادامه پیدا کند. خدمات در قسمت گسترش فرهنگ، مکاتب، مدارس، مساجد و دیگر خدمات عام‌المنفعه ادامه پیدا کند و کسانی که در این قسمت کار و فعالیت می‌کنند حمایت شوند. آن‌هایی که در ترویج مرجعیت سهم داشتند، باز هم سهم داشته باشند و برای ابقای راه حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی تلاش کنند.

در اخیر باید اشاره کنم که نقش شهید وحدت ملی استاد عبدالعلی مزاری در ترویج و راه انداختن مرجعیت و این‌که طرح مرجعیت در افغانستان خودی باشد و باید کسی افغانستان اداره کند که از تمام مسائل مردم افغانستان آگاهی داشته باشد بسیار برجسته است. ما نمی‌توانیم این موضوع را عادی در نظر بگیرم و شما هم در جریان قضایا بودید. همهٔ یاران دلسوزی استاد مزاری از این طریق و منش و روش ایشان استفاده و حمایت کردند و حمایت‌هایشان اثربخش بودند و ما نباید این‌ها را نادیده بگیریم. در آینده هم همین مسئله است. همه باید به دید سیاسی و اجتماعی بزرگان خود که یک نقش در ترویج مرجعیت در جامعهٔ ما داشته احترام داشته باشیم. در حال حاضر راه مرجعیت در افغانستان راه افتاده و همان‌طور باید ادامه پیدا کند و این به نفع ملت هم هست.

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

عدالت امید: با تشکر از وقتی که در اختیار ما گذاشتید.

آیت‌الله عارفی: تشکر از شما و برای شما و مجموعهٔ بنیاد اندیشه و استاد سرور دانش آرزوی موفقیت دارم. به خصوص که استاد دانش یادواره‌ای به مناسبت سالگرد ارتحال آیت‌الله محقق خراسانی برگزار کرد، یک جهان تشکر و سپاس از ایشان که به این مباحث اهمیت می‌دهد و می‌پردازد. ▣



چگونگی و چالش‌های ظهور مرجعیت در افغانستان

گفتگو با حجت‌الاسلام والمسلمین محمدناصر اخلاقی

بسام اندیشه

اشاره: حجت‌الاسلام و المسلمین محمدناصر اخلاقی، یکی از علمای برجستهٔ کشور و یکی از یاران و نزدیکان حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی است. استاد اخلاقی از ابتدای ظهور مرجعیت آیت‌الله محقق کابلی در متن قضایا بوده و در راستای تثبیت مرجعیت در افغانستان زحمت‌های زیادی را متقبل گردیده است و اکنون نیز یکی از اعضای برجستهٔ نهاد مرجعیت و دفتر آیت‌الله محقق کابلی است. مجلهٔ عدالت و امید طی مصاحبه‌ای در رابطه با چالش‌ها و موانع بر سر راه تشکیل مرجعیت در افغانستان و عوامل این‌که چرا و در چه شرایطی حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی این مسئولیت را به دوش گرفت با ایشان گفتگو کرده است.

عدالت امید

بخش اول: گفتگوها

عذرا امید: تشکر جناب استاد از اینکه وقت گذاشتید و ما را در حضور پذیرفتید. سؤال اول که خدمت شما مطرح می‌کنیم این است که با توجه به این‌که شیعیان افغانستان به دلیل دور بودن از مراکز علمی تشیع در زمینهٔ مسائل شرعی با مشکلاتی مواجه بوده، علاوه بر این مشکلات چه عواملی سبب شد که مسئلهٔ مرجعیت در بین شیعیان افغانستان مطرح شود و حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی، مسئولیت این بار سنگین را به دوش بگیرد؟

حجت‌الاسلام اخلاقی: بسم الله الرحمن الرحیم. از تشریف آوری شما تشکر می‌کنم. همچنین از بنیاد اندیشه، در رأس آن از استاد دانش که یکی از چهره‌های شاخص فرهنگی افغانستان است، به تعبیر یکی از علمای برجستهٔ مقیم قم ایشان از نظر تفکر و اندیشه مطهری افغانستان است و همچنان در تدوین قانون اساسی افغانستان جایگاه ویژه دارد. فعالیت‌های بنیاد اندیشه کار ماندگاری است و در راستای تثبیت هویت مردم محروم افغانستان، در نوع خودش بی‌نظیر است. ان‌شاءالله خداوند همهٔ دوستان و عزیزانی که در راستای عزت مردم ما به‌طور شبانه‌روز کار می‌کنند از بنیاد اندیشه، استاد دانش و همهٔ مجموعهٔ که در این رابطه تلاش می‌کنند حفظ کند و ما هم مزید توفیقات برای آن عزیزان خواهانیم.

نهادهای شرعی جامعهٔ تشیع افغانستان ایجاب می‌کرد که باید یک مرجع تقلید خودی و آشنا با فرهنگ و ادبیات خاص جامعهٔ تشیع افغانستان داشته باشیم. عامل اول ظهور مرجعیت حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی هم همین مسائل شرعی بود؛ اما علل و عوامل دیگر نیز در رابطه به مرجعیت ایشان مؤثر بود. حتماً شما دوستان و عزیزان توجه دارید که مرجعیت نیابت عام امام زمان(ع) برکات و ثمرات فراوانی در جامعهٔ تشیع دارد. در گذر زمان ما ثمرات و برکات و دستاوردهای مراجع و نظام تقلید را دیدیم و طبعاً جامعهٔ تشیع افغانستان با توجه به محرومیت تاریخی که داشت، به یک مرجعیتی که آشنا با محرومیت، عنعنات و فرهنگ مردم باشد نیاز بود. این نیاز احساس می‌شد و حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی هم متوجه این مسئله بود. علمای افغانستان، رهبران سیاسی و جهادی و در کل محرومیت اقتصادی جامعهٔ افغانستان سبب شد که مرجعیت خودی شکل بگیرد. ما در طول تاریخ وابسته به نجف و قم بودیم، چون تکلیف شرعی ما آنجا بود و باید از مراجع تقلید کسب تکلیف می‌کردیم؛ لذا پول در افغانستان و کلید در نجف بود. با توجه با حرمان اقتصادی که مدارس دینی و طلبه‌های ما داشت، حرمان اقتصادی طلبه‌ها و علمای تشیع افغانستان یکی از عوامل اصلی شکل‌گیری مرجعیت در افغانستان بود. حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی و سایر علمای ما به این نتیجه رسیده بودند که اگر یک مرجعیت بومی از خود افغانستان باشد، در عرصهٔ اقتصادی می‌تواند حدود پنجاه درصد از مشکلات طلبه‌ها و مدارس دینی را حل کند. یکی از عواملی دیگر که در ظهور مرجعیت در افغانستان دخیل بود این است که مرجعیت در عرصهٔ علمی و فقاهت دستاوردهای بزرگ دارد. طبعاً وقتی که یک جامعه و ملت از خود مرجع تقلید و یک محوریت دینی و علمی داشته باشد، این مسئله خودش برای استمرار روح آن مرجع انگیزه می‌شود. شما دیدید تا زمانی که حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی، در این عرصه وارد نشد، سایر علما ما جرئت و جسارت پیدا نکردند تا وارد این عرصه شوند؛ در حالی که ما در افغانستان علمای بزرگ داشتیم و مجتهد مسلم بود. آیت‌الله واعظ، آیت‌الله شیخ سلطان مزاری و آیت‌الله سید محمدحسن رئیس بامیانی، همهٔ این‌ها شاگردان آیت‌الله خویی، آیت‌الله حکیم و آیت‌الله اصفهانی بودند و به مرحلهٔ اجتهاد رسیده بود، ولی جرئت و جسارت آن را که وارد عرصه شوند نداشتند.

البته آن هم عوامل و موانع خاص خود را داشت که آن‌ها وارد عرصه نشدند. عوامل و موانع داخلی و خارجی در این عرصه وجود داشت. طلبه‌های ما در حوزه‌های علمیهٔ ایران، عراق و هم در داخل افغانستان از نظر استعداد، فکر و اندیشه بسیار عالی است. نبوغی که طلبه‌های افغانستانی در قم و نجف دارد فقط طلبه‌های ایرانی می‌تواند با آن‌ها رقابت کنند. این نکته را حضرت آیت‌الله فاضل لنکرانی که استاد ما هم بود در یک جلسه فرموده بود: تنها طلبه‌های که می‌تواند با طلبه‌های ایرانی رقابت کند طلبه‌های افغانی است. در

دهۀ هفتاد اگر یاد شما باشد، رشته‌های تخصصی برای اولین بار در حوزه‌های علمیه رایج شده بود و به‌طور عموم اطلاعیه می‌داد که ما از شاگردان حوزه دانشجو می‌پذیریم. بعد وقتی‌که امتحان گرفت و پارچه‌های امتحان بررسی شد، پنجاه درصد آن طلبه‌های افغانی و پنجاه درصد دیگر آن بقیۀ طلاها بود.

این مسئله برای مسئولین حوزۀ علمیه گران تمام شد که ما این همه هزینه کنیم، ولی پنجاه درصد آن افغانی‌ها وارد دانشگاه شود. در نتیجه شرایط را اضافه کرد و تابعیت یکی از شرایط آن بود. پس از آن دیگر طلبه‌های افغانی از این امتیاز محروم شد. روی هم رفته این نبوغ در طلبه‌ها و نسل جوان ما در طول تاریخ چه در حوزه و چه در بخش دانشگاه وجود داشته است. با آن هم عاملی رشد و بالندگی این استعدادها، ظهور مرجعیت بومی را می‌طلبید. طلبه‌های ما تا قبل از ظهور مرجعیت درس می‌خواندند و سطح عالی را تمام می‌کردند، ولی کمتر انگیزۀ تحقق و پژوهش در حوزه‌ها و مدارس موجود داشت. بعد از آن‌که حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی، این مسئولیت خطیر مرجعیت را پذیرفت، می‌بینیم که چه در عرصۀ حوزه‌ای و چه در حوزۀ دانشگاهی است. امروز ما نخبه‌های علمی قبل توجه در داخل و خارج داریم. من در یک جلسه در منزل استاد محقق در کابل گفتم و برایش پیشنهاد دادم که شما باید برای نوابغ افغانستان چه نوابغ دانشگاهی و چه نوابغ حوزه‌ای باشد، جایزه و مدال بدهید. از جمله از دوستان یکی آقای دکتور خطیبی بود و من گفتم که ایشان یکی از دانشجویانی خیلی موفق است و در رشتۀ پتروشیمی در دانشگاه تهران تحصیل کرده است؛ معاون رئیس دانشگاه آزاد اسلامی ایران در کابل بود و حتی ریاست دانشگاه برایش پیشنهاد شد، ولی او قبول نکرده بود. آقای دکتور خطیبی در همان جلسه برای استاد محقق گفت: حالا چه من در ایران باشم و چه در کابل، در همان رشته‌ای که تحصیل کرده‌ام نظریۀ علمی من را باید دانشگاه تهران چه حضوری و چه از طریق فضای مجازی باید داشته باشد. این‌گونه استعدادها در جامعۀ ما بود، منتهی زمینۀ رشد و بالندگی نبود و مرجعیت خودی آمد و این زمینه برای رشد و بالندگی نسل جوان حوزۀ ما شد.

حالا در دانشگاه جامعه المصطفی در ایران بهترین پایان‌نامه‌ها را طلبه‌های افغانی نوشته کرده‌اند. یکی از افتخارات آیت‌الله اعرافی این است که در سطح حوزه و سطح بیرون مرزی خدمات بزرگ علمی را انجام داده است و نمونه‌های عینی و علمی‌اش همین پایان‌نامه‌های طلبه‌های افغانی است. آیت‌الله العظمی محقق کابلی وقتی‌که مرجعیت را پذیرفت، در واقع یکی از علل و عواملش این بود که نسل جوان حوزه ما در عرصۀ علمی رشد کند و انگیزه پیدا کند. حقیقتاً انگیزه هم پیدا شد و حالا ما حداقل سه مرجع صاحب رساله داریم. غیر از حضرت آیت‌الله العظمی فیاض که ایشان مرجع اعلای جهان تشیع است، آیت‌الله العظمی فاضل بهسودی، آیت‌الله العظمی موحدی، آیت‌الله العظمی امینی بامیانی و آیت‌الله العظمی واعظ در کابل رساله نوشته‌اند.

همچنان ما ده‌ها طلبۀ جوان در دهلیز اجتهاد داریم که فعلاً با انگیزۀ اجتهاد تحقیق می‌کنند و این استعداد را هم دارند. روز گذشته من با یک طلبۀ جوان در منزلم مصاحبه داشتم، خود ایشان حالا یکی از نخبه‌های علمی حوزه است. این جوان و امثال آن پنج سال بعد دیگر آیت‌الله محقق کابلی و آیت‌الله فیاض آینده و حافظ جامعۀ روحانیت است. این هم عامل دوم بود که در عرصۀ علمی و تحقیقاتی انگیزه‌ها کم‌رنگ بود و آیت‌الله محقق کابلی احساس تکلیف کرد. ما که در دور و بر ایشان چرخیدیم یکی از عوامل همکاری ما این بود که مرجعیت در جامعۀ ما نهادینه شود و مرجعیت برکات خاصی دارد.

عدالت امید: مسائل سیاسی و به خصوص استاد شهید مزاری چه نقشی در ظهور مرجعیت آیت‌الله محقق کابلی داشت؟

حجت‌الاسلام اخلاقی: در ادامۀ پاسخ قبلی شما باید گفت که عامل سوم در رابطه به مسئلۀ مرجعیت و ظهور مرجعیت، مسئلۀ سیاسی است. در تمام انتخابات از ریاست جمهوری گرفته تا شورای ولایتی حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی دخیل بوده است. پیام‌های بسیار

بنیاد اندیشه تاسیس ۱۳۹۴

مهم داد و معیار و شاخص‌های در انتخابات ایشان مطرح کرد و طبعاً در راستای عزت و اقتدار جامعهٔ تشیع در عرصهٔ سیاسی تأثیرگذار است؛ اما هیچ وقت یک مرجع که در ایران یا در نجف است نمی‌تواند در عرصهٔ سیاسی افغانستان دخالت کند نه تأثیرپذیری در جامعه دارد و همچنان رهبران سیاسی از یک مرجع غیربومی در عرصهٔ سیاسی نمی‌توانند مسائل را بپذیرد، چون پیامدهای منفی خاصی خود را دارد.

آن مرجعی که در نجف یا قم است هم نمی‌تواند در عرصهٔ سیاسی افغانستان دخالت کند و اگر هم دخالت کند، دخالت محسوب می‌شود. امروز اگر آیت‌الله فاضل بهسودی و آیت‌الله فیاض دخالت کند، شهروند افغانستانی است و جایگاه حقیقی و حقوقی دارد و چهرهٔ شاخص در جامعهٔ تشیع است و حق نظر دارد. اگر یاد شما باشد در رابطه به احوال شخصیه یک سلسله اعتراضات و انتقاداتی بود، اما وقتی‌که ایشان دخالت کرد و آن فتوای تاریخی را داد، مثل این بود که آب روی آتش انداخته شد؛ مثلاً اگر یک مرجع غیربومی و غیرخودی، در نجف یا در قم آن پیام را می‌داد، همه اعتراض می‌کردند. اول خودی‌های ما و روشنفکران جامعهٔ افغانستان می‌گفت که این ربطی به ایشان ندارد.

این علل و عوامل سبب شد که حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی با توجه به برکات و نیازهایی که در جامعه احساس می‌شد احساس مسئولیت کند و مرجعیت را بپذیرد. این کار، کاری بسیار شایسته‌ای شد و مردم ما حالا در عرصهٔ فقهی، دینی، سیاسی و حکومت دارای هویت است. شما در هرات حتماً رفتید، مسجد جامع «خاتم الانبیا» بهترین مسجد نه‌تنها در افغانستان بلکه در کل آسیای میانه است. استاد محقق، استاد خلیلی و دیگر شخصیت‌های سیاسی ما در همان‌جا سخنرانی می‌کنند. در مدرسهٔ علمیهٔ خاتم‌الانبیا در دههٔ هشتاد و در سال‌های ۸۲-۸۵ من همراه با آیت‌الله عارفی و مرحوم آقای دانش دایکندی، مسئولیت دفتر را روی نوبت داشتیم. وقتی‌که در آنجا بودیم، برادران هراتی ما و حتی علمای حوزهٔ علمیهٔ صادقیه هزاره‌ها را انسان درجه دوم می‌دانست.

در انتخابات اول ریاست جمهوری که استاد محقق یکی از کاندیدا بود، ما در هرات باستان فقط در یک مسجد ما عکس ایشان را دیدیم و آن را بررسی کردیم و عاملش یک خادم هزاره بود. اصلاً ما را در آنجا آدم حساب نمی‌کرد. با مرور زمان و ظهور مرجعیت حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی، وقتی‌که مسجد جامع ساخته شد و نماز جمعه اقامه شد، حوزهٔ علمیهٔ خاتم‌الانبیا که فعلاً در جنوب و غرب افغانستان حوزهٔ نمونه است به ثمر رسید. در نتیجه حالا مردم هزاره ما در ولایت هرات با ساختن این مرکز علمی و عبادی دارای هویت شد. این مسجد و این مدرسه مصدر وحدت مردم تشییع شد. لذا در عرصهٔ مذهبی و دینی آیت‌الله محقق کابلی، مظهر عزت و اقتدار جامعهٔ تشییع و مردم محروم هزاره شد و در عرصهٔ سیاسی استاد شهید عبدالعلی مزاری.

این واقعیت است که در عرصهٔ سیاسی ما دارای هویت هستیم و آن کسی که برای ما این هویت سیاسی را داد شهید مزاری بود. شهید مزاری بود ما را در حاکمیت سیاسی افغانستان تثبیت کرد، به‌گونه‌ای که فعلاً حدود هفت درصد سهیم هستیم و در عین حال به آن حقوق اصلی خود نرسیده‌ایم. به همین اندازه هم که رسیده‌ایم به برکت خون شهید مزاری و یارانش بوده است. من به عنوان یک طلبه به این باورم که آیت‌الله العظمی محقق کابلی، نسبت به فقها و مراجع آیندهٔ افغانستان حق بزرگ دارد و شهید مزاری نسبت به رهبران سیاسی آیندهٔ افغانستان حق بزرگ دارد. لذا این دو شخصیت عزیز در راستای عزت و اقتدار ملت هزاره و جامعهٔ تشییع در عرصهٔ سیاسی و مذهبی جایگاه و حق ویژه دارد و نباید مراجع آیندهٔ ما و رهبران سیاسی آیندهٔ ما شهید مزاری و آیت‌الله العظمی محقق کابلی را فراموش کند.

عدالت امید: دربارهٔ مشکلاتی که در ابتدای ظهور مرجعیت حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی، مطرح بود توضیح



بدهید. طوری که خود شما هم مستحضر هستید مشکلات از جوانب مختلف سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و حتی مشکلات ذهنی و روانی در بین مردم ما و شما وجود داشت. حتی علما و طلاب ما باورشان نمی‌شد که کسی از میان مردم ما بیاید و در سطح مرجعیت عالی تشیع قد علم کند و موقعیت آن به عنوان مرجع تقلید تثبیت شود. شما خودتان در متن قضایا بودید و مشکلات را به چشم خویش می‌دید. دربارهٔ این مشکلات و چالش‌ها می‌خواهیم از زبان شما بشنویم؟

حجت‌الاسلام اخلاقی: موانع و مشکلات زیاد در ابتدای مرجعیت حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی وجود داشت. در مرحلهٔ اول همان‌طوری که خود شما اشاره کردید، مشکلات ذهنی و باورمندی مردم و علما بود. خیلی‌ها نسبت به مرجعیت نظر نیک داشت، ولی باورش نمی‌شد که مرجعیت هزاره و شیعهٔ افغانستان جا بیفتد. دومین مشکل، سنگ‌اندازی جمع از خودی‌ها و شماری از حوزه‌ای‌ها بود و ما این مشکل را دیدیم. در ابتدای دههٔ هفتاد کشور میزبان نسبت به این پدیده دیدگاه منفی داشت، حساس بود و تبلیغات منفی می‌شد که این مرجعیت یک مرجعیت قومی و ملی است. بیشتر مسئلهٔ سازمان نصر، تنظیم هزاره و مغل مطرح می‌شد. حتی بعضی از دوستان صریح لهجهٔ ما از شمال به نام شیخ حسین اخلاقی مزاری که شیخ رک و راست بود، در بعضی از جلسه‌ها که برابر می‌شد به نقل از دیگران می‌گفت که این مرجعیت ساخته و پرداختهٔ تنظیمی‌های مثل هزاره، مغول و نصری‌ها است. ایشان همچنان می‌گفت که در بیرون تحلیل می‌شود، البته منظورش من بودم که هم عامل تنظیم هزاره است و هم

بنیاد اندیشه

عامل سازمان نصر، مدیریت از بیرون می‌شود و عامل هم خودشان است و طرح‌های تنظیم و سازمان نصر را در دفتر پیاده می‌کند و خیلی از اعضای دفتر و مسئولین نهاد توجه به این مسئله ندارد. در حالی که چنین چیز نبود. مسئولین حوزهٔ قم و چه مسئولین حوزهٔ و غیر حوزه‌ی نسبت به مرجعیت افغانستان حساس شده بود، ولی در مرور زمان واقعیت‌ها کشف شد و حسن نظر حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی برای آن‌ها روشن شد و نهادهای حوزه‌ای و حکومتی نسبت به ایشان نظر بسیار نیک پیدا کرد. نمونه‌اش را در سال گذشته شما شاهد بودید که نهادهای جمهوری اسلامی ایران و حوزهٔ علمیهٔ قم در رابطه با مراسم تشیع و تدفین ایشان از دفتر مقام معظم رهبری گرفته تا دفاتر آیات عظام و جامع‌المصطفی نهایت همکاری را کردند؛ چون حسن نیتشان برای کشور میزبان ثابت شد.

ما هم در نماز جمعه و برنامه‌های خود، دعای امام و دعا در حق رهبری جزبرنامه‌های ما بود و از این بابت هیچ توقع سیاسی نداشتیم و هدف ما این بود که در جهان تشییع همین نظام یک نظام نوپا است و در قدم اول برای طلبه‌ها و علما ولی‌نعمت گفته می‌شود. در انقلاب افغانستان هم به نحوی مرتبط بود و امام خمینی در ابتدای انقلاب شوری در افغانستان هزینه کرد و حتی اتحاد جماهیر شوری با ایران در رابطه به مسئلهٔ افغانستان مذاکره کرد و از ایران خواست که دست از حمایت انقلاب افغانستان بردارید و ما برای شما امتیاز می‌دهیم؛ اما امام خمینی در جواب آن‌ها گفت که این تکلیف الهی، اسلامی، شرعی و ایمانی ما است و ما نمی‌توانیم کوتاه بیایم. روی هم رفته یکی از مشکلات مسئلهٔ خودی‌ها بود که در مرور زمان حل شد.

یکی از چالش‌های دیگر که در سال‌های اول مرجعیت داشتیم، مشکلات اقتصادی بود. مشکلات اقتصادی به‌اندازه‌ای بود که حتی ما در ادارهٔ دفاتر مشکل داشتیم. در سال ۱۳۸۲ من همراه آقای عارفی و خطیبی رفتیم و دفتر کابل را افتتاح کردیم. در آن زمان یکی از طلبه‌ها که فعلاً در استرالیا پناهنده شده در کابل آمده بود و ما از ایشان پنجاه دالر قرض گرفتیم. در مرور زمان این مشکل اقتصادی کم شد و دفتر کابل شرعیهٔ رسمی حوزه را در سال ۱۳۸۳ شروع کرد و دفتر مرجع از لحاظ اقتصاد به‌طور کلی خودکفا شد.

یکی دیگر از موانع، مشکلات ذهنی و روانی مردم و طلبه‌ها بود و هیچ‌گونه باورمندی نبود. اگر ما یک نگاه به گذشته‌های مرجعیت در افغانستان بیندازیم، می‌بینیم که مشکلات وجود داشته است. مرحوم آیت‌الله خراسانی هروی و بعد آیت‌الله روحانی مالستانی، رساله نوشتند و مرجع تقلید شد، ولی با موانع و چالش‌های فراوان مواجه شد و در نتیجه در این راه قربانی شد. مرجعیت افغانستانی در حوزه‌ها با همهٔ قداست که دارد، هضمش مشکل بود. در حال حاضر هم شاید مرجعیت افغانستانی برای خیلی‌ها قابل قبول نباشد و این را برنمی‌تابد. در دههٔ ۴۰-۵۰ در کفایه‌ها نوشته بود که خراسانی هروی؛ اما در سال‌های اخیر «هروی» را حذف کردند. یک موانع اساسی که ما داشتیم عبارت از یأس و ناامیدی جامعه و مردم ما بود که به نظر آن‌ها یک افغانستانی نه مجتهد می‌شود نه کسی از مجتهد افغانستانی تقلید می‌کند.

یکی دیگر از مشکلات در برابر مرجعیت افغانستانی، موانع خارجی بود و نمونهٔ آن آقای هروی و مالستانی است. آیت‌الله هروی و خراسانی، مرجعیتشان مصادره شد و این یک واقعیت است. حضرت آیت‌الله جوادی آملی که یکی از نخبگان حوزه است و شخصی است که با صراحت‌گویی و حقایق‌گویی در طول تاریخ نظر ندارد، ایشان در نماز جمعهٔ قم و همچنان در یک سیمینار علمی که در مدرسهٔ امام خمینی برگزار شد، می‌گوید: افغانستان این افتخارات را دارد و ما صد سال روی سفرهٔ علمی آن‌ها تغذیه شدیم، ولی حیف این افغان که حالا به این روز گرفتار شده است.

یکی از موانع در برابر ظهور و بروز مرجعیت در افغانستان موانع داخلی و دیگر آن موانع خارجی بود که مرجعیت افغانستانی را نمی‌توانست هضم کند. حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی، این مسیر را باز کرده و در عین حال چالش و موانع در خارج وجود دارد. باز هم نظام جمهوری اسلامی ایران با سعهٔ صدر که

بنیاد اندیشه ۱۳۹۴

دارد این مشکل حل شده و آیت‌الله محقق کابلی، راه را هموار کرده و برای فقهای آیندهٔ ما این مشکلات و موانع وجود نخواهد داشت. من یک نمونهٔ عینی را از یأس و ناامیدی خود ما خدمت شما عرض کنم: سر همین کوچه «شیش» با یکی از علمای بزرگ ولایت دایکندی مرحوم شیخ یوسف امینی، یک شب تصادفاً برابر شدم و ایشان دست من گرفت و گفت: شما در حق آیت‌الله العظمی محقق کابلی، جفا کردید. در حالی که نظر آقای امینی نظر نیک بود و این حرف را به دلیل یأس و ناامیدی که داشت می‌گفت. از ایشان سؤال کردم که چطور ما در حق آیت‌الله کابلی جفا کردیم؟ در جوابم گفت: آیت‌الله محقق کابلی، نمایندهٔ عام و تام آیت‌الله خویی، آیت‌الله خمینی و مدرس حوزهٔ علمیهٔ قم بود و جایگاه رفیع و بلندی در حوزه و نزد مراجع و مدرسین داشت. شما ایشان را به آسمان چهارم بلند کردید و قطعاً جا نمی‌افتد و بعد از آسمان چهار پایین می‌زنید. همان حیثیتی که در حوزهٔ علمیهٔ قم به عنوان مدرس و شخصیت جاافتاده علمی و مورد احترام همه بود. در نتیجه شما ایشان را منزوی می‌کنید و این بزرگ‌ترین جفا در حق آیت‌الله محقق کابلی است. من دستش را گرفتم و برایش گفتم: آقای استاد امینی ناامید نباش، جامعهٔ ما آن جامعهٔ چهل سال پیش نیست. فعلاً به برکت شهدا و انقلاب اسلامی و هجرت یک تحول نفسانی و درونی پیدا شده و مردم جامعهٔ ما بیدار شده است. جای نگرانی نیست این مسئله جا می‌افتد. ایشان گفت که خدا کند همان‌طور باشد.

عدالت امید: دربارهٔ نقش حضرت آیت‌الله العظمی محقق خراسانی، در تثبیت مرجعیت حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی توضیح بدهید؟

حجت‌الاسلام اخلاقی: در رابطه به تثبیت مرجعیت حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی، دو شخصیت تأثیرگذاری ویژه داشت. این دو شخصیت، شهید مزاری و حضرت آیت‌الله محقق خراسانی بود. مرجعیت حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی، با شهادت سردار شهدا شهید عبدالعلی مزاری و یارانش در غرب کابل هم‌زمان شد. شهادت شهید مزاری و یارانش بستر بسیار مناسب برای تثبیت مرجعیت حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی شد. اگر خون شهید مزاری و هم‌زمانی مرجعیت با شهادت ایشان نبود، این استقبال مردمی را که مرجعیت حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی، پیدا کرد اتفاق نمی‌افتد.

یادم است وقتی‌که در مسجد اعظم مجلس فاتحه برگزار شد و مرحوم فاضلی لنکرانی در آن مراسم شرکت کرد، شعارها بسیار کوبنده، هدفمند و آرمانی بود. آقای لنکرانی بسیار ناراحت شد و گفت: این جلسه، جلسهٔ ختم است یا جلسهٔ کمپین مرجعیت. این تأثیر عجیبی داشت؛ علاوه بر این‌که حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی، در حزب وحدت رئیس شورای عالی نظارت نیز بود.

البته من این نکته را بلا واسطه نقل می‌کنم، چون من از خود ایشان نپرسیدم. بعد از رحلت آیت‌الله گلپایگانی شهید مزاری به حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی گفته بود که حزب وحدت یک نهاد سیاسی و زبان سیاسی مردم هزاره و جامعهٔ تشییع است و در عین حال سیاست فعلی غیر از زمان سیاست حضرت علی است. این سیاست توأم با غلطی و نیرنگ است و با شأن و جایگاه حضرت عالی هم‌خوانی ندارد. خود شما یا این‌که حضرت آیت‌الله العظمی فیاض را وادار کنید و رسالهٔ عملیه چاپ کنید. ما حالا مشکلی که داریم، مشکلی فتوا است. در حال حاضر خیلی از مراجع نمی‌تواند که در مسائل جهادی افغانستان مداخله کند و فتوا صادر کند.

این اولین پیشنهاد شهید مزاری به حضرت آیت‌الله العظمی محقق بود. وقتی‌که شهید مزاری به قم آمد و ما با یک هیئت دوازده نفری همراهش رفتم به مشهد مقدس. مؤسس و بنیان‌گذار مرجعیت حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی، شورای مدرسین علمیهٔ مشهد و در رأس حضرت آیت‌الله محقق خراسانی است. شهادت شهید مزاری هم‌زمان شد با سال‌های اول مرجعیت و این شهادت، مرجعیت را به اوج رساند. اگر شهادت شهید مزاری با مرجعیت هم‌زمان نمی‌شد، آیت‌الله محقق کابلی، به این اندازه استقبال مردمی را که در دو دهه گذشته پیدا کرد نمی‌توانست پیدا کند.

بنیاد اندیشه



دومین شخصیتی که در تثبیت مرجعیت حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی، نقش اساسی داشت، حضرت آیت‌الله محقق خراسانی بود. آیت‌الله محقق خراسانی در راستای تثبیت مرجعیت حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی، در حوزه‌های علمیه بسیار تأثیرگذار بود. اگر آیت‌الله محقق خراسانی نبود، خیلی‌ها و از جمله خود من با حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابل همراه نمی‌شدم. حضرت آیت‌الله محقق خراسانی خودش مجتهد و صاحب فتوا و صاحب نظر بود و خیلی‌ها به اعتماد ایشان با آیت‌الله محقق کابلی همراه شد. مرحوم حسین شفایی، آیت‌الله صمدی جاغوری، موسوی که بنده هم در جمع آن‌ها بودم همراه با یک هیئت دوازده نفری ایشان را به مشهد همراهی کردیم. اصلاً تا آن زمان شخص حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی به این باور نبود که مرجع شود. در مشهد که رفتیم، پیام‌ها و شعارهای مشهدی‌ها و در رأس آیت‌الله محقق خراسانی، طوری بود که حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی مرجعیت را بپذیرد. در یک هفته‌ای که ما در مشهد بودیم از هرولایت و هرولسوالی مردم دسته دسته می‌آمدند و تقاضای چاپ رسالهٔ آیت‌الله محقق خراسانی می‌کردند؛ ولی آیت‌الله محقق خراسانی به آیت‌الله محقق کابلی گفت: شما این سمت و مسئولیت را بپذیرید. شما یک مجتهد مسلم هستید و آن ویژگی که شما دارید من ندارم. شما از نظر سیاسی، اجتماعی و علمی شخصیت جاافتاده هستید و در حوزه‌های علمیه هم جایگاه ویژه دارید؛ بنابراین باید این سمت را بپذیرید.

با آن هم حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی مرجعیت را در مشهد نپذیرفت و گفت که من باید بروم به قم و با بزرگان قم هم مشورت کنم. در یک شب من همراه آیت‌الله محقق خراسانی تنها بودم و از وی سؤال کردم که شما یک مجتهد مسلم هستید و من یک طلبه جوان، آیا ما می‌توانیم آیت‌الله محقق کابلی را همراهی کنیم؟ اگر همراهی کنیم از نظر شرعی کدام مشکلی دارد؟ حضرت آیت‌الله محقق خراسانی گفت: حضرت آیت‌الله محقق کابلی در عرصهٔ فقه و اصول قهرمان است و من در ده روزی که در منزل ایشان بودم از طرف صبح باهم نبرد علمی داشتیم و من با شماری زیاد از مراجع از جمله آیت‌الله مکارم شیرازی، آیت‌الله منتظری، آیت‌الله سید محمد شیرازی و بقیه بحث کرده‌ام. ایشان از همهٔ مراجع

فقط روی آیت‌الله منتظری عنایت خاصی داشت و می‌گفت: ایشان از نظر علمی شخص بسیار توانا است. ایشان گفت که آیت‌الله محقق کابلی از خیلی از مراجع بالاتر است و با خیلی‌ها برابر است و هیچ کمبودی از سایر مراجع ندارد؛ بنابراین وظیفهٔ شرعی و طلبگی شما است که جامعهٔ تشییع افغانستان با این محرومیتی که دارد، مرجعیت آیت‌الله کابلی ضروری و حمایت از آن وظیفهٔ شرعی و ملی برای شما است. سعی کنید که در این کاروان تا آخرین لحظه همراه باشید و از ایشان جدا نشوید و مرجعیت منشأ خیرات و برکات است و در آینده منشأ خدمات خواهد شد که همین‌گونه هم شد.

آیت‌الله محقق خراسانی کمر ما را بست و ما در این مسیر قرار گرفتیم. اگر آیت‌الله محقق خراسانی نبود، خیلی از علما، حتی شورای مدرسین مشهد و بزرگانی در حوزهٔ علمیهٔ قم به اطراف آیت‌الله محقق کابلی جمع نمی‌شدند. در زمانی که ما همراه آیت‌الله محقق خراسانی در نجف بودیم، ایشان می‌گفت: افغانستان نیاز اساسی به یک مرجع تقلید دارد و من کمر را بستم که طی یک دههٔ آینده ده تا پانزده مجتهد مسلم و جامع‌الشرایط را تحول جامعهٔ افغانستان بدهم. مرجعیت در افغانستان یکی از آرمان‌ها و آرزوهای دیرینهٔ آیت‌الله محقق خراسانی بود و در این مسیر هزینه کرد. از خیلی مقام و موقعیت اجتماعی و پولی در ایران دست برداشت، در عین حالی که تابعیت ایرانی داشت.

آیت‌الله محقق خراسانی بچه خراسان و متولد ایران و ایرانی است. عِرق مذهبی و ملی داشت و از تیره و تبار مردم محروم هزاره بود و این محرومیت ایشان را بسیار رنج می‌داد. وقتی‌که ما در سفرها در کنارش می‌رفتیم، می‌دیدیم که انگار ایشان از خوشحالی بال درآورده است. حمایت از مرجعیت آیت‌الله محقق کابلی و رهبری سیاسی را آیت‌الله خراسانی وظیفه می‌دانست و در جلسهٔ «خادم آباد» حتی ایشان مشتش را گره می‌زد و می‌گفت: مزاری مزاری ما همه سرباز تو هستیم. به این اندازه در این مسیر تلاش کرد. در راستای تثبیت مرجعیت آیت‌الله محقق کابلی در قدم اول آیت‌الله خراسانی و شهید مزاری و در قدم دوم طلبه‌های جوان ما نقش اساسی داشتند. حتی عده‌ای از طلبه‌های جوان در این مسیر قربانی و از حوزه‌ها رانده شدند.

عدالت امید: در اخیر اگر کدام گفتنی خاصی داشته باشید بفرمایید؟

حجت‌الاسلام و المسلمین اخلاقی: گفتنی زیاد ندارم. انتظاری که ما از دوستان داریم این است که حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی، اولین و آخرین مرجع ما نباشد. با توجه به ثمرات و برکاتی که مرجعیت بومی در افغانستان دارد، باید این مرجعیت مثل سابق استمرار پیدا کند و این پرچم تا قیام بقیه الله برافراشته بماند. این انتظار ما از شما طلبه‌های جوان این است که این پرچم به زمین نماند و استمرار پیدا کند و مرجعیت تشییع افغانستان ان‌شاءالله به انقلاب حضرت مهدی وصل شود. خواهش من از طلبه‌های جوان این است که در عرصهٔ سیاسی هم فعال باشد.

از نظر ما، دین و سیاست از همدیگر جدا نیست، چون پیغمبر و حضرت علی مؤسس حکومت است. اگر دین از سیاست جدا می‌بود حضرت علی در رأس حکومت قرار نمی‌گرفت و پیغمبر خدا در مدینه حکومت تشکیل نمی‌داد. در عرصهٔ سیاسی، احیای آرمان شهید مزاری و در عرصهٔ مذهبی مرجعیت آیت‌الله محقق کابلی در راستای عزت و اقتدار مردم ما کارساز است و نسل جوان حوزه‌ای و دانشگاهی ما در این دو بعد کار کند. آرمان این دو عزیز را نگهداری کند. من معتقدم که آرمان این دو شخصیت ما، عزت و اقتدار تاریخی جامعهٔ تشییع و مردم محروم هزاره را در آینده بیمه خواهد کرد. ▣

بنیاد فرهنگی تا ۱۳۹۶



آیت‌الله محقق خراسانی؛ بنیانگذار مرجعیت در افغانستان

گفتگو با حجت‌الاسلام و المسلمین حجت‌الاسلام اعتمادی معروف به اعتمادی هزاره‌ها

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

اشاره: جان‌علی (علی) اعتمادی معروف به اعتمادی هزاره‌ها نزدیک به دو دهه از ۱۳۵۸- ۱۳۶۰ و از ۱۳۶۲- ۱۳۷۸ با آیت‌الله خراسانی ارتباط مستمر داشته است. ایشان علاوه بر شاگردی در محضر محقق خراسانی در اکثر فعالیت‌ها مخصوصاً در جریان مرجعیت آیت‌الله العظمی محقق کابلی همکار و مشاور ایشان بوده است. به این دلیل، قرار شد تا به مناسبت چاپ ویژه‌نامهٔ مجلهٔ عدالت و امید با عنوان مرجعیت و هویت به نزد ایشان برویم و با تلاش‌های که آیت‌الله محقق خراسانی در جهت تثبیت نهاد مرجعیت در افغانستان نموده است بیشتر آشنا شویم.

نذر امید: لطفاً ابتدا از آشنایی‌تان با آیت‌الله خراسانی بگویید از کی آغاز شد و چند سال ادامه داشت؟

حجت‌الاسلام اعتمادی: بسم‌الله الرحمن الرحیم. آشنایی این‌جانب با مرحوم حضرت آیت‌الله خراسانی (قدس سره) به دورانی برمی‌گردد که نوجوان طلبه‌ای بودم و در لعل و سرجنگل، نزد استاد غلامحسین محقق درس می‌خواندم. ایشان از علمای نجف بود و از آیت‌الله خراسانی یاد می‌کرد. مرحلهٔ بعد وآشنایی بیشتر زمانی حاصل شد که در سال ۱۳۵۱ مامایم مرحوم حاج ابراهیم که با مسائل آشنا و اغلب با علما محشور بود از عراق به وطن آمد، ایشان برای من چند تا نوار سخنرانی آیت‌الله خراسانی و کتاب «سُلَّمُ الصُّعود» ایشان را هدیه آورد. بعدها به ایران آمدیم و اینجا انقلاب اسلامی پیروز شد. ما هم ضمن تحصیل در حوزه، با دوستان کارهای فکری و فرهنگی می‌کردیم. یکی از همکاران و همفکران ما در این برنامه‌ها مرحوم علی‌اکبر مهدوی بود که قبلاً در سوریه، لبنان و عراق رفته بود و درگیر مسائل سیاسی اجتماعی بود. مهدوی از آیت‌الله خراسانی شناخت کامل داشت و می‌گفت: «خراسانی دُر نایاب است.»

زمانی که خراسانی به ایران آمد و در مشهد مستقر شد، ما پیوسته خدمت ایشان می‌رفتیم. همان اوایل، یک قطعهٔ زمینی را در منطقهٔ طلاب برای ساخت خانه خریده بود. من و مرحوم مهدوی چند روزی هم در ساخت آن خانه برایش کارکردیم. بعداً ایشان در مسجد گوهرشاد تدریس را شروع کرد. مدتی درس کفایتین ایشان می‌رفتم؛ اما چون با کارهای سیاسی ما تداخل پیدا کرد ادامه نیافت. من عضو شورای مرکزی سازمان نصر بودم و جزء نویسندگان مجله پیام مستضعفین، ناگزیر باید به تهران می‌رفتم. مدت یک سال در تهران بودم، سال ۱۳۵۹ به مشهد برگشتم و تا سال ۱۳۶۰ مرتب در درس‌های آیت‌الله خراسانی شرکت می‌کردم. بعلاوه، در منزل ایشان می‌رفتم و از بحث‌های ایشان استفاده می‌کردم. سال ۱۳۶۰ به افغانستان رفتم و پس از قریب دو سال که برگشتم تا آخرین لحظات حیات ایشان (۱۱-۱۳۷۸) بیشترین مراوده و ارتباط را داشتیم. در هفتهٔ سه، چهار روز حتماً در منزل ایشان می‌رفتم و خود آیت‌الله نیز می‌گفت: «شما نزد من مثل فرزندانم جعفر و حسن هستید، هر زمان فرصت می‌کنید بیایید تا در مورد مسائل افغانستان صحبت کنیم».

نذر امید: آیت‌الله خراسانی در رشته‌های مختلف علوم اسلامی تخصص داشت و گفته می‌شود با بزرگان حوزهٔ نجف مباحثات علمی داشته، در این زمینه شما چه اطلاعاتی دارید؟

حجت‌الاسلام اعتمادی: بنده در نجف نبوده‌ام؛ اما آنچه را که در این بخش عرض می‌کنم بیشتر از خود ایشان شنیده‌ام یا از زبان برخی علمایی که در نجف بوده‌اند. ایشان با آیت‌الله حکیم ارتباط نزدیکی داشته است. دلیلش هم این است: زمانی که مرحوم ابراهیم‌خان گاو سوار و شهید بلخی برای زیارت به عراق می‌روند، آیت‌الله حکیم بر اساس صحبت علمایی که با ایشان محشور بوده و نیز اسناد دیگری که وجود دارد، خیلی به مسائل سیاسی خوش‌بین نبوده و طبعاً شهید بلخی و ابراهیم‌خان سوار را نیز به‌عنوان آدم‌های سیاسی می‌نگریسته و خیلی تمایل به دیدار آن‌ها نداشته، اما آیت‌الله خراسانی عده‌ای از علما را هماهنگ کرده، می‌روند با آیت‌الله حکیم صحبت می‌کنند. بدین ترتیب زمینهٔ ملاقات فراهم می‌شود. این نشان می‌دهد که آیت‌الله حکیم به ایشان احترام قائل بوده است. آیت‌الله خراسانی می‌گفت: «ما به آقای حکیم گفتیم: آقا! اگر این شخصیت‌های قهرمان قیام نمی‌کردند، مردم بر اثر فشار ظلم و استبداد نابود می‌شد و اگر آنجا ملتی نباشد، هزاره‌ای نباشد، نه فقه جعفری است نه امام حسین نه امام صادق».

داستان دیگر مربوط به آیت‌الله حکیم این است که در جلسهٔ ترحیم ایشان آیت‌الله خراسانی سخنران انتخاب می‌شود، ابتدا عده‌ای از عرب‌ها اعتراض می‌کنند. آیت‌الله خراسانی می‌گفت: «من وقتی سخنرانی را شروع کردم زمزمه‌های از گوشه و کنار شنیده می‌شد، توجه نکردم. بعداً شنیدم که برخی معترض بوده‌اند؛ اما پس از سخنرانی همان معترضین معذرت‌خواهی کردند».

آیت‌الله خراسانی خاطرات زیادی از نجف داشت،

از جمله می‌گفت: «در ایام محرم در نجف منبر می‌رفتم و آنجا بلندگوی بیرون مدرسه، مشرف بر بیت آیت‌الله خویی بود. دوستان می‌گفتند: در زمان سخنرانی من، آیت‌الله خویی به سؤالات مراجعین و اطرافیان پاسخ نمی‌داده و سخنرانی را گوش می‌کرده است». من این داستان را از برخی علمای نجفی مثل آقای نهضت یکه‌ولنگ و ناصری شنیدم که آیت‌الله خویی سخنرانی‌های خراسانی را از اول تا آخر گوش می‌کرده و می‌گفته: «سبحان‌الله! مثل خراسانی سخنوری در میان عرب و عجم نیست. خطابه‌های ایشان هم علمی است، هم منطقی و هم شورانگیز».

مورد دیگر داستانی است که آیت‌الله خراسانی تعریف می‌کرد: «ایام عید فطر بود و ما در محضر آیت‌الله خویی رفتیم، ایشان فتوایی داده بود و بنده گفتم: «حضرت آیت‌الله! این فتوای شما با روایتی از امام علی(ع) ناسازگار است». آیت‌الله خویی بر اثر غرور علمی‌ای که داشت، خیلی توجه نکرد؛ اما من توضیح خواستم، ایشان گفت: «روایت مذکور معتبر نیست». رد کردن روایت امام علی(ع) برای من خیلی سخت تمام شد؛ لذا با ایشان بحث بسیار جدی و مفصل کردم، در این مباحثه چنان آیت‌الله خویی را شکست علمی دادم که مات و مبهوت ماند».

مورد دیگری که ایشان تعریف می‌کرد، جریان امتحان از طلاب بود. ایشان می‌گفت: من ممتحن حوزه بودم و از طلاب افغانی کسانی را که تشخیص می‌دادم اهل درس است و انگیزهٔ تحصیل دارد کامیاب می‌نوشتم. عده‌ای شکایت کردند که خراسانی نژادگرا است. روزی رفتم خدمت آقای خویی و ایشان گفت: «شکایت‌های از شما شده». بنده گفتم: «حضرت آیت‌الله! آیا می‌دانید که طلاب افغانستانی با چه مشقت و مشکلاتی خود را به حوزهٔ نجف می‌رسانند؟ این‌ها مثل عراقی‌ها و ایرانی‌ها نیستند. مسیرهای طولانی را از کوه‌ها و بیابان‌ها به صورت قاچاق طی می‌کنند. پاکستان می‌روند، سپس به ایران و عراق می‌آیند حوزهٔ نجف باید این‌ها را حمایت ویژه کنند». آیت‌الله خویی به فکر فرورفت و گفت: «با این وضعیت باید به همشهری‌هایتان توصیه کنید که با جدیت تمام درس بخوانند تا روزگارتان خوب شود. ما تُرک‌ها در ایران مشکلات فراوان داشتیم؛ اما با تلاش و همتی که به خرج دادیم امروز وضعیتمان خیلی بهتر شده و در عرصه‌های مختلف حضور داریم». خراسانی می‌گفت: «این درس مهمی بود که آن روز از آیت‌الله خویی آموختم».

در نجف شهریهٔ طلاب افغانی نصف دیگران بود. زمانی که امام خمینی به عراق تبعید شد، ایشان نیز بر اساس سنت رایج، توزیع شهریه را شروع کرد. آیت‌الله خراسانی می‌فرمود: «ما با عده‌ای از علما رفتیم خدمت ایشان و نسبت به این قضیه اعتراض کردیم. گفتیم از جناب‌عالی که برای مستضعفان مبارزه می‌کنید و شعار حاکمیت اسلام سر می‌دهید این برخورد بعید است». امام خمینی هم انتقاد را پذیرفت و گفت: «سیستم اصلاح می‌شود» و چنین هم شد.

خراسانی به امام خمینی ارادت و احترام خاصی داشت و می‌گفت: «در نجف جزء مبلغین اصلی امام

خراسانی با شهید صدر مثل دو هم مباحث بوده است. ایشان می‌گفت: آیت‌الله صدر دو کتاب فلسفتنا و اقتصادنا را نوشته بود و من هم در زمینهٔ اقتصاد، فلسفه و منطق مطالعاتی داشتم و آثاری تولید کرده بودم؛ لذا مباحثات زیادی باهم داشتیم.

بودم و در خطابه‌ها بسیار برجسته و با عناوین مسیح شرق، حسین زمان و... مطرح می‌کردم. با مرحوم مصطفی خمینی نیز رابطه بسیار صمیمی داشتم و مثل دو برادر بودیم. هرچند خیلی‌ها اعم از ایرانی و افغانی مسخره‌ام می‌کردند و می‌گفتند: تو شیخ مظلوم را به براندازی شاهنشاهی ایران و مبارزه با طاغوت چه کار».

عدالت امید: ظاهراً آیت‌الله خراسانی با شهید آیت‌الله صدر هم مباحثات علمی داشته، خود ایشان دراین‌باره چیزی می‌گفت؟

حجت‌الاسلام اعتمادی: خراسانی با شهید صدر مثل دو هم مباحث بوده است. ایشان می‌گفت: آیت‌الله صدر دو کتاب فلسفتنا و اقتصادنا را نوشته بود و من هم درزمینهٔ اقتصاد، فلسفه و منطق مطالعاتی داشتم و آثاری تولید کرده بودم؛ لذا مباحثات زیادی باهم داشتیم. روزی در محل درس ایشان بحث علمی‌ای مفصلی کردیم و در پایان شهید صدر گفت: برویم منزل، آنجا بعد از نماز و صرف غذا، مجدد بحث‌ها را پی گرفتیم و حدود پنج ساعت طول کشید و سرانجام شهید صدر فرمود: «شیخنا المحقق لم تُحاجّ؟ اَنتَ مجتهد و اَنا مجتهد، لَکَ رأیٌ و لِی رأیٌ». چرا این همه محاجّه می‌کنی؟ هردو مجتهد هستیم و هرکس نظر خود را دارد.

در اواخر سال ۱۳۷۲ مرحوم خراسانی سفری به قم داشت من هم همراه ایشان بودم. در قم منزل یکی از منسوبین شهید صدر به نام آیت‌الله شیخ حسین مؤید عراقی رفتیم و آنجا ایشان نیز همین داستان را تأیید کرد و از آیت‌الله خراسانی تقاضا کرد که حضرت آیت‌الله خود شما این خاطره را بیان کنید. آیت‌الله هم این داستان را تعریف کرد. شیخ حسین گفت: «آیت‌الله صدر از رفتن شما بسیار ناراحت بود و می‌گفت افسوس که خراسانی من رفت». هم‌چنین در همان سفر قم آیت‌الله سید محمود هاشمی شاهرودی نیز این خاطره را تأیید کرد. آیت‌الله خراسانی با شهید محمد منتظری نیز در نجف ارتباط داشته و بارها از او یاد می‌کرد. می‌گفت شهید محمد منتظری به من گفته بود: «آقای خراسانی! در آرزوی روزی هستم که رادیو و تلویزیون‌ها در اختیارم باشد و شما را دعوت کنم تا دنیا را هدایت کنید».

عدالت امید: یکی از دغدغه‌های مهم خراسانی ایجاد خودباوری برای مردمش بود، در نجف هم فعالیت‌های در این راستا داشته خود ایشان در این زمینه چه می‌گفتند؟

حجت‌الاسلام اعتمادی: درست است. ایشان می‌فرمود: «در این رابطه بسیار خون دل خوردم و زحمت کشیدم همشهری‌های ماکسانی بودند که بر سر اعلمیت این مرجع و آن مرجع دعوا می‌کردند؛ اما من گفتم این بحث‌ها را رها کنید این‌ها دردی از ما دوا نمی‌کند، باید خودمان مرجع تقلید شویم و مجتهد تربیت کنیم. چطور است که دیگران مجتهد می‌شوند و ما نمی‌شویم؟ دیگران دکتر و مهندس می‌شوند ما نمی‌شویم؟ سخنرانی‌ها کردم که علما! طلاب! ما از هیچ‌کسی کم نیستیم. چطور است که «بائک تَجُر و بائی لاتَجُر»؟ درسته که جبر تاریخ بوده، شرایط سیاسی، جغرافیایی و... آثار سوء گذاشته، اما اکنون برای شما شرایط در هر گوشه‌ای از دنیا فراهم است و باید استفاده کنید. لزومی هم ندارد که همه آخوند شوید. اگر علم الادیان داریم، علم الابدان هم داریم. در علوم حوزوی نیز باید افق‌های بالاتر را بنگرید خود را درگیر یکسری اصطلاحات ادبی و فقهی صرف نکنید. ما باید ببینیم در دنیا چه می‌گذرد و چه خبر است. یکی از اشتباهات خود من این بود که زبان انگلیسی را به خاطر جو حوزه یاد نگرفتم در حالی که باید یاد می‌گرفتم.»

محقق خراسانی به عنصر تشویق در رشد انسان‌ها بسیار معتقد بود و در آن نامه تاریخی که به رهبر شهید نوشته نیز این نکته را تذکر داده است؛ لذا می‌گفت: «در نجف علما را بسیار به درس خارج، نوشتن کتاب و رساله تشویق کردم. از جمله کسانی را که خیلی به تدریس در مقطع درس «خارج» ترغیب کردم آیت‌الله فیاض و آیت‌الله سید سرور واعظ بود، اما این بزرگواران بر اثر همان باورهای غلط و رنج و حرمان تاریخی که دامن‌گیر مردم ما بود، حاضر نمی‌شدند».

همچنین آیت‌الله خراسانی می‌گفت: در سخنرانی‌ها

بنیاد اندیشه



می‌گفتم: ای نجف! ای حوزه! باخبر باش که صدها مجتهد آماده داریم، به زودی وارد صحنه می‌کنیم. آیت‌الله واعظ که بعدها کابل رفت و مدرسه تأسیس کرد، نامه‌ای برایم فرستاد و گفت: شما پیشگام بودید و آن زمان مسائل بسیاری را متوجه بودید، اما ما درک نمی‌کردیم.

محقق خراسانی در کتاب «المؤلفون الافغانیون» دربارهٔ آیت‌الله سید سرور واعظ بهسودی و آیت‌الله فیاض گفته است: شما هردو مجتهد هستید چون هر کدام آثار گران‌سنگ مثل محاضرات و مصباح الاصول را دارید. بعد با آیت‌الله خویی مقایسه کرده و گفته: استاد شما آیت‌الله خویی که شاگرد مرحوم نائینی بود اجتهادش زمانی محرز شد که اجودالتقریرات را نوشت. حالا شما هم «اقوی الدلیلین علی اِجتهادکما، اقوی التقریرین».

آیت‌الله خراسانی می‌گفت: «حضرت آیت‌الله خویی با خواندن این فقرات از کتاب المؤلفون الافغانیون با آیت‌الله فیاض گپ و گفتی داشته». من اینجا سعی می‌کنم نص روایت آیت‌الله خراسانی را از این گفتگو- که بارها از ایشان شنیدم- نقل کنم:

- آیت‌الله خویی: این شیخ چه نوشته؟
- آیت‌الله فیاض: همان چیزی که ملاحظه فرمودید.
- آیت‌الله خویی: شما دو نفر (واعظ و فیاض) را مجتهد گفته است، من زمانی که اجوَد التقریرات را نوشتم، مجتهد بودم.
- آیت‌الله فیاض: دیگران را که می‌گوید مجتهد نیست؟
- آیت‌الله خویی: من همهٔ اجوَد التقریرات را خودم نوشتم.
- آیت‌الله فیاض: حضرت استاد! از چند هزار صفحه کتاب محاضرات، شما فقط یک جمله را در مقدمه پیشنهاد اصلاح دادید و آن را هم من خودم اصلاح کردم، بقیهٔ کتاب را هم که نوشته‌ام نه به شکل لفظ باللفظ و دیکته‌وار در زیردرس نه این‌که ضبط کرده باشم. من درس را گوش‌داده‌ام و بعد رفته‌ام با مراجعه به منابع، معلومات و



استنباطات خودم را تکمیل کرده نوشته‌ام.

علی‌رغم تمام تلاش‌های که آیت‌الله خراسانی به خرج می‌دهد، آیت‌الله واعظ و فیاض حاضر به تدریس درس «خارج» که گام رسمی به سوی مرجعیت به شمار می‌رفت نمی‌شود. آیت‌الله خراسانی می‌گفت: «من خودم مجبور شدم برای خلق خودباوری و شکست بن‌بست، درس «خارج» را شروع کنم؛ اما خیلی‌ها باور نمی‌کردند؛ می‌گفتند تدریس خارج در حوزهٔ نجف کار آسان نیست، خراسانی مسخره خواهد شد؛ اما خوشبختانه وقتی جزوات درسی ما را برای ارزیابی‌های علمی و امتحانات بردند بسیار راحت پذیرفته شد».

در مصاحبه‌ای که استاد حاج کاظم یزدانی با آیت‌الله خراسانی انجام داد و من حاضر بودم نیز خراسانی همین موضوع را یادآوری کرد و گفت: «خدا شاهد است که من هیچ‌گاه برای خودخواهی و تظاهر این کارها را نکرده‌ام تنها هدف من این بود که برای این مردم محروم انگیزه‌ای ایجاد شود».

ندای امید: محقق خراسانی در کنار فعالیت‌های علمی، مسائل سیاسی اجتماعی را نیز تعقیب می‌کرد به عبارتی، سر پرشور و روح ناآرام داشت در این زمینه از نمونه‌های زیادی یاد می‌شود. شما از همکاری ایشان با امام خمینی در شرایط غربت و عسرت یادکردید؛ در حوزهٔ افغانستان گویا دیداری با شهید بلخی و ابراهیم‌خان گاو سوار داشته در این زمینه اگر بیشتر توضیح دهید.

حجت‌الاسلام اعتمادی: خراسانی احترام خاصی به شهید بلخی و ابراهیم‌خان گاو سوار داشت. شهید بلخی را خیلی دوست داشت از شخصیت و شهامتش تعریف می‌کرد و برخی اشعارش را حفظ بود. در نجف از ایشان بسیار گرم استقبال کرده و برایش مراسم گرفتند. همان‌طور همیشه همت و شجاعت ابراهیم‌خان را می‌ستود و به عنوان یک الگو مطرح می‌کرد. در سخنرانی‌های کتابخانهٔ رسالت (در مشهد) مخصوصاً در شب‌های قدر بارها از قیام ابراهیم‌خان یاد می‌کرد با نام او اوج می‌گرفت و عشق می‌ورزید و می‌گفت: اگر حرکت این بزرگ‌مرد نبود ملتی و مذهبی داشت نابود می‌شد مالیات‌های ظالمانه امان مردم را بریده بود. این جمله را بارها یادآوری می‌کرد: «من در نجف خطاب به این مرد گفتم: ای خان! ای جان! ای قهرمان! به این قبه مولایم علی سوگند، اگر امکانات داشتم مجسمه‌ات را از طلا می‌ساختم. تو باید برای تمام آزادی خواهان و عدالت‌طلبان الگو شوی».

بنیاد اندیشه تاسیس ۱۳۹۴

عذرا امید: از ارتباط آیت‌الله خراسانی با سفارت افغانستان در عراق و دیدار ایشان با سلطانعلی کشتمند بگویید.

حجت‌الاسلام اعتمادی: آیت‌الله خراسانی می‌گفت: من و علامه مدرس افغانی با عده‌ای دیگر از علما به خاطر حل مشکلات پاسپورت طلاب افغانی و برخی امور اداری، با سفارت افغانستان ارتباط برقرار کردیم. آن زمان آقای خلیل‌الله خلیلی سفیر بود و ظاهراً نسبت به علما نگاه مثبت داشت، هرچند به نظر من او درصدد کنترل علمای افغانستان بود. در هر صورت ما در این قسمت خیلی موفق بودیم و همین ارتباطات باعث شد مشکلات علما در حد زیادی حل شود. سال ۱۳۵۷ ماه‌های اول پیروزی کمونیست‌ها، از طریق سفیر اطلاع یافتیم که قرار است هیئتی به ریاست سلطانعلی کشتمند وزیر پلان افغانستان به عراق بیاید. به سفیر گفتم هیئت هر زمان آمدند به ما خبر بدهید می‌خواهیم دیدار داشته باشیم. آن‌ها هم پذیرفتند. روز موعد به سفارت رفتیم. بعد از جلسه عمومی من با کشتمند دونفری صحبت کردیم. من چند مسئله را مطرح کردم. به ایشان گفتم: من یک شیخ بی‌خبر نیستم و نسبت به جریان شما و حامیان شما به‌اندازهٔ کافی اطلاعات دارم. (من برخلاف سنت رایج در حوزهٔ نجف، رادیو داشتم و مرتب مسائل روز به خصوص اوضاع جهان اسلام را رصد می‌کردم.) رادیو کابل آن زمان از آل‌یحیی زیاد نام می‌برد، من هم گفتم: ۱. حال که آل‌یحیی رفته‌اند و شما قدرت را به دست گرفته‌اید، سعی کنید از این فرصت پیش‌آمده برای آبادی وطن استفاده کنید. خود را بر سر مسائل مذهبی و اعتقادی با مردم درگیر نکنید. دولت‌های عراق و سوریه را ببینید که با مسائل مذهبی مردم خیلی کاری ندارند و همین بر قدرت آن‌ها افزوده است. ۲. سعی کنید با عطوفت و مهربانی همه مردم را زیر بال و پرتان بگیرید و یک دولت ملی و مردمی به وجود آورید. ۳. شما که در موقعیت مهمی راه پیدا کرده‌اید، سعی کنید برای قوم ستمدیده و آوارهٔ هزاره، کاری کنید. این‌ها را به سمت اقتصاد، فرهنگ و سیاست بکشانید.

کشتمند به همهٔ حرف‌هایم دقیق گوش داد، رفتار بسیار مؤدبانه و محترمانه داشت و تشکر کرد؛ اما دربارهٔ پیشنهادهایم وعده و تعهد مشخصی نداد. یا به این جهت که آن زمان مست بادهٔ پیروزی بود، چون کمونیست‌ها تازه قدرت را قبضه کرده بودند یا اینکه واقعاً آن توان و صلاحیت را نداشت. بعد از این ملاقات عده‌ای تبلیغات راه انداختند که خراسانی سفارت رفته کمونیست شده و... همان‌قدر فکر نکردند که وقتی من سال‌ها قبل مبانی کمونیسم را از نظر علمی رد کرده‌ام چطور با یک ملاقات به کمونیست‌ها می‌پیوندم.

عذرا امید: محقق خراسانی سفری هم به سوریه داشته است، یک‌بار گفتید با علامه محمدمهدی شمس‌الدین از علمای بزرگ لبنان هم در همین سفر دیدار می‌کند. در این زمینه اگر ممکن است بیشتر توضیح دهید.

حجت‌الاسلام اعتمادی: آیت‌الله خراسانی می‌گفت: «بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، دولت عراق خیلی بر حوزه سخت گرفت به همین خاطر جمع زیادی از علما نجف را ترک کردند، اما من مصمم بودم که در جوار عتبات عالیات بمانم و در نهایت همین‌ها دفن شوم؛ اما یک‌باره در ذهنم این سؤال خلق شد که یعنی چه من تا آخر عمر اینجا بمانم؟ به خود گفتم سرمایهٔ تو فکر، قلم و زبان توست. وقتی اینجا کسی نباشد چه دلیلی برای ماندن در عراق وجود دارد؟ ائمهٔ اطهار هم که دور و نزدیک ندارد «در یمنی پیش منی» من طبع سیالی دارم و نمی‌توانم یک جای خاموش بنشینم همین بود که به سوریه رفتم. آنجا هم با این هدف که سکوی پرشی برای رفتن به لبنان است و گفتم اگر زمینه بود با شیعیان لبنان کارکنم».

آیت‌الله خراسانی بعد از عراق به سوریه می‌رود و در همین سفر با شیخ مهدی شمس‌الدین نیز دیداری داشته است. خراسانی از علامه شمس‌الدین به نیکی یاد می‌کرد. به‌خصوص از این سخنش که گفته بود: «آقای خراسانی! آن‌های که در متن یک قدرت هستند نمی‌دانند ما چه می‌کشیم. مظلومیت، حرمان و درد اقلیت بودن را شما در افغانستان درک می‌کنید و من در لبنان». به گفتهٔ مرحوم خراسانی شمس‌الدین اشراف

عجیبی بر اوضاع جهان اسلام و افغانستان داشت و به من توصیه کرد: «شیخ! با آن فلاح (مقصود ایشان سلطانعلی کشتمند بوده) نام که از شعب (قوم) شماست حتماً در ارتباط باشید». منظورش سلطانعلی کشتمند بود. شمس‌الدین می‌گفت: «کسی که در فرهنگ شیعه رشد کرده، بعید است به لحاظ اعتقادی کمونیست شده باشد. ممکن است او تنها راه خدمت به مردمش را در پیوستن به کمونیست‌ها تشخیص داده باشد».

ارتباط خراسانی با علامه شمس‌الدین تا سال‌های اخیر برقرار بود و یک‌بار که ایشان به مشهد آمده بود آیت‌الله خراسانی در منزل خود دعوت کرد. شمس‌الدین با مشاهده منزل کوچک و زندگی ساده خراسانی گفته بود: «آقای خراسانی شما اگر به بهشت هم بروید جای تنگ و کوچک را انتخاب می‌کنید».

به هر حال آیت‌الله خراسانی بعد از مدتی اقامت در سوریه، در سال ۱۳۵۸ به ایران آمد. در ایران آیت‌الله رضوانی از فقهای شورای نگهبان که در نجف شناخت دقیق از خراسانی داشت، زمینهٔ تدریس محقق خراسانی را در فلسفه و حکمت در دانشگاه تهران فراهم کرد. خراسانی خاطراتی از دانشگاه داشت از جمله می‌گفت: «کتاب آشنایی با علوم اسلامی شهید مطهری را به‌عنوان متن درسی گذاشته بودند. روزی در بحث تعریف علم من نقدهای وارد کردم و این مسئله بر دانشجویان خیلی سنگین تمام شد، مخصوصاً آن زمان که فضای انقلاب، شور و هیجان بود، اندیشه و آثار شهید مطهری هم خیلی مطرح، لذا اعتراض و سروصدا کردند. من آن‌ها را به آرامش دعوت کردم و گفتم اینجا بحث علمی است من مبنای خود رادارم و صاحب‌نظر هستم اگر شما نمی‌شناسید، با دفتر امام و آیت‌الله رضوانی تماس بگیرید».

سرانجام بعد از مدتی ایشان دانشگاه را ترک می‌کند. خود ایشان علت رها کردن تدریس در دانشگاه تهران را این‌گونه می‌گفت: من سال‌ها در حوزه بودم و عشق حوزوی داشتم؛ لذا دوری از فضای حوزه برایم سخت بود. دیگر اینکه در میدان انقلاب تهران یک منزل آپارتمانی برایم داده بودند که مال شما باشد. چون منزل مصادره‌ای بود برای من این دغدغه ایجاد شد که آیا واقعاً صاحب این خانه فرد ضدانقلاب، طاغی و یاغی بوده؟ شاید در این اوج خروش و خشم انقلاب سند ارائه نتوانسته یا از خود دفاع نتوانسته یا ترسیده فرار کرده و... سرانجام نزد آیت‌الله رضوانی رفتم و گفتم من به خاطر یکسری مشکلاتی که دارم نمی‌توانم به درس‌ها ادامه بدهم، به خراسان برمی‌گردم. ایشان خیلی مُصر بود که بمانم؛ ولی من قبول نکردم. سرانجام گفت: حاج آقا واقعیت را بگو چرا می‌خواهی برگردی؟ من هم گفتم اصل مسئله این است که من واقعاً رأیم نمی‌گیرد و نمی‌توانم مالک این خانه باشم. آیت‌الله رضوانی گفت: «اگر کسی دیگر این حرف را می‌گفت، پیامد خیلی سنگینی متوجهش بود؛ اما شما محقق خراسانی هستید و شناختی که از سابقه و شخصیت شما دارم نمی‌توانم چیزی بگویم. کلید را تحویل دادم و به مشهد آمدم».

بعد از اینکه ایشان مشهد آمد، ما بر اساس همان شناختی که از قبل داشتیم خدمت ایشان می‌رفتیم. در این مقطع ایران و عراق درگیر جنگ بودند. عراقی‌های مقیم ایران با حمایت جمهوری اسلامی تشکیلات «مجلس اعلای عراق» را تأسیس کردند و در شهرهای مشهد، تهران و... نمایندگی فعال کردند. یک تعداد زیادی از مهاجرین افغانی که سال‌ها در عراق اقامت داشتند و بعد اخراج شده بودند نیز در مجلس اعلا سهم فعال گرفتند. جالب اینکه خیلی‌های این‌ها مدارک و شناسنامه عراقی هم نداشتند، اما به خاطر همان روحیهٔ گریز از خود و عوامل روانی‌ای که دامن‌گیر ملت‌های مظلوم می‌شوند دوست داشتند عراقی به شمار بروند.

مجلس اعلا از آیت‌الله خراسانی دعوت به همکاری کرد، چون ایشان هم با امام خمینی آشنا بود، هم فضای عراق را می‌دانست و هم خطیب مسلط به زبان عربی بود و متخصص مسائل اسلامی، درعین‌حال آدم بی توقع که با غرور بی‌جا میانه‌ای نداشت. من دو بار در سخنرانی‌های ایشان در جلسات مجلس اعلا در مسجد گوهرشاد حضور داشتم؛ سخنرانی‌های خراسانی فوق‌العاده تأثیرگذار و شورآفرین بود. من و مرحوم مهدوی در آن سال‌ها به رغم

مصروفیت در سازمان نصر، هروقت فرصت می‌کردیم منزل ایشان می‌رفتیم و روی موضوعات مختلف گفتگو می‌کردیم. ایشان می‌گفت: «شما که می‌آیید خیلی خوب است، در خلال گفتگوها مسائل افغانستان بیشتر برای من روشن می‌شود».

آیت‌الله خراسانی پس از چند سال همکاری گفت: «من دوست دارم با شیعیان عراق کارکنم؛ اما خیلی باب طبع من نیست». بعد از مدتی نمی‌دانم روی چه مسائلی به همکاری با مجلس اعلا پایان داد. در این مرحله ایشان تدریس را شروع کرد من مدتی در درس‌های ایشان رفتم و بعد به افغانستان رفتم.

عدالت امید: ایشان در حوزهٔ علمیه مشهد چه درس‌هایی می‌گفتند؟

حجت‌الاسلام اعتمادی: کفایتین، رسائل، منظومه و در اواخر هم درس خارج فقه و اصول می‌گفت. فلسفتنا و اقتصادنای شهید صدر را هم مدتی در مدرسه «دو درب» تدریس می‌کرد. من در سال ۱۳۵۹ مدتی درس‌های کفایهٔ ایشان می‌رفتم. البته امتیاز عمدهٔ خراسانی در کنار جنبهٔ علمی قوی و تسلط برمبانی، آن درک و آگاهی عمیق وی از مسائل سرنوشت‌ساز جامعه بود.

عدالت امید: این دوران بازار گروه و حزب سیاسی در میان مهاجرین داغ بود، ایشان با کدام جریان همکاری داشت؟

حجت‌الاسلام اعتمادی: با گروه خاصی همکاری نمی‌کرد. یکی دو بار در جلسات شورای اتفاق سخنرانی کرد، اما بعداً که بیشتر پرس‌وجو کرد و در جریان فعالیت‌های شورا در داخل کشور قرار گرفت خود را کنار کشید. از زندانی کردن علما توسط شورا بسیار متعجب و متأسف بود. مخصوصاً بعضی از علمایی را که بر عملکرد شورا اعتراض داشتند یا زندانی بودند ایشان در نجف می‌شناخت.

در همین سال‌ها مجموعه‌ای از دوستان همسو به این فکر افتادیم که برای فعالیت‌های فرهنگی‌مان باید یک مکان ثابت داشته باشیم. ایدهٔ خرید زمین و ساخت کتابخانهٔ رسالت از همین جا شکل گرفت و از سال ۱۳۶۵ به بعد آیت‌الله خراسانی را برای ایراد سخنرانی به کتابخانهٔ رسالت دعوت می‌کردیم. در کتابخانهٔ قائم آل محمد که مجموعه‌ای از بچه‌های سازمان نصر شمال تأسیس کرده بودند، نیز سخنرانی می‌کرد؛ اما مرکز اصلی خطابه‌های ایشان کتابخانهٔ رسالت بود. در اینجا، دیگر خراسانی حرف‌های دل خود را می‌زد و می‌گفت: «من اینجا احساس صمیمیت و خودمانی بودن می‌کنم». بارها از شهید بلخی، گاو سوار و... یاد می‌نمود و توصیه‌های به هزاره‌ها می‌کرد.

مباحث اعتقادی مثل توحید، نبوت و امامت را مطرح می‌کرد و درنهایت گریزی می‌زد به ضرورت تشکیلات، رهبری و مرجعیت سیاسی، اذهان را آماده و مردم را تشویق می‌کرد و می‌گفت: «آقایان! شما ملتی هستید که سال‌ها سرافراز زیسته‌اید، در تاریخ، امین و صادق بوده‌اید، زحمتکش هستید و با زور پنجه خود زندگی کرده‌اید و... باید به سمت فتح قله‌های علم و فرهنگ، ترقی و تکامل حرکت کنید».

هرروز مشتاقان و هواخواهان خراسانی زیاد می‌شد و با ظهور حزب وحدت و بعداً مرجعیت، فعالیت‌های ایشان چند برابر شد یک سال در ماه محرم عصر دفتر آیت‌الله کابلی منبر می‌رفت. بعد به تلگرد دفتر انجمن شهید حق‌جو مربوط شیعیان هرات سخنرانی می‌کرد و می‌گفت: این‌ها بخشی از مردم ماست. از آنجا به کتابخانهٔ قائم می‌رفت و آخرین سخنرانی ایشان در کتابخانهٔ رسالت بود. در تمام این جلسات، با عشق و علاقهٔ خاصی حضور پیدا می‌کرد بدون اینکه یک حمایت مالی درست شود هرچند برای ایشان مسائل مادی اصلاً مطرح نبود او بر اساس رسالت و مسئولیتی که احساس می‌کرد حضور می‌یافت و گویی همهٔ توان و انرژی‌اش را به کار می‌گرفت تا یک عمر تجربه، اندوخته و حرف‌های نگفته‌اش را با مردمش در میان بگذارد. با اینکه کثرت جلسات واقعاً فشار می‌آورد در حدی که یک شب در کتابخانهٔ رسالت ایشان دچار ضعف و بی‌حالی شد. خراسانی این‌گونه حتی از جانش مایه می‌گذاشت تا به قول خودش آن «حرمان تاریخی» و آن همه آه و اشک این مردم مظلوم تبدیل به یک تحول عمیق و اساسی شود.

ندای امید: به دوران تأسیس حزب وحدت اشاره کردید، یکی از آرزوهای خراسانی تحقق‌یافته بود، با آن‌هم حزب فراز و فرودهای زیادی را تجربه کرد و شهید مزاری با مشکلات بزرگی مواجه شد، از فعالیت‌های آیت‌الله خراسانی در این دوره بگویید.

حجت‌الاسلام اعتمادی: رخداد حزب وحدت برای همهٔ مردم‌ما مخصوصاً محقق خراسانی خیلی خوشحال‌کننده و امیدبخش بود. ایشان می‌گفت: «من در نجف بارها می‌گفتم: سه چیز برای نجات مردم ما لازم است: ۱. تشکیلات سیاسی قدرتمند، شبیه یک دولت که در تمام حوزه‌های اساسی مثل سیاست، فرهنگ، آموزش و اقتصاد برنامه داشته باشد. ۲. رهبری قاطع و مؤمن، فداکار و امین، ۳. مرجعیت دینی که در عرصه‌های سخت پشتیبان و حامی شما باشد و به جنگ و صلحتان مشروعیت بدهد. امروز بحمدالله به این سمت پیش می‌رویم. من سال‌ها خون دل خورده‌ام و سال‌ها از خدا می‌خواستم و آرزویم بود روزی شود که این مردم به یک تحولی رو بیاورند و برای سرنوشت جمعی‌شان کار کنند».

زمانی که دفاتر حزب وحدت فعال شد، به خاطر مصالحی، مسئولیت‌ها میان فعالین گروه‌های سابق تقسیم‌شده بود؛ لذا در دفتر مشهد بعضاً نیروهای راه پیداکرده بودند که خیلی با اندیشه و سلیقهٔ مرحوم خراسانی سازگاری نداشتند؛ لذا ما تلاش می‌کردیم که در مناسبت‌ها و برنامه‌ها ایشان را به‌عنوان سخنران تعیین کنیم؛ اما برخی‌ها کارشکنی می‌کردند، هرچند در اغلب موارد آن‌ها نیز مجبور به تبعیت از جو غالب بودند.

مرحوم خراسانی در رابطه به شهید مزاری می‌گفت: «من زمانی که در نجف بودم بیشتر از هر عالم افغانی دیگر اطلاع و اشراف به اوضاع افغانستان و هزاره‌جات داشتم، چون دغدغه دائمی‌ام بود و همواره از طریق رادیو، مسافر، زائر، علما و طلاب پیگیر بودم. پس از حضور در ایران و مخصوصاً مشهد که آگاهی و شناختم چند برابر شده؛ لذا با توجه به شناخت و برداشت خود از اوضاع، عرض می‌کنم: استادنا المزاری آن رهبر موعود است. درست است که حزب، قوانین و حساب و کتاب خود را دارد، اما نخبگان قوم و مفکرین هزاره باید درک کنند که در این شرایط طوفانی و بحرانی کشتی امت را فقط این ناخدا می‌تواند به ساحل نجات برساند».

زمانی که عده‌ای خاصی علیه حزب وحدت و شخص شهید مزاری تبلیغات می‌کردند، خراسانی می‌گفت: «این‌ها وسوسه‌های نفسانی است، القائات شیطانی است. فریب این حرف‌ها را نخورید. ای کسانی که امروز با سردار رشید ما استاد مزاری مخالفت می‌کنید شما چه غرض و مرضی دارید؟ چه هوس و طمعی دارید؟ مگر شما طالب عزت و سربلندی مردم خود نیستید؟ مگر شما دوست ندارید به یک حق و حقوقی برسید؟ خوب راهش همین است که در اطراف یک محور مطمئن و رهبر وفادار و فداکار جمع شوید».

این سخنان را خراسانی در شرایطی می‌گفت که شهید مزاری به آن شهرتی که بعدها پیدا کرد، نرسیده بود. در چند مناسبت و جلسات بزرگ به‌صورت خاص روی موضوع رهبری سیاسی و حمایت از شخص شهید مزاری خیلی تأکید کرد از جمله زمانی که تعدادی از نیروهای حزب وحدت در جبهه «خرماکه و پشمکه» ولایت نیمروز شهید شدند. در مشهد مراسم باشکوهی برای تجلیل شهدا برگزار شد و ما آیت‌الله خراسانی را سخنران انتخاب کردیم. ایشان در حمایت از شهید مزاری سنگ تمام گذاشت در آن مراسم گفت: «الیوم استادنا المزاری اَیّدَه الباری در رأس این ملت قرارگرفته است؛ وظیفهٔ ملی، دینی و مذهبی یکایک ما و شماست که از این بزرگ‌مرد حمایت کنیم... فریب خناسان را نخورید این‌ها یا آلت دست دشمن هستند یا عاجز از درک مصالح و منافع مردم... در جنگ اعراب و اسرائیل، پس از شکست اعراب جمال عبدالناصر استعفا داد. آن روز دنیای عرب یک مرد داشت و آن جمال بود. امروز هم در افغانستان شما مستضعفان و ستمدیدگان یک مرد دارید و آن استادنا المزاری اَیّده الباری است. دشمن به شیوه‌های مختلف می‌کوشد این سرمایه را از شما بگیرد؛ لذا باید ایشان را حمایت کنید. مزاری، با توجه به صداقت، صلابت و شجاعتی که از خود نشان داده و براساس آنچه من دریافته‌ام و از

بنیاد اندیشه

دوستان شنیده‌ام؛ باید اطرافش گرفته شود. ویژگی‌هایی که در این مرد هست ویژگی‌های یک رهبر سالم و کامل است».

در این جلسات از رجال تاریخی هزاره یاد می‌کرد و می‌گفت: «از فرصت‌های پیش‌آمده باید استفاده کرد. قرآن که قسم به عصر گفته یعنی وقت‌شناسی». همان زمان قضیه برخورد دولت پیشاور پیش آمد که هزاره‌ها را نادیده گرفته بود. خراسانی می‌گفت: «وقتی وحدت نداشتید، قدرت ندارید و کسی شما را حساب نمی‌کند. ما باید تبدیل به یک قدرت مؤثر شویم و الآن که تعداد نه حزب، اتحاد کرده‌اید، بهترین فرصت پیش‌آمده، هر هزاره‌ای در هر جای دنیا که حضور دارد، باید یک عضو برجسته این تشکیلات و مدافع منافع کلان شما باشد».

عدالت امید: آیت‌الله محقق خراسانی در این مرحله با جدیت مسائل مربوط به جامعهٔ هزاره را دنبال می‌کرد و همین باعث شد برچسب قوم‌گرایی هم زده شود.

اعتمادی هزاره‌ها: انگیزهٔ اصلی خراسانی در فعالیت‌های سیاسی اجتماعی این بود که یک تحول اساسی در جامعهٔ افغانستان ایجاد شود و چون خودش هزاره بود بستر کار را جامعهٔ هزاره می‌دید مضاف بر اینکه به تبعیض و تعصب گسترده در حق هزاره‌ها نیز آگاه بود نه اینکه بگوید فقط برای هزاره کار می‌کنم. او دارای جهان‌بینی وسیع اسلامی و انسانی بود و از کار برای محرومین اعم از عراقی، ایرانی، افغانی و لبنانی لذت می‌برد و برای همین از همکاری با همه آن‌ها دریغ نکرد.

عدالت امید: گویا آیت‌الله خراسانی نامه‌ای هم به شهید مزاری می‌فرستد، اگر ممکن است از آن نامه بگویید؟

حجت‌الاسلام اعتمادی: به نظرم سال ۱۳۷۲ بود که حاج علی میرزایی از کابل آمده بود، من رفتم خدمت آیت‌الله خراسانی و گفتم: «یکی از افراد مورد اعتماد استاد مزاری آمده و قرار است کابل برود اگر صلاح میدانید حضرت‌عالی یک نامه‌ای به استاد مزاری بنویسید». ایشان هم پذیرفت و در دو صفحه به خط مبارکشان نوشت، مهر و امضا کرد. بعد به من داد و گفت: «شما هم بخوانید». من گفتم: «لازم نیست به هر روی، نامهٔ شماست و هرچه نوشته‌اید درست است». گفت: «نه بخوانید از شما پنهان نیست». بعد فرمود: «اگر کپی هم برای خودت بگیری مانعی ندارد». در آن نامه روی همان محورهای سه‌گانه تشکیلات، رهبری و مرجعیت دینی تأکید شده، همچنین بحث ارتباطات جهانی، توجه خاص و سرمایه‌گذاری روی هزاره‌جات و اینکه برای همراهی و همکاری دلسوزان و مفکران قوم از عنصر تشویق استفاده کنید، است. در آخر هم نوشته بود: «اگر لازم باشد و شما صلاح بدانید، من حاضرم به‌عنوان یک سرباز در کنار شما باشم». من این نامه را به حاج علی دادم و تأکید کردم که محرمانه است و به استاد مزاری برسان. کپی‌اش هم نزد من بود و متأسفانه فعلاً در دسترس نیست؛ اما ان‌شاءالله روزی پیدا خواهد شد.

عدالت امید: یک‌وقتی از ارتباط تلفنی آیت‌الله خراسانی با شهید مزاری یادکردید؛ در این زمینه اگر لازم می‌دانید بیشتر توضیح دهید.

حجت‌الاسلام اعتمادی: بلی، به نظرم در سال ۱۳۷۲ بود که آن زمان ارتباط با افغانستان خیلی سخت بود، شهید مزاری در کابل تلفن ثریا داشت و آیت‌الله خراسانی یک‌بار از منزل خود با ایشان تماس گرفت، بنده هم حضور داشتم. گفت: «استاد! بحمدالله مردم دارد به رهبری حضرت‌عالی به سمت تحول بزرگ پیش می‌رود، ما هم به‌عنوان حامی و سرباز در کنار شما هستیم و آرزو دارم که در افغانستان بیایم. استاد مزاری تشکر کرد و گفت خدا وجود شما را حفظ کند. ما به حمایت شما افتخار می‌کنیم. اینجا اوضاع خوب است، اما برای حضور شما متأسفانه زمینه مساعد نیست. ان‌شاءالله دعا کنید وضعیت خوب شود و ما از شما در کابل استقبال کنیم».

خراسانی شخصیت فداکار و مخلصی بود. پس از شهید مزاری در سال‌هایی که حزب وحدت در بامیان مستقر بود به استاد خلیلی هم از منزلش زنگ زد، البته

فقط از باب تشویق و ترغیب و اعلام حمایت به خاطر مصالح مردم.

عدالت امید: فاجعهٔ افشار و شهادت استاد مزاری در سال‌های اوج فعالیت و شهرت آیت‌الله خراسانی اتفاق افتاد، از صحبت‌ها و سخنرانی‌های ایشان در پیوند به این حوادث تلخ بگویید.

حجت‌الاسلام اعتمادی: این دو حادثه برای همهٔ مردم ما خیلی دردناک بود. آیت‌الله خراسانی با ظهور حزب وحدت و رهبری شهید مزاری در حد زیادی آرمانش را تحقق‌یافته می‌دید، تشکیلات سیاسی راه افتاده بود، مردم صاحب آدرس سیاسی و رهبر سیاسی بودند، جبهه و سنگر و سرباز داشتند؛ خیلی خوش‌بین و امیدوار بود. تا اینکه فاجعهٔ افشار پیش آمد. فاجعه‌ای که برای همه سخت و سنگین بود و برای خراسانی که با حساسیت خاصی قضایا را تعقیب می‌کرد نیز بسیار ناگوار بود. مخصوصاً زمانی که آن فیلم افشار را هم دید.

عدالت امید: آیت‌الله خراسانی هم فیلم فاجعهٔ افشار را دیده بود؟

حجت‌الاسلام اعتمادی: بلی. ما فیلم را تهیه‌کرده و در کتابخانهٔ رسالت نشان دادیم. جمعیت زیادی آمده بود. فیلم، صحنه‌های خیلی دردآور و فجیعی را ثبت کرده بود در حدی که من تا آخر نتوانستم ببینم. ما این جریان را خدمت آیت‌الله گزارش دادیم و ایشان گفت: «می‌خواهم فیلم را ببینم». وقتی بردیم فقط یک قسمت کمی از فیلم را دید، خیلی حالش دگرگون شد و گفت: «نوار را خاموش کنید».

بعد از این تاریخ همواره در سخنرانی‌هایش از افشار یاد می‌کرد و می‌گفت: «عاملان این فاجعه نه انسان هستند نه مسلمان نه افغان. چون کار این‌ها خلاف عاطفه و وجدان بشری، اصول انسانی و احکام اسلامی است و این‌ها افغان هم نیستند؛ غیرت و ننگ افغانی بودن و هم‌وطن بودن کی اجازهٔ این همه جنایت و قساوت را در حق مردم بی‌نوا و بی‌دفاع می‌دهد؟ کسانی که با عاملان این فاجعه همکاری کرده‌اند مرتکب خیانت ملی، مذهبی و ناموسی شده‌اند و قابل‌بخشش نیستند».

آن زمان شایع شده بود که یک جوان هزاره بعد از مشاهدهٔ فیلم فاجعهٔ افشار خود را در میدان هوایی ژاپن آتش زده است. نمی‌دانم واقعیت داشت یا نه ولی سر زبان‌ها بود. آیت‌الله خراسانی در یکی از سخنرانی‌هایش به همین موضوع اشاره کرد و گفت: «آن فرزند شما در آن سردنیا وقتی این فاجعه را شنید، تحمل نتوانست و از شدت عصبانیت و فشار غم و غصه خود را آتش زد؛ اما آیت‌الله‌ها و مراجع قم در همسایگی ما اصلاً خبر نشدند، حتی یک اعلامیهٔ چهار سطری صادر نکردند. پس راه این است که به خود آیید و با خود باشید. امروز ریشهٔ ما، سنگرما و اصل ما در افغانستان و خراسان بزرگ- ایشان روی خراسان بزرگ تأکید خاصی داشت- است».

خراسانی دقیقاً همان چیزی را می‌گفت که شهید مزاری معتقد بود: «اگرما در داخل کشور قدرت و عزت نداشته باشیم کسی به مردم ما در بیرون اعتنا نمی‌کند». پس از افشار، مسئلهٔ خیانت و عوامل نفوذی دشمن را همیشه یادآوری می‌کرد. وقتی جریان بیست‌وسه سنبله پیش آمد و بخشی از نیروها از بدنه حزب وحدت جدا شدند، مرحوم خراسانی می‌گفت: «این آدم‌های که نه منطق سرشان می‌شد نه منافع و مصالح مردم. عاقبت به همین راه می‌رفتند. امیدوارم که با یکدست شدن حزب، شرایط بهتر شود. تلاش کنید عناصر صالح و صادق در جمع شما باشد در غیر آن دشمن از طریق افراد خائن و خودباخته فاجعه می‌آفریند».

عدالت امید: در ایام پراضطراب اسارت و شهادت شهید مزاری نیز شما در کنار آیت‌الله خراسانی بودید. از گفتگوها و سخنرانی‌های ایشان بگویید.

حجت‌الاسلام اعتمادی: وقتی شهید مزاری اسیر شد، ما شب جمع شدیم در مسجد امام زمان گلشهر، جلسهٔ دعا و توسل گرفتیم. آقای سرور جوادی هم از قم آمده بود و در آن جلسه سخنرانی کرد. با آیت‌الله خراسانی تماس گرفتم و جریان را گفتم. وی خیلی متأثر شد و

گفت: دعا کنید. سپس با لحن خاصی گفت: «این مردم خیلی مردم مظلومی است، شرایطی پیش آمد و یک روزنه امیدی ایجاد شد؛ ولی الآن وضعیت این‌طوری شد. خوب، ابتلائات و امتحانات الهی است. مثلی که باید این مراحل را هم پشت سر بگذاریم... تلک الأیّام نداوِلُها بَینَ الناس و لِیَعلم الله الذین آمنو و یَتَّخذَ منکم شُهداء» این آیه را خواند که دربارهٔ شکست مسلمین در جنگ احد است و می‌گوید شکست‌ها امتحان الهی است.

روزگار سختی بود. من و مرحوم مهدوی و آقای یوسف فاضلی منزل آقای واثق رفتیم که یکی از افراد شاخص‌تر حزب در مشهد بود. ایشان را دم درب ملاقات کردیم. علی‌اکبر مهدوی گفت: شرایط سختی پیش‌آمده، معلوم نیست که استاد مزاری شهید شده یا زنده است. سرنوشت مردم و حزب چه می‌شود ما چه کاری می‌توانیم انجام بدهیم؟ آقای واثق گفت: «آقا! تمام شد. همه چیز تمام شد». متأسفانه تعداد زیادی به همین وضعیت درماندگی گرفتارشده بودند.

شهادت شهید مزاری تکان عجیبی ایجاد کرد. مردم داغدار، تجمعات و جلسات راه انداختند. نمی‌دانم براساس چه مسائل و مصالحی بود که آن زمان برخی نهادهای امنیتی کشور میزبان هم متأسفانه بسیار سخت‌گیری می‌کردند. تجمع مردم در کتابخانهٔ رسالت زیاد شد، نیروهای امنیتی آمدند و گفتند مجوز ندارید، ما هم مجبور شدیم درب کتابخانه را بستیم. البته مشاهدهٔ آن همه اشک و اندوه و غوغا حتی سربازان را نیز متأثر کرده بود. برنامه‌ریزی‌ها در کتابخانهٔ رسالت انجام شد و یکی از مراسم‌های بزرگ را با محوریت و سخنرانی آیت‌الله خراسانی در مسجد موسی بن جعفر کوی صاحب‌الزمان برگزار کردیم؛ چون کسی دیگر نه آن توان و تحلیل را داشت نه آن جایگاه اجتماعی و اعتماد عمومی را. خراسانی سخنرانی بسیار مهم و تأثیرگذاری کرد. سپس وی به مردم امید داد و گفت: «روزگار چنین است، روزی ضربه‌ای به دشمن وارد می‌کنید و روز دیگر ضربه می‌خورید؛ اما مهم این است که از رحمت الهی ناامید نباشید و با اتکا به خداوند راه این مرد بزرگ و فداکار را ادامه دهید. این راه که راه عزت و سربلندی ماست تا اینجا پیموده شده و بعدازاین نیز من و شما، خبرگان و نخبگان قوم باید این مسیر را ادامه دهیم».

در چگونگی اسارت و شهادت شهید مزاری یکی از روایت‌ها این بود که ایشان و شهید ابوذر در داخل هلیکوپتر دستشان را باز می‌کنند و با گرفتن اسلحهٔ دشمن، از خلبان می‌خواهند به سمت هزاره‌جات برود که بعد منجربه درگیری می‌شود. آیت‌الله خراسانی این قضیه را با بیان و لحن عجیبی تحلیل می‌کرد و می‌گفت: «آری! یک رهبر قهرمان این‌گونه شجاعت نشان می‌دهد، از عبدالعلی چنین حرکت علی‌گونه انتظار می‌رفت. مزاری بزرگ! بنازم غیرتت را بنازم صلابتت را، درود بر روح تو».

آیت‌الله خراسانی با اینکه از استاد خلیلی خیلی شناخت نداشت و فقط یک سری معلومات کلی در مورد ایشان شنیده بود؛ اما چون از طریق رادیوها به‌عنوان سرپرست موقت حزب اعلام‌شده بود، در همین سخنرانی‌اش گفت: «امروز که استاد خلیلی به‌عنوان رئیس حزب انتخاب‌شده، وظیفهٔ همگان است که به خاطر تداوم راه رهبر شهید از این مرد حمایت کنیم».

در این لحظه از بالای منبر دست‌ها را بالا کرده و فریاد برآورد: «ما همه سرباز توییم خلیلی! گوش به‌فرمان تو ییم خلیلی». یک مجتهد مسلم و شخصیت بزرگ فقط به خاطر مصالح مردم، آقای خلیلی را استاد خطاب می‌کرد و این‌گونه در حمایت از او شعار می‌داد و از جمعیت هم می‌خواست که شعار بدهد می‌گفت: «بگویید! با صدای بلند بگویید! ما همه سرباز تو ییم». مردم هم وقتی می‌دیدند آیت‌الله خراسانی این‌گونه شعار می‌دهد تکرار می‌کردند.

ندای امید: در دفتر آیت‌الله کابلی هم ایشان سخنران بوده که ظاهراً مجلس به هم می‌خورد درست است؟

حجت‌الاسلام اعتمادی: بلی یک روز عصر از طرف دفتر آیت‌الله کابلی مراسم فاتحه برای شهید مزاری اعلام شد. جمعیت زیادی آمده بود. آیت‌الله خراسانی داشت سخنرانی می‌کرد که نیروهای انتظامی سررسیدند و به



خاطرنداشتن مجوز، جلسه را تعطیل کردند. بدتر اینکه اتوبوس‌ها را هم آورده بودند که شرکت‌کنندگان را به اردوگاه ببرند. من داخل اتوبوس بودم که دیدم آیت‌الله خراسانی عصا به دست داخل ماشین آمد. یک کسی گفت: «حاج آقا! شما لازم نیست سوار شوید. این اتوبوس‌ها مخصوص افغانی‌هاست». خراسانی گفت: «من هم با این مردم هستم سرنوشتم با این‌هاست»؛ اما سرانجام ایشان را نگذاشتند اردوگاه برود.

عدالت امید: یکی از مراکز سخنرانی آیت‌الله خراسانی، حسینیهٔ هزاره‌ها بود، با اینکه آن زمان علیه حسینیه تبلیغات زیاد بود.

حجت‌الاسلام اعتمادی: البته موضوع حسینیهٔ هزاره‌ها بحث مستقلی می‌طلبد؛ اجمالاً عرض کنم: بعد از شهادت استاد مزاری، وضعیت حزب در داخل کشور با حضور بزرگان تا حدی سر و سامان گرفت و رهروان با به پرچم او را برافراشتند؛ اما فضای سیاسی در خارج به روش‌های گوناگون بر ضد خط رهبر شهید جهت داده می‌شد، چنان‌که حتی کسانی جرئت یافتند به خاطر شهادت شهید مزاری شیرینی پخش کردند. برخی هم با حضور در میان مردم داغدار غرب کابل شعار «اَلیَوم یوم المَرحَمه» سر دادند و روز تاراج و کشتار آن‌ها را روز رحمت نامیدند. شنیدن این خبرها یک حالت سردرگمی و درماندگی در میان مهاجرین به وجود آورده بود. سخت‌گیری‌های نیروهای انتظامی در جریان مراسم سوگواری شهید مزاری نیز فضای یأس و ترس حاکم کرده بود؛ ترس از ابطال کارت مهاجرت، رد مرز و رفتن به اردوگاه، علما و طلاب به خاطر ترس از قطع شهریه و... حسینیه هزاره‌ها در واقع تلاشی برای به هم زدن این فضا بود و می‌خواست اخگر امید در دل این مردم زنده بماند و راه و آرمان شهید مزاری ادامه یابد.

در اولین محرم بعد از شهادت شهید مزاری من، مرحوم علی‌اکبر مهدوی و چند تن از دوستان، حسینیه هزاره‌ها را تأسیس کردیم. بعداً موضوع را با آیت‌الله خراسانی در میان گذاشتم، گفتم اینجا مسائل سیاسی،

اجتماعی را می‌توانیم آزادتر مطرح کنیم. خدا رحمت کند خیلی خوشحال شد و گفت: کار خوبی است. زمانی که برنامه‌ها روبه‌راه شد از آیت‌الله خراسانی دعوت کردیم. ایشان سخنرانی‌ها و برنامه‌های زیادی در حسینیه داشت و حضور ایشان باعث شد که علمای دیگر نیز بیایند در برنامه‌ها سخنرانی کنند، مانند آیت‌الله فاضل ورسی، آیت‌الله ناصری، سید حاج علی‌اصغر حسینی، استاد یزدانی، استاد خلیل سگدیز، دکتر علی‌احمد راسخ، آقای گوهری و... یکی از توصیه‌های خراسانی راجع به حسینیه این بود که «از بزرگان و تاریخ‌سازانتان تجلیل کنید. اینکه امروز شما دعوای حق‌خواهی و حضور در قدرت دارید محصول سال‌ها رنج و مبارزه پدرانتان است». در رابطه با نام حسینیه هم برخلاف برخی که حساسیت نشان می‌دادند فرمود: «نام یک ملت است، بسیار نام خوب و بجایی است. در نجف مسجد ترک‌ها و... وجود داشت، هیچ‌کسی حساس نمی‌شد، چرا در مقابل هزاره حساسیت نشان می‌دهند؟»

عذرا امید: در حسینیه هزاره‌ها جشنواره‌های برگزار می‌شد که گاهی همراه با دمبوره بود و همین باعث شد عده‌ای علیه شما تبلیغات راه بیندازد. آیت‌الله خراسانی دربارهٔ موسیقی چه نظری داشتند؟

حجت‌الاسلام اعتمادی: ایشان در رابطه با موسیقی قائل به حرمت محتوایی بود. وی ضمن آنکه می‌گفت درگذشته موسیقی همراه با شراب و رقص و فحشا بود و حساسیت بیشتر فقها نیز بیشتر به خاطر همین لوازم و پیامدهای مجلس موسیقی بوده، چنانکه ملا محسن فیض کاشانی همین نظر را دارد؛ اما اینکه کسی اشعاری با مضامین سازنده و آگاهی‌بخش را با موسیقی بخواند اشکال ندارد. در گذشته برخی دانشمندان برجستهٔ مسلمان مثل فارابی و... با موسیقی آشنا بودند.

در این قسمت خاطره‌ای به ذهنم آمد که بد نیست عرض کنم: روزی در محضر ایشان بودم و به مناسبتی، آن شعری را خواندم که سرور سرخوش در پاکستان با دمبوره اجرا کرده بود:

ای هزاره تو کی از بندگی آزاد شوی / صاحب و زندگی خانهٔ آباد شوی

سال‌ها محروم از زندگی انسان بودی / یا جوالی یا که سقا یا به زندان بودی

خراسانی گفت: «این شعر مال کیه؟» من گفتم: «سرور سرخوش». بعد کمی درباره‌اش توضیح دادم. گفت: «این شعر خیلی آموزنده است. بلی، سه مرحله: جوالی، سقا، زندان. یا نوکرباش، بعد یک مرحله بالاتر و اگر خواستی سرنوشتت را تغییر بدهی و تحرک از خود نشان بدهی تو را به زندان هم می‌کشند».

گفت: «شعر کاملش کجاست؟» من اتفاقاً نوار نزدم بود و گفتم: «در این نوار هست، ولی با دوتار خوانده» گفت: «اشکال ندارد»، پسرش را صدا زد: «جعفر! مُسجّل (ضبط صوت) را بیاور!» اشعار را کامل گوش داد و خیلی هم تحسین کرد گفت: «ببین وقتی هنر در خدمت آرمان‌ها باشد این می‌شود».

عذرا امید: داوود سرخوش هم با آیت‌الله خراسانی دیداری داشت؟ در این زمینه هم حرف و حدیث‌های وجود داشت.

حجت‌الاسلام اعتمادی: داوود سرخوش در سفر دومی که به مشهد آمده بود، ما مجموعه‌ای از دوستان ایشان را دعوت کردیم. آیت‌الله خراسانی هم در آن مجلس حضور داشت و طبعاً یک سری صحبت‌های هم شد و کسانی چند تا عکس هم گرفتند. بعداً یک عده مغرض و سوءاستفاده‌گر آن تصاویر را دستکاری کرده عکس سرخوش را کنار عکس آیت‌الله گذاشته بودند و دمبوره را هم در وسط؛ در حالی که واقعاً این‌گونه و به این کیفیت نبود. آن‌ها همان عکس را این‌طرف و آن‌طرف پخش کردند که فلانی‌ها آبروی اسلام و روحانیت را برده‌اند. به منزل ایشان هم رفتند. من یک روزی به سمت منزل آیت‌الله خراسانی می‌رفتم در نزدیک خانهٔ ایشان یک عده از روحانیون همشهری را دیدم، تعجب کردم. گفتم این‌ها که تا حالا هیچ ارتباطی نداشتند امروز چطور دسته‌جمعی نزد ایشان رفته‌اند؟ خدمت آقای خراسانی رسیدم، دیدم آیت‌الله خیلی ناراحت است. ایشان گفت: «آقایان نمی‌دانم

چه دغدغه‌های دارند و دربارهٔ من چه فکر می‌کنند. من عمری را در حوزه بوده‌ام، فعالیت‌های اجتماعی داشته‌ام و روزانه افراد زیادی با من ملاقات می‌کنند پرسش‌هایشان را مطرح می‌کنند؛ اما واقعاً راه انداختن این همه جنجال‌ها و بلواهای بی‌جا چه معنی دارد».

عدالت امید: ایدهٔ مرجعیت دینی در جامعهٔ هزاره اولین بار توسط چه کسانی مطرح شد؟

حجت‌الاسلام اعتمادی: بعد از مرحوم آخوند خراسانی در جامعهٔ هزاره مرجعیت خیلی مطرح نبوده آن‌هم به دلایل همان ستم‌ها و فشارهای روحی‌ای که وجود داشت، درحالی‌که مرجعیت در جامعهٔ مذهبی یک نیاز جدی است. مشکلات و فشارها تا آن حد بود که حتی اتباع یک کشور از داشتن اسناد تابعیت و پاسپورت محروم بودند، یک تعداد قابل‌توجهی از علمای قدیم ما امروز تابعیت پاکستانی دارند، چون افغانستان به این‌ها پاسپورت نمی‌دادند و ناگزیر با پاسپورت پاکستانی عازم نجف می‌شدند. کشور خودشان که نسل‌ها در آن زیسته، خون داده و مالیات داده بودند یک پاسپورت را دریغ می‌کردند.

با تمام این مشکلات یک نسل از علمای افغانستانی که طی یک سده اخیر در نجف مقیم شدند دستاوردهای خوبی داشتند و با تولید آثار علمی فاخر در میان نخبگان حوزوی جایگاه خاصی کسب کردند، مثل آیت‌الله فیاض، واعظ، کابلی، مدرس افغانی، محمدی بامیانی، خراسانی و... خراسانی این امتیاز را داشت که در کنار فقه و اصول، تفسیر و حدیث در فلسفه و منطق نیز صاحب اثر و نظر بود.

اما این‌که اولین بار این ایده را چه کسی یا کسانی مطرح کرد تا جایی که بنده اطلاع دارم در حوزهٔ علمیهٔ نجف در قرن اخیر، این افتخار مال محقق خراسانی است. چنان‌که خودش می‌گفت: «من بارها در جلسات خصوصی و عمومی برخی از علمای افغانستان را به قدم گذاشتن در مسیر مرجعیت دعوت می‌کردم، اما این بزرگواران به‌رغم توانمندی و صلاحیت علمی، نمی‌پذیرفتند. به‌صورت مشخص آیت‌الله سید سرور واعظ و آیت‌الله فیاض را می‌گفتم که شما هردو در این عرصه ورود کنید، من از هردویتان تبلیغ می‌کنم و از یکی‌تان تقلید. خیلی‌ها می‌گفتند شما که خودتان مجتهد هستید چطور تقلید می‌کنید؟ من می‌گفتم: تقلید در برخی مسائل اشکال ندارد. کل این حرف‌ها به خاطر این بود که آقایان باورمند شوند و روحیه بگیرند؛ اما حضرات به خاطر عدم خودباوری نمی‌پذیرفتند. در آن زمان خیلی‌های که دعوای مرجعیت داشتند از موضع‌گیری و حرف من حساب می‌بردند. بنده به آقایان افغانستانی عرض می‌کردم از دیگران یاد بگیرید؛ همان زمان با اینکه آیت‌الله خویی زنده بود، من می‌گفتم آیت‌الله سیستانی تصمیم دارد مرجع شود».

مطلب دیگری که در رابطه به سابقهٔ طرح ایدهٔ مرجعیت در جامعهٔ هزاره باید عرض کنم این است: گمان می‌کنم حدود سال‌های ۱۳۶۴-۱۳۶۵ بود که آیت‌الله فیاض یک سفری به پاکستان داشت و از آنجا به مشهد آمد. در اینجا ما عده‌ای از طلاب جوان در مدرسه آیت‌الله خویی خدمت ایشان رفتیم و از ایشان درخواست کردیم که مسئولیت مرجعیت را بپذیرد؛ اما ایشان پس از یکسری صحبت‌های که داشت، قبول نکرد. شاید هم با توجه به آن برههٔ زمانی ایشان حق داشته، مخصوصاً که خاطرهٔ بدی هم وجود داشت. پیش از ایشان مرحوم آیت‌الله محمدعلی مدرس مالستانی رساله چاپ کرده بود؛ اما بر اثر توطئه‌ها و حسادت‌ها مجبور به خانه‌نشینی شد.

عدالت امید: این مجموعه چه کسانی بودند؟

حجت‌الاسلام اعتمادی: استاد حاج کاظم یزدانی، دکتر علی‌احمد راسخ، آقای گوهری از علمای جاغوری، بنده و یک تعداد دیگر که اسم‌شان از یادم رفته، در مجموع حدود بیست نفر از علما و طلاب جوان بودند. ما این جریان را خدمت آیت‌الله خراسانی گزارش کردیم و ایشان گفت: «بلی ایشان قبول نمی‌کند. من آن سال‌هایی که در نجف بودم بسیار گفتم، اما نپذیرفت».

حرف و طرح دیگر خراسانی این بود که علما و طلاب مستعد و باانگیزه شناسایی شود و به‌صورت خاص در زمینهٔ مرجعیت روی آن‌ها کار شود. یکی از



افرادی که کاندیدای مرجعیت بود و آقای علی‌اکبر مهدوی نیز با توجه به شناختی که داشت خیلی روی ایشان تأکید می‌کرد، استاد سرور دانش معاون فعلی رئیس‌جمهور بود. وقتی با آیت‌الله خراسانی در میان گذاشتیم، ایشان شناخت کامل داشت، ما هم از اوصاف و توانمندی‌های ایشان گفتیم. مرحوم خراسانی تأیید کرد و گفت خیلی خوب است. برای همین بود که من نامه‌ای به استاد دانش با عنوان «آیت‌الله» نوشتم و از اهمیت مرجعیت و ضرورت برنامه‌ریزی در این زمینه گفته بودم. نامه را توسط حاج مهدوی فرستادم. بعداً که آقای دانش را در قم دیدم گفت: «نامه شما را دریافت کردم».

در کتاب زندگینامهٔ شهید مزاری که به وسیلهٔ حاج مصطفی تنظیم شده هم آمده که ایشان این موضوع را از قدیم در نظر داشته است. شهید مزاری می‌گوید: «در سال ۱۳۵۸ ما در کویته بودیم. آنجا خدمت آیت‌الله محقق ترکمنی رفتیم و به ایشان گفتیم ما خبرنگاران را هماهنگ می‌کنیم شما اعلام مرجعیت کنید». این نشان می‌دهد که شهید مزاری هم از سال‌ها پیش این ضرورت را احساس می‌کرده و این دغدغه را داشته است.

آیت‌الله فیاض در سال‌های قبل از اعلام مرجعیت آیت‌الله کابلی، سفر دیگری به ایران داشت. این سفر با اولین سالگرد علامه مدرس افغانی هم‌زمان بود. آیت‌الله خراسانی با هزینهٔ خودش برای مدرس سالگرد برگزار کرد. ایشان از آیت‌الله فیاض هم دعوت کرده بود که نمی‌دانم به چه دلیلی حضور نیافت. چند روز بعد از مراسم، آیت‌الله خراسانی آیت‌الله فیاض را در منزل خود دعوت کرد که بنده هم حضور داشتم. محقق خراسانی بار دیگر مسئلهٔ مرجعیت را به‌تفصیل مطرح کرد و گفت: «حضرت آقا! اقدام کنید. قبلاً می‌گفتید با وجود سیدنا الاستاد (آیت‌الله خویی) لزومی ندارد. حالا که ایشان هم در قید حیات نیست، شرایط از هر لحاظ مساعد است و مردم ما امروز نیاز اشد دارد. فردا اگر جنگ و نزاعی دربگیرد و مشکلاتی به وجود بیاید اگر مفتی و مرجع از خود این مردم باشد خیلی بهتر است تا مراجع بیرونی. در گذشته هم شخصیت‌های بزرگ علمی از افغانستان و خطهٔ خراسان برخاسته‌اند، مثل ابن‌سینای بلخی، ابوریحان بیرونی، مولانا، آخوند خراسانی و... امروز جنابعالی هم بحمد الله از هر جهت شایستگی دارید».

آیت‌الله فیاض یک مقدار صحبت کرد و سرانجام

بنیاد اندیشه

حاضر نشد و گفت: «من به الکفایه هستند و لزومی ندارد ما هم اعلام کنیم». آیت‌الله خراسانی گفت: «شیخنا! من زنده باشم یا نباشم، ولی پیش‌بینی می‌کنم که زمان تو را هم وادار به نوشتن رساله خواهد کرد، اما بی‌موقع، اکنون وقتش هست. چرا بی‌موقع می‌گویم؟ چون فرصت از دست می‌رود و تا آن زمان تحولاتی رخ می‌دهد و نیروها جابجا می‌شود».

تأکید آیت‌الله خراسانی روی آیت‌الله فیاض به خاطر این بود که می‌گفت: «با توجه به آثار و معجزات ایشان در عرصه‌های علمی، اگر یک مقدار نیروها ساماندهی و هماهنگ شوند، این امکان وجود دارد که آیت‌الله فیاض در جهان تشیع به‌عنوان مرجع عامه تثبیت شود».

عدالت امید: آیت‌الله خراسانی در مرجعیت آیت‌الله کابلی نقش بی‌بدیلی ایفا کرد. شما نیز همکار و مشاور ایشان بودید، در این باره بفرمایید که چه زمانی، از کجا آغاز شد و چه مسیری را پیمودید؟

حجت‌الاسلام اعتمادی: سال ۱۳۷۲ بعد از فاجعهٔ افشار هیئتی به ریاست آیت‌الله کابلی رئیس شورای عالی نظارت حزب وحدت به ایران آمد و هدف از سفر نیز ابلاغ پیام حزب به مهاجرین و جمع‌آوری کمک برای ساخت مجتمع فرهنگی خاتم‌الانبیا که الآن به نام مصلای شهید مزاری یاد می‌شود اعلام‌شده بود. هیئت به تهران آمد، بعد قم رفت و سرانجام قرار شد به مشهد بیایند. من و جمعی از رفقا که سال‌ها مسئلهٔ مرجعیت را پیگیر بودیم اینجا یک جرقه‌ای به ذهنمان زد و گفتیم بیاییم این مسئله را با محوریت آیت‌الله کابلی مطرح کنیم. مخصوصاً که ایشان علاوه بر تقوا و توانایی علمی از نظر سیاسی نیز با استاد مزاری هماهنگ بود و این در حمایت ما از ایشان مؤثر بود، چون ما به دنبال مرجعی بودیم که ضمن تسلط بر مسائل علمی و دینی نسبت به امور سیاسی، اجتماعی و سرنوشت مردم نیز حساسیت لازم را داشته باشد.

در این مقطع کسانی که اولین بار این مسئله را مطرح کردند، افراد ذیل بودند: ۱. عیدمحمد عارفی دره‌صوفی از ولایت سمنگان، ۲. محمدنبی قانع‌زاده از بهسود ولایت میدان، ۳. ناصر شریفی از یکه‌ولنگ ولایت بامیان، ۴. اسدالله حیدری از پروان، ۵. این‌جانب علی اعتمادی از لعل ولایت غور. ما خدمت آیت‌الله



خراسانی رفتیم و موضوع را به ایشان گفتیم، چون می‌دانستیم که یکی از دغدغه‌های مهم خراسانی مسئلهٔ مرجعیت است. ایشان کمی تأمل کرد، بعد گفت: «خوب است، خیلی خوب است؛ ان‌شاءالله ایشان هم قبول می‌کند». در اینجا مسئلهٔ افشار و تحولات حزب وحدت هم برای ما خیلی مهم بود و ما گفتیم در این فرصت این مسائل هم پررنگ مطرح شود.

آیت‌الله خراسانی گفت: حالا که این تصمیم را گرفته‌اید، چند کار را باید دنبال کنید: ۱. یک هسته مدیریتی تشکیل بدهید. ۲. افرادی را پیدا کنید که در قسمت هزینه‌های تبلیغات، پذیرایی میهمان‌ها و... با شما همکاری کنند. حداقل برای یک هفته آمادگی تهیهٔ غذا برای میهمان‌ها و مراجعین را داشته باشید. ۳. علما، دانشجویان و فرهنگیان، تاجران و بازاریان، ورزشکاران و... را دعوت کنید. طوری برنامه‌ریزی شود که این‌ها روزانه دسته‌جمعی بیایند مسئلهٔ مرجعیت را مطرح و از آیت‌الله کابلی اعلام حمایت کنند.

تقسیم‌کار شد. هرکسی برای خود پرسنل و نیرو جمع و جور کرد. ارتباطات را شروع کردیم، از جمله حاجی‌های ترکمن را دیدیم، حاج برات، حاج جلال، حاج خرد، حاج تقی، حاج جعفر و حاج رجب ترکمنی از بچه‌های سازمان نصر؛ این‌ها نیروهای بودند که واقعاً در آن شرایط حساس فداکاری کردند. وقتی با این‌ها صحبت کردیم، از مسائل شیعه و هزاره، محرومیت‌های تاریخی، ضرورت و اهمیت مرجعیت و...، آنان خیلی ذوق‌زده و خوشحال شدند و گفتند: «بچه‌ها! عجب حرف‌های خوب می‌زنید». ما گفتیم: «آیت‌الله خراسانی نیز با ما هست و حمایت می‌کند». آن وقت خیلی امیدوار شدند. از حاجی‌ها پرسیده شد که «شما در روز چند نفر را می‌توانید غذا بدهید؟» جواب این بود: «تا ۳۰۰ - ۴۰۰ نفر مشکلی نیست». منزل حاج برات در آخر سی‌متری طلاب را برای جلسات دید و بازدید پیشنهاد کردند و گفتند: «صبح تا شب طبقات بالا و پایین در اختیار شماست».

مجری‌گری، سخنگویی و شعاردهی در برنامه‌ها به عهدهٔ من بود. حسابی سرمان شلوغ و حجم کار بسیار زیاد شد در حدی که زندگی شخصی و خانواده را فراموش کرده بودیم. همه برای یک هدف والا و مقدس سر از پا نمی‌شناختیم. با جدیت و صداقت مسئولیت می‌گرفتیم و دنبال می‌کردیم. بعد از اینکه یک مقدار کارها روبه‌راه شد، مرحوم فصیحی یکه‌ولنگی را هم در جریان گذاشتیم، ایشان با خراسانی رابطهٔ خیلی خوبی داشت.

روزی که قرار بود آیت‌الله کابلی مشهد بیاید، ما اعلام کردیم که فلان ساعت برای استقبال از آیت‌الله محقق به فرودگاه می‌رویم. درحالی‌که آیت‌الله از قم با اتوبوس آمده بود، این را حتی دفتر حزب وحدت خبر نداشتند. برنامه این شد که ما با یک موتر در ایستگاه باغچه (نزدیک شهر مشهد) سر راه اتوبوس برویم و از آنجا آیت‌الله را ببریم به فرودگاه، وانمود کنیم که آیت‌الله با هواپیما تشریف آورده. استقبال باید از فرودگاه انجام شود.

حاج تقی موتر لوکسی داشت و طبق همین برنامه، به ایستگاه باغچه رفت و آیت‌الله را به فرودگاه آورد. ما هم چند ماشین نفربا بوق و بلندگو و پلاکارد رفته بودیم و آیت‌الله را با شور و هیجان و سردادن شعار به کتابخانهٔ قائم گلشهر آوردیم.

عدالت امید: شعارهای آن روزها اگر یادتان مانده بگویید.

حجت‌الاسلام اعتمادی: شعارها بیشتر حول رهبری استاد مزاری و نیز مسئلهٔ مرجعیت بود. من خودم چنان‌که گفتم در تنظیم شعارها و تبلیغات مسئولیت داشتم. بخشی از شعارها در روزهای استقبال، دید و بازدید و اجتماعات بعدی که به ذهنم مانده این‌ها بود: «صل علی محمد - یار مزاری آمد / مرجع ما خوش آمد. محقق و مزاری - دو قهرمان ملی. مرجع ما محقق - رهبر ما مزاری. محقق فتوا می‌دهد- مزاری اجرا می‌کند. مزاری و محقق - دو قهرمان توحید».

عدالت امید: تا این مرحله، خود آیت‌الله کابلی از طرح شما و ماجرای مرجعیت اصلاً خبر نداشت؟

حجت‌الاسلام اعتمادی: نه ایشان خبر نداشت. در

کتابخانهٔ قائم من خیرمقدم گفتم و بعد اعلام کردم که آیت‌الله خراسانی استاد حوزه و دانشگاه سخنرانی می‌کند. آیت‌الله خراسانی نیز صحبت کوتاهی کرد و بعد رفتیم به مرکزی که در سی‌متری متری طلاب آماده کرده بودیم. آنجا هم استقبال گرمی شد. روز اول صحبت خاصی دربارهٔ مرجعیت نشد؛ اما در روزهای بعد، آیت‌الله خراسانی موضوع را مطرح کرد و گفت: «علما و مردم تصمیم گرفته‌اند که ان‌شاءالله شما مسئولیت مرجعیت را بپذیرید. امروز مردم ما نیاز دارد، ما یک اقلیت درگیر جنگ هستیم. فردا ممکن است دشمنان بر ما اشکال بگیرند که از نظر شرعی مجوزی ندارید. اگر ما مراجع بیرونی را مطرح کنیم، اتهام وابستگی به بیگانه‌ها را می‌زنند. مرجع بیرونی نه از نظر ملی به صلاح ماست نه از نظر بین‌المللی؛ بنابراین وجود یک مجتهد از درون جامعهٔ خود ما به‌شدت نیاز است و حضرت‌عالی واجد شرایط هستید، چه بهتر که به خواسته‌های مردم و علما لبیک بگویید».

آیت‌الله کابلی نپذیرفت. گفت: «بهتر است که خود شما مرجع شوید. در نجف هم شما اعلم بودید و حالا هم که من سال‌ها در جبهه و جهاد بوده‌ام و شما در حوزه». آیت‌الله خراسانی گفت: اعلمیت چیزی است، پذیرش جامعه چیز دیگر. من که مرجعیت را قبول نمی‌کنم و روی شما اصرار دارم دلایلی دارم:

۱. من تبعهٔ ایران هستم. ما در پی مرجعی از درون این مردم محروم هستیم.
۲. لحن و لهجه‌ام ایرانی است.
۳. مرجع یک قوم باید متکی به خود باشد نه شهریه‌خور، شما برخلاف من، قوم خوب و سرمایه‌دار دارید.
۴. جنابعالی، سیما و هیکل خوبی دارید «بَسطتهً فی العلم و الجسم».

طی یکی دو روز اول بحث زیاد شد؛ اما آیت‌الله کابلی نپذیرفت. یکی از شب‌ها که چند نفر آیت‌الله خراسانی را به منزلش می‌رساندیم، ما از مقاومت آیت‌الله کابلی ابراز نگرانی کردیم؛ اما ایشان خوش‌بین بود و می‌گفت: «نه ان‌شاءالله ایشان قبول می‌کند».

طبق برنامه، در روزهای بعد علما و آیات را خدمت ایشان بردیم؛ مانند آیت‌الله خسروی، آیت‌الله ناصری، آیت‌الله فاضل ورسی، نهضت، شاه علی‌اصغر حسینی و... همچنین دانشجویان، گروه‌های فرهنگی، ورزشی، کسبه و کارگران، این‌ها هر کدام تحت عنوان متقاضیان مرجعیت، صحبت می‌کردند. البته از قبل توجیه می‌شدند که چه مسائلی را مطرح کنند. یادم هست در یکی از همین جلسات دکتر علی‌احمد راسخ مقالهٔ مفصلی دربارهٔ مرجعیت خواند و حضار بسیار تحسین کردند. خلاصه به همه فرصت داده می‌شد تا هرکسی به سهم خود بیاید ابراز احساسات کند و هدف این بود که موجی ایجاد شود و عموم مردم، علما و فرهنگیان احساس مشارکت کنند.

این مسئله برای کسانی که راضی نبودند و در جمع مخالفین مرجعیت قرار داشتند، خیلی سنگین بود. یک روز در مسجد جامع رضوی از طرف دفتر حزب، تحت عنوان دیدار با هیئت و رئیس شورای عالی نظارت، جلسه‌ای باشکوهی گرفته شد. آنجا چون بیشتر طرفداران آقای اکبری مسلط بودند؛ از طرفی افشار هم موضوع داغ بود، من را به‌عنوان مجری نپذیرفتند. آیت‌الله کابلی آن روز صحبت خوبی کرد. در پایان جلسه من میکرافون را گرفتم همان شعارهای روزهای قبل را در حمایت از آیت‌الله کابلی و استاد مزاری سر دادم و مردم را گفتم شعار بدهید.

سرانجام بعد از جلسات و مباحثات، آیت‌الله کابلی مرجعیت را قبول کرد. دو سه روز دیگر هم جلسه پرسش و پاسخ برگزار کردیم و با عنوان «دیدار با مرجع» فراخوان می‌دادیم.

در قم تا این زمان خبری از مرجعیت نبود، آیت‌الله کابلی قبل از آمدن به مشهد چند روزی در قم بود و کار خاصی نشده بود، فقط چند تن از آیت‌الله‌ها مثل مکارم شیرازی، سبحانی و... به دیدار ایشان آمده بود، آن‌هم با این انگیزه که می‌خواستند ایشان را نمایندهٔ خود بگیرند. چون آیت‌الله کابلی از شاگردان برجستهٔ آیت‌الله خویی بود و از طرفی در افغانستان هم جایگاه و پایگاه داشت.

بنیاد فکری تأسیس ۱۳۹۴



عدالت امید: در رابطه با افزودن عنوان «کابلی» هم ظاهراً بحث‌های وجود داشته درست است؟

حجت‌الاسلام اعتمادی: بلی، آیت‌الله کابلی تا پیش از مرجعیت، به نام محقق ترکمنی بود. یکی از خاطراتی که در این زمینه به ذهنم مانده این است که در همان اوایل بحث مرجعیت، قرار شد عکس‌های آیت‌الله کابلی را چاپ و تکثیر کنیم. من زیر عکسی که قرار بود چاپ شود، نوشته بودم: «حضرت آیت‌الله العظمی محقق نائب امام زمان». یکی از حاجی‌ها آمد و روی «ترکمنی» خیلی پافشاری کرد که ترکمنی باید باشد. من گفتم: «حاجی! من نابلد نیستم، ما در ترکمن جبهه داشتیم و از نزدیک دیده‌ام، یک منطقه محدود است؛ اما عنوانی که من نوشته‌ام بار معنوی و مذهبی کلانی دارد». ایشان قبول نداشت و من هم با نظر ایشان مخالف بودم. سرانجام توافق کردیم که ایشان از ترکمنی بگذرد و من از نوشتن نیابت امام زمان! زیر عکس نوشتم: «آیت‌الله العظمی محقق»؛ اما بعداً خراسانی که دقت عجیب داشت و متوجه نکته‌ها و ظرافت‌ها بود، به آیت‌الله کابلی گفت: «حضرت آقا بعد از این «کابلی» را جایگزین «ترکمنی» کنید. ترکمن یک دره است، کابل عاصمه (پایتخت) کشور است». خود ایشان در سخنرانی‌ها می‌گفت: «آن استادِ فقیه، محقق نجفی کابلی».

یکی از برنامه‌های که تصویب کرده بودیم این بود که برخی شخصیت‌ها، مجموعه‌های فرهنگی یا منطقه‌ای آیت‌الله کابلی را با هیئت همراه و یک تعداد از فعالین دعوت کنند و ضمناً به نوبت یکی از شخصیت‌ها دربارهٔ مرجعیت صحبت کند. اولین دعوت را مرحوم فصیحی یکه‌ولنگی انجام داد. بنده اغلب هماهنگ‌کننده و مجری بودم. آن روز قرار شد تا آیت‌الله صمدی جاغوری صحبت کند. ایشان هم مثل خیلی‌های دیگر که ماها را «چهارتا جوانان احساساتی» می‌خواندند؛ مخالف مرجعیت بود. آن زمان واقعاً فضا جور دیگر بود؛ عده‌ای از علما با تلخی با ما صحبت می‌کردند که شماها با این ماجراجویی‌هایتان کاری می‌کنید که حوزه ما را بدبخت کند و شهریه ما قطع شود.

باری، آیت‌الله صمدی یک روز در جلسهٔ مقر آیت‌الله کابلی گفت: «آقایان! از لازمهٔ مرجعیت و خان بودن (صمدی خودش خان‌زاده بود) داشتن نان است. خان بی‌دسترخوان خان نیست، همان‌گونه که مرجع

بی‌پول هم مرجع نیست. شما حوزه و جامعه را با سهم و خمس بُزآته چمن اداره نمی‌توانید». صمدی در منزل آقای فصیحی نیز تقریباً همان‌ها حرف‌ها را گفت؛ ولی در قالب ملایم‌تر ایشان گفت: «مرجعیت نیاز به پول و امکانات دارد و این با توجه به وضع زندگی مردم ما ممکن نیست؛ بنابراین بدون امکانات بحث مرجعیت را پیش کشیدن منطقی نیست».

آیت‌الله خراسانی از این موضع آیت‌الله صمدی بسیار ناراحت شد. به من گفت: «آقای اعتمادی میکرافون را بیار!» ایشان شروع کرد به نقد سخنان صمدی و گفت: «مرجعیت تداوم خط رسالت و امامت است نه اینکه یک امر متکی به پول باشد، بقای تشیع به ایمان راسخ و توکل به خدا بوده و در طول تاریخ پیشوایان و بزرگان ما با ارادهٔ استوار ولو با شکم گرسنه این مسیر را پیموده‌اند، علما و صاحب‌نظران بزرگی بوده که تحول ایجاد کرده‌اند بدون اینکه وجوهات دریافت کنند. اساساً هیچ الزامی وجود ندارد که هرکسی وقتی به مدارج عالی علمی و فقهی رسید، صاحب‌نظر و فتوا شد باید پول هم داشته باشد. ضمن آن‌که بحمدالله مردم ما به این سطح از آگاهی و بیداری رسیده که یک مرجع شان را تأمین کنند. گیرم که تأمین هم نکنند، هیچ اشکالی ندارد، حضرت آیت‌الله مثل گذشته زندگی می‌کند و فتوای فقهی‌اش را هم می‌دهد؛ بنابراین ملت ما باید به این آیه‌های یأس و زمزمه‌های برخاسته از هواهای نفسانی اعتنا نکنند. چه کسی می‌گوید قوام مرجعیت به پول است؟ نه خیر، اصلاً مرجعیت خودش مایه خیر و برکت است. من متأسفم که چنین حرف‌های را می‌شنوم».

اقدام دیگر در راستای نظم بهتر و ساماندهی امور، تنظیم یک منشور بود گفتیم با توجه به اهمیت مرجعیت، پس‌ازاین حرکت‌ها و موضع‌گیری‌ها، انتخاب همکاران و... دقیق و سنجیده باشد تا در آینده موجب مشکلات و دردسر نشود و نیز می‌دانستیم که تداوم یک چنین کار بزرگ، مشکلات و چالش‌های خواهد داشت، لذا مشارکت و حضور نیروهای دلسوز و فعال ضرورت بود. منشور تهیه شد و از جمله مواد مهم آن این بود که پس از این، دفاتر آیت‌الله کابلی در مشهد، قم و دفاتری که بعداً ایجاد خواهد شد، زیر نظر آیت‌الله محقق خراسانی و با مشورت و مصلحت جمعی از افراد معتمد اداره شود.

عدالت امید: این افراد چه کسانی بودند اگر ممکن است نام ببرید.

حجت‌الاسلام اعتمادی: از علما آیات و حجج‌اسلام مانند خسروی، نهضت، فاضل ورسی، استاد خلیل و یک تعداد دیگر انتخاب شدند که اسامی‌شان در ذهنم نمانده. برخی از این افراد خودشان هم از این تصمیم مطلع نبودند، ولی ما اسامی‌شان را نوشتیم. از طلاب جوان مانند همان پنج نفر اول که عبارت‌اند از من، قانع زاده، حیدری، عارفی و ناصرشریفی بودیم. از حاجی‌ها عبارت بودند از حاج رجب ترکمنی، حاج برات، حاج خرد و چند نفر دیگر هم از بازاریان.

یک شورای تقریباً مرکب از بیست‌وپنج نفر تشکیل شد مانند آیت‌الله کابلی هم خیلی راضی بود و می‌گفت بلی چنین کاری نیاز هست و این نیروها باید باشند. ایشان و آقای خراسانی و یک تعداد دیگر منشور را امضا کردند.

برنامهٔ دیگری که تصویب شد این بود که آیت‌الله کابلی سفری به بندرعباس داشته باشد. چون بخشی از تاجران ترکمنی در آنجا بودند. در این سفر همراه آیت‌الله کابلی، آقای خراسانی، نهضت، خطیبی، فصیحی و... بودند. از طلاب جوان ما آقای فهیمی بلخابی را فرستادیم. برای من کاری پیش آمد و نرفتم. در آنجا هزینهٔ چاپ رساله مطرح می‌شود. برآوردهای اولیه حدود پنج میلیون تومان بوده، اما مهاجرین بندرعباس بیشتر از این کمک کردند. حتی زن‌ها زیورآلات و طلاهایشان را دادند که در مجموع هفت‌ونیم میلیون تومان پول جمع شد.

بعد از سفر بندرعباس آیت‌الله کابلی و همراهان به قم رفتند. حالا برخی طوری صحبت می‌کنند که گویا آغاز مرجعیت از قم بوده. در حالی‌که حمایت‌های قم زمانی بود که قبلش در مشهد بعد از جدال‌ها، جلسات و مباحثات نفس‌گیر، آیت‌الله کابلی موافقت کرده و

مرجعیت اعلام‌شده بود و به همان خاطر سفر به بندرعباس برنامه‌ریزی شد.

در قم نیز آیت‌الله خراسانی سخنرانی کرده که بخش‌های از آن در هفته‌نامهٔ وحدت چاپ شد. وی در آن سخنرانی همچون گذشته، دربارهٔ مرجعیت سیاسی و مذهبی بسیار زیبا و منطقی سخن گفته است. خراسانی به آیت‌الله کابلی پیشنهاد می‌کند که به دیدار مراجع قم برود. ایشان می‌پذیرد، البته در این ملاقات نیز سخنگو، آیت‌الله خراسانی بود. این دید و بازدیدها حاشیه‌هایی داشت از جمله در دیدار با آیت‌الله مکارم شیرازی ظاهراً جلسه مقداری سرد و ساکت بوده است. آیت‌الله خراسانی پرسشی را از «تفسیر نمونه» مطرح می‌کند و از آقای مکارم توضیح می‌طلبد. ایشان هرچه تلاش می‌کند نمی‌تواند خراسانی را قناعت دهد. سرانجام دیروقت می‌شود و موقع خروج آیت‌الله مکارم تفسیر نمونه را خدمت ایشان می‌آورد و می‌گوید: «نظریات ما هرچه هست همین‌جاست». این داستان را هم خود محقق خراسانی خودش تعریف می‌کرد و هم آقای نهضت یکه‌ولنگ که در جلسه حضور داشت.

ملاقات دیگر با آیت‌الله جعفر سبحانی بوده است. ایشان به خراسانی می‌گوید: «من کتاب الکفاح الاسلامی شما را خوانده‌ام. کتاب بسیار مهمی است.» خراسانی می‌گوید: «جلد دوم این کتاب نیز آماده است؛ اما چون هزینه نداشتم چاپ نکرده‌ام». آیت‌الله خراسانی می‌گفت که آقای سبحانی تعبیرش این بود: «لباس جانت را بفروش، اما این کتاب را چاپ کن».

آیت‌الله کابلی بعد از سفر بندرعباس و قم به نوشتن رساله شروع کرد. جمعی از دوستان گفتند: ما هم برای نظم و نسق کارها خوب است طبق همان منشور پیش برویم. آقای خراسانی گفت: «آیت‌الله کابلی منشور را از من گرفت و برنگرداند». ما هیچ اعتراضی نکردیم و گفتیم مهم اصل کار است. آیت‌الله خراسانی هم می‌گفت: «اشکال ندارد، هدف این است که سکوی پرش آماده شود و ما ان‌شاءالله مسیر را هموار می‌کنیم و بن‌بست را می‌شکنیم».

در همان ابتدا مشکلات و مخالفت‌ها زیاد بود؛ اما خراسانی می‌گفت: «هیچ نگرانی نداشته باشید از حسادت‌های دیگران هم هیچ ناراحت نباشید. این بدان معناست که شما به مرحله‌ای از رشد رسیده‌اید که دیگران شما را به چشم رقیب می‌بینند، درحالی‌که در گذشته حساب نمی‌کردند. حالا راه هموار شده، پس از این هر طلبهٔ هزاره، جامع المقدمات را هم با انگیزهٔ مرجع شدن می‌خواند. این‌قدر مرجع زیاد شود که شما از پشت کردن رساله‌های آن‌ها خسته شوید».

این پیش‌بینی آیت‌الله خراسانی دقیق از آب درآمد؛ زیرا پس از مرجعیت آیت‌الله کابلی خیلی‌ها به میدان آمدند و رساله نوشتند وگرنه تقریظ‌ها، تمجیدها و آثار، از قبل هم بود. مرحوم حضرت آیت‌الله کابلی هم در پیامی که به‌مناسبت رحلت آیت‌الله خراسانی دادند تصریح کرد: «من به مرجعیت خیلی تمایل نداشتم، اما با اصرار آیت‌الله خراسانی و شورای مدرسین پذیرفتم».

عدالت امید: شورای مدرسین چه کسانی بودند؟

حجت‌الاسلام اعتمادی: شورای مدرسین بیشتر یک عنوان سیاسی بود که پس از تأسیس حزب وحدت، به ابتکار شهید مزاری در مشهد ایجاد شد و اعضای آن یک مقدار مساعده هم دریافت می‌کردند. در ترکیب این شورا علمای بزرگواری بودند، هرچند خیلی دغدغه این قبیل مسائل را نداشتند؛ اما آیت‌الله خراسانی و ما مجموعه‌ای که در اطراف ایشان بودیم در جریان طرح و تثبیت مرجعیت تلاش کردیم این بزرگواران را نیز درگیر مسئلهٔ مرجعیت کنیم. ضمن احترام به همهٔ عزیزان که زحمت کشیدند. باید گفت که واقعیت این است که بخش عمدهٔ نیروهایی که این موج را ایجاد کرده و محوریت را به عهده داشتند، منسوبین به سازمان نصر قدیم و هواداران حزب وحدت بودند. از علما، طلاب و فرهنگیان تا حاجی‌های مثل حاج برات، حاج رجب ترکمنی، ناصر شریفی یکه‌ولنگی و... این‌ها بودند که تحت فرماندهی خراسانی، با فداکاری و تلاش شبانه‌روزی فضا را تغییر دادند.

آیت‌الله خراسانی تا مدت‌ها به‌صورت مستمر در کنار آیت‌الله کابلی حضور داشت و این را ما نیز اصرار

داشتیم، چون دغدغه داشتیم که یک‌وقتی آیت‌الله کابلی بر اثر تبلیغات و حضور برخی نیروهای مخرّب، عقب‌نشینی نکند.

عدالت امید: به نظر شما چه عواملی در تثبیت مرجعیت آیت‌الله کابلی بیش از همه نقش داشتند؟

حجت‌الاسلام اعتمادی: در این زمینه عوامل ذیل را باید ذکر کنیم:

۱. لطف الهی و برکات خون شهدا: شهدای مظلوم ما مخصوصاً شهدای افشار، فاجعهٔ افشار عمیقاً مردم ما را تکان داد. آن‌ها دیدند که دیگران در برابر این فاجعه بزرگ بسیار با بی‌تفاوتی برخورد کردند؛ در حالی‌که حداقل از مراجع و حوزه‌های قم و نجف انتظار می‌رفت موضع بگیرند؛ اما حتی یادی هم نکردند.

۲. شرایط خاص تاریخی: واقعاً هزاره‌ها در آن مقطع تاریخی به این خودباوری رسیده بودند و با تمام وجود این ضرورت را درک می‌کردند که هیچ‌کسی به ما رحم نمی‌کند. صدای ما شنیده نمی‌شود، باید خودمان دست به کار شویم و به بازوی خود تکیه کنیم. هرکه باشد از خود ما باشد، تقریباً می‌شود گفت تمام اقشار جامعه کم و زیاد به این درک و دریافت رسیده بودند. همان‌طور که زن و مرد از رهبری شهید مزاری حمایت کردند و این خیلی زمینه را فراهم کرده بود تا در این عرصه نیز پرشور به میدان آمدند.

۳. اخلاص و ایثار آیت‌الله خراسانی: این خراسانی بود که با نفس قدسی، منطق قوی و تیزهوشی این جریان را رهبری کرد و در کنار ایشان افرادی که صادقانه و با انگیزهٔ قوی ایشان را در سازمان‌دهی نیروها کمک کردند. همچنین کسانی که شبانه‌روزی دویدند و با وجود مشکلات فراوان میدان را رها نکردند تا سرانجام بر توطئه‌ها، تمسخر و تبلیغات سوء مخالفین، غالب شدند. به ویژه که فضای ایران هم برای مهاجرین تنگناهای خاص خود را داشت. در همان زمان روزنامهٔ خراسان مقالاتی منتشر کرد که در دورهٔ آیت‌الله حکیم بر اثر توطئه‌ها، مرجعیت از مرزهای ایران خارج شد و... تلویحاً نارضایتی‌شان را از عَلَم کردن مرجع غیرایرانی ابراز می‌کردند. خلاصه اینکه: به جرئت می‌توان خراسانی را بنیان‌گذار نهاد مرجعیت در افغانستان نامید و تمام کسانی که از سال ۱۳۷۲ به بعد اعلام مرجعیت کردند وامدار و مدیون محقق خراسانی هستند.

۴. حمایت رهبر شهید مزاری: همان‌طور که گفتم در خاطرات شهید مزاری آمده که از قدیم این ایده را داشت و روی شخص آیت‌الله کابلی تکیه خاصی می‌کرد. من خودم دربارهٔ مرجعیت آیت‌الله کابلی با شهید مزاری تماس گرفتم و ایشان تأیید و حمایت کرد. در سفری که استاد عرفانی یکه‌ولنگی داشت، از ایشان پرسیدیم، آقای عرفانی گفت: «آیت‌الله کابلی از علمایی است که نظریاتش با استاد مزاری نزدیک است و هردو رابطهٔ خوبی دارد.» مضاف بر این‌ها، مقاومت شکوهمند غرب کابل به رهبری استاد شهید مزاری به صورت کلی شور و حال دیگری به جامعه بخشیده و فضای دیگری پدید آورده بود. در واقع علم و استدلال و منطق محقق خراسانی در این فضا بود که موج می‌آفرید و ما شعارهای هم که می‌دادیم مرجعیت را در کنار رهبری سیاسی مطرح می‌کردیم و از «یار مزاری» می‌گفتیم.

عدالت امید: اگر ممکن است دربارهٔ ضرورت تقویت سیستم فقهی و اجتهاد که از متن خود مردم ما برخاسته باشد، صحبت کنید؛ اینکه نبود مجتهدینی که از متن مردم خود ما برآمده باشد، چه خلأهایی دینی، فقهی و اجتماعی را متصور می‌سازد؟

حجت‌الاسلام اعتمادی: در گذشته مراجع عظام تقلید نسبت به مردم هزاره خیلی کم‌لطف و بی‌توجه بودند. شما وقتی وکالت‌خط‌های این بزرگواران را ببینید، قریه‌های کوچک را تک به تک نام‌برده که فلان قریه فلان قریه... در محدودهٔ وکالت فلان آقاست. من در یکی از وکالت‌نامه‌ها دیدم نوشته بود: «قریه‌های سر سِخینگگ، دهن سِخینگگ، قَرَه‌قات و... در محدودهٔ وکالت حجت‌الاسلام آقای...»، قَرَه‌قات قریه‌ای در شاخ کوه که سال‌هاست، بیش از دوخانه در آنجا ساکن نبوده‌اند. پرسش اینجاست: شما که این‌قدر دقیق هستید و از قریه دو خانه‌ای هم نمی‌گذرید، این مردم نسل‌کشی‌ها را تجربه کردند، بی‌حرمتی‌ها و

آوارگی‌ها کشیدند. صدها برابر قَرَه‌قات قتل‌عام شدند، مراجع معظم در حد دو خط، به‌اندازه همان وکالت‌نامه‌شان هم ننوشتند و محکوم نکردند.

سال ۱۳۷۴ مهاجرین شرایط سختی داشت. به یک مناسبتی در کتابخانه قائم مراسم برگزار شد، آیت‌الله سید باقر شیرازی و فرماندار مشهد هم در آن جلسه شرکت کرده بودند. آیت‌الله خراسانی در این برنامه سخنرانی کرد و به موضوعات هجرت، جهاد و کشورهای اسلامی پرداخت و از جمله گفت: «حضور این مردم در ایران به خاطر باورها، فرهنگ و تاریخ مشترک است و این مسائل نزدشان ارزش و احترام دارد و الا اگر من می‌دانستم که این‌گونه می‌شود و شما مثل امروز با این‌ها برخورد می‌کنید، این مردم را به کشورهای دیگر بسیج می‌کردم».

آیت‌الله خراسانی معتقد بود به‌طور کلی در رابطه با فعالیت‌های سیاسی، فرهنگی و از جمله موضوع مرجعیت ما غیر از افغانستان سه حوزه را باید جدی بگیریم: ایران، پاکستان و کشورهای عربی، در بخشی از کشورهای عربی مهاجرین ما حضور دارند و آن‌ها در تأمین هزینه‌ها می‌توانند خیلی کمک کنند؛ سوریه و لبنان هم آن روزها چهارراه ارتباطات جهانی بود، مخصوصاً لبنان که جنبش‌های آزادی‌بخش و انقلابیون از کشورهای مختلف حضور داشتند.

در پاکستان هم به دلیل حضور گستردهٔ مهاجرین و هم هزاره‌های که تبعهٔ آنجا بودند. باید کار می‌شد و جز خراسانی کسی دیگر این جرئت و توانمندی را نداشت. آیت‌الله خراسانی روی حضور شخص بنده در کنار ایشان خیلی اصرار داشت؛ اما من چون پاسپورت نداشتم نتوانستم همراهی کنم. آقای اخلاقی قبل از محقق خراسانی رفت تا زمینه‌سازی کند، اما فردی که واقعاً در هماهنگی بزرگان کویته و آن استقبال تاریخی از آیت‌الله خراسانی نقش اصلی را داشت حجت‌الاسلام رحمانی بود. رحمانی اصالتاً از بغل کندوی دایکندی بود و در کویته خیلی نفوذ داشت. وقتی فوت کرد هزاره‌های کویته در تشییع جنازهٔ او یکی از بی‌سابقه‌ترین تجمعات تاریخشان را تشکیل دادند.

خراسانی در کویته با سخنرانی‌هایش و طرح مسائل بنیادین، هزاره‌های آنجا را به نحوی غافلگیر می‌کند. آن‌ها اولین بار دیدند که کسی در کسوت یک مجتهد مسلم از تاریخ، سیاست، سرنوشت و آیندهٔ قومش سخن می‌گوید. با تعابیر بلندی از آیت‌الله کابلی نام می‌برد و مرجعیت ایشان را تبلیغ می‌کند. آیت‌الله خراسانی می‌گفت: «در کویته برخی می‌گفتند اینکه مجتهدی، مرجعیت مجتهد دیگر را این‌گونه تبلیغ کند بسی ارزشمند و مهم است».

آیت‌الله خراسانی تصمیم می‌گیرد حدود شش ماه در کویته بماند، چون نیروهای مؤثر و بانفوذ هزاره اطراف خراسانی جمع شده بودند، افرادی مثل برگید خادم، سردار سعادت، حاج نبی، فرزندان حاج ناصر معروف

واقعاً هزاره‌ها در آن مقطع تاریخی به این خودباوری رسیده بودند و با تمام وجود این ضرورت را درک می‌کردند که هیچ‌کسی به ما رحم نمی‌کند. صدای ما شنیده نمی‌شود، باید خودمان دست به کار شویم و به بازوی خود تکیه کنیم. هرکه باشد از خود ما باشد، تقریباً می‌شود گفت تمام اقشار جامعه کم و زیاد به این درک و دریافت رسیده بودند. همان‌طور که زن و مرد از رهبری شهید مزاری حمایت کردند و این خیلی زمینه را فراهم کرده بود تا در این عرصه نیز پرشور به میدان آمدند.

بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۴

به «شیر کشمیر» هزاره‌ای که در جنگ‌های کشمیر پیروزی‌ها و افتخارات زیاد داشت و... خراسانی می‌گفت: «با مشاهدهٔ شور و شوق فعالین و بزرگان هزاره به این فکر افتادیم که برای ساماندهی و انسجام فعالیت‌ها، تشکیلاتی با عنوان «شورای ملی هزاره» ایجاد کنیم تا با کابل، ایران و کشورهای دیگرهم مرتبط باشد و بدین منظور در نظر داشتم به شهرهای اسلام‌آباد، لاهور و کراچی نیز سفر کنم».

فعالیت‌های خراسانی در کویته رو به گسترش بود و هرروز قلمروهای بیشتری را تسخیر می‌کرد، اما به نظر می‌رسد همین گستردگی فعالیت‌ها یکسری سوء تفاهم‌هایی ایجاد کرد که منجر به فراخواندن ایشان توسط آیت‌الله کابلی شد. سرانجام آن مرد بزرگ طرح‌ها و برنامه‌هایش را نیمه‌تمام گذاشت و بعد از حدود دوونیم ماه، ناراحت به ایران برگشت.

عدالت امید: دفتر آیت‌الله کابلی در کویته در همین سفر ایجاد شد؟

حجت‌الاسلام اعتمادی: بعد از بازگشت خراسانی دفتر آیت‌الله در کویته توسط حجت‌الاسلام خطیبی یکه‌ولنگی راه افتاد و در اینجا لازم است یادآوری کنم: یکی از کسانی که در ایران، پاکستان و افغانستان بسیار زحمت کشید و صادقانه تلاش‌های مؤثری در راستای مرجعیت آیت‌الله کابلی انجام داد خطیبی بود. رونق دفاتر پاکستان و کابل مدیون فداکاری‌های آقای خطیبی است. این‌که بعداً چه باعث شد ایشان کناره‌گیری کند بحث دیگری است و به نظر می‌رسد در حق ایشان جفا شد.

آیت‌الله خراسانی بعد از اینکه از پاکستان بازگشت، ناراحت بود و می‌گفت: «در کارهای بزرگ همیشه باید کسانی را بگمارید که با مسائل آشنا باشند. افرادی که اهمیت و ظرافت کار را درک نمی‌کنند و در جریان مسائل نیستند ولو از روی دلسوزی، کار را خراب می‌کنند. من اگر در پاکستان می‌ماندم کارهای زیادی انجام می‌دادم؛ اما متأسفانه نگذاشتند». عیب اساسی خراسانی این بود که متعلق به یک جامعهٔ مظلوم بود. برای همین، قدر این گوهر ارزشمند دانسته نشد و در حق او خیلی کوتاهی شد.

عدالت امید: گفته می‌شود ارتباط آیت‌الله خراسانی با سران تنظیم نسل نو هزاره باعث فراخواندن ایشان از پاکستان شد، خود ایشان چه می‌گفتند؟

حجت‌الاسلام اعتمادی: ارتباط ایشان به این شکل نبوده که مقر و محل اقامتش دفتر تنظیم باشد. آن‌ها از آیت‌الله دعوت می‌کنند و ایشان هم می‌پذیرد. سؤال اینجاست که بر فرض تنظیمی‌ها به لحاظ فکری و اعتقادی به اصطلاح دگراندیش بودند و پایبندی‌شان به الزامات شرعی چنانکه از یک مسلمان انتظار می‌رفت نبوده، آیا ارتباط گرفتن یک مجتهد و کارشناس خبرهٔ دین با چنین جماعتی جای تحسین دارد یا تقبیح؟ امام موسی صدر که در لبنان آن همه توفیقات داشت و سال‌هاست تبلیغ می‌شود، یکی از اوصاف ایشان این بود که با غیرمسلمانان ارتباط نیک داشت و برای هدایت مردم حتی به کلیساها می‌رفت. تنظیمی‌ها که مسلمان بودند و خراسانی خود در این باره می‌گفت: «نمی‌دانم آقایان اشکال را در چه می‌دیدند. ظواهر دین را که آن‌ها هم مثل ما مراعات می‌کردند، نماز می‌خواندند، به حلال و حرام اهمیت می‌دادند، خطوط قرمز اسلام را معتبر می‌دانستند، حالا در مسائل سیاسی تفاوت‌ها و اختلافاتی بود که چیز دیگر است».

آیت‌الله خراسانی با غلام‌علی حیدری رئیس تنظیم نسل نو هزاره خیلی رفیق شده بود. حیدری چند بار به کابل رفت و با استاد مزاری و اعضای شورای مرکزی حزب ملاقات کرد، از جمله در زمستان ۱۳۷۲ پس از سفر خراسانی به کویته، حیدری به ایران آمد، به دیدار آیت‌الله کابلی رفت و در منزل آیت‌الله خراسانی میهمان شد که من خودم در آنجا بودم.

عدالت امید: جالب است! در جلسه آیت‌الله خراسانی و رئیس تنظیم چه صحبت‌های شد؟

حجت‌الاسلام اعتمادی: دربارهٔ دوران عبدالرحمان صحبت شد، وضعیت جاری هزاره‌ها، پراکندگی

سیاسی و... یکی از نکاتی که آیت‌الله خراسانی مطرح کرد دربارهٔ انتقال جنازهٔ جنرال موسی خان به مشهد بود و گفت: «شما با این کارتان، افتخار، اعتبار و تاریخ خود را در پاکستان خدشه‌دار کردید. صفحهٔ دیگر زندگی جنرال موسی خان با مرگ او آغازشده بود باید برایش بارگاه و تشکیلات می‌ساختید تا نسل‌های آینده‌تان به آن افتخار کنند». حیدری هم تأسف می‌خورد و از عوامل و جریان‌های که منجربه این کار شد گفت.

موضوع دیگری که اتفاقاً خیلی هم دقیق در ذهنم مانده، این بود که حیدری خطاب به خراسانی گفت: «استاد! من این بار که از کابل آمدم به لطف الهی بسیار آرامش دارم، دغدغه این را ندارم که با سرنوشت مردم ما معامله و خیانت می‌شود، چون مزاری‌ای که من دیدم کسی است که اگر دنیا را هم او بدهند از آرمان‌ها و خطوط اساسی عدول نمی‌کند. اگر کسانی دیگری به جای ایشان بودی (برخی‌ها را نام می‌برد) با ده هزار دلار هم مردم را معامله می‌کرد». آیت‌الله خراسانی گفت: «درست است تشخیص من نیز همین است و براساس همین باور بود که در حد توان خودم از حزب وحدت حمایت کرده‌ام».

عذرا امید: آیت‌الله خراسانی پس از تثبیت مرجعیت، سفری به قم داشت که شما همراه ایشان بودید چه خاطراتی از این سفر دارید؟

حجت‌الاسلام اعتمادی: سال ۱۳۷۴ آیت‌الله خراسانی سفری به قم، اراک و ملایر داشت. در این سفر غیر از دو تا پسر ایشان (حسن و جعفر) بنده همراه آیت‌الله بودم. در قم، خراسانی با چند تن از بزرگان و مراجع دیدار کرد. آیت‌الله تبریزی که از مراجع مطرح آن دوره بود در نجف با آیت‌الله خراسانی دوستی و آشنایی داشت. زمانی که دفتر ایشان رفتیم، آیت‌الله تبریزی به استفتائات پاسخ می‌دادند، اعضای دفتر ایشان جواب استفتائات را به عربی یا فارسی می‌نوشتند و برای آیت‌الله می‌خواندند تا ایشان نظر نهایی خود را بگوید. آیت‌الله تبریزی با ما خیلی سرد و با بی‌توجهی برخورد کرد، مثل اینکه یک فرد معمولی آمده است. ما چند دقیقه نشستیم؛ در حالی که ایشان به کارش مشغول شد. یکی اعضای دفتر، پاسخ یک استفتا را که نسبتاً طولانی هم بود خواند تا آیت‌الله تبریزی نظر خویش را بگوید، ایشان گفت: «همان که نوشته‌اید، درست است». آیت‌الله خراسانی ایراد گرفت گفت: «نخیر، صدر این مطلب با ذیلش سازگاری ندارد». آیت‌الله تبریزی گفت: «نه همان درست است». دوباره خراسانی گفت: «نه حضرت آقا! چنین نیست». بحث شد و هرکدام به نفع مدعایش استدلال کرد. تقریباً همهٔ حضار متوجه شدند که خراسانی در استدلال و اثبات مدعایش دست بالایی دارد و در نهایت آقای تبریزی مجبور شد تا بگوید پاسخ را همان‌گونه بنویسید که ایشان می‌گوید. آیت‌الله تبریزی پس از ختم این بحث و جدل، بلافاصله از ادامهٔ پاسخگویی به استفتائات خودداری کرد و به آیت‌الله خراسانی گفت: «حاج آقا ببخشید، من و شما به اتاق دیگر برویم صحبت کنیم». در این لحظه آیت‌الله خراسانی به عنوان دلجویی از آیت‌الله تبریزی، خطاب به حضار گفت: من در نجف با حضرت آیت‌الله تبریزی رفیق و همدرس بودیم و در درس‌های آیت‌الله خویی می‌رفتیم؛ اما امروز «اَلشَّیخ فِی السَّماء و اَنا فِی الاَرض». آقای تبریزی در آسمان است (کنایه از مقام مرجعیت) و من در زمین‌مانده‌ام. بعد گفت: «حضرت آیت‌الله تبریزی! این ایرادی که من گرفتم به این جهت بود که شما در حوزه محتمل الاعلمیه هستید و فتوای شما باید از نهایت اتقان و استحکام برخوردار باشد». البته آیت‌الله خراسانی بعداً از این برخوردش با آقای تبریزی ناراحت بود، چند بار استغفار کرد و می‌گفت: «نباید چنین می‌شد».

آیت‌الله خراسانی با آیت‌الله شاهرودی نیز سابقهٔ دوستی در نجف داشت و برای همین، دیدار با ایشان نیز در برنامه بود؛ اما جعفر پسر حاج آقا ساعت ملاقات را اشتباه فهمیده بود؛ لذا این باعث شد که موقع تدریس ایشان برویم. حسینیهٔ بزرگی بود و نزدیک ۵۰۰ –۶۰۰ نفر از علما زیر درس ایشان حضور داشت. ما در داخل رفتیم و گوشه‌ای نشستیم تا درس تمام شود. آیت‌الله شاهرودی بالای منبر بود و یک‌دفعه متوجه

حضور آیت‌الله خراسانی شد. در وسط درس، از همان‌جا پایین شد صدا زد: «شیخنا المحقق!» با یک شتابی طرف آیت‌الله خراسانی حرکت کرد که همه حیران ماندند چه خبر شده؟ آیت‌الله خراسانی را گرم در بغل گرفت، صورتش را بوسید، دستش را گرفته پای منبر درس خود برد و با صدای بلند گفت: «حضرت آیت‌الله محقق خراسانی فقیه، فیلسوف، انقلابی و کسی که سال‌ها با شهید آیت‌الله صدر همدم بوده، مباحثات علمی داشته و... دوستان! درس را ادامه بدهیم یا به احترام ایشان تعطیل کنیم؟» شاگردان هم با تعطیلی موافقت کردند. آیت‌الله خراسانی گفت: «کاش درس را ادامه می‌دادید من هم گوش می‌کردم. من خیلی متأسف هستم و از اینکه پسرم درست متوجه نشده بود، معذرت می‌خواهم».

درس تعطیل شد و ما به دفتر آقای شاهرودی رفتیم. ایشان از ما پذیرایی کرد بسیار گرم و خاطرات نجف را از جمله همان خاطره بحث علمی خراسانی با شهید صدر را یادآوری کرد. از مجلس اعلا صحبت کردند، آیت‌الله شاهرودی گفت: «حاج آقا من و شما که عجمِ عرب هستیم». بعد گفت: «تا زمانی که قم هستید، اینجا اتاق و امکانات، همه چیز در اختیار شماست، مقرتان همین جا باشد». آیت‌الله خراسانی تشکر کرد؛ اما اقامت در آنجا را به‌رغم اصرار آقای شاهرودی نپذیرفت. واقعاً آن عزت‌نفس خراسانی را هرکسی نداشت.

آیت‌الله مؤید از اقوام شهید آیت‌الله صدر بود، رفاقت و رابطه‌اش با خراسانی به دوران تحصیل در نجف بازمی‌گشت. ایشان قبلاً هم در مشهد به منزل آیت‌الله خراسانی آمده بود و در آن دیدار هم بنده حضور داشتم، آیت‌الله خراسانی از نوشته‌ها و تقریرات درس‌های خارج خود نزدیک ۵۰۰۰ صفحه را به ایشان داد و گفت: «من ناتوان شده‌ام، امکانات هم ندارم این‌ها مال شما باشد هر طور صلاح می‌دانید عمل کنید، اصلاً به نام خودتان چاپ کنید». آقای مؤید از آن‌ها یک دور کپی گرفت و اصل‌شان را برگرداند.

در قم که رفتیم شیخ حسین مؤید دعوت کرد، آنجا هم از دوران نجف صحبت شد و همان خاطرهٔ بحث علمی با شهید صدر را یادآوری کردند و از خراسانی به خاطر نوشته‌ها و تقریراتی که داده بود تشکر کرد و گفت: «شما نیز مثل شهید صدر نابغه هستید». آیت‌الله خراسانی بعداً می‌گفت شهید صدر داستان آن مباحثه علمی را هم به آیت‌الله شاهرودی گفته و هم به آقای مؤید این نشان می‌دهد که در تغییر نگاه ایشان خیلی مؤثر بوده است.



آیت‌الله خراسانی با شهید محمد منتظری در نجف رفاقت و رابطهٔ گرم دوستانه داشتند و با آیت‌الله منتظری هم در سال‌های قائم‌مقامی ایشان دیداری داشته است که خودش خاطرهٔ آن ملاقات را این‌گونه تعریف می‌کرد: «اولین بار بود که به ملاقات آیت‌الله منتظری می‌رفتم، در دفتر ایشان کسی به نام متقی حضور داشت که دیدارها را هماهنگ می‌کرد. من او را در نجف می‌شناختم. ایشان من را به آقای منتظری معرفی کرد و گفت: «شیخ روضه‌خوان خوبی است». آیت‌الله منتظری هم خیلی جدی نگرفت. چند لحظه‌ای نشستم و بعد پرسشی دربارهٔ ولایت‌فقیه مطرح کردم که موضوع درس‌های خارج ایشان بود. آیت‌الله منتظری پاسخی داد؛ اما من قانع نشدم. بحث مفصلی شد. هر دلیلی که ایشان آورد من رد کردم. تا سرانجام وقت ملاقات تمام شد، آیت‌الله منتظری از جایش بلند شد و خیلی احترام کرد و گفت: الآن یادم آمد. شهید محمد پسرم از شما زیاد تعریف می‌کرد. به متقی گفت: «شما آقا را روضه‌خوان معرفی کردید؛ اما ایشان یک فقیه و آیت‌الله بوده!» در آخر چند جلد از کتاب‌های مبانی ولایت‌فقیهش را هدیه داد و گفت حاج آقا حاصل بحث‌های ما همین‌هاست».

خراسانی می‌گفت: «خدا شاهد است این بحث‌وجدل‌های که گاهی پیش می‌آید، هیچ‌گاه به انگیزهٔ خودخواهی، شهرت‌طلبی و تظاهر نیست. بخشی از آن برمی‌گردد به ملت ما و ذهنیت منفی‌ای که از افغانی جماعت نزد دیگران وجود دارد و می‌گویند این‌ها بی‌سواد هستند. می‌خواهم این دیدگاه تغییر کند».

در اینجا نکته‌ای را هم لازم می‌دانم ذکر کنم: آن مطلبی را که آقای مرتضوی دربارهٔ خراسانی نوشته و گفته من در قم دیدم ایشان دنبال پول بود، کاملاً بی‌اساس است و به هیچ‌وجه با شخصیت، روش و منش و عزت نفس خراسانی همخوانی ندارد. او کسی بود که وقتی یک باب منزل را در میدان انقلاب که مرکز تهران است برایش دادند مالک نشد. خراسانی اگر دنبال پول بودی به جایی که از ایشان طلب کند، به جماران می‌رفت. من بارها سید حسین نوهٔ امام خمینی را در منزل خراسانی دیدم که برای مشورت خدمت ایشان می‌رسید. چون خراسانی را حداقل از بیست سال قبل به‌عنوان عالم متعهد و دلسوز به اسلام می‌شناخت. آیت‌الله خراسانی او را نصیحت می‌کرد که جوان هستی و به خانوادهٔ بزرگ تعلق داری، به درس‌هایت ادامه بده. یا مثلاً در یک مورد که باز هم بنده شاهد بودم، دکتر غلامرضا انصاری از خاوری‌های مشهد کاندیدای انتخابات مجلس ایران بود، رد صلاحیت شد. خدمت آقای خراسانی آمد و با سفارش ایشان موضوع حل شد.

عدالت امید: بخشی از آثار مرحوم خراسانی هرچند به صورت خیلی محدود چاپ شد، از آثار چاپ نشدهٔ ایشان چقدر اطلاع دارید و از سرنوشت آن‌ها چه می‌دانید؟

حجت‌الاسلام اعتمادی: ایشان دو تا کتاب روی دست داشت و می‌خواست تکمیل کند: ۱. رمز تأخّر مردم هزاره، ۲. مذهب و قومیت. در کتاب اول چنانکه از نامش پیداست، عوامل عقب‌ماندگی هزاره‌ها را بررسی کرده بود، مثل حاکمیت نظام‌های استبدادی، عوامل جغرافیایی و... در یک بخش هم گفته بود راه آگاهی یک جامعه یکی آموزش در مدارس، مکاتب و دانشگاه‌ها است و دیگری رادیو، تلویزیون، جراید و نشریات؛ اما در جامعهٔ هزاره اکثر این منابع آگاهی‌بخش وجود نداشته است؛ لذا مردم آگاهی خود را انحصاراً از حسینیه‌ها و منبرها می‌گیرند که در اختیار روحانیون هستند و آن‌ها هم فقط همان مسائل عبادی و اخلاقی را مطرح می‌کرده‌اند. متأسفانه اکثریت روحانیون هزاره با مسائل اساسی جامعه و سرنوشت مردم درگیر نبوده و در این زمینه‌ها هیچ‌گونه طرح و تئوری مشخص نداشتند.

اتفاقاً یک وقت در دفتر آیت‌الله کابلی هم طی یک سخنرانی در جمع تعداد زیادی از علما همین موضوع را بحث کرد و گفت: «با اجازهٔ شما علما، امیدوارم کسی توهین تلقی نکند؛ اما من براساس تأملات و مطالعاتی که دربارهٔ سرنوشت این قوم داشته‌ام به این نتیجه رسیده‌ام که یکی از عوامل عقب‌ماندگی مردم ما علمای ما هستند که پیشوای مردم بودند؛ اما از آگاهی‌های لازم

بنیاد اندیشه تاسیس ۱۳۹۴

برای نجات آن‌ها برخوردار نبودند. «خفته را کی کند خفته بیدار»؛ بنابراین ضرورت دارد که در این زمینه تجدید نظر اساسی کنیم و الا «فاقِد شیء مُعطی شیء» نمی‌شود». «مذهب و قومیت» کتاب دیگر ایشان بود. در این کتاب ارتباط با خویشاوندان (صله رحم) و مسئلهٔ قومیت را با استناد به آیات و روایات و استفاده از تجارب تاریخی مفصل بحث و بررسی کرده بود اتفاقاً آن جمله تاریخی شهید مزاری که گفته بود «در افغانستان شعارها مذهبی و عملکردها نژادی است». نیز برای ایشان خیلی جالب و قابل تأمل بود و می‌گفت: «نه‌تنها در افغانستان که در دنیا همین طور بوده». نمونه‌های زیادی در تأیید این حرف ارائه می‌کرد.

ایشان می‌گفت روایاتی پیدا کرده‌ام که تا چهل بطن را در جمع اقربا و خویشاوندان حساب کرده‌اند. خراسانی در این کتاب معیار دین را بسیار پررنگ و برجسته مطرح کرده بود و می‌گفت قومیت آنگاه محکوم است که در برابر ارزش‌های دینی قرار بگیرد. همان‌طور که امام زین‌العابدین(ع) دربارهٔ تعصب فرمود: آن تعصبی گناه است که شخص، بَدانِ قوم خود را بهتر از نیکان قومِ دیگر ببیند. دوست داشتن خویشان تعصب نیست، ولی کمك کردنِ قوم خود درستم کردن، تعصب ورزی است.

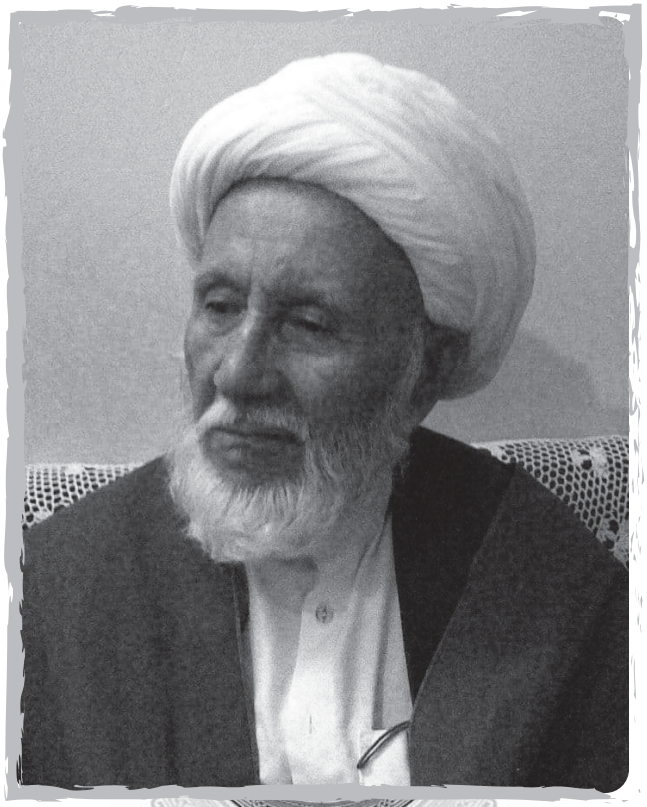
قرار بود من این کتاب را پاک‌نویسی کنم تا آماده چاپ شود که متأسفانه گرفتاری‌های روزگار اجازه نداد؛ اما آقای عبدالباقی ناصری‌زاده پسر آیت‌الله ناصری کرمانی یک مقدار این کتاب را پاک‌نویسی کرده بود. یکی از دوستان آیت‌الله خراسانی که اکثر اوقات در منزل ایشان می‌آمد این کتاب را برای مطالعه برد و متأسفانه دیگر برنگرداند.

عدالت امید: در پایان اگر نکتهٔ خاصی را لازم به ذکر می‌دانید بفرمایید.

حجت‌الاسلام اعتمادی: نکتهٔ اول: من مطالب و ناگفته‌های زیادی از مرحوم آیت‌الله خراسانی دارم هرچند بخشی از آن‌ها حداقل فعلاً زمان گفتنش نرسیده، از خداوند توفیق می‌طلبم که بتوانم آن‌ها را تنظیم کنم.

نکتهٔ دوم: آنچه در این مصاحبه دربارهٔ خراسانی گفته‌ام دو بخش دارد: ۱. مربوط به دوران حضور آیت‌الله خراسانی در نجف و سوریه است. ۲. مربوط به سال‌های حضور ایشان در ایران می‌شود. در قسمت اول بیشتر مطالب را طی نزدیک دو دهه همکاری و همراهی با خراسانی از خودش شنیده‌ام و بخش دیگر را از افراد موثق و معتبر. در سال‌های حضور مرحوم خراسانی در ایران اکثر رخدادها را خودم شاهد بودم و در مسائل مربوط به حزب وحدت و جریان تثبیت مرجعیت در متن ماجرا حضور داشتم و یکی از گردانندگان اصلی در کنار مرحوم خراسانی بودم و در مواردی که از دیگران نقل شده نیز افراد معتمد و معتبر بوده‌اند. در زمان حیات آیت‌الله کابلی روزی در قم منزل ایشان بودم. صحبت از روزهای آغاز مرجعیت شد و من در این باره یادداشت‌های برای «دانشنامهٔ هزاره» نوشته بودم. آن روز همین مطالب را به ایشان هم یادآور شدم. حضرت آیت‌الله کابلی تأیید کرد و گفت چقدر خوب به یادتان مانده است. ▣

بنیاد فکری
تأسیس ۱۳۹۴



شخصیت علمی آیت‌الله محقق خراسانی

گفتگوی منتشرنشده از مرحوم حجت‌الاسلام والمسلمین نادرعلی مهدوی شهرستانی

بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۴

اشاره: حجت‌الاسلام و المسلمین استاد نادرعلی مهدوی شهرستانی از سال‌های سال با روانشاد آیت‌الله محقق خراسانی آشنایی و روابط دوستانه داشته است و خاطرات درخور طرح از آیت‌الله خراسانی دارد. در این روزهایی که قرار شد ویژه‌نامه آیت‌الله خراسانی را در مجلهٔ عدالت و امید چاپ کنیم، باخبر شدیم که گفتگوی چاپ نشده با استاد مهدوی دربارهٔ آیت‌الله خراسانی در دست جناب اقای برهانی شهرستانی است. با ایشان در تماس شدیم. خوشبختانه ایشان موافقت کردند و گفتگو را برای ما فرستادند. جا دارد که از همکاری جناب آقای برهانی تشکر کنیم. اگرچه این گفتگو حدود هشت سال پیش انجام شده و متأسفانه تاریخ دقیق آن ثبت نشده است، ولی سخن تازه و نگفته و ناشنوده نیکویی که دربارهٔ آیت‌الله خراسانی گفته شده است.

عدالت امید: در رابطه با مرحوم آیت‌الله محقق خراسانی یک سلسله مصاحبه‌هایی با شخصیت‌های علمی و سیاسی کشور داریم. تازه مطلع شدیم که استاد مهدوی از افغانستان تشریف آورده است ضمن خیرمقدم به ایشان می‌خواهیم راجع به آیت‌الله محقق خراسانی و آشنایی ایشان با ایشان مصاحبه‌ای را انجام بدهیم. حاج آقا! اولین سؤال این است که شما مختصری از زندگی خودتان را بیان فرمایید و بعد راجع به آقای خراسانی و این‌که چطور با ایشان آشنا شدید صحبت بفرمایید.

حجت‌الاسلام مهدوی شهرستانی: بسم‌الله الرحمن الرحیم با تشکر از لطف شما و این‌که قبول زحمت فرمودید و سؤالی راجع به این بنده کردید. البته زندگی خود ما که همان ابتدای کلمه که در افغانستان با مشقت‌هایی آن روز ما طلبه شدیم و از محل زادگاه اصلی خودمان، خواجه‌نیکپای، که به ولسوالی گیزاب مربوط بود به مالستان و جاغوری آمدیم. تحصیلاتی داشتیم در مالستان و بعد آمدیم در جاغوری مدرسه حوت قل جاغوری، مدرسه مرحوم آیت‌الله وحیدی جاغوری که شخصیت بسیار علمی و برجسته بود و با حکومت سید عباس (که یک مستبدی بود در غزنی) هم سازش نداشت و بالأخره توسط سید عباس تبعید شد، زندانی شد و بعد در آغاز هجوم روس‌ها رفت در قم بدرود حیات گفت. خدمت ایشان بودیم، بعد از خدمت ایشان که بالأخره با این مشکلات روبرو شدیم عازم ایران شدیم، در ایران که آمدیم تقریباً مدت چیزی کم هفت سال در مشهد مشرف بودیم و خدمت اساتید بزرگ من جمله خدمت حضرت استاد ادیب نیشابوری (ادیب دوم) بهره علمی بردیم، بعد عازم عراق شدیم، در عراق با مرحوم آقای محقق خراسانی آشنایی یافتیم، ایشان مردی بود فاضل، هم در اصول، هم در ادبیات، هم در تاریخ، هم در عرفان. بالأخره شخصیت برازنده‌ای بود. بالأخره یک کمکی فکر آزادتر داشت و ارتباطشان با مراجع قوی دوام نداشت، گاهی با یکی از مراجع زمینه سازش فراهم می‌شد و مدتی با ایشان کار می‌کرد و بعد آن را که باب طبعش نبود رها می‌کرد بعد با مرجع دیگر. و آخرالامر ایشان از نجف اشرف برگشت اینجا در مشهد مقدس، اینجا هم خدمت ایشان رسیدیم، بعد اتفاقاتی افتاد که ایشان در پاکستان از طرف حضرت آیت‌الله محقق کابلی تبلیغ داشت، از نزدیک با آقای محقق خراسانی ما ارتباط داشتیم و ایشان شخصیت برازنده‌ای بود و فاضل و یکی از افتخارات مردم تشیع به شمار می‌آمد و ضمناً ایشان بنده را می‌شناخت و با مرحوم آیت‌الله رئیس یکه ولنگی یادی از ما کرده بود و به هر صورت این‌ها سرجای خودش. ولی در فرجام ایشان هم یک مقداری غریبانه بدرود حیات گفت و آن طوری که مقام علمی و شخصیت علمی‌شان ایجاب می‌کرد از ایشان تجلیل به عمل نیامد، این جای تأسف است. من انتظار دارم که فضلا و علما و برجستگان و فرهیختگان شخصیت ایشان را تعظیم کنند بعد از خودشان هم البته یک حقی از حقوقشان ادا خواهد شد.

عدالت امید: مرحوم آقای محقق خراسانی برجستگی‌های زیادی داشت همان‌طوری که شما گفتید، در علوم مثل اصول، فقه، فلسفه، عرفان و مخصوصاً ایشان در فلسفه بیشتر نمود پیدا کرد، بیشتر به عنوان یک فیلسوف مطرح بود، به عنوان یک خطیب مطرح بود تا آنجای که ما می‌دانیم در نجف ایشان در اکثر بیوت مراجع آن زمان خطابه می‌خواند و از خطابه خوانان بسیار معروف بوده، حالا سؤال من این است که ایشان چرا آن طوری که شأن علمی‌اش اقتضا می‌کرد موفق نشد شاگردهای زیادی تربیت کند؟

حجت‌الاسلام مهدوی شهرستانی: باکمال تأسف این‌که ما اطلاع عمیقی نداریم ولیکن از روش اخلاقی حضرت آقای محقق خراسانی که ما استنباط کرده بودیم فکر می‌کنم که ایشان با آن فضل و علمی که داشت در رشتهٔ فقه و اصول و فلسفه، بیشتر علاقه داشت که بنویسد، البته کتاب‌هایش را به صورت کلی مطالعه نکردم ولی فکر می‌کنم که کتاب‌های خوبی باشد.

عدالت امید: آقای خراسانی یک روحیهٔ قوم‌گرایی داشت و سعی می‌کرد که این قوم از هر لحاظ هر طور شده نمود پیدا کند ولی چندان موفق نبود به نظر شما راز عدم موفقیت ایشان در چه بود؟



حجت‌الاسلام مهدوی شهرستانی: سؤال خوبی فرمودید اولاً این‌که در آن قسمت وقتی ایشان مشغول تحصیل در نجف اشرف بود افاده هم می‌کرد، منبر هم می‌رفت، دربیوت مراجع می‌رفت، از منبر و بیاناتشان هم خوب استفاده می‌کردند، استقبال می‌کردند، ولی شرایط فعالیت سیاسی در آن زمان در نجف اشرف وجود نداشت به خاطری که نجف اشرف اگرچه شهر علم است، شهر دانش است، هرچه هست، مثلاً دانشگاه بزرگ هزارودوصد ساله است، ولی با کمال تأسف نسبت به اوضاع و شرایط زمان خودش علما و فضلا چندان علاقه‌ای هم نداشتند که آگاه شوند و آگاهی هم نداشتند لذا این شرایط ایجاب می‌کرد که ایشان فعالیت سیاسی نداشته باشد. اما در بعد دیگر که ایشان در رابطه با مسئلهٔ قومی علاقه داشت که همان گرایش نژادی خودشان را تبارز بدهد، این حقشان بود به خاطری این‌که مردم ما و شما در هرجا که رجال و شخصیت‌های علمی داشتند مظلوم واقع می‌شدند، مردم حقشان را تلف می‌کردند، تبلیغی از آن شخصیت خوب نبود، به این خاطر ایشان رنج می‌برد، همان حقایق را تبلیغ می‌کرد و از آقای مدرس تبلیغ می‌کرد و از ارزش‌های دیگر تبلیغ می‌کرد و این حقش بود، در این رابطه خودش هم موفق نشدند به خاطر این‌که شما می‌دانید که در دنیای امروز در ابعاد مختلف هرچه رول مهمی که بازی می‌کند جنبهٔ تبلیغ بازی می‌کند حتّی در اقتصاد، بعضی اقتصاددان‌ها نصف سرمایهٔ خود را در قسمت تبلیغ مصرف می‌کند. و کسی نبود که از مقام علمی‌شان از استحقاقشان و شخصیتشان تبلیغ بکند تا معروف شود و در اثر این معروفیت مراجعینی داشته باشد یا مقلدینی داشته باشد یا معاونینی داشته باشد که به ایشان کمک بکنند تا آن شخصیت علمی‌شان تبارز بکند، کتابشان را چاپ کند. من فکر می‌کنم بیشتر عوامل عدم معروفیت ایشان از این ناحیه‌ها بود.

بنیاد اندیشه
۱۳۹۴

عذرا امید: بلی، این را ما قبول داریم که در نجف آقای محقق خراسانی کارهای خوبی انجام داد؛ اما زمانی که ایشان در مشهد آمد، گروه‌های شیعه شکل گرفته بودند و باهم اختلافاتی شدیدی هم داشتند، اینجا آقای خراسانی به عنوان یک حلقهٔ وصل تبارز پیدا نکرد. به نظر شما ضعف از کجا بود؟

حجت‌الاسلام مهدوی شهرستانی: این ضعفش به خاطر

اینکه ایشان بیشتر با همان مراجع معروف که در نجف بودند سروکار داشت. به بیوت آن‌ها تشریف می‌بردند، در رابطه با شخصیت علمی آن‌ها صحبت می‌کردند، از شخصیت‌های علمی و مقام علمی آن‌ها تبلیغ داشتند، در آن موقع مرحوم امام در ایران بود، آن‌قدر مشهور و معروف هم نبود و با ایشان ارتباطی هم نداشت، بعد از انقلاب که آمد همچو فرصت کافی به گیر آقای محقق نیفتاد که ارتباط قرص و محکم برقرار بکند و در رابطه با شخصیت ایشان و انقلاب ایشان صحبت بکند تا یک موقع حسابی به گیرش بیفتد که در این قسمت‌ها مسائل را نشان بدهد. و به پندار ما و درک ناقص ما، همچنین فکر می‌کنم.

عدالت امید: آقای خراسانی در قسمت هویت بخشی یا خودباوری مردم شیعه هزاره تا حدودی موفق بود به این معنا که بخش عظیمی از جوانان و روحانیت را متوجه این مسئله کرد و خودش با آن مراتب علمی از مسئلهٔ قومی، هزاره‌گی و شیعی حرف می‌زد. حالا با توجه به این‌که حضرت‌عالی در کارهای سیاسی هم بودید و در مورد این‌که به مردم هزاره و شیعه ستم شده است یک سری اندیشه‌هایی هم دارید. شما برای این‌که اندیشه‌های شخصیت‌های مثل آقای خراسانی به ثمر برسد و مردم به آن خودباوری و به یک رستاخیز فرهنگی بزرگی برسند چه راه‌حل‌هایی را پیشنهاد می‌کنید؟

حجت‌الاسلام مهدوی شهرستانی: البته آن زمانی که ایشان این افکار و اندیشه‌ها را داشت شرایط افغانستان بسیار محدود و ضیق بود، مثلاً در زمان دموکراسی، اواخر سلطنت ظاهرخان ... تشکیل لوی جرگه بود... و اما در عین حال به نام دموکراسی بود، ولی استبداد حاکم بود هرگز کسی نمی‌توانست که از مرزهای حقوق مردم هزاره و مذهب تشیع حرف‌هایی مطرح بکند و در این قسمت‌ها یک تبلیغ داشته باشد و در این قسمت‌ها اگر فرصت می‌بود برای آقای خراسانی می‌توانست که برود در افغانستان ولیکن اگر می‌رفت هم فایده‌ای نمی‌کرد چون استبداد حاکم [بود] اما در اینجا چون مملکت خارج از افغانستان به‌حساب می‌آمد... مسائل سیاسی و مبارزه با آمریکا و غیر ذلک، همچو فرصتی به دستشان نیامد که در رابطه با افغانستان بتواند تبلیغ بکند یا کاری بکند. فقط آنچه میسور بود فروگذار نکردند.

عدالت امید: شما از ظاهر شاه گفتید، سؤالی به ذهنم آمد و آن این‌که بعضی از دوستان نسبت به آقای خراسانی یک سری ایرادهایی می‌گیرند، مثلاً می‌گویند ایشان یکی از کتاب‌هایش را به ظاهر شاه اهدا نموده و از ایشان تعریف و تمجیدی کرده است و این با شأن علمی آقای خراسانی نمی‌سازد. و بعض دیگری از دوستان می‌گویند: آقای خراسانی از این طریق می‌خواست نفوذی در حکومت پیدا کند تا بتواند از حقوق مردم دفاع کند. شما در این مورد چه می‌فرمایید؟

حجت‌الاسلام مهدوی شهرستانی: خوب اینکه ایشان کتابی تقدیم کرده باشد به نام ظاهر شاه، با کمال تأسف من ندیدم آن کتاب را که در آن باره اظهار عقیده بکنم. البته این نظرش عاقلانه بوده که کوشش می‌کرده نفوذی پیدا بکند و این زمینه را فراهم بکند. چرا؟ بعضی رجال سیاسی که الآن در کابل وجود دارد و ما می‌شناختیم، فوت کرده، آن‌ها هم همین نظر را داشتند که در شرایط فعلی ما با ظاهرخان بسازیم که یک قدری فرصتی گیر ما بیفتد و ما از این فرصت بتوانیم به خاطر محرومیت‌های که ملت ما و قوم ما دارد یک کارهایی بکنیم. نظر ایشان در این قسمت اگر بوده نیک بوده ما تأیید می‌کنیم.

عدالت امید: راجع به اخلاق و رفتارهای اخلاقی آقای خراسانی یک مقدار صحبت کنید.

حجت‌الاسلام مهدوی شهرستانی: البته ایشان از نظر اخلاق انسان متواضعی بود، فقط تنها نکته نظری که یک قدری آدم درباره‌اش فکر می‌کند این بود که یک مقداری زودرنجی هم داشت مثلاً فرض کنید که منازل آیات عظام که می‌رفت، سخنرانی‌های جالبی که می‌کرد انتظار داشت که به زودی یک عکس‌العمل خوبی از آقایان ببیند، اگر یک مقداری دیر می‌شد افسرده می‌شد؛ یعنی مسئلهٔ زودرنجی‌اش را من احساس کردم.

عدالت امید: همین روحیه‌های آقای خراسانی دلیلی بر این نبوده که نتوانسته با احزاب شیعی افغانستان رابطه برقرار بکند و به عنوان یک شخصیت علمی رهبرگونه ظهور کند؟

حجت‌الاسلام مهدوی شهرستانی: در این قسمت من فکر می‌کنم ایشان مقام علمی‌شان ایجاب نمی‌کرد به این احزاب افغانستان بپیوندد چون احزاب افغانستان اشخاص بسیار عادی و ابتدایی بود که سطح علمی‌شان نسبت به آنان قابل مقایسه نبود، بعد فکر می‌کنم که نمی‌توانست تحمل بکند که مقام علمی خود را کوچک کند و با یک عدّه اشخاصی که از نظر فرهیختگی مادون شأن باشد روابط برقرار بکند و از این راه بتواند کار بکند، وهمان غرور علمی‌شان این را نمی‌پذیرفت.

عدالت امید: از این نظر درست است. ولی آقای خراسانی روحیهٔ کار برای اجتماع را بسیار داشت و یکی از کارهایی که می‌توانست برای جامعه‌اش بکند این بود که احزاب متفرق را جمع کند؛ اما ایشان در این قسمت چندان موفق نبوده، و ما می‌خواهیم حلقهٔ مفقوده را پیدا بکنیم که به نظر شما در آن شرایطی که آقای خراسانی کار می‌کرد شرایط فرهنگی جامعهٔ ما این را اقتضا نمی‌کرد، و یا ایشان با توجه به آن تربیتی که در نجف شده بود به این مسئله فکر نمی‌کرد؟

حجت‌الاسلام مهدوی شهرستانی: من فکر می‌کنم هردو تاش مؤثر بوده به این معنا که هم وضع فرهنگی افغانستان در آغاز انقلاب بسیار پایین بود و سران احزاب هم آن‌قدر فرهیخته نبودند که مورد پذیرش آقای محقق شود و از طرف دیگر در نجف اشرف آن احترامات علمی که داشت احساس می‌کرد آن احترامات علمی با سازش با یکی از احزاب نصیبش نگردد و لذا نپذیرفتند. من فکر می‌کنم که این جوری شاید باشد.

عدالت امید: حضرت‌عالی یک مقدار یادداشت‌هایی دربارهٔ تاریخ هزاره‌ها و ستم‌هایی که بر هزاره‌ها شده است دارید و جزواتی هم برای خودتان تهیه کرده‌اید، و آقای خراسانی هم در قسمت تاریخ هزاره بسیار مطالعه می‌کرد و در این زمینه کتاب‌هایی هم نوشته است، شماها در جلسات خصوصی که با آقای خراسانی داشتید در این رابطه‌ها صحبت‌هایی هم داشتید؟ راه‌حلی و پیش درآمدی برای این‌که در آینده چه کاری بشود و نشود؟

حجت‌الاسلام مهدوی شهرستانی: با کمال تأسف آن‌قدر فرصت در نجف اشرف نبود که در این قسمت‌ها مفصل صحبت شود، ما صحبت‌های مختصری که می‌کردیم کار به جایی نمی‌رسید، فقط یک نشان دادن از مظلومیت‌های هزاره‌ها و قوم ما و شما بود و بقیه که آیا تدابیری اتّخاذ بکنیم نه شرایط هم در آن زمان ایجاب نمی‌کرد، اصلاً مردم گمان نمی‌کردند که از خاندان محمد زایی حکومت منتقل شود و به دست کسان دیگر بیفتد، با بودن این‌ها امید چندانی نبود که بتوانیم ما در این قسمت کاری بکنیم.

عدالت امید: از آقای خراسانی یک مقدار کتاب و دست‌نوشته‌هایی چاپ شده و چاپ نشده‌ای هست، مثلاً در زمینه اقتصاد ایشان کتابی دارد، در زمینهٔ فلسفه چندین جلد شرح بر منظومه دارد، بر اسفار حواشی دارد، درزمینه منطق کتاب دارد، در زمینه‌های کلام، اخلاق، تاریخ کتاب‌ها دارد. شما به عنوان یک عالم به علما چه پیشنهادی می‌کنید که میراث گذشتگان ما حفظ شود، از جمله آثار آقای محقق خراسانی؟

حجت‌الاسلام مهدوی شهرستانی: البته این مربوط به این است که علما و بزرگان ما باید دیده شود و با آن‌ها تبادل فکر شود که آیا این انگیزه وجود دارد که همچو خدمت فرهنگی برای ملّت خود بکنند یا نه؟ بعد از آن آدم می‌تواند اظهار بکند که چه اقدامی باید بشود. این کار به ذات خودش یک کار ارزشمندی است که میراث علمی‌شان در دست رس همگان قرار بگیرد.

عدالت امید: در پایان از جنابعالی که قبول زحمت نموده به سؤالات جواب دادید تشکر می‌کنیم.

مهدوی: من هم از شما تشکر می‌کنم. خدا به شما توفیق بدهد. ◻



ویژگی‌های شخصیتی آیت‌الله محقق خراسانی

گفتگو با حجت الاسلام والمسلمین موسی دانش

اشاره: موسی دانش مترجم و پژوهشگر از پژوهشگران معاصر افغانستان، عضو گروه حدیث پژوهی بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی در مشهد است. وی در طی حدود سی سال فعالیت در بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، تعداد هشتادوپنج اثر شامل ویرایش، ترجمه و تألیف آثار و مقاله را در کارنامه کاری خود به ثبت رسانده است. وی از سال ۱۳۶۷ با بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی مشغول به کار شده است. طی پنج سالی که در گروه ویراستاری فعالیت داشته است، حدود چهل کتاب را ویرایش کرده است و هم اکنون نیز عضو گروه حدیث پژوهی این مرکز هست. ترجمهٔ تفسیر الکاشف، در تفسیر قرآن، یکی دیگر از آثار وی است که در هشت جلد به چاپ رسیده و رتبهٔ کشوری ایران را از آن خود کرده است. همچنین این اثر در نمایشگاه قرآنی تهران مفتخر به دریافت لوح تقدیر و جایزه شده است. همچنین برخی از این آثار به چاپ رسیدهٔ وی توانسته رتبه‌هایی در سطح ولایت و کشوری را کسب کند و مفتخر به جوایز و لوح تقدیر گردد.

عدالت امید: جناب استاد تشکر از اینکه دعوت ما را برای این گفتگو پذیرفتید، در ابتدا اگر لطف کرده مختصری دربارهٔ خودتان بگویید.

موسی دانش: موسی دانش از طلاب منطقهٔ هزاره‌جات، ولایت دایکندی هستم. در سال ۱۳۴۹ وارد حوزهٔ علمیهٔ نجف اشرف شدم و در آنجا مشغول تحصیل گردیدم. درس معالم و مطول را خدمت مرحوم آیت‌الله شیخ محمدعلی مدرس افغانی خواندم و با مرحوم آیت‌الله شیخ عیسی محقق خراسانی در همان سال آشنا شدم.

جریان آشنایی‌ام نیز بدین قرار است: حضرت آیت‌الله حکیم به رحمت خدا رفته بود و در مسجد جامع هندی نجف اشرف مراسم گرفتند. هیئت‌های مختلفی می‌آمدند، هیئت‌های بزرگ که احیاناً سخنران معروفی داشتند، ضمن یک سخنرانی مختصر رحلت آیت‌الله حکیم را تسلیت می‌گفت. من اولین بار آیت‌الله محقق خراسانی را آنجا دیدم که به زبان عربی از سوی هیئت جامعهٔ افغانی‌ها تسلیت گفت و بی‌نهایت سخنرانی پرشور و عالی ارائه کرد. طوری که در آن زمان در نجف اشرف در میان عرب‌ها دو تا خطیب خیلی معروف بود: یکی مرحوم دکتر وائلی و یکی هم شیخ حسین صغیر. شیخ حسین صغیر کسی که در آن فاتحه به هیئت‌ها خیرمقدم می‌گفت. این شیخ حسین صغیر خیلی بیان شیوای داشت؛ اما وقتی‌که مرحوم محقق خراسانی در حد پانزده دقیقه به زبان عربی سخنرانی کرد. بعد از آن در بین دوستان و طلاب بحث می‌شد که آیا آقای شیخ محقق خراسانی بیانش بهتراست یا شیخ حسین صغیر؟ یعنی در این حد عربی را فصیح و با بیان زیبا و بدون لکنت زبان صحبت می‌کرد.

عدالت امید: با توجه به اینکه حضرت‌عالی نیز دانش‌آموخته حوزهٔ علمیهٔ نجف هستید دربارهٔ جایگاه علمی آیت‌الله خراسانی برای ما بگویید.

موسی دانش: مرحوم آیت‌الله محقق خراسانی واقعاً یک مجتهد بود، دوران حضور ایشان در نجف نیز از نظر علمی برای طلاب افغانی دوران طلایی و خاصی بود. چهره‌های علمی‌ای که ما در این دوره داریم، واقعاً کم‌نظیر هستند. در این دوره آیت‌الله شیخ عیسی محقق خراسانی، مرحوم آیت‌الله شیخ آصف محسنی، مرحوم آیت‌الله سید سرور واعظ کابلی مرحوم آیت‌الله محقق کابلی، آیت‌الله فیاض، آیت‌الله محمدعلی مدرس و مرحوم آیت‌الله شیخ موسی بامیانی این مجموعه همه همدوره هستند. همه‌شان واقعاً افراد نابغه‌ای هستند؛ گرچه مراتب علمی این‌ها ناشناخته مانده‌اند. بنده خودم تازه به مراتب علمی این آقایان پی برده‌ام. در آن زمان سنم اقتضا نمی‌کرد و مرحلهٔ تحصیلی‌ام اجازه نمی‌داد که مقام علمی این‌ها را درک کنم. الآن متوجه می‌شوم که این بزرگان چقدر در سطح بالای از فضیلت و دانش بودند؛ مثلاً مرحوم آیت‌الله مدرس کسی است که در نجف اشرف در رشتهٔ خودش بی‌نظیر بود. تنها استادی بود که به دلیل کثرت جمعیت پشت بلندگو تدریس می‌کرد. حداقل ۴۰۰ نفرپای درس ایشان حضور داشتند و خود ایشان می‌گفت: «شما همین آقایان که می‌بینید مرجع تقلید هستند. هیچ‌کدام این‌ها نیست که پیش من درس نخوانده باشد و مهر استادی من پشت همهٔ این‌ها زده شده. هیچ‌کسی از این بزرگواران نمی‌تواند ادعا کند که من پیش مدرس افغانی درس نخوانده‌ام.»

من الآن درک می‌کنم که مرحوم آیت‌الله سید سرور واعظ مجتهد بوده، کتابی دارد تقریرات درس خارج جلد دوم کفایه الاصول، اهمیت این کتاب را الآن درک کرده‌ایم. همچنین آیت‌الله فیاض تقریرات درس آیت‌الله خویی را نوشته با اینکه خیلی از شاگردان آیت‌الله خویی تقریرات درس ایشان را نوشته، اما این دو تا کتاب مرجع هست. ما خیلی علمای بزرگی داریم. همچنین آیت‌الله شیخ آصف محسنی و مرحوم آیت‌الله محقق کابلی خدا رحمتشان کند.

من یادم هست که مشکلی برای طلبه‌های نجف پیش آمد. قرار شد تا این موضوع با سفیر افغانستان در بغداد در میان گذاشته شود. روی این جهت، چند تن از علما از جمله آیت‌الله مدرس افغانی و آیت‌الله محقق کابلی و چند تنی دیگر از علما، از جمله بنده هم چون شاگرد آیت‌الله مدرس بودم در بغداد رفتیم. در محوطهٔ سفارت نشسته بودیم که آیت‌الله محقق کابلی آمد.

بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۴

آیت‌الله مدرس بلند شد و خیلی احترام کرد. یکی از فضلا اعتراض کرد که شما خیلی برای این آقا احترام قائل هستید، دلیلش چیست؟ آیت‌الله مدرس گفت: «ببین این آقا کتابی نوشته که تو باید ده سال درس بخوانی تا آن را بفهمی تا چه رسد به اینکه چنین کتابی را بنویسی». منظور ایشان «شرح عروه»ای بود که آیت‌الله محقق کابلی نوشته بود. کسی شرح عروه می‌نویسد باید خیلی از درجهٔ علمی بالای برخوردار باشد. اول باید اثبات کند که در فقه تخصص دارد.

آیت‌الله شیخ موسی بامیانی کتابی به نام «المفصل فی شرح المطول» دارد. کتاب «مطول» کتابی است که اگر علما آن زمان می‌خواست سواد خود را اثبات کند، شرح مطول می‌نوشت. قرار بود که ایشان در ده جلد بنویسد که البته موفق نشد و یک یا دو جلدش چاپ شد. ولی به هرحال از فضلای بزرگ حوزهٔ علمیهٔ نجف بود. محقق خراسانی نیز از هم‌ردیفان همین بزرگان است و در اجتهاد ایشان هیچ تردید نیست.

لازم می‌دانم نکته‌ای را خدمتتان عرض کنم و آن اینکه معمولاً در زندگی بعضی افراد تا اتفاق‌هایی نیفتد، نمی‌تواند استعدادش را بروز بدهد. به تعبیر دیگر گاهی از بین یک ملت باید افرادی قد علم کنند و کار بزرگی را انجام دهد تا دیگران از او تقلید کنند. طلاب حوزهٔ علمیهٔ نجف اشرف با اینکه چنین شخصیت‌های فاضلی داشتند؛ اما از دو چیز ترس داشتند و نمی‌توانستند خودشان را بروز بدهند: یکی مسئلهٔ نویسندگی بود. در بین طلاب افغانی کسی جرئت نمی‌کرد که دست به قلم ببرد و مقاله بنویسد؛ با اینکه سوادش را داشتند؛ ولی جرئت این کار را به خود نمی‌دادند. همچنین در مسئلهٔ مرجعیت، ما شخصیت‌های داشتیم که مجتهد جامع‌الشرایط بودند؛ اما به دلیل این جو و فضای حاکم جرئت نمی‌کردند که مثلاً بگویند ما هم مجتهدیم. آیت‌الله محقق خراسانی، آیت‌الله شیخ آصف محسنی و آیت‌الله سید سرور واعظ هیچ وقت ادعا نکردند ما مجتهدیم، لااقل من نشنیده‌ام که در آن عصر ادعای مرجعیت کنند.

ندای امید: چرا ادعای مرجعیت نمی‌کردند؟

موسی دانش: دلیل این امر همان فضایی بود که عرض کردم تا این‌که سال‌ها گذشت و آیت‌الله محقق کابلی مرجع تقلید شد. البته این تغییر فضا بعد از اتفاقاتی در ایران و افغانستان رخ داد؛ زمانی که انقلاب اسلامی ایران پیروز شد و خدا امام خمینی را رحمت کند، زیرا ایشان به همهٔ علما جرئت بخشید تا قد علم کنند و بتوانند داشته‌های خود را بروز بدهند. در اینجا هم بالأخره احساس نیاز شد. روی همین جهت آیت‌الله محقق کابلی واقعاً لیاقت مرجعیت را داشت؛ لذا در صحنه آمد و ادعای مرجعیت کرد.

ندای امید: اگر ممکن است مقداری دربارهٔ بزرگانی که آیت‌الله محقق خراسانی در محضر آن‌ها درس خوانده است بفرمایید و اینکه گفته می‌شود ایشان اولین هزاره‌ای است که درس خارج را در نجف شروع کرد. در این باره جنابعالی چه معلوماتی دارید؟

موسی دانش: ایشان به درس‌های امام خمینی، همچنین به درس‌های آیت‌الله خویی و آیت‌الله شاهرودی شرکت می‌کرد؛ اما دربارهٔ درس خارج ایشان اطلاعی ندارم. تردیدی نیست که خراسانی در سطح آیت‌الله فیاض و دیگر مجتهدین بود. علاوه بر اجتهاد یک سری ویژگی‌های هم ایشان داشت که دیگران نداشتند. یکی این‌که نویسندهٔ خوبی بود و آثار علمی پدید آورد. وی کسی بود که برای نخستین بار از بین علمای افغانی دست به قلم برد. در زمانی که ایشان می‌نوشت نه آیت‌الله فیاض چیزی نوشته بود نه آیت‌الله سید سرور واعظ. این‌ها بعد از ایشان دست به قلم بردند. از جمله آثاری که ایشان نوشت «المؤلفون الافغانیون المعاصرون» بود. در این کتاب نویسندگان افغانی و زندگی‌نامهٔ آن‌ها را نوشتند. این کتاب نشان می‌دهد که ایشان توجه خاصی نسبت به مسائل افغانستان داشت و این مسئله در برخوردها، رفتارها و ارتباطاتش با طلاب افغانی نیز آشکار بود.

ندای امید: آقای خراسانی از نظر علمی علاوه بر فقه و اصول در منطق و حکمت نیز دارای آثاری است در این باره اگر توضیحی دارید بفرمایید.

موسی دانش: در حوزهٔ علمیهٔ نجف بیشتر توجه افراد روی فقه و اصول است؛ اما ایشان تنها به فقه و اصول بسنده نکرد و با توجه به آن ذهن خلاقی که داشت به علوم دیگر نیز توجه داشت. در نجف معروف بود که ایشان در منطق و فلسفه ید طولایی دارد. به همین دلیل شاگردانی هم داشتند. در این جهت ایشان واقعاً نسبت به دیگران تفاوت داشت. یک جنبهٔ دیگری که ایشان داشت، جنبهٔ اجتماعی و مردمی ایشان بود. واقعاً با مردم مراوده داشت و دیگر اینکه اهل منبر بود. خطابه و منبر ایشان هم در سطح بالایی بود. این طوری نبود که بگوییم ایشان برای مردم عادی منبر می‌رفت، نه بلکه ایشان را حتی مراجع تقلید دعوت می‌کردند. از باب نمونه یک مورد را در این زمینه عرض کنم:

در نجف مرحوم امام خمینی در مسجد ترک‌ها درس خارج می‌گفت و ظهرها هم نماز جماعت به امامت ایشان اقامه می‌شد. در یکی از سال‌ها در ماه مبارک رمضان از آیت‌الله خراسانی دعوت کردند که بعد از نماز امام خمینی، ایشان منبر برود. با توجه به اینکه حضرت امام معمولاً پای صحبت منبر کسی نمی‌نشست، اما من به چشم خودم دیدم که نماز تمام می‌شد، آیت‌الله محقق منبر می‌رفت و مرحوم امام تا آخر سخنرانی ایشان می‌نشست.

عدالت امید: به نکتهٔ خوبی اشاره کردید. یکی از برجستگی‌های محقق خراسانی سخنوری‌اش بود.

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴



حال چه چیزی باعث می‌شد تا منبر ایشان مخاطب داشته باشد و مراجع بزرگ را جذب کند؟ فصاحت و بلاغت؟ محتوی علمی؟ پرداختن ایشان به مسائل روز جهان اسلام؟ بیشتر کدام جنبه برجستگی داشت؟

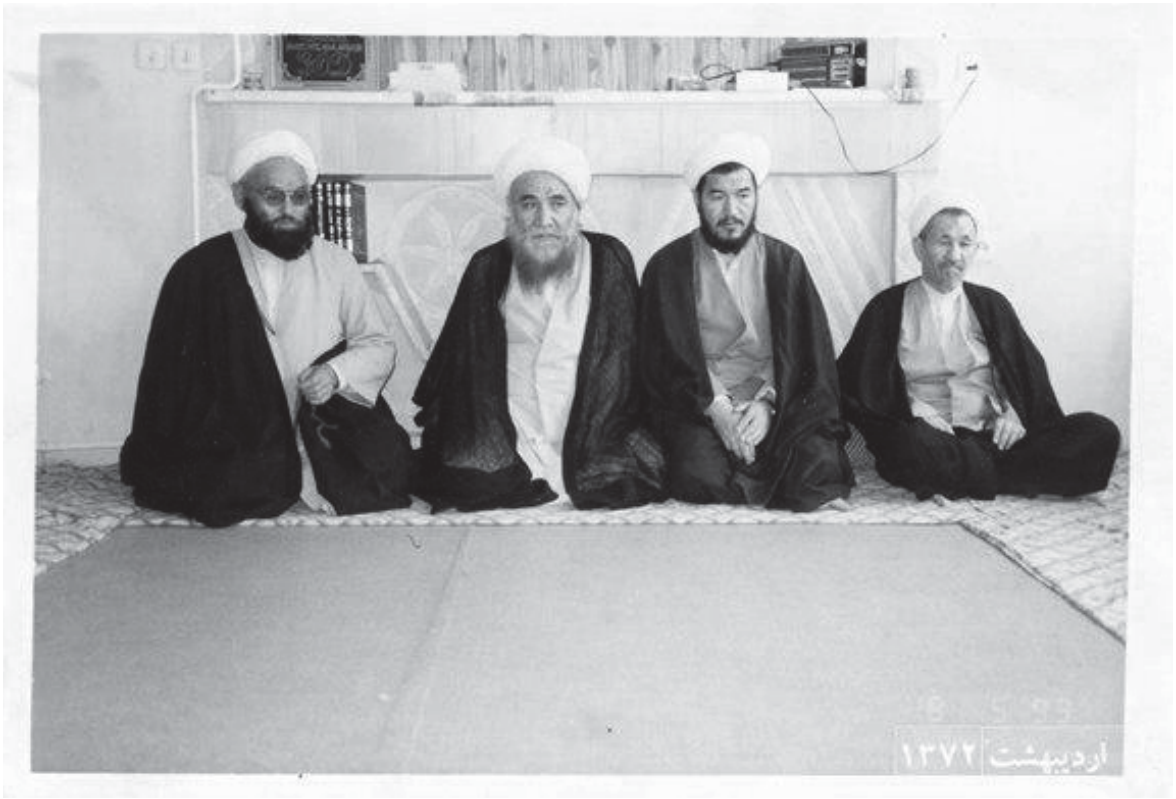
موسی دانش: همهٔ این ویژگی‌های که حضرت‌عالی اشاره کردید وجود داشت. واقعاً ایشان بیان بسیار زیبا داشت. خیلی با فصاحت و بلاغت سخن می‌گفت. دوم منبر ایشان محتوا داشت، یعنی مسائل علمی بیان می‌کرد؛ چون توان علمی داشت. گاهی کسی روضه‌ای می‌خواند و مثلاً یک مرجع تقلید صرفاً به خاطر روضهٔ ایشان می‌نشیند؛ اما ایشان این طوری نبود، بلکه ایشان روضه را با صوت نمی‌خواند. حضرت امام فقط به خاطر مطالبی که بیان می‌کرد پای منبرش می‌نشست. خراسانی به مسائل روز هم می‌پرداخت. در آن جو خفقان عراق حتی مسائل سیاسی را مطرح می‌کرد.

عدالت امید: غیر از آن مسجدی که فرمودید آیا مراجع دیگری هم از ایشان در مجالس و مناسبت‌ها برای سخنرانی دعوت می‌کردند؟

موسی دانش: ایشان غالباً رفت وآمدش با دفتر امام بود. ارادت خاصی به امام خمینی داشت و امام خمینی هم خیلی ایشان را قبول داشت. شاید به همین دلیل امام خمینی از ایشان به عنوان سخنران دعوت می‌کرد.

عدالت امید: آیت‌الله خراسانی علاوه بر مقام علمی‌ای داشت مسائل اجتماعی و سیاسی را نیز تعقیب می‌کرد. جنابعالی از فعالیت‌های اجتماعی ایشان در نجف چقدر اطلاع دارید؟

موسی دانش: ایشان فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی زیادی داشت و در سخنرانی‌هایشان هم این مباحث را مطرح می‌کردند؛ به همین دلیل نیز با امام خمینی رابطهٔ گرمی داشت. خراسانی همیشه از محرومیت‌های مردم افغانستان صحبت می‌گفت و طلبه‌ها را تشویق می‌کرد که این موضوعات را دنبال کنند. او با اینکه تبعهٔ رسمی ایران بود؛ اما یک توجهی خاصی به افغانستان داشت. خودش را از کرمان افغانستان می‌دانست. از همین رو یکی از طلبه‌ها در نجف دربارهٔ ایشان شعری گفته بود:



«نه از آن کرمان که در ایران بود / تابع لعل است و در افغان بود».

ندای امید: از نجف بیرون شویم. همان‌طور که اشاره کردید در حوزهٔ نجف خیلی از علمای افغانی مجتهد بودند؛ اما جرئت ابراز وجود نداشتند. به نظر شما مرجعیت آیت‌الله محقق کابلی به‌ویژه نقش آیت‌الله خراسانی را چقدر در ایجاد اعتماد به نفس مردم ما مؤثر می‌دانید؟

موسی دانش: نخستین فردی که پا به عرصهٔ مرجعیت گذاشت، حضرت آیت‌الله محقق کابلی بود. چون آیت‌الله محقق واقعاً شایستگی داشت. من یادم هست که یک وقت در خدمت ایشان بودم و عرض کردم که آقا ما شنیدیم که شما در چاپ رساله‌تان با مشکل مواجه بودید و وزارت ارشاد اجازه نمی‌داده رسالهٔ شما را چاپ کند. ایشان گفت: بله. در مرحلهٔ اول وزارت ارشاد به من اجازه نمی‌داد رساله را چاپ کنم. آیت‌الله کابلی کتابی به نام کتاب خمس دارد. ایشان فرمود: من در این اثر مسئله خمس را به روش علمی و استدلالی بررسی کرده‌ام. این کتاب را فرستادم خدمت مقام رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، ایشان این کتاب را دید، بلافاصله دستور داد که رسالهٔ ایشان چاپ شود. این‌که ایشان ادعای مرجعیت کرد و وارد صحنه شد. حقیقتاً لیاقت داشت.

مسئلهٔ دیگری که عرض کنم این است که کدام افرادی باعث شد تا ایشان پا به صحنه بگذارد. اولین نقش را شهید مزاری داشت که گفت شما باید این مسئولیت را بپذیرید؛ چون علاوه بر علم و فقاهت، دردها و نیازهای این مردم را می‌توانید درک کنید. یکی هم مرحوم محقق خراسانی بود. من بارها مقام علمی آیت‌الله کابلی را از زبان آقای محقق خراسانی شنیدم و خود من را مکرر به تبلیغ در راستای مرجعیت تشویق کرد.

وقتی آیت‌الله کابلی مرجعیت خودش را اعلام کرد، بعضی از رفقا منزل ایشان می‌رفتند، از جمله من هم با برادران کتابخانه رسالت رفتم و به عنوان نمایندهٔ یک جمع صحبت کردم. آن روز من سخن آیت‌الله مدرس را



که در بغداد گفته بود، یادآور شدم و گفتم: «حضرت آیت‌الله! شما در پنجاه سال پیش کتاب نوشتید و کسی مثل علامه مدرس افغانی دربارهٔ شما آن گونه تعبیر داشت. ما در مرجعیت شما تردید نداریم».

علمای ما واقعاً استعداد و توانایی اجتهاد را داشتند، اما طی سال‌ها فضایی حاکم بود که کسی جرئت نمی‌کرد ابراز کند. در اینکه طلاب دست به قلم بردند، آیت‌الله محقق خراسانی اولین سد را شکست و دست به قلم برد و بعد از ایشان دیگران شروع کردند، امروز آثاری که از علمای نجف داریم بهترین آثار است. در بخش مرجعیت آیت‌الله محقق کابلی پا به صحنه گذاشت که خیلی آثار مثبت و مهمی در روحیهٔ طلاب و ملت ما گذاشت. اگر آیت‌الله محقق کابلی ادعای مرجعیت نمی‌کرد؛ امروز آیت‌الله فیاض هم جرئت نمی‌کرد تا مرجعیتش را اعلام کند. می‌بینند امروز الحمدالله علمای ما در حوزه جایگاه رفیعی دارند.

ندای امید: جنابعالی برای تقویت نهاد مرجعیت در حوزه‌های علمیهٔ افغانستان چه پیشنهادی دارید؟

موسی دانش: کار آیت‌الله محقق کابلی برای جامعهٔ افغانستان بی‌نظیر و فراموش‌نشدنی است. ایشان این سدی را که گفته می‌شد «افغانی نمی‌تواند مجتهد شود» شکست. راه ادامهٔ این کار نخست این است که علما به تلاش و فعالیتشان بیفزایند و طلاب ما خوب درس بخوانند. اگر کسی ادعای مرجعیت می‌کند، نباید بگوید که خدای نکرده به آن مرحله نرسیده است، بلکه باید ادعا کند، چون منجر به از بین رفتن زحمات امثال آیت‌الله محقق می‌شود. طلاب ما طوری زحمت بکشند که واقعاً به مرحلهٔ اجتهاد برسند. دوم اینکه باید یک مقدار رعایت الاعلم فالاعلم را داشته باشند؛ یعنی تا زمانی که یک مرجع اعلمی بین افغانی‌ها هست نباید کسی که در آن مرحله نرسیده ادعای مرجعیت بکند. من فکر می‌کنم اگر این طوری بشود، این مرجعیت بالأخره تثبیت می‌شود. به این معنا که اگر طلبهٔ افغانی و عالم افغانی که ادعای مرجعیت می‌کند، واقعاً مجتهد باشد و شایستگی‌اش را داشته باشد، این باعث می‌شود که این سطح مرجعیت از بین الافغانی عبور کند و جهانی شود تا ملت‌های دیگر هم از این مرجع افغانی تقلید کنند. این را ما باید در نظر داشته باشیم.

بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۴

ندای امید: با توجه شناختی که از آیت‌الله خراسانی دارید از ویژگی‌های اخلاقی ایشان بگویید.

موسی دانش: آیت‌الله خراسانی ویژگی‌های اخلاقی بسیار خوبی داشت: یکی اینکه واقعاً متواضع بود. با آن علم و فضیلت، توانایی قلمی و بیانی که داشت، بسیار متواضع بود. وقتی افرادی هم سن و سال من خدمتش میرفتیم، از جایش بلند می‌شد. خیلی خوش‌برخورد و مهربان بود و واقعاً انسان از صحبت‌های ایشان لذت می‌برد. به

نیازمندان جامعه توجه داشت. به طلاب افغانی خیلی علاقه داشت. درب خانه‌اش به روی طلاب باز بود. من خودم می‌رفتم، می‌نشستم و صحبت می‌کردم. اگر دستش می‌رسید به دیگران کمک می‌کرد. خیلی با تقوا و پارسا بود. واقعاً پاک زیست و هیچ‌گاه مسائل دنیوی ایشان را آلوده نکرد.

عدالت و امید: فرمودید ایشان در واقع خود را افغانی می‌گفت، یک آدم دردمند بود، دغدغه مردم خود را داشت. در این زمینه اگر ممکن است بیشتر توضیح دهید.

موسی دانش: بله ایشان واقعاً خیلی دغدغهٔ قومی داشت و همیشه حقوق پامال شده مردمش را مطرح می‌کرد و می‌گفت تنها راه نجات ما این است که مردم ما روی پای خودش بایستد و به علما و دانشمندان خودشان متکی باشند. به همین دلیل طلاب را توصیه می‌کرد تا درس بخوانید. علوم روز را فرا بگیرید و با وحدت و ایجاد تشکل از خودتان دفاع کنید شما از دیگران کمتر نیستید. این را بارها ایشان می‌گفت و این قدر علاقه داشت که در مجالس افغانی‌ها به صورت ناشناس شرکت می‌کرد تا ببیند چه می‌گویند و چه می‌گذرد. واقعاً به احساس ملی‌گرایی خاصی رسیده بود.

عدالت و امید: ظاهراً دربارهٔ شهید مزاری هم خیلی تعبیرات بلندی دارد.

موسی دانش: بله وی به شهید مزاری خیلی ارادت داشت و می‌گفت: این مرد بزرگ و مجاهد باید حمایت شود. هزاره‌ها باید روی پای خودشان بایستند، تشکیلات داشته باشند و به مسائل روز آشنا باشند. همیشه می‌گفت: مردم ما باید درس بخوانند و از حقوقشان دفاع بکنند. خیلی توصیه می‌کرد.

عدالت و امید: این شماره عدالت وامید عنوانش «مرجعیت و هویت» است. دربارهٔ رابطهٔ مرجعیت و هویت اگر صحبتی



داشته باشید.

موسی دانش: هویت مردم ما یک هویت شیعی و اهلبیتی هست؛ به همین دلیل در افغانستان واژهٔ هزاره تقریباً مترادف با واژهٔ شیعه است؛ بنابراین هویت ما با مرجعیت رابطهٔ تنگاتنگی دارد؛ یعنی وقتی که ما مرجع تقلید داشته باشیم، هویت مذهبی‌مان را داریم و نشان می‌دهد که ما محب اهل‌بیت و شیعه هستیم. زمانی که مرجعیت را داشته باشیم به عنوان یکی از ملل شیعی در جهان مطرح باشیم. مثل سایر ملت‌ها در همه‌جا نام ما برده خواهد شد و مؤثر خواهیم بود.

عدالت و امید: در پایان اگر خاطره‌ای از آیت‌الله خراسانی دارید که نگفته باشید؟

موسی دانش: یک خاطره از توجه خاص ایشان به ملت افغانستان دارم که واقعاً این مرد احترام قلبی به مردم خود داشت و به سرنوشت شیعه و هزاره افغانستان توجه داشت. یک وقت سه چهار نفر از طلبه‌ها در صحن حرم امام علی در نجف نشسته بودیم. یک دفعه دیدیم که آقای محقق دوان دوان آمد و گفت: «آقایان! بلند شوید بلند شوید یک زائر افغانی از دنیا رفته بیایید تشییع جنازه‌اش برویم». خراسانی با آن عظمت و شخصیت می‌آید و افرادی را جمع می‌کند که یک زائر افغانی فوت کرده، برویم تشییع جنازه‌اش. روحش شاد. ◻

بنیاد امید



آیت‌الله محقق خراسانی از زبان آیت‌الله حاج شیخ غلام‌حسین موحدی

تهیه و تنظیم: علی جعفری

اشاره: آیت‌الله الحاج شیخ غلام‌حسین موحدی؛ محقق و پژوهشگر به مدت شش سال به‌عنوان محقق و صاحب‌نظر در معجم فقهی آیت‌الله گلپایگانی کارکرده است و به عنوان عضو فعال و به حیث محقق و صاحب‌نظر در دایرةالمعارف اهل‌بیت زیر نظر آیت‌الله شاهرودی فعالیت کرده است. تدریس در مدارس علمی کابل نیز در کارنامهٔ علمی ایشان ثبت است. اقای موحدی خاطرات زیادی در بارهٔ آیت‌الله محقق خراسانی دارد که به برخی از خاطرات ایشان اشاره می‌گردد.

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۲

دو خاطره آیت‌الله موحدی از محقق خراسانی

۱. سربلندی وزیر و سفیر افغانستان در عراق

در سال‌های ۱۳۵۳،۱۳۵۴ ه.ش، دولت عراق سالگرد پیروزی حزب بعث را، جشن گرفته بود. در آن جشن، از دولت‌های اسلامی و کشورهای همسایه مهمان دعوت شده بود. از افغانستان و پاکستان وزرای عدلیه جزء مدعوین بودند. از طرفی کشمکش‌های خط دیورند بین افغانستان و پاکستان در جریان بود و حساسیت و ضدیت در آن سال‌ها زیاد شده بود. بعد از پایان جشن از طرف خلیل‌الله خلیلی سفیر آن زمان افغانستان در بغداد، به مرحوم مدرس افغانی خبر داده شده بود که فلان روز وزرای عدلیهٔ افغانستان و پاکستان به زیارت امام حسین (ع) در کربلا می‌آیند. طلاب افغانستانی باید با هزینهٔ دولت وسیلهٔ نقلیه گرفته به استقبال وزیر عدلیه بیایند. مرحوم مدرس افغانی به مرحوم آیت‌الله خراسانی خبر می‌دهد و

می‌گوید وظیفهٔ خیرمقدم گفتن به عهدهٔ شما است. روز موعود، تعداد سی عراده موتر سواری از طلاب افغانستانی، کربلا رفتیم. وقتی وارد سالن شدیم، خلیل‌الله خلیلی با زبان عربی فصیح صحبت می‌کرد. در آخر جلسه، از پشت تریبون خواسته شد که یکی از طلاب افغانستان بیاید و مدت هفت دقیقه به وزیر عدلیه خوش‌آمد و خیر مقدم بگوید. مرحوم خراسانی حاضر شد و خود را به تریبون مجلس رساند. قد و قوارهٔ مرحوم خراسانی خیلی کوچک و نحیف بود، طوری که هیچ‌کس از پیش مرحوم خراسانی بلند نشد؛ اما ایشان وقتی پشت تریبون ایستاد، خطابهٔ غرایی را ایراد کرد. از سابقهٔ تاریخی اسلامی افغانستان گفت، از سابقهٔ تاریخی عراق گفت و از روابط تاریخی افغانستان و عراق گفت. چنان با اطلاعات وسیع و زبان فصیح عربی سخنرانی کرد که همه مبهوت و حیران مانده بودند. ایشان با آن سخنرانی، مستمعین را چنان مبهوت کرد که هفت دقیقه سخنرانی‌اش به چهل دقیقه رسید. در ختم سخنرانی ایشان همه سراپا کف‌زنان به استقبال از ایشان ایستادند. بعد از ایشان از علمای پاکستان درخواست شد که کسی بیاید برای وزیر عدلیهٔ خود خیرمقدم بگوید. علمای پاکستان هرکدام به یکدیگر نگاه کردند و کسی حاضر نشد حتی به زبان خودشان، هفت دقیقه خیرمقدم بگوید. مرحوم خراسانی چنان جوی به وجود آورد که احساس می‌کردیم سفیر و وزیر افغانستان در مقابل سفیر و وزیر پاکستان، احساس غرور و سربلندی می‌کنند. وقت نان چاشت فرا رسید و همه به سالن غذاخوری رفتیم و دیدیم که غذاهای متنوع از جمله گوسفندهای کباب شده به‌صورت کامل روی میز چیده شده است. مهمانان هر کدام مقداری از آن برداشته به‌صورت ایستاده تناول می‌کنند. مرحوم مدرس افغانی، با علما یک کنار ایستادند. میزبانان تعارف کردند که چرا نوش جان نمی‌کنید، مرحوم مدرس افغانی فرمود ما این‌طور ایستاده نمی‌خوریم؛ یا صندلی بیاورید، یا این‌که فرش و سفره پهن کنید تا روی زمین ناهار بخوریم. فوراً فرش و سفره پهن شد و علما به صرف ناهار نشستند. در حین صرف ناهار، مرحوم خلیل‌الله خلیلی نزد علما آمد و گفت شما امروز باعث سربلندی من و کشور شدید. الآن شما غذا بخورید، من هم غذا می‌خورم و هم خدمتکار شما هستم و برای شما خدمت می‌کنم. مرحوم خلیلی غذایش را از روی میز برمی‌داشت و اطراف می‌چرخید. بعد از اتمام غذا، وزیر عدلیه افغانستان به میزبانان عراقی اعلام کرد، هرچند سفر ما به نجف از قبل اعلام نشده بود، الآن لازم است که به نجف خدمت علمای خود برسیم. ما به همراه وزیر و سفیرمان به سمت نجف حرکت کردیم، وزیر و سفیر پاکستان از همان‌جا به بغداد برگشتند. در نجف بعد از زیارت مرقد امیرالمؤمنین(ع) میزبانان درخواست کردند که به مهمان‌خانه دولتی برویم. وزیر و سفیر افغانستان گفتند این سفر ما از پیش تعیین نشده بود. ما فقط به دیدن علما آمده بودیم و الآن هم به خانهٔ مدرس افغانی و محقق خراسانی می‌رویم. ابتدا به خانه آیت‌الله خراسانی رفته چای خوردند و سپس به منزل مرحوم مدرس افغانی رفتند و سپس با خوشحالی و شعف با بدرقهٔ علما راهی بغداد شدند.

۲. شیخ افغانی کجا است؟

در زمان حاکمیت رژیم شاهنشاهی در ایران، سازمان استخباراتی ساواک یکی از علمای بزرگ ایران به نام آیت‌الله سعیدی را در زندان به شهادت رسانده بود. علمای ایرانی در نجف اشرف برای ایشان مراسم بزرگداشت برگزار کردند و سخنران آن مراسم، مرحوم آیت‌الله خراسانی بود. مرحوم آیت‌الله صدرا بادکوبه‌ای یکی از اعاظم حوزهٔ علمیهٔ نجف در آن جلسه شرکت کرده بود، ایشان چنان مجذوب سخنرانی مرحوم آیت‌الله خراسانی شده بود که پس از آن همیشه از دوستانش می‌پرسید: آن شیخ افغانی کجا سخنرانی دارد؟ این نبود جز به علت همان بیان بلیغ، زبان فصیح و محتوای علمی و به روز سخنرانی‌های آیت‌الله خراسانی که آیات، اساتید و بزرگان حوزهٔ علمیهٔ نجف را چنین جذب و مشتاق می‌کرد. ▣

بنیاد فرهنگی

عدالت امید

ویژه‌نامهٔ مرجعیت و هویت

بخش دوم

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

در باب مرجعیت و هویت

مرجعیت به مثابهٔ شهریار شریعت



حسن‌رضا خاوری

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

چکیده

مرجعیت به‌منزلهٔ شهریار شریعت و داور دادگرِ ارزش‌های دینی است. در مقدمه، برخی از جوانبِ «مرجعیت» اندکی باز شده است و مورد اشاره قرار گرفته است. سپس کوشش شده است تا ادعای مقاله طی ملاحظاتی بر محورِ دو دید توضیح داده شود:

ملاحظه اول: دید زنده در اجتهاد؛

ملاحظه دوم: دید تازهٔ مجتهد به مرجعیت، که شامل دو مطلب است:

الف. بحث از بنیادهای مرجعیت و لوازم آن؛

ب. بحث پرهیز از تبدل دین به ایدئولوژی و دستگاه ایدئولوژیک دولت.

در بخش نتیجهٔ ملاحظات، حاصل بحث‌ها در نسبت با حوادث واقعهٔ دههٔ هفتاد به اجمال مرور شده است.

بخش دوم: در باب مرجعیت و هویت

مقدمه

«مرجعیت» فقهی در فرهنگ و دیانت ما قدمت دیرینه دارد و یک نهاد شناخته‌شده است. مرجعیت فقهی بر «علم دینی» و «اجتهاد» در حوزهٔ احکام اسلامی استوار است. در احادیث، علما به عنوان «وارثان پیامبر»، «دژهای اسلام»، «راویان حدیث»، «حجت امام بر مردم»، محل رجوع مردم در «حوادث واقعه» و همین طور متولی امور مرتبط به دین و دیانت خوانده شده‌اند. مرجعیت منوط به احراز شرایط گوناگون است و مجتهدی که همهٔ شرایط را داشته باشد، مجتهدِ «جامع‌الشرایط» خوانده می‌شود و چنین مجتهدی می‌تواند رسالتِ خطیرِ مرجعیت را به عهده بگیرد. از میان شرط‌های متعدد، اما اعلمیت و عدالت دو شرط بنیادین به شمار می‌آید؛ لذا به‌طور کلی می‌توان گفت: «دانایی» و «دادگری» تهداب و پایهٔ بنای مرجعیت را تشکیل می‌دهد. پس اگر مجتهدی اعلم باشد؛ اما عادل نباشد، حق ندارد عهده‌دار مرجعیت شود. باتوجه به دو شرط بنیادین، مرجعیت پلی میان حق و خلق است و بر این اساس، مرزبانِ حقایق دینی و عدالت اجتماعی است و بدینسان، پهلوان و قهرمانی است که از مرزهای نیکی‌ها، به شمول واجبات و محرمات، در جامعهٔ دینی محافظت می‌کند و اجازه نمی‌دهد اهریمنان مرزهایِ ارزش‌ها و نیکی‌ها را مورد تهاجم و تعدّی قرار دهند. در یک کلام، مرجعیت با سلاح دانایی و دادگری از هویت و عزّت مردم خویش دفاع می‌کند، همان‌گونه که از فرهنگ و ارزش‌های دینی دفاع و در باب آن داوری می‌کند.

جنبهٔ دیگر این است که مرجعیت با تقلید ملازم و همراه است. مرجع و مقلّد، زوج مفهومی مشترکی تشکیل می‌دهند. گرچه اصل بر این است که هر فرد دینداری باید دانا به دین خویش باشد؛ اما به لحاظ عملی و شرایط زندگی ممکن نیست که همهٔ افراد جامعه در علوم دینی متخصص و مجتهد شوند؛ چون جامعه نیازهای گوناگون دارد و رفع نیازها به کارها، پیشه‌ها و حرفه‌های مختلف نیاز دارد و این اشتغال‌ها کمک می‌کند تدبیر امور جامعه معطل نماند، انتظامِ اوضاع اجتماع مختل نشود، برنامه‌های مملکت سامان پذیرد و نیازهای مردم تأمین شود. بنابراین، اکثریتی که به سطح اجتهاد نمی‌رسند، باید از داناترین مجتهد عادل تقلید کنند تا مجموعهٔ عملکردهاشان با منطق اجتهادیِ مشخصی هماهنگ باشد. البته، تقلید منحصربه حوزهٔ فروع دین یعنی افعال و اعمال است و در حوزهٔ اصول دین یعنی اعتقادات جایز نیست. اصول اساسی دین (توحید، نبوت و معاد) باید شخصاً تحقیق و تحصیل شود. به‌هرحال، به خاطر اقتضائات اجتماعی، عدهٔ بسیار کمی به علوم دینی اشتغال می‌یابند که از این میان، تعداد بسیار اندک‌تری به بالاترین سطح اجتهاد در استنباط احکام شرعی نایل می‌آیند. در یک طرف «مجتهد جامع‌الشرایط» قرار دارد و در طرف دیگر طیف وسیعی از تودهٔ مردم صف کشیده‌اند که در زمینهٔ علوم دینی مجتهد نیستند و باید از مرجع معظم تقلید کنند. این‌که فرد ناآگاه به فرد آگاه مراجعه کند، کاملاً معقول و رایج است. این یادداشت تأملی کوتاه پیرامونِ مرجعیت به‌عنوان شهریار شریعت و داور دادگرِ ارزش‌های دینی ارایه می‌دهد.

در ابتدا باید گفت که «شهریار شریعت» استعاره و تمثیلی است برای توضیح مرجعیت به‌عنوان یک محور فرهنگی و ارزشی و قطب قدرت اجتماعی در جامعهٔ دینی که بر مبنای بیانِ احکام شرع عمل می‌کند. همان‌طور که یک حاکم بر قلمروی مملکتش فرمانروایی می‌کند، مرجعیت در خصوص وجوه گوناگونِ زندگی مقلّدان حکم‌پردازی می‌کند که شریعت باب آن‌ها را گشوده است. از آن‌جا که شریعت جغرافیای وسیعِ کل افعال و اعمال، به شمول عبادات و معاملات، مخصوصاً امور بنیادین زندگی بشری یعنی «دماء و فروج و اموال» را فتح کرده است و آن‌ها را تحت سیطره گرفته است؛ لذا استعارهٔ شهریار شریعت و داور دادگرِ فرهنگ دینی برای توضیح چنین موقفی انتخاب و به کار گرفته شده است. در استعارهٔ شهریار شریعت، مرجعیت حاکم سیاسی بر فرهنگ دینی نیست؛ بلکه رسول دانا و داوری دادگر از سوی شریعت است که به میانجی احکام شرعی بر

بنیاد اندیشه

زندگی مردمان به نحو خاصی (عمدتاً فرهنگی) سیطره می‌یابد. به همین خاطر بر «جنبهٔ فرهنگی» تأکید شد تا شهریار شریعت به‌حیث «شاه-فقیه» تلقی نشود. این شهریاری و داوری در محدودهٔ فرهنگ جامعه و عرصهٔ غیرسیاسی برپا شده است؛ یعنی در حوزهٔ بیانِ احکام شرعیِ افعالِ مکلَّفین، چنان‌چه در کتاب خدا آمده است: «وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ، یس: ۱۷».

به‌هرحال، این استعاره و ترکیبِ فشرده اگر برای بیان معنای مذکور از دقت کافی برخوردار نیست، امید که باریک‌بینان به دیدهٔ اغماض نگرند و با مدارا بپذیرند.

جنبه دیگر: بنا به گفته علما، مرجعیت نیابت عام از امام معصوم است و امام معصوم جانشین رسول خدا است. بنابراین، وجوهات شرعی مردم تماماً به مرجعیت می‌رسد تا برای «مصالح عمومی» به مصرف برساند. پس مرجعیت علاوه بر شأن علمی، اما شئون اجتماعی و اقتصادی نیز دارد. وجوهات شرعی از آنِ امام معصوم است که نایبان ایشان برای مصالح عمومی هزینه می‌کنند تا نظام دین و انتظام امور مؤمنان مختل و معطل نماند. از آن‌جا که «دولت» از مردم مالیات می‌گیرد و در ازای آن، قانوناً متکفلِ ادارهٔ امور و مصالح عمومی است و باید خدمات عام‌المنفعه (از جمله در بخش امور دینی) ارائه دهد، پس ضروری است که حدود و ثغورِ «مصالح عمومیِ» مربوط به مرجعیت مورد تجدیدنظر قرار گیرد. پرروشن است که این‌جا تفکیک روی داده میان حکومت و مرجعیت پیش‌فرض گرفته شده و به توضیح ضرورت ندارد.

امروزه «فرهنگ» بُعد مهمی از مصالح عمومی ما را تشکیل می‌دهد که نه دولت می‌تواند تمام و کمال بدان بپردازد و نه فرهنگ یک امر دولتی است؛ بلکه فرهنگ امر مردمی است؛ ولی با این‌حال، دولت‌ها طبق صلاح‌دید خویش و در راستای بهبود امور مملکت به «فرهنگ‌سازی» می‌پردازند و از طریق آن، مسائل و مشکلات مستحدث را رفع و دفع، حل یا منحل می‌کنند. البته، فرهنگ‌سازی دولتی ذاتاً در راستای پرورشِ «شهروند مطیع» دولت صورت می‌گیرد؛ لذا در جاهایی که دولت‌ها به عناصر فرهنگ دینی توجه نشان می‌دهند درواقع برای انقیادِ مضاعفِ شهروندان است. دولت گاهی مستقیماً مداخلهٔ فیزیکی می‌کند، مثلاً به کشتار و سرکوب تعدادی از مردم دست می‌یازد تا بقیه و بدنهٔ مردم را بترساند و به اطاعت وادارشان سازد؛ ولی برخی اوقات از طریقِ «دستگاه‌های ایدئولوژیک» به صورت نرم به کنترل و انقیاد ملت می‌پردازد. نهادهایی مانند خانواده، مدرسه و دانشگاه، نمونه‌هایی روشن از دستگاه‌های ایدئولوژیک دولت‌اند و همین طور دین به عنوان یکی از قدرت‌مندترین دستگاه‌های ایدئولوژیک دولت به حساب می‌آید. دولت از دین و امکان‌هایش، مانند ارزش‌های دینی، استفاده می‌کند تا شهروندان سربه‌زیر و منقاد تربیت کند. این دستگاه‌ها و سازوبرگ‌ها به شکل قدرتِ فرهنگی و ذهنی عمل می‌کنند، نه به شکل زور و خشونت فیزیکی.

فرهنگ ما به شدت آسیب دیده است و برای بهبود آن دولت کار چندانی نمی‌کند و نمی‌تواند. درمان آسیب‌های فرهنگ مخصوصاً ابعاد دینی آن به جامعهٔ جهانی ربط ندارد و دولت‌های اسلامی شرّ نرساند، در هر صورت، یک بُعد از فرهنگ آسیب‌دیده ما، بُعد دینی آن است. در خصوص فرهنگ و شعایر دینی، نهادی بهتر از مرجعیت نیست که پروای دین و دیانت داشته باشد و به درمان و تیمار آن همت بگمارد؛ خرافات را نابود سازد؛ انحرافات را اصلاح کند؛ لکه‌های وهن را از پیشانی دین و مذهب بزداید و غبارِ آلودگی‌ها و زشتی‌ها را از دامن دین و دینداری پاک کند. براین اساس، روح تازه‌ای به کالبد فرهنگ و پیکر اجتماع ایمانی دمیده خواهد شد که عزت و منزلت انسانی آنان را اعتلا می‌بخشد. حیاتِ اجتماعِ ایمانی به فرهنگ دینی آن بستگی دارد؛ اما فرهنگ دینیِ مردمان افغانستان به شدت بیمار و زار و نزار شده است؛ مثلاً انتحارگران غدار و جرار از دل آن سربرآورده‌اند و افراط‌گرایان همه جا هستند؛ اما نهادی نیست که یک برنامهٔ انسانی و اصلاحی را روی دست بگیرد. این فقدان دردناک همانا نهاد مرجعیت را فرامی‌خواند تا شهریاریِ شریعت و فرهنگ دینی را به دست گیرد، حداقل در محدودهٔ فرهنگ شیعیان می‌تواند شهریاری کند.

ملاحظهٔ اول؛ دید زنده در اجتهاد

فرهنگ تودهٔ مردم ما همانا فرهنگ دینی است و تا این روح تاریخی و فرهنگی اصلاح نشود و به صلاح نیاید، تودهٔ مردم اصلاح نخواهد شد. اصلاح فرهنگی و سعادت همگانی بدون علم ممکن نیست و علم بدون یقین مورد قبول و مفید حال عموم واقع نمی‌شود و یقین علمی و اعتماد عمومی به آن بدون اجتهاد روشمند حاصل نمی‌آید. بنابراین، روش و رهیافتِ اجتهاد باید انتقادی و منطقی باشد. به عبارتی، اجتهاد دست‌کم باید (۱) انتقادی باشد، تا بتواند سطوح مختلفِ فرهنگ را رسوب‌زدایی و تجدید بنا کند؛ و (۲) منطقی باشد، تا از حدود مدنیت تجاوز نکند و به ماشین خشونت و ابزار خون‌ریزی بدل نشود؛ چون تجاوز از حدود مدنیت به پیدایش بدویت و تبدیل نهادهای دینی به نهادهای داعش‌مسلک می‌انجامد و فرهنگ به ضدفرهنگ یعنی خشونت بدل می‌شود. در این صورت، «فساد و سفک دماء» امور عادی و متاع رایج ممالک اسلامی می‌شود. پس مسئلهٔ تعیین‌کننده نه صرفاً مجتهد زنده بل «دید زنده» در اجتهاد است. مجتهد باید دید زنده داشته باشد تا بتواند حوادث واقعه و مسائل مستحدث و رویدادهای جاری را در نسبت با شرایط زمانی و مکانیِ آن‌ها درک کند و متناسب آن به استنباط احکام قیام کند، مخصوصاً در لحظات خطر که گروه‌هایی مانند طالبانِ دهشت‌افکن تحت نام و احکام اسلام به مسلمانان و مظلومان بی‌گناه و کودکان و زنان ستمدیده حمله‌ور می‌شوند، زنجیره‌ای از انتحارها و انفجارها را راه می‌اندازند، اموال بیت‌المال را تخریب می‌کنند و بی‌شمار جنایت انجام می‌دهند و ادعا دارند که به دستور اسلام چنین می‌کنند! به همین خاطر، «دید زنده» اهمیت دارد و برای درک اهمیتش بایست به معنای «حوادث واقعه» دقت کرد که در زمانهٔ پرخطر معنای جدّی‌تری دارد.

مفهومِ «حوادث واقعه» متضمنِ دو عنصرِ حیاتیِ زمان و مکان است؛ چون حوادث خارج از زمان و مکان واقع نمی‌شوند و روی نمی‌دهند. بنابراین، حداقل دو معیار کلی برای انقسام و دسته‌بندیِ «حوادث واقعه» هست که عبارت اند از: یکی محور زمان؛ و دیگری محور مکان. براساس زمان، حوادث یا مختصِ یک زمان و عصر هستند یا در هر عصری روی می‌دهند. به لحاظ مکان، حوادث یا مختصِ یک مکان‌اند یا جهان‌شمول‌اند و در هر مکانی روی می‌دهند. از مجموع این محورها و انقسام‌ها، چهار دسته حوادث واقعه به نحو کلی قابل تفکیک اند: ۱. حوادث واقعه در کل اعصار و امصار؛ ۲. حوادث واقعه در کل اعصار، اما در بعض امصار؛ ۳. حوادث واقعه در بعض اعصار، اما در کل امصار؛ ۴. حوادث واقعه در بعض اعصار و بعض امصار. حوادث واقعهٔ قسم اول به دید زنده نیاز ندارد و یک دید کلی کفایت می‌کند؛ اما حوادث واقعهٔ قسم چهارم به دید زنده و حی و حاضر نیاز دارد؛ چون مجتهد باید چارچوب زمانی و مکانیِ حوادث خاص را مورد نظر قرار دهد تا بتواند براساس آن حکم مرتبط به آن‌ها را صادر کند وگرنه حکمش بی‌ربط است و منشأ اثر و مطلوب واقع نمی‌شود. خلاصه، بحران‌ها و شرایط دهشتناک قرن اخیر به ما نشان داده‌اند که رویدادها و احوالی وجود دارند که مختص یک قوم است و اقوام و ملل دیگر نسبت به آن‌ها بی‌خبرند یا درک درستی از آن‌ها ندارند. البته حوادث عام و جهانی نیز روی داده‌اند که در دوره‌های تاریخی گذشته دیده نمی‌شود. به‌هرحال، چارچوب زمانی و مکانیِ رویدادهای تازه و مسائل مستحدث به اتخاذ «دید زنده» نسبت به رویدادها ضرورت می‌بخشد. در چنین مواردی، مجتهد زنده اگر دید کهنه و مُرده‌ای برگزیند، با رویدادها و حوادث واقعه نسبت برقرار نمی‌کند و در فقدان نسبت نمی‌تواند احکام مفید به حال رویدادهای تازه صادر کند. مثلاً امروزه حوادث واقعه و مسائل مستحدث در سطح مناسبات جهانی پدید آمده‌اند و به هر سو یورش می‌آورند چنان‌که ملت‌های ضعیف را به‌راحتی به لرزه و تزلزل می‌افکنند. حکومت‌ها و ممالک آباد در مقابله با آن‌ها ناتوان مانده‌اند، چه برسد به مردمان ممالک ویران، به‌ویژه محرومان آنان. یا این‌که حوادثی برای یک قوم پیش می‌آید که در

بنیاد اندیشه ۱۳۹۴

تاریخ آنان ریشه‌دارد و ملت‌های دیگر از سابقهٔ تاریخی آنان اطلاع ندارند و نمی‌توانند معنای رویدادها و مناسبات آن‌ها را درک کنند. پس داشتن دید زنده در اجتهاد و استخراج احکامِ حوادث واقعه یک ضرورت انکارناپذیر است و شهریارِ شریعت و داور دادگرِ اجتماع ایمانی بدون آن چندان ره به جایی نمی‌برد.

ملاحظه دوم؛ دید تازه به مرجعیت

مجتهد جامع‌الشرایطی که رویدادها را با دید زنده و در چارچوب زمان و مکان آن‌ها مورد ملاحظات اجتهادی خویش قرار می‌دهد، پیش و بیش از همه لازم است که به نهاد مرجعیت و رسالت فرهنگی خویش با دید تازه و مرتبط به زمان و مکان رسالتش بنگرد، حداقل از باب تأمل در نفس. براساس اتخاذ چنین رویکردی است که می‌توان گفت مرجع معظم و مجتهد اعلم شهریارِ اقلیم فرهنگ دینی و داور دادگرِ ارزش‌های اسلامی است؛ چون هم تاج زرینِ اعلمیت و عدالت را برسر دارد و هم سرمایهٔ گسترده (به شمول سرمایهٔ مالی و انسانی) در اختیار دارد؛ لذا باید نظام‌مند و سازمان‌یافته به قلمرو کاری و شهریاری‌اش بنگرد و برنامه‌های دقیق و جامع طراحی و اجرا کند. پرروشن است مرجع معظمی که تکلیف‌های دیگران را تعیین می‌کند، قاعدتاً پیش و بیش از همه باید به تکلیف‌ها و رسالتِ مرجعیت خود آگاه و دانا باشد و صد البته که نسبت به شرایط زمانی و مکانی رسالتش بینا و شنوا و بسی بیدار و هشیار باشد تا بتواند به نیکی و نیکویی، همهٔ «سرها و سرمایه‌ها»ی قوم را در مجاری صحیح و صالح هدایت کند. بدینسان، جای امید خواهد بود که امور شرعی و احوال فرهنگی قوم به عدل و حُسن انتظام یابد و از افراط‌ها و تفریط‌ها دوری گزیده شود و احوال شرعی و فرهنگیِ دینداران بر مدار دانایی و دادگری و زیبایی به حرکت درآید و سامان نوپذیرد. در غیر این صورت، نشاید که مرجع معظم شهریارِ عرصهٔ فرهنگ دینی و وارث پیامبران و امامان باشد.

نهاد مرجعیت برای موفقیت در تدبیر ابعادِ دینیِ فرهنگ نیازمندِ اقدامات جدّی است؛ مثلاً باید برای امور مالی و کاریِ نهادِ خویش سازوکارهای تعریف‌شده و شفاف داشته باشد تا بر همگان معلوم باشد و بر مبنای آن، اعتماد عمومی افزایش یابد و جمعیت بیشتری به ادای وجوهات روی آورند؛ چون به یقین می‌بینند که منافع مالی و معنویِ تکلیف آن‌ها به خودشان باز می‌گردد. طلاب و علما همگی نیروهای انسانیِ نهاد مرجعیت به شمار می‌آیند و مدیریت این نیروهای فرهنگی همگی به برنامه‌های عالی و فعالیت‌های سازمانی نیاز دارد. علما و به ویژه نهاد مرجعیت همانا مرزبانِ نیکی‌ها و مهربانی‌ها در حق محرومان است و در پاسبانی از حقوق آنان مسئول‌اند و به خاطر موقف نیابت و مرجعیت، مکلّف‌اند که رحمت و رأفت اجتماعی را گسترش دهند و با لسان لیّنِ حق و منطق صادق حکمت و منهج موعظهٔ حسنه از نفرت و خصومت روزافزون در افغانستان جلوگیری کنند. ارزش‌های پایه در فرهنگ اسلامی مانند اخوت، فتوت، ایثار و خدمت به محرومان یا از دست رفته یا کمرنگ شده‌اند. احیای این‌گونه ارزش‌های انسان‌ساز و اساسی نیازمند فرهنگ‌سازی گسترده است و فرهنگ‌سازی به برنامه‌های مستدام و نیروهای مؤثر نیاز دارد که از عهدهٔ عموم برنمی‌آید. پس

بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۴

نهاد مرجعیت برای موفقیت در تدبیر ابعادِ دینیِ فرهنگ نیازمندِ اقدامات جدّی است؛ مثلاً باید برای امور مالی و کاریِ نهادِ خویش سازوکارهای تعریف‌شده و شفاف داشته باشد تا بر همگان معلوم باشد و بر مبنای آن، اعتماد عمومی افزایش یابد و جمعیت بیشتری به ادای وجوهات روی آورند؛ چون به یقین می‌بینند که منافع مالی و معنویِ تکلیف آن‌ها به خودشان باز می‌گردد.

برای مرجعیت ارجمند که در قامت نهاد و تشکیلات دینی تبارز یافته و نیروی لازم را در اختیار دارد، نیکو و بل واجب است که این پاسبانی فرهنگی و مرزبانی ارزش‌ها را به عهده بگیرد و اعتلای آن‌ها را به نحو هدفمند پیش ببرد؛ اختلافات و تضاد مذاهب را کنترل و مهار کند و اجازه ندهد به گسترش شقاق و افزایش نفاق منجر شود؛ الگوهای نیک و زیبا به جامعه تقدیم کند، مخصوصاً الگوهایی در باب وحدت و همدلی که نیاز مبرم جامعهٔ پرتخاصم ما است. همان‌طور که مردم وجوهات شرعی خویش را به مرجعیت تحویل می‌دهند و به تکلیف خویش عمل می‌کنند، بایسته است که نهاد مرجعیت به حیث «مدافع امین» کرامت محرومان و «حافظ صادق» عزّت مستضعفان عمل کند و اجازه ندهد که شرف و حقوق ملّی و واجب آنان نادیده گرفته شود و پایمال شود. مرجعیت معزز با اقدامات نیک و خط‌مشی عادلانهٔ خود عملاً می‌تواند برای توسعهٔ نیکی‌ها و مهرورزی‌ها الگوسازی کند.

علاوه بر این‌ها، از آن‌جا که مرجعیت معظم براساس دانایی بنا شده است، پس باید از شأن علوم در جامعه دفاع کند؛ چون علوم هم پایهٔ مرجعیت است و هم اساسِ قدرت و شوکت اجتماع به حساب می‌آید. جامعه بدون علوم قوام و دوام ندارد. بنابراین، مرجعیت برای تحصیل علوم گوناگون فرهنگ‌سازی کند و ارزش‌های دینی را به سمت کمالات علمی جهت و سوق دهد. امروزه علمی‌شدنِ جامعه، بزرگ‌ترین مصلحت عمومی است. علوم دینی، همهٔ نیازمندی‌های جامعه را برآورده نمی‌سازد و نیازهای گسترده‌تری وجود دارد که تنها به مدد علوم معاصر تأمین می‌شوند؛ به همین خاطر، بقای جامعه به علوم معاصر گره خورده است. در این صورت، مرجعیت باید نقش بنیادین خود را ایفا کرده و خدمات فرهنگی‌اش را ادا کند؛ یعنی جامعه را به سوی فتح قله‌های علوم معاصر هدایت بخشد و برای آن فرهنگ‌سازی کند. امروز عزّت محرومان به علومِ روز بستگی دارد و تحصیل آن‌ها ضروری است. مرجعیت با فرهنگ‌سازی و ارزش‌بخشی به انواع علوم می‌تواند راه اعتلای عزّت محرومان را بگشاید و هموار سازد. داور دادگرِ ارزش‌های دینی اگر چنین نباشد، جای پرسش دارد. پرواضح است که محرومان بیش از دیگر اقشار اجتماعی به حمایت معنوی نیاز دارند. علوم سنتی علوم معنوی‌اند و بیشتر با رستگاریِ روح سازگاری دارند؛ اما علوم معاصر تابع فرمولِ «دانش قدرت است» پدید آمده‌اند و به صاحبانش قدرتِ عمل و توانِ بقا می‌بخشد. در افغانستان، حقوق محرومان از هر طرف پایمال شده است؛ اما برای اعادهٔ حقوق آن‌ها کاری صورت نگرفته است و نمی‌گیرد؛ خودشان نیز قدرت و درایت لازم را ندارند که قصر و قیصرِ ستمگری را به زیر کشند و بنای شکوهمندِ عدالت را برپا دارند. نکته همین جا است که کسب قدرت و درایت با علوم جدید عجین شده است؛ اما فرهنگ سنتی نه تنها برای تحصیل علوم جدید فرهنگ‌سازی نکرده است؛ بلکه آن را نوعی ضد ارزش و خطرناک قلمداد می‌کند. مملکت بسیار ویران شده است و وضعیت علمی بدتر از همه چیز است. آبادسازی و پرکردنِ خلأ علمی توسط جوانان به

در این زمانهٔ پرنیرنگ، شغادهایی هستند که از بهرِ بحرِ دانایی و بر سرراه شهریار نیکوخصال بسی چاه‌های سقوط حفر می‌کنند! به عبارتی دیگر، زمانهٔ ما عصرِ توفانِ ایدئولوژی‌ها (آگاهی‌های پرنیرنگ) است. توفان‌هایِ سهمگینِ ایدئولوژی‌هایِ گوناگون به سرزمین ما وزیده است؛ اما از آن‌ها چیزی جز تلّی از ویرانه‌ها برجای نمانده است. یکی از این ایدئولوژی‌ها «اسلام سیاسی» است، مخصوصاً خوانش سلفیت که ویرانه بر ویرانه افزوده است و به یادگار نهاده است؛ اما کو عبرت؟ عبرت بر فراز این ویرانه‌ها طنین دردناکی دارد.

بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۴

اصلاحات اساسی و فرهنگ‌سازی جدّی نیاز دارد تا جامعهٔ ما بتواند به سوی تحصیل علوم جدید حرکت کند. البته ناگفته نماند که این اصلاح و فرهنگ‌سازی طبق قاعدهٔ «اثبات شیء نفی ماعدا نمی‌کند»، هرگز به معنای نفی تحصیل سنت و علوم دینی نیست. با این‌که کشورهای توسعه‌نیافته دچار عقب‌ماندگی‌اند و در وضعیت بسیار اسف‌بار به سر می‌برند؛ اما ترس از اعتصام به علوم جدید در میان آن‌ها وجود دارد؛ لذا خلأ علمی همچنان بیداد می‌کند. جوامع اسلامی زیر فشار مشکلات عدیده قرار گرفته‌اند؛ ولی بیش از همه، انحطاط و زوال علوم و شکاف ارزش‌های سنتی و مدرن بر ستون‌فقرات آن‌ها فشار کشننده وارد می‌کند. وقت آن فرا رسیده است که مرجعیت ما نقشی میانه و رسالتی تازه به عهده و در پیش گیرند. خلاصه، دانایی و دادگری بنیادِ مرجعیت را برمی‌سازد؛ لذا شهریار شریعت و داور دادگرِ ارزش‌های دینی باید از نیروی معنوی شریعت یاری بجوید و به قوّت و حکمتْ قبسی از نور احکام الاهی برگیرد و به فرهنگ‌سازی برای انواع علوم برخیزد و ستمدیدگان را به سوی آموزش همگانی و تحصیل همهٔ علوم و فتحِ مجاریِ قدرت و شوکت‌شان هدایت کند تا جامعه عزّت و هویت علمی پیدا کند و در مبارزه با تاریخ جور امکانِ پیروزی و رهایی به دست آورد. آزادی، آزادگی، برابری و برادری و مناسبات انسانی همه در گرو همهٔ علوم و یافتن هویت‌های علمی است. بنابراین، نهاد مرجعیت برای اعادهٔ هویت‌های انسانی باید فرهنگ‌سازی کند.

از آن‌جا که مرجعیت چونان داور دادگر و شهریار فرهنگ دینی شرح داده شد؛ لذا شایسته است به یک آسیب و انحراف اساسی اشاره شود که بر سر راه شهریار فرهنگ دینی و داور دادگر شریعت حفر می‌شود. در این زمانهٔ پرنیرنگ، شغادهایی هستند که از بهرِ بحرِ دانایی و بر سر راه شهریار نیکوخصال بسی چاه‌های سقوط حفر می‌کنند! به عبارتی دیگر، زمانهٔ ما عصرِ توفانِ ایدئولوژی‌ها (آگاهی‌های پرنیرنگ) است. توفان‌هایِ سهمگینِ ایدئولوژی‌هایِ گوناگون به سرزمین ما وزیده است؛ اما از آن‌ها چیزی جز تلّی از ویرانه‌ها برجای نمانده است. یکی از این ایدئولوژی‌ها «اسلام سیاسی» است، مخصوصاً خوانش سلفیت که ویرانه برویرانه افزوده است و به یادگار نهاده است؛ اما کو عبرت؟ عبرت بر فراز این ویرانه‌ها طنین دردناکی دارد. کو آن دیدهٔ بینا و گوش شنوا که شعلهٔ عبرت از زمانه را روشن و زنده نگه دارد آن‌هم در برابر توفان‌های غرّنده، بگذریم، تصور کنید: قومی زخمی بر لبهٔ پرتگاه خطر قرار دارد و از اطراف و اکناف، توفان ایدئولوژی‌ها به شدت می‌وزد، چنان‌چه دیده‌ها را پرخاک می‌سازد و اندیشیدن را در مغاک می‌افکند و راه راست را خراب می‌کند. همین جاها است که مرجعیت و شهریار شریعت باطنِ خود را نشان می‌دهد. مرجع اصلح و مجتهد اعلم در برابر توفان ایدئولوژی‌ها نمی‌لرزد و پایش نمی‌لغزد، بل استوار و پا برجا می‌ماند و بیش از پیش نور افشانی می‌کند تا قوم پرغم بتواند قامت افرازد و با جرئت قدم زند و از گردنهٔ هلاکت به سلامت بگذرد. مجتهد اعلم و مرجع عدالت‌خواه نه خود ایدئولوژی زده می‌شود، نه دین را به ریسمانِ ایدئولوژی بدل می‌سازد و نه مردم را به قعرچاهِ ایدئولوژی می‌اندازد. دولت‌ها عمدتاً طبق منافع ملّی‌شان از دین به حیث یک دستگاه و سازوبرگِ ایدئولوژیک استفاده می‌کنند و براساس آن، ملت‌ها را به سمت مسیرهای دلخواه خود جهت‌دهی می‌کنند و به حرکت درمی‌آورند. در چنین مواقعی اگر دینداران به‌ویژه مرجعیت و روحانیت هشیار نباشند، ناخواسته به ابزار و مهره‌هایی در دستگاه ایدئولوژیک دولت تبدیل می‌شوند. قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای از دین، مذهب و قومیت به حیث دستگاه ایدئولوژیک یا سازوکارهای پرنیرنگ و رنگارنگ استفاده می‌کنند تا مثلاً طالبان به ویران‌سازیِ وطن‌شان تشویق و مشغول شوند، سربازان و کارمندان مملکت را بکشند، مراکز دولتی را منفجر و اموال عمومی را غارت و جاده‌ها را تخریب کنند، مکاتب را آتش بزنند و دختران را از تحصیل بازدارند، به ترور ملایان معتدل بپردازند، در خیابان‌ها و مسجدها و کورس‌های آموزشی انتحار کنند، محصلان را منفجر و قتل‌عام سازند، به شفاخانه حمله کنند، زنان باردار و نوزادان یک‌ساعته را بکشند و

بی‌محابا بی‌شمار جنایت‌های دیگری را به نام اسلام مرتکب شوند. وقتی دین به ماشین ایدئولوژیک دولت‌ها بدل می‌شود و به دست استخبارات آن‌ها می‌افتد، چنان جنایت‌هایی برنامه‌ریزی می‌شوند که تصورش در هیچ عقل سلیمی نمی‌گنجد. مرجعیت و علمای اسلام اگر با دید زنده و تازه به چنین حوادث واقعه نظر نکنند، چگونه می‌توانند پناه اعتقادی و دژ معرفتیِ جوانانی باشند که این مصیبت‌ها را از چشمان پرخونِ اسلام می‌بینند؟ بنابراین، شهریار فرهنگ و داور دادگرِ ارزش‌های دینی بایست بسی هشیار باشد و بپرهیزد که مبادا به جای فرهنگ‌سازی و اعتلای ارزش‌های دینی به ماشین هولناک و مهرهٔ خطرناک در دستگاه ایدلوئولوژیک دولت‌ها بدل شود.

نتیجهٔ ملاحظات

مرجعیت در حوادث واقعه، محل رجوع مردمان است. درک حوادث واقعه به دید زنده و تازه نیاز دارد. امروزه حوادث واقعهٔ بسیار خطرناک‌تر از گذشته اتفاق می‌افتند، چنان‌که کوچک‌ترین حادثه به آسانی جهان زندگی محرومان را زیر و رو و سرنگون می‌سازد. یک ضربه یا یک انفجار، زندگی‌های زیادی را به آغوش مرگ پرتاب می‌کند که به تبع، یتیمان و بیوه‌گان و داغ‌دیدگان فراوانی برجای می‌نهد. محرومان زمانه امروزه با خطرات بی‌شمار و تهدیدات بسیار مواجه‌اند، بعضاً عیان و بعضاً نهان، برخی ساده و بعضی پیچیده و هر لحظه ممکن است یک بحران اقتصادی یا سیاسی روی دهد و بود و نبود و دار و ندارشان را از بین ببرد. در چنین شرایط پرآشوب، ستمدیدگان افغانستان شکننده‌ترین وضعیت را دارند و با بی‌شمار مصایب واقعهٔ خرد و کلان دست به گریبان‌اند. در این دامگهِ شومِ مصیبت‌ها، هیچ کسی امنیت ندارد و زندگی‌ها به یک تار موی بسته و آویزان‌اند. تاکنون «ماترکِ زمانه» برای «وارثان زمین» چیزی جز درد و رنج جانکاه و تبعیض گسترده و مرگ فزاینده نبوده و نیست؛ شاهد آشکارش حوادث دههٔ هفتاد و میراث کنونی آن است. با این‌حال، مرجعیت چونان خورشیدی تابان در این دههٔ ظلمانی طلوع کرد و خوش درخشید.

در دههٔ هفتاد، مرجعیت معظم و اکثر روحانیت مکرم نه تنها پشتیبان مقتدر مردم ستمدیده بودند؛ بلکه پیشرو و همراه آنان بودند، در تمام لحظات و خطرات. شاهد انکارناپذیرش سردار رشید و رهبر شهید مزاری بزرگ است که برای ظهور شهریار شریعت و طلوع داور دادگرِ ارزش‌های دینی و استقرار مرجعیت عادل در میان ما کوشش‌ها کرد. بزرگ‌مرد دیگری که در راه استقرار مرجعیت صالح مجاهدت فراوان کرد؛ اما بسی غریب و گمنام ماند، علامه ذوالفنون و جامع معقول و منقول آیت‌الله محمد عیسی محقق خراسانی (۱۳۱۵–۱۳۷۸ش) است، که در «تحصیل، تدریس، تألیف و تبلیغ» گوی سبقت را از همگان ربوده بود و به اذعان بزرگان، سخنران بی‌نظیری در میان عربان و عجمان بود؛ اما چون عمر عزّتمندش را در راه خدمت به ستمدیدگان و محرومان گمنام سپری کرد، خودش نیز گمنام ماند و بدتر، خیلی از آثار، نوشته‌ها و گفتارهای گران‌بهایش همچنان سرگم است. مجتهد سخن‌ور ما برای علما رسالت فرهنگی بزرگی قائل بود: اخراج روح مرده از پیکر جامعه و دمیدن روح تازه «خودباوری» به آن. کتاب «المؤلفون الافغانیون المعاصرون» (۱۹۷۰م) را در راستای دمیدن روح خودباوری و ابطال حرمان فرهنگی به نگارش درآورد. خورشیدِ خراسان به چهره‌های درخشان و علمای تابان ما می‌بالید، به مرجعیت همچو «دارایی جامعه» می‌نگریست و آن را «ذخیرهٔ یک ملت» می‌دانست. خطیب بی‌همتای ما علاوه بر مجاهدت در میدان فرهنگی، در عرصهٔ سیاسی نیز مردم را به حمایت قاطع از حزب وحدت اسلامی فرامی‌خواند. در زمانه‌ای که «وحدت» اساس موجودیت سیاسی ما بود و باید بی‌قید و شرط محقّق می‌شد؛ اما آیت‌الله محمدآصف محسنی شرط‌هایی بر سر راه تشکیل وحدت وضع و نصب کرد، که بی‌شک باعث می‌شد مردم به درون باتلاقِ اختلاف کشیده شوند؛ اما ذخیره‌های الاهی ما که علامات و

آیات حق بودند، مردم را به سمت وحدت هدایت و دعوت کردند و مانع سقوط آنان در باتلاق اختلاف شدند. علامهٔ خراسانی با فصاحت تمام تودهٔ مردم را به سوی رهبریتِ «مزاری ایّده الباری» (به تعبیر خودش) راهنمایی می‌کرد تا وحدت کلمه بین ملیت ستمدیدهٔ هزاره حفظ و تثبیت شود و حزب وحدت اسلامی از پشتیبانیِ قاطعِ ارادهٔ عمومی برخوردار شود. مرحوم آیت‌الله العظمی محقق کابلی نیز حزب وحدت اسلامی را «مظهر اراده» و «سمبل مقاومت تشیع» می‌دانست و حمایت از آن را به عنوان دفاع از حقوق ملی و کرامت انسانی به حیث یک «تکلیف الاهی» می‌خواند. مرجعیت آیت‌الله العظمی محقق کابلی، تحول بزرگی در جان مردم پدید آورده بود. از باب نمونه می‌توان گفت: بانوان مهاجر، خواهران و همسران شهدای عزیز در دیدار با مرجعیت معظم خود به تلاوتِ «رسالت و مسئولیت مضاعف» می‌پرداختند: «افشار، ای کربلای خونین وطنم! چگونه آرام باشم درحالی‌که سرها و سینه‌های بریده خواهران مظلومه‌ام رسالت و مسئولیتم را مضاعف می‌کند؟» (جامعهٔ روحانیت، ۱۳۷۴: ۲۶۰) بدین ترتیب، اتحاد و همسویی تشکیلات سیاسی و مذهبی باعث شد که روح خودباوری به کالبد مردم دمیده و وحدت کلمه تثبیت شود. ارادهٔ عمومی هزاره‌ها حول محور وحدت به پا خاست؛ و در مجموع، دستاوردها، نعمت‌ها و برکت‌های زیادی در پی داشت، از جمله به هزاره‌ها «اقتدار بین‌المللی» بخشید. اقتدار هزاره‌ها برای خیلی‌ها قابل قبول نبود؛ لذا مدام در پی تضعیف حزب وحدت اسلامی بودند. آیت‌الله محسنی برای پدیدهٔ تبدیل دین به ایدئولوژی یا تصور ایدئولوژیک از دین و نیز بدل‌شدن به مهرهٔ دستگاه ایدئولوژیک دولت، نمونهٔ جالبی است. او سابقهٔ عجیبی دارد؛ زمانی امام خمینی را «محارب» خوانده بود، زمانی دیگر مزاری را «محارب» خوانده بود و در زمانی دیگر تربا حکومتی که بنیان‌گزارش را محارب خوانده بود، روابط گرم برقرار کرد! چنین علمایی برای وحدت و شوکت ستمدیدگان هزاره خطرناک است. آن زمان بیداری مرجعیت و هشیاری رهبریت ما نیرنگ‌های جناب شیخ را باطل کردند؛ اما چنین پدیده‌ها و تبدّل‌هایی تکرارپذیر و محتمل‌اند؛ لذا مراقبت دایمی ضروری است و شهریاران شریعت و داوران دادگرِ فرهنگ دینی نباید از آن غفلت ورزند.

خاتمه

زمانه از دیرگاه تیره و تار گشته است، دیوار مهربانی‌ها در سرزمین دل‌ها فروریخته است، دود کینه‌ها فضاهای تنگِ اجتماعی را آکنده ساخته است، آتشفشانِ نفرت فوران کرده است، ظلمت افق را پوشانده است و خشونت زندگی‌ها را به یغما برده است و بقایا و برگ برگ لبخندش را سوزانده است. اینک در مواجهه با این زمانه و حوادث واقعه، مرجع معظم و مجتهد اعلم ما با رسالت سنگین‌تر و دشوارتری روبه‌رو است. چون وضعیت ما تباه‌تر و ویران‌تر از دیگران است. درک و درمان احوال ما نیازمندِ دید زنده داناترین مجتهدان دادگر و دید تازهٔ شهریاران شریعت است تا با نیروی اجتهاد پویا و سرنیزهٔ دانایی و سپرِ دادگری حملات سپاهِ نادانی و لشکر ایدئولوژی را خنثی کنند و به عقب برانند و با کلام الاهی و دم مسیحایی خویش هوای سرزمین دل‌ها را پاکیزه سازند و فرشتهٔ مهربانی را به مدد مردم فرا بخوانند؛ کویر تشنه و خستهٔ قلوب را به سوی باران علوم هدایت کنند و زمینه‌های تکوین هویت‌های علمی برای ستمدیدگان را فراهم آورند؛ باشد تا مجالی گسترده و زمینهٔ تازه برای نزول رحمت و برکت فراهم آید و در مجموع، هوای زندگی بهتر در دشت و دمنِ فرهنگ دینی وزیدن بگیرد و ارزش‌های انسانی در کوه و کوتل‌های آن به نیکی طنین‌انداز شود. ▣

منابع

۱. جامعهٔ روحانیت (۱۳۷۴)، مرجعیت رمز بقاء تشیع (نگاهی به شخصیت علمی و جهادی حضرت آیهٔ الله العظمی محقق کابلی).

نقش و منطق شهید مزاری در تأسیس نهاد مرجعیت در افغانستان



□ عبدالعلیم برهانی

مقدمه

مرجعیت، نهاد نوپا و مبارکی است که برای اولین بار در تاریخ جامعهٔ شیعه و هزارهٔ افغانستان، در وجود یک فقیه عادل و مهذب عینیت پیدا کرد. تاریخ تأسیس این نهاد در افغانستان با مقاومت عدالت‌خواهی غرب کابل ارتباط ناگسستنی دارد. در کنار رسمیت مذهب شیعه در قانون اساسی، تأسیس نهاد مرجعیت نیز از دستاوردهای مهم و مذهبی مقاومت غرب کابل به شمار می‌آید و نقش شهید مزاری(ره) در طرح و تثبیت این نهاد، برجسته و بی‌بدیل است.

مخالفان شهید مزاری(ره)، بدون توجه به ضرورت‌های زمانه و زندگی جامعهٔ شیعه و هزاره، تأسیس این نهاد را تنها در چارچوب مسائل قومی و نژادی تحلیل کرده‌اند و برخی عناصر مرجعیت آیت‌الله محقق کابلی را «ضد اسلام»، «مخالف روح تشیع»، «بدعت» و «اقدام مغولیست‌ها» «در تضاد با ایران» تلقی و تبلیغ کرده‌اند؛ اما این نوشتار، مرجعیت را به مثابهٔ مهم‌ترین نهاد اجتماعی و مذهبی می‌داند که در جوامع شیعی، دارای کارکردهای مختلف دینی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی است. تلاش رهبر شهید در تشکیل و تثبیت این نهاد در افغانستان نیز یک اقدام دینی، هوشمندانه، منطبق با شرایط و معیارها و از ضرورت‌های زمانه محسوب می‌شود و برایند تأسیس این

نهاد در افغانستان، پویایی و پایداری مکتب اهلبیت و تقویت جایگاه مذهب امام صادق(ع) و تحرک، بالندگی و سرزندگی جامعهٔ شیعه و هزاره در افغانستان است.

برای اثبات این گزاره‌ها، نوشتار پیش رو در قالب چهار عنوان مطرح و اسناد و شواهد برای اثبات گزاره‌ها ارائه می‌شود.

یکم؛ مرجعیت، به مثابهٔ یک نهاد اجتماعی و مذهبی و کارکرد آن در جامعهٔ امروز

بسیاری از محققان در پژوهش‌های مرتبط با بحث مرجعیت، عنوان «نهاد مرجعیت» را به کار برده‌اند. وقتی سخن از مرجعیت به مثابهٔ یک نهاد در ساختار جامعه به میان می‌آید، به صورت ضمنی، مؤلفه‌هایی مانند نقشها، ضرورت‌ها و کارکردهای این نهاد مورد تحقیق و پرسش قرار می‌گیرد.

به لحاظ کارکرد؛ مرجعیت مهم‌ترین و مؤثرین نهاد اجتماعی ـ مذهبی در جوامع شیعی شناخته می‌شود. کارکرد اصلی این نهاد، حفظ و تقویت جایگاه دین در جامعه، دفاع از مکتب اهل‌بیت(ع)، تربیت دینی افراد، پاسخگویی به پرسش‌های فقهی و اعتقادی مردم، تعیین تکلیف و چگونگی مواجههٔ مردم با پدیده‌های جدید دنیای معاصر و مرتبط با شریعت است؛ اما اگر مسئله به صورت بنیادی مطرح شود، براساس آموزه‌های دینی، ولایت تکوینی و تشریعی اصالتاً آنِ خداوندی است که خالق، مالک و مربی جهان است. ولایت تشریعی، به معنای حق تصرف و امر است و دارای مراتب مختلف، که مرتبهٔ کامل آن برای خداوند است؛ اما مرتبهٔ از آن برای بعضی انبیای الهی و امامان معصوم(ع) نیز ثابت است. در دوران غیبت امام معصوم، مرتبه‌ای از ولایت تشریعی به فقیه عادل، عالم و آگاه به حوادث و مسائل زمان نیز تفویض شده است (منتظری، ۱۳۸۰: ۴۳-۴۴). برخی فقها این ولایت و مسئولیت‌ها را در قالب «مصالح و ضروریات خمسه» تبیین کرده‌اند که شامل حفظ دین، حفظ نفس، حفظ عقل، حفظ نسب، حفظ مال می‌شود (شهید اول، بیتا: ۳۸)؛ با شرایط و تفصیلاتی که در منابع فقهی برای هر کدام آمده است.

کارکرد اساسی نهاد مرجعیت در جوامع امروز در قالب چند مؤلفه قابل تبیین است و باتوجه به وجود این مؤلفه‌ها، منطق تأسیس نهاد مرجعیت در افغانستان نیز قابل توجیه و پذیرش است:

۱. «اصل اجتهاد» عنصری است که کارکرد اصلی آن سازگاری مکتب شیعه با شرایط تاریخی، تحولات و رخدادهای سیاسی و اجتماعی است. این اصل، به معنای حضور دایمی عالمان شیعی در رخدادهای سیاسی جامعه و به قولی، «آمادگی انقلابی در برابر قدرت‌های دنیوی» است. سرزندگی مکتب شیعه نیز در درجهٔ اول باتوجه به امکاناتی که برای انطباق با تحول اجتماعی و سیاسی دارد، تبیین می‌شود که اساسی‌ترین این امکانات، اصل اجتهاد است (عنایت، ۱۳۸۰: ۲۷۵).

۲. علاوه بر اصل اجتهاد، «زمان و مکان دو عنصر تعیین کننده در اجتهادند؛ مسئله‌ای که در قدیم دارای حکمی بوده است در اجتماع و اقتصاد یك نظام، ممکن است حکم جدیدی پیدا کند» (خمینی، ۱۳۸۹: ج۲۱، ۲۷۳) و وجود این دو عنصر است که در هرزمان به فقه در جامعه عینیت می‌بخشد. بی‌جهت نیست که هم‌گام با تغییرات به وجود آمده در سبک و سیاق زندگی جامعه، امروزه دایرهٔ ابواب فقه از عبادت و معاملات، به فقه سیاسی، فقه اقتصادی، فقه قضایی، فقه تربیتی، فقه خانوادگی و... گسترش یافته است و شکل تخصصی به خود گرفته است.

۳. فقه از آن دسته علومی است که باید با واقعیت‌های زندگی مردم ارتباط داشته باشد و وقایع داخلی و خارجی را مورد نظر قرار دهد. براساس همین مبنا است که «زنده بودن» یکی از شرایط مرجع تقلید خوانده شده است. «عالمان و فقیهان امامیه که در تقلید از مجتهد، شرط زنده بودن را اعتبار کرده‌اند، بدین جهت است که او در جامعه حضور داشته باشد، اوضاع، ویژگی‌ها و شرایط آن را که در بستر زمان در تحول و دگرگونی است، دائما مورد بررسی و کاوش قرار دهد تا حکم مناسب هر موضوع متحول

بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۴

یافته درونی و یا بیرونی را از راه مایه‌های اصلی استنباط و استخراج کند (جناتی، ۱۳۷۲).

۴. برای تجلی عینیت فقه در زندگی جامعه، امروز «اجتهاد بومی» حداقل به عنوان یک ایده مطرح است تا صدور فتوای فقیه با شرایط زندگی و تغییرات زیست‌محیطی مقلدان از هر جهت منطبق باشد. البته در برابر این ایده، هنوز مقاومت‌های جدی صورت می‌گیرد؛ اما عملا وضعیت به این سمت به پیش می‌رود.

دوم؛ غیبت نقش فقه و فقها در زندگی سیاسی اجتماعی شیعیان افغانستان

باتوجه به وجود عناصر و مؤلفه‌های کاربردی در فقه و اجتهاد، برخی محققان، «دو قرن اخیر را برای شیعیان ایران، عراق و لبنان به لحاظ بالندگی و تحرک سیاسی بی‌سابقه توصیف کرده‌اند و اساسی‌ترین عامل تحرک سیاسی را «اصل اجتهاد» دانسته‌اند که توانایی بیشتری برای انطباق با مسائل و حوادث پیش‌بینی نشده دارد» (عنایت، پیشین: ۲۷۶). در افغانستان، اما دو سه قرن اخیر، عصر تاریکی، تباهی و انحطاط سیاسی و اجتماعی جامعهٔ شیعه و هزاره به شمار می‌آید. یکی از پدیده‌های محسوس این دوران، غیبت نقش فقه و فقهای شیعه در بسیاری از تحولات اجتماعی و رخدادهای سیاسی این جامعه است. با آنکه در تمام این دوران، فقه در خصوصی‌ترین بعد زندگی فردی آحاد جامعهٔ شیعه و هزاره جنبهٔ عملی داشته است؛ اما در زندگی سیاسی و اجتماعی این مردم، به طور بایسته کاربرد عملی و عینی ندارد.

به لحاظ سیاسی؛ شیعیان در چند مرحله تا مرز نابودی به پیش رفته‌اند؛ اما در تمام این مراحل، کاربرد فقه و واکنش مناسب فقهای شیعه را نمی‌توان در تاریخ جست‌وجو و نشانه‌گذاری کرد. با آنکه شیعیان افغانستان همواره با مراکز علمی و مراجع تقلید خارج کشور اشتراک معنوی و ارتباط مداوم داشته‌اند؛ اما از آن سو، مراکز و مراجع خارج از کشور، به دلیل عدم حضور در متن تحولات سیاسی و اجتماعی شیعیان افغانستان یا به دلیل محدویت‌های قوانین بین‌المللی، نتوانسته‌اند در فرصت مناسب واکنش نشان دهند. در مدت یک دهه لشکرکشی و تجاوز و تعدی امیر عبدالرحمان به سرزمین هزارستان و قتل‌های وحشیانه شیعیان، تنها تعدادی از علما و مراجع مشهد، مانند شیخ محمد تقی مجتهد و میرزای آشتیانی نسبت به گرفتاری‌های شیعیان افغانستان توجه نشان داده‌اند و دادخواهی کرده‌اند. این علما از ناصرالدین شاه و سایر زمامداران ایران خواسته‌اند تا در برابر جنایت‌ها علیه شیعیان افغانستان واکنش نشان دهند (بهمنی،۱۳۸۶: ۴۲۷-۴۳۲)؛ اما وقتی میرزا فتح‌علی خان، حاکم خراسان، عبدالرحمان را به رعایت مساوات مذهبی میان اتباع افغانستان توصیه می‌کند، او در پاسخ، شیعیان افغانستان را اهل بغی، فساد و ضلالت و... می‌خواند و در برابر، دولت ایران را تهدید می‌کند که در چنین وضعیتی، افغانستان نیز حق بازخواست از وضعیت اهل سنت در ایران را به خود خواهد داد (بهمنی، پیشین، ص۴۲۹).

به لحاظ اقتصادی؛ جامعهٔ شیعه و هزاره به دلیل شرایط تاریخی و محرومیت از فرصت‌های اقتصادی و جبر محیطی، نسبت به تمام شیعیان جهان، فقر مادی و مشکلات اقتصادی را تجربه کرده‌اند؛ اما اندک وجوه مالی همین مردم فقیر و بی‌بضاعت، مرتب به مراکز و

به لحاظ اقتصادی؛ جامعهٔ شیعه و هزاره به دلیل شرایط تاریخی و محرومیت از فرصت‌های اقتصادی و جبر محیطی، نسبت به تمام شیعیان جهان، فقر مادی و مشکلات اقتصادی را تجربه کرده‌اند؛ اما اندک وجوه مالی همین مردم فقیر و بی‌بضاعت، مرتب به مراکز و مراجع خارج کشور سرازیر می‌شدند.

بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۴

مراجع خارج کشور سرازیر می‌شدند. از آن‌سو مراجع خارج از کشور به دلیل نداشتن آگاهی‌های لازم از وضعیت محیطی و شرایط و تنگناهای اقتصادی حاکم بر جامعهٔ شیعه و هزاره، به ضرورت‌های مالی شیعیان افغانستان کمتر پاسخگو بودند و در برابر درخواست‌ها نیز اغلب مقاومت می‌کردند.

به لحاظ فرهنگی؛ یکی از کارکردهای نهاد مرجعیت، ساخت و تقویت مدارس دینی، مراکز علمی و تحقیقاتی و نیز تأسیس اماکن عام‌المنفعه برای محرومان است. امروز شاهدیم مراجعی که از پشتوانهٔ مالی مناسب برخوردارند، در برخی کشورهای محل حضورشان حتی درمانگاه‌های مجهز و مراکز خیریه ساخته‌اند؛ اما در افغانستان مردم از داشتن امکانات اولیه و ابتدایی زندگی هنوز محروم‌اند؛ اما اندک وجوه مالی همین مردم همیشه به مراکز و مراجع خارج سرازیر می‌شدند و شاید تنها پس از تأسیس نهاد مرجعیت در افغانستان است که حداقل، بخشی از وجوه شرعیه در داخل کشور مصرف می‌شوند.

به لحاظ شرایط علمی؛ طبق آمار غیررسمی در مورد مراجع بزرگ تقلید در خلال ده سده تا وفات آیت‌الله بروجردی(۱۳۴۰ش)، حداقل ۵۸ مرجع تقلید به رسمیت شناخته شدند، که از این تعداد ۳۴ نفر ایرانی و ۲۴ نفر دیگر از اعراب بودند (ربانی، علی، ۱۳۸۴، ص۸۲). به ویژه پس از رحلت امام خمینی در سال ۱۳۶۸ و آیت‌الله العظمی خویی در سال ۱۳۷۱ صفوف مراجع و مجتهدین در ایران و عراق هر روز فشرده‌تر می‌شد؛ اما در میان این همه فقیه و مجتهد، نام و نشان از یک مجتهد شیعهٔ افغانستانی به چشم نمی‌خورد. با آنکه چندین دهه است آثار فاخر علمای افغانستان، مانند مصباح‌الاصول، محاضرات فی اصول‌الفقه در اصول و آثار علامه مدرس افغانی در ادبیات، محور درس‌های حوزه‌های علمیه شیعه است. علمای افغانستان با خلق آثار فاخر علمی، قدرت استنباط خویش را به نمایش گذاشته بودند؛ اما محرومیت‌های تاریخی و فضای روانی حاکم بر جامعهٔ شیعه و هزاره در افغانستان، اجازه حضور و ظهور آنان در صحنهٔ مرجعیت را نمی‌داد. در جامعه ذهنیتی شکل گرفته بود که گویا از این مردم کسی شایستگی مرجعیت و نیابت از امام زمان را ندارد و همین شرایط و فضای روانی، دانشمندان جامعه را از تمام امتیازهای علمی‌شان نیز محروم ساخته بود.

سوم؛ نقش و منطق شهید مزاری در تأسیس و تثبیت نهاد مرجعیت در افغانستان

تأسیس نهاد مرجعیت، در واقع پاسخی بود به تمام نیازمندی‌های زمانه و ضرورت‌های زندگی سیاسی، اقتصادی، علمی و فرهنگی جامعهٔ شیعه و هزاره در افغانستان. این ضرورت را شاید همه درک می‌کردند؛ اما جرئت و فرصت برای برداشتن گام‌های عملی را نداشتند. اسناد و شواهد تاریخی دلالت دارند که تلاش برای تحقق این نهاد در افغانستان تنها از سوی رهبر شهید[۵] و آن‌هم در دو مرحله صورت گرفت:

الف) مرحله اول؛ پس از تهاجم شوروی و آغاز قیام عمومی علیه رژیم دست‌نشاندهٔ شوروی. در این مرحله مردم به قیام مسلحانه روی آوردند و با مسائل مختلفی مانند جهاد، شهادت، هجرت، تصرف اموال دولتی، مصرف وجوه شرعی، چگونگی تعامل با افراد و دستگاهای حکومتی، دریافت کمک از کشورهای غیر اسلامی و... مواجه شدند؛ مسائلی‌که امروزه فقه سیاسی پاسخگویی آن‌ها است. در این شرایط، به حضور فقیهی ضرورت بود که در کنار سایر شرایط اجتهاد، دو عنصر آگاهی به زمان و مکان نیز در وجود او جمع می‌بود. مراجع تقلید خارج از کشور، هیچگاه بر ساختارهای سیاسی و اجتماعی و ضرورت‌های داخلی کشور دیگر اشراف کامل ندارند و یا در مواردی عرف و قوانین بین‌المللی اجازهٔ دخالت نمی‌دهند.

این ضرورت را شاید شهید مزاری بیش و پیش از همه درک کرده بود. ایشان در خاطرات سیاسی خود آورده است که در سال ۱۳۵۸ انقلاب اسلامی در ایران به پیروزی رسیده بود؛ اما در افغانستان هنوز جو خفقان‌آلود حاکم بود، دولت ترکی بسیاری از آخوندها را دستگیر و زندانی کرده بود. تعداد از علما در کویته

جمع شده بودند، از جمله آیت‌الله محقق کابلی هم آن‌جا بود. من رفتم خدمت ایشان، پیرامون مسئلهٔ مرجعیت ایشان مفصل صحبت کردم و گفتم بیایید شما آیت‌الله و مجتهد این مردم شوید، با رادیوها و رسانه‌ها مصاحبه کنید، بعد قم می‌رویم، آن‌جا درس خارج را شروع کنید، پیرامون حوادث افغانستان پیام بدهید و ما پخش می‌کنیم تا جایگاه شما تثبیت شود؛ اما آیت‌الله محقق کابلی نپذیرفت و گفت بچه‌هایم هنوز (از افغانستان) خارج نشده‌اند. رهبر شهید می‌گوید هرچه عذر کردیم، ایشان قبول نکرد، ما ایران رفتیم، شهید واحدی، استاد عرفانی و شهید حسینی هم آمده بودند، همه را جمع کردیم تا منسجم شویم برای فعالیت‌های فرهنگی، مبارزه و تعلیمات نظامی و این‌جا بود که سازمان نصر مطرح شد (مزاری، عبدالعلی[بی‌تا]، ص۵۵-۵۶).

ب) مرحلهٔ دوم؛ تلاش برای طرح تأسیس نهاد مرجعیت در افغانستان، همگام با مقاومت عدالت‌خواهی غرب کابل صورت گرفت. در این مرحله نیز به دلیل آغاز جنگ‌های تحمیلی؛ بحث دفاع، تجاوز، کشتار، اسارت، چگونگی تعامل با دولت و بسیاری از مسائلی مطرح بود که مربوط فقه سیاسی شیعه است و فقیه جامع‌الشرایط باید پاسخگوی راه‌حل‌های شرعی آن می‌بود.

به لحاظ فرهنگی؛ یکی از کارکردهای نهاد مرجعیت، ساخت و تقویت مدارس دینی، مراکز علمی و تحقیقاتی و نیز تأسیس اماکن عام‌المنفعه برای محرومان است. امروز شاهدیم مراجعی که از پشتوانهٔ مالی مناسب برخوردارند، در برخی کشورهای محل حضورشان حتی درمانگاه‌های مجهز و مراکز خیریه ساخته‌اند؛ اما در افغانستان مردم از داشتن امکانات اولیه و ابتدایی زندگی هنوز محروم‌اند.

مرحوم استاد زاهدی در جمعی پیرامون این ضرورت‌ها مفصل صحبت کرده است. ایشان استدلال می‌کند که ما و شما امروز در یک عرف بین‌الملل با مقررات خاص زندگی می‌کنیم، وضعیت بین‌المللی و کشورها در بسیاری موارد اجازهٔ دخالت سایر مراجع را نمی‌دهد. ایشان می‌گوید من قبلا از آیت‌الله خامنهٔ درخواست کرده بودم که اگر مرا صالح می‌دانید از امام خمینی (ره) برای من اجازه‌نامه بگیرید که باتوجه به شرایط افغانستان ما با خیال راحت کشته شویم و بکشیم، ایشان فرمود حضرت امام هرگز چنین اجازهٔ نمی‌دهد، به دلیل این‌که شرایط بین‌الملل چنین اجازه را نمی‌دهد. ایشان مسئلهٔ جنگ‌های غرب کابل را مطرح می‌کند و می‌گوید «این یکی از ضرورت‌های بسیار فوری ما است که یک مجتهدی بالای سرخود داشته باشیم» (زاهدی، علی‌جان، به نقل از جامعهٔ روحانیت، پیشین، ص۱۱۴). او پیرامون این ضرورت و طرح مسئلهٔ مرجعیت از سوی رهبر شهید می‌گوید:

«برادران نامه نوشتند، شورای عالی نظارت حزب وحدت اسلامی و دبیرکل آن، استاد مزاری در کابل از حضرت آیت‌الله العظمی محقق، تقاضای رسالهٔ عملیه کردند. ببینید این یکی از کمبودهای ما است. ما شیعه هستیم. تمام کارهای ما باید زیرنظر مجتهد عادل جامع‌الشرایط باشد. امروز در کابل مسئله دماء(خون) مطرح است. ما می‌جنگیم، مبارزه می‌کنیم، جوانان خود را از دست می‌دهیم، هر بچه شیعه انتظار دارد که در قیامت راحت باشد و شهید باشد؛ چون در راه ناموس اسلام خود را فدا کرده‌اند. وقتی این‌ها شهید حساب می‌شوند که به دستور مجتهد عمل کرده باشند و این از بطن مکتب ما بر خاسته است» (زاهدی، علی‌جان، ۳۰ /۲/ ۱۳۷۳، شماره ۹۹ و ۱۰۰).

مقاومت غرب کابل یک فرصت تاریخی و روحیهٔ خودباوری را در وجود مردم ما خلق کرد. شهید مزاری قاطعانه تلاش کرد تا با استفاده از این فرصت و در این

بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۴

مقطع، طرح تأسیس نهاد مرجعیت در کشور را به سرانجام برساند. در آن شرایط، تنها آیت‌الله محقق کابلی و آیت‌الله فیاض واجد شرایط شناخته می‌شدند، رهبر شهید نیز تقاضا کرده بود تا یکی از این دو این رسالت را به دوش بگیرند.

مرحوم دولت‌آبادی مدعی است که رهبر شهید در «ابتدا نظر ایشان این بود که این بار سنگین را آیت‌الله فیاض مقیم نجف به عهده گیرند که ایشان به دلایل چند آمادهٔ پذیرش این مسئولیت مهم در آن شرایط نبودند و بعد آیت‌الله محقق کابلی پیشنهاد و تقویت شد» (دولت‌آبادی، ۱۳۸۵، ص۴۸۹).

حجت‌الاسلام محمدناصر اخلاقی[معاون دفتر حضرت آیت‌الله محقق کابلی(ره) در قم]، نیز می‌گوید: «شهید مزاری در یک جلسه به آیت‌الله محقق کابلی گفته بود مراجع فعلی (خارج از کشور) شرایط افغانستان را درک نمی‌کنند؛ شما یا آیت‌الله فیاض رساله بنویسید که شرایط افغانستان را درک می‌کنید» (برهانی شهرستانی، ۱۳۹۸، ص ۱۸۳).

حجت‌الاسلام خطیبی یکه‌ولنگی [از همراهان آیت‌الله محقق کابلی و عضو پیشین دفتر قم] پیرامون درخواست رهبر شهید می‌گوید: «استاد شهید مزاری نامه نوشت به آیت‌الله محقق که... هم شما مجتهد هستید و هم آیت‌الله فیاض یا خود این پرچم را به دست بگیرید و یا قناعت آیت‌الله فیاض را بگیرید. این نامه توسط استاد عرفانی رسید و وقتی آیت‌الله محقق نامه را مطالعه کرد، شدید رد کرد که این کار شدنی نیست؛ اما این نامه دست آقای شیخ غلام‌حسن فصیحی[یکه‌ولنگی] افتاد او همراه شیخ خادم‌حسین فاضل ورسی، استاد ابراهیم خلیلی و ناصری کرمانی خدمت آیت‌الله[محمدعیسی محقق] خراسانی رفتند و ایشان را به میدان آوردند، قضیه شروع شد تا آن زمانی که در کتابخانه قائم مشهد [آیت‌الله محقق کابلی] پیشنهاد کرد به آیت‌الله خراسانی که شما را به رساله اولی‌تر می‌بینم؛ اما ایشان گفت که این جانب چند تاری موی در کله ندارد و اما این قیافه روحانی و چهره و هیکل خدادادی باید مجتهد باشد و آن فقیه صمدانی، تشویق کرد. آن روز مسئله را در کتابخانه قائم به آیت‌الله محقق کابلی قبولانید» (خطیبی، محمدنبی، ۱۳۹۸/۱۱/۲۰).

چهارم؛ تلاش‌ها برای تضعیف نقش شهید مزاری در تأسیس نهاد مرجعیت در افغانستان

سرانجام با اقدام و اصرار رهبر شهید(ره) و تقاضای علما و مردم آیت‌الله محقق کابلی(ره) این مسئولیت خطیر را پذیرفت. تردیدی نیست که «اگر تلاش‌های شهید مزاری در راه ایجاد مرجعیت نبود،(نه تنها آیت‌الله محقق کابلی) که هیچ هزارهٔ جرئت نمی‌کرد خود را به عنوان مرجع اعلام کند. البته شهید مزاری خود نیز تاوان‌های سنگینی پرداخت» (دولت‌آبادی، ۱۳۸۵، ص۴۸۹) که اکنون مجالی برای تفصیل آن نیست و براساس اسناد و داده‌های موافقان و مخالفان شهید مزاری، تنها به بیان چند نکته و نتیجه اکتفا می‌شود:

۱. تأسیس نهاد مرجعیت یکی از ضرورت‌های عقلی، شرعی و آرمان‌های تاریخی جامعهٔ شیعه و هزاره در افغانستان بود. مقاومت غرب کابل در کنار خلق سایر فرصت‌ها برای حضور در میدان‌های سیاسی و نظامی، این فرصت تاریخی را نیز برای مردم ما فراهم ساخت. بدین جهت و به لحاظ تأثیرگزاری من دوران کوتاه مقاومت غرب کابل را دوران رشد و نوزایی سیاسی جامعهٔ شیعه و هزاره می‌دانم و تأسیس نهاد مرجعیت در افغانستان را یکی از دستاوردهای مهم و مذهبی این دوران. چنان‌چه جایگاه رسمی مذهب شیعه در قانون اساسی فعلی کشور را از دستاوردهای این دوران می‌دانم؛ زیرا در این مقطع، در کنار مطالبهٔ مشارکت عادلانهٔ هزاره‌ها در قدرت و سیاست و حضور در ساختار و سیستم سیاسی و تصمیم‌گیری‌های ملی، رسمیت مذهب شیعه جزء مطالبات اصلی و همیشگی رهبر شهید بود و این خواست در هر ائتلاف و توافق سیاسی حزب وحدت با سایر گروه‌ها مطرح بود و اولین گام‌های عملی برای به رسمیت شناساندن آن برداشته شد.

در تأسیس و تشکیل جنبش ملی اسلامی، که حزب وحدت اسلامی نقش کلیدی داشت، در دومین

بنیاد اندیشه

ماده از اهداف اساسی و نیز اساسنامهٔ جنبش می‌خوانیم که «دین افغانستان، دین مقدس اسلام است. شعایر و احکام دینی از طرف دولت مطابق به مذاهب تشیع و تسنن اجرا می‌گردد» (دولت‌آبادی، بصیراحمد، ۱۳۷۱، ص۱۴۲؛ ولوالجی، اسدالله، ۱۳۸۰، ص۲۸۴) و این در واقع، نخستین گام برای به رسمیت شناختن مذهب شیعه از سوی یکی از مهم‌ترین جریان‌های سیاسی کشور محسوب می‌شد.

در ائتلاف حزب وحدت اسلامی با حزب اسلامی به رهبری گلبدین حکمتیار، به عنوان صدراعظم دولت مجاهدین نیز، یکی از اساسی‌ترین مواد موافقتنامه، پذیرش رسمیت مذهب شیعه بود و آیت‌الله محقق کابلی، به عنوان دبیر شورای عالی نظارت حزب وحدت اسلامی از امضا کنندگان آن. ایشان در بیان دلایل همسویی حزب وحدت اسلامی با حزب اسلامی فرموده است: «دلیل مسئله این بود که حزب اسلامی زودتر از دیگران خواسته‌های ما را پذیرفتند و سند و امضا دادند؛ ولی از بقیه احزاب چنین برخوردی ندیدیم... ما از آقای ربانی تجربهٔ خوبی مشاهده نکردیم؛ ما با آقای حکمتیار... در سه نقطه به توافق رسیدیم: اول: رسمیت مذهب تشیع؛ دوم: تصمیم‌گیری مشترک سیاسی؛ سوم: تقسیمات اداری کشور براساس نفوس. بعد توافقنامه را از طرف حزب وحدت من و آقای مزاری امضا کردیم. از طرف حزب اسلامی آقای حکمتیار و یک نفر دیگر که اسمش در یادم نیست [همایون جریر] امضا کردند» (آیت‌الله محقق کابلی، ۱۳۷۲، ۹۰-۹۱).

خلاف منطق کسانی‌که نقش فلان عنصر یا چهرهٔ مذهبی را در رسمیت یافتن مذهب شیعه، برجسته می‌کنند، در واقع، همین خواست‌ها، شکل‌گیری ذهنیت‌ها و برداشتن گام‌های اولیه بود که جایگاه مذهب شیعه در قانون اساسی فعلی (مصوب ۱۳۸۲)، بدون مانع جدی، به رسمیت شناخته شد.

۲. از زمانی‌که حضرت آیت‌الله محقق کابلی (ره) پرچمدار مرجعیت شد، در جهت تثبیت مرجعیت ایشان نیز، رهبر شهید خویش صادقانه کوشید و حمایت همه‌جانبهٔ سیاسی، اقتصادی و تبلیغاتی کرد. در بیشتر مراسم‌های سخنرانی رهبر شهید در غرب کابل، از جمله در آخرین سخنرانی ایشان پیش از شهادت (که فیلم آن هم موجود است)، تصویر آیت‌الله محقق کابلی (ره) در جایگاه سخنرانی ایشان دیده می‌شود. پیروان رهبر شهید نیز به تبعیت از ایشان در داخل و خارج کشور از مرجعیت حضرت آیت‌الله محقق کابلی دفاع و در جهت تثبیت و تداوم آن کوشیدند.

سید رحمت‌الله مرتضوی، از مخالفان رهبر شهید و معترضان مرجعیت آیت‌الله محقق کابلی می‌نویسد «برای تثبیت مرجعیت آیت‌الله محقق کابلی، استاد مزاری سنگ تمام گذاشت. پنجاه هزار دالر به آیت‌الله محقق کابلی داد که در ایران رفته رسالهٔ عملیه چاپ کند» (مرتضوی، سید رحمت‌الله، [بی‌تا]، ص ۲۶۰) و به همین دلیل او با عصبانیت، آیت‌الله محقق کابلی را «مرجع تقلید حزب وحدت» عنوان داده است! (ر.ک: مرتضوی، پیشین، ص۲۵۷).

۳. اقدام هوشمندانهٔ رهبر شهید و اعلام مرجعیت آیت‌الله محقق کابلی، در آن روزگار موجب شور و نشاط سیاسی و مذهبی مضاعف در میان جامعهٔ شیعه و هزاره شد؛ اما در مقابل، کم نبودند چهره‌های که مزوّرانه و متعصبانه در برابر تحقق این آرمان تاریخی و مذهبی مردم ما و ارزش‌های آن ایستادند و آن را گاهی در چارچوب یک «عمل قومی» تحلیل کردند. گاهی مدعی شد که شهید مزاری با طرح مسئلهٔ مرجعیت، خواست آیت‌الله محقق کابلی را از صحنه خارج کند (ر.ک: مصباح‌زاده، سید محمدباقر، ۱۳۹۲، ص۳۴۱). برخی مخالفان آن را در چارچوب مشروعیت جنگ با دولت ربانی و توافق حزب وحدت اسلامی و حزب اسلامی تحلیل کرده‌اند و مدعی‌اند که مرجعیت آیت‌الله محقق کابلی، یک جلسهٔ در غرب کابل، در تاریخ ۱۱ / ۵ / ۱۳۷۱ از سوی شهید مزاری در این چارچوب مطرح شد، آیت‌الله محقق کابلی بلافاصله گفت «من به عنوان یک وظیفهٔ شرعی قبول می‌کنم»، شهید مزاری هم تبریک گفت (ر.ک: مرتضوی، سید رحمت‌الله، پیشین، ص۲۵۹- ۲۶۰) در حالی‌که اسناد و شواهد گواهی می‌دهند و نیز خواندیم که: ۱. شهید

مزاری، از سال ۱۳۵۸ ضرورت مرجعیت را مطرح و با آیت‌الله محقق کابلی پیرامون مسئله در پاکستان صحبت کرده بود؛۲. رهبر شهید به دنبال تأسیس نهاد مرجعیت در افغانستان بود و این را هم به آیت‌الله فیاض و هم به آیت‌الله محقق کابلی پیشنهاد داده بود؛ ۳. آگاهان می‌گویند که آیت‌الله محقق کابلی در آغاز این مسئولیت را نپذیرفت و تا اوایل سال ۱۳۷۲ که ایشان به ایران بازگشت، همچنان تقاضاها و اعلامیه‌ها برای پذیرش این مسئولیت ادامه داشت.

برخی مخالفان رهبر شهید، تا آن‌جا هتاکی کردند که مرجعیت آیت‌الله محقق کابلی را به عنوان «اقدام مغولیست»، در تضاد با ایران»، «ضد اسلام»، «مخالف روح تشیع»، «بدعت» و موجب «تنزل مقام مرجعیت» قلمداد کردند! (ر.ک: مصباح‌زاده، پیشین، ص۳۳۵). البته پیش از او کسانی دیگری نیز گفته بود که «ما این مردم را اولاد چنگیز می‌دانیم و اگر این‌ها مجتهد شوند، از این‌ها تقلید نمی‌کنیم.» (ر.ک: مزاری،۱۳۷۴، ص۱۹۶) و درحقیقت این نوعی نگرش و فضای ذهنی و روانی حاکم بر جامعهٔ افغانستان آن روز بود و رهبر شهید تلاش کرد تا این ذهنیت و این فضا را تغییر دهد

۴. در حلقهٔ اطرافیان آیت‌الله محقق کابلی نیز افراد و حلقاتی در تصمیم‌گیری‌های دفتر مرکزی ایشان نفوذ داشت، که نسبت به رهبر شهید جفا و حق‌ناشناسی کردند. اولین اقدام آن‌ها برداشتن تصویر رهبر شهید، از روی دیوار دفتر مرکزی قم، پس از سقوط پایگاه مقاومت در بامیان و مزار شریف بود. در جریان رحلت حضرت آیت‌الله محقق کابلی (قدس سرّه) نیز حلقهٔ معینی برای ایشان زندگی‌نامه نوشتند، در قالب بروشور تکثیر و توزیع کردند که در آن حضور حضرت آیت‌الله محقق کابلی در مقاومت غرب کابل و همراهی با رهبر شهید کتمان شده است. در برابر، پیشینهٔ فعالیت‌های سیاسی ایشان در یکی از جریان‌های منحله سابق برجسته شده بود.

با آن‌که در زندگی‌نامهٔ تدوین شدهٔ ایشان در کتاب «مرجعیت رمز بقای تشیع» که برای ترویج و تثبیت مرجعیت ایشان منتشر شد، حضور ایشان در مقاومت غرب کابل برجسته شده است و «سند بزرگ مشروعیت و قداست و دفاع تاریخی و مایهٔ دلگرمی و تحریک بیشتر انگیزه‌های دفاع مقدس، مدافعان حریم تشیع » خوانده شده است. (جامعهٔ روحانیت، ۱۳۷۴، ص۵۸) و برخی دیدگاه‌های ایشان پیرامون مسائل سیاسی آن روز انعکاس یافته است. بازهم خلاف منطق مخالفان رهبر شهید، که حتی سخنانی را پیرامون حادثهٔ افشار به آیت‌الله محقق کابلی نسبت داده‌اند و از نگاه ایشان، مسئولین حزب وحدت را مقصر جلوه داده‌اند (ر.ک: مرتضوی، پیشین، ص۲۸۰) در حالی‌که ایشان همان زمان در محفل تجلیل از شهدا در تاریخ ۱۳۷۲, ۱, ۲۰ در مشهد، به صراحت اعلام کرده بود که «حزب وحدت اسلامی و در مجموع سران تشیع افغانستان جنگ طلب نبوده‌اند؛ بلکه خواستار اجرای عدالت اجتماعی و سیاسی به میزان حضور اقلیت‌های ساکن در کشور هستند... جنگ‌های تحمیلی غرب کابل به منظور نابودی و تضعیف حزب وحدت و در مجموع حذف جامعهٔ تشیع آغاز شده است» (جامعهٔ روحانیت، پیشین، ص۲۳۵). خلاف اتهامات ناروای مخالفان رهبر شهید، که همواره استاد مزاری را به تک‌روی و تصمیم‌گیری‌های شخصی متهم می‌کنند، آیت‌الله محقق کابلی (ره) این اتهامات را به صراحت مردود می‌دانست و تأکید داشت «در تمام تصمیم‌گیری‌ها، نظریات همه گرفته می‌شود و هیچ مبنای مخالفتی هم وجود ندارد... و در

بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۴

اقدام هوشمندانهٔ رهبر شهید و اعلام مرجعیت آیت‌الله محقق کابلی، در آن روزگار موجب شور و نشاط سیاسی و مذهبی مضاعف در میان جامعهٔ شیعه و هزاره شد؛ اما در مقابل، کم نبودند چهره‌های که مزوّرانه و متعصبانه در برابر تحقق این آرمان تاریخی و مذهبی مردم ما و ارزش‌های آن ایستادند و آن را گاهی در چارچوب یک «عمل قومی» تحلیل کردند.

چنین مقطعی بدون شک پخش این‌گونه شایعات از سوی دشمنان ما انجام می‌شود» (آیت‌الله محقق کابلی، ۲۲/۱/ ۱۳۷۲؛ به‌نقل از جامعهٔ روحانیت تشیع، پیشین، ص۲۳۶).

۵. اما در فرجام؛ به رغم تمام موانع و توطئه‌ها، با تلاش‌های رهبر شهید، ثمرهٔ خون ایشان و شهدای مقاومت عدالت‌خواهی غرب کابل نهاد نوپای مرجعیت در افغانستان به ثمر نشست و این نهاد در افغانستان تثبیت و نهادینه شد. با شکسته شدن این سد تاریخی، امروز هریک از فرزندان این جامعه به آن میزان از خودباوری رسیده‌اند که هرگاه خود را شایستهٔ این جایگاه رفیع بداند، با افتخار و اعتماد به نفس اعلام حضور و اظهار وجود می‌کند؛ اما شایسته است تمام کسانی‌که به این جایگاه مقدس و معنوی تکیه می‌زنند، تلاش‌های رهبر شهید استاد مزاری و پیشتازی و پرچمداری حضرت آیت‌آلله محقق کابلی (قدس سره) را از یاد نبرند و بایسته است که از این جایگاه هم به مثابهٔ امانت الهی و هم میراث معنوی شهدا و علمای سلف، با دقت، صیانت و پاسداری به عمل آید. ▣

منابع

۱. برهانی شهرستانی، محمدعلی، (۱۳۹۸)، یادنامه آیت‌الله محقق خراسانی، بنیاد اندیشه، کابل.
۲. جامعهٔ روحانیت (۱۳۷۴)، مرجعیت رمز بقای تشیع، چاپ قم.
۳. جناتی، محمدابراهیم (۱۳۷۲) «نقش زمان و مکان در اجتهاد»، دو ماهنامهٔ کیهان اندیشه، مؤسسه کیهان، شماره ۵۰،
۴. خطیبی، محمدنبی (۲۰/ ۱۱/ ۱۳۹۸) در مصاحبهٔ حضوری با دکتر عبدالله جعفری، قم.
۵. [امام] خمینی، روح‌الله (۱۳۸۹)، صحیفهٔ امام، ج۲۱، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام، تهران.
۶. دولت‌آبادی، بصیر احمد (۱۳۸۵)، هزاره‌ها از قتل‌عام تا احیای هویت، ابتکار دانش، چاپ اول، قم.
۷. ـــــــ (۱۳۷۱)، شناسنامه احزاب و جریان‌های سیاسی افغانستان، چاپ قم.
۸. ربانی، علی (۱۳۸۴)، «نهاد مرجعیت شیعه و نقش آن در تحولات اجتماعی ایران معاصر» بازتاب اندیشه، ش۶۶، انتشارات صدا و سیما، قم.
۹. زاهدی، علی‌جان (۳۰/ ۲/ ۱۳۷۳) هفته‌نامه وحدت، شماره ۹۷، قم.
۱۰. شهید اول (بی‌تا) القواعد و الفوائد، تحقیق عبدالهادی الحکیم، ج۱، مکتبهٔ المفید، قم.
۱۱. عنایت، حمید (۱۳۸۰)، اندیشهٔ سیاسی اسلام معاصر، انتشارات خوارزمی، تهران، چاپ چهارم.
۱۲. [آیت‌الله] محقق کابلی (۱۹ حمل/فروردین ۱۳۷۲)، هفته‌نامه وحدت، قم، شماره ۹۰-۹۱.
۱۳. مرتضوی، سید رحمت‌الله (بی‌تا)، قصه‌های زندگی؛ خاطرات سیاسی-مذهبی سید رحمت‌الله مرتضوی (بی‌جا).
۱۴. مزاری، عبدالعلی (۱۳۷۴)، احیای هویت، مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، قم.
۱۵. مزاری، عبدالعلی (بی‌تا) خاطرات سیاسی شهید مزاری به وسیلهٔ خودش، تهیه و تنظیم حسن مزاری، مرکز تهیه و نشر استاد مزاری، (بی‌جا).
۱۶. مصباح‌زاده، سید محمدباقر (۱۳۹۲) شیعیان افغانستان؛ گروه‌ها و گرفتاری‌ها، (بی‌جا).
۱۷. منتظری، حسین‌علی (۱۳۸۰)، نظام‌الحکم فی‌الاسلام [برگزیدهٔ کتاب دراسات فی ولایت الفقیه] چاپ تهران.
۱۸. ولوالجی، اسدالله (۱۳۸۰)، خروج جنرال دوستم و سقوط دکتر نجیب‌الله، انتشارات کمان‌طلایی، پیشاور.

بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۴

نقش آیت‌الله محقق خراسانی در احیای خودباوری هزاره‌ها[۱]



ابراهیمی غرجستانی

اهمیت خودباوری

خودباوری چنان که از نامش پیدا است؛ یعنی باور داشتن به توانمندی‌ها و ظرفیت‌های وجودی خود که بیشتر در رفتار و تصمیم‌گیری‌ها خود را نشان می‌دهد. عنصر خودباوری نقش اساسی در کامیابیها و ناکامیهای انسان در عرصه‌های مختلف حیات فردی و جمعی دارد. امروزه دانشمندان علوم تربیتی، روان‌شناسی و جامعه‌شناسی بر اهمیت بنیادین خودباوری در زندگی

۱ . لازم می‌دانم از سیاستمدار فرهیخته و فرهنگ دوست، جناب استاد دانش، معاون محترم رئیس جمهور تشکر کنم که در بیستمین سالگرد وفات آن حکیم فرزانه با تدویر سیمینار علمی در بالاترین سطح، از این شخصیت والامقام در پایتخت کشور به صورت رسمی تجلیل کرد و با هدایت ایشان حداقل بخشی از آثار آن فقید سعید که در دسترس بودند، معرفی و جمع‌آوری شدند و دربارهٔ زندگی، اندیشه و شخصیت خراسانی نیز آثاری چاپ و نشر شد. این گرامی‌داشت به مردم ما به‌ویژه نسل جوان یادآور این پیام بود: کاروانی که تا این‌جا آمده‌ایم مدیون مجاهدت‌های بی‌شمار بزرگمردانی چون محقق خراسانی است که هیچگاه همت و زحمت‌های شان را نباید فراموش کرد. همچنین از استاد برهانی شهرستانی باید قدردانی کنیم که به رغم کسالت‌ها و گرفتاری‌ها، صرفاً از باب احساس وظیفه و تعهد در برابر مردم و روح خراسانی بزرگ، اولین بار یادنامه‌ای برای آن عالم دردمند و دلیر تهیه کرد و پس از سال‌ها نام و یادش را در خاطره‌ها زنده کرد.

تأکید دارند و شکل‌گیری شخصیت سالم را در گرو تقویت عزت نفس و پرورش روحیهٔ خودباوری می‌دانند.

خودباوری هرچند بیشتر در حوزهٔ فردی مورد توجه قرارگرفته است؛ اما در ساحت اجتماعی نیز اهمیت اساسی دارد. مفاهیم و اصطلاحات «خودباوری تاریخی»، «خودباوری ملی»، «غرور ملی» و... ناظر به این جنبه‌اند. پس چنان که گاهی یک فرد دچار ضعف خودباوری می‌شود، یک گروه اجتماعی و قومی نیز ممکن است تحت تأثیر عوامل و شرایط گوناگون گرفتار این مشکل شود. از همین رو دولت‌ها برای تقویت غرور ملی و القای روحیهٔ خودباوری در میان مردم خود در سطوح کلان برنامه‌ریزی می‌کنند. برجسته‌سازی و تبلیغ عناصر تاریخی، تمدنی و فرهنگی یکی از این کارها است. این امر به ویژه در قرن بیستم که گرایش‌های ناسیونالیسیتی اوج گرفت، بیش از همه محسوس بود.

مطالعهٔ تاریخ اقوام و ملل نیز نشان می‌دهد که هرگاه ملتی از روحیهٔ حماسی، غرور ملی و خودباوری برخوردار بوده است، قله‌های موفقیت را فتح کرده است و برعکس، ضعف خودباوری و احساس خودکم بینی، انسان‌ها را اسیر درماندگی، حقارت و ذلت کرده است. چنین فرد و جامعه‌ای گرفتار روزمرگی است، آرمان‌های کلان و رؤیاهای بزرگ در سر ندارد. به آسانی می‌توان ادعا کرد که عنصر باور، دارای قدرت مطلق است و همه صورت‌های دیگر قدرت از آن ناشی می‌شوند. ارتش‌ها بی‌فایده‌اند، مگر اینکه سربازان به امری که برایش می‌جنگند، باور داشته باشند؛ قانون بی‌اثر است، مگر آن‌که عموم مردم حرمت آن را نگه دارند (راسل۱۳۶۸ : ۱۷۳). اهمیت بنیادین باور در زندگی فردی و جمعی، نقش آن را در ارزیابی یک فرد و یا یک ملت از استعدادها و توانمندی‌های خودش نیز آشکار می‌کند. فرد و جامعه‌ای که به توانایی خود باور ندارد و گرفتار احساس یأس و شکست می‌شود، ترقی و پیشرفت هم ندارد.

قرآن می‌فرماید: «ان الله لایغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم»(رعد/۱۱) ترجمهٔ رایج این آیه این است: خداوند سرنوشت قومی را تغییر نمی‌دهد، مگر اینکه خودشان بخواهند؛ اما استاد مصطفی ملکیان، دانشمند ایرانی تفسیر دیگری ارائه می‌کند. ایشان می‌گوید که خداوند زمانی سرنوشت قومی را تغییر می‌دهد که آن‌ها تغییر درونی و انفسی پیدا کنند. تغییر جهان منوط به ایجاد تغییر در جان است تا زمانی که خواسته‌ها و باورهای شما تغییر نکند و تحول فکری و فرهنگی رخ ندهد، وضعیت بیرونی‌تان نیز تغییر نمی‌کند. تامس نیگل در نظریهٔ «اصالت فرهنگ» نیز تقریباً چنین دیدگاهی دارد.

هزاره‌ها؛ جنگ روانی و نفی خودباوری

هزاره‌ها بیش از یک قرن است که با سرکوب و سیاست حذف زیسته‌اند. آن‌ها در اواخر قرن نوزدهم در یک جنگ نابرابر تلفات و خسارات سنگینی متحمل شدند به گونه‌ای که ابعاد مختلف زندگی‌شان از بنیاد متحول شد؛ چون به روایت تاریخ ده‌ها هزار انسان کشته، زخمی، آواره و اسیر شدند، خانه‌های‌شان ویران و سرزمین‌های‌شان را از دست دادند؛ اما پس از این قتل‌عام فیزیکی، تاراج و ویرانی، بیش از صد سال دیگر را با «جنگ روانی» و سرکوب فرهنگی سر کردند. از یکسو بار رنج آن فاجعهٔ عظیم جان و روان بازماندگان دوره عبدالرحمان را متلاشی می‌کرد و از سوی دیگر نظم سیاسی مملکت به روایت فیض محمد کاتب عملاً بر سه پایه استوار شد و هزاره «عنصر محذوف» و قشر محکوم این کشور به شمار می‌رفت که نه در سیاست سهمی داشت، نه از اقتصاد و منابع ملی بهره‌ای می‌برد و نه در عرصه‌های علمی فرهنگی جایگاهی داشت. آن‌ها مجبور شدند سال‌ها و نسل‌ها روی زمین‌های اجداد و نیاکان‌شان برای کسانی دهقانی کنند که آن اراضی را به زور متصرف شده بودند، کاری که همراه با «افسردگی اجتماعی» و سرخوردگی روحی و روانی بود. طرد و تحقیر اجتماعی، تبعیض و تعصب در عرصه‌های مختلف زندگی و محرومیت از حقوق سیاسی و اجتماعی تجربهٔ زیست هزاره‌ها در بیش از یک قرن بود که آسیب‌های ویرانگر بر روان جمعی‌شان وارد کرد.

این رویکردها و رخدادها که امکان هرگونه تغییر

مثبت و تحول اساسی اجتماعی را از زندگی و زمانه هزاره‌ها سلب کرده بود، طی سال‌ها با چهره‌ها و نام‌های مختلف ادامه یافت و البته در برخی موارد نمود و بازتاب بیشتری یافت که اشاره می‌کنیم.

۱. دشمن پنداری

نظام‌های خودکامه به دلیل ماهیت ستمگرانه‌شان همواره به تعمیم غیریت‌سازی افراطی، مرزبندی میان خودی و غیرخودی می‌پردازند و گمان می‌کنند «غیرخودی‌ها» دائم در پی برانداختن بنیاد سلطه و قدرت مطلقهٔ آن‌ها هستند. اسیر شدن در دام «توهم توطئه» و دشمن پنداشتن کتله‌های وسیع مردم موجب می‌شود قدرت حاکم با ایجاد ارعاب و وحشت و خلق فضای ترس و تهدید، مجال هرگونه حضور و ظهور غیرخودی‌ها را در عرصه‌های سیاسی اجتماعی سلب کنند. هزاره‌ها نیز سال‌ها از سوی سردمداران کشور قربانی چنین تلقی خصمانه و تفکر غیرمنطقی شدند. حتی طبقات ضعیف و اقشار بی‌دفاع از سوءظن افراطی مسلط بر ذهن و فکر حاکمان مصون نبودند، تداوم این نگاه، پیامدهای مخرب داشت و بیش از همه روان قربانیان تبعیض و ستم را آزار می‌داد.

۲. نابرابری فرصت‌ها

جنبهٔ دیگر این جنگ روانی در اِعمال تبعیض و تعصب گستردهای بود که ساحت‌های مختلف زندگی هزاره‌ها را فرا گرفته بود. آن‌ها در حقوق سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و استفاده از فرصت‌ها و امکانات ملی با دیگران برابر نبودند، به عنوان مثال، در خشکسالی اوایل دهه ۱۹۷۰ که حدود ۵۰ – ۱۰۰ هزار نفر در هزارستان قربانی گرفت و مردم مرگ جمعی ناشی از گرسنگی را شاهد بودند به گفته ناظران و گزارشگران خارجی دولت از فرستادن امکانات لازم به این نواحی دریغ ورزیدند (موسوی، ۱۳۷۹: ۲۱۹).

تنگناها و تلخی‌های تبعیض و استبداد در افغانستان تنها قلمرو سیاست و اقتصاد را تحت تأثیر قرار نداده بود، عرصه‌های علمی و فرهنگی نیز تابعی از دیدگاه‌ها و اندیشه‌های سیاست‌ورزانی بود که می‌کوشیدند با انحصار فراگیر، فرصت‌های آموزشی را سفارشی و دستوری سازند. بر مبنای این قانون نانوشته و در مواردی هم نوشته شده، هزاره در قالب استانداردهای قدرت حاکم، بستری برای به فعلیت رساندن استعدادها و توانمندی‌هایش نمی‌یافت. هاشم خان در دوران صدارت خود طی فرمان ۸۷۵ به وزارت معارف مخفیانه دستور داد که از ورود فرزندان هزاره در مکاتب عالی به‌ویژه مکاتب عسکری جلوگیری کنند (یزدانی، ۱۳۷۲: ۲۹). در زمان صدارت شاه محمود خان رسماً مکتوب نوشتند که فرزندان هزاره را در «حربی پوهنتون» یا دانشگاه افسری نپذیرید (مزاری، ۱۳۷۴: ۲۱۳) و در سال‌های ۱۳۴۴ – ۱۳۴۳ فشارهای ناشی از تبعیض و تعصب سبب شد که جوانان محصل هزاره گروه گروه از مکاتب کابل اخراج گردند. تنها از السوالی لعل وسرجنگل حدود شصت نفر مکاتب را ترک کردند (لعلی، ۱۳۷۲ : ۳۵۸). ابعاد وسیع این محرومیت را داکتر نجیب‌الله، رئیس جمهور سابق افغانستان چنین گفته است: طی سال‌ها شاقه‌ترین کارها و پائین‌ترین معاش، فقر و بیسوادی و نابرابری ملی و اجتماعی نصیب ملیت هزاره بود (موسوی، ۱۳۷۹: ۲۱۷).

طبیعی است نسلی که چندین دهه در وطن خود درگیر این ماجراها و قربانی این سیاست‌ها بودند؛ با مشکلات مزمن روحی- روانی دست و پنجه نرم کنند، به‌ویژه که این «شهروندان درجه دوم» صدای‌شان به جایی نمی‌رسید و هیچ مرجعی برای بازخواست نمی‌یافتند. این صداها و عقده‌های فروخورده، در مرور زمان ذهن و ضمیر عناصر جویای علم و طالب ترقی را به گسست و شکست سوق می‌داد، حس بی‌ارزشی و درماندگی در نهاد آن‌ها ریشه می‌دوانید، زمینه و انگیزهٔ هرگونه خلاقیت و خودباوری و امید به آینده را در وجودشان از بین می‌برد.

۳. جرم‌انگاری هویتی

یکی از ابزارهای مؤثر قدرت‌های مستبد و عناصر برتری طلب، مسخ شخصیت و هویت اقشار زیر سلطه و محروم بوده است. طبیعی است فرد و جامعه‌ای که به

شخصیت و هویتش آسیب وارد می‌شود، از بحران هویت رنج می‌برد و در مواجهه با ستم و سرکوب جز تضرع و تسلیم راهی نمی‌بینند. همان طور که براساس آیات قرآن، فرعون برای بهره‌کشی از بنی اسرائیل نخست آن قوم را تحقیر کرد، «فَاستَخَفّ قومه فاَطاعُوه» (زخرف: ۵۴) و آن‌ها پس از احساس حقارت، تن به ذلت و اطاعت دادند.

در افغانستان این جنبه و جلوه‌ای از جنگ روانی و دیگرستیزی هویتی را اغلب در رفتار اجتماعی و ادبیات توهین‌آمیزی شاهد بوده‌ایم که روزمره در همه جا ردپای آن یافت می‌شد. در شهر، اداره، مکتب و... در این رویکرد، گروه‌هایی که گرفتار خودبزرگ‌بینی و توهم برتری ذاتی هستند، «غیرخودی»ها و طبقات فرودست را با استفاده از القاب زشت و زننده و نسبت دادن کلیشه‌های منفی، تحقیر و توهین می‌کنند. این رویه سال‌ها نسبت به ما تکرار شده است تا آن جا که به تدریج خود نیز نمی‌خواستیم بسیاری از داعیه‌ها و دغدغه‌های خود را مطرح کنیم، انگار در ضمیر ناخودآگاه خود پذیرفته بودیم که مشکل از ما است؛ چون به گفتهٔ شهید مزاری آن قدر تحقیر شدیم که هزاره بودن جرم و شیعه بودن عیب بود (مزاری ، ۱۳۷۴: ۲۱۳).

سیاست سرکوب و فشار اجتماعی موجب شده بود که هرگونه انگیزه و اندیشهٔ تغییر و تلاش برای بهبود اوضاع در ذهن و ضمیر کمتر کسی جوانه بزند؛ چون یکی از پیش‌نیازهای اصلی «عاملیت» (حرکت و عمل طبق اهداف و برنامه‌ها) این است که کرامت انسانی ما احترام شود در غیر آن خود ما نیز ارزشی برابر با دیگران برای خود قائل نمی‌شویم؛ زیرا ارزیابی‌های ما دربارهٔ خودمان از افکار عمومی کسانیکه با آن‌ها تعامل داریم تأثیر می‌پذیرد (دوناهو۱۳۹۸: ۹۹-۱۰۰). بدیهی است، زندگی در محیط خصمانه‌ای که حتی هویت انسانی یک گروه قومی انکار شود و آماج طعن و تحقیر اجتماعی قرارگیرد، اعتماد بهنفس و نیروی خودباوری را در وجود آن‌ها تضعیف می‌کند، در چنین وضعیتی گروه‌های سرکوب شده برای رهایی از فضای استبدادزده و فشار روانی، به مهاجرت، تغییر و یا کتمان هویت تمایل پیدا می‌کنند؛ چنان‌که در تاریخ مردم هزاره، مصادیق فراوان وجود دارد. انتخاب هریک از گزینه‌های یاد شده ناشی از استیصال و ناامیدی و گرایش به زندگی در گمنامی بود.

محقق خراسانی و تلاش برای احیای خودباوری جمعی

خراسانی برای ایجاد زیربنای یک تحول اساسی به کار فکری و فرهنگی پرداخت. او در دوران حضور خود در حوزهٔ کهن نجف، علما و طلاب هزاره را تشویق می‌کرد تا با رصد کردن مسائل و موضوعات افغانستان درگیر «امر سیاسی» شوند و آموخته‌ها و اندوخته‌های علمی‌شان را معطوف به نیازمندی‌های کشور خود سامان دهند و به آیندهٔ روشن و افق‌های تابناک بنگرند. خراسانی با حضور و سخنرانی در جمع فعالان «شباب الهزاره» نیز نیم نگاهی به این اهداف داشت و از هر فرصتی برای تأکید بر مؤلفه‌های هویتی و مشق مسئولیت‌پذیری در کار جمعی استفاده می‌کرد. اقدام دیگر او تشویق نخبگان علمی افغانستان به اعلام مرجعیت دینی و نوشتن رسالهٔ عملیه بود. او نزدیک پنجاه سال پیش، مشخصاً به آیت‌الله سید سرور واعظ و آیت‌الله محمداسحاق فیاض در نجف می‌گفت که شما واجد تخصص و صلاحیت لازم در امر مرجعیت هستید پس چرا با راه‌اندازی «درس خارج» یا همان کرسی نظریه‌پردازی دینی و نوشتن رسالهٔ عملیه آن را عمومی و علنی نمی‌سازید؟ پاسخ این بود که این اقدام بی‌سابقه ممکن است مقبولیت لازم را کسب نکند. محقق خراسانی اما برای شکستن این سد و برداشتن موانع، خود اولین هزاره و افغانستانی‌ای شد که «درس خارج» را آغاز کرد تا به همه نشان دهد که نباید نبوغ علمی و توانمندی فکری‌اش را قربانی باورهای موهوم و برداشت‌های منفی و مخرّب کرد (اعتمادی هزاره‌ها: ۱۳۹۹).

نگارش رسالهٔ «المؤلفون الافغانیون المعاصرون» نیز دقیقاً با همین انگیزه صورت گرفت. او درعمل می‌دید که این مردم به رغم شایستگی علمی، در پی سال‌ها تبلیغات و تلقینات منفی، جرئت و جسارت را از دست داده‌اند. از منظر خراسانی برای زدودن این انگاره‌های

بی‌اساس باید به این قوم ستمدیده روحیه بخشید و شخصیت و هویت‌شان را بازسازی و بازیابی کرد. به همین منظور کوشید با تولید آثار علمی، نشان دادن فراورده‌های فکری علما و معرفی نویسندگان و نخبگان مردمش، گامی در این مسیر بردارد (همان).

تکریم شخصیت‌های مبارز و آزادی‌خواه

مشهور است که زنده یاد محقق خراسانی سخت شیفتهٔ ابراهیمخان گاوسوار بود، یادکرد از جسارت و شجاعت گاوسوار، شخصیت باصلابت و روح حماسی خراسانی را به وجد می‌آورد. او ابراهیم خان را تجسم غرور، غیرت و نماد خشم و خروش یک ملت دربند کشیده می‌دانست. مردی که در عصر ظلمانی بی‌عدالتی، شلاق ستم را بر پشت و پهلوی خلق ناتوان از تأمین «روغن کته یاوب» تحمل نتوانست و برجبروجورزمان شورید. خراسانی بارها یاد می‌کرد که در نجف خطاب به ابراهیم خان گفتم: «ای خان! ای قهرمان! ، اگر می‌توانستم، تندیست را از طلا میساختم، تو الگوی آزادی‌خواهان و عدالت‌طلبان هستی» (همان).

محقق خراسانی می‌خواست روحیه و اندیشهٔ مبارزه در میان مردم پابرهنه‌اش رونق و تعمیم یابد، روحیه‌ای که در برابر زورگویان و جباران بایستد و اندیشه‌ای که از حق انسانی‌اش دفاع کند. او همین شاخصه‌ها را در شخصیت شهید سید اسماعیل بلخی نیز شناسایی کرده بود، مردی که از شهامت و شجاعت فوق‌العاده برخوردار بود. آن‌چه بلخی را در چشم و دل خراسانی محبوب کرده بود به قول خودش، «همت بلند و عدم قناعت او به موفقیت‌های کوچک و پیش پا افتاده بود.» بلخی برای آیندهٔ دور و دراز برنامه داشت و در شرایطی مشعل مبارزه و آگاهی‌بخشی را روشن کرد که گام گذاشتن در آن مسیر و حرف بالاتر از باورهای مردم زدن، جرم نابخشودنی محسوب می‌شد. بلخی در سفرش به حوزهٔ نجف نیز تحولی ایجاد کرد و آن طرح مسئله «هدف» و «آرمان» در میان طلبه‌ها بود. وی به آن‌ها می‌گفت: «شما برای گرفتن حق مردم خود از نظام‌های استبدادی حاکم آماده شوید و هرچه زودتر به میان مردم خود بیایید. مردم چشم به راه شما هستند (شجاعی، ۱۳۸۳: ۲۵۲-۲۵۳).

محقق خراسانی و تثبیت مرجعیت دینی در افغانستان

یکی از راه‌های مؤثر خودباوری، ایجاد انگیزه و امید در روان جمعی یک ملت، نمایش توانمندی‌های آن‌ها در عرصه‌های مختلف از جمله در زمینه‌های علمی و فرهنگی است. مرحوم آیت‌الله خراسانی با تیزهوشی و آینده‌نگری‌ای که داشت، مرجعیت علمی و دینی را یکی از کانون‌های امیدآفرین میدانست که می‌تواند محور وحدت و همدلی شود و تلاش و تحرک برای تعالی و ترقی را در کالبد خلق خسته از تبعیض و تحقیر بدمد.

مرجعیت در مکتب تشیّع، بلندترین جایگاه معنوی و علمی در سلسله مراتب مقامات عالی دینی پس از معصومین است. مجتهد در جامعهٔ شیعه به خاطر نفوذ گسترده در سرنوشت سیاسی جامعه نیز نقش تعیین‌کننده‌ای دارد؛ اما در جامعهٔ هزاره به علت احساس خود کم‌بینی که محصول سال‌ها سیطرهٔ استبداد مطلق و خشونت عریان بود، کمتر کسی برای ورود به این وادیها می‌اندیشید؛ چون مرجعیت را جایگاه رفیع و مقام والای می‌دانستند که منحصر به دیگران است. این اندیشه آن قدر نهادینه و درونی شده بود که سال‌ها این سخن در میان مردم ما گفته می‌شد که هزاره چنان که ردای ریاست ، رهبری و پادشاهی برازندهٔ قامتش نیست؛ در حوزهٔ علمی و دینی نیز نه تنها مجتهد نمی‌شود که اگر چنین ادعای از او سر بزند به عذاب و عقوبت گرفتار خواهد شد. کهنسالان لعلوسرجنگل هنوز این افسانه را تعریف می‌کنند که سالها پیش، عالم بزرگ هزاره به نام شیخ محمد امیر لعلی در حوزهٔ علمیهٔ نجف ادعای اجتهاد کرد؛ اما چون هزاره بود، نامهٔ مرجعیتش را امام معصوم تأیید نکرد. از آن‌جا که شیخ امیر از نظر علم و تقوا خود را واجد شرایط مرجعیت می‌دانست، با اصرار خود را مجتهد خواند. این کار او منجر به بیماری صعب‌العلاج وی شد و سرانجام شیخ بر اثر همان مرض از دنیا رفت!

هزاره‌ها نخستین بار در اوایل دههٔ هفتاد به این مقوله توجه کردند و با طرح مرجعیت آیت‌الله کابلی آن را پی گرفتند؛ اما حدود سه دهه پیش جا انداختن این ایده، آسان نبود. چالش‌های فراوانی وجود داشت، مهم‌ترین مشکل در درون جامعهٔ هزاره بود. افراد زیادی حتی از نخبگان سیاسی و علمی خود ما به مخالفت برخاستند. بدون شک برخی از این مخالفت‌ها برخاسته از همان تفکر خطرناکی بود که بر اثر سال‌ها تلقین و تبلیغ نظام‌های خودکامه در جامعهٔ ما ریشه دوانده بود؛ یعنی گام گذاشتن در این میدان‌ها قابلیت و ظرفیتی می‌طلبد که در توان انسان هزاره نیست.

محقق خراسانی در چنین شرایطی قد علم کرد و با تبلیغ جانانه و دفاع عالمانه از مقام علمی آیت‌الله کابلی نقش بی‌بدیلی در تثبیت مرجعیت او ایفا کرد و آیت‌الله محقق کابلی سرانجام به رغم مشکلات داخلی و خارجی، رساله‌اش را چاپ کرد و شهرت جهانی یافت. در این جریان افراد زیادی از اقشار و اصناف مختلف نقش ایفا کردند؛ اما حمایت و جدیت دو نفر که حاکی از نگرش عمیق و درک دقیق‌شان از تاریخ و تحولات اجتماعی افغانستان بود، فوق‌العاده مهم و مؤثر بود؛ شهید مزاری در عرصهٔ سیاسی و محقق خراسانی در عرصهٔ علمی و اجتماعی. از نقش رهبر شهید در مواردی یاد شده است؛ اما متأسفانه زحمات و خدمات خراسانی هنوز در جامعهٔ ما مکتوم مانده است و اغلب نسل جدید آگاهی ندارند. در حالی که این محقق خراسانی بود که با توان علمی بالا و استدلال‌های متین و محکم بر مشکلات و مخالفت‌ها فائق آمد و با مهارت کم‌نظیری که در فن خطابه داشت موج اجتماعی ایجاد می‌کرد.

آیت‌الله خراسانی با وجود بیماری و ضعف جسمی، به لحاظ روحی سرشار از انرژی بود به طوری که وقتی بر منبر قرار می‌گرفت، انگار از نو زنده می‌شد. او با هر سخنرانی‌اش دریچه‌های تازه‌ای از امید و اعتماد به نفس را در برابر چشمان خلق خستهٔ مهاجر می‌گشود.

او بر احیای خودباوری جمعی تأکید داشت و از ضرورت شکستن سدهای آهنین و تابوهایی می‌گفت که سال‌ها تلقین و تبلیغ شده بود. وی در همین راستا به کشور پاکستان سفر کرد و با ایجاد اجتماعات باشکوه، از ضرورت تقویت مرجعیت سیاسی و مذهبی گفت و امیدواری‌های زیادی آفرید. بدین‌گونه تمام طلسم و تبلیغات بدخواهان را باطل کرد و در احیای اعتماد به نفس جامعه هزاره و تغییر باورها و داوری‌های دیگران نسبت به آن‌ها سهم بزرگی گرفت.

محقق خراسانی و حمایت از جریان عدالت‌خواهی

خراسانی مؤلف کتاب «الهزاره فی التاریخ» بود گذشته و تاریخ مردمش را به خوبی می‌دانست و با چالش‌های روزگارش نیز آشنایی عمیقی داشت. در خطابه‌های شورآفرین و الهام بخش، عوامل عقب‌ماندگی هزاره‌ها را تحلیل می‌کرد و دربارهٔ «رمز تأخرّ ملیت هزاره» کتاب نوشت. وی میخواست هزاره در سطح کشور و جهان دارای شخصیت حقوقی و سیاسی شود و هویت قومی و فرهنگی‌اش مورد پذیرش اجتماعی و قانونی واقع شود. از همین رو این مجتهد بازگشته از نجف، برخلاف سنت معمول در حوزه‌های علمیه، خود را به حلقه‌های درس و بحث علمی محض محدود نکرد و از درون حجره‌های حوزه، به متن جامعه آمد. او با تمام توان برای بیداری و آگاهی مردمش کوشش کرد و دغدغهٔ سرنوشت و آیندهٔ قومش تا واپسین لحظات حیات، ذهن و ضمیر آیت‌الله خراسانی را به خود مشغول کرده بود.

تشکیل حزب وحدت اسلامی افغانستان نقطهٔ عطفی در تاریخ سیاسی و مبارزاتی هزاره‌ها بود؛ چون نخستین بار احزاب متعدد و متفرق شیعی زیر چتر واحد جمع شده بودند و خواستار حضور در ساختار قدرت و «مشارکت در تصمیم‌گیری» کشور بودند. محقق خراسانی تأکید می‌کرد که این جریان حق‌خواهی و عدالت‌طلبی باید پشتیبانی شود و خود با این‌که از لحاظ شناسنامه‌ای ایرانی بود؛ به حمایت و تبلیغ گسترده از این جریان پرداخت و به آن افتخار می‌کرد (برهانی، ۱۳۹۷: ۱۵۸).

او هم مجتهد بود، هم خطیب بسیار توانمند، هم از دردها و آرمان‌های مردمش سخن می‌گفت و از جبههٔ

عدالت‌خواهی مردم هزاره و شخص شهید مزاری با احترام عمیقی یاد می‌کرد. در سال‌هایی که خیلی‌ها، هزاره گفتن را تابو تلقی می‌کردند، او در کسوت یک مجتهد مسلم، شعار حق هزاره سر میداد، از مقاومت غرب کابل و سردارانش قاطعانه دفاع کرد و نگاه آسیب‌شناسانه به تحولات تاریخی داشت.

باری در پاییز ۱۳۷۵ به مناسبتی در جلسه سخنرانی‌اش در مشهد حضور داشتم. می‌گفت «شبی که سنگرهای مقاومت غرب کابل سقوط کرد در اندوه عمیقی فرو رفتم و در همان حال اشعاری را به زبان عربی سرودم.» اشعارش را با اندوه و آهنگ مؤثری، برای مردم خواند. مصرع بیت اول این بود:

«اَلا یا غَرب کابل مَقّراُسُودی... / غرب کابل! ای پایگاه شیران ما»

جمع‌بندی

یکی از دغدغه‌های اصلی خراسانی رفع محرومیت تاریخی مردمش بود و او راه رسیدن به این هدف را در قدم نخست ایجاد تحول فکری و فرهنگی می‌دانست. از همین رو در حوزهٔ نجف فقهای قوم خود را به اعلام اجتهاد و کسب مقام مرجعیت تشویق کرد. وقتی آن‌ها اقدامی نکردند، خود پیشگام شد و با راه‌اندازی کرسی درس خارج به نظریه‌پردازی در علوم اسلامی پرداخت. او در پی آن بود که قبیلهٔ رنجدیده‌اش به خودباوری برسد و هویت و شخصیت حقیقی خویش را که سال‌ها آماج تهاجم و تحقیر بوده است، بازیابد. بدین منظور برای نشر نام، افکار و آثار علما و فرهیختگان کشورش کتاب نوشت، از بزرگان و مبارزان مردمش در حوزهٔ نجف تجلیل و تکریم بی‌سابقه کرد.

طی سال‌های حضور در ایران نیز همان راه را ادامه داد، با همفکران و همکارانش مرجعیت آیت‌الله کابلی را طرح و تثبیت کرد و در حمایت از حزب وحدت و رهبری آن تا توانست فریاد کشید. دو رخدادی که در خودباوری جمعی مردم ما نقش ارزنده و اساسی داشت. پس از مرجعیت آیت‌الله کابلی شاهد رشد رساله‌نویسی و اعلام مرجعیت در جامعهٔ هزاره بودیم و در عرصهٔ سیاسی نیز سطح و سقف مطالبات جامعهٔ هزاره با دوران قبل از حزب وحدت اسلامی قابل مقایسه نیست، تشکیلاتی که در حمایت از آن محقق خراسانی رنج بسیار برد و زحمات فراوان را به جان خرید.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. دوناهو، تی.جی.(۱۳۹۸). چرا نژادگرایی نادرست است ؟ ترجمهٔ روح الله موحدی ، فصلنامهٔ پایدیا، شماره ۹ و۱۰ بهار و تابستان. انتشارات بنیاد اندیشه.
۳. راسل، برتراند، (۱۳۶۸). قدرت، ترجمهٔ نجف دریابندری، انتشارت خوارزمی تهران
۴. مزاری، عبدالعلی، (۱۳۷۴). احیای هویت، مجموعه سخنرانی استاد شهید عبدالعلی مزاری، انتشارات مرکزفرهنگی نویسندگان افغانستان، قم.
۵. اعتمادی هزاره‌ها؛ علی(۱۳۹۹). مصاحبهٔ اختصاصی با نگارنده.
۶. یزدانی، حسین‌علی، (۱۳۷۲). پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها، ج۱ به نقل از مجلهٔ جنگ غرجستان، ش۱.
۷. لعلی، علی‌داد (۱۳۷۲). سیری در هزاره‌جات، انتشارات احسانی، قم.
۸. شجاعی، سید اسحاق (۱۳۸۳). ستارهٔ شب دیجور؛ یادمان علامه شهید سید اسماعیل بلخی.
۹. برهانی شهرستانی، محمد علی(۱۳۹۸). یادنامهٔ آیت‌الله محمدعیسی محقق خراسانی، انتشارات بنیاد اندیشه کابل.
۱۰. موسوی، سید عسکر(۱۳۷۹). هزاره‌های افغانستان، انتشارات مؤسسهٔ فرهنگی هنری نقش سیمرغ، تهران.

بنیاد اندیشه تأسیس ۱۳۹۴

آینده مرجعیت در افغانستان



□ عبدالله جعفری

درآمد

نهاد مرجعیت در جامعهٔ افغانستان با حضور فقیه مجاهد آیت‌الله محقق کابلی بنیان نهاده شد. او در شرایطی پا به عرصه‌ای نهاد که تصور نمی‌رفت کسی بتواند پیشگام تأسیس نهاد مرجعیت در افغانستان شود. کشور ما هرچند در تاریخ تمدن اسلامی سابقهٔ درخشان دارد، در گذشته بزرگانی چون ابن سینا برجسته‌ترین فیلسوف مسلمان و مولانا جلال‌الدین بلخی عارف دوران را در دامن خود پرورده و به جامعهٔ بشری عرضه کرده است. در عصر متأخر دو چهرهٔ درخشان اسلامی از این جامعه برخاسته است. سید جمال‌الدین با تلاش در جهت سازگاری سنت و مدرنیته، قرائت نو از اسلام عرضه کرد و هم‌زمان در جهت احیای فکر دینی و عزت مسلمانان تلاش در خوری انجام داد، هرچند در عصر او تلاش‌هایش به نتیجهٔ مطلوب نرسید؛ اما الهام‌بخش حرکت‌های اسلامی و اصلاحی در جهان اسلام شد. در قطب دیگر جهان اسلام آیت‌الله شیخ محمدکاظم هروی معروف به محقق خراسانی را باید از پیشگامان اندیشهٔ دینی و اصلاحی شمرد. او در عصر خود که در عالی‌ترین مقام مرجعیت دینی شیعی در مرکز علمی جهان اسلام نجف قرار گرفت، حرکت مشروطیت را رهبری کرد. اگر نبود محقق خراسانی کس دیگر نمی‌توانست چنین جرئت و شهامتی را به خرج دهد که دین را با یکی از مفاهیم جدید یعنی مشروطیت سازگار بداند؛ چون تلقی سنتی از اسلام این قرائت را برنمی‌تافت، حریت

فکری و توانایی علمی او موجب شد که بسیاری از فقهای شیعی از او حمایت کنند. هرچند او خود در جهت تبیین مبانی مشروطیت موفق نشد؛ اما ایدهٔ او را میرزا محمدحسین نائینی به خوبی توانست تبیین کند به گونه‌ای که تأیید خراسانی را در پی داشته باشد.

حرکت محقق کابلی را می‌توان در امتداد حرکت محقق خراسانی دانست، هرچند محقق کابلی در رتبهٔ فقهای درجه اول نبود؛ اما حرکت او در جهت تأسیس نهاد مرجعیت را باید ستود. البته در این میان رهبری حزب وحدت شهید عبدالعلی مزاری سهم زیاد داشت. اگرنبود حمایت رهبری حزب وحدت این نهاد نمی‌توانست در جامعه پا بگیرد، حال که این نهاد با تلاش رهبری سیاسی و دینی جامعهٔ شیعی پاگرفته است، پرسش‌هایی در این باره قابل طرح است:

اول این‌که آیا نیازی به تأسیس و بقای نهاد مرجعیت در قلمرو جغرافیایی خاص، هست یا خیر؟

دو، دگر بر فرض تأسیس نهاد مرجعیت در قلمرو جغرافیایی خاص جامعه چه انتظاراتی را می‌توانند از نهاد مرجعیت داشته باشند؟

سه، اگر بنا شود نهاد مرجعیت در قلمرویی استقرار یابد بایسته‌های مرجعیت چیست؟ ما باید دنبال چه مرجعیتی باشیم؟ سعی می‌کنم در این نوشتار به سؤالات سه‌گانه فوق پاسخ گفته باشم.

۱. ضرورت نهاد مرجعیت

برای پاسخ به پرسش از ضرورت مرجعیت در قلمرو جغرافیایی خاص و منطقه‌ای لازم است ابتدا به پرسش دیگری پاسخ دهیم، این‌که آیا جامعهٔ دینی بایسته با قطع‌نظر از مرزهای جغرافیایی باید به سمت‌وسوی تعدد مرجعیت حرکت کند یا به سمت وحدت مرجعیت؟ به طور کلی دو نگاه در این مورد وجود دارد:

۱-۱. نگاه وحدت‌گرایانه؛ این نگاه بر آن است که مرجعیت شیعی بایستی به سمت‌وسوی مرجعیت واحد در قالب شورا یا در قالب معقول دیگری حرکت کند، نهاد متعدد مرجعیت دینی در جامعهٔ شیعی تبدیل به نهاد واحد شود، جامعهٔ اسلامی به جای پرسش مسائل دینی از مراجع مختلف از نهاد واحد پاسخ‌شان را دریافت کنند، سخن آن نهاد در قضایای دینی فصل‌الخطاب باشد، در عین حال صاحب‌نظران و متخصصان مسائل دینی آرای خود را داشته باشند. در گذشته از سوی برخی از صاحب نظران این ایده در کتاب «مرجعیت و روحانیت» ابراز شده است.

برای ضرورت این نگاه می‌توان به دلایلی استناد کرد: اول، این‌که مرجعیت در جامعهٔ شیعی در امتداد امامت است، فقهای شیعی جانشینان امام معصوم در عصر غیبتند، هرچند در سعه و ضیق این خلافت میان فقها اختلاف نظر هست؛ ولی در اصل جانشینی و تصدی برخی از مناصب امامت جای تردید نیست. اگر مرجعیت جانشینی از منصب امامت باشد، شایسته است واحد باشد؛ چون امامت در طول دوران واحد بوده است و هیچ‌گاه تعدد نداشته است، هیچگاه دو امام در عصر واحد امامت بالفعل نداشته است، اگر امامت چنین باشد، از مذاق شریعت استفاده می‌شود. نهاد مرجعیت نیز بایستی به وحدت گراید، همان دلیلی که الزام به وحدت امامت را ایجاب می‌کرد، نهاد مرجعیت را ملزم به وحدت می‌کند. اگر نهاد مرجعیت در بعضی از اعصار تعدد داشته یا امام معصوم در شرایط زمانی خاص جانشین‌های متعدد برای خود قرار داده است، این تعدد مربوط به شرایط خاص است، در شرایط عادی و به خصوص در شرایطی که جوامع انسانی به‌هم پیوسته و ارتباطات راه‌های دور را نزدیک کرده، نمی‌شود از وحدت آن چشم پوشید.

دوم: این‌که از نظر تأثیرگذاری نهاد واحد مرجعیت دینی توانایی‌های خاص خود را دارد و به خوبی می‌تواند از ارزش‌های انسانی و دینی دفاع کند؛ چون جامعهٔ دینی از رأی واحد به صورت یکپارچه تبعیت می‌کنند. شاهد برگفته آن‌که اگر در دوران میرزای شیرازی نهاد مرجعیت واحد نبود، نمی‌توانست حکومت را در برابر ارادهٔ خود به زانو درآورده و آن را ملزم به الغای قرارداد فروش تنباکو کند.

سوم: جلوگیری از اتلاف بیت‌المال؛ این واقعیت تلخ را باید پذیرفت که در اثر تعدد مرجعیت بیت‌المالی که از وجوهات شرعیه متدینان جمع آوری می‌شود، نه به

خوبی مدیریت می‌شود و نه به خوبی از آن استفاده می‌گردد؛ چرا که در فرض تعدد هر نهادی کارشناسان بسیار محدودی را در اختیار دارد و از عقل جمعی بی‌بهره است، چه بسا بیت‌المال در اموری صرف می‌شود که نه ضرورت دارد و نه اولویت، بلکه چه بسا از دید ناظر بی‌طرف هدر دادن بیت‌المال حساب می‌شود. بگذریم از این‌که در تحول از مرجعی به مرجع دیگر چه بسا ممکن است بیت‌المال مورد حیف و میل اطرافیان قرار گیرد. اگر نهاد مرجعیت به سمت وحدت سوق یابد، می‌تواند با بهره‌گیری از کارشناسان خبیر بیت‌المال را در موارد مناسب سرمایه‌گذاری کند و هم از صرف بیت‌المال در موارد غیرضروری جلوگیری کند و هم از هدر رفتن بیت‌المال جلوگیری کند و هم به خوبی از نیازمندان جامعهٔ اسلامی حمایت کند.

چهارم: عدم امکان بررسی مشکلات جوامع اسلامی؛ بدون شک یکی از عرصه‌های فعالیت مرجعیت بیان احکام فقهی مسلمانان و حتی المقدور ارائه راه‌حل مناسب با زندگی آنان است. امروزه جامعهٔ اسلامی در طول و عرض جغرافیای جهان با مشکلات فراوان عملی مواجه است، کسانی که در اروپا می‌زیید، مشکلات خاص خود را دارند، کسانی که در آفریقا زندگی می‌کنند، مشکلات خود را دارند، کسانی که در جوامع مختلط از مسلمان و اهل کتاب، مسلمان و غیراهل کتاب می‌زیید، هرکدام سؤالات خاص خود را دارند. فی‌المثل امروزه شرط مسلمان بودن و بردن نام خدا هنگام ذبح یکی از مشکلات در فراورده‌های گوشتی در جوامع غیراسلامی است. زمانی برخی از مجلات را نگاه می‌کردم، متوجه شدم شرط مسلمان بودن شوهرزن مسلمان، موجب شده است بسیاری از زنان اهل کتاب که تمایلی به اسلام دارند، نتوانند اسلام بیاورند؛ چون ارتباط‌شان با شوهرشان حرام می‌شود و مسیر در پیش گرفتن طلاق و شوهر جدید هم در دنیای امروز راه‌حل ناکارآمد است. در فرض تعدد مرجعیت هیچ‌گاه جهت حل این مشکلات اندیشه نخواهد شد؛ اما نهاد واحد می‌تواند مشکلات جوامع مختلف را مورد بررسی قرار داده و حتی‌المقدور راه‌حل‌های فقهی فراروی آنان بگذارد.

۱-۲. نگاه تعدد گرایانه؛ نگاه دوم بر آن است که تعدد مرجعیت امر پذیرفته شده است؛ چرا که در نصوص دینی فقهای وارسته به عنوان وکلا و نائبان امام معرفی شده است، مثلاً در روایت نقل شده از امام عصر آمده است: «أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُوَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللهِ»(طبرسی، الاحتجاج، ۱۴۰۳: ۲، ۴۰۷)، در حوادث مورد ابتلا به راویان روایات ما رجوع کنید، آنان حجت من بر شما است و من حجت خدایم. در این گونه از نصوص دینی همهٔ راویان فقیه احادیث نبوی و ائمه اهل بیت به عنوان وکلا و نائبان امامان معصوم حساب شده و حرف و سخن آنان فصل‌الخطاب در قضایا معرفی شده است، وقتی همهٔ راویان فقیه به عنوان وکلای امام معرفی شده‌اند، به تبع هرکدام با داشتن شرایط این شایستگی را دارند که خود را در جایگاه مرجعیت دینی قرار دهند. نگاه رایج در حوزه‌های علمیه همین نگاه است؛ اما با توجه به نگاه فقه المقاصدی به قضیه و باتوجه به دلایل و شواهد عقلایی نگاه وحدت‌گرایانه از قوت و استحکام بیشتر برخوردار است.

با نظرداشت مطالب مذکور، اگر جامعهٔ شیعی به سوی وحدت نهاد مرجعیت حرکت کند، بایسته است تمامی عالمان دینی و از جمله عالمان دینی و طلاب ما که امروز پس از ایران بیشترین طیف عالمان و متخصصان حوزهٔ دین را در خود جای داده است، از آن استقبال کند؛ اما اگر بنا شود مرجعیت به سوی تعدد حرکت کند، وجود نهاد مرجعیت در جوامع مختلف ضرورت می‌یابد؛ چرا که اولاً: وجود مرجعیت می‌تواند موجب سامان‌دهی امور دینی این جوامع شود، ثانیاً: در هر جامعه‌ای پرسش‌های دینی مختص به آن وجود دارد، هنر فقه آن است که می‌تواند راه سازگاری مسالمت‌آمیز و بایسته را فراروی جامعه قرار دهد. حل این‌گونه مشکلات برای فقیه همان جامعه هم دغدغه است و هم او به خوبی اشراف به موضوع دارد، او حاضر است عمر خود را صرف حل آن مشکل کند تا راه‌حل ممکن بر اساس مبانی فقهی را جلو جامعه قرار دهد.

پژوهشگاه اندیشه ۱۳۹۴

افزون بر آن نهاد مرجعیت می‌تواند به خوبی امور دینی جامعه را مدیریت کرده و پناهگاه مردم و نیازمندان جامعه باشد و بسان زبان مردم در مواجهه با نهادهای علمی و سیاسی وارد گفت‌وگو شود.

۲. انتظارات جامعه از مرجعیت

گذشته از وظایفی که توسط فقهای عظیم‌الشأن برای فقیه اسلامی ذکر شده است، وظایف دیگری را جامعهٔ دینی می‌تواند از نهاد مرجعیت انتظار داشته باشد که این امور بایسته است در قلمرو فعالیت مرجع دینی قرار بگیرد:

یک. تبیین مسائل دینی مورد نیاز؛ وظایف انسان مسلمان را می‌توان در دو طیف ثابت و متغیر تقسیم بندی کرد. وظایف ثابت انسان مسلمان در عرصهٔ عبادات بیشترین ظهور را دارد، رابطهٔ انسان با خداوند به طور معمول ثابت است و تغییری نمی‌پذیرد، هرچند در این عرصه نیز ممکن است مسائل نو پیدا پدید آید. مسائل متغیر تابع شرایط زمان و مکان است، ممکن است مسائلی مورد ابتلای جامعه‌ای باشد و مورد ابتلای جامعه‌ای دیگر نباشد و چه بسا از کشوری نسبت به کشور دیگر متفاوت شود. انتظار جامعه از نهاد مرجعیت و فقهای جامعه آن است که مسائل مورد ابتلا را مورد توجه قرار داده و باتوجه به مبانی دینی حتی‌المقدور راه‌حل ممکن را فراروی جامعه قرار دهند. از قضا سیرهٔ فقهای گذشته نیز این‌گونه شکل گرفته است؛ اگر ما آرای فقهای سرزمینی ایران را در باب حکومت و نظام سیاسی با آرای فقهای نجف و لبنان مقایسه کنیم، متفاوت است. این تفاوت از دغدغهٔ آنان برای سازگار ساختن زندگی افراد پیرو در قلمرو سرزمینی نشأت می‌گیرد. وجود مرجعیت در هر جامعه‌ای این امکان را فراهم می‌سازد که بار دیگر رابطهٔ جامعه را با مسائل متغیر طبق موازین ارزیابی کرده و پاسخ متناسب عرضه کند. تردید نباید داشت این کار بدون وجود نهاد مرجعیت دشوار است؛ چون اگر صاحب نظرانی در این عرصه آرای تازه و قابل دفاع از نظر علمی هم ارائه کنند، جامعه در مقام عمل از آن منتفع نمی‌شوند، چون تنها فتاوای مرجع دینی برای تودهٔ مردم حجت و معتبر است.

دو. هدایت و رهنمود جامعه؛ جامعهٔ دینی چه بسا در مواجهه با قضایای مختلف نیاز به تعیین موقف دینی از سوی رهبران دینی جامعه دارد تا بتوانند براساس حجت شرعی اتخاذ موقف کنند. اتخاذ موقفی که می‌تواند برای جامعه حجت باشد از سوی نهاد مرجعیت ساخته است. در چنین موقفی هدایت و رهنمود نهاد مرجعیت بسی کارساز است. البته این رهنمودها و هدایات می‌تواند در مسائل کلان و بنیادین جامعه مفید باشد و ورود و موضع‌گیری در مسائل روزمره و جزئی می‌تواند از قدرت آن بکاهد. در همین زمینه باید از مرجع فقید آیت‌الله محقق کابلی تحسین کرد که پس از اعلام مرجعیت نسبت به تمام جریانات سیاسی کشور موقف معتدل و واحد داشت. دفتر او بر روی سخنرانان همهٔ طیف‌های سیاسی باز بود و آنان می‌توانستند که در مسائل دینی به ایراد سخن بپردازند.

سه. ایفای نقش مؤثر در اصلاح فرهنگی؛ دغدغهٔ دینداری جامعه از مسائل مهم برای عالمان دین و مرجعیت دینی است. مرجعیت دینی همان‌گونه که تبیین دین و مسائل دینی را از وظایف خود می‌داند، دینداری جامعه نیز از مسائل مورد توجه مرجعیت دینی

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

از نظر تأثیرگذاری نهاد واحد مرجعیت دینی توانایی‌های خاص خود را دارد و به خوبی می‌تواند از ارزش‌های انسانی و دینی دفاع کند؛ چون جامعهٔ دینی از رأی واحد به صورت یکپارچه تبعیت می‌کنند. شاهد بر گفته آن‌که اگر در دوران میرزای شیرازی نهاد مرجعیت واحد نبود، نمی‌توانست حکومت را در برابر ارادهٔ خود به زانو درآورده و آن را ملزم به الغای قرارداد فروش تنباکو کند.

است. بایسته است که ساز و کار مناسب برای ایفای این وظیفه سنجیده شود. این کار می‌تواند در قالب تربیت مبلغان توانا و وارسته شکل بگیرد و می‌تواند از طریق مدیریت نهادهای دینی مانند مساجد و مدارس دین و موقوفات سامان دهی شود و می‌تواند از طریق حضور مؤثر در دانشگاه‌ها واقع شود.

چهار. رابطهٔ بایسته با دولت و نهادهای دینی؛ در هر کشوری نهادهای دینی و اجتماعی متعدد وجود دارد، رابطهٔ متناسب با موقعیت آن نهاد می‌تواند از اولویت‌های نهاد مرجعیت قرار بگیرد. در رأس آن رابطه بایسته و نظارت‌گونه میان نهاد مرجعیت و نظام سیاسی را باید شمرد. در خصوص کشور ما شاید بتوان بزرگ‌ترین نهاد شورای علما شیعه را دانست. نهاد مرجعیت و نهاد شورای علما هر دو مکمل همدیگر حساب می‌شوند، رابطه‌ای متناسب میان این دو نهاد بسی ضروری و مهم است، این رابطه بایسته است به گونه‌ای سامان دهی شود که هر دو معاضد همدیگر باشند. شورای علمای شیعه می‌تواند بسان بازوان مشورتی و اجرایی نهاد مرجعیت قرار بگیرد و مرجعیت حامی این نهاد واقع شود.

از نظر علمی شخصی صالح برای مقام مرجعیت شناخته می‌شود که ابتدا در دو دانش رجال و اصول فقه به تخصص رسیده و در مسائل مهم آن اتخاذ موقف عالمانه کرده باشد، سپس با درنظرداشت مبانی رجالی و اصولی به استنباط احکام شرعی از منابع اجتهاد پرداخته باشد و در معظم ابواب فقه مورد ابتلای مکلف، رأی و فتوای خود را معین کرده باشد و الا نمی‌تواند عهده‌دار مرجعیت شود.

۳. بایسته‌های مرجعیت

ضرورت مرجعیت در جامعه و وظایف آن ایجاب می‌کند که مرجعیت شایسته نیز تعریف شود. می‌توان چند امر را به عنوان بایسته‌های مرجعیت به شمار آورد:

یک. توانایی علمی کافی؛ داشتن توانایی علمی کافی و تخصص در دانش فقه یکی از شرایط بنیادین مرجعیت است. ایضاح مطلب این‌که محصل علوم دینی پس از فراگیری دروس سطح و فراگیری دروس خارج فقه و اصول حوزه، در صورت توانایی کافی ذهنی و ممارست و تلاش به مرحلهٔ اجتهاد نایل می‌شود. اجتهاد صاحب نظر بودن و تخصص حداقل در حوزهٔ فقه است؛ اما این تخصص در حوزهٔ فقه منوط به یک سری پیش نیازهای علوم دیگر است، مهم‌ترین آن را دانش رجال و دانش اصول فقه تشکیل می‌دهد. عالم دین در صورتی تخصص در دانش شناخت راویان و مبانی زبان شناختی و عقلی فقه و نیز ممارست و کاربست آن دو دانش در علم فقه به مرحله اجتهاد نایل می‌آید. این مقدار سرآغاز اجتهاد است.

اما مرجعیت فراتر از آن است. از نظر علمی شخصی صالح برای مقام مرجعیت شناخته می‌شود که ابتدا در دو دانش رجال و اصول فقه به تخصص رسیده و در مسائل مهم آن اتخاذ موقف عالمانه کرده باشد، سپس با درنظرداشت مبانی رجالی و اصولی به استنباط احکام شرعی از منابع اجتهاد پرداخته باشد و در معظم ابواب فقه مورد ابتلای مکلف، رأی و فتوای خود را معین کرده باشد و الا نمی‌تواند عهده‌دار مرجعیت شود؛ چرا که مرجعیت مرحله‌ای است که عالم دین اقدام به صدور فتوا می‌کند، صدور فتوا در ابواب مختلف فقه نیاز به تأمل و کار پیشین دارد؛ چون پاسخگویی به نیازهای دینی جامعه ایجاب می‌کند که مسائل شرعی آنان به صورت فوری پاسخ گفته شود، اگر شخصی پیشاپیش در مبانی اجتهاد تعیین موقف عالمانه نکرده باشد و در اکثر ابواب فقه مورد ابتلا به استنباط احکام شرعی نپرداخته باشد، نمی‌تواند از عهدهٔ پاسخگویی مسائل شرعی جامعهٔ دینی بر اساس علم و اجتهاد برآید.

بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۴

از قضا سیرهٔ عالمان بلند مرتبت در حوزه‌های علمیه و مراجع دینی برجسته این‌گونه بوده است، آنان پس از مدت طولانی تدریس خارج فقه و اصول و نگارش تعلیقات بر کتب فتوایی مراجع متقدم، در جایگاه مرجعیت و افتا قرار گرفته‌اند، فی‌المثل آیت‌الله فیاض از سال ۱۳۵۴ خورشیدی کرسی درس خارج اصول داشته است، پس از قریب به سی سال تدریس خارج فقه و اصول و حضور در جلسات افتای استاد یگانه حوزهٔ نجف آیت‌الله خویی بر مسند افتا قرار گرفت. آیت‌الله وحید خراسانی از سال ۱۳۵۴ کرسی تدریس فقه و اصول خود را در حوزهٔ قم برقرار ساخت و در اواخر در این منصب قرار گرفت. آیت‌الله مکارم شیرازی طبق روایت موثق با داشتن درس خارج، نگارش تعلیقات بر العروة الوثقی سید یزدی دوازده سال را در برگرفت، آنگاه خود را در معرض رجوع مردم قرار داد. اگر عالمان دینی برجسته و وارسته ما بخواهند در جایگاه مرجعیت شایسته و قابل قبول قرار بگیرند، بایسته است این سیرهٔ سلف صالح را هم‌چنان مد نظر قرار دهند. گویا به نظر می‌رسد پس از مرگ مرجع فقید شتاب به سوی قرار دادن خود در معرض مرجعیت فزونی گرفته و افرادی خود را در این جایگاه قرار دادند که مراحل لازم را جهت تصدی مرجعیت طی نکردند، به تبع حجیت فتاوا و گفتار و اعمال آنان برای جامعهٔ دینی مورد تردید جدی است.

دو. تأکید بر فراسرزمینی بودن مرجعیت؛ جامعهٔ شیعی از نظر سرزمینی در کشورهای متعدد و جغرافیای پراکنده قرار گرفته است؛ اما هم‌چنان خود را بسان جامعهٔ واحد دانسته و سایهٔ مرجعیت همه را فراگرفته و حالت جهان شمول داشته و دارد. تفکیک جامعهٔ واحد از نظر دینی شایسته نیست، این اتصال و ارتباط هم‌چنان باید محفوظ بماند. مرجعیت منطقه‌ای در عین حال که دغدغه‌ای بخشی از جامعهٔ شیعی را دارد، باید پاره‌ای از کارهای او فرامنطقه‌ای باشد، حرکت به سمت و سوی انفصال از جامعهٔ شیعی بایسته نیست. اگر جامعه‌ای از مواهب و مزایای دیگران می‌خواهد استفاده کند، بایسته است خود نیز در برابر دیگران مسئولیتی را بپذیرد.

سه. تلاش برای وحدت مرجعیت؛ وحدت نهاد مرجعیت دینی امر بایسته است. اگر این مهم در سطح کلان جامعهٔ شیعی تحقق پیدا کند، واقعهٔ مهم تحقق یافته است. اگر در سطح کلان این ایده تحقق نیابد، بایسته است تلاش وافر در جهت وحدت مرجعیت دینی در جامعه ما تحقق یابد. ما باید ثابت کنیم همان‌گونه که متفکران ما در پذیرش مشروطیت و دموکراسی در جهان اسلام مقام اول را داشته‌اند، در ارائه الگوی مرجعیت بایسته و ارائه نهاد مرجعیت واحد مقام اول را احراز کنیم و برای جهان اسلام و به خصوص شیعی اثبات کنیم که می‌توان نهاد مرجعیت واحد با ساختار و سازکار معین ساخت.

چهار. مقام مرجعیت؛ تشخیص مرجع صالح برای مردم در گذشته کار عالمان برجسته و طراز اول جامعه بوده است، و مردم با معرفی مرجع اعلم و صالح از سوی این عالمان، به پیروی از چنین مرجعی در مسائل دینی و اجتماعی اقدام می‌کرده‌اند. جامعهٔ افغانستان در تعیین نهاد مرجعیت جامعه نوپا است، نمی‌توان این کار را به هر طلبه و مبلغ دینی واگذار کرد. نگارنده بر آن است مرجعی که تا حد زیادی می‌تواند در این عرصه حرف او فصل‌الخطاب باشد، مدرسان رسمی سطوح عالیه و خارج در حوزهٔ نجف، قم و مشهد است، اگر نظر آنان به عنوان فصل‌الخطاب قرار بگیرد تا حد زیادی می‌تواند مورد اعتماد جامعهٔ دینی باشد. ▣

بنیاد اندیشه

منابع

۱. جمعی از نویسندگان (بی‌تا)، بحثی دربارهٔ مرجعیت و روحانیت، تهران، سهامی شرکت انتشار، دوم.

۲. طبرسی، احمد (۱۴۰۳ق)، الاحتجاج، نشر مرتضی، اول، ایران– مشهد؛

نقش علما و مرجعیت در تحولات سیاسی و اجتماعی افغانستان



□ غلام‌سخی حلیمی بلخابی

چکیده:

شیعیان و هزاره‌ها در افغانستان از نگاه مذهبی در اقلیت‌اند و به همین خاطر ستم‌های بسیاری در طول تاریخ از سوی حکومت‌های استبدادی بر آنان وارد شده‌اند. در تمام این زمان‌ها، علما و مرجعیت شیعه به عنوان رهبران دینی، در کنار مردم حضور فعال و تأثیرگذار داشته‌اند. بر این‌گونه که نقش آفرینی علما در تحولات سیاسی و اجتماعی، باعث شد که آن‌ها سخت‌ترین فشارها را تحمل کنند و بسیاری‌شان از سوی دولت‌های خودکامه قتل‌عام و یا در اسارت و زندان‌ها به شهادت برسند. نقش علمای شیعی در سدهٔ دورهٔ گذشته، انقلاب اسلامی و عصر جدید و پس از پیروزی مجاهدین در افغانستان، بسیار آشکار بوده است. در تمام این ادوار علما، کارنامه‌ای بس روشن و درخشانی را از خود بر جای گذاشته‌اند.

در این مقاله نقش علما و مرجعیت شیعه در تحولات سیاسی و اجتماعی جامعهٔ هزاره و شیعه، مورد بررسی قرار گرفته است و کارویژه‌های آنان در جامعه در عرصه‌های مختلف نیز بیان شده است. حضور عالمان چون؛ آیت‌الله حجت، شهید سید اسماعیل بلخی، مرجع فقید آیت‌الله محقق کابلی، شهید عبدالعلی مزاری و ده‌ها عالم و اندیشمند دیگر در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی، دینی و مذهبی چه در دوران معاصر و چه قبل از آن، فرهنگ شیعه را حفظ و هویت کتمان شدهٔ هزاره‌ها و شیعیان را احیا کردند.

واژگان کلیدی: علما، مرجعیت دینی، شیعیان افغانستان، هزاره‌ها، سیاست و حکومت.

مقدمه

افغانستان از جمله کشورهایی است که ساختار سنتی خود را حفظ کرده است و هنوز هم با تجدد و مدرنیزه شدن فاصله دارد. در جوامع سنتی دین و علمای دینی نسبت به تحولات سیاسی و اجتماعی نقش اول را بازی می‌کنند و این‌ها هستند که در بین مردم محبوبیت داشته و دارند از جایگاه بلندی برخوردارند. در یک تقسیم‌بندی کلی می‌توان گروه‌های موجود در جامعهٔ سنتی همانند افغانستان را به دو گروه سنتی و تجددگرا، از هم تفکیک کرد:

الف. تجددگرایی: پس از استقلال افغانستان در ۱۹۱۹م. به دست امان‌الله خان؛ او سعی کرد گام‌هایی به سوی تجدد و نوگرایی بردارد؛ لذا برای مقابله و از بین بردن محدودیت‌های سنتی که در فراروی تجددگرایی قرار داشت، تغییراتی را در جامعهٔ مدنی انجام داد تا این جامعه بهتر بتواند نوآوری‌های تجددگرایی را بپذیرد (روا، ۱۳۶۹: ۳۳). در این زمینه، نشریهٔ اختصاصی زنان آغاز به کار کرد و هرازگاهی ملکه «ثریا» در آن نوشته‌هایی را نشر می‌کرد. نشریه‌های اختصاصی نه تنها در کابل فزونی یافتند؛ بلکه در شماری از ولایات کشور نیز روزنامه و نشریه‌های دیگری پایه‌گذاری شدند.

در زمان امان‌الله خان، نخستین قانون اساسی افغانستان تدوین شد که خود مقابله‌ای با قوانین سنتی حاکم در جامعه بود. در این زمان مکاتب دخترانه به وجود آمد و گروهی از دختران جهت آموزش به ترکیه فرستاده شدند، زنان حق اشتراک در اجتماعات را یافتند، رفع حجاب نیز صورت گرفت. این تحولات تجددگرایانه در حالی صورت می‌گرفت که در فضای عمومی جامعه، ذهنیت سنت‌گرایانه حاکم بود. هرچند عده‌ای از مرم در شهرها و به خصوص در کابل از این حرکت نوگرایانهٔ شاه، حمایت کردند؛ اما اکثریت مردم در ولایات با هرگونه حرکت نوگرایی و به طورعمده با برنامه‌های اصلاحی ایشان و تأمین حقوق مدنی زنان، آزادی‌ها و آموزش آنان مخالف بودند.

اصلاحات به شیوهٔ امان‌الله خان در افغانستان، یکی از شدیدترین دوره‌های مبارزه و تقابل سنت و مدرنیته بود که سرانجام سبب سقوط دولت شد. در سقوط دولت نوگرای امان‌الله، گذشته از عوامل بیرونی، ذهنیت سنت گرایی مردم و استفاده از این ذهنیت توسط علمای سنت‌گرا نقش اساسی را بازی کرد.

ب. سنت‌گرایی: از آن‌جایی که جامعهٔ افغانستان یک جامعهٔ کاملاً سنتی است و گروه‌های سنتی نقش برجسته‌تری در تحولات سیاسی و اجتماعی دارند. علما از جمله قشرهای سنتی به شمار می‌آیند که مکتب خانه‌ها، مدارس، مساجد و حسینیه‌ها را کنترل می‌کنند. رفتارها و کنش‌های علما و طلاب علوم دینی به عنوان الگوی رفتاری برای اکثریت مردم افغانستان قابل قبول است. گذشته از این‌که، مکتب‌خانه‌ها، مدارس و مساجد محلی برای اجتماع کودکان محسوب می‌شوند؛ علما بر این اماکن نظارت داشته و کودکان روند «جامعه‌پذیری» را از این مدارس و مساجد و در نزد ملاّ امامان آغاز می‌کنند. با آغاز انقلاب اسلامی و راه افتادن جریان اسلام‌گرایی در جهان اسلام، نقش علما، مدارس و مساجد در رشد بنیادگرایی اسلامی اهمیت دوچندان پیدا می‌کند. در این بین علمای شیعی بیش از هر گروه‌های دیگر، فرصت حضور در جامعه را پیدا کردند و به ویژه از سال ۱۳۷۲ به بعد و با تشکیل نهاد مرجعیت شیعه در افغانستان، سازمان علما به یک نهاد قدرت‌مند سیاسی، اجتماعی و دینی تبدیل شد.

تا پیش از شکل‌گیری نهاد مرجعیت تقلید شیعه در افغانستان، نقش علما در تحولات سیاسی و اجتماعی، نامتمرکز کم‌رنگ و پراکنده بود. شکل‌گیری نهاد مرجعیت دینی، موجب شد که قدرت سیاسی و اجتماعی علما افزایش یابد و شیعیان نسبت به سرنوشت آیندهٔ خود فعال‌تر شوند. از این جهت لازم است که عملکرد علما از دوران‌های گذشته تا حال در تحولات سیاسی و اجتماعی مورد بررسی قرار گیرد. پرسش اصلی‌ای که ما به دنبال پاسخ به آن هستیم، این است، علمای شیعه و در رأس آن نهاد مرجعیت دینی، چه نقشی در تحولات سیاسی و اجتماعی افغانستان داشته‌اند؟ واکاوی، تبیین و تحلیل این نقش، مسئله اصلی است که باید در این مقاله به آن پرداخته شود.

بنیاد اندیشه

مفاهیم و کلیات

۱. مفاهیم

الف. شیعه: شیعه در لغت به معنای پیرو، دوست و تابع است. چنان‌که «ابن منظور» می‌نویسد: شیعه به پیروان و انصارِ کسی گفته می‌شود و برای مفرد، تثنیه و جمع به صیغه واحد به کار می‌رود و در آن مذکر و مؤنث تفاوتی نمی‌کند (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱۸۸). زبیدی می‌گوید: «وشیعة الرجل اتباعه و انصاره و کل قوم اجتمعوا علی امر فهم شیعة؛ (زبیدی، ۱۳۸۵: ۳۰۳) شیعه مرد، پیروان و مددکاران وی، هر گروهی که بر چیزی اجتماع کنند، شیعه شمرده می‌شود». قاموس المحیط نوشته است: «شیعة الرجل اتباعه و انصاره و الفرقة علی حدة و یقع علی الواحد و الاثنین و الجمع و المذکر و المؤنث» (فروزآبادی، ۱۳۹۷).

شیعه در اصطلاح، به پیروان علی بن ابی‌طالب(ع) اطلاق می‌شود. شهرستانی در این باره می‌نویسد: «شیعه، کسانی هستند که تنها از علی(ع) پیروی کرده و به امامت و خلافت او از طریق نص معتقدند و می‌گویند امامت از او خارج نمی‌شود، مگر با ظلم» (شهرستانی، ۱۳۶۳). پس شیعه در اصطلاح، برآن دسته از مسلمانان اطلاق می‌شود که حضرت علی(ع) را جانشین و خلیفهٔ بلافصل پیامبر اسلام(ص) می‌دانند و آن حضرت را بر دیگر صحابه ترجیح می‌دهند.

ب. علما: علما و روحانیت شیعه از منظر جامعه‌شناختی، به طبقه یا گروه رسمی مبلغ، مروج و مفسر مذهب تشیع که به صورت مداوم، نقش محوری خود را در جامعه ایفا می‌کند، اطلاق می‌شود. آنان باتوجه به تحصیل در حوزه‌های علمیه، تبلیغ و حفظ اسلام را از وظایف خود تلقی می‌کنند (خمینی، بی‌تا).

از نظر تاریخی علما با ظهور اسلام همزاد بوده است. پیامبراکرم(ص) به عنوان بلند مرتبه‌ترین رجل دینی، ضمن این‌که خود به ایفای نقش علمای در ابعاد معنوی و سیاسی می‌پرداخت، برخی از اصحاب مانند مصعب بن عمیر و معاذ بن جبل را نیز مأمور تبلیغ عقاید و احکام اسلامی می‌کرد (مطهری، ۱۳۵۷). مهم‌ترین دلیل بر این‌که در ذات اسلام، گروهی به نام فقها یا علما وجود داشته است و فرایند تاریخی اسلام نیست، دستور صریح قرآن است که می‌فرماید: «وَما کانَ الْمُؤْمِنُونَ لِیَنْفِرُوا کَافَّةً فَلَوْلا نَفَرَ مِنْ کُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طائِفَةٌ لِیَتَفَقَّهُوا فِی الدِّینِ وَ لِیُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذا رَجَعُوا إِلَیهِمْ لَعَلَّهُمْ یحْذَرُونَ؛ (توبه، ۱۲۲) و شایسته نیست مؤمنان همگی (به سوی میدان جهاد) کوچ کنند؛ چرا از هر گروهی از آنان، طایفه‌ای کوچ نمی‌کند (تا طایفه‌ای در مدینه بماند)، که در دین آگاهی یابند و به هنگام بازگشت به سوی قوم خود، آن‌ها را بیم دهند؟! شاید بترسند، و خودداری کنند!»

توجه به شرایط صدور این فرمان، یعنی موقعیت حساس و اضطراری جنگ و جهاد از یک‌سو و شمول آن «مِنْ کُلِّ فِرْقَةٍ» از سوی دیگر، بیانگر ضرورت و اهمیت پیدایش طبقهٔ علما و مبلغان دین، هنگام ظهور اسلام بوده است (قنبری، ۱۳۸۱: ۲۷۰).

ج. مرجعیت: واژهٔ مرجع در لغت، اسم مکان به معنای محل رجوع است. از این‌رو، در اصطلاح، به مجتهدی که نسبت به دیگران اعلم باشد و شرایط دیگری مانند پارسایی و آگاهی لازم از مسائل جهان اسلام و تشیع را داشته باشد، مرجع می‌گویند و شیعیان در احکام شرعی به وی رجوع می‌کنند. بر این اساس، مرجعیت زعامت امور دینی مردم است و به فردی اطلاق می‌شود که توان استنباط احکام شرعی را از: کتاب، سنت، عقل و اجماع داشته باشد و چنین فردی در اصطلاح فقهی؛ فقیه، مرجع تقلید و مجتهد نامیده می‌شود. به اعتقاد شیعه، مرجع تقلید، جانشین امام معصوم است که علی العموم به این منصب انتخاب شده است. امام صادق(ع) می‌فرماید: «وَ إِنَ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِیاءِ إِنَّ الْأَنْبِیاءَ لَمْ یوَرِّثُوا دِینَاراً وَ لَا دِرْهَماً وَ لَکِنْ وَرَّثُوا الْعِلْمَ فَمَنْ أَخَذَ مِنْهُ أَخَذَ بِحَظٍّ وَافِرٍ (کلینی، ۱۳۶۵). علما وارثان انبیاء هستند، این وارثت برای درهم و دینار نیست؛ بلکه علم را به ارث گذاشته‌اند، پس کسی که از آن علم بهره گیرد، فیض فراوان نصیبش خواهد شد».

۲. پیشینهٔ تاریخی تشیع در افغانستان

افغانستان از نظر موقعیت جغرافیایی تقریباً در مرکز

آسیا قرار گرفته است و «قلب آسیا» و «کلید قاره» توصیف شده است. این کشور به دلیل موقعیت ژئوپلیتیکی منحصر به فرد، همواره مورد تاخت‌وتاز قدرت‌های بزرگ منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای قرار داشته است. در زمان استعمارگری قدرت‌های استعماری، افغانستان کمربند امنیتی هند و انگلیس به حساب می‌آمد. در دورهٔ جنگ سرد و نظام جهانی دو قطبی، این کشور مسیری آسان برای اتحاد جماهیر شوروی، جهت دستیابی به آب‌های گرم و تأثیرگذاری مستقیم بر ذخایر انرژی خاورمیانه به شمار می‌رفت و به همین علت مورد تجاوز ارتش سرخ قرار گرفت.

جمعیت افغانستان به طور کلی مشخص نیست و اما جمعیت شیعیان، براساس تحقیقات پژهشگران، تقریباً ۲۵٪ تا ۳۰٪ است که اکثریت قریب به اتفاق آن‌ها را هزاره‌ها تشکیل می‌دهند (سجادی، ۱۳۸۰: ۹۱). هزاره‌ها از نظر اقتصادی فقیرترین مردم افغانستان هستند؛ زیرا هوای سرد، طبیعت خشن، سرزمین کم حاصل هزارستان از یک سو و استبداد وحشیانهٔ دولت‌ها از سوی دیگر موجب شده است تا این مردم در عین عقب‌ماندگی علمی و فرهنگی، با فقر و تنگ دستی زندگی کنند.

پیشینهٔ تاریخی تشیع در افغانستان به اوایل صدر اسلام منتهی می‌شود. طبق منابع تاریخی، نخستین پیدایش تشیع به مفهوم قبول ولایت اهل بیت(ع) به زمان حضرت علی(ع) بر می‌گردد. امرای غوریان به نام آل شنسب، به دست علی بن ابی‌طالب(ع)، اولین امام شیعیان، اسلام را اختیار کردند و مردم غرجستان نیز با طیب خاطر اسلام را پذیرفتند. امام علی(ع) عهدنامه و پرچمی را برای رئیس غوریان فرستاد و او را بر امارت آن سرزمین ابقا کرد و دستور خواندن نماز را نیز برای مردم غور نوشت. بدین ترتیب اسلام در قالب تشیع در آن خطه راه یافت و محبت خاندان پیامبر در قلب مردم غور و هزارستان فعلی راه پیدا کرد.

«نکته‌ای که دربارهٔ پیشینهٔ تشیع قابل یادآوری است این است که تاریخ تشیع در افغانستان با ستم پیشگی، تبعیض و تعصب و دست‌های پیدا و پنهان بیگانه، به خصوص در سدهٔ اخیر از سویی و مقاومت بی‌نظیر و سربدارانهٔ شیعیان، به ویژه هزاره‌ها، از سوی دیگر، عجین شده است» (ناصری داوودی، ۱۳۸۴: ۴).

شیعیان با این‌که همه سابقهٔ طولانی در افغانستان دارند، متأسفانه همواره به طور مخفی و قاچاق زندگی کرده‌اند و اعمال مذهبی‌شان را پنهانی انجام می‌داده‌اند. حتی در دورهٔ مشروطیت و قانون‌گرایی نیز، شیعیان از آزادی در انجام اعمال مذهبی‌شان برخوردار نبودند و بلکه در معرض تحقیر و دشنام برادران اهل سنت قرار داشتند (سجادی، ۱۳۸۰: ۲۳). این امر سبب شده است که شیعیان در تاریخ غمبار خود، کشتارهای دسته‌جمعی و نسل‌کشی‌های بسیاری را تجربه کنند:

الف. کشتار دسته‌جمعی و نسل‌کشی هزاره‌ها در عصر عبدالرحمان خان. وی با گرفتن فتوای جهاد علیه شیعیان و تکفیر آنان از علمای درباری اهل سنت.

ب. کشتار هزاره‌ها در غرب کابل، قتل‌عام و نسل‌کشی هزاره‌ها در غرب کابل و فاجعهٔ افشار در سال ۱۳۷۱ از دیگر تراژدی‌هایی است که هرگز از خاطرهٔ مرم ما محو نخواهد شد.

ج. نسل‌کشی هزاره‌ها توسط گروه طالبان و القاعده که هنوز هم جریان دارد و گروهگ تروریستی طالبان و القاعد با حملات تروریستی به مساجد، زایشگاه، مراکز آموزشی و مراسم مذهبی و اجتماعی، نابودی هزاره‌ها را هدف قرار داده‌اند.

۳. شیعیان، سیاست و حکومت

شیعیان در افغانستان به خاطر دور بودن از قدرت سیاسی و اقلیت مذهبی، همواره از سوی دولت‌های حاکم و تبعیض‌گرا مورد بی‌مهری قرار داشته‌اند. از این رو شیعیان در طی بیش از دو قرن تاکنون، با مشکلات فراوانی دست و پنجه نرم کرده‌اند و از تبعیضی که علیه آن‌ها از سوی حکومت‌ها اعمال می‌شده است در رنج بوده‌اند.

شیعیان در تمام ادوار تاریخ گذشته هیچ وقت فرصت این را پیدا نکردند که در سیاست و حکومت راه یابند و بلکه از خدمات آموزش عمومی هم اکثراً محروم بودند. ممانعت از ورود در مراکز آموزش عالی و بعضی

رشته‌های تحصیلی از ستم‌هایی بود که علیه آنان اعمال می‌شد. «روا»، دربارهٔ فشارهای وارده از سوی حاکمان علیه شیعیان می‌نویسد: «اقلیت شیعه همیشه از قدرت به دور بوده است. اکثریت، آن‌ها را تحقیر می‌کند و تا سال ۱۹۶۳ عملاً زیر چتر حمایت قانون قرار نداشته‌اند. تظاهرات خارجی این مذهب (اقامهٔ نماز با دست‌های باز و اقامهٔ عزا در ماه محرم) ممنوع بود و حقوق جعفری از سوی دولت شناخته نشده بود. احراز مقامات نظامی و سیاسی به روی شیعیان بسته بود» (روا، ۱۳۶۹: ۸۲).

در سال ۱۳۴۶ برای نخستین بار در کابینهٔ اعتمادی یک شیعه به عنوان مشاور راه یافت؛ ولی در عمل قدرت در اختیار دیگران قرار داشت و حضور صوری یک شیعه در کابینه و چند نماینده در مجلس هیچ تأثیر در محرومیت‌زدایی شیعیان نداشت. «این محرومیت سیاسی سبب شد که میان شیعیان نیز افکاری سیاسی رشد کند. در دورهٔ طولانی مدت حکومت محمد ظاهر، میان شیعه و سنی شخصیت‌ها و احزاب سیاسی مذهبی و ضد مذهبی فراوانی پدید آمدند و رشد کردند» (بختیاری، ۱۳۸۵: ۷۶) و این اولین جرقه‌هایی از حضور شیعیان در سیاست بود.

شیعیان به خاطر سیاست‌های تبعیض‌آمیز گذشته، به جای همگرایی سیاسی به اشتراکات قومی بیشتر علاقه داشتند و این امر موجب ترس از مرکز و دوری از مسائل سیاسی در بین شیعیان شده بود. از این‌رو شیعیان، «به دلیل مواضع مختلف فرهنگی، سیاسی و مذهبی دولت‌ها، نتوانسته‌اند حضور چندانی در قدرت داشته باشند. آنان دولت‌ها را تافتهٔ جدا بافته و تحمیل برخود تلقی می‌کنند که فقط برای آن‌ها تکلیف روشن می‌کنند و مالیات سنگین، سربازگیری و تهدید و ارعاب را به ارمغان می‌آورند؛ از این‌رو آن را نه تنها حامی خود و باورهای‌شان تلقی نمی‌کنند؛ بلکه عاملی در جهت از بین بردن آزادی و مانعی در برابر استقلال و عمل به بسیاری از باورها و آداب خود می‌دانند» (ناصری داوودی، ۱۳۸۴: ۲۷).

دور نگهداشتن هزاره‌ها از قدرت یک استراتژی از پیش تعیین شده بود و حتی در حکومت مجاهدین هم شیعیان به عنوان شهروند درجه یک، هیچ‌گاه مورد توجه واقع نشد. این وضعیت اگرچه تا حدودی در نظام سیاسی جدید تغییر کرده است؛ ولی روند تبعیض و نژادگرایی همچنان ادامه دارد و این مسئله موجب رشد و ظهور گروه‌های تندروی مذهبی، تعمیق شکاف‌های قومی، نژادی، منطقه‌ای، زبانی و تداوم جنگ و برادرکشی در کشور شده است.

تحلیلی بر نقش سیاسی و اجتماعی علما و مرجعیت دینی در افغانستان

علما و مرجعیت دینی شیعه در طول تاریخ خونبار خود، زحمات زیادی را برای بقا و گسترش مذهب تشیع متحمل شده‌اند. آن‌چه که امروزه شیعیان در اختیار دارند، اثرات خون عالمان و مبلغان شهیدی است که در راه احیای باورهای شیعه جان‌شان را در این راه نثار کردند. بعد از عصر ائمه اطهار(ع) این علمای دین بودند که به عنوان جانشینان آنان به مشکلات دینی و مذهبی مردم رسیدگی و امورات آن‌ها را سرو سامان می‌دادند.

در این بین علمای افغانستان که در یک فضای بسته و ظالمانهٔ سیاسی و اجتماعی به سرمی‌بردند و از هیچ‌گونه آزادی سیاسی و مذهبی برخور دار نبودند، بیشترین زحمات را برای احیای باورهای شیعه اثنی‌عشری به جان خریدند و از هیچ کوششی دریغ نکردند. در این جا لازم است که به برخی از فعالیت‌های دینی، سیاسی و اجتماعی آن‌ها اشاره شود:

۱. سیاست و اجتماع

دخالت علما در سیاست به مسئله رابطهٔ دین و سیاست برمی‌گردد و این‌که آیا بین دین و سیاست رابطه‌ای وجود دارد یا خیر؟ این مسئله بعد از عصر ائمه معصوم و شروع غیبت کبرا بین علمای شیعه مطرح شد و اکثر علمای شیعه در گذشته مداخله در

امور سیاسی را در عصر غیبت از وظایف خود نمی‌دانستند، لذا سعی داشتند که از مسائل سیاسی کناره بگیرند. علمای شیعی در افغانستان، از یک طرف خود را متعهد به پیروی از نهاد مرجعیت شیعه در نجف و قم می‌دانستند و تفکر مسلط در این دو حوزهٔ کهن شیعه نیز مبنی بر عدم مداخله در امور سیاسی و حکومتی بود و از سوی دیگر، شیعیان در اقلیت قرار داشتند و از هیچ‌گونه آزادی مذهبی و دینی برخوردار نبودند. این مسائل زمینه را برای انزوای بیشتر سیاسی علمای شیعه در افغانستان فراهم آورده بود و علما فقط نسبت به انجام امور شرعی و دینی خود را موظف می‌دانستند.

تفکر جدایی دین از سیاست در اسلام که یک طرح از پیش تعیین شده از سوی دشمنان اسلام بود و کمتر کسی جرئت می‌کرد که برخلاف آن حرفی بزند. مراجع تقلید شیعه اکثراً وظایف خود را محصور به امور حسبیه کرده بودند و مگر موارد نادری که حرکت‌های سیاسی از علمای شیعه دیده شده است. انقلاب اسلامی در ایران به رهبری امام خمینی(ره) یک حرکت کاملاً جدیدی بود و با شعار «دیانت ما عین سیاست ما است» به وقوع پیوست. پیروزی انقلاب اسلامی در ایران بر کل جهان اسلام و از جمله افغانستان، به علت مشترکات مذهبی و فرهنگی که بین این دوملت وجود دارد، تأثیر زیادی گذاشت. روحانیت شیعه در این کشور به پیروی از اندیشه‌های سیاسی امام خمینی(ره)، نقش فعال‌تری در میدان سیاست و اجتماع برعهده گرفتند.

فرایند سیاسی شدن، علما در افغانستان نوع جدیدی از مسئولیت را متوجه آنان کرد و بیشتر علمایی که وارد دنیای سیاست شدن به خاطر منافع شخصی نبود و بلکه در راستای یک رسالت بزرگ دینی و ایمانی وارد این عرصه شدند. هدف علما از روی آوردن به مسائل سیاسی کسب قدرت هم نبود و بلکه تغییر و اصلاح ساختار سیاسی ظالمانه، به نفع عدالت اجتماعی، منافع عمومی و نیازهای عمومی جامعه و در راستای رضایت آفریدگار جهان بود.

۱/۱. سیاست دولت‌ها در قبال علما و مدارس علمیه:

علمای شیعه معمولاً تحصیلات خود را از مکتب‌خانه‌ها شروع می‌کنند و بعد وارد مدارس علوم دینی می‌شوند. در این مکتب خانه‌ها سواد اولیه مانند قرآن کریم، دیوان حافظ، بوستان سعدی و مقداری ادبیات عرب آموزش داده می‌شود و بعد وارد حوزه‌های علمیه می‌شوند.

حوزه‌های علمیهٔ محلی برای تعلیم و تربیت طلاب علوم دینی به شمار می‌آید و این مدارس هیچ وقت زیر نظر دولت‌ها قرار نداشته است و به طور آزاد و مستقل و زیر نظر علما به فعالیت‌های‌شان ادامه داده‌اند. این مدارس گذشته از این‌که محلی برای تحصیل طلاب علوم دینی به حساب می‌آمدند، مرکزی برای تصمیم‌گیری و فعالیت اجتماعی علما نیز بوده‌اند. از آن‌جا که روحانیت افغانستان در گذشته فاقد یک نهاد منسجم و سلسله مراتبی بوده است؛ این مدارس بهترین مکان برای تصمیمات مهم اجتماعی، سیاسی و دینی آنان بود. از این‌روی، حاکمان جبار افغانستان همواره از وجود مدارس علمیهٔ شیعه هراس داشته‌اند و آن را تهدیدی برای حاکمیت‌شان می‌دانستند؛ لذا علمای شیعه حق تأسیس مدرسهٔ علمیه و مسجدی را در شهرها و برگزاری آزادانهٔ مراسم مذهبی خود رانداشتند.

در عصر عبدالرحمان، یکی از قشرهای که بیشترین آسیب را دید، علمای شیعه بود. رژیم مستبد و خود کامهٔ عبدالرحمان، با استفاده از فتوای علمای درباری و شگردهای گوناگون به قتل‌عام و نابودی شیعیان و هزاره‌ها مبادرت ورزید. بنا به نقل مورخان، بیش از ۶۲٪ از شیعیان و هزاره‌ها را قتل‌عام کرد و بسیاری از طوایف هزاره منقرض شدند و عده‌ای دیگر به ایران و پاکستان مهاجرت کردند. عبدالرحمان، برای تکمیل سیاست ضد دینی، غیر انسانی و اسلامی خود، اکثر علما و رهبران مذهبی شیعیان که مروج احکام تشیع و حافظ مکتب جعفری بودند، حبس و اعدام کرد. در سال ۱۳۰۱ش. علاوه بر قتل‌عام مردم هزاره، مساجد و تکیه‌خانه‌های شیعیان گرفت و آن‌ها را به علمای اهل سنت سپرد (ریاضی هروی، ۱۳۶۹: ۲۶۶).

در پی این سیاست‌های ظالمانهٔ افغانستان، فعالیت علما محدود بود و تا قبل از انقلاب اسلامی، حوزهٔ علمیهٔ شناخته شده‌ای که علما بتوانند در آن

مدارج عالی علوم دینی را طی کنند، در این کشور وجود نداشت؛ لذا علما برای برای ادامهٔ تحصیل در سطوح عالی مجبور بودند به کشورهای ایران و عراق بروند و بعد از فراگیری علوم اسلامی با گرفتن وکالت‌نامه از یکی از مراجع شیعه به کشور باز گردند.

۱/۲. حضور علما در تحولات سیاسی و اجتماعی: در نظام سیاسی افغانستان زمینه برای حضور علما و شیعیان در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی جود نداشت و تا سال‌های دههٔ پنجا، تشیع در انزوای کامل به سر می‌بردند (روا، ۱۳۶۹: ۸۴) و علی‌رغم این فشارها، برخی از علما سعی کردند که در عرصه‌های مختلف حضور فعال داشته باشند. در این‌جا حضور علما در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی را در سه مرحله مورد بررسی قرار می‌دهم:

الف. قبل از انقلاب اسلامی:

علمای شیعه درگذشته، علاوه براین‌که با محدودیت‌های مذهبی مواجه بودند، از نظر سیاسی و اجتماعی نیز در فشار شدید قرار داشتند. با تمام این محدودیت و فشارها، عالمان و نویسندگان شیعی سهم جدی در رشد و بالندگی فرهنگ، تمدن و استقلال افغانستان داشته‌اند. قدرت‌نمایی علمای شیعه، در عرصه‌های فرهنگی و اجتماعی در دوره‌های مختلف تاریخی، به خوبی نشان‌گری سهم تأثیرگذار آنان در فرهنگ، تمدن و استقلال این کشور بوده است. مشارکت علما در حراست و دفاع از فرهنگ، تمدن اسلامی و استقلال افغانستان، به ویژه در سه دورهٔ تاریخی و سرنوشت‌ساز در برابر تهاجمات خارجی (جنگ اول و دوم انگلیس و اشغال نظامی افغانستان توسط ارتش سرخ)، نقش مهم و چشم‌گیری را ایفا کرده‌اند.

ملاّ عبدالله قندهاری یکی از علمای برجستهٔ شیعه بود که بعد از تجاوز اول انگلیس به افغانستان، همراه با عالمان اهل سنت و دیگر مردم این کشور قدم به عرصهٔ مبارزه گذاشت. ایشان در سال ۱۲۵۶ق. از قندهار به کابل آمد و با سخنرانی‌های روشنگرانه، مردم را با دعوت به سوی وحدت و همبستگی ملی، به جهاد علیه نیروهای متجاوز استعمار پیر فرامی‌خواند (یزدانی، ۱۳۸۶: ۲۰). این تلاش‌های یک پارچه عالمان شیعه و اهل سنت موجب شد که مردم از سراسر افغانستان با سلاح‌های ابتدایی که در اختیار داشتند، متحد و یک‌پارچه وارد عرصهٔ کار و زار شوند. در جنگ دوم انگلیس نیز علمای شیعه نقش فعال داشتند و از جمله ملاّ محمدعلی آخوندزاده از شیعیان هرات که بعد از سال‌ها اقامت در مدینهٔ منوره برای مبارزه با کفار به افغانستان بازگشت و با همراه کردن عده‌ای با خود در صف مبارزه با متجاوزین انگلیسی پیوست (همان: ۱۴۷).

بستر فعالیت علمای شیعی در افغانستان معمولاً محدود و همراه با مشکلات بوده است و در عین حال سعی کرده‌اند تا بسترهایی برای فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی‌شان ایجاد کنند. علما برای ورود و ظهور در عرصه‌های مختلف دو روشی به ظاهر متفاوت را در پیش گرفتند؛ عده‌ای رویکرد محافظه‌کارانه و دیگری رویکرد انقلابی و اعتراضی و در مجموع هدف هر دو گروه، بهبود و ارتقای وضعیت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی شیعیان در جامعهٔ افغانستان بود (بختیاری، ۱۳۸۵: ۱۸۹).

یک. روش محافظه‌کارانه: در این گروه آن دسته از علمایی قرار داشتند که معتقد بودند برای ورود در فعالیت سیاسی، اجتماعی و مذهبی لازم نیست با نظام حاکم در افتاد و بلکه مصلحت اقتضا دارد که روش مسالمت‌آمیز و محافظه‌کارانه‌ای را بدون برخورد به سیاست نظام حاکم در پیش گرفت. این عده از علما که فعالیت‌شان را از شهرها آغاز کردند کارهای زیادی را انجام دادند و مهم‌ترین آن‌ها عبارت بودند از:

۱. علامه ملاّ فیض محمد کاتب هزاره: کاتب یکی از علمای نامی و بزرگ شیعه بود که همانند مولوی عبدالواسع قندهاری (فرهنگ، ۱۳۷۱) طرفدار اصلاحات از درون بود. این دو روحانی مصلح و همفکران‌شان تلاش داشتند با ایجاد اصلاحات دین و مذهب را از سوءاستفاده قراردادن حکام و زمامداران خودسر و ستمگر نجات دهند.

کاتب با روش مسالمت‌آمیزی که در پیش گرفته

بود، به عنوان کاتب وارد دربار امیرعبدالرحمان شد و سعی کرد با کتابت و قلم، سرنوشت غمبار و آن‌چه که از فجایع و جنایات بر هزاره‌ها وارد شده بود، برای آیندگان به تصویر بکشد. او در خدمت به مردمش نهایت تلاش را انجام داد تا هزاره‌ها و شیعیان را از انزوای مذهبی و سیاسی خارج کند و این تلاش‌ها در عصر امان‌الله خان نتایجی هم داشت. در این دوره به شیعیان آزادی‌های مذهبی تاحدودی داده شد و مرفه‌ترین زندگانی را داشتند: «مرفه‌ترین زندگانی که بر شیعیان روزگاران گذشت ایام حکومت امان‌الله خان بود؛ زیرا بیش از زمام‌داران دیگر به شعیان آزادی عمل داد، علاوه بر این در مقام نصرت و دفاع از آن‌ها نیز برآمد؛ زیرا شیعیان دلاوران کار آزموده در جنگ و نبرد بودند» (ناصری داوودی، ۱۳۷۹: ۱۸۱).

در لویه جرگهٔ پغمان در سال ۱۳۰۱ ش، که اولین قانون اساسی افغانستان تصویب شد، کاتب رسماً خواستار رسمیت بخشیدن به مذهب جعفری در قانون اساسی کشور شد که از سوی مخالفان مورد ضرب و شتم قرار گرفت؛ ولی شاه امان‌الله وی را از دست آنان نجات داده و از مجلس خارج کرد (بختیاری، ۱۳۸۵: ۱۸۳). این اقدام ملاّ فیض محمد کاتب هزاره نشان می‌دهد که علمای شیعه در عرصهٔ سیاست گام‌های برداشته‌اند؛ ولی به خاطر سیاست انحصاری و قومی نظام حاکم، هیچ‌گاه به خواسته‌های آنان توجه نشده است.

۲. آیت‌الله سید میر علی احمد حجت: شیعیان تا اوایل دورهٔ حکومت محمد ظاهر شاه در خارج از هزارستان تقیه می‌کردند و شمار اندکی از شیعیان که در کابل بودند نیز جرئت برگزاری مراسم مذهبی خود را به طور آشکارا نداشتند (همان: ۷۸). آیت‌الله حجت(ره) اولین عالم شیعی به شمار می‌آید که با برداشتن تقیه، مراسم عبادی و آموزش حوزهٔ دینی را از روستاها وارد شهر کابل کرد. ایشان «فعالیت‌های اصلاحی و اسلامی خویش را در قالب برگزاری نماز جماعت، ترویج احکام و اقدامات خیریه آغاز کرد و گام‌های آهسته، اما استوار و اساسی در بیداری اجتماعی، احیای تفکر دینی و نشر فرهنگ اسلامی برداشت» (ناصری داوودی، ۱۳۸۴: ۲۸۸). آقای حجت با روش مسالمت‌آمیز، نرم و محافظه‌کارانه‌ای که در قبال حکومت اتخاذ کرده بود، توانست حسینیه‌ای واقع در محلهٔ چنداول و یکی از مناطق شیعه‌نشین تأسیس کند و اذان، نماز و مراسم مذهبی شیعیان را بدون تقیه در آن‌جا برگزار کند و در کنار فعالیت‌های مذهبی و برگزاری مراسم دینی، به تربیت و آموزش علمی طلاب نیز می‌پرداخت.

۳. آیت‌الله سید سرور واعظ بهسودی: آیت‌الله واعظ از شاگردان آقای حجت است که بعد از بازگشت از نجف، فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی خود را در کابل آغاز کرد. وی مدرسه‌ای در کجاب بهسود بنا کرد و در کابل مسجد محمدیه را در جمال‌مینه با بهترین اسلوب ساخت و در کنار آن مدرسهٔ علمیه برای تربیت طلاب علوم دینی و کتابخانهٔ عمومی را تأسیس کرد و برای روش کردن اذهان جوانان مجلهٔ برهان را منتشر کرد. این فعالیت‌های دینی و اجتماعی آیت‌الله واعظ موجب هراس حکومت وقت شد و لذا در سال ۱۳۴۰ به دستور داوود خان به مدت سه سال به زندان افتاد و پس از برکناری داوود و روی کار آمدن دولت مشروطهٔ دکتر محمد یوسف، وی با جمعی از روحانیون شیعه و از جمله شهید بلخی از زندان آزاد شد (ناصری داوودی، ۱۳۷۹: ۲۸۸). بعد از روی کار آمدن کمونیست‌ها، علمای شیعی علی‌العموم تحت تعقیب قرار گرفتند و برخی از این علما فرصت پیدا کردند به خارج از کشور مهاجرت کنند و اما آیت‌الله واعظ را به جرم مسلمانی، عالم دین بودن و فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی دستگیر و زندانی کردند و تا به حال از سرنوشت ایشان خبری در دست نیست (فرهنگ، ۱۳۷۴: ۳۲۴).

۴. آیت‌الله شیخ سلطان محمد ترکستانی: آیت‌الله ترکستانی از سنین نوجوانی فراگیری علوم دینی را آغاز کرد و برای ادامهٔ تحصیل رهسپار نجف اشرف شد و در سال ۱۳۳۸ به کشور بازگشت و در شهر مزار شریف اقامت گزید. ایشان در شهر مزارشریف فعالیت‌های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی خود را آغاز کرد، مسجد، مدرسه علمیه و کتابخانه‌ای را عقب تفحصات

ساخت. وی علاوه بر تبلیغ و تدریس علوم دینی، در حل مشکلات شرعی و اجتماعی مردم نیز رسیدگی می‌کرد و نفوذ فوق‌العاده‌ای در بین مردم داشت. محبوبیت و پایگاه مردمی و روشنگری ایشان سبب شد که در سال ۱۳۵۷ خورشیدی دولت کمونیستی ایشان را همراه با جمعی از علمای شهر مزار شریف دستگیر، زندانی و بعدها در زندان به شهادت رساندند.

۵. آیت‌الله محمد امین افشار: آیت‌الله افشار از دیگر علمایی است که بعد از تحصیل در نجف و بازگشت به وطن در کابل اقامت گزید و مشغول فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی شد. ایشان زمینی را در قلعهٔ فتح‌الله که خیبری در اختیارش قرار داده بود، مدرسهٔ علمیه و کتابخانهٔ عمومی بنا کرد و در قسمت دیگر آن، حسینیه‌ای در دو طبقه احداث کرد و همچنین سالن و غسال‌خانه‌ای برای برگزاری مراسم ترحیم و غسل اموات ساخت. آیت‌الله افشار در خطابه و سخنوری مهارت ویژه‌ای داشت و در سخنرانی‌های خود به تحصیل علم و مبارزه با جهل و نادانی تأکید می‌کرد. این‌گونه روشنگری برای زمامداران و به ویژه کمونیست‌ها قابل تحمل نبود و لذا چند روز پس از قیام مردم هرات در سال ۱۳۵۷ش، توسط کمونیست‌ها ربوده شد. اسم ایشان در لیست پنج هزار شهیدی که در سال ۱۳۹۲ش، منتشر شد به چشم می‌خورد (ناصری داوودی، ۱۳۹۰: ۱۳۳).

۶. سید نادر بحر: آقای بحر دروس مقدماتی را در مدرسهٔ علمیهٔ چهار کنت فراگرفت و برای ادامهٔ تحصیلات راهی حوزهٔ علمیهٔ نجف شد و بعد از بازگشت به افغانستان وارد فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی شد و معتقد بود با تربیت افراد باسواد و آشنا به مسائل اسلامی و فنون علمی روز، می‌توان گام‌های مؤثرتری برای شکوفایی و استقلال فرهنگی و سیاسی کشور برداشت (هفته‌نامهٔ وحدت، ۱۳۹). او جزء اولین زندانیان سیاسی از میان علما در زمان رژیم کمونیستی به شمار می‌آید. رژیم کمونیستی در محرم ۱۳۹۹ق. بعد از پایان سخنرانی در حسینیهٔ قزل‌آباد و برگشت به منزلش، او را دستگیر و روانهٔ زندان کرد و تاکنون از سرنوشت او معلوم نیست.

نتیجه: این‌ها برخی از علمایی بودند که در فعالیت‌های‌شان روش مسالمت‌آمیزی در قبال دولت داشتند و حتی در منابر خود بعضاً شاه را دعا می‌کردند و به همین جهت روحانیان روشنفکر شیعه آنان را ارتجاعی و درباری می‌خواندند؛ این در حالی بود که آنان می‌خواستند از این طریق به بهبود وضعیت اجتماعی و سیاسی شیعیان کمک کنند (بختیاری، ۱۳۸۵: ۱۹۰) و مهم‌ترین دستاورد آن‌ها عبارت بودند از:

۱. برداشته شدن تقیه و برگزاری آزاد مراسم مذهبی در اکثر شهرهای افغانستان که شیعیان در آن‌جا ساکن بودند.

۲. از آن‌جایی که اکثر این علما، سخنرانان توانایی بودند، موفق شدند بسیاری از اعضای کابینهٔ دولت و حتی شاه را در دههٔ محرم پای منبر خود بکشانند و این امر در بهبود وضعیت شیعیان کمک شایان می‌کرد.

۳. معرفی شیعه در جامعه و به خصوص برادران اهل سنت که اطلاع چندانی از شیعیان و عقاید آن‌ها نداشتند و بعضاً آنان را کافر می‌پنداشتند، چنان که در زمان امیر عبدالرحمان این مسئله به وضوح تبلیغ می‌شد.

۴. ایجاد مدارس علمیه، مساجد و مراکز شیعی در شهرهای کشور.

۵. ایجاد بصیرت و آگاهی در بین شیعیان و به خصوص جوانان و نوجوانان، نسبت به معارف اهل بیت(ع).

دو. روش انقلابی: این عده از علمای شیعه نسبت به گروه محافظه‌کار، تا قبل از انقلاب اسلامی شمار اندکی بودند و بیشتر هم علما و طلاب جوان و دانشجویان را تشکیل می‌دادند (همان). اینان روش مسالمت‌آمیز را در قبال حکومت انحصاری و قبیله‌ای کافی برای ایجاد اصلاحات و تثبیت جایگاه هزاره‌ها و شیعیان در کشور کافی نمی‌دانستند و لذا روش قهر و غلبه را با همکاری علمای اهل سنت بهترین راه برای تغییر وضعیت موجود می‌دانستند. مهم‌ترین علمای این گروه روحانیون قرار ذیل‌اند:

۱. علامه شهید سید اسماعیل بلخی: بلخی یک عالم مبارز و سیاست‌مدار برجسته‌ای بود که برای احقاق

حقوق شیعیان با سخنرانی و اشعار انقلابی خود تلاش کرد تا مردم را بیدار و آگاه کند. او معتقد بود:

«... حاجتی نیست به پرسش که چه نام است این‌جا

جهل را مسند و برفقر مقام است این‌جا

بردگان سرخوش و آزاد به هر جا امّا

ملتی بر در یک شخص غلام است این‌جا

بلخیا نکبت و ادبار ز سستی پیداست

چارهٔ این همه یکبار قیام است این‌جا»

شهید بلخی پس از اقامت در کابل، ضمن فعالیت‌های فرهنگی و تبلیغی افشاگرانه برضد رژیم، حزب ارشاد اسلامی را سازماندهی کرد تا زمینه را برای یک حرکت انقلابی فراهم آورد. ایشان در حمل ۱۳۲۹ش، به همراه دوستانش طرح براندازی دولت وقت را پی‌ریزی کرد که با خیانت فردی از همکارانش این طرح افشا و همه دستگیر و زندانی شدند و چهارده سال زندان را تحمل کرد (ناصری داوودی، ۱۳۷۹: ۲۷۵). شهید بلخی پس از آزادی از زندان مورد استقبال بسیاری از مردم قرار گرفت و این یک خطر جدی برای حکومت بود و لذا در سفری به هزارستان، به علت مریضی سفر را نیمه تمام گذاشت و به کابل برگشت و در شفاخانهٔ علی‌آباد بستری شد و در ۲۴ سرطان ۱۳۴۷ به طرز مشکوکی مسموم و به شهادت رسید.

۲. شهید محمد اسماعیل مبلغ: آقای مبلغ، در سال ۱۳۱۹ خورشیدی در کابل به دنیا آمد. پدرش حاجی مسافر از حصهٔ اول بهسود، نسبت به مشکلات اقتصادی به کابل آمد و در کارته‌سخی ساکن شد (انوشه، ۱۳۷۸: ۸۵۹). ایشان آموزش را از مکتب ابتدایی آغاز کرد و به خواست پدر، مکتب را رها کرد وارد حوزهٔ علمیه شد. آقای مبلغ، نزد شهید سید انورشاه صدر، روحانی مشهور آن روزگار، صرف و نحو را فرا گرفت. بعد از آن کتاب‌های درسی، حاشیه، معالم، مطول، شرح لمعه، رسائل، مکاسب، کفایه‌الاصول و شرح منظومه و اسفار اربعه ملاصدرا را نزد اساتید آن زمان؛ آیات عظام؛ میرعلی احمد حجت، سید سرور واعظ، محمد امین افشار و مولوی غربت تلمذ کرد. مبلغ شخص با استعداد، نویسنده، خطیب، استاد دانشگاه و نمایندهٔ مردم در پارلمان بود و توانست در جرگهٔ فضلا و دانشمندان شهر کابل جایی باز کند (باهنر، ۱۳۸۶). ایشان یک روشنفکر دینی بود و سعی داشت با آگاه کردن مردم و تعامل با برادران اهل سنت، تغییر بنیادین در نظام سیاسی افغانستان به وجود بیاورد و برای تحقق این خواسته، به عنوان نمایندهٔ مردم کابل وارد مجلس شورای ملی شد و مبارزات سیاسی خود را از داخل مجلس آغاز کرد. در بیرون از مجلس نیز در بین جوانان کلاس‌های روشن‌گرانهٔ دینی برگزار می‌کرد و نهج‌البلاغه را تدریس می‌کرد و این وضعیت برای دولت قابل تحمل نبود و لذا به طرز مشکوکی او را به شهادت رساند.

۳. آیت‌الله شیخ قربان‌علی وحیدی جاغوری: آیت‌الله وحیدی از علمای مبارزی بود که فعالیت‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی خویش را از هزارستان و با تأسیس مدرسهٔ علمیه اوت‌قول آغاز کرد. ایشان با جذب طلاب علوم دینی از مناطق مختلف افغانستان، به تربیت آن‌ها و ترویج معارف اسلامی و بیداری شیعیان پرداخت و بدین‌گونه راه را برای یک تحول عظیم علمی، فرهنگی و اجتماعی هموار کرد. او با احیای شعائر مذهبی مانند عزاداری امام حسین(ع)، برگزاری نماز جماعت و اعزام مبلغان دینی در مناطق گوناگون کشور به مناسبت‌های مختلف، به ارزش‌های دینی، تفکر اسلامی و مذهبی رونق بخشید.

آیت‌الله وحیدی نسبت به مسائل سیاسی و اجتماعی و حل منازعات قومی، حقوقی، منطقه‌ای و پاسداری از ارزش‌های دینی و منافع مردم اهمیت ویژه قائل بود. در جریان تجاوز کوچی‌ها در سال ۱۳۳۲ خورشیدی به جاغوری که به شهادت سه نفر هزاره منجر شد و اموال مردم به تاراج رفت، ایشان با همکاری علمای منطقه عملاً در برابر متجاوزان به مقابله برخاست و دستور مقاومت داد. این امر برای رژیم حاکم قابل تحمل نبود و بعد از این‌که شکست کوچی‌ها را مسلم دید، مداخله کرد و اوضاع را آرام کرد و اما آیت‌الله وحیدی را دست‌گیر و زندانی کرد. ایشان پنج سال در

بنیاد اندیشه

زندان بود و بعد از آزادی از زندان سال‌ها در بغلان تحت نظر قرار داشت. ایشان پس از کودتای کمونیستی در افغانستان نیز مردم را علیه آنان وادار به مقاومت و مبارزه می‌کرد که از طرف آن‌ها تحت تعقیب قرار گرفت و لذا مجبور به مهاجرت به ایران شد و سرانجام در ۱۳۵۸ در شهر قم به دیار باقی شتافت (ناصری داوودی، ۱۳۷۹: ۲۸۵).

بنابراین، در این برهه از تاریخ غمبار کشور، با تلاش و جان‌فشانی علمای مبارز، فداکاری و ایثار مردم مؤمن و مخلص اهل‌بیت(ع)؛ هزاره‌ها و شیعیان از انزوای مطلق سیاسی و اجتماعی خارج و به عنوان یک اقلیت مذهبی وارد عرصهٔ اجتماعی شدند.

ب. انقلاب اسلامی:

با کودتای کمونیست‌ها در سال ۱۳۵۷خورشیدی، فصل جدیدی در تاریخ سیاسی افغانستان گشوده شد. از نظر سیاسی برای نخستین‌بار یک حکومت همه شمول با اشتراک همهٔ اقوام مانند تاجیک‌ها، ازبک‌ها و هزاره‌ها تشکیل شد. از این نظر کمونیست‌ها سهم بزرگی در رفع انحصار قدرت ایفا کردند؛ ولی مردم مسلمان افغانستان با راهنمایی علما، بعد از آگاهی از ماهیت ضد دینی و مذهبی کودتاچیان، در برابر آنان قیام و اعلان جهاد کردند (بختیاری، ۱۳۸۵: ۷۹).

علمای شیعه که اکثراً تا قبل از وقوع انقلاب اسلامی در ایران عمدتاً از مداخله در امور سیاسی اجتناب می‌کردند، حضور علما در رأس احزاب سیاسی و تقدیم ده‌ها شهید، زندانی و مفقودالاثر روحانی در زمان کمونیست‌ها، گواه روشن بر نقش فعال علمای شیعه در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی است. انقلاب اسلامی از عمده‌ترین دستاورد سیاسی علما در افغانستان است که تحولات عظیمی را در زندگی سیاسی و اجتماعی شیعیان در پی داشت.

حضور علما در عرصهٔ سیاسی و مبارزات رهایی‌بخش مردم افغانستان، اگرچه در ابتدا به علت عدم تجربهٔ کافی نسبت به مسائل سیاسی و اجتماعی، مشکلات و نابسامانی‌هایی را به همراه داشت؛ ولی بعد از گذشت چند دهه و کسب تجربیات؛ علما نیز در عرصهٔ سیاسی مهارت پیدا کردند. شاهد بر این مدعا اقدام سران احزاب سیاسی شیعه در تشکیل حزب وحدت اسلامی در سال ۱۳۶۸ و پایان دادن به اختلافات گذشته بود. حزب وحدت اسلامی قبل از هر چیز دیگر یک ضرورت اجتماعی و حاصل تجربیات گذشته بود. فشارهای سیاسی که هویت شیعیان را در معرض تهدید قرار داده بود، رهبران را وا داشت که بدون حل مشکلات داخلی خودشان توان چانه‌زنی با هیچ یک از گروه‌های سیاسی رقیب را ندارند. این مسئله باعث شد که حزب وحدت اسلامی با هدف پایان دادن به منازعات داخلی و حضور فعال و مؤثر در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی، مرکب از تمام گروه‌های شیعه تشکیل شد.

استاد شهید عبدالعلی مزاری(ره) در سال ۱۳۷۰ از سوی شورای مرکزی حزب وحدت اسلامی به عنوان دبیرکل آن انتخاب شد. تشکیل حزب وحدت اسلامی با رهبریت استاد شهید مزاری، یک تحول عظیم در حیات سیاسی و اجتماعی هزاره‌ها و شیعیان به شمار می‌آید. استقرار و اقتدار حزب وحدت اسلامی به رهبری شهید مزاری(ره) در غرب کابل اوج عظمت هزاره‌ها و شیعیان را به نمایش گذاشت. در این دوره از انقلاب اسلامی علمای شیعی همگام با شهید مزاری بیشترین نقش را در تحولات سیاسی و اجتماعی جامعه ایفا کردند که دستاوردهای فراوانی را در پی–داشت.

ج. عصر جدید:

فضای جدید سیاسی در افغانستان گرچه از نگاه دینی و مذهبی یک فضای کاملاً ایده‌آل نیست؛ ولی قانون اساسی جدید افغانستان این فرصت را برای تمام اقوام ساکن در کشور فراهم کرده است تا آزادانه فعالیت‌های دینی، مذهبی، اجتماعی و سیاسی داشته باشند. این وضعیت برای شیعیان این کشور یک فرصت استثنائی به شمار می‌آید که باید از آن به نحو احسن استفاده شود.

بدون شک امروزه؛ «می‌توان گفت که شرایط نوین، از سویی، دورهٔ طلایی برای ابراز اندیشه، فرهنگ و تفکر

دینی است. مقوله‌های ترور، کشتار و تعصب، که موانع اصلی تفکر، اندیشه و فرهنگ بودند، جای خود را به قلم، گفت‌وگو و رسانه‌ها داده‌اند. در چنین شرایطی، زمینهٔ نسبتاً مناسبی به منظور ابراز وجود عالمان، پژوهشگران و روشنفکران دینی فراهم شده است تا فارغ از فشارها و موانع پیشین، به تفکر پرداخته، اندیشه و فرهنگ اصیل اسلامی را، به گونهٔ مستدل و با ادبیات روز و قابل فهم، برای اهل فرهنگ و اندیشه، به ویژه جوانان تحصیل کرده، ارائه کنند؛ خرافه‌ها، پیرایه‌ها و آرایه‌ها را از دامن اسلام بزدایند؛ آداب، رسوم و خرده فرهنگ‌های قومی و قبیله‌ای را که در طی قرون، رنگ و صبغهٔ دینی به خود گرفته، باز شناخته، کنار بگذارند و محتوای اصیل و فرهنگ ناب اسلام را به ملت متدین و معنوی افغانستان عرضه دارند.

تجربهٔ تاریخی، به ویژه دهه‌های جنگ داخلی، نشان داد که سوءاستفاده از دین و نادیده گرفتن واقعیت چند مذهبی افغانستان نه به نفع تشیع است و نه به نفع تسنن و فاجعهٔ دینی و ملی به بار می‌آورد. پس باید، باتوجه به واقعیت تاریخی و عبرت از فجایع دهه‌های اخیر، از هرگونه انحصارگرایی و تشنج‌انگیزی که فضای تفکر، اندیشه‌ورزی و آزاداندیشی را به مخاطره می‌اندازد، پرهیز کرد. اسلام در فضای آرام، آزاد و به دور از تنش و خشونت، بیش‌تر می‌تواند رشد و گسترش یابد» (ناصری داوودی، ۱۳۸۴: ۴).

باتوجه به شرایط تاریخی به وجوده آمده، علمای دین، باید نقش خود را به طور صحیح انجام دهند و امروز شرایط با گذشته بسیار فرق کرده است. علما و مرجعیت شیعه چنان‌که در عرصه‌های علمی و فرهنگی کشور؛ با ساختن ده‌ها مدرسه، مصلا، مسجد و حسینیه و... تحول ایجاد کرده‌اند و علم دین را از صورت انزوا، گوشه‌های منازل و مخفیگاه‌ها در گذشته، به عرصه‌های کلان اجتماعی کشانده‌اند، در عرصه‌های سیاسی و انکشافی نیز باید مصدر تحولات و خدمات در کشور باشند. حضور کمی و کیفی روحانیت شیعه در سیستم اداری و آموزشی کشور بعد از استقرار نظام جمهوری اسلامی در افغانستان، نشانهٔ واضح از تحول عظیم در نهاد روحانیت شیعه است. علت آن هم برمی‌گردد به سیاسی شدن علما و تغییر نوع باور و گرایشی که در اندیشهٔ علمای شیعه بعد از انقلاب اسلامی به وجود آمد و آن خودباوری و ایمان به توانمندی‌های آنان بود. چیزی که در گذشته به هر علتی کمتر زمینهٔ ظهور و بروز پیدا می‌توانست.

حرکت علما برطبق خواسته‌ها و باورهای مردم در کشور، نشان از یک رویکرد جدید دارد و این رویکرد نیز با تلاش‌های شهید مزاری(ره) و سایر شهدای انقلاب اسلامی و بسیج توده‌های مردمی و هماهنگی جریانات شیعی و به خصوص حزب وحدت اسلامی عینیت پیدا کرد. تلاش علمای آگاه و بیدار شیعی و شخص شهید مزاری، با معیارهای فراگروهی، حزبی، منطقه‌ای و... بود که نیروهای شیعی را به شکل یکپارچه و متحد ساخت تا از این طریق با قدرت بیشتر خواسته‌های مشروع سیاسی خود را مطرح کنند. امروزه ما ثمرات این حضور قدرت‌مندانه را در عرصه‌های مختلف مشاهده می‌کنیم به گونه‌ای که علمای نخبهٔ شیعی در بالاترین سطوح سیاسی و اداری و قانون‌گذاری کشور حضور فعال و چشم‌گیر دارند. روشن است و هیچ کس نمی‌تواند تأثیر حضور مقتدرانهٔ علما در عرصهٔ سیاسی و برقراری ثبات و امنیت در کشور را در قالب نهاد مرجعیت شیعه و نهادهای مدنی دیگر همچون شورای علمای شیعه و غیره انکار کند.

۲. علما و کار ویژه‌های سیاسی و اجتماعی

دین و عالمان دینی دو نهاد مهم اجتماعی و سیاسی است که در جامعه می‌تواند ایفای نقش کند. نقش عالمان دین به عنوان نهاد دینی؛ حافظ دین و عمق دادن به نفوذ آن به عنوان عامل نجات و سعادت انسان‌ها، سرچشمهٔ معنا و هویت زندگی فردی و اجتماعی افراد بشر است. عالمان دینی در کشور ما، به خاطر وضعیت سیاسی و اجتماعی گذشته، کم‌تر موفق به ایفای این نقش شده‌اند؛ اما امروزه به علت ایجاد فضای نسبتاً باز سیاسی می‌توان با فعالیت بیشتر در حوزه‌های علمیه، مساجد و تشکیل نهادهای مدنی و

مؤسسات آموزشی، خدماتی و... شعائر دینی را پاس داشت و در دفاع از حقوق مردم و تحقق عدالت اجتماعی، نقش بهتری ایفا کرد.

امروز دیگر آن مشکلات و دشواری‌هایی که چه در گذشته و چه در زمان انقلاب وجود داشت، وجود ندارد و علما باید نقش فعال‌تری از خود نشان دهند؛ همان‌گونه که شهید بلخی، آیت‌الله واعظ، شهید مزاری و... با محوریت فعالیت‌های فکری، فرهنگی و حضور در میدان سیاست و اجتماع جایگاه شیعیان و هزاره‌ها را در این کشور تثبیت و مستحکم کردند. آن‌های برای تحقق این هدف از ابزارهای گوناگونی سیاسی، نظامی و ایثار و فداکاری بهره گرفتند و تا سرحد شهادت به پیش رفتند و جان‌شان را در این راه فدا کردند. این کارنامهٔ درخشان علمای شیعه در افغانستان است که امروزه باید الگو برای دیگر علما و اندیشمندان شیعه قرار گیرد. در این‌جا به برخی از کار ویژه‌های؛ دینی، سیاسی و اجتماعی علما در جامعهٔ هزاره و شیعه اشاره می‌شود:

۲/۱. رهبریت دینی مردم: یکی از کارویژه‌های مهم روحانیت در طول تاریخ، رهبری و هدایت دینی مردم و استنباط احکام شرع و تعالیم اسلامی بوده است. این نقش یک پیوند ناگسستنی در تمام مراحل زندگی بین مردم و علما و گروه‌های مختلف سنی ایجاد کرده بود. به طوری که وجود یک عالم در یک منطقه از ضروریات به شمار می‌آمد؛ زیرا این عالم دین بود که نیازهای دینی مردم را مرتفع و نسبت به امر ازدواج، اموات، خیرات و نذورات و تعلیم و تربیت فرزندان‌شان نظارت داشته و برقلوب آنان حکومت می‌کرد.

در جامعهٔ هزاره، علما از جایگاه اجتماعی بالای برخوردار هستند، چون همواره در کنار مردم بوده‌اند و با درد و رنج آنان شریک و در واقع پناه‌گاهی برای عموم مردم و به خصوص فقرا، ایتام و مستمندان به حساب می‌آیند. آن «عده-ای از علما و روحانیانی که در رأس امور اجتماعی قرار دارند و از بیشترین اعتبار و حیثیت برخوردارند، این دسته از علما که اغلب تحصیل کردگان نجف اشرف یا قم و دارای تحصیلات متوسط‌اند، سال‌ها میان مردم حضور داشته‌اند و شریک شادی‌ها و غم‌های ایشان بوده‌اند. از این روی، به رغم لغزش‌های کوچک و بزرگی که در سال‌های جهاد و جنگ‌های داخلی از عده‌ای از آنان سرزده است، همچنان نفوذ و محبوبیت خود را نزد عامهٔ مردم حفظ کرده‌اند. این دسته از علما مرجع مردم در مسائل خانوادگی و حقوقی‌اند. آنان این قدرت را دارند که در هر زمان مردم را بسیج کنند» (بختیاری، ۱۳۸۵: ۲۶۸).

با اعلان مرجعیت دینی حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی(ره) در سال ۱۳۷۲ش، روند محبوبیت علما در بین مردم چند برابر شد؛ زیرا مرجعیت ایشان از یک طرف همراه با حس یک نوع خودباوری و استقلال فکری مذهبی در افغانستان بود و از سوی دیگر یکی از اتهامات که همواره در گذشته علیه علمای شیعه وارد می‌شد، وابستگی سیاسی و دینی به مراجع و کشورهای خارجی بود. مرجعیت آیت‌الله محقق کابلی(ره) اثبات کرد که این اتهام یک برداشت نادرست و غیرواقعی است. مرجعیت ایشان این حقانیت را به وضوح بیان کرد، آن‌گونه که دیگران خیال می‌کردند علمای شیعه از نظر فکری و سیاسی استقلال ندارند درست نیست، بلکه از نظر علمای شیعه منفعت سیاسی، ملی و مذهبی کشورشان مقدم بر منافع کشورهای خارجی و بیگانه بوده و است.

۲/۲. تعلیم و تربیت: تعلیم و تربیت فرزندان مردم هزاره و شیعه، از دیگر کارویژه‌های اساسی علمای دین بوده است؛ زیرا به خاطر تبعیض و تعلقات مذهبی که در درون حاکمیت افغانستان وجود داشت، در مناطق شیعه‌نشین مدارس دولتی بسیار نادر بود و شیعیان معمولاً از خدمات آموزشی دولتی محروم بودند. به همین جهت وظیفهٔ تعلیم و تربیت به عهدهٔ علما و روحانیون قرار داشت و «عده‌ای از آنان در مکتب‌خانه‌ها و مدارس دینی به تعلیم و تربیت کودکان، نوجوانان و گاه افراد مسن‌تر می‌پرداختند. در آن زمان، مخارج تعلیم و تربیت که چندان بالا نبود، از وجوهات شرعیهٔ مردم تأمین می‌شد و به ندرت دولت در این زمینه کمکی انجام می‌داد. از نظر شمول و فراگیری جمعیت نیز، نظام تعلیم

بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۴

و تربیت آن زمان، شمار اندکی را تحت پوشش قرار می‌داد؛ زیرا همهٔ مردم لازم نمی‌دانستند فرزندان خود را برای سوادآموزی و کسب علم به مکتب‌خانه و مدرسهٔ علمیه بفرستند. از این‌روی، تنها کسانی که برای ارشاد دینی و تصدی پست‌های دولتی و برخی مشاغل دیگر که به خواندن و نوشتن یا مهارت‌های علمی خاصی نیاز داشتند، به مکتب‌خانه‌ها و سپس مدارس علمیه رفته، علوم متداول روز را فرا می‌گرفتند» (همان: ۲۲۳).

در جامعه هزاره، مکتب‌خانه‌های محلی و مدارس علمیه روستایی، نسبت به مدارس دولتی و حوزه‌های علمیهٔ شهری سابقهٔ طولانی‌تری دارند. علما با استفاده از این مکتب‌خانه‌ها و مدارس علمیهٔ روستایی، نقش فعالی در آموزش و تعلیم و تربیت کودکان، جوانان و نوجوانان ایفا می‌کردند. از آن‌جایی که هزاره‌ها از آزادی مذهبی و دینی برخوردار نبودند، در شهرها مدارس علمیهٔ شهری و مساجد علنی از شیعیان وجود نداشت یا بسیار کم بود. تنها در اواخر حکومت ظاهرشاه، به خاطر فضای نسبتاً باز سیاسی که ایجاد شده بود، با تلاش خستگی‌ناپذیر علمای دین؛ شیعیان این فرصت را پیدا کردند تا در شهرها مدارس علمیه و مساجد بسازند و مراسم مذهبی‌شان را آزادانه برگزار کنند. «در این دوره، آزادی‌های سیاسی و مذهبی بیشتری در کشور به وجود آمد و علمای شیعی که در پی زمینه‌های مناسبی برای گسترش فعالیت‌های خود بودند، از فرصت به خوبی سود جسته، مدارسی را در کابل و برخی از شهرهای مهم کشور تأسیس کردند. مهم‌ترین مدارس شهر کابل عبارت بود از: مدرسهٔ محمدیه، مدرسهٔ جامعة الاسلام، مدرسهٔ مدینة العلم، مدرسهٔ خاتم‌النبیین، مدرسهٔ مهدیه و مدرسهٔ رسالت»، (همان:۲۴۵) و ده‌ها مدرسهٔ علمیه در شهرهای مختلف افغانستان با همت علما ساخته شد.

۲/۳. کانون وحدت و انسجام: وجود علما در یک منطقه علاوه بر آن‌که حلال مشکلات مردم به شمار می‌رفت، محلی برای وحدت و انسجام آنان نیز بود؛ زیرا این علما بودند که با رفع دعاوی و رسیدگی به معضلات و گرفتاری‌های آنان سعی داشتند تا بین آن‌ها الفت و مهربانی برقرار کنند. چون در گذشته به خاطر این‌که مذهب شیعه رسمیت نداشت، شیعیان کمتر به محاکم قضایی مراجعه می‌کردند و سعی داشتند که دعاوی و اختلافات‌شان را از طریق عالمان دینی حل و فصل کنند. علما نیز طبق آموزه‌های قرآنی «انماالمومنون اخوه»، از وظایف خود می‌دانستند تا بین مردم اخوت و برادری برقرار کنند و آنان را از تفرقه و نفاق برحذر دارند. از این‌روی، علما کانون وحدت و همدلی شیعیان به حساب می‌آمدند. نه تنها شیعیان و بلکه علما رابطهٔ نیک و حسنهٔ با برادران اهل سنت و علمای آن‌ها نیز داشتند. با وجودی که حکومت‌ها برای رسیدن به مطامع‌شان همواره سعی می‌کردند بین اهل سنت و تشیع اختلاف ایجاد کنند و از این طریق ماهی مطلوب را بگیرند. متأسفانه این سیاست حاکمان و حمایت علمای درباری تا حدودی موجب افزایش تنش بین این دو مذهب اسلامی شد و در برخی مقاطع تاریخی فجایعی را نیز خلق کرد؛ ولی هیچ‌گاه موجب گسست پیوند علمای واقعی این دو فرقهٔ اسلامی از یکدیگر نشد.

علمای این دو مذهب بزرگ اسلامی با تأکید بر مشترکات سعی داشتند که از اختلاف دوری و پیروان این دو مذهب اسلامی را بر وحدت و همدلی تشویق کنند. برای نمونه شیخ سلیمان قندوزی بلخی که در دورهٔ جنگ‌های سدوزایی و محمدزایی می‌زیست، کتاب ارزشمند «ینابع الموده» را دربارهٔ محور مشترک ارزشی شیعه و سنی(ذوی القربی) نوشت و به عنوان یک اثر ماندگار و وحدت‌بخش از خود بر جای گذاشت. در قبال علمای شیعه نیز نهایت تلاش خود را به کار می‌بردند تا زمینه‌های نفاق را بین این دو فرقهٔ اسلامی از بین ببرند و لذا عالم برجستهٔ شیعه شیخ عبدالله قندهاری که تقریباً همزمان با قندوزی می‌زیست، در سخنرانی و نوشته‌هایش در کنار استفاده از منابع شیعه و از منابع اهل سنت استفاده می‌کرد (ناصری داوودی، ۱۳۹۰: ۲۹۴).

علامه شهید بلخی، قبل از هر کسی معمار وحدت و اخوت اسلامی در افغانستان بود. ایشان رابطهٔ نزدیک و دوستانه‌ای با برادران اهل سنت داشت؛ به همان

بنیاد اندیشه

پیمانه که با مردم شیعه رابطه داشت. او در مبارزات و سخنرانی‌های خود به عنوان یک رهبر ملی عمل می‌کرد و اگر زنده می‌ماند و به هدایت‌گری خویش ادامه می‌داد، قطعاً می‌توانست اثرات عمیقی بر وحدت اقوام و اخوت مذاهب اسلامی در کشور برجای بگذارد و فراتر از آن، مانع دهه‌ها جنگ و خون‌ریزی در کشور شود.

۲/۴. آگاهی‌بخشی و بصیرت افزایی: از جمله مهم‌ترین وظایف علما و روحانیت شیعه آگاهی بخشی به مردم است. این کار هم بیشتر از طریق مساجد، حسینیه و حوزه‌های علمیه که از مراکز دینی به شمار می‌آیند، صورت می‌گیرد. مسجد و حسینیه مکان ویژه‌ای برای ترویج و تبلیغ مبانی فرهنگ اسلام در زمینه‌های مختلف از جمله فرهنگ سیاسی اسلام است. علمای شیعه در طول تاریخ سعی کرده‌اند مردم را از طریق همین اماکن با ارزش‌های دینی، مذهبی و سرنوشت سیاسی و اجتماعی‌شان آشنا کنند. از این‌رو مساجد و حسینیه‌ها علاوه بر این‌که محلی برای عبادت و مراسم مذهبی بود، مرکزی برای آگاهی و بصیرت‌افزایی نیز به شمار می‌آمد.

علمای شیعه در افغانستان با تمام فشارهایی که علیه آنان وجود داشت، از طریق همین مرکز، در هر مقطعی از تاریخ که احساس کرده‌اند دین و ارزش‌های مذهبی و هویت سیاسی و اجتماعی‌شان در معرض خطر و نابودی قرار گرفته است، توانسته‌اند با آگاه کردن مردم آنان را وارد عرصهٔ کارزار کنند. چنان‌که در زمان عبدالرحمان، وقتی فرمان قتل‌عام مردم هزاره صادر شد، علما از پیشقراولان مقاومت در برابر ظلم، ستم و تجاوزگری لشکریان رژیم خودکامهٔ او بودند. به همین جهت، «فرمان صادر کرد تا هرچه سید، ملاّ و کربلایی در هزارستان بود، همه را دستگیر و به زندان‌های هولناک انداخت و خانواده‌هاشان را به اسارت گرفت» (یزدانی، ۱۳۸۶: ۸۵).

در زمان‌های بعد نیز علمای شیعه با ایجاد بصیرت در بین مردم آنان را متوجه خطرات کرده‌اند، این نقش زمانی پررنگ‌تر شد که سیاست‌های ضد دینی در کشور توسط کمونیست‌ها به طور آشکارا مورد اجرا قرار گرفت. در این هنگام بود که علما در مساجد و محافل پنهانی مردم را از هویت واقعی و سیاست‌های غیر اسلامی کمونیست‌ها در افغانستان مطلع کردند و در نهایت نهضت اسلامی مردم افغانستان با رهبری علما آغاز شد.

۲/۵. نوگرایی دینی: تفکر نوگرایی در جهان اسلام یک پدیدهٔ جدید است و منظور از آن، برداشت نسبتاً متفاوت از دین در مقابل دیدگاه سنتی است که دین را محصور به امور شخصی کرده‌اند. به عبارت دیگر، دین را جدای از سیاست قلمداد کرده و حضور عالمان دین در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی را جایز نمی‌دانند.

اندیشهٔ نوگرایی یا اصلاحات دینی را برای نخستین بار سید جمال‌الدین افغانی مطرح کرد و ایشان سعی داشت از طریق بازگشت به قرآن و سنت و اخذ دستاوردهای جدید غربی، دین را از صورت افراطی، تحجرگرایی، خرافه‌پرستی، غیرقابل انعطاف بودن رهانیده و تبدیل به چهرهٔ مدرن، سازگار، جهانی و انسانی کنند تا هم دستاوردهای مدرنیته را بومی سازد و هم با ساختارهای فکری و فرهنگی مسلمانان سازگاری داشته باشد.

شهید سید اسماعیل بلخی، شهید اسماعیل مبلغ و... نخستین عالمان نوگرایی شیعی بودند که با هدف ایجاد اصلاحات علیه سیاست‌های غیر انسانی و اسلامی در افغانستان حرکت خود را آغاز کردند. هدف اصلی این حرکت نوگرایان دینی، ایجاد اصلاحات در افغانستان هدف بود و آن‌ها می‌خواستند ایجاد اصلاحات زمینه را برای نفی ظلم، برقراری شریعت و عدالت فراهم کنند. چون بر این باور بودند که حرکت‌های اصلاحی و ایجاد آگاهی در بین مردم، تنها راه برای از بین بردن استبداد، ظلم و ستم موجود حاکمان و بازگشت به اسلام اصیل است. این حرکت اصلاحی شهید بلخی و مبلغ از سوی قشر تحصیل‌کرده و علمای جدید حوزه‌های علمیه مورد استقبال قرار گرفت و این زنگ خطری بود برای دستگاه حاکم و به همین علت هم بلخی و هم مبلغ را به طور مرموزانه به شهادت رساندند تا صدای نوگرایی شیعی که پایه‌های حکومت را به لرزه آورده

بود، در نطفه خفه کند.

۲/۶. رهبریت سیاسی: علما و مرجعیت در طول تاریخ محور اصلی تحولات فرهنگی، سیاسی و اجتماعی در جهان تشیع بوده‌اند. از این روی پادشاهان و زمامداران مستبد به منظور دست‌یابی به اهداف‌شان همواره سعی کرده‌اند به نوعی با مراجع بزرگ مذهبی و علمای مورد قبول مردم به گونه‌ای رفتار کنند که موقعیت خود را با خطر مواجه نکنند. این قدرت علما و مرجعیت از تعالیم تشیع و قداست بخشی تبلیغ ارزش‌های الهی به روحانیت نشأت گرفته و باعث شده است تا شیعیان در تمامی مسائل از آن‌ها پیروی کنند. اولین نشانه‌های جدی حضور فعال روحانیت شیعه در عرصهٔ سیاسی تاریخ جهان تشیع در دورهٔ معاصر، قضیه تحریم تنباکو توسط میرزای شیرازی بود که منجر به نهضت مشروطیت در ایران شد. در این نهضت مردم به تبعیت از مرجعیت شیعه، از آن حمایت کردند، چون «تعلق آنان به جنبش بیشتر به طرفداری از بینش اجتماعی و یا اصول اعتقادی خاص مربوط می‌شد که همانا اعتقادات شیعه و پیروی آنان از مراجع بوده است که بر اساس آن برای مشارکت در فعالیت‌های سیاسی آماده می‌شدند» (زهیری، ۱۳۷۹: ۲۹۱).

جایگاه اجتماعی و سیاسی علما و مراجع دینی در بین مسلمانان به ویژه شیعیان مشخص است.

آیت‌الله فیاض از جمله فقهای افغانستانی معاصر در این‌باره اعتقاد دارد که اعلم فقهای عصر به عنوان حاکم از طرف خدا منصوب شده است و نیاز به انتخاب مردم هم ندارد: «مقام ولایت و خلافت براساس مذهب شیعهٔ امامیه، از سوی خداوند مقرر شده است، چه در زمان حضور و چه در زمان غیبت، اما براساس مذهب اهل سنت، آن‌چه از سوی خدا مقرر شده است، تنها ولایت رسول اکرم(ص) است و خلافت و ولایت خلفا از دیدگاه آنان از طریق اجماع و آرای مردم ثابت می‌شود، نه از طریق نص از جانب خداوند متعال. بنابراین هر فرمانروایی در کشورهای اسلامی چنان‌چه حکومتش بر مردم از طریق انتخابات آزاد و آرای مردم ثابت شود، از نگاه مسلمانان، همان ولی‌امر مسلمانان است و حکم او نافذ و حکومت وی حکومت اسلامی و شرعی محسوب می‌شود» (فیاض، ۱۳۹۲: ۱۵).

باتوجه به این دیدگاه مرجعیت دینی، نقش علما در مسائل سیاسی و اجتماعی در زمان‌های مختلف کاملاً روشن و آشکار بوده است؛ ولی عملی شدن این نقش، تاحدودی زیادی به پایگاه اجتماعی روحانیت شیعه، موقعیت جمعیتی و فضای موجود نظام سیاسی حاکم، بستگی دارد که در افغانستان کمتر این فرصت به وجود آمده است. به همین خاطر علمای شیعه در افغانستان، برخلاف علما در ایران و عراق، از قدرت سیاسی بدون بهره بوده و بیشتر در گوشه و کنار مشغول تبلیغ معارف دینی و انجام امورات مذهبی مردم بوده‌اند. با این روند از فشار سیاسی علیه روحانیت شیعه در افغانستان به مرور ایام کاهش پیدا کرد و شروع انقلاب اسلامی سرآغاز یک فصل جدیدی در زندگی سیاسی علما در این کشور بود. انقلاب اسلامی این فرصت را به وجود آورد تا هم هزاره‌ها به عنوان شیعیان این کشور و هم علما اظهار وجود کرده و در عرصه‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی ایفای نقش کنند.

اوج تبارز اقتدار سیاسی و اجتماعی شیعیان، بعد از پیروزی مجاهدین در سال ۱۳۷۱ش و همزمان با استقرار حکومت موقت در کابل بود. در این برهه از تاریخ مردم ما، شهید مزاری(ره) به عنوان رهبر سیاسی، گام‌های اساسی را در راستای هویت‌بخشی شیعیان و هزاره‌ها برداشت و برای درهم شکستن انحصار قدرت سیاسی به دست یک قوم تلاش‌های فراوانی را انجام داد. مقاومت عدالت‌خواهانهٔ شهید مزاری در غرب کابل، پایه‌های انحصارگرایی در کشور را به لرزه درآورد. شهید مزاری، دنبال احیای هویت بود و او می‌خواست، هویت مردمی که سالیان سال هویت‌شان مورد کتمان قرار گرفته بود، احیا کند. کتمان هویت مذهبی و ملی یک قوم در یک سرزمین مادرزادی، از نظر ایشان بزرگ‌ترین ستم و جفای نابخشودنی بود که عده‌ای آن را به نفع خود مصادره کرده بودند. از این‌روی، شهید مزاری شکستن اسطورهٔ نژادگرایی در کشور را درمان بسیاری از دردها و رفع مشکلات می‌دانست؛ عدالت

بنیاد اندیشه

اجتماعی، حقوق برابر ملت‌ها، همبستگی ملی، زندگی مسالمت‌آمیز اقوام، مشارکت سیاسی، خود باوری و... از مفاهیمی بود که ایشان بر تحقق آن‌ها پافشاری داشت.

طرح این شعارها به معنای عدول از گرایش دینی و اصول اولیهٔ شهید مزاری نبود؛ بلکه ایشان قبل همه یک شخصیت دینی و مذهبی و یک عالم و روشنفکر دینی بود و در تمام سخنرانی‌های شهید مزاری در سه سال مقاومت غرب کابل، مفاهیم دینی و احترام به مقدسات و مذهبی موج می‌زند. آخرین بار هم که از کارته سه حرکت کرد وضو گرفت و نماز خواند و بعد به سوی دشمن غدار مکار رفت، گویی که خود از اوج پرواز به سوی محبوبش آگاه بود. شهید مزاری از نظر سیاسی یک انسان پویا و انعطاف‌پذیر بود و به نظرات دیگران احترام می‌گذاشت و در عین حال از صلابت، استواری و استقلال در تصمیمات نیز برخوردار بود و استقلال سیاسی و فکری از مهم‌ترین ویژگی او به شمار می‌آمد. برای شهید مزاری، سرنوشت مردم از همه چیز اهمیت بیشتری داشت و برای همین بارها با مردمش صادقانه سخن گفت: «به شما مردم تعهد کردم که حق شما را می‌خواهم و تعهد کردم که در رابطه با حقوق سیاسی و مذهبی شما مردم هیچ وقت وارد معامله نشوم و خیانت نکنم» (مرکز فرهنگی نویسندگان، ۱۳۷۴: ۶۳).

طرح مرجعیت دینی آیت‌الله محقق کابلی برای اولین بار توسط شهید مزاری مطرح شد و ایشان بر این باور بود تا زمانی که هزاره‌ها و شیعیان دارای اقتدار سیاسی و مرجعیت دینی و صاحب فتوا در افغانستان نباشند، نمی‌توانند از هویت سیاسی و دینی خود دفاع کنند. از این‌روی، شهید مزاری رهبری سیاسی هزاره‌ها را با محوریت حزب وحدت اسلامی و مرجعیت دینی را با محوریت آیت‌الله محقق کابلی پی‌ریزی کرد. او با این طرح می‌خواست هویت سیاسی و دینی هزاره‌ها در افغانستان را تثبیت کند و بهانهٔ کسانی که شیعیان را از نگاه دینی و سیاسی وابستهٔ به خارج قلمداد می‌کردند از آنان بگیرد.

شهید مزاری در جایگاه رهبر سیاسی هزاره‌ها و شیعیان در سه سال مقاومت غرب کابل نشان داد که تحت هیچ شرایطی از خواسته‌های مشروع مردمش دست برنخواهد داشت؛ لذا با اتکا به مردم و مهاجرین، همهٔ فشارهای سیاسی و اقتصادی را تحمل کرد و سختی‌ها را به جان خرید تا مردمش عزت‌مند و سربلند باشد؛ چون معتقد بود، وحدت ملی زمانی به وجود می‌آید که عدالت اجتماعی هم تحقق پیدا کند و تمام ملیت‌ها به طور مساوی از حقوق اساسی و آزادی‌های مشروع برخوردار باشند. «اگر اقوام ساکن در افغانستان، هویت و شخصیت و حقوق همدیگر را نفی نکنند، اگر کسی در این جا ظلم نکند، حق دیگری را ضایع نکند، دیگر مشکلی وجود ندارد» (همان: ۱۶۷).

متأسفانه با گذشت بیست‌وپنج سال از شهادت شهید وحدت ملی استاد مزاری و تداوم سیاست‌های تبعیض‌آمیز و یک جانبه گرایانهٔ صاحبان قدرت در کشور، نه تنها بحران برادرکشی‌ها و قتل‌عام‌ها خاتمه پیدا نکرده است؛ بلکه بر دامنهٔ آن نیز افزوده شده است. هزاره‌ها به جرم مذهبی و قومی مورد بدترین حملات کور تروریستی قرار می‌گیرند و به طوری که هر روز ما شاهد فاجعهٔ جدیدی در کشور هستیم. جای تعجب است، گروه‌های تروریستی با چراغ سبز قدرت‌مداران و حمایت کشورهای خارجی و حامیان به اصطلاح حقوق بشر و آزادی‌های انسانی، این جنایات را مرتکب می‌شوند. این‌که مردم ما به چه جرمی هنوز هم در آتش خشم تحجر می‌سوزند و این‌گونه قتل‌عام می‌شوند جای سئوال دارد و جرم‌شان چیست و باید پاسخ داده شود؟

۲/۷. مرجعیت دینی: مرجعیت در مذهب شیعه، یک نهاد مقدس و تأثیرگذار است که در همه روزگاران از آموزه‌های وحیانی و باورهای شیعه که برگرفته از کتاب خدا و سنت است به دفاع برخاسته است. مرجعیت شیعه، یعنی حفظ و احیای ارزش‌های مکتب انسان‌ساز تشیع و اهلبیت(ع) توسط علمای فرهیخته در سخت‌ترین شرایط تاریخ است. مرجعیت برای شیعیان از مهم‌ترین ارکان دینی به شمار می‌آید و روی

این جهت از بین بردن مرجعیت علما در افغانستان اولین هدف نسل‌کشی هزاره‌ها در زمان عبدالرحمان بود. این هدف او، تاحدودی جامهٔ عمل پوشید و برای مدتی شیعیان را در انزوای سیاسی و دینی قرار داد؛ اما فریاد علما و مرجعیت شیعه چون آتش زیر خاکستر در حالی شعله‌ور شدن باقی ماند. با سپری شدن زمان و تحمل دشواری‌های بسیار، کم‌کم زمینه برای نقش آفرینی علمای شیعه در کشور و به ویژه با شروع انقلاب اسلامی افغانستان در سال ۱۳۵۷ محیا شد و علما بیش از گذشته فرصت حضور در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی را پیدا کردند.

با پیروزی انقلاب اسلامی در افغانستان و سقوط دولت کمونیستی، حضور قدرت‌مندانهٔ حزب وحدت اسلامی به رهبری شهید مزاری در غرب کابل، زمینه برای مرجعیت دینی آیت‌الله محقق کابلی(ره) هموار شد. ایشان با به دوش کشیدن پرچم مرجعیت، هویت مذهبی شیعیان را دوباره احیا کرد و خود در رأس آن قرار گرفت. ظهور مرجعیت دینی از درون جامعهٔ افغانستان نه تنها به لحاظ علمی، فرهنگی و خدمات اجتماعی مثمر ثمر بود و از لحاظ سیاسی و مذهبی نیز ثمراتی بسیاری به همراه داشت. مرجع فقید، گرچه به لحاظ سیاسی و به صورت مشخص وارد مناسبات قدرت نشد؛ اما به لحاظ تئوریکی و فرهنگی تا حد امکان در راستای برقراری نظام سیاسی مبتنی بر عدالت و وحدت ملی در کشور تلاش کرد. ایشان در موقعیت یک مرجعیت دینی مسائل سیاسی کشور را زیر نظر داشت و در تدوین قانون اساسی و به رسمیت شناخته شدن مذهب جعفری در افغانستان، همراه با سایر شخصیت‌ها و علما نقش محوری را برعهده داشت و با رسمیت دادن مذهب جعفری در قانون اساسی کشور، بزرگ‌ترین خدمت را در طول تاریخ انجام داد. شهید مزاری با درک این واقعیت و در راستای احیای هویت هزاره‌ها در عرصه‌های مختلف اجتماعی و سیاسی بود که مرجعیت مرجع فقید را مطرح کرد و از آن حمایت کرد. مرجعیت آیت‌الله کابلی در احیای روحیهٔ خودباوری و امید به آینده، در بین طیف‌های گوناگون جامعه هزاره و شیعه، اثرات قابل توجهی داشت. از این‌روی، بازیابی هویتی دینی و ملی مردم ما مرهون کوشش و تلاش‌های خستگی‌ناپذیر شهید مزاری(ره) و مرجعیت مرجع فقید حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی(ره) است.

مرجع فقید در زمان تصدی مرجعیت‌شان خدمات بسیاری را برای جامعهٔ شیعه و هزاره انجام دادند. از جمله ایشان نهضت مدرسه، مصلا و مسجدسازی را که با تهداب‌گذاری مدرسهٔ علمیه جامعة الاسلام آغاز کرده بود؛ این نهضت در زمان مرجعیت ایشان روند صعودی پیدا کرد و در اکثر مراکز ولایات و شهرهای بزرگ کشور؛ مصلا، حوزه‌های علمیه، مساجد و حسینیه‌ها توسط معظم له احداث شدند. حضرت آیت‌الله محقق کابلی(ره) در کنار فعالیت‌های علمی، فرهنگی و سیاسی به خدمات اجتماعی نیز توجه ویژه داشت.

۲/۸. حضور در تدوین قانون اساسی: قانون اساسی در هر کشوری مهم‌ترین رکن آن کشور است؛ زیرا این قانون اساسی است که روابط اجتماعی و سیاسی افراد جامعه را تنظیم و خط و مشی کلی کشور را مشخص می‌کند. تدوین قانون اساسی جدید افغانستان که با حمایت و زیر نظر جامعهٔ جهانی آماده شد و در سال ۱۳۸۲ به تصویب رسید؛ به خاطر حضور برخی علمای تأثیرگذار شیعه در تهیهٔ پیش‌نویس آن، یک فرصت استثنائی برای علمای شیعی بود. عضویت عالم فرهیخته و شخصیت حقوق‌دان و اندیشمندی چون استاد سرور دانش معاون فعلی رییس جمهور افغانستان در کمیتهٔ تدوین پیش‌نویس قانون اساسی، موجب شد که علی‌رغم آزادی‌های دینی و مذهبی، هرگونه تبعیض قومی و مذهبی نیز در آن نفی شود و مذهب جعفری به رسمیت شناخته شود. بدون شک جایگاه دینی و سیاسی مردم ما در قانون اساسی، نتیجهٔ سه سال مقاومت غرب کابل، خون شهید مزاری(ره)، تلاش‌های استاد دانش، مرجعیت دینی و علمای شیعه است.

۲/۹. مشارکت در ساختار نظام سیاسی: ساختار اصلی نظام سیاسی جدید کشور در قوس ۱۳۸۰ در شهر بن آلمان و با نظارت جامعهٔ جهانی پایه‌گذاری شد. در

اجلاس بن بعضی علمای شیعه به نمایندگی از شیعیان حضور فعال داشتند، در این اجلاس قدرت سیاسی در کشور براساس قومیت تقسیم شد و هزاره‌های شیعه مذهب به عنوان یک قوم در قدرت سیاسی کشور سهیم شد و این یک امتیاز بزرگ برای شیعیان بود.

این امتیاز نتیجهٔ سال‌ها مبارزه و مقاومت شیعیان علیه نیروهای متجاوز اتحاد جماهیر شوروی سابق و آثار و برکات خون شهداء، آوارگی و بی‌خانمانی مردم و ایثار و فداکاری شهید مزاری(ره) بود. اگر نبود مقاومت شهید مزاری در غرب کابل، جامعهٔ جهانی حضور و توانمندی مردم ما را باور نمی‌کردند و در نتیجه همان آش بود و همان کاسه. آن‌چه که باعث شد تا جامعهٔ جهانی وجود مردم هزاره را به عنوان یک کتلهٔ بزرگ قومی بپذیرند و به حقانیت آن‌ها اعتراف کنند، حضور قدرت‌مندانهٔ حزب وحدت اسلامی تحت زعامت شهید مزاری در غرب کابل و در اخیر شهات مظلومانهٔ ایشان در اسارت بود.

بیش از یک دهه جهاد رهایی‌بخش و سه سال مقاومت علیه انحصارگرایی و ثمرات خون هزاران شهید و به ویژه خون سردار جهاد و مقاومت شهید مزاری(ره) و تلاش علما و فرهیختگان شیعه، زمینه را برای مشارکت در قدرت و عرصه‌های اجتماعی و سیاسی تا حدودی هموار کرد که به برخی از فعالیت‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی علما در نظام جدید سیاسی اشاره می‌کنم:

۱. حضور فعال در پی‌ریزی نظام جدید سیاسی در کنفرانس «بن» آلمان؛
۲. داشتن نقش فعال در تدوین قانون اساسی جدید کشور؛
۳. حضور مؤثر و فعال علمای دینی در مراکز حساس به ویژه حوزه‌های فرهنگی و آموزشی، همچون وزارت معارف و تهیه و تدوین کتب درسی در موضوعات اعتقادی، تاریخی، اخلاقی و مذهبی و نیز مدیریت بخش دینی رادیو، تلویزیون و مطبوعات کشور و تدوین قانون احوالات شخصیه شیعیان از جمله کادرهای علما است؛
۴. تأسیس دانشگاه و مراکز آموزش عالی، تشکیل نهادهای مدنی و تقویت مراکز علمی و دینی؛
۵. انتشار نشریات دینی، سیاسی، تربیتی و آموزشی و نقد و بررسی مسائل روز و تجزیه و تحلیل معضلات کشور به صورت واقع‌بینانه و علمی؛
۶. ساماندهی مراکز دینی و حوزه‌های علمیه و رسیدگی به امور مساجد و تکایا؛
۷. تشکیل شورای علمای شیعه، ساماندهی روحانیت در عرصه‌های تبلیغی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی؛
۸. حضور فعال در تأسیس شورای اخوت و شورای علمای شیعه و اهل سنت افغانستان؛
۹. مشارکت در بالاترین مراحل تصمیم‌گیری در کشور تا سطح معاونت رئیس جمهور؛
۱۰. حضور فعال در مراکز قانون‌گزاری کشور، همانند شورای ملی و سنا؛
۱۱. مشارکت در بخش‌های اداری، اجرایی وزارت خانه‌ها و ولایات کشور.

نتیجه گیری

فلسفهٔ وجودی نهاد علما و مرجعیت شیعه، پیروی از حرکت انبیاءالهی و نجات انسان‌ها از گرداب ضلالت، گمراهی و ترویج فرهنگ اهل بیت(ع) بوده است. از این‌رو، علمای شیعه در طی قرون متمادی با مجاهدت و تلاش‌های خستگی‌ناپذیر سعی در ترویج معارف دین و پاسداری از فرهنگ اهل بیت(ع) در اقصی نقاط جهان کرده‌اند. در طی این مسیر، هیچ‌گاه سختی‌ها، مشکلات و فشار دولت‌های مستبد، در عزم و ارادهٔ آنان خللی ایجاد نکرده است؛ بلکه بیش از گذشته در تحقق اهداف‌شان راسخ‌تر و مستحکم‌تر کرده است. نمونهٔ آشکار آن عالمان شیعی افغانستان است که با تمام معضلات سیاسی و اجتماعی که وجود داشت، نه تنها از فعالیت‌های دینی، مذهبی، سیاسی و اجتماعی‌شان کاسته نشد؛ بلکه روز به روز بر دامنهٔ آن افزوده نیز گردید. نتیجهٔ این حضور بی‌وقفه و خداپسندانهٔ علما بود که امروز، جایگاه شیعیان در افغانستان مشخص و مذهب جعفری به رسمیت شناخته شده است.

بنیاد اندیشه

با تمام معضلات و دشواری‌هایی که وجود دارد، بازهم شرایط فعلی یک فرصت استثنائی و تاریخی است و فرزندان شیعه و هزاره امروز، بدون کتمان هویت خود می‌توانند در تمام عرصه‌های مختلف حضور فعال و پررنگ داشته باشند و هیچ منع قانونی هم وجود ندارد. تنگ‌نظری‌ها و قوم‌گرایی‌ها گرچه هنوز هم ریشه‌کن نشده است و این هیچ‌گاه به معنای انکار هویت مذهبی، سیاسی و اجتماعی مردم ما نیست؛ زیرا هزاره‌ها و شیعیان اثبات کردند که از یک طرف متعلق به این خاک و سرزمین هستند و در حفظ استقلال تمامیت ارضی و تحولات سیاسی، اجتماعی و امنیتی کشور سهم تأثیرگذار داشته‌اند و خون‌ها داده‌اند و از طرف دیگر در استعداد و توانمندی هم نه تنها دست‌کم از دیگران ندارند؛ بلکه قدرت‌مندانه‌تر، مستعد و با انگیزه‌تر از دیگران ظهور پیدا کرده‌اند و این امر برای همه روشن است.

براین اساس، فرصت به وجود آمده نتیجهٔ حضور و خون شهدای گران‌قدر و علمای شیعه است که در طی بیش از چند قرن در این کشور تلاش کردند و زحمت کشیدند تا امروز هزاره‌ها و شیعیان به این موقعیت رسیدند؛ لذا این فرصت را باید غنیمت شمرد و نهایت استفاده و بهره‌برداری را از آن باید برد و متحد یک دل آن را پاس داشت. ▣

منابع

۱. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴)، لسان العرب، بیروت– لبنان، دار صادر، سوم.
۲. امام خمینی، روح الله (بی‌تا)، نقش روحانیت در اسلام، قم، دار الفکر.
۳. انوشه، حسن (۱۳۷۸)، دانشنامهٔ ادب فارسی، تهران، وزارت فرهنگ و معارف اسلامی.
۴. باهنر، محمد داوود (۱۳۸۶)، گوشه‌ای از زندگی پربار اسماعیل مبلغ، رسالت حوزه، سال اول، شماره ۴.
۵. بختیاری، محمدعزیز(۱۳۸۵)، شیعیان افغانستان، قم، انتشارات شیعه‌شناسی.
۶. ریاضی هروی، محمد یوسف (۱۳۶۹)، عین الوقایع، تهران، انتشارات موقوفات دکتر محمود افشاریزدی.
۷. قرآن کریم.
۸. روا، اولیور (۱۳۶۹)، افغانستان، اسلام و نوگرایی سیاسی، مترجم: ابوالحسن سرو مقدم، مشهد، معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی.
۹. زبیدی، مرتضی حسینی (۱۳۸۵)، تاج العروس، بیروت– لبنان، دارالهدایهٔ.
۱۰. زهیری، علی‌رضا (۱۳۷۹)، عصر پهلوی به روایت اسناد، قم، دفتر نشر و پخش معارف.
۱۱. سجادی، عبدالقیوم(۱۳۸۰)، جامعه‌شناسی سیاسی افغانستان، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
۱۲. شهرستانی (۱۳۶۳)، الملل و النحل، قم، الشریف الرضی.
۱۳. فروزآبادی، مجدالدین (۱۳۹۷)، القاموس المحیط، بیروت– لبنان، مکتبه تجاریه کبری.
۱۴. فرهنگ، سیدمحمدحسین(۱۳۸۰)، جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی شیعیان افغانستان، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۱۵. فرهنگ، میرمحمد صدیق (۱۳۷۱)، افغانستان در پنج قرن اخیر، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
۱۶. فیاض، محمداسحاق (۱۳۹۲)، حکومت اسلامی، مترجم: سرور دانش، انتشارات راه فردا، کابل.
۱۷. قنبری، آیت (۱۳۸۱)، منابع قدرت روحانیت شیعه در ایران، مجله علوم سیاسی، شماره ۲۰.
۱۸. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۵)، الکافی، دارالکتب الاسلامیة، تهران.
۱۹. مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان (۱۳۷۴)، احیای هویت، (مجموعه سخنرانی‌های شهید مزاری)، قم، انتشارات سراج.
۲۰. مطهری، مرتضی (۱۳۵۷)، خدمات متقابل اسلام و ایران، قم، انتشارات اسلامی.
۲۱. ناصری داوودی، عبدالمجید (۱۳۷۹)، جنبش اصلاحی در افغانستان، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۲۲. ناصری داوودی، عبدالمجید (۱۳۸۴)، پژوهش های

بنیاد اندیشه

دینی، افغانستان و آینده، مرکز جهانی علوم اسلامی، مجله پژوهه، شماره:۱۱.
۲۳. ناصری داوودی، عبدالمجید (۱۳۹۰)، مشاهیر تشیع افغانستان، قم، مرکز ترجمه و نشر المصطفی.
۲۴. هفته‌نامه وحدت، با اختران علم و دانش، قم، ش ۱۳۹.
۲۵. یزدانی، حسین‌علی (۱۳۸۶)، تاریخ تشیع در افغانستان، انتشارات مرکز جهانی علوم اسلامی، قم.

بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۴

مرجعیت؛ گره‌گشایی از انسدادهای نوپدید معرفت دینی



محمداسحاق عارفی

بنیاد اندیشه

مقدمه

مرجعیت در جامعهٔ دینی و به ویژه در جامعهٔ شیعی، یکی از بنیادی‌ترین نهادهای دینی و اجتماعی است که در بسیاری از زوایای متفاوت جامعهٔ دینی ریشه دوانده است. ضرورت احیای این نهاد و تقویت ریشه‌های آن در سطوح و لایه‌های عمیق اجتماعی امر مبرهن است که نیاز به استدلال و توجیه‌گری چندانی ندارد؛ ولی تعیین رویکرد و تشخُّص بخشیدن به جهت‌گذاری این نهاد امر ضروری‌تر و با اهمیت‌تر از ایجاد اصل مرجعیت است که الزاما در چوکات همان رویکرد و استراتژی‌های اولویت‌دار دینی و اجتماعی، احیا و بازسازی شود.

باتوجه به تنوع و تکثر اجتماعی و آسیب‌های جدی حیات جمعی شهروندان کشور که با استمساک‌های دینی و فقهی صورت‌گرفته است، نیازمند رویکرد گره‌گشایانهٔ دینی است‌که در سایهٔ آن، حیات برباد رفتهٔ اجتماعی مسلمانان این زاد بوم ملی، احیا و سامان‌دهی شود. بدون شک یکی از ریشه‌ها و عوامل اصلی فروپاشی حیات و نظم جمعی‌کشور، در قرائت‌ها و برداشت‌های شریعت‌مدارانه است که به عنوان اصلی‌ترین گره و انسداد معرفتی در حوزهٔ قرائت‌های دینی، جاه خوش کرده است و حوزه‌های عمیق حیات جمعی را تحت تأثیر قرار داده است.

بخش دوم: در باب مرجعیت و هویت

برهمین اساس ضرورت است که احیای مرجعیت در جامعهٔ شیعی افغانستان در جهت گره‌گشایی از انسدادهای نوپدید معرفت دینی، ساماندهی و جهت‌گذاری شود که در غیر این صورت، به نهاد غیر متحرک، تشریفاتی و بدون خاصیت تغییر ماهیت داده و قلمروهای ذاتی‌شان را نمی‌تواند پوشش دهد.

۱. کارویژه‌های ذاتی نهاد مرجعیت

مرجعیت باتوجه به جایگاه تخصصی آن، نهاد علمی دینی است که به فهم و اندیشیدن متون دینی پرداخته، استحقاق‌ها، مکلفیت‌ها، وجایب و مسئولیت‌های دینی و اخلاقی جامعهٔ انسانی پیرو را مورد بررسی قرار داده و نتیجهٔ آن را تحت عنوان مکلفیت‌های دینی مسلمان به جامعهٔ پیرو ارایه می‌کند. متشرعان دینی با اتکا به جایگاه شایستهٔ علمی و توانایی‌های فهم دینی مرجعیت، به این نهاد مراجعه کرده و مکلفیت‌های دینی شان را بر بنیاد فهم وآگهی همین نهاد، سامان دهی می‌کند.

مرجعیت از دیگر سوی، نهاد تجدید پذیر است که به صورت نسلی نو به نو شده و همگام با پدیده‌های نوظهور اجتماعی، به تعیین تکالیف جامعهٔ پیشرو، می‌پردازد. براساس چنین ویژگی ذاتی، به قبض و بسط گذاره‌های دینی پرداخته و استحقاق‌ها و مکلفیت‌های جامعهٔ پیرو را نسبت به پدیده‌ها، موضوعات و مسئله‌های نوین جامعه، معین و نسبت دهی می‌کند.

با این تحلیل، نهاد مرجعیت، ذاتاً یک نهاد علمی-دینی است که به فهم متون دینی پرداخته، حقوق و تکالیف انسان متشرع را بر بنیاد فهم خویش از متون دینی مشخص و معین می‌کند؛ اما نکتهٔ بسیار مهمی که در منظومهٔ معرفتی دینی به عنوان شاخصهٔ برجسته و متمایز مرجعیت علمی- دینی نقش آفرین بوده است، دریافت موضوعات نوپدید و ارائه راه‌حل‌ها جهت مشخص کردن نسبت دینی جامعه پیرو با آن پدیده‌ها است. رسیدگی به این مسئله تحت عنوان «مسائل مستحدثه» در ادبیات فقهی و شریعت‌مدارانه ابواب خاص را به خود اختصاص داده است.

بنابراین، حل مسئله مستحدثه و گره‌گشایی از انسدادهای نوپدید معرفت دینی یکی از ضرورت‌هایی است که مرجعیت نواحیای جامعهٔ شیعی افغانستان نیز با رویکرد عمیق‌تر علمی به بازگشایی این‌گره‌ها پرداخته و از رویکردهای سنتی و رسمی فهم متون دینی، فاصله‌گرفته و تغییر بنیادینی را با استخدام و پی‌ریزی اصول و معیارهای جدید تفهّمی، ایجاد کند.

شهروندان افغانستان شهروندانی است با اعتقادات و باورهای متفاوت و متکثر مذهبی، دینی و زبانی که به زندگی مسالمت‌آمیز و صلح جویانهٔ ملی ضرورت حیاتی داشته و تنظیم روابط دوستانه و صلح‌آمیز، بنیادی‌ترین نیاز اجتماعی و سیاسی امروز آنان به شمار می‌آید. این در حالی است که بسیاری از خشونت‌ها، جنگ‌ها و ویرانگری‌های غیرقابل باور، یا ریشه در فهم و برداشت‌های دینی داشته و یا حداقل برای آن، لفافه‌های دینی و مذهبی تراشیده شده است. برهمین اساس، ضرورت فهم جدید دینی از متون شریعت و ارائه راه‌حل‌های دینی برای معضلات فکری و یا معظلات پوشیده شدهٔ دینی، رخنمایی می‌کند. مرجعیت در چنین وضعیت‌هایی است که به یک امر ضروری فکری و اجتماعی تبدیل می‌شود تا در پرتو درک جدید از «مسئله متحدثه» به گره‌گشایی و حل معضلات عمیق و ویرانگر فکری و اجتماعی بپردازد.

به نظر این قلم اگرچنان‌چه مرجعیت نتواند به حل گره‌های فکری و دینی جامعه موفق شود و زندگی مسالمت‌آمیز دینی را میان شهروندان کشور و حتی روابط حسنه و مسالمت‌آمیز را با دنیاهای جوامع فراتر از مرزهای ملی خویش، رقم زند، مرجعیت ناکام است که بر مجموعه زیاد از نهادهای اجتماعی کشور افزوده شده و نقش اساسی و کارویژه‌های ذاتی خویش را به فعلیت نرسانده است.

احیای مرجعیت در جامعهٔ شیعی افغانستان، براساس همین رویکرد احیا و تأسیس شد تا گره‌های فکری و دینی جامعهٔ پیرو را حل کرده و حیات اجتماعی مسالمت‌آمیز و صلح‌جویانه را در سطوح ملی ترویج و نهادینه کند. بر همین اساس بود که جامعهٔ شیعی

بنیاد اندیشه

کشور به رهبری خردمندانه پیشوای شهید استاد عبدالعلی مزاری، اقدام به احیا و ایجاد نهاد مرجعیت کرد که در چهرهٔ علمی، فرهیخته و مهذب آیت‌الله العظمی محقق کابلی، تمثیل شد.

به عنوان نمونه می‌توان به مقایسهٔ رویکردهای سنتی و متجددانهٔ مرجعیت دینی نسبت به انسان‌ها و شهروندان کشور و تأثیر اجتماعی آن در تأمین و یا فروپاشی نظم و حیات جمعی اشاره کرد که با رویکرد سنتی زندگی مسالمت‌آمیز و نظم اجتماعی فروپاشیده، ولی در رویکرد مجتهدانه، حیات جمعی و زندگی مسالمت‌آمیز انسانی انتظام یافته و حیات جمعی در سایه زندگی مسالمت‌آمیز و به دور از خشونت و تنفر شکل خواهد گرفت.

در رویکرد متجددانه، تمامی گروه‌های سرزمینی بر بنیاد قواعد حقوقی و اصول عادلانهٔ دینی چون عدالت، احسان و برابری زندگی صلح‌آمیز و روادارانه‌ای سامان داده خواهد شد؛ ولی در رویکرد سنتی، شهروندان و جامعهٔ پیرو به عنوان موجود مکلف تنها به انجام اوامر و هدایات نهاد دینی موظف بوده و از جایگاه حقوقی معین و مشخص برخوردار نیست.

نتایج رویکرد سنتی یا رسمی تا هم اکنون بسیار زیان بار بوده است که با فروکاست انسان شهروند به موجود بدون استحقاق، ناهنجاری‌های کلان اجتماعی را موجب شده است و جنگ و خشونت‌های زیادی را بر جوامع متکثر کشور تحمیل کرده است. نکته‌ای که نباید فراموش کرد این نکته است که این رویکرد نه تنها در جوامع دینی شیعی کشور موجود بوده است که در نهادهای دینی اهل سنت کشور به صورت جدی‌تر و برجسته‌تر بروز و ظهور داشته است. بر همین اساس ضرورت احیا و ایجاد مراجع دینی ملی در سطوح کشوری و در تمامی نهادهای دینی و مذهبی کشور ضرورت است که لازم است به آن توجه ملی و جدی شود.

۲. جایگاه انسان در منظومهٔ معرفتی مرجعیت سنتی

فهم سنتی فقیهانه و شریعت‌مدار عمدتاً، بر رویکردها و اندیشه‌های کلامی بنا یافته است که انسان را موجود «مکلف» برشمرده است که تنها مسئولیت عمل به دستورات و مکلّفیت‌های الهی را به عهده دارد. در این دیدگاه، انسان «عبد و مملوک مکلّف» شمرده شده است که سعادت و نیک فرجامی او تنها در گرو متابعت از فرمان‌ها و تکالیف الهی است که برای خویش هیچ نوع حقوق و امتیازات را نمی‌تواند منظور کند. در این رویکرد، هرچه که متون دینی برای انسان در نظر بگیرد همان، درست و صحیح است؛ ولی او خود نمی‌تواند فراتر از دریافت‌های متون دینی برای خویش حقوق و امتیازی را در نظر بگیرد.

در این دیدگاه حق و تکلیف، حسن قبح و عدالت و ظلم امر است که انسان خود توانایی تشخیص آن را نداشته و تنها شارع مقدس و آموزه‌های شریعت، حق ورود در چنین عرصه‌ها را دارا بوده و اهلیت تعیین و تشخیص آن را برای جهان و انسان دارا است. انسان و شهروند به‌عنوان موجود آزاد، مستحق و خردورز، جایگاه چندانی در تعیین حقوق و تکالیف خویش نیافته و عرصهٔ خردورزی او نیز تابع آموزه‌های دینی است و در قلمرو که دین تجویز کرده است به خردورزی و عقلانی‌گری می‌پردازد نه بیشتر از آن.

بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۴

مرجعیت از دیگر سوی، نهاد تجدید پذیر است که به صورت نسلی نو به نو شده و همگام با پدیده‌های نوظهور اجتماعی، به تعیین تکالیف جامعهٔ پیشرو، می‌پردازد. براساس چنین ویژگی ذاتی، به قبض و بسط گذاره‌های دینی پرداخته و استحقاق‌ها و مکلفیت‌های جامعهٔ پیرو را نسبت به پدیده‌ها، موضوعات و مسئله‌های نوین جامعه، معین و نسبت دهی می‌کند.

هرچند برخی از نحله‌های تفکر فقی-کلامی به صورت اصولی با عقل‌ورزی و خود تعقلی انسان شهروند موافقت دارد؛ ولی در عمل چندان ابتکار برای عقل‌ورزی مستقلانهٔ انسان به خرج نداده و قلمرو معیّنی را منظور نکرده است. به همین دلیل در بسیاری از اجتهادات فقهی و حقوقی خویش در محوطه‌ای که متون دینی بر آن تأکید کرده است دور زده و ادعای بالاتر از آن را برای خویش در نظر نگرفته است. در این دیدگاه تصلّب بر متون و اخبار دینی بیش از هر چیز دیگر موقعیت برتر یافته و جرح و تعدیل جدّی بر روی آن صورت گرفته نمی‌تواند.

از همین روی در مطلع تقسیم‌بندی بنیادین احکام اسلامی این عبارت‌کلیدی به چشم می‌خورد که انسان موجود «مکلف» است که داشتن «حق» در این تقسیم‌بندی غایب است و در هیچ گفتار مستقلی مورد اشاره قرار نگرفته است. در این دیدگاه، انسان شهروند در برابر خداوند موجود مکلّف است که تنها خداوند به اعتبار این که خالق انسان‌ها است برآن‌ها حقّی دارد؛ ولی خود از هیچ‌گونه حقوقی برخوردار نیست.

شیخ طوسی یکی از مقتدرترین اندیشمندان مسلمان و سردستهٔ نهاد مرجعیت است که با احاطه بر نظریات اکثر علمای مذاهب اسلامی، نظریات مسلط و با اقتداری را در حوزهٔ علوم فقهی ارائه کرده است و بنیادهای جدیدی در این عرصه تأسیس کرده است. شیخ طوسی در جهت سامان‌دهی نظام حقوقی فقیهانه و اسلامی، اصل را بر درک و کشف تکالیف الهی دانسته و حقوق و امتیازات انسانی را از منظر تکلیف‌گرایی به تصویر کشیده است. ایشان در کتاب العده معروف به عدهٔ الاصول فصلی را تحت عنوان افعال مکلفین اختصاص داده است و در آن‌جا این‌گونه تصریح می‌کند: « فصل فی ذکر اقسام افعال المکلفین»(العده، ۱۴۱۷ قمری:۲۵). ایشان در این فصل تمامی احکام پنج‌گانهٔ مکلفین را به تفصیل بیان کرده است و تمامی اصول و قواعد حاکم بر حقوق و امتیازات انسان را از منظر کشف احکام تکلیفیهٔ الهی مورد توجه و تحلیل قرار داده است. به این معنا که اگر در آموزه‌های شریعت به حقوق و امتیازات انسانی برخورده باشد، آن را صرفاً به عنوان تکلیف الهی به رسمیت شناخته و هیچ‌گاهی به انسان به عنوان موجود ذی حق و بریده از تکالیف، نظر جدی و مستقل نداشته است.

زین‌الدین بن‌علی مشهور به شهید ثانی نیز در همین رابطه احکام شرعی را به عنوان مکلّفیت‌های انسان برشمرده و تصریح می‌کند: «الحکم الشرعی خطاب الله تعالی او مدلول خطابه المتعلق بافعال المکلفین بالاقتضاء او التخییر...»(تمهید القواعد؛۲۹:۱۴۱۶:). شهید ثانی در این متن تأکید بر رویکرد مشهور فقهی داشته است و تمامی خطابات الهی را که در برگیرندهٔ حقوق و مکلّفیت‌های انسان، است به عنوان حکم الهی برشمرده است که افعال و کردارهای آنان را به عنوان مکلّفین عرصهٔ حقوق تنظیم می‌کند. بسیار طبیعی است که نظام حقوقی تکلیف‌گرا ظرفیت پذیرش حقوق مستقلی را نمی‌تواند برای انسان و جدای از تکلیف به‌عنوان یک حق و امتیاز در نظر بگیرد.

حسن بن زین‌الدین فرزند شهید ثانی در کتاب معالم الدین فی‌الاصول نیز به صورت مفصل و روشن،

فهم سنتی فقیهانه و شریعت‌مدار عمدتاً، بر رویکردها و اندیشه‌های کلامی بنا یافته است که انسان را موجود «مکلف» برشمرده است که تنها مسئولیت عمل به دستورات و مکلّفیت‌های الهی را به عهده دارد. در این دیدگاه، انسان «عبد و مملوک مکلّف» شمرده شده است که سعادت و نیک فرجامی او تنها در گرو متابعت از فرمان‌ها و تکالیف الهی است که برای خویش هیچ نوع حقوق و امتیازات را نمی‌تواند منظور کند.

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

دیدگاه‌های تکلیف‌گرایانهٔ نظام فقهی را توضیح داده است و سیستم حقوق اسلامی را بر همین اساس تحلیل و ارزیابی می‌کند. ایشان در همین زمینه تصریح می‌کند: «ولمّا کان البحث فی علم الفقه عن الاحکام الخمسه اعنی الوجوب والندب و الاباحه و الکراهه و الحرمه و عن الصحه و البطلان من حیث کونها عوارض للافعال المکلفین، فلاجرم کان موضوعه هو افعال المکلفین» (معالم الدین؛ بی‌تا:۲۹). از آن‌جایی که بحث در علم فقه از احکام پنج‌گانهٔ وجوب، مستحب، اباحه، کراهت، حرمت و صحت و بطلان که بر افعال مکلفین عارض می‌شود، است، ناگزیر موضوع این علم افعال مکلّفین است. ایشان در این متن تکلیف‌گرایانه، نظام حقوقی اسلامی را به صورت واضح و روشن تبیین کرده است و تمامی گزاره‌های شریعت را که حقوق، امتیازات و تکالیف بشری را بیان کرده است در چوکات مکلّفیت‌های واجب، حرام، مستحب، مکروه، مباح و صحت و بطلان صورت‌بندی کرده است و انسان را در این دیدگاه نه به عنوان موجود ذی‌حق، بلکه به عنوان موجود مکلف به اجراء دستور و فرمان‌های شریعت مورد توجه و طرف خطابات شریعت دانسته است.

شیخ انصاری از اندیشه‌وران متاخر و تحول‌ساز علوم فقهی و اصولی در یک تحلیل بنیادی‌تر، تمامی احکام الهی شرعی را متعلق به اشخاص مکلف دانسته است و در این زمینه تصریح می‌کند که: «فاعلم ان المکلف اذا التفت الی حکم شرعی فاما ان یحصل له الشک منه اوالقطع اوالظن، فان حصل له الشک فالمرجع فیه هی‌القواعد الشرعیه الثابته للشاک فی مقام العمل و تسمی بالاصول العملیه و هی منحصره فی اربع» (فرائد الاصول؛ بی‌تا:۲). شخص مکلف به منظور دریافت احکام الهی وقتی التفات و توجُّهی به احکام شرعی پیدا می‌کند، یا شک و تردید پیدا می‌کند و یا گمانی به دست می‌آورد و یا به قطع و یقین می‌رسد. اگر چنان‌چه شکی عاید شد، باید به قواعد ثابت شرعی‌که معیار عمل برای چنین اشخاصی است، مراجعه کند، که از آن به اصول عملیهٔ چهارگانه تعبیر می‌شود. شیخ انصاری در این متن به صورت بسیار روشن و واضح جایگاه انسان در منظومهٔ نظام حقوقی اسلام را به عنوان موجود مکلف تبیین کرده است و در همین راستا گزاره‌های شرعی را که در مقام بیان حقوق و تکالیف انسان‌ها است، به عنوان احکام شرعی و مکلفیت‌های انسان برشمرده است و مراجع دستیابی انسان را در حالت‌های شک، گمان و یقین به احکام شرعی بیان کرده است. انسان شهروند در این دیدگاه نه به عنوان موجود ذی‌حق که به عنوان موجود مکلف، به انجام امورات و مکلفیت‌های شان دستور داده شده است.

حضرت آیت‌الله سید ابوالقاسم خویی از نظریه‌پردازان متأخر علوم فقهی و اصولی نیز بر رویکرد تکلیف‌گرایانه نظام حقوقی اسلام تأکید کرده است و برهمان اساس قواعد، بنیان‌ها و منابع نظام فقهی و حقوقی اسلام را تبیین و صورت‌بندی کرده است. ایشان در این رابطه تصریح می‌کند که: «وان هذه القواعد هی القواعد الاصولیه، فهی مباد تصدیقیه لعلم الفقه المتکفل لتشخیص الوظیفه

انسان موجود با اراده‌ای است‌که قدرت و توان استیفاء حقوق و امتیازات خود را بدون انجام تکالیف و وجایب‌شان دارا است. او بدون در نظر داشت مکلفیت‌های دینی،کلامی و فقهی دارای حقوق و امتیازات بنیادینی است که همراه با تمام لوازم و نتایج حقوقی در سرشت و طبیعت خدادادی او تمهید و تعبیه شده است. بربنیاد چنین تحلیلی است که می‌توان گفت انسان موجود ذی حقی است که برای تنظیم روابط اجتماعی او به ایجاد یک نظام حقوقی انسان‌گرا ضرورت است و برهمین اساس اصول و بنیادهای حقوق بشری انسان در چنین نظامی باید ایجاد و تأسیس شود.

بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۴

الفعلیه فی‌کل مورد بالنظر والدلیل و ان المباحث الاصولیه قد مهّدت و اسست لمعرفه هذه القواعد و تنقیحها» (محاضرات فی الاصول ج۱؛۱۴۱۷ قمری:۵). ایشان زمانی که قواعد علم اصول فقه را به عنوان مبادی تصدیقی علم فقه شرح و بیان می‌کند، تأکید می‌کند که اصولاً علم فقه و به عبارت دیگر دانش حقوقی اسلام تنها متکفل تشخیص وظایف و مکلفیت‌های فعلی انسان در تمام موارد، بر بنیاد استدلال و تفکر است که مباحث علم اصول فقه نیز در راستای فهم و تنقیح چنین قواعدی تمهید و تدارک شده است.

نتیجه این‌که؛ رویکرد فقهی و یا به عبارت دقیق‌تر جهت‌گیری نظام حقوقی اسلام بر بنیاد تفکر کلامی – فقهی، رویکرد صرفاً تکلیف گرایانه‌ای است که انسان در این دیدگاه نه به عنوان «موجود ذی حق» بلکه به عنوان «موجود مکلّف» تعریف شده است و موقعیت خود را در چنین سمتی بازیافته است. انسان در این نظام حقوقی، تنها مکلف و موظف به اجرای دستورها و فرامینی است که از سوی شریعت به عنوان تکالیف الهی صادر شده است و احیاناً اگر حقوق و امتیازات نیز دارا باشد، تنها و تنها از منظر یک تکلیف می‌تواند آن را استیفا و استحقاق کند. طبیعی است وقتی‌که پیش‌فرض‌های تکلیف‌گرایانه‌ای را در خود داشته باشد، امکان ندارد که نظم حقوقی مبتنی بر حق و تکلیف را به معنای دقیق کلمه تنظیم و ایجاد کند. بر همین اساس اصول و بنیادهای حقوقی حق‌مدار برای جامعهٔ پیرو مغفول مانده است و مورد توجه قرار نگرفته است.

۳. نوفهمی مرجعیت دینی و جایگاه حق‌مدارانهٔ انسان

رویکرد حق محورانه به انسان، شاید یکی از اساسی‌ترین اصول و معیارهای اجتهادی است‌که در نوفهمی دینی کمک کرده و گره از روابط اجتماعی جامعهٔ رنگین و چند نحله‌ای کشور، گشوده و حیات اجتماعی مسالمت‌آمیز را تضمین کند. مرجعیت و نهادهای دینی در چنین عرصه‌هایی مکلفیت دارد تا کارویژه‌های ذاتی خویش را به سرانجام رسانده و حیات مسالمت‌آمیز دینی و اجتماعی را در پرتو چنین رویکردها، به ارمغان بیاورد.

براساس دیدگاه حق محورانه، انسان موجود «مستحق» است که ابتدا حقوق و امتیازات انسانی و بشری او مورد توجه و احترام قرارگرفته و مکلفیت‌های آن براساس چنین اصلی جرح تعدیل شود. در این رویکرد، انسان، تنها موجود ملکف نخواهد بود؛ بلکه موجود ذی حقی است که بر بنیاد حقوق و امتیازات شان تکالیفی نیز در نظر گرفته شده است. انسان در این دیدگاه حقوق و امتیازات‌شان را بمثابه یک تکلیف استیفا نمی‌کند؛ بلکه بریده و جدا از الزامات تکلیف‌گرایانه، خود را موجود ذی حقی می‌داند که در ذات و سرشت او به ودیعت گذاشته شده است.

انسان موجود با اراده‌ای است‌که قدرت و توان استیفاء حقوق و امتیازات خود را بدون انجام تکالیف و وجایب‌شان دارا است. او بدون در نظر داشت مکلفیت‌های دینی،کلامی و فقهی دارای حقوق و امتیازات بنیادینی است که همراه با تمام لوازم و نتایج حقوقی در سرشت و طبیعت خدادادی او تمهید و تعبیه شده است. بر بنیاد چنین تحلیلی است که می‌توان گفت انسان موجود ذی حقی است که برای تنظیم روابط اجتماعی او به ایجاد یک نظام حقوقی انسان‌گرا ضرورت است و بر همین اساس اصول و بنیادهای حقوق بشری انسان در چنین نظامی باید ایجاد و تأسیس شود.

براساس چنین دیدگاهی است که شهروندان کشور، اعم از هندو، مسلمان، شیعه، سنی و سایر نحله‌های اجتماعی از حقوق برابر و مساوی شهروندی برخوردار شده و جامعهٔ مسلمان حق نقض حقوق شهروند را نداشته و به مثابه دیدگاه مرجعیت و نهاد دینی، زندگی مسالمت‌آمیز و صلح‌جویانهٔ دینی را در کشور تأمین و تضمین می‌کند.

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

نتیجه‌گیری

بنابراین، ضرورت است که نهاد نواحیای مرجعیت در افغانستان، با در نظرداشت جامعهٔ متکثر، چند مذهبی و چند فرهنگی کشور، رویکردهای جدید را در دستور فهم دینی خویش قرار داده و بر بنیاد اصول و معیارهای «حقوق ذاتی انسان» به جرح و تعدیل، تشخیص و تعیین مکلفیت‌های شرعی و دینی جامعهٔ پیرو خویش

بپردازد. بر این اساس محورهای ذیل از ضرورت‌های استنتاجی این نوشته است که مورد توجه قرار می‌گیرد.

اولاً؛ اصلاح رویکرد فقهی نهاد مرجعیت با تعیین رویکرد گره‌گشایانه از انسدادهای معرفتی دینی، یک ضرورت تاریخی خواهد بود، به این دلیل که بسیاری از خشونت‌های جاری در جهان اسلام و حتی در کشورهای غیرمسلمان، تحت پوشش مفاهیم حقوقی و فقهی در جریان بوده و با محمل کلامی و دینی به منصهٔ ظهور و عمل می‌رسد. کلید واژه‌هایی چون؛ کفر و مسلمان، موحد و مشرک، شیعه و سنی، غالی و ناصبی و... از بنیادی‌ترین مفاهیم است که مناقشات و خشونت‌های تروریستی و دهشت‌افگنانه‌ای را در سراسر دنیای اسلام و محیط پیرامونی‌شان، تحت پوشش قرار داده و عقبه‌های فکری و ایدئولوژیک آن را تمهید می‌کند. جدا از کل عواملی که چنین جنگ‌ها و خشونت‌ها را مدیریت می‌کند، جنبه‌های ایدئولوژیکی، فکری و اقناعی آن را مفاهیم و نهادهای فقهی و حقوقی موجود در متن آموزه‌های دینی، سامان داده و پروژه‌های خشونت بار را به واقعیت‌های عینی تبدیل می‌کند؛ لذا ضرورت اصلاحات و رفورم عمیق و مجتهدانه‌ای ضرورت است تا بر بنیاد آن، زمینه‌های زندگی مسالمت‌آمیز و صلح‌جویانه تمهید شده و جنگ و خشونت را از پس‌زمینه‌های دینی و معرفتی آن جدا کرد.

دوم این‌که؛ پتانسیل‌ها و زمینه‌های اصلاحات و رفورم‌های نسبتاً بنیادینی در فرهنگ و متون اسلامی به صورت گسترده و عمیقی وجود دارد که با جست‌وجو و انتخاب رویکردهای مجتهدانه و ابتکاری زمینه‌های آن را به صورت اساسی می‌توان تمهید کرد. بر بنیاد معارف عمیق دینی به خصوص با رویکردهای مبتنی بر دیدگاه حق‌مدارانه و شهروند محور، ظرفیت‌هایی ایجاد خواهد شد که تدوین نظام حقوقی انسان‌گرا با تأسیس اصول و حقوق بنیادین بشری تضمین شده و زمینه‌های خشونت و تنفر مذهبی، سیاسی، فکری و اجتماعی محو و نابود شود.

سوم این‌که؛ در متون و آموزه‌های حقوقی اسلام، اصول و قواعدی وجود دارد که ظرفیت‌های عمده‌ای در جهت ایجاد و بهبود نظام حقوقی شهروند محور و تأسیس اصول و حقوق بنیادین بشری این جهانی را ایجاد کرده و روابط صلح‌آمیز و مسالمت‌جویانه‌ای را نوید بخش خواهد بود. اصولی چون اصل عدالت، اصل انصاف، اصل احسان، اصل تعاون و همیاری‌های اجتماعی، اصل برابری انسان‌ها در برابر قانون، اصل عدم تبعیض و... اصول جاودانه ای است‌که در صورت تقدم این اصول بر قواعد و دستورهای جزئی‌که در تعارض با آن قرار می‌گیرد، ظرفیت‌های بسیار مهم و اساسی را برای اجتهاد و گره‌گشایی از انسدادهای معرفت دینی تمهید و هموار خواهد کرد. ▣

منابع

۱. طوسی، شیخ حسن (۱۴۱۷)، العده، قم، چاپخانهٔ ستاره قم، ج۱.
۲. زین الدین، بن محمد مکی(شهید ثانی) (۱۴۱۶)، تمهید القواعد، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
۳. مکی، حسن بن زین الدین (بی‌تا)، معالم الدین، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۴. شیخ انصاری (بی‌تا)، فرائد الاصول، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ج۱.
۵. الخویی، سید ابوالقاسم (۱۴۱۷)، محاضرات فی الاصول (شیخ محمداسحاق فیاض) قم، انتشارات انصاریان، ج۱.

بنیاد اندیشه

نقش شهید مزاری در احیای مرجعیت شیعه در افغانستان



□ محمدحسین فیاض

خراسان بزرگ با پیشینهٔ تاریخی‌اش، یکی از کشورهای اسلامی است که در آن، فقه و اجتهاد جایگاه بسی بزرگ داشته است. نخستین تهداب برج فقاهت با نام نامی «ابو خالد کابلی» از اصحاب اسرار امام زین‌العابدین (ع) گذاشته شد. حفظ و مراقبت از این برج و بارو توسط شیعیان و عالمان دین ادامه یافت و با مرجعیت ملا محمد کاظم، آخوند هروی خراسانی (۱۲۵۵-۱۳۲۹ق) و نوشتن «کفایة‌الاصول» توسط او، مستحکم شد. آخوند خراسانی در زمان قتل‌عام مردم هزاره توسط امیرعبدالرحمان خان در عراق زندگی می‌کرد. وی پس از رحلت میرزای شیرازی بار سنگین مرجعیت را به دوش گرفت و با رهبری حوزهٔ علمیهٔ نجف با نوشتن مهم‌ترین اثر علمی در اصول فقه (کفایهٔ الاصول)، افتخار دیگری را برای جهان تشیع آفرید. البته ملا فیض‌محمد کاتب هزاره به عنوان یک عالم وظیفه‌شناس که بر فقه فریقین تسلط داشت، با نگاشتن «سراج‌التواریخ» به احیای هویت پرداخت و از آن‌چه بر مردم هزاره رفته بود را، ثبت تاریخ کرد. پس از کاتب، ملا افضل ارزگانی و ده‌ها عالم دیگر، نسل بعدی عالمان شیعه از افغانستان به نجف رفتند و با کوله‌باری از علم و تخصص در فقه و اصول و دیگر رشته‌های حوزوی به کشور باز گشتند. آنان حدود نیم قرن با تأسیس مدارس و حوزات علمیه، مشغول خدمات آموزشی، تبلیغی و اجرایی شدند؛ اما هیچ یکی از آنان

با این که بیشترشان گواهی اجتهاد از مراجع نجف را داشتند، تصور اعلام مرجعیت را نداشتند. بنابراین، هرکدام از مراجع نجف نیابت داشته و اجازهٔ مصرف وجوهات را داشتند که توسط آن مدارس تحت پوشش خود را اداره می‌کردند.

اما در آغاز دههٔ هفتاد سدهٔ جاری، رهبر شهید استاد مزاری با حمایت سیاسی از مرجعیت آیت‌الله محقق کابلی، تابوی عدم خودباوری در این راستا را شکست و این اعتماد به نفس و اطمینان را برای فقهای افغانستانی ایجاد کرد که آنان هم می‌توانند رسالهٔ عملیه داشته باشند و رهبری معنوی مردم خود را به عهده بگیرند.

برای این که موضوع به خوبی روشن و تبیین شود، زندگی‌نامهٔ چند تن از فقهای معاصر را مرور می‌کنیم تا نقش رهبر شهید را به صورتی تطبیقی ببینیم.

۱. آیت‌الله سید میرعلی احمد حجت (۱۲۶۸ - ۱۳۵۳ش)

آیت‌الله حجت در کابل به دنیا آمد. در حوزات علمیهٔ مشهد، قم و نجف درس خواند و سرانجام در سال ۱۳۰۴خورشیدی از نجف به افغانستان برگشت. این، در حالی بود که از آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی و آقا ضیاءالدین عراقی، گواهی اجتهاد را داشت؛ اما وی باتوجه به شرایط افغانستان فقط توانست حسینهٔ بزرگ چنداول و زیارت سخی را ساخته و به تدریس بپردازد. (۱) البته باتوجه به این که افغانستان به تازگی عضویت سازمان ملل متحد را به دست آورده بود(۲) و نیازمند این بود یک‌سری آزادی‌ها به شیعیان بدهد، آیت‌الله حجت با استفاده از این فرصت، مراسم مذهبی شیعیان را علنی کرد. ظاهرشاه، پادشاه افغانستان به آیت‌الله حجت گفته بود: «دیگر محدودیت‌های قبلی علیه شیعیان وجود ندارد و او آزاد است تمام مراسم مذهبی شیعیان را آزادانه برگزار کند»؛(۲) اما این اقدام آیت‌الله حجت به عنوان یک نهضت مطرح شده و از سوی برخی نویسندگان، لقب «احیاگر تشیع در افغانستان» به ایشان داده شد. آیت‌الله حجت، نیم قرن در کابل زیست (داوودی، ج۱، ۶۶.) و هیچگاه به فکر مرجعیت نیفتاد؛ زیرا زمانه و شرایط برای او فراهم نبود.

۲. آیت‌الله محمدعلی انصاری مالستانی (۱۲۷۹ - ۱۳۵۰ش)

ایشان یکی از مراجع بزرگ افغانستان است که پس از آخوند خراسانی، رساله چاپ کرد و شاید گفت اولین کسی است که با نام و هویت افغانستانی و قومی خود رسالهٔ عملیه نوشت. آیت‌الله مالستانی نیز تحصیل کردهٔ حوزهٔ علمیهٔ نجف بود و از مراجع بزرگ نجف، گواهی اجتهاد داشت. زمانی که به مشهد آمد، براساس تقاضای روحانیون و مردمی که خواستار چاپ رسالهٔ عملیهٔ او بودند، «مصباح الأنام فی مسائل الحلال و الحرام» را در بخش عبادات، در ۳ شعبان ۱۳۷۳هـ.ق در چاپخانهٔ خراسان به چاپ رساند و به عنوان مرجع تقلید به تنظیم امور دینی مردم پرداخت.

عده‌ای از روحانیون با تشکیک در اجتهاد او، این مسئله را علت مخالفت خود قلمداد کردند. جمعی دیگر هم مسائل طایفه‌ای و منطقه‌ای را بهانه قرار دادند. کار به جایی رسید که عده‌ای از بزرگان خاوری مشهد نزد آیت‌الله میلانی، از مراجع تقلید و رئیس حوزهٔ علمیهٔ خراسان رفتند و از اجتهاد آیت‌الله مالستانی جویا شدند. میلانی ضمن تأیید اجتهاد ایشان، به آنان

در آغاز دههٔ هفتاد سدهٔ جاری، رهبر شهید استاد مزاری با حمایت سیاسی از مرجعیت آیت‌الله محقق کابلی، تابوی عدم خودباوری در این راستا را شکست و این اعتماد به نفس و اطمینان را برای فقهای افغانستانی ایجاد کرد که آنان هم می‌توانند رسالهٔ عملیه داشته باشند و رهبری معنوی مردم خود را به عهده بگیرند.

توصیه کرده بود اگر از ایشان تقلید کنید، حکمش نیز ساده است.

آیت‌الله مالستانی پس از به وجود آمدن اختلاف و دو دستگی میان روحانیون و مردم، از ماندن در خراسان چشم پوشید و دوباره به نجف اشرف بازگشت. ایشان تا آخر عمر در شهر نجف اشرف به سر برد و در ۸ جمادی‌الآخر ۱۳۹۱هـ.ق در آن جا درگذشت (اعتمادی، ۹۱) و در صحن امیرالمومنین (ع) در حجرهٔ ۳۵ دفن شد (الفتلاوی، ج ۱، ۳۲۰).

۳. آیت‌الله محمدعلی مدرس افغانی (متولد ۱۲۸۴ - ۱۳۶۵ ش)

آیت‌الله مدرس افغانی، در کودکی به ایران آمد و در مشهد مقدس دروس حوزوی را آغاز کرد و در سال ۱۳۰۴ رهسپار حوزهٔ علمیهٔ نجف شد. او در نجف از محضر آیات عظام سید ابوالحسن اصفهانی، سید محسن حکیم، ضیاءالدین عراقی، محمدحسین نائینی، محمدحسین کاشف‌الغطاء، سید ابوالقاسم خویی و محمدعلی کاظمی کسب فیض کرد. پس از کسب گواهی اجتهاد از مراجع نجف، در سال ۱۳۱۸ش، به دستور آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی راهی افغانستان شد تا مصدر خدمت مردم خود قرار گیرد؛ اما شهرت او از اُلسوالی جاغوری فراتر نرفت. آیت‌الله مدرس در قریه خاربید، زادگاه خود مدرسهٔ علمیهٔ ساخت و به دشواری توانست مدت پنج سال با فقر و کمبودی امکانات بسازد و سرانجام از شدت فقر پس به حوزهٔ علمیهٔ نجف برگشت. در نجف بر کرسی تدریس نشست و آوازهٔ تدریس و تسلط او بر ادبیات عرب، جهان تشیع را در نوردید. در سال ۱۳۵۲ در اثر فشار رژیم بعث مجبور به ترک عراق شد و محفل درس خود را در قم رونق داد.

آیت‌الله مدرس با وجود داشتن اجازهٔ اجتهاد از مراجع نجف، در قم فروتنانه تدریس مقدمات را در برابر هزینه‌هایی که از طلاب می‌گرفت، شروع کرد و سرانجام در سال ۱۳۶۵ش، غریبانه در قم درگذشت (داوودی، ج ۱، ۱۷۷).

۴. آیت‌الله سید سرور واعظ (۱۲۹۵- ۱۳۵۸ش)

آیت‌الله واعظ، در کجاب بهسود چشم به جهان گشود. تحصیلات حوزوی را در کابل و سپس در نجف اشرف پی‌گرفته در درس‌های خارج فقه و اصول آیت‌الله سید محسن حکیم و آیت‌الله سید ابوالقاسم خویی شرکت کرد. او از شاگردان برجستهٔ آیت‌الله خویی بود و کتاب وزین «مصباح‌الاصول» را نوشت که تاکنون به عنوان منبع گرانسنگ در حوزات علمیه به شمار می‌رود.

آیت‌الله واعظ پس از کسب گواهی اجتهاد از آیت‌الله حکیم و آیت‌الله خویی، به دستور آیت‌الله حکیم (همان، ۲۰۲) در سال ۱۳۳۳ش، عازم افغانستان شد. پس از اقامت در کابل و تأسیس «مدرسهٔ محمدیه» در تپه سلام شهر کابل، تدریس علوم حوزوی را شروع کرد و برای بالابردن سطح آگاهی مردم، ماهنامهٔ «برهان» را منتشر کرد. فعالیت‌های او در همین حد ماند تا این که توسط حفیظ‌الله امین، رئیس جمهور خلقی وقت، به شهادت رسید. (۳)

۵. آیت‌الله شیخ قربان‌علی محقق کابلی (۱۳۰۷ - ۱۳۹۸ش)

آیت‌الله العظمی محقق کابلی، فرزند مرحوم محمدرضا در سال ۱۳۰۷ش، برابر با ۱۳۴۶ ق، در قریهٔ «دهن کاریز» درهٔ ترکمن، از توابع ولایت پروان افغانستان واقع در شمال‌غرب کابل دیده به جهان گشود. برای ادامهٔ

آیت‌الله محقق کابلی، در سال ۱۳۷۲ش، بنا بر پیشنهاد و حمایت سیاسی، اجتماعی شهید وحدت ملی استاد عبدالعلی مزاری، رهبر «حزب وحدت اسلامی افغانستان» اعلام مرجعیت کرد و رسالهٔ عملیهٔ خود را بیرون داد.

بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۴

تحصیل علوم اسلامی وارد حوزهٔ علمیهٔ کابل گردید و سطوح متوسطه را فراگرفت.

در سال ۱۳۳۲ش، راهی نجف اشرف شد و از محضر آیات عظام عبدالعلی سبزواری، کاظم تبریزی، عبدالحسین رشتی، محمدتقی آل‌رازی، صدرا بادکوبه‌ای و مجتبی قزوینی، کتب وزین رسائل، مکاسب و سطوح عالیه را فراگرفت و در محضر آیت‌الله حاج شیخ عباس قوچانی، فلسفه را آموخت. حضور در کلاس درس خارج اصول آیات عظام محسن حکیم، ابوالقاسم خویی، حسین حمامی و حسین حلی (رضوان‌الله علیهم) از فیوضات علمی، معنوی و مشی عملی آنان بهره‌های شایان و ره‌توشه‌های کم‌نظیری به دست آورد.

معظم‌له از سال ۱۳۳۷ به بعد از محضر حضرت آیت‌الله العظمی خویی و حضرت امام خمینی درس خارج فقه را فراگرفت و به گواهی آیت‌الله خویی، ملقب به «رکن الاسلام» شده و به درجهٔ رفیع اجتهاد نائل آمد. آیت‌الله کابلی، پس از نوزده سال تحصیل در نجف اشرف و تهذیب نفس در کنار بارگاه ملکوتی مولی الموحدین علی بن ابیطالب(ع)، به تاریخ ۱۳۵۱/۳/۱۷ش، به کابل مراجعت و «مدرسهٔ علمیهٔ جامعة الاسلام» را تأسیس کرد. این مدرسه، پناهگاه طلاب روشن و مبارز بود. آیت‌الله کابلی در حوزهٔ علمیهٔ نجف، کابل و قم در مجموع به مدت پانجاوهفت سال به تدریس، تعلیم و تربیت شاگردان توانا، ترویج علوم و معارف اسلامی و فقه آل محمد(ص) پرداخت و ده‌ها آثار پژوهشی در موضوع فقه و اصول از خود به یادگار گذاشتند (داوودی، ج۱، ۱۶۹).

آیت‌الله محقق، در سال ۱۳۷۲ش، بنا بر پیشنهاد و حمایت سیاسی، اجتماعی مرحوم شهید عبدالعلی مزاری، رهبر «حزب وحدت اسلامی افغانستان» اعلام مرجعیت کرد و رسالهٔ عملیهٔ خود را بیرون داد. مرجعیت ایشان با استقبال بی‌نظیر شیعیان افغانستان روبه‌رو شد. این، در حالی بود که آیت‌الله محقق، بیست‌ویک سال پیش پس از برگشتن از حوزهٔ علمیهٔ نجف، مانند یک عالم تراز اول شیعه در افغانستان، مشغول کارهای فرهنگی و تعلیمی بود و زمینه را برای اعلام مرجعیت خود فراهم نمی‌دید؛ اما در سال ۱۳۷۲ این زمینه را رهبر شهید برایش فراهم کرد که اگر چنین زمینه فراهم نمی‌شد، نه ایشان به فکر اعلام مرجعیت بود و نه علمای شیعه افغانستان چنین خودباوری را داشتند تا مرجعیت شیعیان این خطه را به عهده گیرند؛ چنان‌که پیش از ایشان مجتهدان زیادی از حوزات علمیه به این دیار بازگشته بودند و در این مقاله اشارهٔ کوتاهی به موضوع صورت گرفت.

مرجعیت آیت‌الله العظمی کابلی، آثار و برکات زیادی برای شیعیان افغانستان داشت؛ چنان‌که ده‌ها مساجد، مدرسهٔ علمیه، حسینه، مجتمع‌های فرهنگی به همت و اشراف ایشان ساخته شد. سرانجام این مرد الهی در سپیده‌دم ۶ شوال ۱۴۴۰ق، مطابق با ۲۰ جوزای ۱۳۹۸ش در شهر قم در گذشت و در حرم کریمهٔ اهلبیت(ع) آرام گرفت.

۶. آیت‌الله محمداسحاق فیاض (۱۳۰۹ش)

آیت‌الله محمداسحاق فیاض از طایفهٔ جعفرعلی چُوره ساکن در شیرداغ مالستان در سال ۱۳۰۹ش، چشم به جهان گشود. پس از کسب دروس مقدماتی در مکتب‌خانه، به مدرسه علمیه آیت‌الله «قربان‌علی وحیدی» واقع در اُوت قول انگوری رفت و با صرف و نحو عربی پیشرفته، منطق و فقه آشنا شد. بنابر نوشته استاد علی‌زاده، مدتی نیز نزد کربلایی کلان در لعل چک مالستان درس خواند و بعد رهسپار مشهد

بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۴

مرجعیت آیت‌الله العظمی کابلی، آثار و برکات زیادی برای شیعیان افغانستان داشت؛ چنان‌که ده‌ها مساجد، مدرسهٔ علمیه، حسینه، مجتمع‌های فرهنگی به همت و اشراف ایشان ساخته شد.

مقدس شد. در مشهد از محضر بزرگان و استادان برجستهٔ حوزه کسب فیض کرد. بعد از چند سال سکونت در مشهد، به حوزهٔ علمیهٔ نجف کوچید و از محضر بزرگان علم و اجتهاد و در رأس آنان، آیت‌الله العظمی خویی بهره برد تا به درجهٔ اجتهاد دست یافت.

آیت‌الله العظمی فیاض سال‌ها است از بزرگان حوزهٔ علمیهٔ نجف و از مراجع بزرگ تقلید شیعه است. ایشان مجتهدی توان‌مند و پرتلاش است که افزون بر سال‌ها تدریس و تربیت شاگردان فراوان، آثار علمی گران‌سنگی در بخش فقه و اصول تقدیم جامعه کرده است. برخی از این آثار به این شرح است: (محاضرات فی اصول الفقه در ۱۰ جلد که ۵ جلد آن به چاپ رسیده است؛ الاراضی؛ النظره الخاطفه فی الاجتهاد؛ تعالیق مبسوطه علی العروه الوثقی در ۱۰ جلد؛ احکام البنوك؛ منهاج الصالحین در ۳ جلد؛ المباحث الاصولیه در ۱۴ جلد؛ مناسك الحج؛ توضیح المسائل و منتخب توضیح المسائل به زبان فارسی؛ موقع المراه فی النظام السیاسی الاسلامی؛ المسائل الشرعیه؛ مائه سؤال و سؤال حول الکتابه و الکتاب و المکتبات؛ بیانات و توجیهات؛ منهج الحکومه الاسلامیه؛ مسائل المستحدثه).

حضرت آیت‌الله فیاض در مسائل سیاسی و اجتماعی، دیدگاهی نو دارد که از آن جمله می‌توان به داشتن حق قضاوت، اجتهاد و ریاست جمهوری بانوان اشاره کرد. ایشان در ساخت شفاخانه، کتاب‌خانه و مساجد در مناطق محروم هزارستان نیز گام‌هایی بلند برداشته است (کیانی و دیگران، ج۱، ۳۸۲).

شاگرد پرآوازه و توانمند آیت‌الله خویی، پس از رحلت استادش، کرسی تدریس خارج فقه و اصول را در حوزهٔ نجف گرم نگه‌داشت و کتاب‌های گرانسنگی را نوشت. با این که گفته شده است، آیت‌الله خویی، پس از خود، ایشان را به عنوان مرجع معرفی کرد؛ اما به دلایل نامعلوم ایشان از تصدی مقام مرجعیت خودداری کرد. آیت‌الله خویی در سال ۱۳۷۱ رحلت کرد و آیت‌الله فیاض مانند یک استاد توانمند حوزه به تدریس خود ادامه داد.

پس از پانزده سال از مرجعیت آیت‌الله محقق، سرانجام آیت‌الله فیاض هم رسالهٔ عملیهٔ خود را بیرون داد و اعلام مرجعیت کرد؛ در حالی‌که او باید سال‌ها پیش این‌کار را انجام می‌داد. دلیلش هم روشن بود و او به خوبی دریافته بود که شرایط برای او فراهم نیست. عراق در دست صدام است و پس از صدام هم تا سال‌ها اوضاع آشفته بود و با افغانستان هم ارتباط لازم برقرار نیست. مهم‌تر از همه پس از اعلام مرجعیت آیت‌الله محقق، راه را برای خود هموار دید تا اعلام مرجعیت کند.

۷. آیت‌الله محمدآصف محسنی (۱۳۱۴ش)

آیت‌الله محسنی، شاگرد توانمند دیگر آیت‌الله خویی است که در بخش رجال، تخصص استادش را به دست آورده و در موضوعات مختلف ده‌ها کتاب تألیف کرده است. ایشان در قندهار به دنیا آمد و در قندهار و سپس در اوت‌قول جاغوری در مدرسهٔ آیت‌الله شیخ قربان‌علی وحیدی درس خواند و در سال ۱۳۳۵ش راهی نجف اشرف شد. در نجف از مراجعی چون آیت‌الله سید محسن حکیم و آیت‌الله خویی کسب فیض کرده و به درجهٔ اجتهاد دست یافت.

آیت‌الله محسنی نیز در اوایل دههٔ پنجاه به افغانستان برگشت و در قندهار مدرسهٔ علمیه تأسیس کرد. ایشان نیز مانند دیگر علمای افغانستان فکر مرجعیت را به سر نداشت؛ اما در آغاز جهاد انتظار داشت مردم شیعه او را به رهبری برگزینند. باوجود این انتظارها و تلاش، ایشان توانست در حد رهبری حزب «حرکت اسلامی افغانستان» باقی بماند.

آیت‌الله محسنی برای این که به یاد مردم بیندازد او مجتهدی از نجف برگشته‌است، در اوایل دههٔ شصت «توضیح‌المسائل جنگی» را نوشت تا از مرجعیت خود سخن بگوید (داوودی، ج۱، ۱۶۴). محسنی در مسائل سیاسی فراز و فرودهای زیادی داشت که تقریباً انزوای سیاسی او را در پی داشت؛ اما او در حکومت پساطالبانی با تأسیس مدرسهٔ علمیه و دانشگاه خاتم‌النبین، راه‌اندازی تلویزیون و پژوهش‌های وزینی چون «مشرعة‌البحار» شخصیت تخریب شده‌اش را تا حدودی بازسازی کرد؛ اما

هیچ‌گاه نتوانست اعلام مرجعیت کند.

۸. آیت‌الله محمد امینی یکه‌ولنگی (۱۳۱۶ش)

آیت‌الله امینی نیز در نجف تحصیل کرده است و به گواهی اجتهاد دست یافته است. ایشان در سال ۱۳۸۸ش، اعلام مرجعیت کرد و رسالهٔ عملیه‌اش را منتشر کرد (دانشنامهٔ هزاره، ۶۴۶).

۹. آیت‌الله محمدباقر موحدی نجفی (لعلی) (۱۳۳۴ش)

آیت‌الله موحدی نیز تحصیل‌کردهٔ حوزهٔ علمیهٔ نجف و دارای آثار فقهی، تفسیری است. در چند شهر ایران و افغانستان دارای دفتر است و به امور دینی، فرهنگی و اجتماعی مردم می‌پردازد.

۱۰. آیت‌الله سید عزیزالله عمرانی مرتضوی

آیت‌الله عمرانی چند سالی است بر سر زبان‌ها افتاده است و اعلام مرجعیت کرده است. ایشان از کجاب بهسود است. (متأسفانه نتوانستیم به زندگی‌نامه ایشان دسترسی پیدا کنیم).

۱۱. آیت‌الله محمدباقر فاضل بهسودی (۱۳۳۵ش)

ایشان بیش از بیست سال از اعضای استفتائات دفتر آیت‌الله محقق بود و پس از رحلت آیت‌الله کابلی، اعلام مرجعیت کرد و دفاتر مرجع فقید را تحویل گرفت.

۱۲. آیت‌الله واعظ زادهٔ بهسودی (۱۳۴۲ش)

آیت‌الله واعظ زادهٔ بهسودی، مجتهد نواندیش، نویسنده و سخنران توانمندی است. ایشان نیز پس از رحلت آیت‌الله محقق، در تاریخ ۱۳ سرطان / تیر ۱۳۹۸ش، اعلام مرجعیت کرد و در همایش بزرگ از رسالهٔ عملیه او رونمایی شد. او در این مراسم، «منشور مرجعیت» را به خوانش گرفت. این منشور، با دقت فراوان، توسط ایشان، تهیه شده بود و در آن به نقش تاریخی و علمی مجتهدان خراسان بزرگ در پیشرفت تشیع و بالندگی حوزات علمیه پرداخته شده بود. (۴)

باتوجه به آن‌چه تاکنون از نظر گذشت، چند نکته را باید یادآوری کرد:

۱. شیعیان افغانستان در حدی از آگاهی و حضور در معادلات سیاسی و اجتماعی رسیده‌اند که ضرورت داشتن مراجعی از خود را هویدا ساخته‌اند. قطعا این ضرورت باتوجه به انزوای سیاسی و اجتماعی شیعیان در گذشته احساس نمی‌شد.

۲. علمای شیعهٔ افغانستان نیز به این حدی از خودباوری رسیده‌اند که ضمن فتح قلهٔ اجتهاد، اعلام مرجعیت کرده و به نیازمندی‌های دینی، سیاسی و اجتماعی شیعیان این سرزمین رسیدگی کنند.

۳. علمای مجتهد افغانستان در گذشته‌ها از مناطق مختلف، مانند آیات بزرگوار: (سید محمدحسن رئیس یکه‌اُولنگی، امین افشار، عزیزالله غزنوی، اوحدی قره‌باغی، آخوند کوه‌بیرونی، سید ابوالحسن فاضل و...) کم نبودند و هر کدام به اُلسوالی‌های خود رفتند و مدرسهٔ علمیه ساختند. یا شخصیت‌های مانند آیت‌الله مالستانی رساله نوشت؛ اما پشتوانهٔ سیاسی و اجتماعی نداشت و نتوانست در برابر فشارها تاب بیاورد. این جا است که نقش شهید مزاری در تثبیت مرجعیت در افغانستان خود را نشان می‌دهد. بنابراین، بایسته و شایسته است نام و راه آن سفرکرده چراغ راه ما باشد. ▣

منابع

۱. اعتمادی، عوض‌علی، سخن صبا، سال پنجم، ش ۱۷، بهار ۱۳۹۴.
۲. بروشور زندگی‌نامهٔ آیت‌الله العظمی محقق کابلی، منتشرشده در چهلم رحلت معظم‌له
۳. دانشنامهٔ هزاره، زیر نظر شورای علمی، چاپ اول، ۱۳۷۹، کابل: بنیاد دانشنامهٔ هزاره.
۴. سایت الشیعه http://farsi.al-shia.org با عنوان «شهید آیت‌الله سید محمدسرور واعظ بهسودی»
۵. سایت آیت‌الله فیاض؛ http://alfayyadh.org/fa/

بنیاد اندیشه

۶. سایت آیت‌الله سید محسن حجت؛
http://hojjat.org/fa
۷. سایت شفقنا؛
https://af.shafaqna.com/FA/335876
۸. الفتلاوی، کاظم عبود، مشاهیر المدفونین فی الصحن العلوی الشریف (جلد ۱)، نجف اشرف، ۲۰۰۰.
۹. کیانی، محمدفاضل، شوکت‌علی محمدی شاری و محمدعلی افتخاری آریان‌پور، غزنی؛ بسترتمدن شرق اسلامی، تهران، عرفان، ۱۳۹۳.
۱۰. ناصری داوودی، عبدالمجید، مشاهیر تشیع در افغانستان، چاپ اول، ۱۳۷۹، قم: انتشارات موسسهٔ آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)

پانوشت

۱. وبسایت آیت‌الله سید محسن حجت
http://hojjat.org/fa
۲. افغانستان در تاریخ شنبه ۱۸ عقرب/ آبان ۱۳۲۵ش / ۹ نوامبر ۱۹۴۶م، به عضویت سازمان ملل متحد درآمد.
۳. مصاحبهٔ نگارنده با حاجی کاظم یزدانی، مورخ و پژوهشگر در تاریخ ۲۵ عقرب ۱۳۸۶ در کابل.
۴. مشاهیر تشیع در افغانستان، ج۱، ص ۶۶.
۵. عوض‌علی اعتمادی، سخن صبا، سال پنجم، ش ۱۷، بهار ۱۳۹۴، ص ۹۱
۶. مشاهیر المدفونین فی الصحن العلوی الشریف، ج ۱، ص ۳۲۰ .
۷. مشاهیر تشیع در افغانستان، ج۱، ۱۷۷
۸. همان، ص ۲۰۲.
۹. همان، ص ۲۰۴ و سایت الشیعه – http://farsi.al-shia.org با عنوان «شهید آیت‌الله سید محمدسرور واعظ بهسودی»
۱۰. بروشور زندگی‌نامهٔ آیت‌الله العظمی محقق کابلی، منتشر شده در چهلم رحلت معظم‌له؛ مشاهیر تشیع، ج۱، ص ۱۶۹.
۱۱. سایت آیت‌الله فیاض http://alfayyadh.org/fa؛ غزنی، بسترتمدن شرق اسلامی، ج۱، ص ۳۸۲.
۱۲. مشاهیر تشیع، ج۱، ص ۱۶۴.
۱۳. دانشنامهٔ هزاره، ص ۶۴۶.
14. https://af.shafaqna.com/FA/335876

بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۴

مرجعیت دینی و ناسیونالیسم، تقابل یا تعامل؟



قربان‌علی هادی

مرجعیت دینی یا مجتهدِ مفتی، در امور دنیوی و معنوی مسلمانان تأثیرات جدی دارند. هر مسلمانی در صورت نیاز به راهنمایی در آن امور، از نگاه عقلی می‌تواند به متخصص امر یعنی مجتهد جامع‌الشرایط مراجعه کند. شکل‌گیری مرجعیت دینی، میان اهل تسنن و تشیع از قرن اول، ریشه در جریان اجتهادگرا، مقابل اخبارگرا دارد. در جریان اجتهادی، تقویت عقل در استنباط فروع از اصول مهم است؛ اما اخباری‌ها معتقد بر استفاده از متون دینی، بدون کدام تفسیر عقلانی از آن‌ها، بوده‌اند.

مجتهد از نگاه فقهی و سیاسی دارای مقام مرجعیت علمی و مرجعیت سیاسی است. در مرجعیت علمی بحث صدور فتوا است؛ اما در مرجعیت سیاسی مدیریت امور و بحث صدور احکام ولایی و حکومتی مطرح است. مجتهد با نوع فتوا و با نفوذ شخصیتی خود بر افراد، موجی از همگرایی و ناسیونالیسم ملی و اسلامی را رقم می‌زند. امروزه فقاهت منظومه‌ای از امور دینی، اخلاقی و معنوی را شکل داده است که به آن مرجعیت دینی گفته می‌شود.

دورهٔ اواخر قرن نوزدهم میلادی به این طرف را، می‌توان با تسامح دورهٔ رنسانس تمدن اسلامیِ عصر حاضر دانست؛ زیرا دین از حیث هویت بخشی به مسلمانان، مانند ناسیونالیسم قومی و نژادی؛ مبنای تحولات بزرگی در قالب جنبش‌های ضداستعماری شد. مسلمانان با ناسیونالیسم اسلامی یا پان‌اسلامیسم، آزادی کشورهای خود را رقم

زدند. در این راستا سؤالات اساسی این است که مرجع دینی کیست و شیوه‌های نفوذ آن در جامعه کدامند؟ سازگاری مرجعیت دینی با برخی گزاره‌های عقلی و سکولار در چیست؟ بین انسجام و همگرایی با فتاوای مرجعیت و همگرایی در ناسیونالیسم افراطی مذهبی چه سنخیت و حد مشترکی وجود دارد؟

پژوهش حاضر، به روش توصیفی تحلیلی و شیوهٔ کتابخانه‌ای با مراجعه به منابع علوم اجتماعی، سیاسی و فقهی، برای یافتن پاسخ‌های معقول و منطقی به سؤالات فوق تلاش می‌کند. اگرچه در نگاه ابتدایی بین مرجعیت دینی و ناسیونالیسم ناسازگاری به چشم می‌خورد؛ ولی بامطالعهٔ عمیق‌تر پی خواهیم برد که برخی از گونه‌های ناسیونالیسم چون ناسیونالیسم ضد استعمار و حقوق بشردوستانه و... با مرجعیت دینی در موارد مختلف سازگاری زیادی دارند.

۱. مفهوم شناسی

الف. مرجع، مرجعیت دینی

مرجِع؛ در لغت، واژهٔ عربی مصدر میمی به معنای بازگشتن مکرر، اسم مکان محل رجوع دیگران، مرجع تقلید (محمد معین، ۱۳۹۱، ذیل رجع). مرجع، اصل یک‌چیز را گویند که می‌تواند معنوی و یا مادی چون کتاب‌های مرجع باشد و در نهایت آن چیز به اصل خود برگردد. مرجعیت مصدر جعلی و اسم مصدر است که به‌معنای محل رجوع بودن، مجتهد و مورد رجوع دیگران اطلاق شده است. (دهخدا، ذیل واژهٔ مرجع).

اما از نگاه اصطلاحی، مرجع به مجتهدی اطلاق می‌شود که نسبت به دیگران اعلم باشد؛ یعنی دارای شرایط علمی، اخلاقی و تربیتی باشد که او را از دیگران ممتاز کند، به این فرد آیت‌الله و مرجع تقلید هم می‌گویند، که تقلید در این جا، پیروی از فتاوای مجتهد جامع‌الشرایط به‌حکم عقل و از باب رجوع به اهل خبره و متخصص است. مجتهد جامع شرایط و باصلاحیت افتاء را، به تسامح مرجعیت دینی (Religious Authority) می‌گویند؛ ولی درواقع مرجعیت دینی یک نهادی است که صدور فتوا، صدور حکم ولایی، جذب وجوهات شرعیه و رسیدگی به امور حسبیه را به عهده دارد.

تلاش و کشف احکام اسلامی از سوی مجتهد را اجتهاد می‌گویند، اجتهاد کلمه‌ای عربی از ماده «جهد» و باب افتعال به معنای به کار بستن تمام تلاش برای انجام دادن کاری است (فیومی، ۱۴۱۴، ۱۱۲/۱). در اصطلاح فقهی، تلاش علمی و روشمند جهت استنباط و استخراج وظایف شرعی مربوط به موضوعات و پدیده‌های فرعی، از اصول و قواعد و منابع شرعی و عقلی را اجتهاد گویند (نجفی، ۱۴۲۱ق، ۲۸۹/۱). فتوا از هر مجتهدی اعتبار ظنی دارد و هیچ اجتهادی حکم قطعی خداوند به شمار نمی‌رود.

در بین اهل تسنن، به‌جایی «مرجع» بیشتر از مفهوم «مفتی» و «مجتهد» استفاده می‌شود، در اصطلاح مفتی همان مجتهد مطلق است. آنان اجتهاد را مخصوص گروهی از علما می‌دانند که به شناخت احکام فرعی عملی از ادلهٔ تفصیلی دست یافته‌اند که امامان مذاهب اربعه‌اند و به آنان مجتهد مطلق و بقیه را «مقلدان» گویند، افراد عادی از این‌ها در انجام احکام اسلامی تقلید می‌کنند. (پاکتچی، ۳۶۷: ۸ / ۴۵۵).

یکی از علمای اهل سنت می‌گوید، مجتهدِ مفتی سرچشمهٔ احکام و پناهگاه مردم در توضیح حلال و حرام است و دارای اوصاف بلوغ، عاقل، عادل، آشنا به زبان و ادبیات عربی، شناخت قرآن با تفسیر، مفردات و ناسخ و منسوخ آن، شناخت حدیث، آگاه به علم نحو و آشنا با علم اصول فقه است. (عبدالله بن بیه، ۱۳۹۰)

ب. مفهوم ناسیونالیسم

ناسیونالیسم (Nationalism) در لغت مشتق از (Nation) به معنای «ملت»، مرکب از ناسیون زبان فرانسوی (Naissance) به معنای زاده‌شدن و از ایسم (Ism) به‌معنی شناختن است (محمود طلوعی، ۱۳۷۲: ۸۷۲). ناسیونالیسم یا ملت‌باوری، نوعی آگاهی جمعی در سطح ملی است (همان) آگاهی ملی اغلب پدیدآورندهٔ حس وفاداری، همبستگی و دل‌بستگی افراد زبان، نژاد، قوم و... می‌شود.

در اصطلاح ناسیونالیسم عقیده‌ای است که براتحاد،

پذیرش باورها و نمادهای خودی، یکجا شدن و همگرایی جهت دوست داشتن و یا پرستش ملت، کشور، مذهب، نژاد، قوم و... تأکید ویژه دارد. ناسیونالیسم به معنی ملی‌گرایی و نژادپرستی آمده است (نوروزی، ۱۳۸۰، ۸۲) و به علایق وطن‌پرستی یا وطن‌دوستی نیز تعریف می‌شود (ریچارد کاتم، ۱۳۷۱، مقدمه). نگاه ناسیونالیستی که از قرن سیزدهٔ میلادی معمول بوده است و به گروهی از مردم که زادگاهی یکسانی داشتند اطلاق می‌شد. ناسیونالیسم اولین‌بار در ۱۷۸۹ توسط آگوستین بارائل کشیش ضدانقلابی فرانسوی استعمال شد Andrew Heywood, ۱۹۹۸, p. ۱۵۲)).

ناسیونالیسم به‌طور کلی از نگاه پیامدها و آثار سیاسی، اجتماعی و فرهنگی به دودسته مثبت و منفی قابل‌تقسیم است که در ادامه به کوتاهی مرور می‌کنیم.

۱. ناسیونالیسم مثبت

اگر ملی‌گرایی درحد محبت و علاقه‌مندی به سرزمین، ملیت و مذهب خویش، بدون احساس برتری، تبعیض و احترام به منافع و آزادی‌های دیگران باشد، ناسیونالیسم مثبت خواهد بود، که در درون مرزها از آن می‌توان به‌عنوان وحدت ملی یاد کرد.

الف. ناسیونالیسم ضد استعمار؛ در یک مفهوم، ناسیونالیسم به احساس میهن‌دوستی و تمایل به آزادی‌های ملی جایگاه خود را نشان داد (معظم‌پور، ۶۴). انقلاب‌های ضد امپریالیستی و تحولاتی منجر به استقلال، یکی از عوامل عمدهٔ آن اصل خودمختاری و نهضت ناسیونالیسم جدید است (بهزادی، ص ۱۴۷) که با کمک این نوع ناسیونالیسم، ملت‌ها خود را از دست استعمار رهایی دادند.

ب. ناسیونالیسم یا انترناسیونالیسم اسلامی؛ این واژه، مفهوم فراتر از احساس منطقه‌ای را ایجاد می‌کند. نهضت همگرایی اسلامی یا ناسیونالیسم اسلامی، از سدهٔ ۱۳ هـ.ش به عنوان «اتحاد اسلام» یا «پان‌اسلامیسم» (PanIslamism) در راستای کمک به محرومان و مظلومان، در قالب همگرایی جهانی یا انترناسیونالیسم اسلامی معروف شد. پان‌اسلامیسم در پی برتری سیاسی بر سراسر جهان نبود؛ بلکه به هدف رهایی جهان اسلام از سیطرهٔ استعمار بود (الکساندر ماتیل، ۳ / ۱۰۵۷). سیدجمال‌الدین افغانی، اقبال لاهوری و... منادیان تجدید حیات دینی بودند که باعث تحول سیاسی، اجتماعی و فکری مسلمانان شد (مطهری، ۱۳۸۵: ۲۴ / ۳۱).

ج. ناسیونالیسم ملی؛ این گرایش با ترویج ملی‌گرایی به معنای میهن‌دوستی با حفظ حرمت و حقوق دیگران، نه تنها مذموم نیست؛ بلکه می‌تواند باعث ایجاد باورهای مشترک در جهت شکل‌گیری و استحکام یک ملت شود و از همه مهم‌تر در هنگام خطر باعث اتحاد اقوام و احزاب در کشور شده و موجب نجات میهن خود از خطر می‌شوند (داریوش آشوری، ۱۳۷۳: ۳۲۰). اگر در صدد نفی دیگران برآیند منفی و مذموم است.

د. ناسیونالیسم بشردوستانه؛ این نخستین نوع است که بر اساس نظریه‌های قرن هجدهم، ملهم از روح روشنگری و استوار بر حقوق طبیعی بوده‌اند (اوزکریملی، ۵۴). این گرایش برای حمایت از اشخاص گرفتار در جنگ‌ها و نزاع‌ها شکل می‌گیرد.

اگر ناسیونالیسم از یک علاقهٔ سادهٔ طبیعی به وطن، نژاد، قوم، ملیت و... فراتر رفته و به عنوان یک آرمان افراطی همراه با عصبیت کور درصدد تخریب و نفی دیگران باشد، ناسیونالیسم منفی خواهد بود.

۲. ناسیونالیسم منفی

اگر ناسیونالیسم از یک علاقهٔ سادهٔ طبیعی به وطن، نژاد، قوم، ملیت و... فراتر رفته و به عنوان یک آرمان افراطی همراه با عصبیت کور درصدد تخریب و نفی دیگران باشد، ناسیونالیسم منفی خواهد بود. انواع ملی‌گرایی منفی را در ادامه موردبررسی قرار می‌دهیم.

الف. ناسیونالیسم توسعه‌طلب؛ گرایش توسعه طلبانهٔ

ناسیونالیسم، نشان از نظامی‌گری، توسعه‌طلبی و خودکامگی جمعی نسبت به دیگران دارد. در این نگاه اشخاص در پی منافع توسعه‌ای خود در راستای نفی دیگران تلاش می‌کنند.

ب. ناسیونالیسم توتالیتر؛ یا انحصارگرا (Exclusivist) نوعی از ناسیونالیسم است که با جانب‌داری از مذهب، نژاد، قوم و...، کسانی دیگر غیر خود را واجد شرایط امکانات و فرصت‌های ملی نمی‌دانند و آن‌ها را از شهروندی کامل و امتیازات محروم می‌دارد (داریوش آشوری، ۲۴).

ج. ناسیونالیسم مذهبی افراطی؛ افراطیون مذهبی با همبستگی درونی، پیروان دیگر ادیان و مذاهب را، مستحق مرگ می‌دانند، خود تلاش می‌کنند با همین ایدئولوژی برای مقاصد افراطی و حذف دیگران دورهم جمع شوند. افراطیون مذهبی چون القاعده، داعش، طالبان، بوکوحرام، النصره و... با استفاده از علمای فاقد شرایط اجتهاد، از دین جهانی و انترناسیونالیسم اسلامی سوءاستفاده کرده‌اند و اعمال وحشیانه‌ای را همیشه مرتکب شده‌اند.

د. ناسیونالیسم قومی نژادی؛ این نوع، برتری قومی را نسبت به سایر اقوام کشور مدنظر داشته چه‌بسا با شیوه‌های مختلف در صدد حذف اقوام دیگر برمی‌آید. آنان با تأکید بر خاطره‌های جمعی زبان، فرهنگ و... برای تشکیل یك اجتماع سیاسی ملی، اصرار می‌ورزد (ماتیل، ۱۳۸۴، ۵۷۴). ناسیونالیسم نژادی نوعی انکار حقوق سیاسی، مدنی و اجتماعی دیگران است. آنان بر این باورند که دیگران پست هستند و باید در خدمت ما قرار بگیرند (گیبرنا، ۱۳۷۸: ۱۴۹).

۲. جایگاه مرجعیت دینی و ناسیونالیسم در فقه و سیاست

مراجع دینی اعلم و پارسا، با اوصاف نیکو و نفوذ معنوی که در جامعه اسلامی دارند، از نگاه فقه و علوم سیاسی ولی امر و زعیم مسلمین هستند؛ زیرا آنان با عملکرد و راهنمایی نیک خود می‌توانند به‌درستی در بین جامعه محبوبیت اجتماعی و مشروعیت سیاسی به دست آورند.

الف. ویژگی‌ها و اوصاف مجتهد در فقه

فقه و کلام اسلامی در تفکر شیعه و سنی، مجتهد را دارای شرایط و اوصاف خاصی می‌دانند که به‌صورت گذرا مرور می‌کنیم.

۱. اهل تشیع؛ شرایط علمی چون فهم قرآن، شناخت حدیث و فقه، ادبیات عرب، اصول فقه، منطق، رجال و کلام، آشنایی به مسائل مستحدثه‌ای روز اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی جهان و دنیای اسلام، مرد بودن، طهارت مولد، بلوغ و عقل (طباطبایی یزدی، ۱۴۰۹: ۱/ ۲۶)، شیعهٔ دوازده‌امامی، حلال‌زاده، زنده و مرد بودن در منابع فقهی مطرح‌شده‌اند. علاوه براین، پارسایی، عدالت، صیانت نفس، حافظ دین، مطیع امر پروردگار بودن (حر عاملی، ۲۷، ۱۳۱) و آگاه به شرایط، از اوصاف مهم مجتهد هستند.

۲. اهل تسنن؛ شرایط بلوغ، عقل، عدالت، آشنا به ادبیات عربی، شناخت قرآن و حدیث، آشنایی به علم نحو و اصول فقه مورد تأکید این دیدگاه هستند (عبدالله بن بیه، ۱۳۹۰). تمام فقهای اهل سنت اتفاق دارند که وجود یک امام و حاکم برای مسلمانان واجب است. یکی از ویژگی‌های امام حاکم اسلامی این است که باید مجتهد و آگاه به شرایط زمان باشد، تا مردم را از احکام دین آگاه کند (الجزیری، ج۵ / ۳۱۷ – ۳۱۶).

ب. ولایت فقها بر امور جامعه

اهل تشیع و تسنن معتقدند که مجتهد جامع‌الشرایط، به نوعی بر مردم ولایت دارد، فتاوا و احکام آن به خاطری که از منابع شرعی گرفته‌شده‌اند، دارای نفوذ و اهمیت خاصی است. در تفکر فقهی و کلامی شیعه و سنی، قدر متیقن این است که مجتهدِ جامع‌الشرایط ولی و حاکم باشد؛ اما در صورت اضطرار و نبود آن، به مجتهد غیر اعلم ولی متقی و پارسا، می‌توان اکتفا کرد. این دو تفکر را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۱. اهل تشیع؛ ولایت مطلق به معنی حق حاکمیت مطلق در همهٔ امور اختصاص به «خداوند» دارد،

بنیاد اندیشه تأسیس ۱۳۹۴

مشروعیت دیگر ولایت‌ها از ارتباطی با ولایت خدا تأمین می‌شود. ولایت امر از ناحیهٔ خدا به پیامبر(ص) تفویض، سپس به دوازده امام معصوم(ع) و در عصر غیبت امام زمان(عج)، به فقها و مجتهدین جامع‌الشرایط از باب نیابت عام رسیده است. دلایل شرعی بر ولایت امری مجتهد جامع‌الشرایط، روایاتی است که امام صادق(ع) مجتهد را برما «حاکم» قرار داده است (وسائل الشیعه، ۱۸ / ۹۹) و روایتی دیگری از امام مهدی (عج) آمده است که راویان حدیث و فقها را بر مسلمانان حجت قرار داده‌اند.

۲. اهل تسنن؛ تمام فقهای اهل سنت اتفاق دارند که وجود امام برای مسلمانان واجب است تا در پرتو آن شعایر دین برپا داشته شده و حق مظلوم از ظالم گرفته شود. آنان معتقدند که حاکم اسلامی مسلمان، مکلف، مجتهد و آگاه به شرایط زمان باشد (الجزیری، ۵ / ۳۱۷) جمهور اهل سنت برآنند که شخصی سزاوار رهبری جامعهٔ اسلامی، باید در اصول و فروع، مجتهد باشد (حسینی میلانی، ص۴۹). به‌طورکلی می‌توان، سه نوع مقام را برای مجتهد در نظر گرفت.

یک. هرگاه مجتهدی که جامع‌الشرایط است، در مقام ولایت افتاء حکمی صادر کند، حکم صادره از سوی آن را «فتوا»ی شرعی گویند، که برای مقلدین وی لازم‌الاجرا است؛ ولی دیگران هم می‌توانند به فتوای او عمل کنند.

دو. اگر مجتهدی در مقام قضاء باشد، حکم صادره از سوی آن را حکم قاضی و یا قرار گویند، که فقط برای طرفین دعوا حجیت دارد و لازم‌الاجرا است.

سه. ولی اگر مجتهد جامع‌الشرایط در مقام ولایت امر باشد و حاکم یک کشور اسلامی باشد، حکم صادره از سوی وی را حکم حکومتی گویند که برای همهٔ اتباع یک کشور و چه‌بسا در موارد مصالح عمومی برای همهٔ مسلمانان لازم‌الاجرا است.

ج. ناسیونالیسم مثبت و منفی در تفکر دینی

دایرهٔ نگاه دینی در حمایت از انسان و تشکیل حکومت، جهان‌شمول است؛ اما دایرهٔ ناسیونالیسم چه مثبت و چه منفی بیشتر در محدودهٔ خاص چون کشور، قوم، نژاد، گروه و یا حزب قرار دارد.

اگر ناسیونالیسم در مفهومی وسیع‌تر از یک احساس ملی، منطقه‌ای، گروهی و... چون ناسیونالیسم عرب، ناسیونالیسم آفریقا و... شکل‌گرفته و برای تخریب و توطئه علیه دیگران باشد، موردپسند اسلام نیست. ناسیونالیسم اسلامی، جنبش همگرایی جهانی اسلامی است که در دفاع از مظلومان در سطح بین‌المللی شکل گرفت؛ اما بیداری ملی عرب (پان‌عربیسم) و پان‌ترکیسم برای ترویج قومیت در بیروت و... به هدف قوم‌پرستی در قالب ناسیونالیسم نژادی به وجود آمد که به اصول اسلامی سازگار نیست (ماتیل، ج۳ / ۱۰۵۸).

در مقابل، اسلام به حکم منطق عقلانی وحیانی خود، همهٔ جامعهٔ بشری تحت حمایت او است، طبق فرمایش پیامبر اسلام(ص) هیچ عربی بر عجم برتری ندارد و نیز سفید بر سیاه و یا سیاه بر سفید فضیلتی ندارد، مگر این‌که یکی با تقوا تر باشد.

۳. مرجعیت دینی و ایجاد تحول فکری سیاسی با ناسیونالیسم

مرجعیت دینی، مهم‌ترین نهاد دینی مذهبی مسلمانان است که مسائل سیاسی، بسیج عمومی دفاعی، تأمین عدالت، حل مسائل فقهی حقوقی، رسیدگی به وجوهات شرعیه و امور حسبه، مورد توجه جدی قرار می‌گیرد. مرجعیت دینی باعث نفوذ به مردم و بسیج عمومی توده‌ها می‌شوند که با ناسیونالیسم در این امر مشترک است. در ادامه نمونه‌هایی از چگونگی نفوذ مرجعیت در جوامع را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

الف. نفوذ ملی و بین‌المللی فتاوای مجتهدین با ناسیونالیسم

نفوذ یک مرجع، ناشی از اوصاف، دقت در مصارف بیت‌المال و تقوای او است؛ اما فقیهی عاری از شرایط اجتهاد، پیروان اندک خود را گمراه خواهد کرد.

۱. نفوذ ملی فتوای مجتهد در افغانستان با ناسیونالیسم اسلامی

بعضی از مراجع دینی با دفاع و ترویج آموزه‌های اسلامی و دعوت همه به انسانیت و پارسایی باعث ایجاد موج همگرایی در قالب ناسیونالیسم اسلامی می‌شوند. آیت‌الله محقق کابلی در ایجاد وحدت مذاهب اسلامی و هم‌سویی بین احزاب شیعه و سنی در افغانستان بسیار کوشید و طی یک فتوایی، توهین به مقدسات اهل سنت را حرام دانست و وحدت اسلامی را از اوجب واجبات خواند (محقق کابلی، ۱۴۳۱ ه.ق) که این امر باعث وحدت ملی با ناسیونالیسم ملی می‌شود.

ایشان عملیات تروریستی و کشتار مردم پاکستان را که قریب صد نفر مظلومانه شهید و مجروح شدند، محکوم کرد. از علمای جهان اسلام، مراجع عظام تقلید، رؤسای حکومت‌های اسلامی، سازمان کنفرانس اسلامی، سازمان ملل، حقوق بشر و سایر مجامع جهانی، خواست که به خاطر حفظ کرامت انسانی، پاکستان را در قطع چنین جنایاتی تحت فشار قرار بدهند... (محقق کابلی، ۱۴۳۴). پیام روشن ایشان، تأکید بر انسجام مسلمانان در دفاع از مظلومان و مقدسات در قالب ناسیونالیسم اسلامی است.

۲. نفوذ فتوای مجتهدین در ایران با ناسیونالیسم ملی

مرجعیت دینی به ویژه مراجع شیعه به‌طور معمول بر مقلدان و پیروان خود و بلکه بر غیر پیروانش نفوذ دارند. به‌عنوان نمونه با فتوای سید محمد مجاهد گروه زیادی از شیعیان به جنگ علیه روسیه رفتند (نقیب‌زاده، ۱۳۸۲، ۹۹). صدور فتوای تحریم تنباکو از عراق، توسط میرزای شیرازی ناسیونالیسم ملی را در ایران رقم زد که منجر به لغو امتیاز تنباکو در ایران شد (همان، ۱۰۲). نهضت مشروطه در ایران با فتوای آخوند خراسانی و فقهای دیگر نجف، به پیروزی رسید (ذبیح‌زاده، ۱۳۸۶، ۳/ ۳۰۰). به طور کلی می‌توان گفت مردم ایران به رهبری آیت‌الله خمینی به وحدت اسلامی و همبستگی ملی دست یافتند که باعث پیروزی آنان در ۲۲ دلو ۱۳۵۷ علیه نظام شاهنشاهی شد.

۳. نفوذ فتوای مجتهدین در عراق با ناسیونالیسم ملی

علمای شیعهٔ عراق در سال ۱۲۹۳ هـ.ش تلاش کردند که این کشور، تحت مستعمرهٔ انگلستان قرار نگیرد. فتوای مراجع ساکن نجف در همان سال معروف به «جهادیه» صادر شد که مبارزات تا زمان قیام ۱۹۲۰ عراق ادامه یافت. شیخ مهدی خالصی در کاظمین بر جهاد اصرار ورزید و فتوایی درباره لزوم دفاع از کشورهای اسلامی صادر کرد. میرزا محمدتقی شیرازی در سامرا بعد از فتوای حرمت فرمانروایی غیرمسلمان بر مسلمان (الحسنی، ۱۹۸۳، ۷۴)) به وجوب جنگ با انگلیسی‌ها فتوا داد: «... درصورتی‌که انگلیس‌ها از قبول خواسته‌های مردم امتناع کنند، بر مردم جایز است که برای دفاع، متوسل به زور و قوت بشوند» (الحسنی،۱۹۸۳، ۱۰۴). بدین‌سان، فقها و مردم عراق با انسجام و هم‌پیمانی خود، بزرگ‌ترین ناسیونالیسم ملی را در عراق رقم زد، این انقلاب عراقی‌ها به «ثورة العشرین» معروف شد.

اهل تشیع و تسنن معتقدند که مجتهد جامع‌الشرایط، به نوعی بر مردم ولایت دارد، فتاوا و احکام آن به خاطری که از منابع شرعی گرفته‌شده‌اند، دارای نفوذ و اهمیت خاصی است. در تفکر فقهی و کلامی شیعه و سنی، قدر متیقن این است که مجتهدِ جامع‌الشرایط ولی و حاکم باشد؛ اما در صورت اضطرار و نبود آن، به مجتهد غیر اعلم ولی متقی و پارسا، می‌توان اکتفا کرد.

۴. نفوذ بین‌المللی فتاوای مجتهدین با ناسیونالیسم اسلامی

یک. فتوای روح‌الله خمینی مبنی بر اعدام سلمان رشدی به خاطر ارتدادش در تدوین و چاپ کتاب آیات شیطانی و توهین به اسلام، قرآن و پیامبر اکرم (ص)، موجی از ناسیونالیسم اسلامی ایجاد کرد، این حکم مورد قبول و استقبال قاطبهٔ علمای اسلام در سراسر جهان و ملت‌های اسلامی قرار گرفت. آیات شیطانی (Satanic verses)، مسئله رسالت پیامبر اکرم (ص) و نزول آیات الهی را به صورت بسیار توهین‌آمیز و مسخره‌وار مطرح کرده بود و نزول آیات الهی را مربوط به تلقینات شیطانی معرفی کرده بود و اصلی‌ترین ضروریات دین مبین اسلام را انکار کرده بود. مطابق روایات متعددی از معصومین (ع) چنین فردی کافر و مرتد شده است و کشتن آن، واجب است (وسائل‌الشیعه، ۱۸، ۵۵۵).

بنابراین روح‌الله خمینی، فتوایی را در سال ۱۳۶۷ش. مبنی بر اعدام سریع سلمان رشدی صادر کرد و گفت که مسلمانان سراسر جهان باید، مؤلف کتاب آیات شیطانی و هم ناشرین مطلع از محتوای آن را در هر جا یافتند، سریع اعدام کنند (خمینی، ۱۳۷۶: ۲۱/ ۸۶).

دو. شیخ محمود شلتوت، یکی از فقهای برجستهٔ مصر طی فتوایی عمل به فقه شیعه را، همچون عمل به فقه مذاهب چهارگانه اهل سنت، دانسته است (جلالی، مجله حوزه، ش ۱۲۴، ۴). این فتوا تحول عظیمی در افکار بسیاری از اهل تسنن در سطح بین‌الملل گذاشت و الفتی بین شیعه و سنی در قالب ناسیونالیسم اسلامی ایجاد کرد (بی‌آزار شیرازی، مجله پگاه حوزه، ج۱۳۰ / ۵).

ب. نفوذ فتاوای علمای غیرمجتهد با ایجاد ناسیونالیسم ملی

۱. فتوای جهاد علیه انگلیسی‌ها در افغانستان؛ در ۱۲۵۴ ق / ۱۸۳۹، انگلیسی‌ها به بهانهٔ حمایت از شاه شجاع به افغانستان تاختند که موجب نفرت افغانستانی‌ها از انگلیسی‌ها شد. ملا عبدالله فاضل قندهاری در مساجد و تکایای کابل، طی فتوایی عموم مردم از شیعه و سنی را به وحدت و جهاد علیه انگلیسی‌ها دعوت کرد. براثر فتوای جهاد او و دیگر علمای افغانستان، مردم انسجام ملی خود را بازیافتند، اشغالگران قریب به ۱۷۵۰۰۰ نفر، به‌جزیک نفر، همه کشته شدند (ناصری داودی، ۱۳۷۹: ۱/ ۱۲۷).

۲. فتوای لغو بردگی هزاره‌ها توسط علامه فیض محمد کاتب؛ از زمان تسلط امیر عبدالرحمان بر هزارستان تا زمان امان‌الله خان ۱۹۲۳ م ۱۳۰۲ ش، تعداد زیادی از هزاره‌ها به‌عنوان برده، زندگی می‌کردند و سرانجام که به فتوای ملا فیض محمد کاتب هزاره نظام بردگی لغو شد، به همین جهت هزاره‌ها از امان الله در جنگ علیه حبیب‌الله کلکانی حمایت کردند (یزدانی، ۱۳۷۰: ۳).

۳. جمعی از عالمان دینی افغانستان در ۲۴ دلو ۱۳۵۷ در شهر پیشاور پاکستان دورهم جمع شدند، فتوای جهاد را علیه دولت کابل صادر کردند (خلاصه تاریخ افغانستان، https: / / fa.wikipedia.org / wiki /). این فتوا از نگاه دینی و ملی نفوذ خود را داشته است که عده‌ای را به شکل ناسیونالیسم ملی علیه دولت وقت کابل، به سنگرهای جهاد کشاند.

۴. فتوای جهاد سیاف علیه طالبان؛ سیاف پلیس ملی را «مجاهد» و مدافعان وطن و قربانیان نبرد با طالبان را «شهید» و انتحار در اسلام را حرام دانسته است (بخدی؛ ۱۰۸۴۲ / / http: / / bokhdinews.af special –report).

۵. در سال ۱۳۹۷ صدها نفر از علمای دینی از سراسر افغانستان در کابل جمع شدند و با استناد به آیات قرآن و احادیث فتوا دادند که جنگ جاری افغانستان ناجایز و ناروا است (۱/ ۳/ ۱۳۹۷). این فتوا تأثیرات ملی بر جای گذاشت و مردم بیشتر بر بطلان تروریست‌های طالب و داعش و... پی‌بردند و علیه آن‌ها آماده شدند.

ج. عالمان فاقد شرایط اجتهاد و سوءاستفاده از فتوا

۱. فتوای مهدور الدم بودن هزاره‌ها؛ عبدالرحمان خان چندین فتوا بر کفریت هزاره برای قتل عام آنان از علمای درباری گرفت. سید محمود قندهاری را تشویق کرد که کتابچه و اعلانی برای عوام مبنی بر تکفیر هزاره‌ها انشاء کنند، مشروط بر این‌که در عنوانات مندرجهٔ آن، دلایل

بعضی آیات قرآنی نبوی را نص کنند (ریاضی، ۱۳۶۹: ۲۲۱). در سنه ۱۳۱۰ هجری قمری، مطابق ۱۸۹۳ میلادی ملا سید محمد، فتوای خود را صادر کرد (ریاضی، ۱۳۶۹: ۲۲۵). بدین ترتیب، حکم مهدورالدم بودن هزاره‌ها در تمام نقاط افغانستان پخش شد و بیش از ۶۲٪ مردم هزاره قتل‌عام، آواره و به بردگی گرفته و نابود شدند.

۲. فتوای برهان‌الدین ربانی مبنی بر تکفیر مارشال دوستم؛ در زمان حکومت ربانی، وی با دایر کردن شورای اهل حل و عقده حکومت خویش را تمدید کرد، کارش از نگاه بسیاری از مردم و احزاب سیاسی غیرمشروع بود. استاد ربانی، با اعلام جهاد و فتوای سیاسی دوستم را کمونیست کافر قلمداد کرد (مزاری، ۱۳۷۴: ۱۵۳).

۳. فتوای قتل‌عام شیعیان توسط طالبان در مزارشریف؛ علی‌رضا طاهری خبرنگار بی‌بی‌سی، دربارهٔ قتل‌عام در مزار شریف می‌گوید من دست‌نوشته‌هایی از فتوای ملاعمر را دیدم که در آن نوشته بود؛ مردها و کودکان رافضی‌ها و شیعیان را بکشید و زنان و دختران‌شان را به بردگی و کنیزی بگیرید و اموال‌شان را تصاحب کنید» (روزنامه خراسان، ۱۳۷۷). مولوی نیازی، در مسجد جامع مزار شریف: هزاره‌ها مسلمان نیستند و ما باید آنان را بکشیم، یا باید مسلمان شوید و یا افغانستان را ترک کنید» (رشید، ۱۳۷۹: ۱۲۵).

۴. نتیجه‌گیری

مرجعیت دینی، با اصول اخلاقی و تربیتی باعث جلب اعتماد اشخاص می‌شوند و آن‌ها را هدایت و رهبری می‌کنند. مبانی و اهدافی مرجعیت دینی، با مبانی برخی از گونه‌های ناسیونالیسم چون ضد استعمار، اصلاح‌طلب، حقوق بشردوستانه و... تا حدودی سازگار و متعامل هستند. جنبه‌های مثبت ناسیونالیسم از نظر مرجعیت دینی مذموم نیست، ناسیونالیسم آن‌گاه محکوم است که جنبهٔ منفی به خود گیرد؛ ولی مرجعیت دینی، با ناسیونالیسم منفی چون افراطی مذهبی، توتالیتر و نژادی هماهنگی ندارد.

نفوذ مرجعیت دینی با ایجاد ناسیونالیسم مثبت باعث انسجام ملی و رهایی کشورها از سلطهٔ استعمار شده است؛ اما برخی از عالمان غیرپارسا و سوءاستفاده‌گر از مقام مرجعیت، تاکنون در افغانستان با تزریق افراطیت مذهبی قومی باعث ایجاد ناسیونالیسم قومی، مذهبی شده‌اند و موجب قتل و کشتار با فتاوای دروغین خود شده‌اند و مردم روی صلح، آرامش و آسایش را ندیده‌اند.

پیشنهاد می‌شود که نهادهای ملی و مدنی از رشد و توسعهٔ مرجعیت دینی سالم در افغانستان پشتیبانی کنند، دیدیم که مرجعیت کمک بزرگی در رشد و بالندگی مادی و معنوی کرده‌اند. مرحوم آیت‌الله محقق کابلی و آیت‌الله فیاض از مجتهدین برجستهٔ جهان تشیع، خدمات ارزشمند علمی، تربیتی، فرهنگی و... به مردم افغانستان کرده‌اند. ▣

منابع

۱. ابن فرّاء، ابویعلی محمد بن حسین(۱۴۰۸) الأحکام السلطانیه، مصر، مطبعه مصطفی البابی الحلبی.
۲. اوزکریملی،اوموت(۱۳۸۳)،نظریه‌های ناسیونالیسم، محمدعلی قاسمی،تمدن ایرانی،تهران.
۳. آشوری، داریوش (۱۳۷۳)، دانشنامهٔ سیاسی، تهران، مروارید.
۴. آصف،محمد(۱۳۸۴)،مبانی ایدئولوژیك حکومت، در دوران پهلوی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران.
۵. بخدی؛
http: / /bokhdinews.af /special –report, 10842
۶. بهزادی، حمید (۱۳۵۴)، ناسیونالیزم، مؤسسه حساب،تهران.
۷. بیانیه‌ها و فتاوای آیت‌الله محقق ۱۴۳۱ ه. ۳ /۱۲/ ۱۳۹۱ مطابق با ۱۰ ربیع‌الثانی ۱۴۳۴.
۸. بی‌آزار شیرازی، عبدالکریم (۱۳۷۷)، همبستگی مذاهب اسلامی، نشر: سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی،تهران.
۹. پاکتچی، احمد (۱۳۶۷)، دایره المعارف بزرگ اسلامی، تهران: مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی.
۱۰. جزیری، عبدالرحمن(۱۸۸۲) الفقه علی المذاهب

الاربعة، ج۵، القاهرة، مطبعة دار المامون.
۱۱. جلالی، غلامرضا، جایگاه سید شرف الدین در تقریب مذاهب اسلامی، مجله حوزه، دفتر تبلیغات اسلامی قم شماره ۱۲۴.
۱۲. حسنی، عبدالرزاق (۱۹۸۳) ثورة النجف، صیدا، مطبعهٔ العرفان.
۱۳. حسینی میلانی، علی(۱۴۱۳) الامامه فی اهم الکتب الکلامیه، قم، انتشارات مهر.
۱۴. خبرگزاری جمهور، انحصاری کردن جهاد یا سلب مشروعیت از جهادی‌ها؟ شنبه ۱۵ میزان ۱۳۹۶
۱۵. خلاصه تاریخ افغانستان،
https: / / fa.wikipedia.org / wiki
۱۶. خمینی، روح‌الله (۱۳۷۴)، صحیفه نور، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام.
۱۷. رشید، احمد (۱۳۷۹)، طالبان اسلام، نفت و بازی بزرگ، تهران، انتشارات دانش هستی.
۱۸. روزنامه خراسان (۱۳۷۷)، شماره روز یکشنبه ۶.
۱۹. ریاضی، محمد یوسف (۱۳۶۹)، تاریخ افغانستان در سال‌های ۱۲۰۷-۱۳۲۴ق، تهران، عین الوقایع
۲۰. شیخ عبدالله بن بیه (۱۳۹۰)، صنعت فتوا و احکام اقلیت‌ها، مترجم: عبدالظاهر سلطانی، تهران، نشر احسان.
۲۱. طباطبایی یزدی، سید محمدکاظم (۱۴۰۹)، العروة الوثقی، بیروت، مؤسسهٔ الاعلمی للمطبوعات، چاپ دوم.
۲۲. علی نورایی یگانه، روزنامه رسالت چ ایران، ش ۶۵۵۱ به تاریخ ۱۳۸۷/۷/۲۷
۲۳. فیومی، مصباح المنیر، ۱۴۱۴ق، ج۱.
۲۴. کاتم، ریچارد (۱۳۷۱)، ناسیونالیسم در ایران، احمد تدین، کویر.
۲۵. گروه پژوهش سینا، (۱۳۸۱)، افغانستان در سه دهه اخیر، قم، مؤسسه فرهنگی تقلین.
۲۶. گیبرنا، مونتسرات (۱۳۷۸)، مکاتب ناسیونالیسم، امیرمسعود اجتهادی، انتشارات وزارت خارجه، تهران.
۲۷. ماتیل، الکساندر (۱۳۸۴)، دایرة المعارف ناسیونالیزم، ج۱، مترجمان: کامران فانی، محبوبه مهاجر، تهران، وزارت خارجه.
۲۸. مزاری، عبدالعلی (۱۳۷۴)، احیای هویت، قم، مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان
۲۹. مطهری، مرتضی (۱۳۸۵) مجموعه آثار استاد شهید مطهری، تهران، صدرا، ج ۲۴.
۳۰. معظم‌پور، اسماعیل (۱۳۸۳)، نقد و بررسی ناسونالیزم تجددخواه در عصر رضاشاه، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران.
۳۱. ناصری داودی، عبدالمجید (۱۳۷۹)، مشاهیر تشیع در افغانستان، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۳۲. نجفی، محمدحسن (۱۴۰۴)، جواهرالکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج۴، بیروت لبنان: دار إحیاء التراث العربی.
۳۳. نقیب‌زاده، سیداحمد(۱۳۸۲)، نقش روحانیت شیعه در پیروزی انقلاب اسلامی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۳۴. یزدانی، حسین علی (۱۳۷۰)، صحنه‌های خونینی از تاریخ تشیع در افغانستان، مشهد، مینا.

بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۴

کارکردهای روحانیت شیعه در افغانستان



□ عبدالقیوم آیتی

مقدمه

روحانیت را به‌عنوان یک جمعیت فعال فرهنگی و اجتماعی می‌توان شمرد. ماهیت و ساختار زندگی علما در جامعه به‌گونه‌ای شکل گرفته که همواره اندوه و شادی آن‌ها با مردم گره‌خورده است. آن‌ها از نزدیک دردهای مردم را لمس می‌کردند و در پی درمان آن‌ها گام برمی‌داشتند. جامعه‌شناسی علمای دینی افغانستان از آموزه‌های اسلامی و میزان معارف الهی سرچشمه می‌گیرد (ماکنوس: ۱۳۸۰). روحانیت به‌صورت یك سازمان (غیررسمی) و شبکهٔ مرتبط اجتماعی است که در دورهٔ امام جعفر صادق(ع) رسمیت یافته است. «برای نخستین‌بار در میان جامعه مسلمین (شیعه و سنی) زیربارش فضل و کمالات و تعلیمات امام صادق(ع) و توسط آن حضرت علمای اسلام به‌صورت یك واحد اجتماعی مستقل، موجودیت و موضوعیت یافتند، مکتب‌ها و مدارس دینی و آموزشی به شکل نوین ظهور کردند، علوم و علمای اسلام هویت حوزه مستقل به دست آوردند» (باقی، ۱۳۶۴: ۱۵)؛ بنابراین روحانیت دارای سازمان و هویت مستقلی است که در هر نقطه از جهان قرار داشته باشند، دارای مسؤولیت‌های مشابه‌اند و دارای وظایف یکسان در زمینه‌های گوناگون که برخی از مسئولیت این سازمان، هدایت و ارشاد جامعه است، درواقع روحانیت آگاه و عامل، امانت‌دار واقعی

پیامبران الهی است(همان). در افغانستان مانند سایر کشورها، علما و روحانیت دارای وحدت و کارکردهای مشابه به هم هستند، روحانیت پس از طی نمودن دوره‌های تحصیلی آنچه فراگرفته است، برای مردم آموزش می‌دهد و بدون این‌که یک‌نهاد خاص متکفل جهت‌دهی و ساماندهی باشد، روحانیت این امر را یك رسالت دینی می‌داند و برایش فرق ندارد که در کجا و در چه جایی به این امر مهم بپردازد.

کارکردهای سازمان روحانیت

سازمان روحانیت در افغانستان کارکردهای متعدد و متنوعی در جامعه دارد که برخی از کارکردهای این سازمان عبارتنداز:

الف. رسالت مدار: رسالت عمده و اصلی علما و روحانیت متعهد در طول تاریخ این بوده که میراث گران‌بهای انبیای عظام یعني؛ دین و شریعت الهی را از گزند تهاجمات و تحریفات نگهدارند و پا به‌پای پیشرفت زمان و مقتضیات آن، کاروان بشریت را به‌سوی اهداف بلند هدایت و رهبری نمایند و از همه مهمتر این‌که با استعمارگران و حکومت‌های استبدادی مبارزه کنند، که حاکمیت برحق شریعت و طریقت الهی و توحیدی را در زمین برقرار سازند. پاسداری از دین و جامعه اسلامی بر عهدهٔ علما و اندیشمندان دینی می‌باشند و نیز ایستادگی در برابر استعمار و فرهنگ آن، رسالت روحانیت شیعه در کشورهای اسلامی است. در این باره آقای حکیمی به نقل از دکتر شریعتی می‌نویسد: «... در زیر هیچ قراردادی استعماری امضای یك آخوند نجف رفته نیست. پیشاپیش هر نهضت مترقی ضد استعماری در این کشورها (کشورهای اسلامی) همواره بدون استثنا قیافه یك یا چند عالم راستین اسلامی و به‌خصوص شیعی وجود دارد»(حکیمی،۱۳۷۸: ۱۸). حقیقتاً علمای شیعه در افغانستان در همهٔ دوره‌ها نقش پیشتاز را در راه‌اندازی نهضت‌های آزادی‌بخش علیه استعمارگران داشته‌اند و در این راه از هیچ مساعدت فروگذار نکرده‌اند و در رأس هر جنبش آزادی‌خواهانه و عدالت‌خواهانه علما حضور داشتند.

ب. توسعهٔ آموزش (تعلیم و تربیت): ۱. مدارس علمیه: یکی از مهمترین وظایف روحانیت و علمای دینی تربیت طلاب و محصلان علوم دینی است. مدرسه‌ای علمیه محل تعلیم و تربیت است که در بیشتر شهرها و روستاهای افغانستان مدارس خرد و کلان وجود دارد که در هرکدام آن عده‌ای مشغول تحصیل علوم دینی هستند. برخی از علما به‌رغم کمبود امکانات، توانسته‌اند، شاگردان بسیار خوبی تربیت کنند، در مدارس روستایی سطح درس تا لمعه دمشقیه و گاهی بالاتر از آن می‌رسد، ولی در کابل دروس سطح به‌طور کامل تدریس می‌گردد و اخیراً حتی یکی و دو درس خارج نیز برای طلاب سطوح بالاتر برگزار می‌شود (بختیاری،۱۳۸۵: ۲۹۱).

۲. مکتب‌خانه‌ها: گروهی از روحانیت به‌ویژه آن‌هایی که در سطح علمی پایین‌تری قرار دارند، مکتب‌خانه‌ها را اداره می‌کنند. مکتب‌خانه‌ها در گذشته تنها راه سوادآموزی به شمار می‌رفت. حدود یك قرن است که دولت‌ها مکاتبی را برای سوادآموزی و تعلیم و تربیت کودکان و نوجوان تأسیس و اداره می‌کنند. مکتب‌خانه‌ها برای شیعیان افغانستان تا قبل از انقلاب اسلامی افغانستان، مهمترین و مطمئن‌ترین شیوهٔ تحصیل کودکان بود؛ ولی در سال‌های پس از جهاد و جنگ‌های خانمان‌سوز داخلی، مردم و مؤسسات خیریه در بسیاری از مناطق شیعی مدارس ایجاد نمودند که کم‌کم دایره‌ای فعالیت مکتب‌خانه‌ها را تنگ‌تر ساختند. باید به یادداشت که مکتب‌خانه‌ها به دست روحانیون اداره می‌شدند و آن‌ها نقش بسیار فعال در سوادآموزی و آموزش تعالیم دینی دارند(همان، ۲۹۳ – ۲۹۲).

ج. تحکیم و بهبود روابط اجتماعی: علما به دلیل نفوذ و اقتدارشان در میان مردم نه‌تنها سران قبایل و خوانین، بلکه سلاطین افغانستان، نیز در ظاهر خود را ملزم به متابعت از نظریات آن‌ها می‌دانستند، در تصمیم‌گیری‌های مهم مانند وضع قانون، اعلان جنگ داخلی یا خارجی در مراسم تاج‌گذاری و... به رأی و دیدگاه آن‌ها اهمیت می‌دادند یا از نفوذ اجتماعی آن‌ها برای رسیدن به آرمان‌های خویش بهره‌برداری می‌کردند(علی‌آبادی،۱۳۷۲: ۳۲-۳۳). این‌گونه بهره‌برداری‌ها توسط حاکم از برخی علما می‌شدند، اکثر روحانیت به‌عنوان کارشناس دینی و مذهبی و

راهنمایان واقعی موردپذیرش مردم بودند و حتی برخی از حاکمان از این نوع ارتباط برخی روحانی‌نما به نفع خود سوءاستفاده می‌کردند. دربارهٔ پیوند مستحکم مردم و روحانیت در جامعهٔ افغانستان، آقای هدی چنین می‌نویسد: رابطهٔ مستحکم روحانیون مذهبی با مردم را، در تاریخ جامعه‌شناسی مذهبی و سیاسی افغانستان، در طی قرون متمادی و در ادیان مختلف شاهد بود و به همین دلیل تمایل طبیعی توده‌های مردم با روحانیت، به‌صورت اصل در تحلیل‌های جامعه‌شناسی مردم افغانستان باید در نظر گرفته شود، به‌خصوص که در مذهب و آیین مهمترین نهاد اجتماعی واصلی‌ترین شیرازه‌بند روابط اجتماعی در میان این سرزمین بوده است.

نهادهای مهم را در جامعهٔ مذهبی افغانستان، مسجد، حسینیه و مدارس دینی تشکیل می‌دهند. مسجد که تجلی‌گاه اصلی بیعت مردم با روحانیت، امام جماعت و امام‌جمعه و... است، می‌توان در تعبیر جامعه‌شناسی نوین، محل ارتباط میان مردم و رهبران مذهبی آن‌ها باشد، نوعی ارتباط چهره به چهره و نقش روحانیت را در ارشاد و آموزش نظارت و بسیج مردم به‌ویژه آن‌هایی که در قلمرو جغرافیایی حسینیه و مسجد محل قرار دارند، نشان می‌دهند. تحلیل‌های امام جماعت و روحانی درواقع بسترخط فکری مردم را تشکیل می‌دهد و بدین لحاظ اگر روحانی یك فرد انقلابی و آگاه و دانشمند باشد، فرهنگ مذهبی، سیاسی و اجتماعی مردم، نیزبه‌صورت القایی، متعالی می‌شود(ریاضی هدی:۱۳۷۵: ۲۲).

آقای واعظی در مورد روابط روحانیت و جامعه این‌گونه می‌نویسد: «در جامعهٔ مذهبی افغانستان رابطه مردم با نهاد روحانیت پیوند نزدیك روحی، معنوی و پر از اعتماد و اطمینان داشته است. یك روحانی، امین‌ترین فرد و مهمترین عنصرمعنوی است که هزاره‌ها (شیعه) وتمامی مردم مسلمان افغانستان درجزئی‌ترین و پنهانی‌ترین رازها و نیازهای مذهبی، خصوصی، خانوادگی و اجتماعی خویش به او مراجعه می‌کنند و توده‌های مذهبی، ملا و روحانی را در همهٔ امور اجتماعی و زندگی خود پناهگاه امین و حلال معتمد و رازدار می‌دانند. به همین دلیل است که نهاد روحانیت از دیرپا تأثیرگذار و مقدس و مورد اعتماد در جامعه بوده است»(واعظی،۱۳۷۷: ۱۰). جامعهٔ شیعهٔ روحانیت خویش را امانت‌دار در دین، اسرار و رازهایش خویش می‌دانند که این مسئله مسئولیت عالمان را چند برابر می‌کنند تا بتوانند امانت‌داران واقعی در جامعه باشند.

د. تبلیغات مذهبی: یکی از مهمترین وظایف روحانیت تبلیغ دین است. در افغانستان همواره علمای دین به این مهم اهمیت می‌دهند و برای مؤثر واقع‌شدن تبلیغ تعالیم دینی و ایجاد باورمندی در میان مردم، شیوه‌های تبلیغی دارند و بااهمیت‌ترین زمان‌ها و ایام تبلیغات مذهبی در میان شیعیان افغانستان در این ایام می‌باشند:

۱. ماه محرم: برای زنده نگه‌داشتن ایام سوگواری سالار شهیدان حسین بن علی(ع)، وعاظ و خطباء، معارف و آموزه‌های دینی را در این ایام برای مردم بیان می‌کنند. در میان شیعیان مرسوم است «از اول ماه محرم تا روز سیزدهم محرم عزاداری می‌کنند» (بختیاری، پیشین:۳۹۳). ماه محرم، مهمترین فرصت تبلیغی در این کشور است، زیرا همه مردم با آمادگی برای شنیدن نصیحت به مساجد می‌روند و هم فرصت کافی است که مبلغ کمر همت را ببندد، تعالیم اسلامی را برای مردم بازگوکند، هم برای مردم فرصت خوبی است که برای ارتقای آگاهی دینی خویش از تلاشی فروگذار نکند.

۲. بیست و هشتم صفر و ایام شهادت امامان معصوم(ع): در این‌گونه ایام و مناسبت‌ها، مردم برای اقامه عزا در مساجد و تکایای شهرها و روستاها گرد هم می‌آیند، روحانیان و مداحان اهل‌بیت از فرصت پیش‌آمده می‌توانند نهایت بهره‌برداری را در جهت نشر معارف اسلامی ببرند(فرهنگ،۱۳۸۰: ۳۱۲).

۳. اعیاد مذهبی: به مناسب ایام میلاد معصومین(ع) و همین‌طور به مناسبت‌های اعیاد ملی چون نوروز و چهارشنبه‌سوری و نیز اعیاد مذهبی چون عید قربان، عید فطر و عید غدیر خم، در بسیاری از مساجد و حسینیه‌ها با حضور علما و اندیشمندان دینی مراسم جشن و سرور برگزار می‌گردد(همان،۳۲۷).

ه. حل‌وفصل دعاوی: علمای شیعه در افغانستان در

قسمت مصالحه و فیصله دعاوی در میان جامعه بسیار نقش مؤثردارند. چنانچه دعاوی به محاکم دولتی کشیده می‌شد، بسیار به طول می‌انجامید، چه‌بسا اصلاً طرفین دعوا به‌حق نرسند و با رشوه‌دهی کلان، حق ناحق می‌شد، ولی حل‌وفصل نزاع‌ها در نزد علمای شیعه پس از استماع شکایت و دفاع طرفین حکم را در طی چند ساعت یا چند روز صادر می‌کنند، بدون این‌که طرفین ناراضی باشند.

حل دعاوی توسط علما، بسیار به سهولت انجام می‌گیرد: «زن جوانی (در حدود بیست‌ساله) با پیرمردی که دو نفر زیر بغلش را گرفته بودند، آمده بودند و زن تقاضای طلاق می‌کرد، اگر این موضوع به دادگاه کشیده می‌شد، مطمئناً ماه‌ها طول می‌کشد تا حل می‌شد، ولی در آنجا آیت‌الله تقدسی تنها در مدت بیست دقیقه قضیه را فیصله داد. نخست شکایت‌های هر دو طرف را شنید و مطمئن شد که امکان ادامهٔ زندگی برایشان وجود ندارد، سپس صیغهٔ طلاق را جاری کرد» (بختیاری، پیشین: ۳۹۳).

و. سیاست: روحانیت و علمای افغانستان هیچ‌گاه در مقابل حاکمان مستبد کوتاه نیامده‌اند و در طول تاریخ در مقاومت و ایستادگی در برابر نظام‌های ناکارآمد، پرداختند و لحظه‌ای از این رسالت غافل نشده‌اند و در مقابله با حکومت‌های مستبد و زورگو، دو روش را پیشه خویش ساخته‌اند:

۱. عدم سازش با حاکمان ستمگر: علما در جامعهٔ افغانستان و به‌ویژه در جامعهٔ شیعه از جایگاه والایی برخوردارند و دژ اجتماعی مستحکمی برای مردم هستند. تلاش نظام‌های حاکم در جهت به انزوا کشاندن عناصر مذهبی و روحانی به خاطر آن بود که این قشر، نتواند حرکتی انجام دهند و موضع و جهتی را انتخاب کنند که وجهه و موقعیت سیاسی، اجتماعی و نظامی را زیر سؤال ببرد یا مورد تهدید جدی قرار دهد، چه این‌که این عناصر نیروهایی را تشکیل می‌دادند که به‌عنوان مخالفین بالقوه همسویی و هماهنگی‌هایی باسیاست‌های نظام نداشته و حاضر به اطاعت یا سازش نبودند و در میان مردم هم از موقعیت و صلاحیت خوبی برخوردار بودند، بدین‌جهت بود که نظام‌ها... با تهدید آرام آن‌ها را منزوی سازند و از شرکت در فعالیت‌های مهم اجتماعی بازدارند (واعظی، ۱۳۷۰: ۵).

۲. مقاومت در برابر حاکمان ستمگر: در این شیوه روحانیت مستقیماً در مقابل نظام‌های استبدادی افغانستان وارد صحنه می‌شدند و در برابر حکومت‌ها موضع می‌گرفتند و حاکمان افغانستان همیشه از روحانیت احساس خطر می‌کردند، زیرا علمای شیعه به روشنگری استبداد آن‌ها در میان مردم و جامعه می‌پرداختند و با توجه به نفوذ روحانیت بسیاری از مردم در کنار روحانیت قرار می‌گرفتند. برخی حاکمیت های سیاسی در افغانستان، هیچ‌گاه از بی‌عدالتی‌ها دست نکشیدند، همیشه روحانیت را تهدید، حبس، تبعید و سرکوب می‌نمودند و حتی آن‌ها به شهادت مي‌رساندند؛ مانند قاضی عسکر و کاتب و... در دوره امارت عبدالرحمان بسیاری از علما و روحانیت شیعه در سیاه‌چال‌های مخوف به دست جلادان رژیم سلطنتی وي، جان سپردند، یا مجبور به ترك خانه و کاشانه خویش شدند (همان).

روحانیت و علما، به دست حاکمان و مزدوران استکبار جهانی چون انگلیسی‌ها، شوروی‌ها و امریکایی‌ها و گروهك طالبان که دست پروردگان برخی از فرقه‌های منحرف است، برای نابودی عالمان شیعی اقداماتی کردند و بسیاری از آنان را به شهادت رساندند از جملهٔ آن‌ها دبیر کل حزب وحدت اسلامی افغانستان و رهبر شیعیان افغانستان استاد شهید عبدالعلی مزاری (رح) را می‌توان نام برد.

روحانیت شیعه در طول تاریخ افغانستان، از سوی گروه‌های متعصب مذهبی و قومی مورد آماج حملات و آسیب‌های جدی قرار گرفتند. در دورهٔ امیر عبدالرحمان که شیعیان را مورد قتل عام قراردادند و در درجهٔ اول آن روحانیت بوده است. در دورهٔ حکومت حبیب‌الله خان بازهم مناطق شیعه‌نشین مورد حملات آن‌ها قرار گرفت و مردم شیعه مجبور بود که به نماز جماعت علمای اهل سنت شرکت ورزند به امامت آن‌ها نمازگزارند (فرهنگ، ۱۳۸۰: ۲۱۹-۲۱۸). همان‌طوری که قبلاً اشاره شد، روحانیت در بیدار نمودن مردم نقش

بنیاد اندیشه

اساسی و تعیین‌کننده‌ای داشتند و ازاین‌رو علما شیعه در دل‌های مردم جا داشتند و از آن‌ها پیروی می‌نمودند. در جامعه تشیع افغانستان روحانیت نقش سازنده و بارزی در ایجاد، ابنیه تاریخی و مذهبی، مدارس علمی، آبادانی و ترمیم و تجدید بنا و راه‌های مواصلاتی مردم شیعه داشتند. این مسئله ازیک‌طرف و مسائل دیگر چون امر تعلیم و تربیت فرزندان شیعه در هنگامی که درهای مکاتب دولتی برروی آن‌ها بسته بودند، سعی و تلاش فراوان در امر باسواد نمودن فرزندان آن‌ها داشتند و در زمینه بیان احکام دین نقش بسزایی داشتند. از همه مهمتر این‌که در نهضت‌های آزادی‌بخش روحانیت به‌عنوان فرمانده از همگان پیشگام‌تر بودند و در رسمی نمودن مذهب شیعه در افغانستان تلاش‌های زیادی صورت گرفت که در این میان می‌توان به آقای حجت اشاره کرد که ایشان در دورهٔ تقیه که شیعیان در تقیه به سر می‌بردند این فضا می‌شکنند و شیعیان را از تقیه خارج می‌کند. مردم شیعه افغانستان علاقه بسیاری به روحانیت دارند و خصوصاً به آن‌های که نماینده مجتهد و مرجع تقلید باشند یا این‌که خود آن‌ها به درجه اجتهاد رسیده باشند. در یک‌کلام می‌توان گفت: که روحانیت شیعه کارنامه مطلوبی در میان جامعه شیعه افغانستان دارند، که آیات عظام شیعیان افغانستان نمونه مطلوب و حقیقی روحانیت می‌باشند(همان، ۳۲۳).

ز. اجتهاد و مرجعیت: مهمترین هدف و کارکرد روحانیت شیعه، این است که بتواند بالاترین مرحله علمی را در فقه و اصول به دست آورد و به درجهٔ اجتهاد نائل شوند. دربارهٔ مجتهد جامع‌الشرایط در رساله‌های عملی این‌گونه آمده است: مجتهدی که جامع شرایط مرجعیت باشد می‌تواند دیدگاه‌های فقهی خود را در کتابی منتشر سازد تا مردم از وی تقلید کند. مرجعیت در مذهب شیعه تداوم و استمرار مسیر نبوت و امامت است؛ زیرا مراجع تقلید درواقع بیان‌کنندگان و مفسران قرآن کریم و احادیث شریف‌اند. بنا بر مذهب اثنی عشری کسانی که خود مجتهد نیستند و نمی‌توانند، احکام را از منابع استخراج کنند و همچنین نمی‌توانند به گونه‌ی عمل کنند که جانب احتیاط را نگاه دارند، از مجتهد جامع شرایط تقلید کنند. درگذشته شیعیان افغانستان معمولاً از مراجعی تقلید می‌نمودند که در حوزه‌های کهن نجف و قم به سر می‌بردند، مردم شیعه فقط با وکلای آن‌ها در ارتباط بودند و ازاین‌رو وجوهات شرعی خویش را به وکلای مراجع تقلید خویش تحویل می‌دادند، آن‌ها نیز بخشی اندکی از این وجوهات را صرف نیازمندی‌های منطقه می‌نمودند و بقیه را به دفاتر مراجع در نجف یا قم می‌بردند(بختیاری، پیشین:۳۹۰)و مقولهٔ مرجعیت در میان جامعه تشیع افغانستان کاملاً تازه است، زیرا بسیاری از علمای شیعه افغانستان به مرحلهٔ اجتهاد رسیدند، ولی شرایط مساعد نبود تا بتوانند رسالهٔ عملیِ تدوین نمایند و مردم از آن‌ها تقلید کنند، اما آرزوی دیرینهٔ مردم تشیع افغانستان جامه عمل پوشیدند و با تلاش زیاد و سعی بلیغ برخی از علمای شیعه افغانستان، مرجعیت در این سرزمین راه یافت. ازجمله علامه مدرس افغانی(۱۲۸۴ش)، (یزدانی،۱۳۷۱: ۳۲) آیت‌الله شیخ محمدامین افشار (۱۲۸۸ش)، (شفایی،۱۳۶۸: ۶۰) آیت‌الله سلطان محمد ترکستانی (۱۲۹۱ش)، (عرفانی،۱۳۷۵:۷۰)آیت‌الله سید محمدسرور واعظ بهسودی (۱۲۹۵ش) (فرهنگ،۱۳۸۰: ۲۲۵) و ... درگذشته روحانیت شیعه افغانستان که به مرحله اجتهاد می‌رسیدند و نمی‌توانستند به‌عنوان مرجع تقلید مردم شیعه افغانستان به‌صورت رسمی حضوریابند، پس تلاش علمی و زهد و پارسایی دو تن از مراجع عظام به این مقام عظمی نائل شدند که نخستین مرجع تقلیدی که به‌صورت رسمی رساله چاپ کرد، آیت‌الله‌العظمی قربانعلی محقق کابلی بود که معظم له از شاگردان برجسته‌ای، حضرت آیت‌الله العظمی خویی(ره) در نجف اشرف بود که در سایهٔ آراستگی معنوی، استعداد سرشار و باروحیهٔ دانش‌اندوزی خویش توانست نظر استاد فرزانه را جلب کرده و بدین ترتیب دقت علمی و توان تحقیقی او، شایسته ارزیابی شد و این امر از تقریظ استادش برجلد اول تقریرات درسش را که با قلم روان به نگارش درآورده است، کاملاً روشن است.

وجود پربرکت معظم له، منشأ خدمات فراوان مذهبی، علمی، فرهنگی و جهادی در جهان اسلام،

به‌ویژه در افغانستان بوده است، اما طلایه‌داری او در احراز مقام عظمای مرجعیت و منصب بلند پایه‌ای فتوا جلوه‌ای بیشتری دارد(محقق خراسانی،۱۳۹۰ق: ۴۲- ۴۱). در زمستان ۱۳۷۲ با همکاری رهبری شهید استاد عبدالعلی مزاری، رساله عملیه‌ای خویش را بنا به درخواست‌های بسیاری از مؤمنین و فضلا، تدوین نمود و در طی ۶۶۴ صفحه و دارای ۳۱۰۳ مسئله به نشر سپرد. حمایت‌های بی‌دریغ حزب وحدت اسلامی افغانستان از ایشان که در آن دوره، تنها حزب مقتدر شیعه در عرصه‌های گوناگونی سیاسی و اجتماعی عرض‌اندام کرده بود و با تلاش‌های شبانه‌روزی در میان شیعیان صورت پذیرفته‌اند. تا مرجعیت آیت‌الله‌العظمی محقق مطرح گردد و سیلی از مشتاقان به‌سوی معظم له روی بیاورند.

یکی دیگر از مراجع تقلید که به‌صورت رسمی کار مرجعیت خویش را آغاز کرد حضرت آیت‌الله‌العظمی شیخ محمداسحاق فیاض بود که معظم‌له به جمع شاگردان آیت‌الله خویی پیوست، در میان شاگردان استادش به‌زودی درخشید و موردعنایت آن استاد قرار گرفت. استادش روش او را برگزیده نوشته‌هایش را به‌عنوان تقریرات درس خارج اصول به‌نام محاظرات اجازه‌ای نشر داد. آیت‌الله فیاض چندین بار از طرف آیت‌الله خویی به نمایندهٔ تام‌الاختیارش در مراسم حج فرستاده، مسائل و استفتائات مقلدان خویش را به وی واگذار می‌کرد و در حوزهٔ علمیهٔ نجف نیز، او مسئول پاسخ به استفتائات مقلدان آن مرجع بود و از سراسر جهان مقلدان آقای خویی[۱۵] می‌آمدند.

آیت‌الله فیاض پاسخ به مسائل و اشکالات آن‌ها را می‌گفت و باشخصیت علمی و مبانی استادش آشنایی کامل داشت، فتاوای استادش را با قلم روان تدوین می‌نمود و استادش باملاحظه صحت آن‌ها تأیید می‌نمود و امضا می‌کرد(ناصری، ۱۳۸۰: ۱۳۳- ۱۳۲).

آثار علمی فراوان از آیت‌الله فیاض در دست چاپ و برخی به نشر رسیده است. آثار وی در هر بخش ارزشمند و جایگاه بلندی را در نزد دانشمندان حوزه و اهل پژوهش دارا بوده و از توانمندی فوق‌العاده او در عرصهٔ استنباط احکام شرعی حکایت دارد(همان).

طلایه‌دار ای مرجعیت پس از تثبیت مرجعیت حضرت آیت‌الله محقق کابلی رحمت‌الله علیه، استمرار پیدا کرده و نظام مرجعیت پس از رحلت ایشان، به‌وسیلهٔ حضرت آیت‌الله‌العظمی موحدی نجفی، حضرت آیت‌الله‌العظمی فاضلی بهسودی و حضرت آیت‌الله‌العظمی واعظ‌زاده، استمرار و تداوم خواهند یافت و مسیر مرجعیت برای نسل‌های آینده هموارتر شده است.

نتیجه‌گیری

بنابراین روحانیت شیعه در افغانستان دارای کارکردهای متعدد و متنوعی است که برخی از این کارکردهای عبارت‌اند از رسالت مداری و تحکیم پایه‌های اعتقادی جامعه و آموزش و توسعه آن از گذشته دور تا اکنون، حل‌وفصل دعاوی مردم، موقف و موضع‌گیری روحانیت در برابر حاکم مستبد و زورگو و مقاومت و ایستادگی در برابر استبداد و درنهایت از مهم‌ترین کارکرد روحانیت در افغانستان، تأسیس نهاد مقدس به نام مرجعیت در جامعه تشیع است به یك آرزو دیرینه‌ای تبدیل‌شده بود، بسیاری از علما و دانشمندان شیعی افغانستان ازلحاظ علمی به مراحل اجتهاد راه پیدا کردند؛ اما به‌عنوان وکیل و نمایندهٔ مراجع عظام عراق و ایران و... به ایفای نقش می‌پرداختند.

با توجه به شرایط آن روز همین مسئله کافی بود، اما پس از مساعد شدن اوضاع شیعیان در افغانستان و نیازمندی‌های بیشتری به مراجع تقلید داشتند، از این میان حضرت آیت‌الله‌العظمی محقق کابلی، با سعی بلیغ و اهتمام علمی توانست به مرجعیت تام شیعیان افغانستان نائل شد. بنابراین آیت‌الله محقق را از پیشگامان نهاد مرجعیت در افغانستان می‌توان یادکرد که در این صحنه خوب درخشید و پاسخ‌های بی‌جواب مردم شیعه افغانستان را با تدوین رسالهٔ احکام دینی خویش جواب داد. هرچند پیش از ایشان حضرت آیت‌الله‌العظمی محمداسحاق فیاض در حوزهٔ علمیهٔ نجف اشرف، مقام اجتهاد و مرجعیت را احراز کرد بود و پس از رحلت حضرت آیت‌الله‌العظمی محقق کابلی

بنیاد اندیشه

رحمت‌الله برای مراجع پس از ایشان، مرجعیت در جامعهٔ شیعی افغانستان از مسیر دشواری عبور کرده و استمرار این نظام برای نسل‌های بعدی همواره‌تر شده است. ◻

منابع

۱. ادن نبی ماکنوس،(۱۳۸۰)، افغانستان ـ مارکس و مجاهد، ترجمه: قاسم ملکی، وزارت امورخارجه ایران.
۲. باقی، عمیدالدین،(۱۳۶۴)، کاوشی دربارهٔ روحانیت، قم:.
۳. بختیاری، محمدعزیز،(۱۳۸۵)، شیعیان افغانستان، با راهنمایی: محمود تقی زاده داوري، قم: انتشارات شیعه‌شناسي.
۴. حکیمی، محمد رضا، (۱۳۷۸)، هویت صنفی روحانیت، قم: انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۵. ریاضی هدي، محمد حسن،(۱۳۷۵)، گنجینهٔ مرثیه‌سرایان افغانستان، تهران: سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی.
۶. علی‌آبادی، علیرضا،(۱۳۷۲)، افغانستان، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
۷. فرهنگ، سیدمحمدحسین،(۱۳۸۰)، جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی شیعیان افغانستان، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۸. محقق خراسانی، محمدعیسی،(۱۳۹۰ق)، المؤلفون الافغانیون المعاصرون، نجف: نعمان.
۹. ناصری عبدالمجید،(۱۳۸۰)، مشاهیر تشیع در افغانستان، ج۲، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۱۰. واصل، محمدنبی،(۱۳۷۵)، مرثیه‌سرایان افغانستان، به کوشش: ع، عرفانی، تهران انتشارات موسسهٔ تحقیقاتی، انتشاراتی، آموزشی فرهنگ انقلاب اسلامی افغانستان.
۱۱. واعظی، حمزه، (۱۳۷۷)، مجلهٔ سراج، سال ششم، شماره ۱۷-۱۶.
۱۲. واعظی، حمزه،(۱۱ اسفند ۱۳۷۰)، روزنامهٔ کیهان، شماره ۱۴۴۲۱.
۱۳. یزدانی(حاج کاظم) حسین‌علی یزدانی،(۱۳۷۱)، دفاع هزاره‌ها از استقلال و... مشهد: بی‌نا.

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

مراجع ملی در راستای تأمین منافع ملی



سید آصف حسینی

امت اسلامی به عنوان یک جامعهٔ آرمانی، قابلیت تحقق خود را از دست داده است؛ اما به صورت یک ایده همچنان باقی خواهد ماند. آن‌چه که هر روز قدرتمند می‌شود پدیدهٔ دولت – ملت است. تحقق دولت – ملت در سرزمین‌های اسلامی، از شکل‌گیری امت اسلامی جلوگیری به عمل آورد.

ادیان در ذات خودش هویت سرزمینی دارد. این هویت سرزمینی در آموزه‌های دین بسیار مشهود و غیرقابل کتمان است. باید چنین هم باشد. نمی‌شود تمام خصوصیات ذاتی اهالی جزیرةالعرب و تمام احوالات جغرافیایی عربستان را بر دیگر سرزمین‌ها تسری داد. هر سرزمین و اهل آن، خصوصیات و نیازمندی‌های مربوط به خودشان را دارند.

نیازهای محیطی هر سرزمین و اهل آن، راه‌حل‌ها و معیارهای خاص خود را می‌طلبند. میان نیازهای محیطی و معنوی این مردمان نیز رابطهٔ غیرقابل تفکیک وجود دارد. عدم هماهنگی میان نیازهای محیطی، اجتماعی و سیاسی با نیازها و قواعد معنوی و دینی ملت‌ها، گسست داخلی را به وجود می‌آورد و سرمایه‌های عظیم اجتماعی و معنوی اگر با هم تلفیق نشود، از تأثیرشان کم می‌شود.

این واقعیت‌ها ایدهٔ احیای امت اسلامی و برپایی خلافت جهان اسلام را نیز تاکنون به مشکل مواجه کرده است. داعش علی‌رغم ادعای احیای خلافت اسلامی از لحاظ قومی و سرزمینی برای مردم غیرعرب، عناصر بیگانه و یک هویت اجتماعی غیرخودی محسوب می‌شود.

در دنیای تشیع نیز، دولت – ملت شدن، منافع و مصالح خاص ملی را به وجود آورد. این منافع و مصالح نه همه در احاطهٔ نهاد مرجعیت مطلق قرار می‌گرفتند و

نه این دستگاه قابلیت پردازش همه آن‌ها را داشت. در تاریخ معاصر، با پیروزی انقلاب اسلامی ایران و تأسیس نهاد «ولایت مطلقهٔ فقیه»، دستگاه مرجعیت دینی در ایران وارد سیاست شد. تئوریسین‌های مکتب فقهی قم، با شکل‌گیری ایدهٔ «صدور انقلاب» و تأسیس مقام «ولی امر کل مسلمین»، ایران را به عنوان «مرجع مطلق» برای مسلمانان و شیعیان جهان در نظر گرفتند. حال آن‌که انقلاب اسلامی ایران ریشهٔ سرزمینی داشت و مردم ایران به عنوان یک ملت مستقل در جغرافیای مستقل برعلیه یک نظام سیاسی دارای هویت سرزمینی، به پا خاسته بودند تا تنها برای خودشان به عنوان یک ملت تعیین تکلیف کنند.

واقعیت این بود که مدیریت و رهبری انقلاب عظیم مردم ایران، مقتضیات خاص خودش را داشت که با دستگاه مرجعیت مطلق و در راستای «مکتب فقهی نجف» قابل تحقق نبود. از این رو میان تئوریسین‌های حوزهٔ علمیهٔ قم، این اجماع نظر به وجود آمد که زعامت این انقلاب دینی از درون این انقلاب و از درون این سرزمین باید تأمین شود.

ایدهٔ صدور انقلاب ایران، اتوماتیک این ذهنیت را به وجود آورد که ایران تنها مرکز واحد رهبری انقلاب‌های رهایی‌بخش در منطقه و جهان باشد. این ذهنیت باعث تولید این ایده شد که مرکز مرجعیت دینی نیز باید ایران و مکتب قم باشد. سیاست و دیانت نیز در نگاه مکتب قم، دارای عینیت واحد تلقی می‌شد. از این رو بود که در اذهان، این گمانه پدید آمد که اجتهاد نباید از مرزهای ایران خارج شود. محدود ساختن اجتهاد به سرزمین خاص، یک دیدگاه سیاسی بود؛ ولی همین کار، ایده‌های ضد خودش را به شدت تقویت کرد و دیگران نیز به سرزمینی ساختن اجتهاد در ملت‌های خودشان ترغیب شدند.

در زندگی اجتماعی گاهی اتفاقاتی می‌افتد که در مسیر تحولات همدیگر را تقویت می‌کنند. ایدهٔ سرزمینی شدن مرجعیت دینی، با ایدهٔ دولت – ملت و هویت‌های مستقل سرزمینی، پیوند غیرمحسوس ایجاد کرد و همدیگر را تقویت کرد.

با قوت گرفتن جهاد در افغانستان، از همان نخست، ایدهٔ سرزمینی بودن حرکت‌های جمعی و سیاسی شیعیان افغانستان از لحاظ نظری و تا حدودی سیاسی در افغانستان مطرح شد. پس از تجربیات و اتفاقاتی که صورت گرفت، سرانجام باور به مرجعیت ملی و سرزمینی در میان رهبران شیعی افغانستان تبدیل به یک ضرورت غیرقابل انکار گردید.

جهاد و رهبری سیاسی در میان هزاره‌ها به عنوان یک گروه قومی بزرگ، نیازمند یک مرجعیت دینی ملی احساس شد که باید ضرورت‌ها و مقتضیات ملی را به خوبی درک و حس می‌کرد. شیعیان افغانستان به ویژه هزاره‌ها، این تجربه را پذیرفته بودند که بدون مرجعیت ملی، آن‌ها در جغرافیای افغانستان متهم به گرایش و وابستگی بیرونی می‌شود و این برداشت در مسیر تعاملات سیاسی موانع بزرگی را فرا راه آن‌ها قرار خواهد داد.

این پتانسیل در میان رهبران سیاسی و گروه‌های مختلف اهل تشیع موجود بود و این امکان نیز وجود داشت که میکانیزمی سنجیده شود تا باعث انسجام سیاسی و دینی در میان این گروه‌های سیاسی موجود گردد. برخی گمانه‌ها تاکنون نیز روایت می‌شود که

جهاد و رهبری سیاسی در میان هزاره‌ها به عنوان یک گروه قومی بزرگ، نیازمند یک مرجعیت دینی ملی احساس شد که باید ضرورت‌ها و مقتضیات ملی را به خوبی درک و حس می‌کرد. شیعیان افغانستان به ویژه هزاره‌ها، این تجربه را پذیرفته بودند که بدون مرجعیت ملی، آن‌ها در جغرافیای افغانستان متهم به گرایش و وابستگی بیرونی می‌شود و این برداشت در مسیر تعاملات سیاسی موانع بزرگی را فرا راه آن‌ها قرار خواهد داد.

بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۴

شهید عبدالعلی مزاری در پی آن بود که براساس توانایی و جایگاه دینی که شخص آیت‌الله محسنی داشت، وی زعامت دینی شیعیان افغانستان را عهده‌دار شود؛ اما تعارضات سیاسی این توفیق را سلب کرد.

مرجعیت آیت‌الله محقق کابلی را می‌توان فتح باب مرجعیت به سوی سرزمین‌هایی عنوان کرد که شیعیان از لحاظ جمعیتی، گسترهٔ ایران و عراق را نداشتند. آیت‌الله محقق کابلی پس از احراز مقام مرجعیت دینی، به صورت بالاتفاق از جانب شیعیان افغانستان مورد استقبال قرار گرفت و می‌توان گفت که او در افغانستان سمت مرجعیت مطلق را داشت. مرجعیت او حاصل تلاش‌های جانفرسا و رؤیای تاریخی شیعیان افغانستان به ویژه هزاره‌ها بود که در سماحت او، مرجعیت دینی در افغانستان ملی شد.

بدیهی است که تأثیرات مرجعیت آیت‌الله محقق کابلی را صرف از لحاظ فقهی و احکام مستحدثه نمی‌توان برجسته ترسیم کرد؛ زیرا سرزمین افغانستان و ایران از لحاظ محیطی، فرهنگی، زبانی و احکام فردی باهم مشابهت نزدیک دارد و توضیح‌المسایل‌های مراجع تقلید پاسخگوی احکام جاری بودند.

مرجعیت آیت‌الله محقق کابلی در ساحت اجتماعی، دارای نتایج بس ماندگار و حیات‌بخش بود. مرجعیت آن معظم‌له از لحاظ روانی و سیاسی برای شیعیان افغانستان تأثیرات فوق‌العاده عظیم را برجای گذاشت. او برای شیعیان افغانستان به ویژه هزاره‌ها نه تنها یک آدرس قدرتمند مذهبی که تبلور هویت مذهبی این مردم شد. آیت‌الله محسنی برای شیعیان افغانستان نیز خدمات علمی و فرهنگی فراوانی را از خود به یادگار گذاشت؛ ولی آن مرحوم هرگز نتوانست روح زخم خوردهٔ تاریخی هزاره‌های شیعی افغانستان را با اقتدار ترسیم کند. تاریخ گواهی می‌دهد که این قوم نه تنها از لحاظ استبداد سیاسی، بلکه اگر دقت شود از جانب طبقه‌های مختلف مذهبی نیز در سراسر افغانستان مورد استثمار قرار گرفته بوده‌اند. مرجعیت آیت‌الله محقق کابلی، شکوفایی هویت مذهبی این مردم را پس از سپری شدن یک تاریخ سرخوردگی و سرکوب، به نمایش گذاشت. از این رو او شایسته هرنوع ستایش است. او نه تنها مرجعیت را ملی کرد که زمینهٔ ظهور مراجع ملی را در افغانستان نیز فراهم ساخت.

فراتر از مسائل درون ملیتی، شیعیان افغانستان با تثبیت مرجعیت ملی در افغانستان قدرت تعامل بیشتر با پیروان مذاهب دیگر را در افغانستان کسب کرد. مرجعیت دینی افغانستانی و برخاسته از متن فرهنگی و واقعیت‌های اجتماعی افغانستان، با ضرورت‌ها و مقتضیات زیست مشترک شهروندان افغانستان بیشتر آشنا است و می‌تواند خردمندانه براساس منافع ملی کشور، مسئولیت‌های دینی و اجتماعی خود را ترسیم کند.

بنیاد اندیشه

نقش مرجعیت بر هویت و عدالت در افغانستان



□ محمد علی حامدی

مقدمه

پیشینهٔ مرجعیت در حوزات علمیهٔ شیعی توأمان با تاریخ پیدایش آن است. این دو در هم تنیده و غیرقابل انفکاک است. حسب گواهی تاریخ حوزات علمیهٔ شیعی، آغاز پیدایش آن به عصر ائمه معصومین بر می‌گردد؛ اما آن‌چه که به عنوان حوزهٔ علمیه به صورت رسمی در تاریخ ثبت و پیداییش آن درج شده است و به صورت مراکز علمی آکادمیک در اذهان قابل تصور است؛ حوزه‌های علمیهٔ نجف و قم است. حوزهٔ علمیهٔ نجف با مهاجرت شیخ طوسی از بغداد به نجف و اقامت وی در آن شهر گره خورده است. ایشان سالهای متمادی به عنوان زعیم آن مرکز علمی بزرگ، محوریت جویندگان علم و معرفت دینی را به عهده داشت. پس از آن‌که حوزهٔ علمیهٔ نجف با استقرار حاکمیت بعثی رو به افول گذاشت و از رونق علمی باز ماند، در مرور زمان حوزهٔ علمیهٔ قم جایگاه حوزهٔ نجف را در جهان اسلام و جهان تشیع پر کرد و در زمان معاصر به عنوان مرکز اصلی دانشجویان فراگیری علوم اسلامی از سراسر جهان، نقش ایفا می‌کند و مورد توجه علاقه‌مندانی به فراگیری علوم اسلامی و معارف دینی است.

بخشی از دانشجویان این حوزه‌ها را داوطلبان فراگیری علوم دینی از افغانستان تشکیل می‌داد و

می‌دهد که آن‌ها همواره به عنوان نیروی حاشیه‌ای و بدون نقش در آن مراکز علمی حضور داشته‌اند. با اعلام مرجعیت مرحوم آیت‌الله العظمی محقق کابلی جمعیت قابل توجهی شاگردان حوزهٔ علمیه، دارای هویت مستقل مانند دیگر ملیت‌ها شدند و با داشتن یک مرجع تقلید به قطبی از حوزهٔ علمیه تبدیل شدند. به تعبیر دیگر اعلام مرجعیت دینی توسط مرحوم کابلی فتح باب و سرآغاز هویت جدید برای اتباع افغانستان در حوزه‌های علمیه محسوب می‌شود.

واژگان کلیدی: هویت، هویت ملی، هویت اجتماعی، عدالت، مرجعیت، وجوهات شرعیه، هویت مذهبی، حوزهٔ علمیه.

تعریف هویت

هویت بحث مهم در حوزهٔ علوم اجتماعی است که نگرش هر فرد را در محیط زندگی شخصی و اجتماعی‌اش تعیین می‌کند. هویت شخص به لحاظ روانی تعیین‌کنندهٔ جایگاه فرد در جامعه است. هویت‌یابی، کنشگر اجتماعی را قادر می‌سازد تا برای پرسش‌های بنیادی معطوف به کیستی و چیستی خود پاسخ مناسب و قانع کننده‌ای پیدا کند. در میان موضوعات متعدد اجتماعی، «هویت» از اولویت خاصی برخوردار است که پرداختن به آن می‌تواند به پرسش‌های چندی پاسخ مناسبی ارائه دهد. من کیستم؟ ما کیستیم؟ از پرسش‌های اساسی در جامعه‌اند و پرداختن به هویت تلاش مناسبی برای ارائه پاسخ به این کیستی است.

به نظر گافمن در معنای جامعه‌شناختی: «این مفهوم، هویت، کوشش فرد به منظور تحقق یکتایی خویشتن در شرایطی است که در حال شکل دادن به رفتار خویش است» (ساروخانی، ۱۳۵۷: ۴۸). اریک اریکسون که نام او پیوند عمیقی با هویت دارد می‌نویسد: «هویتی که فرد در صدد است تا به طور روشن با آن مواجه شود، این است که او کیست؟ نقشی که او باید در جامعه ایفا کند چیست؟ آیا یک کودک است یا بزرگ سال؟ آیا او توانایی آن را دارد که روزی به عنوان همسر یا پدر یا مادر باشد؟ آیا او احساس اعتماد به نفس دارد؟» (شرفی، ۱۳۷۰: ۱۸۱). در جوامع سنتی و پیشامدرن، هویت امر مسئلهٔ مهمی نبود؛ طبیعت آدمی به‌عنوان آفریدهٔ خداوند، امری ثابت، از پیش روشن و استوار بود. به گفته هایدگر: «آدمی به عنوان یک آفریدهٔ خداوند، یا خدایان دیده می‌شد و هویت او کارکرد یک نظام مقتدر از پیش تعیین‌شده باورهای دینی و آیینی اسطورهای بود» (احمدی، ۱۳۸۷: ۳۹). «به همین دلیل در ساختار جوامع سنتی پیشامدرن، بحرانی به نام بحران هویت گریبانگیر انسان‌ها نبود؛ اما با عبور جامعهٔ بشری از ساختار پیشامدرن و سنتی به جامعهٔ مدرن، این بحران بروز کرد، بحث هویت آدمی را به یکی از موضوعات مهم و اساسی مبدل ساخته است» (شاه آبادی و ابراهیم آبادی، ۱۳۹۰: ۲۰۸). بحث از هویت زیر مجموعه‌های متعدد چون هویت اجتماعی، هویت قومی، هویت فرهنگی، هویت اجتماعی را شامل می‌شود؛ اما به دلیل محدودیت، جای بحث از همهٔ عناوین، امکان‌پذیر نیست. بر اساس اولویت و تناسب موضوع بحث ما، توضیح و شرح هویت اجتماعی و هویت ملی لازم و ضروری به نظر می‌رسد.

بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۴

در جوامع سنتی و پیشامدرن، هویت امر مسئلهٔ مهمی نبود؛ طبیعت آدمی به‌عنوان آفریدهٔ خداوند، امری ثابت، از پیش روشن و استوار بود. به گفته هایدگر: «آدمی به عنوان یک آفریدهٔ خداوند، یا خدایان دیده می‌شد و هویت او کارکرد یک نظام مقتدر از پیش تعیین‌شده باورهای دینی و آیینی اسطورهای بود»

هویت ملی

هویت ملی به معنای هویت جمعی و احساس همبستگی عاطفی مردمان یک سرزمین است که نسبت به آن احساس همبستگی می‌کند. هویت ملی در کشاکش تصور خود از دیگران شکل می‌گیرد. شکل‌گیری احساس خودی نسبت به دیگران به نام هویت ملی در آغاز در اروپا شکل گرفت و سپس در اواخر قرن نوزدهم به مشرق زمین و سرزمین‌های دیگر راه یافت؛ اما در واژگان علوم اجتماعی هویت ملی از ساخته‌های نیمهٔ دوم قرن کنونی است که به جای «خُلق و خوی ملّی» (کاراکترملّی) که از مفاهیم عصر تفکر رومانتیک بود، رواج گرفت. هویت ملی یک پدیدهٔ پیچیدهٔ اجتماعی است و هم بار عاطفی سنگینی دارد. هویت ملی همچون دیگر پدیده‌های اجتماعی، مقولهٔ تاریخی است که در سیر حوادث تاریخی پدیدار می‌شود، رشد می‌کند، دگرگون می‌شود و معانی گوناگون و متفاوت پیدا می‌کند. ابتدا تصور ملت پیدا می‌شود و آنگاه خود ملت پدید می‌آید. در دههٔ پایانی قرن کنونی نیز ما شاهد هیجان ملی اقوام بسیاری هستیم که می‌خواهند از به هم بستن عوامل قومی و زبانی، دولت ملی و ملیت مستقلی برای خود ایجاد کنند. هویت ملی که برپایه رویارویی «ما» با «دیگران» بنیاد می‌گیرد، هم می‌تواند نیرویی سازنده باشد و هم می‌تواند به نیرویی ویرانگر بدل شود. احساس هویت ملّی اگر در حد اعتدال قرار گیرد و از یک معیار معقول برخوردار باشد، می‌تواند نیرویی برای همیاری و اعتلای فرهنگی باشد و اگر به قلمرو تعصّبات ملّی و قومی و نژادی وارد شود به یک نیروی ویرانگر بدل خواهد شد که زایندهٔ دشمنی و ستیزه‌جویی است. هویت ملی پس از شکل‌گیری ملت به معنای امروزی آن پدید آمد. در دوران قدیم که مردم در اجتماعات کوچک محلی زندگی می‌کردند، رابطهٔ طائفه ای، اساس روابط اجتماعی را تشکیل می‌داد.

هویت ملی به معنای هویت جمعی و احساس همبستگی عاطفی مردمان یک سرزمین است که نسبت به آن احساس همبستگی می‌کند. هویت ملی در کشاکش تصور خود از دیگران شکل می‌گیرد. شکل‌گیری احساس خودی نسبت به دیگران به نام هویت ملی در آغاز در اروپا شکل گرفت و سپس در اواخر قرن نوزدهم به مشرق زمین و سرزمین‌های دیگر راه یافت؛ اما در واژگان علوم اجتماعی هویت ملی از ساخته‌های نیمهٔ دوم قرن کنونی است که به جای «خُلق و خوی ملّی» (کاراکترملّی) که از مفاهیم عصر تفکر رومانتیک بود، رواج گرفت.

هویت اجتماعی

«هویت دارای ابعاد و جنبه‌های متفاوتی است. مهم‌ترین بعد هویت، بعد اجتماعی است که بر سایر ابعاد هویت حاکمیت و تأثیر دارد. در واقع هویت به هر شکلی که تجلی کند، آن جلوه مستقیماً یا غیرمستقیم، اجتماعی خواهد بود» (الطائی، ۱۳۷۸: ۶۲). برای درک این مفهوم باید به این نکته مهم توجه داشت که هویت اجتماعی در گروه شکل می‌گیرد. بدین ترتیب، اولاً جامعه از روابط افراد و در درون گروه‌های مختلف تشکیل شده است. ثانیاً فرد باید به یک خود آگاهی نسبت به نقش و پایگاه و اهمیت خود در میان گروه و نیز به یک آگاهی نسبت به سایر گروه‌ها دست یابد تا هویت جمعی او شکل گیرد. بنابراین عنصر خودآگاهی در بعد اجتماعی هویت، نقش مهمی دارد. البته عوامل مختلفی در تشکیل هویت جمعی مؤثر هستند که برخی از آن‌ها عبارتند از: خانواده، زبان، دین، زادگاه، شغل، سن، جمعیت، ایدئولوژی، ملیت و قومیت، تاریخ گذشته، خود آگاهی و خود یابی است. با عنایت به این عناصر، می‌توان هویت گروهی را چنین تعریفی کرد: «هویت مجموعه‌ای از خصوصیات و مشخصات اجتماعی، فرهنگی، روانی، فلسفی، زیستی و تاریخی همسان است که بر یگانگی یا همانندی اعضاء آن دلالت

بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۴

می‌کند و آن را در یک ظرف زمانی و مکانی معین، به طور مشخص و قابل قبول و آگاهانه، از سایر گروه‌ها و افراد متعلق به آن‌ها متمایز می‌سازد.» (همان: ۱۳۹)

تأثیر متقابل هویت و مرجعیت در افغانستان

افغانستان کشوری کثیر الملیت با اقوام مختلف، زبان‌های متعدد و گویش‌های متنوع است که در واقع یک بافت اجتماعی ناهمگن را تشکیل می‌دهد؛ جامعه‌ای با ساختار موزاییکی و متشکل از نژادهای قومی متعدد و مذاهب گوناگون. در میان مذاهب مختلف مهم‌ترین آن به ترتیب اکثریت نخست مذاهب چهارگانه اهل سنت و سپس شیعهٔ دوازده امامی پیروان بیشتری را به خود اختصاص می‌دهد. شیعیان افغانستان به دلیل وابستگی مذهبی به حوزه‌های علمیهٔ نجف و سپس حوزهٔ علمیهٔ قم، همواره نگرش‌های مذهبی خود را از آن مراکز علمی- مذهبی اخذ می‌کردند که اگر ما هویت مذهبی را یکی از مؤلفه‌های تشکیل‌دهندهٔ هویت بدانیم، بدون تردید شیعیان افغانستان دارای هویت مستقل مذهبی نبوده‌اند. شاید می‌توان گفت فاقد هویت و یا حداکثر دارای یک هویت تابع و وابسته بوده است که به دلیل وابستگی شدید مذهبی به مراجع حوزه‌های علمیهٔ نجف و قم، تا سال‌های متمادی جرئت استقلال‌خواهی مذهبی درحوزهٔ دینی را نیز به خود نمی‌دادند. پس از پیروزی انقلاب و تحول در رشد فکری مردم و جامعه از یک سو، جسارت و جرئت شهید وحدت ملی، عبدالعلی مزاری نسبت به ایجاد هویت جدید مذهبی برای شیعیان افغانستان از سوی دیگر، راه و مسیر ایجاد هویت مذهبی مستقل را باز کرد و اعلام مرجعیت از بطن جامعهٔ شیعی افغانستان برحسب نیاز جدی جامعه ترسیم شد.

اعلام مرجعیت آیت‌الله العظمی محقق کابلی از اقبال عمومی برخوردار شد. بی بی سی فارسی به نقل از بصیراحمد دولت‌آبادی می‌نویسد: «مرجعیت مذهبی آیت‌الله قربان‌علی محقق کابلی که از میزان وابستگی مذهبی هزاره‌های شیعه می‌کاست، توسط رهبر حزب وحدت اسلامی افغانستان حمایت گردید» (ایوبی، ۱۳۹۳: بی بی سی). در مدت زمان اندکی این باور ایجاد شد که امتیاز مرجعیت مذهبی به ملت و کشوری خاصی اختصاص ندارد؛ بلکه هرکسی اگر چنان‌چه شایستگی و شرایط آن را داشته باشد می‌تواند این جایگاه را تصاحب کند. این تصور که در آغاز به یک رؤیا بیشتر شبیه بود، در مرور زمان به یک باور تبدیل شد؛ هرچه زمان می‌گذشت این حرکت به خود واقعیت عینی می‌گرفت. مصداق پیدا کردن تئوری مرجعیت در عالم واقعیت برای شیعیان افغانستان تأثیرات مثبت به همراه داشت. جامعهٔ شیعی افغانستان هویت جدیدی برای خود پیدا می‌کرد، هویت مذهبی مستقل، خودباوری و درحقیقت سرمایهٔ اجتماعی بزرگ اعتماد را به دست می‌آورد. پیدا کردن هویت جدید و اعتماد به نفس اجتماعی بیش از پیش سبب شد که به حمایت اقتصادی و سیاسی مرجع تقلید جدید الظهور مرحوم حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی کمر همت ببندد. از نظر فرهنگی نیز که جبههٔ فرهنگ و مطبوعات جامعهٔ هزاره در قالب حزب وحدت را استاد دانش معاون ریاست جمهوری اسلامی افغانستان که در آن زمان از ایشان به امپراطور رسانه و مطبوعات نیز تعبیر می‌شد، رهبری می‌کرد و در تحقق بخشیدن مرجعیت ایشان، نقش اساسی ایفا می‌کرد. علمای بزرگ که یک عمر درد محرومیت و تبعیض را باجان خریده بود نیز از هرگونه کوشش و تلاش دریغ نکردند. سخنوران چون آیت‌الله محقق خراسانی، استاد خطیبی یکه‌ولنگی، شیخ جان‌علی اعتمادی معروف به اعتمادی هزاره‌ها، از

بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۴

احساس هویت ملّی اگر در حد اعتدال قرار گیرد و از یک معیار معقول برخوردار باشد، می‌تواند نیرویی برای همیاری و اعتلای فرهنگی باشد و اگر به قلمرو تعصّبات ملّی و قومی و نژادی وارد شود به یک نیروی ویرانگر بدل خواهد شد که زایندهٔ دشمنی و ستیزه‌جویی است.

نمونه‌های مثال زدنی است که در آن شرایط در راستایی هویت‌یابی مذهبی مردم خود از هیچ‌گونه تلاش دریغ نمی‌ورزید؛ با تلاش همه جانبه:

۱. حمایت سیاسی رهبر شهید عبدالعلی مزاری؛
۲. حمایت فرهنگی در عرصهٔ مطبوعات و رسانه با مدیریت استاد دانش؛
۳. حمایت علما و قشر تحصیل کرده؛
۴. حمایت مردمی، باتقویت روحیهٔ خودباوری و اعتماد به نفس عمومی برای جامعه؛

ایدهٔ مرجعیت برای جامعهٔ شیعی افغانستان، از یک رؤیا به یک حقیقت تبدیل شد و مرحوم آیت العظمی محقق کابلی با انتشار رسالهٔ عملیهٔ خود، مرجعیت خود را تثبیت کرد.

نخستین مرجع شیعی در افغانستان متقابلاً برای جامعه پیامدهای مثبت را نیز به ارمغان آورد از جمله: حس خودباوری را برای جامعهٔ شیعی افغانستان هدیه کرد. پس از رحلت ایشان مراجع متعدد اعلام مرجعیت کردند، جرئت و جسارت و اعتماد به نفس را پیدا کردند و به این باور رسیدند که مسند مرجعیت به قوم و ملّیت خاصّ دونِ ملّیت و قوم دیگری اختصاص ندارد؛ بلکه یک جایگاه مذهبی است که صرفاً شایستگی و واجد الشرایط بودن را می‌طلبد. به برکت همین ایدهٔ خودباوری، اکنون مراجع متعدد از شیعیان افغانستان در حوزه‌های علمیهٔ شیعی با انتشار رساله‌های عملیه اعلام وجود کرده‌اند.

عدالت دارای جاذبه‌ای فطری است و نزد وجدان عمومی بشریت، ارزش گرانقدر دارد؛ زیرا در سایهٔ عدل، هرکسی به حق خویش می‌رسد، تعدی و تجاوز از جامعه رخت بر می‌بندد و امنیت و آرامش بر همه جا حاکم می‌شوند. به همین جهت مردم، بی‌عدالتی را نکوهش می‌کنند و عدالت را می‌ستایند.

تعریف عدالت

عدالت در لغت به معنای داد کردن، دادگر بودن، انصاف داشتن، دادگری و در جای دیگری آمده است: «نهادن هر چیزی به جای خود»، «حد متوسط میان افراط و تفریط در قوای درونی»، اما عدالت اجتماعی عدالتی است که همهٔ افراد جامعه از آن برخوردار باشند» (معین، ۱۳۶۲: ۲۲۷۹). برتراند راسل در تعریف عدالت این گونه می‌گوید: «عدالت عبارت از هر چیزی است که اکثریت مردم آن را عادلانه بدانند یا عبارت از نظامی است که آن‌چه را که به تصدیق عموم، زمینه‌هایی برای نارضایتی مردم فراهم می‌کند به حداقل برساند» (حکیمی، ۱۳۷۶: ۴۴).

عدالت بحث دامنه‌دار به درازای تاریخ حیات بشر است. همواره از رفتارهای توام با رفتار انسانی، مهر، عطوفت و توازن اجتماعی و متناسب و درخور شأن هر فرد به تناسب استحقاق او در جامعه را عدالت می‌گوید. عدالت دارای جاذبه‌ای فطری است و نزد وجدان عمومی بشریت، ارزش گرانقدر دارد؛ زیرا در سایهٔ عدل، هرکسی به حق خویش می‌رسد، تعدی و تجاوز از جامعه رخت بر می‌بندد و امنیت و آرامش بر همه جا حاکم می‌شوند. به همین جهت مردم، بی‌عدالتی را نکوهش می‌کنند و عدالت را می‌ستایند. یکی از ویژگی‌های بارز انسانها، حس عدالت‌خواهی و عدالت‌طلبی آن‌ها است. رفتارهای غیرعادلانهٔ تاریخی به درازای تاریخ، حیات حوزات علمیهٔ شیعی در مصرف بیت‌المال و وجوهات شرعیه در افغانستان وجود داشته است. معطوف به تعریف فوق از عدالت، نقش مرجعیت در توزیع عادلانهٔ وجوهات شرعیه در افغانستان محسوس و غیرقابل انکار است.

بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۴

نقش مرجعیت بر توزیع عادلانهٔ وجوهات شرعیه در افغانستان

یکی از پیامدهای مثبت اعلام مرجعیت توسط مرحوم حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی برای جامعهٔ شیعی در افغانستان این بود که وجوهات شرعیه و بیت‌المال با نظارت و دقت بیشتری در موارد خودش به مصرف می‌رسد. قبل از آن به دلیل بعد مکانی مراجع حوزات علمیهٔ نجف و قم در افغانستان، عمدتاً از طریق وکلاءِ مراجع وجوهات شرعیه جمع‌آوری و توسط آن‌ها به دفاتر مراجع عظام منتقل می‌شد. تاریخ شفاهی گواهی می‌دهد که این کار به صورت دقیق و عادلانه صورت نمی‌گرفت؛ زیرا نظارت دقیق از طرف مراجع امکان‌پذیر نبود و همین امر خود سبب می‌شد که بیت‌المال اولاً به صورت دقیق و درست جمع‌آوری شده به دفاتر مراجع منتقل نشود؛ بلکه بیشتر توسط وکلاء حیف و میل می‌شد، ثانیاً نیازها و اولویت‌های موارد مصرف وجوهات شرعیه در جامعهٔ افغانستان، توسط دفاتر مراجع عظام قابل تشخیص و تدقیق نباشد. موارد فوق از عمده مشکلاتی بود که بر مصرف بیت‌المال و وجوهات شرعیه در موارد خود اختلال ایجاد کند که خود عین بی‌عدالتی در مصرف وجوهات شرعیه به حساب می‌آمد. با اعلام مرجعیت مرحوم حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی نقص کار تا حدودی در موارد مصرف برطرف شد؛ چون‌که ایشان باتوجه به این‌که برخاسته از متن جامعهٔ افغانستان و مردم رنج‌کشیدهٔ جامعهٔ خودش بود به خوبی با رنج مرارت، فقر و نیازمندی این مردم آشنایی داشت. شناخت از جامعه و اولویت‌بندی نیازمندیها، بر تصمیم‌گیری در مصرف بیت‌المال کمک می‌کند، همین موضوع زمینهٔ بهتر عمل کردن در مصرف بیت‌المال شد. باتوجه به اشراف، شناخت دقیق و دقت عمل زعیم و مرجع عالی‌قدر حضرت آیت‌الله العظمی کابلی هم برجمع‌آوری و هم بر مصرف بیت‌المال زمینهٔ عملکرد عادلانه در این امرمهم را فراهم آورد که خود نوع اجرای عدالت و عدالت‌محوری (اگر عدالت قرار دادن هرچیزی سرجایش خودش تعریف شود)، برمصرف وجوهات شرعیه و بیت‌المال است؛ زیرا با اجرای درست مصرف بیت‌المال و اولویت‌بندی آن، نقش مرجعیت در جامعهٔ شیعی افغانستان، غیرقابل انکار و بلکه ضروری و از نیازهای مبرم این مردم و جامعه محسوب می‌شود. ▣

منابع:

۱. ساروخانی، (۱۳۸۰)، روش‌های تحقیق در علوم اجتماعی، جلد دوم: بینشها و فنون، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۲. شرفی، م. (۱۳۷۰)، جوان و بحران هویت، ماهنامهٔ سروش، شماره پنجم.
۳. – احمدی، ب. (۱۳۷۸)، معمای مدرنیته، تهران: نشرنی.
۴. اکبرزارع شاه‌آبادی، مهدی ابراهیم آبادی (۱۳۹۰)، فصلنامهٔ تحقیقات فرهنگی، دورهٔ چهارم، شماره ۴.
۵. الطائی، علی (۱۳۷۸): «بحران هویت قومی در ایران»، نشرشادگان.
۶. ــــــــــــــ، ص۱۳۹.
۷. معین، محمد، فرهنگ معین، واژهٔ عدل.
۸. معین، محمد (۱۳۶۲)، فرهنگ فارسی معین، (تهران، مؤسس، امیرکبیر)، ج ۲.
۹. حکیمی، محمد رضا (۱۳۷۶)، «حقوق و عدالت»، نقد و نظر، بهار و تابستان، ش۲و۳.
۱۰. شمسایی، مریم، چالش‌های هویت ملی اسلامی / https://www.sid.ir /
۱۱. پایگاه اطلاع رسانی حوزه، https://hawzah.net/fa/Magazine/View /
۱۲. آرین، ایوبی، بی بی سی فارسی، عبدالعلی مزاری؛ نگاهی به رهبرحزب وحدت اسلامی بعد از بیست سال، ۲۲ اسفند ۱۳۹۳.

بنیاد اندیشه

نقش مرجعیت و علما، در جهت‌دهی افکار عمومی در افغانستان



□ محمد ناصر عارفی

چکیده

افغانستان کشوری است که در طول تاریخ، به‌ویژه تاریخ معاصر مورد تاخت‌وتاز کشورهای بیگانه و عوامل دست‌نشاندهٔ آنان قرار گرفته است که پیوسته در پی منافع خویش، استعدادهای این حوزهٔ جغرافیایی و منابع انسانی درخشان این مرز و بوم را به مخاطره افکنده‌اند. در این میان، نقش و تلاش‌های بی‌دریغ بیدارگرایانهٔ برخی از عالمان که دلسوزانه در اقصی نقاط این مرز و بوم در پی رشد و تعالی فکری و آگاهیدهی دینی، فرهنگی و سیاسی مردم خود بوده‌اند، غیرقابل انکار است. این مهم، مرکز علمی – فرهنگی بنیاد اندیشه را برآن داشته است که نقش پررنگ عالمان دین را به دلیل اهمیت و برمعیار سنجه‌های گوناگون بررسی کند.

واژگان کلیدی:

علما، مرجعیت، فرهنگ، سیاست، افکار عمومی، حوزهٔ علمیه، افغانستان.

محرومیت تاریخی و نقش‌آفرینی علما

به دلیل محرومیت تاریخی جامعهٔ شیعی از امتیازات آموزشی در سطح کشور، این علما بودند که به کمک جامعه و مردم خود می‌شتافتند، در راستای آموزش و با سواد کردن فرزندان مردم خود تلاش می‌کردند. آنان بودند که با تأسیس مکتبخانه‌ها در هر ده و قریه و در مراحل آموزش تکمیلی در راستای رشد و توسعهٔ فرهنگی جامعهٔ خود، نقش‌آفرینی کرده‌اند. با تأسیس حوزه‌های علمیه توانستند فرهنگ دینی و اجتماعی خود را حفظ و توسعه دهند. حوزه‌های علمیهٔ افغانستان به رهبری علما، روزگار دشوار و پردردی را تجربه کرده‌اند. می‌توان گفت ققنوس‌وار از میان خون و خاکستر سر برآورده‌اند و رهبری علمی جامعهٔ خود را به عهده گرفته‌اند. در عصر چند دههٔ انقلاب نیز به دلیل فروپاشی شیرازه‌ها و بنیادهای آموزشی، تعطیلی مکاتب و آموزش دولتی، علما و مدارس دینی تنها مرجعی بودند که روزنه‌های امید برای آموزش و یادگیری دانش را برای جامعه به ارمغان می‌آوردند.

نمونه‌های تاریخی

نمونه‌های فراوان به‌عنوان شواهد تاریخی نشان می‌دهند که حرکتهای بزرگ اجتماعی را علما رهبری کرده‌اند و نقش هدایت‌کنندهٔ افکار عمومی را به عهده داشته‌اند. اگر قلب تاریخ متلاطم سیاسی کشور را بشکافیم و صحنه‌های خونین آن را ورق بزنیم، قطعاً در برهه‌هایی از تاریخ، جای پای عالمان را خواهیم یافت که در آن‌جا به‌عنوان شخصیت‌های ذی‌نفوذ و مؤثر از خود ردپای و اثرِ برجای گذاشته‌اند. این قشر فرهنگی جامعه از قدرت بالای بسیج نیروهای مردمی و توده‌های اجتماعی برخوردار بوده‌اند. جایگاه معنوی علما در جامعه‌ای دین‌مدار، دین‌سالار و سنتی افغانستان غیرقابل انکار است. مردمانی که با سنتهای دست‌وپاگیر و رسومات بدوی، زندگی‌شان گره خورده است و الگوهای تجدد و توسعهٔ نوین که امروزه با پیشرفت تکنولوژی بر زندگی مردمان سنتی هجوم آورده‌اند؛ هرچند توانسته‌اند دگرگونی در شیوه و روش زندگی اجتماعی آن‌ها تغییرات فراوان ایجاد کند؛ اما پایه‌های سنت همچنان از استحکام اجتماعی برخوردار است و به رهبری علما تجدد و تغییرات اجتماعی در چهارچوب باورهای دینی پیش رفته است.

در سطح کلان ملی، نمونهٔ بارز و آشکار این مبارزه و جدال سنت به رهبری علما و تجدد به رهبری سیکولارهای عصر امان الله خان است که در یک رویارویی این دو رویکرد فرهنگی به مبارزه برخاست و نهایتاً سنت به رهبری علمای دینی بر تجدد غیرقابل قبول غالب شد و جبهه تجدد خواهی امان الله خان متجدد را منجر به شکست کرد. در موارد بسیاری این تقابل تاریخی و جدال سنت و تجدد را در صفحات تاریخ تحولات سیاسی کشور داریم که یک جانب تجدد و نوگرایی را روشنفکران و تجدد خواهان رهبری کرده‌اند که دنبال تهی کردن جامعه از آموزه‌های دین بوده‌اند و علما از جبههٔ سنت و ارزش‌های دینی جامعه پاسداری کرده‌اند و در تقابل برخاسته‌اند در یک رویارویی مستقیم با مدرنیته و نوخواهی فرهنگی اجتماعی قرار گرفته‌اند که با فرهنگ دینی حاکم در جامعه تطابق نداشته است.

نقش سیاسی

علما و شخصیت‌های مذهبی به‌عنوان یک قشر از جامعهٔ هزاره و در سطح کلان در سطح ملی همیشه نقش ایفا کرده‌اند. تحولات تاریخی کشور را اگر ورق بزنیم در لابه‌لای صفحات تاریخ نقش علما را پر رنگ می‌بینیم. علمای دینی را اگر به صورت یک قشر مجزا و مستقل از دیگر اقشار جامعه نگاه کنیم، نقش آن‌ها در سطح جامعه و در تحولات تاریخی کشور و ملت پررنگ بوده است و چه بسا در مواردی، تحول‌آفرین بوده است و تاریخ‌سازی کرده است. نگاهی به بستر تاریخی تحولات سیاسی و اجتماعی کشور بیانگر بسیاری از این رویدادهای تاریخی است که بر بنیاد تصمیم یک یا چند عالم دینی رخ داده است و یا در یک تصمیم جمعی در سطح ملی و کلان کشور، علما به‌عنوان یک قشر از جامعه، افکار عمومی و خردجمعی مردم خود را جهت داده‌اند و رهبری کرده‌اند. آشکارترین نمونهٔ آن، قیام مردم افغانستان علیه حکومت کمونیستی بود که بعد از استقرار حکومت کمونیستی در افغانستان،

قیام مردمی آغاز شد و پیشاهنگ نهضت بزرگ ملی و قیام مردمی، قشر علما دینی بودند. علمای دینی به این دلیل که فارغ از سیاست و تنها با ذهن و ضمیر مردمان جامعهٔ خود در تعامل هستند و از سوی دیگر به خود این حق را مسلم می‌دانند که از هر نوع رفتار کج‌اندیشانهٔ اجتماعی، اخلاقی و فرهنگی جلوگیری کنند، به‌عنوان یک نیروی متنفذ اجتماعی همواره مواردی که تحولات اجتماعی و سیاسی مسبب نارضایتی آنان شده است، قد علم کرده‌اند و تودهٔ مردم را با خود همراه کرده‌اند. به‌عنوان سد راهی در تصمیمهای سیاسی حکومتها مانع بسیاری از حرکتهایی بوده‌اند که موجبات ناخرسندی و نارضایتی آنان را فراهم آورده بوده‌اند. علما در تحولات سیاسی در مقاطعی از تاریخ، نقش خود را ایفا کرده‌اند، از جمله در تصمیم‌گیریهای سیاسی چون انتخابات نیز تأثیرگذار بوده‌اند و قدرت اثرگذاری بر جریان انتخابات را داشته‌اند (پیام مبلغ، ۱۳۸۸). مرحوم آیت‌الله محقق کابلی در ایام اننتخابات از این مهم غافل نبوده است و در چند انتخابات که با استقرار نظام سیاسی دموکراسی در افغانستان پایه‌گذاری شده است، همواره همراه با صلاح و مصلحت سیاسی جامعهٔ خود پیام‌های راهگشا و راهنمای خود را برای مردم صادر کرده است تا در موضع‌گیری سیاسی، آن‌چه را که خیر امت است را، براساس وظیفهٔ دینی و سیاسی خود هدایت و رهبری کرده باشد.

علما و شخصیت‌های مذهبی به‌عنوان یک قشر از جامعهٔ هزاره و در سطح کلان در سطح ملی همیشه نقش ایفا کرده‌اند. تحولات تاریخی کشور را اگر ورق بزنیم در لابه‌لای صفحات تاریخ نقش علما را پررنگ می‌بینیم. علمای دینی را اگر به صورت یک قشر مجزا و مستقل از دیگر اقشار جامعه نگاه کنیم، نقش آن‌ها در سطح جامعه و در تحولات تاریخی کشور و ملت پررنگ بوده است و چه بسا در مواردی، تحول‌آفرین بوده است و تاریخ‌سازی کرده است.

نقش علما در انقلاب

با آغاز حرکت انقلابی سال ۵۸، مردم هزارستان، همگام با تمام ملت مسلمان افغانستان در برابر حاکمیت نظام کمونستی به پا خاستند. رهبری این نهضت را علما به عهده داشتند. هرچند قیام مردم به رهبری عالمان دین، با دستان خالی در برابر حکومت همراه بود. در سطح پائین‌تر و در سطح جامعهٔ شیعی نیز الگوهای تاریخی فراوان داریم که علما در راستای موضع خود که همانا پاسداری از ارزش‌های معنوی جامعه است را، در مقاطعی از تاریخ در دستور کار خود قرار داده است و در این راستا جان‌فشانیها از خود نشان داده‌اند. در آغاز انقلابِ مردم علیه نظام کمونیستی، بارزترین نمونه آن است که در سراسر افغانستان از جمله مناطق شیعه‌نشین هزارستان، همگام با انقلابی‌های دیگر به پا خاستند. مناطق هزارستان، از نظر سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در مقایسه با سایر مناطق افغانستان وضعیت دردآوری داشتند، فقدان امکانات و فقر اقتصادی و نیز محرومیت از هرگونه تسلیحات نظامی موجب عقب‌نشینی این مردم از اهداف‌شان نشدند (شاهد یاران، ۱۳۹۰). این نهضت انقلابی را علمای دینی رهبری می‌کردند و رهبری سیاسی مردم در دست این قشر بود که توانستند افکار عمومی را در برابر نظام حاکم جهت‌دهی کنند و قیام عمومی علیه حکومت را سامان دهند. مردم به دلیل این‌که هیچ مرجع دیگری برای سازمان‌دهی نبود، فقط عالمان دین در رأس هرم تجمعات مردم قرار داشتند و سپس در لایه‌های پایین‌تر اقشار ذی‌نفوذ دیگری نیز قرار داشتند که در طول رهبری روحانیت مبارز به مبارزات مردم و قیام عمومی ملت کمک می‌کردند؛ اما نقش علما بسیار برجسته و پررنگ بود. قریب به اتفاق در همه جا رأس هرم تشیکلات سیاسی و نظامی خیزش‌های مردمی را علما تشکیل می‌دادند.

بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۴

نقش فرهنگی

در بعد فرهنگی نیز علما و مراجع نقش بی‌بدیل همیشگی فرهنگی را در سطح جامعهٔ خود به درازای تاریخ ایفا کرده‌اند. تاریخ تحولات سیاسی کشور، خونین و همراه و همگام با حوادث بسیاری رقم خورده است که بدون شک فرصت‌های رشد فرهنگی را از مردم گرفته است؛ اما به موازات هرگونه نابسامانی تاریخی، قشر علما در جهت رشد فرهنگ جامعهٔ خود تلاش کرده است و بار مسئولیت تربیت فرزندان و رشد فرهنگ جامعه را به دوش کشیده است. صفحات تاریخ پُررنج و مرارت مردمان این سرزمین را تنها قتل‌عام‌ها، کشتارهای بی‌رحمانه و نسل‌کشیها پر نمی‌کند؛ بلکه محرومیت از امتیازات سیاسی و فرهنگی نیز بخشی از برنامه‌های ظالمانهٔ تاریخی اعمال شده علیه این مردم و جامعه است. مراجع و علما در همین شرایط سخت، بار مسئولیت فرهنگی جامعهٔ خود را بردوش کشیده‌اند و در جهت رشد فرهنگی فرزندان این جامعه از تعالی و رشد فکری و فرهنگی دریغ نورزیده‌اند. به‌عنوان مثال با رفتن افغانستان در محاق جنگ و ویرانی که تعطیلی مکاتب و نهادهای آموزشی را نیز در پی داشت، عالمان دین تنها مرجع بودند که با ایجاد مدارس دینی و مکتبخانه‌ها به آموزش درس و فرهنگ به یاری اطفال این مردم شتافتند.

آموزش علاقه‌مندان به فراگیری علم و در پی تحصیل در تاریخ حوزه‌های علمیهٔ تشیع در کشور، از سابقهٔ درازی برخوردار است؛ استفاده مناسب از توان علمی علما چیزی است که به موازات تاریخ مردم ما از اهتمام جدی برخوردار بوده است.

آسیب‌شناسی نقش علما در عصر انقلاب

نقش معنوی رهبران دینی جامعه از اشکال و نارسایی‌ها نیز مبرّا نبوده است، همچنان که نقش مثبت ایفا کرده‌اند و منشأ تحولات مهم تاریخی در بستر تاریخ تحولات کشور بوده‌اند، آسیب‌هایی نیز بر فرایند مدیریت سیاسی، اجتماعی و نظامی علما در طول تاریخ بر نقش آفرینی بی‌بدیل آنان، صدمات جبران‌ناپذیری بر اعتبار و حیثیت اجتماعی آنان وارد آورده است. به صورت کلی اگر ارزیابی شود، مثال بارز و روشن آن همین خیزش‌های مردمی و ایجاد انقلاب در برابر حکومت کمونیستی است که در ضمن آثار بسیار ارزشمند که تحت عنوان‌های مقدس جهاد و دفاع از ارزش‌های دینی و فرهنگی جامعه صورت گرفت، در مرور زمان به دلیل ضعف مدیریت سیاسی و عدم تجربهٔ این قشر مذهبی از سیاست، نتیجهٔ کارشان در تاریخ آن‌چنان مطلوب و موفق ثبت تاریخ نشده است. حرکت مردم افغانستان تحت عنوان جهاد که در تاریخ تحولات سیاسی این کشور و منطقه بسیار برجسته و شاید منحصر به فرد بود را، نیز علمای دین رهبری می‌کردند و نقش علما در این مقطع از تاریخ نیز بسیار پررنگ و بلکه انحصاری بود؛ زیرا تا آن زمان، رهبری و نفوذ اجتماعی مردم را متنفذین قومی، خوانین و اربابان قومی در اختیار داشتند؛ اما در این مقطع تاریخی، علما با نقش محوری‌تری در کنار دیگر اقشار مردم سهم گرفتند و در مرور زمان جهت‌دهی افکار عمومی مردم را در اختیار گرفته و سکان سیاست را در اختیار گرفتند. در گذر زمان، علما که مدیریت سیاسی و نظامی را به عهده داشتند، امتحان مطلوب را پس ندادند و همین امر سبب شد که آن نقش‌آفرینی مقدس‌گونهٔ

در بعد فرهنگی نیز علما و مراجع نقش بی‌بدیل همیشگی فرهنگی را در سطح جامعهٔ خود به درازای تاریخ ایفا کرده‌اند. تاریخ تحولات سیاسی کشور، خونین و همراه و همگام با حوادث بسیاری رقم خورده است که بدون شک فرصت‌های رشد فرهنگی را از مردم گرفته است؛ اما به موازات هرگونه نابسامانی تاریخی، قشر علما در جهت رشد فرهنگ جامعهٔ خود تلاش کرده است و بار مسئولیت تربیت فرزندان و رشد فرهنگ جامعه را به دوش کشیده است.

بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۴

روزهای آغازین انقلاب، کم‌کم آسیب ببیند و در برخی موارد چهرهٔ علما را خدشه‌دار سازد. با فروپاشی حکومت مرکزی و این‌که گروه‌های مسلح فراوان در گوشه و کنار کشور به وجود آمدند و نهایتاً شیرازه‌های ساختار نه چندان منظم سیاسی به رهبری قشر روحانی کلاً از هم فروپاشید و در مواردی، افراد روحانی خود نیز به صورت مستقیم و یا غیرمستقیم در منازعات درون جناحی و منطقه‌ای دخیل شدند، این برخوردها از اعتبار و حیثیت این قشر ذی‌نفوذ کاست و در موارد مختلف بر حیثیت اجتماعی آنان لطمه‌های جبران‌ناپذیری وارد ساخت. با آن هم نقش علما در جهت‌دهی افکار عمومی مثبت و پررنگ بوده است و هرگز قابل انکار نیست.

نتیجه‌گیری

در این نوشته به صورت مختصر به نقش‌آفرینی مراجع و علما پرداخته شده است. همچنان که ذکرش رفت، علما در سایه‌سار تحولات کشور، یار همیشگی برای حفظ فرهنگ جامعهٔ خود بوده‌اند که در طول تاریخ و برهه‌های بسیار حساس به یاری مردم و جامعهٔ خود شتافته‌اند. روز و روزگاری که فقط چشم مردم به همین قشر دوخته شده بود، به جز این قشر هیچ ملجأ و پناهگاهی برای مردم نبوده است و با اعلام مرجعیت دینی در جامعهٔ شیعی افغانستان، این خود اتکایی بیشتر شد و طلّاب علوم دینی در حوزات علمیه نیز از جایگاه مناسبی برخوردار شدند و به هویت مستقل رسیدند. اکنون با گذشت زمان نه چندان زیادی، مراجعِ متعدد از جامعهٔ افغانستان برخاسته و با اعلام مرجعیت خود تثبیت این جایگاه مهم را به اثبات رسانده‌اند که در پرتو آن خدمات بسیاری فرهنگی را نیز به ارمغان آورده‌اند. در این میان نقش عالمان دینی در امر سیاسی، فرهنگی و اجتماعی غیرقابل انکار است که همواره باعث تحولات بنیادی در هزارستان شده‌اند و پرچم‌دار دین‌داری، مکتب‌داری و رهبری سیاسی بوده‌اند. ▣

منابع

۱. پیام مبلغ (۱۳۸۸)، اقتراح، نقش عالمان در افغانستان؛ رویکردهای دینی فرهنگی و سیاسی، پیام مبلغ، سال دوم شماره دوم.
۲. شاهد یاران (۱۳۹۰)، سیری در نقش علمای دینی در قیام‌های مردمی در افغانستان، ماهنامهٔ شاهد یاران، شماره ۶۵.

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

آیندهٔ مرجعیت در افغانستان



قربان‌علی فکرت لعلی

طبیبیم، حکیمیم، طبیبان قدیمیم
شرابیم و کبابیم، سهیلیم و ادیمیم
چورنجور تن آید، چو معجون نجاحیم
چوبیمار دل آید، نگاریم و ندیمیم
شتابید، شتابید که ما برسر راهیم
جهان درخور ما نیست، که ما ناز و نعیمیم
(مولانا جلال‌الدین بلخی)

در جستار فرارو به صورت گذرا به تحلیل موضوع کانونی مرجعیت و مفاهیم همبستهٔ آن، سیر تاریخی، تحول مفهومی، جایگاه، نقش و کارکرد آن در ادوار تاریخی تشیع پرداخته و سپس در پرتو و برمبنای بصیرت فراهم‌آمده از این رهگذر وضعیت کنونی آن را بررسیده و در نهایت به گمانه‌زنی دربارهٔ این نهاد در چشم‌انداز آیندهٔ جامعهٔ چند فرهنگی افغانستان و پیشنهادهای هرچند کلی برای بقا و تداوم این نهاد اهتمام خواهد رفت. از آن‌جا که هرگونه بحث علمی حول موضوعات دینی مستلزم تعلیق داوری اخلاقی - ارزشی است، نویسنده رجاء واثق دارد که یافته‌ها و گمانه‌های به دست داده شده، چونان گزاره‌های علمی دریافته آید و با سنجیدار نقد علمی- که شوربختانه به دلیل تأخر فرهنگی هنوز در خاک ما ریشه ندوانیده است و مایه‌ور نشده است- و خرد سرد- که از قضا محکوم به در خواب فرورفتگی و آوارگی است- توزین شود.

۱. شیعیان و خاصه شیعیان اثنی‌عشری به لحاظ اصول اعتقادی با دو اصل عدالت و امامت و ملزومات و پیامدهای متفرع بر آن دو، خودشان را از جریان اصلی «main stream» (جریان اصلی) امت اسلامی متمایز می‌سازند. عدل الهی اما چیزی نیست که منحصر به

شیعیان باشد. جریان‌های کلامی چون معتزله نیز به این اصل ملتزم‌اند. واقعیت این است که وجه تمایز اصلی در این میان، امامت در مفهوم خاص کلمه است. چنان‌چه مرتضی مطهری متذکر شده است: «اصل امامت از نظر شیعه دارای هر دو جنبه است؛ یعنی هم داخل حوزهٔ ایمانیات است و هم معرف و مشخص مکتب است» (مطهری، ۱۳۷۵: ۹۷). امامان شیعه که مطابق برداشت غالب عهده‌دار زعامت سیاسی و مسئول بیان احکام دین است و به لحاظ معنوی و باطنی ولایت تکوینی دارد، در جوامع اسلامی به دلیل انزوای سیاسی و وضعیت حاشیهٔ ویژه‌شان و محدودیت‌های تحمیل شده از سوی دم و دستگاه خلافت برای برقراری ارتباط مؤثر با شیعیان ناگزیر از تأسیس نهاد نیابت و وکالت شدند؛ نهادی که با شروع غیبت کبری و فاصله‌گیری تدریجی از عصر حضور، در نهایت به نهاد مرجعیت رهنمون شد. براین اساس نهاد مرجعیت ریشه در تاریخ تشیع دارد و به «نواب اربعه» و محدثان عصر حضور ره می‌برد.

فهم ارتدکسی از دین اسلام، مدعی است که اسلام برنامهٔ جامع زندگی است، به‌گونه‌ای که سویه‌های مختلف زندگی فردی و اجتماعی به یکسان مورد عنایت و توجه دین واقع شده است. شیعیان در این امر نه تنها با جریان اصلی سنتی همداستان‌اند، که پا را فراتر نهاده و مدعی‌اند که مسلمانان سنی در موضوعات همچون سیاست در گردنه‌های سخت و دشوار تاریخ از اصل جامعیت اسلام چشم پوشیده و خلافت را به حاکمان دنیوی وانهاده‌اند. بر این اساس شیعیان ارتدکسی پیامبر اسلام (ص) را صرفاً حامل کلام الهی و پیشوای معنوی نمی‌انگارند؛ بلکه افزون بدان او را حاکم و زمامدار جامعه اسلامی نیز قلمداد می‌کنند. از این منظر امامان سوا از دریافت وحی الهی، ویژگی‌ها، شؤن، جایگاه و مسؤلیت‌های پیامبر (ص) را به تمام و کمال واجداند. به بیان دیگر، نبوت راهنمایی، ابلاغ، اخبار، اطلاع دادن، اتمام حجت و راهنمایی است؛ امامت اما رهبری است. رهبران افراد و گروه‌هایی‌اند که نیروهای یک جامعه را بسیج می‌کنند، حرکت‌بخش‌اند و سامان و سازمان می‌دهند. بدیهی است که پیامبران بزرگ الهی مفتخر به منصب نبوت و امامت به صورت توأمان بوده‌اند، امامان اما صرفا عهده‌دار مسئولیت خطیر رهبری است. در هر صورت از آن‌جا که سنت الهی بر آن است که هیچ عصری خالی از حجت نتواند بود، تو گویی آنان مصداق انسان کامل در هر عصری از تاریخ‌اند. با بسته شدن تومار امامت و شروع عصر غیبت اگرچه جامعهٔ بشری به ظاهر از نعمات موهبت حضور انسان کامل محروم می‌شود؛ اما نهاد مرجعیت در این بین علی‌الادعا چونان حلقهٔ وصل جامعه و افراد انسانی با انسان کامل ایفای وظیفه می‌کند. مقام مرجعیت به‌رغم این‌که ویژگی‌های چون عصمت، علم لدنی، و خصایص فوق بشری ندارد؛ اما همچون پیامبران و امامان مسئول تنظیم رابطهٔ انسان با خدا و عهده‌دار بیان احکام ناظر به اعمال مکلفین در زندگی روزمره‌شان است. مگر جز این است که «ان العلماء ورثهٔ الانبیاء» (الکافی، ج۱، کتاب فضل العلم، باب ثواب العالم و المتعلم، ص۳۴، حدیث۱) و «العلماء حکام علی‌الناس» (الغرر و الدرر، ج۱، ص۱۳۷، حدیث ۵۰۶).

مرجعیت در گذر تاریخ تحولات مفهومی بسیاری را پشت سر گذاشته و قبض و بسط‌های پرشماری را تجربه کرده است؛ اما یک امر کانونی که چونان هسته سفت و سخت در جوف صدف مرجعیت همچنان محفوظ مانده است، رسالت خطیر استنباط و بیان احکام شریعت از سوی فقیهان است. امری که اقتدار این نهاد را با زندگی دنیوی روزمرهٔ انسان‌های عادی گره می‌زند و رابطه دوسویه و بعضاً پرتنش میان عُرف و هنجارهای اجتماعی از یکسو و دم و دستگاه مرجعیت در سوی دیگر پدید می‌آورد. البته دواعی معرفتی، سیاسی، اخلاقی و... که نهاد مرجعیت بر سر آن‌ها با دیگر نهادهای اجتماعی در نزاع و کشمکش دایم بوده است، کمتر به انحصارطلبی نهاد فوق تن سپرده است.

مرجعیت به مثابه یک نهاد اجتماعی که کارکرد / کارکردهای مشخصی دارد، ساختار و مکانیسم خاصی را می‌طلبد که سلسله مراتب، تقسیم وظایف، شیوهٔ خاص از تعامل و در یک کلام سبک زندگی ویژه و خرده فرهنگ متناسب با خود را به دنبال می‌آورد. «روحانیت»

بنیاد اندیشه

همان سازمانی است که نهاد مرجعیت را بازتاب می‌کند. در این‌جا مجال بررسی تفصیلی سازمان روحانیت و بیان سلسله مراتب آن نیست، بل هدف آن است که خاطرنشان کنیم که روحانیت در لایه‌بندی اجتماعی قشر خاصی است که جایگاه مخصوص به خود را دارد و کار ویژه‌های خاصی را ایفا می‌کند؛ اما روحانی به چه کسی گفته می‌شود؟ بسته به منظر و چشم‌انداز، می‌توان این مفهوم را تعریف کرد. از منظر مارکسیستی که در آن فعالیت اقتصادی شالودهٔ حیات اجتماعی معرفی می‌شود، شاید بتوان گفت روحانی کسی است که از راه دین ارتزاق می‌کند. بی‌آن‌که خواسته باشیم، برداشت مارکسیستی از این صنف را نقد کنیم، به نظر می‌رسد تعریفی که علی مطهری ارائه کرده است، رهیافت همدلانه به موضوع دارد و نسبتاً با واقعیت تاریخی و اجتماعی روحانیت هم‌خوان است: «روحانیت مجموعهٔ افرادی است که در حوزه‌های علمیه تحصیل کرده و رشد یافته‌اند و رسالت تبلیغ دین را بر دوش خود احساس می‌کنند» (مطهری، کیان ۲۵، خرداد و تیر ۱۳۷۴). در سلسله مراتب سازمان روحانیت، بلندپایه‌ترین مقام روحانی «مرجع تقلید» است که امروزه با عنوان «آیت‌الله العظمی»، «مرجع عالیقدر» و... نیز باز شناخته می‌شود. بررسی جوامع شیعی نشانگر آن است که به‌رغم تأکید بر تقلید از مجتهد اعلم، ادوار تاریخی گوناگون شاهد حضور همزمان چندین «مرجع تقلید» بوده است. در دوران معاصر اما تکثر فزاینده مراجع تقلید را شاهد بوده‌ایم، تکثری که در ارتباط مستقیم و غیرمستقیم با مدرنیته، ناسیونالیسم، پلورالیسم فرهنگی-معرفتی و دولت-ملت‌های مدرن است.

۲. روحانیت به‌مثابه مرجع رسمی تفسیر متون دینی و استنباط کنندهٔ احکام شریعت و به‌صورت کلی فراهم آورندهٔ معرفت دینی؛ در هیئت کنونی‌اش سیر تکاملی ویژه‌ای را پشت سر نهاده است که تنها از منظر جامعه‌شناسی تاریخی می‌توان پرتوی نوری هرچند کم‌سو بر زوایای تاریک و هزار توی ناپیدای آن تاباند. اجمالاً می‌توان گفت که آن‌چه که امروزه تحت عنوان معارف دینی یاد می‌شود، آمیزه‌ای است فراهم آمده از مساهمت متکلمان، عارفان، فلاسفه، ادیبان و... که چه بسا افرادی در دربارها و برخی در خانقاه‌ها و اشخاصی در هیئت انسان‌های عادی و تعدادی در کسوت روحانیت رسمی بوده‌اند. این آمیزهٔ اعجاب‌برانگیز و منظومهٔ کلان معرفتی از رهگذر تعامل‌ها و تقابل‌ها و تأثیر و تأثر متقابل عوامل درونی و بیرونی و عینی و ذهنی فراهم آمده است، همچنان‌که هیئت کنونی سازمان روحانیت و سبک زندگی خاص ملازم با آن، افزون بر مقتضیات نهاد دیانت معلول عوامل فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی نیز هست.

کارکردهای متعدد سازمان روحانیت در جوامع شیعی را می‌توان در پرتو کارکردهای دین -آن‌گونه که دورکیم بیان کرده است- بازشناخت؛ کارکردهای مثبتی نظیر انضباط آفرینی، انسجام اجتماعی، تسهیل همزیستی اجتماعی، انتقال سنت‌ها و مواریث فرهنگی بخشی از کارکردهای اصلی دین به طور کلی است. از منظر مارکسیستی اما کانونی‌ترین کارکرد دین تولید و بازتولید و بسط و تثبیت آگاهی کاذب (ایدئولوژی) است. اهداف و به بیان دیگر فلسفه وجودی روحانیت به‌مثابه زیرمجموعه کانونی نهاد مذهب در جوامع شیعی که حامل، حافظ و منتقل کننده اصلی سنت‌ها و مواریث فرهنگی است و بر چگونگی انجام شعائر و مناسک دینی-مذهبی نظارت دارد و رسالت تبلیغ پیام دین را بر عهده دارد؛ نیز در ذیل فهم اهداف دیانت میسور است. اگر تلقی سنتی غالب را بپذیریم که دین برای تأمین سعادت دنیا و آخرت هردو آمده است، منطقاً می‌توان گفت که سازمان عریض و طویل روحانیت به همان میزان که وظیفه تنظیم ارتباط انسان با خدا را دارد، عهده‌دار تنظیم مناسبات دنیوی نیز است. در این میان چنان‌که مذکور آمد، احکام شریعت که فقیهان عهده‌دار استنباط و بیان آن‌ها هستند، به‌رغم مخالفت‌ها، مناقشات و تذکارهای مکرر و نهیب‌های پرطنینی از این دست که «شریعت پوست و مغز آمد حقیقت / میان این و آن باشد طریقت» بر صدر نشسته و به دستور کار اصلی سازمان روحانیت بدل شده است و در سوی دیگر معارف دینی دیگر از قبیل اخلاق و اعتقادات در حاشیه رانده شده‌اند و این چنین است که فقیه به

بلندپایه‌ترین مرتبه روحانی ارتقاء یافته است.

سازمان روحانیت افزون بر این که رسالت رساندن پیام دین به تودهٔ مردم را دارد- و این پرورش خطیب و واعظ را ایجاب می‌کند- یک نهاد تعلیمی نیز هست که نوعی خاصی از معرفت را تولید و باز تولید می‌کند، بسط می‌دهد و به نسل‌های بعدی منتقل می‌کند: معرفت دینی، معرفت دینی در معنای کلاسیک کلمه مجموعه معارفی است که برای توجیه خود به مبانی خردپسندانه و مفیدیت و کارآمدی فروکاسته نمی‌شود؛ بلکه مشروعیت خود را از سنت و متون دینی و به تعبیر مصطفی ملکیان از اسلام(۱) اخذ می‌کند. معرفت کذایی به‌رغم تلاش‌های مبارک و گره‌گشای مصلحان دینی و احیاگران مکتب که سعی وافر مبذول داشته‌اند که آن را بازسازی کنند و دیالوگ مستمر و سازنده میان این نوع از معرفت با معارف بشری برقرار سازند؛ روحانیان را اسیر دور بسته می‌کند که امکان افق‌گشایی و موهبت نقد و نوآوری را به شدت محدود می‌کند. در هر صورت انکار نمی‌توان کرد که سازمان روحانیت شأن تعلیمی نیز داشته و دارد. این کارویژه اساسی در درون ساختاری که «حوزهٔ علمیه» خوانده می‌شود، صورت می‌پذیرد.

۳. مدرنیته و مدرنیسم که با ویژگی‌های همچون عقلانیت، فردگرایی، ناسیونالیسم، شهرنشینی، صنعتی شدن، تخصصی شدن نقش‌ها و امثالهم گره خورده است، فصل جدیدی در تاریخ جوامع بشری رقم زد؛ به گونه‌ای که مناسبات سنتی و تنظیمات اجتماعی ماقبل مدرن و اندیشه‌ها و افکار و آرمان‌های مرتبط با آن را یکسره دست‌خوش تغییر و دگرگونی کرد. در این بین دیانت که در کانون جهان سنتی قرار داشت نیز پس از فرسایش کمربندهای محافظتی‌اش، خود در گرداب فرایند عرفی شدن دچار آمد. تولد دولت-ملت‌ها-که داعیهٔ انحصار قدرت مشروع را دارد- و ظهور نهاد دانشگاه -که داعیه‌دار اصلی تولید دانش معتبر است- هرکدام به ترتیب، نهاد دیانت را از حیطهٔ قدرت سیاسی و تنظیم روابط اجتماعی طرد کرد و زمام ماشین تولید دانش معتبر را نیز در اختیار گرفت و بدینسان عرفی شدن (secularization) در بخش اعظم جهان رخ نمود. این فرایند که با صفاتی نظیر افسون‌زدایی، رازگشایی، اسطوره‌زدایی و... توصیف شده است؛ به شیوه‌های مختلف دریافت و تحلیل شده است. محض نمونه نیزبت آن را «جدا شدن افکار، اعمال و اشیایی که دارای غایات قدسی بوده‌اند، از مبانی مقدس‌شان و مورد شناسایی و پذیرش مجدد قرار گرفتن آن‌ها به خاطر اهمیت و سودمندی ذاتی‌شان» معرفی می‌کند و می‌افزاید که «مقولات فوق که همهٔ عرصه‌های زندگی انسانی را در برمی‌گیرد (قانون، هنر، ادبیات، آموزش و سایر نهادهای اجتماعی) هنگامی که ارزش‌های‌شان فی‌نفسه مورد فهم و شناسایی قرار می‌گیرد و مستقل از غایات قدسی می‌شوند، عرفی می‌شوند» (Nizbet & Perrin, ۱۹۷۷). عرفی شدن را به عقلانی (rational) -در صورتی که متعلق به امور حقیقی باشد- و عقلایی (rationalize) - اگر مربوط به امور هنجاری و اعتباری باشد- نیز تعریف کرده است و گاه آن را فرایند افتراق ساختاری ساخت سیاسی از نهاد دین دانسته‌اند (صالح‌پور، کیان ۲۴، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۴).

مسیحیت در جوامع غربی فرایند عرفی شدن را زودتر از ادیان دیگر تجربه کرد و دیرزمانی است که دین در آن جوامع به تنظیم رابطهٔ انسان با خدا تقلیل یافته است. مشخصه‌های عرفی شدن آن‌گونه که شاینر ذکر کرده است: ۱. قدسیت‌زدایی (desacralization) یعنی افول نقش مذهب در معنی‌بخشی به سپهر اجتماعی؛ ۲. افتراق‌یابی ساختاری (structural differentiation) نهادهای جامعه عرفی از نهاد دین و ۳. گذار تدریجی ادراک و رفتار دینی به سمت قلمرو عرفی (Shiner, ۱۹۶۷) در جوامع مدرن و پسامدرن غربی طی یک فرایند طولانی و مستمر رخ نموده است. جوامع اسلامی و به ویژه جامعهٔ شیعی را از این نظر می‌توان جوامع در حال گذار تصور کرد.

۴. مرجعیت به‌مثابه یک نهاد اجتماعی تاریخی که حامل پیام‌ها و ارزش‌های سنتی است، اکنون در آستانهٔ یک پیچ تاریخی و نقطهٔ عطف قرار گرفته است. قطاری که در معبر تاریخ مسافران آن در هر ایستگاه مایحتاج سفر و توشهٔ راه از هر جنس و لونی در انبان ذهن و جان‌شان انباشت کرده بودند، اکنون که عنقریب از ورود به «دنیای

قشنگ نو» است، بدیهی است که از دید ناظران این‌گونه بنماید: «من قطاری دیدم، فقه می‌برد و چه سنگین می‌رفت» (سپهری، ۱۳۸۵، ۲۷۹). بی‌آن‌که خواسته باشیم به پیشگویی تاریخی (historical prophecy) دست یازیده باشیم- چه این‌که همان‌گونه که پوپر در «فقر تاریخی‌گری» (Popper, ۱۹۵۷) نشان داده است، پیش‌بینی علمی (scientific prediction) اساسا با پیشگویی تاریخی فرق دارد- و نیز بر مبنای تجارب تاریخی جوامع بشری که کمابیش نشانگر آن است که الگوهای گوناگون و متفاوتی بر سیر حرکت آن‌ها حاکم بوده است؛ صرفاً به گمانه‌زنی دربارهٔ آینده نهاد مرجعیت بسنده خواهد رفت.

آیندهٔ مرجعیت در افغانستان ربط و نسبت وثیق با آیندهٔ این نهاد در دیگر جوامع شیعی دارد. مع‌الوصف ویژگی‌های تاریخی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی این جغرافیای سیاسی تا حدودی بدان رنگ و بوی خاص بخشیده و متعین به تعینات و محدود به حدودی می‌کند که نباید از آن‌ها غفلت کرد و به تعمیم‌های نادرست دست یازید. با در نظرداشت این ملاحظات، انکار نمی‌توان کرد که کلیهٔ جوامع بشری با یک پدیدهٔ واحد جهانی مواجه‌اند: مدرنیته. دستاوردهای عمدهٔ این پدیده را که چهار قرن و اندی از تولد آن می‌گذرد، می‌توان این‌گونه خلاصه کرد: جدایی دین از سیاست (سکولاریسم) که دستیابی به دموکراسی در معنای عرفی آن را میسر کرد، نگرش ریاضی گالیله‌ای از جهان که امکان پی‌ریزی علوم طبیعی را فراهم کرد، نظریهٔ تطور انواع داروین که انقلاب زیست‌شناختی را باعث شد و فروید و روانشناسی لایه‌های عمیق ذهن، سازوکار و سوائق حیاتی و ضمیر ناخودآگاه که درک ما را از انسان دگرگون کرد. این دستاوردها اکنون به میراث مشترک انسان مدرن بدل شده است. این همبسته مدرن هرگونه نگرش سنتی- دست‌کم نگرش ادیان توحیدی- به مبدأ هستی، جهان، انسان، حیات و نسبت جهان و انسان و خدا را به چالش می‌طلبد. روحانیت شیعی را گریز و گزیری نیست که نسبت خود را با آن متأملانه به بررسی گیرد. افزون بر این در تقابل با روحانیت و حوزه‌های علمیه، دانشگاه‌ها مستقلا دست‌اندر کار تولید و بازسازی معرفت دینی شده‌اند. روشنفکر دینی پدیدهٔ مبارکی است که دست اندر دست روحانیان مصلح «بازسازی»، «اصلاح» و «احیاء» فکر دینی را وجهه همت خویش قرار داده‌اند. این فرایند اگر با همکاری و تعامل آگاهانهٔ دم و دستگاه روحانیت توأم شود، به یقین به تعالی فکر دینی و رشد فرهنگی و اخلاقی جامعهٔ دینی خواهد انجامید. در سوی دیگر جزم‌اندیشی، تحجر و عناد نسبت به معرفت‌های بشری شیعیان را اگر نگوییم به اردوگاه دین‌گریزان و ملحدان سوق می‌دهد، حداقل آنان را با ذهنیت مشوش، بحران هویت، عقب‌ماندگی و انحطاط مواجه می‌کند. انقلاب معرفتی چند قرن اخیر، معرفت دینی را دچار دگردیسی و تحول بنیادین کرده است. هم اینک کلام جدید افق‌های نوینی را شاهد است که مباحثه دربارهٔ خدا، هستی، انسان و نسبت آن‌ها را باز می‌کاود. همچنان‌که گفت‌وگوی‌های ژرف دربارهٔ نسبت اخلاقیات سکولار با اخلاق دینی نیز در گرفته است. آن‌چه که اکنون مساهمت عالمان مصلح را می‌طلبد، درگیر کردن جدی فقه شیعی با قوانین و دستگاه حقوقی فراهم آمده از رهگذر عقل جمعی بشری است: اعلامیهٔ حقوق بشر، جنبش‌های حقوقی که خواهان استیفاء حقوق زنان، دگرباشان جنسی و... اند، نهضت‌هایی که خواهان استیفاء حقوق حیوانات و حفظ محیط زیست‌اند؛ سرنمون مطالبات حقوقی امروزین‌اند. افزون بر این‌ها پدیدهٔ هوش مصنوعی، رمزگشایی حیات، فضای سایبر (cyberspace) حیطه‌ها و عرصه‌های جدید، مهیج و متفاوت را فراروی خرد بشری و من‌جمله فقیهان نهاده‌اند. واقعیت امر آن است که تشیع سنتی و نهاد مرجعیت با سازوکار معرفتی موجود خود نمی‌تواند از پس پاسخگویی و حل معضلات فوق‌الذکر برآید. مفهوم «اجتهاد»، «فقه پویا»، «فقیه متهور» و مفاهیم مشابه گره از کار فروبستهٔ فقه نگشوده است. «در انداختن طرح نو» لازم است؛ اما عجالتاً، به برخی سازوکارهای موجود در دل فقه موجود برای عبور از بن‌بست فرارو اشاره می‌شود که با پذیرش ایدهٔ فقه حداقلی به جای فقه ماکسیمالیستی می‌تواند راهگشا واقع شود:

۱. تفکیک احکام تأسیسی و امضایی. اگر بپذیریم که «فقه العباده» بخش عمدهٔ احکام تأسیسی را شامل

می‌شود و بقیه احکام، از قبیل «فقه المعامله» امضایی‌اند، به این معنا که مهر تصویب بر عرف عصر جاهلیت را در پیشانه دارد، در آن صورت می‌توان احکام امضایی را با عرف زمانه تراز کرد.

۲. گسترش «منطقه الفراغ» از دیگر مواردی است که می‌تواند به سبک‌دوشی قطار سنگین فقه کمک کند و دایرهٔ شمول واجب و حرام شرعی را محدود به مناسک مربوط به تنظیم رابطهٔ انسان با خدا نماید و سایر عرصه‌های حیات را مجال عقل عرفی قلمداد کند.

۳. بازنگری در موضوعات احکام فقهی از دیگر مواردی است که می‌توان با توسل بدان بخش معظم فعالیت‌های اقتصادی، اجتماعی در دنیای امروز را از تیررس دانش فقهی دور و ایمن نگه داشت. بلاموضوع کردن برخی احکام شرعی، از قبیل حرمت ربا که بر اشیاء بالذات ارزشمند متعلق است، واضح است که پول کاغذی را شامل نمی‌شود.

۴. پذیرش این تفسیر از ختم نبوت (و در مذهب تشیع فلسفهٔ غیبت) که بشر به بلوغ عقلی دست یافته است و در پرتو نور عقل می‌تواند راهی را که انبیا و اوصیا پیموده است، ادامه دهد و به وضع احکام و قوانینی دست یازد که به سعادت و بهروزی بشر می‌انجامد.

۵. پذیرش رسمی مکانیسم قیاس که دیری است به ظاهر مطعون بوده است و در خفی پذیرفته شده است، نیز می‌تواند به تسهیل پذیرش عرف زمانه کمک کند.

۶. پالایش کتاب‌های حدیثی و تنقیح و غربال کردن اقوال منتسب به پیامبر(ص) و ائمه(ع) و نگاه تاریخی-انتقادی به کیفیت صدور و شأن نزول و بُرد دلالت هر حدیثی، تا مگر بتوان فضای «ما لا نص فیه» را بسط و گسترش داد.

۷. تکیه بر نصوصی که «عرف مسلمین» را یکی از منابع فقه قلمداد می‌کند، پای فشردن بر این آموزه که «افعال مؤمن منافی قدر متیقن‌های شرع نباشد، توسعه «نطاق عناوین ثانویه» و موارد مشابه از این دست می‌تواند راه را برای همزیستی مسالمت‌آمیز فقه و قوانین عرفی در دنیای امروز هموار کند.

در پرتو آن‌چه گفته آمد، در یک جمع‌بندی کلی می‌توان گفت که آیندهٔ نهاد مرجعیت در جامعهٔ تشیع افغانستان که فرایند گذار را تجربه می‌کند و به لحاظ فرهنگی و سیاسی بیش از هر زمانی متکثر شده است، در گام نخست، منوط به نحوهٔ مواجههٔ این نهاد با جهان آکادمی است که خوب یا بد متولی اصلی تولید دانش در جهان مدرن است. دو دیگر، وابسته است به چگونگی تعامل آن با همبستهٔ منسجم و نظام‌مند حقوق و قوانین عرفی بین‌المللی که دستاورد خردجمعی بشر است و تعالیم ادیان الهی نیز به وفور در آن اشراب شده است. سه دیگر، منوط به پذیرش و عدم‌پذیرش فقه حداقلی و اصلاحات درونی است و چهاردیگر، گره خورده است با نحوهٔ مواجهه این نهاد با مسئله دیرپای استیفاء حقِ «حقیقت» و «طریقت» از «شریعت». نیازی به گفتن ندارد که در جهانی عاری از معنا و در عصر زوال اخلاق، پیام اخلاقی ادیان و کشف مجدد اسرار و رموز و اذواق عارفانه نیاز فوتی و فوری جوامع بشری است و جهان بیش از هر زمانی به انسان‌های معنوی، فرزانه و حکیم نیاز دارد. ◻

هزاره‌ها و سیستم وجوهات شرعی

حفیظ الله محمدی

چکیده

هزاره‌ها، قدیمی‌ترین مردم افغانستان‌اند، در طول تاریخ افغانستان برای این دیار افتخار و سربلندی کسب کرده‌اند. هزاره‌ها، تنها اختصاص به شیعیان ندارند، هزاره‌ها، اسماعیلیه، سنی مذهب و شیعه‌مذهب‌اند. هزاره‌های دوازده‌امامی، معتقد به امامت و عصمت دوازده شخص از فرزندان فاطمه الزهرا (س) اند. سالانه وجوهات شرعی‌شان را به نام زکات و خمس به امام در عصر حضور و به دفاتر مراجع تقلیدشان در عصر غیبت تحویل می‌دهند که در مقالهٔ زیر با مردم هزاره و وجوهات شرعی این مردم بیشتر آشنا خواهیم شد.

کلید واژه‌ها: هزاره، وجوهات، زکات، خمس

مقدمه

زندگی بشر همواره دچار تحول و تغییر است و این تغییر و تحول همراه فراز و نشیب بوده است، گاهی به سوی ترقی و پیشرفت و گاهی به‌سوی سقوط و اضمحلال سوق داده شده است، خوشبختانه حرکت و سوق به سوی ترقی و پیشرفت بیشتر و مؤثرتر بوده است. این تحول‌ها و تغییرات توسط انسان صورت گرفته است و می‌گیرند بسیار مورد کم و نادر است، طبیعت و اتفاق‌ها طبیعی منشأ تحول و تغییر قرار گرفته باشند.

سرزمین و جغرافیایی به نام خراسان و افغانستان امروزی از این تحولات و تغییرات مستثنا نیست و نبوده است، این دیار همواره میدان تاخت‌وتاز سلاطین و پادشاهان بوده است، پادشاهان و سلاطین بزرگ مانند اسکندر مقدونی و چنگیز خان مغولی در این جغرافیا لشکرکشی کرده‌اند و با مردان این سرزمین دست‌وپنجه انداخته‌اند. مردم افغانستان در برهه‌های از زمان بدین اسلام گرویده‌اند و اسلام را اختیار کرده‌اند. افغانستان دارای تاریخ طولانی و غمناک است و بیشترین درد و ظلم را مردم هزاره متحمل شده‌اند و از طرفی بیشترین افتخارات و مدال را برای افغانستان نیز مردم هزاره کسب کرده‌اند.

۱. هزاره‌ها

سرزمین خراسان قدیم و افغانستان امروز از لحاظ جمعیت و فرهنگ دارای اقوام، نژاد و مذاهب گوناگونی است، در این گوناگونی و تعدد، این سؤال همواره مطرح بوده است که مردم اصلی این سرزمین کی‌هایند؟

در پاسخ به این سؤال تحقیق‌ها و پژوهش‌هایی صورت گرفته‌اند که تعداد از این جواب‌ها و تحقیق‌ها همراه عرق قومی، نژادی و مذهبی بوده‌اند و کمتر تحقیق جامع و منصفانه صورت گرفته است. دانشمندان و محققانی که اغلب خارجی‌اند، پیرامون این سؤال، تحقیق کرده‌اند و نظریات گوناگون را مطرح کرده‌اند. به این خاطر که موضوع پژوهش، مردم هزاره است، نگارنده مختصری از گذشتهٔ این مردم را مورد بررسی قرار داده است:

هزاره‌ها از ساکنان اصلی افغانستان‌اند. این نظریه توسط محقق فرانسوی قرن نوزدهم «ژ- فیریر» پایه‌گذاری شد، طبق نظر ایشان، هزاره‌ها سابقاً در زمان اسکندر مقدونی در محلی زندگی می‌کردند که فعلاً در آن‌جا بودوباش دارند. فیریر برای اثبات ادعای خود از نوشته‌های مورخ قدیمی یونان «کورتس» دربارهٔ حملات زمستانی اسکندر مقدونی به مناطق مرکزی افغانستان استفاده می‌کند (خانف، ۱۹:۱۳۷۴). نظریه‌ای فریر را برخی از محققان افغانستانی چون عبدالحی حبیبی مورد تأیید قرار داده‌اند. حبیبی با استناد به اطلاعات فراهم آمده در تمدنی ایرانی اثر فوشر، یک سری شواهد زبان‌شناختی ارائه می‌کند که مؤید نظریهٔ بومی بودن هزاره‌ها است (موسوی، ۱۳۷۹: ۴۷). دومین نظریه که در مورد مردم هزاره مطرح شده است، این است: هزاره‌ها بازماندگان مغول‌هایند. «آرمینوس ومبری»، «مونت استوارت الفستون» و الکساندر بورس» در میان اولین طرفداران این نظریه قرار دارند. براساس این نظریه، هزاره‌ها بازماندگان سربازان مغول‌اند که با ارتش چنگیز خان به افغانستان آمده‌اند (موسوی، ۱۳۷۹: ۴۹). البته این نظریه به خاطر ساختار ظاهری و اسکلت مردم هزاره بیشتر مطرح می‌شود. سومین نظریه دربارهٔ هزاره‌ها این است: که آن‌ها نژاد مخلوط دارند. براساس این نظریه هزاره‌ها تنها بازماندگان ترک و مغول‌ها یا فقط مغول‌ها نیستند؛ بلکه ترکیبی از این دو و دیگر نژادها چون تاجیک‌ها، افغان‌ها و دیگران هستند... چنین نظریه‌ای ابتدا توسط «اچ.اف.شرمن» در سال ۱۹۶۲ م، ارائه شد (موسوی، ۱۳۷۹: ۵۵-۵۷).

موسوی بعد از ذکر این نظریه به نقد و بررسی آن می‌پردازد، نظریه‌های مذکور را مورد نقد و بررسی قرار می‌دهد و به کاستی‌ها و کمبودهای نظریه‌های مذکور از نگاه شواهد و مدارک اشاره می‌کند، بعد از این بررسی، نظریه دیگر را مطرح می‌کند که چهارمین نظریه در پاسخ به سؤال مذکور است. چهارمین نظریه در مورد هزاره‌ها این است: هزاره‌ها: الف- یکی از قدیمی‌ترین ساکنان منطقه هستند؛ ب- آمیزه‌ای نژادی و گروه‌های قومی مختلف هستند؛ که لشکریان چنگیزخان و امیر تیمور فقط بخشی از آن‌ها و نسبتاً جدید به شمار می‌آیند؛ و ج- ساختار قبیله‌ای زبانی هزاره‌ها تا حدی زیادی از همه این مردمان گوناگون تأثیرپذیرفته است (مانند اثرگذاری عرب‌ها بر مذهب و فارسی بر فرهنگ‌شان) (موسوی، ۱۳۷۹: ۷۳).

در این‌که کدام از نظریه‌ها مطابق حق و واقعیت است؛ قضاوت نمی‌کنیم و نمی‌توانیم، قضاوت صحت‌وسقم این اندیشه‌ها را به محققان مصنف محول می‌کنیم تا با اندوخته‌های علمی و انصاف خود به دنبال کشف حقیقت و واقعیت تلاش کنند.

هزاره‌ها بخش عظیم از مردم افغانستان هستند، هزاره‌ها اختصاص به شیعه و مذهب شیعه ندارد، بلکه در کنار شیعه‌ای دوازده‌امامی، شیعه‌های اسماعیلیه و هزاره‌های سنی مذهب قرار دارند. قسمت اعظم هزاره‌ها، مسلمان «شیعه‌مذهب» شمرده می‌شوند، جز طایفهٔ (دایزینیات) که در جوار قسمت‌های شمالی کوه‌های هندوکش زندگی می‌نمایند، به شمول عده‌ای طوایف هزاره‌های شیخ‌علی که مسلمانان سنی مذهب‌اند. همچنان در میان هزاره‌ها فرقه‌های اسماعیلیه نیز یافت می‌شوند که می‌توان از طوایف ذیل نام برد: پاینده محمد (داد خان) (صحبت خان) که از طوایف دای‌چوپان است و قسمتی از طوایف شیخ‌علی فرقهٔ اسماعیلیه و

هزاره‌های شیخ‌علی عبارت از آن گروه اسماعیلیه‌اند (خانف، ۱۳۷۲: ۴۳).

در این‌که هزاره‌ها چگونه به مذهب شیعه گرویده‌اند، نظریه‌ها و اندیشه‌های مختلف را مطرح کرده‌اند. طبق نظر (ن، اِ، آرستوف) هزاره‌ها، مسلمانی را از ساکنانی اصلی منطقه (تاجیک‌ها) آموختند که مذهب تشیع پایبند بودند؛ لیکن متأسفانه آرستوف به هیچ صورت نظرش را ثابت نتوانسته است و منابعی را که اساس طرح خود قرار داده است، ذکر نمی‌کند، علاوه بر آن، باید اضافه کرد تمام تاجیک‌های افغانستان به جز ساکنان بدخشان و واخان به مذهب سنی اسلامی معتقدند و شیعه‌مذهب نیستند (خانف، ۱۳۷۲: ۴۴). نظر دیگر نیز وجود دارد که براساس آن هزاره‌ها در زمان شاه‌عباس (سال‌های ۱۵۸۷-۱۶۲۹) به مذهب شیعه گرویده‌اند، این نظریه اولین بار توسط (گ، ومبری) در سال‌های شصت قرن نوزدهم اعلام گشت؛ شاه‌عباس آن‌ها را (هزاره‌ها را) به قبول تشیع وادار کرد (خانف، ۱۳۷۲: ۴۵). نظریهٔ گرویدن هزاره‌ها به شیعه در زمان شاه‌عباس مورد تأیید خود آنان نیز هست. محققان سرشناسی چون محمد اسماعیل مبلغ و محمدعلی مدرس طی گفت‌وگویی که با آنان داشتم، بر همین نظر بودند. البته این نظریه خالی از ضعف نیست (موسوی، ۱۳۷۹: ۱۱۱)؛ البته افراد و بزرگان دیگر از مردم هزاره هستند که چنین پندار را رد و نقد کرده‌اند. عده‌ای پنداشته‌اند که مذهب شیعی از زمان صفویه به این‌سو در هزارجات رواج یافته است که این‌یک پندار محض است و هیچ‌گونه شاهد تاریخی بر این ادعا یافت نمی‌شود، حقیقت آن است که مردم این کوهستان از زمانهٔ دور و قبل از آن‌که آنان صفویه سید و شیعه را بشنوند، آن‌ها شیعه خالص بوده‌اند... مرکز شیعیان غور یا مسلمین غور اولین تمرکز شیعه در بلاد غور بوده است (یزدانی، ۱۳۷۲/ج ۱: ۷۳).

خانف نظریهٔ اول و دوم را مورد نقد و واکاوی قرار می‌دهد و برای بطلان و نادرست بودن این باورها استدلال می‌کند در اخیر می‌نویسد: به نظر ما، اسلاف «هزاره» موقعی به اسلام گرویدند که تمام اولوس مغولی (هلاکو خان) به اسلام دعوت شدند، مغول‌ها تماماً پیش از هلاکوخان و در زمان وی (بت پرست) بودند و تحت رهبری غازان خان به اصول لسانی اعتقاد داشتند؛ اما هنگامی‌که غازان خان در سال ۱۲۹۵ که بر قدرت نشست و خودش اسلام آورد، بعد از آن تلاش زیاد کرد تمام مغول‌های منطقه‌ای خود را مسلمان سازد (خانف، ۱۳۷۲: ۴۸)؛ البته این نظریه بیشتر متکی به دیدگاه خانف است، این‌که مردم هزاره مغولی و از بقایایی لشکر مغول هستند.

به نظر من گرویدن هزاره‌ها به مذهب شیعه در دورهٔ خاص مشخص اتفاق نیفتاده است و نمی‌توان گفت که هزاره‌ها در زمان خاصی از تاریخ به این مذهب رو آورده باشند. در واقع، چنین تجزیه و تحلیل‌های مکانیکی از هر پدیده‌ای تاریخی و اجتماعی کاری نادرست است؛ هر تغییر در جامعهٔ انسانی در طول یک دورهٔ زمامی نه چندان کوتاه به وقوع می‌پیوندد که طی آن فرایند توسعه خود را می‌پیماید. «شیعه شدن» هزاره‌ها نیز، مانند دیگر پدیده‌های اجتماعی و تاریخی، طی یک دورهٔ زمانی طولانی صورت گرفته است که این فرایند طی چند دهه گذشته وارد مرحله جدید شد. بدین ترتیب، می‌توان گفت که هزاره‌ها ابتدا در زمان غازان خان به مذهب شیعه گرویدند؛ این فرایند در سراسر دوران حکمروایی ابوسعید و پس از آن نیز ادامه یافت؛ و در زمان شاه‌عباس صفوی شدت و رونق بیشتری گرفت (موسوی، ۱۳۷۹: ۱۱۲).

حال با شناخت و آگاهی از سیر تاریخی مردم هزاره و نیز چگونه شیعه شدن این مردم، به تبیین وجوهات شرعی در بین این مردم می‌پردازیم، مردم هزاره همان‌گونه دانسته شد، اختصاص به مذهب شیعهٔ دوازده‌امامی ندارند؛ بلکه هزاره‌های اسماعیلیه و نیز سنی مذهب هم هستند. آن‌ها مطابق مذهب و آئین خودشان عمل می‌کنند؛ ولی متأسفانه به خاطر مسائل و دلایل دربارهٔ آن‌ها تحقیق و بررسی زیاد صورت نگرفته است؛ حتی هستند هزاره‌های که از ترس و یا آگاهی نداشتند، نژاد هزاره‌گی خویش را انکار می‌کنند.

نگارنده در این نوشته رسم و آئین شیعیان دوازده‌امامی را مورد مطالعه قرار داده است. شیعیان دوازده‌امامی سالانه وجوهات شرعی را به نام خمس،

بنیاد اندیشه

زکات و گاهی کفاره (مالی که در صورت تخلف از احکام شرعی پرداخت می‌شود) در عصر حضور به معصومین در عصر غیبت به نائبان خاص و عام او تحویل می‌دهند.

۲. وجوهات شرعی

وجوهات جمع وجوه به معنای پول‌ها است. خمس، زکات و رَد مظالم است که به برخی از مجتهدان خاص (مراجع تقلید) پرداخت می‌شود. وجوهات شرعی اصطلاح عرفی است و در متون اصلی دینی به کار نرفته است. وجوهات شرعی واجب (خمس و زکات) را باید به حاکم شرع، نماینده و کیل او پرداخت کرد (ویکی شیعه).

۲-۱ زکات

زکات در کلام عرب از مادهٔ «ز ک و» گرفته شده است و دو معنی برای آن ذکرشده است: رشد و نمو و طهارت (پاکی). زکات یکی از مهم‌ترین دستورات دین اسلام است که در بسیار موارد همراه نماز ذکر شده است. بر پایهٔ آیات قرآن و احادیث، زکات مالی است که منظور پاکی و وارستگی انسان‌ها و تأمین مالی مستمندان وضع شده است و سبب افزایش روزی و وفور اموال و امنیت اقتصادی در جامعه است. زکات بر دو نوع است: زکات فطره؛ کسی که موقع غروب آفتاب شب عید فطر بالغ و عاقل و هشیار است و فقیر و بندهٔ دیگری نیست، باید برای خودش و کسانی که نان‌خور او هستند، هر نفری یک صاع گندم که تقریباً سه کیلو است، گندم، جو، کشمش، برنج یا ذرت و مانند این‌ها به مستحق به عنوان زکات بدهد. زکات اموال؛ مقصود از زکات اموال، زکاتی است که سالانه به برخی از اموال تعلق می‌گیرد. زکات در نه چیز واجب گشته است که عبارت‌اند از: غلات اربعه (گندم، جو، خرما و کشمش) انعام ثلاثه (گاو، گوسفند و شتر) نقدین (طلا و نقره). در قرآن کریم سورهٔ توبه آیهٔ شصت‌وهشت مورد مصرف برای زکات ذکر شده است: فقرا، مساکین، عاملان زکات، ایجاد الفت، آزادی بردگان، بدهکاران و در راه ماندگان (عزیزی و کشفگری، ۱۳۹۵: ۱۲۵). زکات برای انسان عاقل، بالغ و مالک وجب است، باید هر سال از اموال مذکور با نصاب خاص که در فقه شیعه برای آن‌ها بیان‌شده است، به امام، نائب خاص و نائب عام امام پرداخت کند.

۲-۲ خمس

خُمس در لغت به معنای یک‌پنجم هر چیز است. خمس از فرایض است، خداوند برای محمد (ص) و نسل او عوض از زکات تشریع کرده است، کسی یک‌درهم از آن را منع کند از جملهٔ ظالمین بوده است و غاصبین حق آن‌ها است (محقق، بی‌تا: ۳).

خمس در لغت به معنای یک‌پنجم و در اصطلاح شرعی، مالیاتی است معادل یک‌پنجم است که شریعت، آن را در مواردی تعیین کرده است. با ملاحظهٔ خصوصیاتِ پول، لزوم پرداخت و نرخ ثابت و پرداخت سالانه، می‌توان خمس را از جملهٔ مالیات‌های ثابت دانست که بخش مهمی از هزینه‌های حکومت اسلامی از طریق آن تأمین می‌شود. وجوب اصل خمس از ضروریات اسلام است و در قرآن در آیهٔ چهل سورهٔ انفال به آن تصریح شده است.

در این‌که هزاره‌ها چگونه به مذهب شیعه گرویده‌اند، نظریه‌ها و اندیشه‌های مختلف را مطرح کرده‌اند. طبق نظر (ن، اِ، آرستوف) هزاره‌ها، مسلمانی را از ساکنانی اصلی منطقه (تاجیک‌ها) آموختند که مذهب تشیع پایبند بودند؛ لیکن متأسفانه آرستوف به هیچ صورت نظرش را ثابت نتوانسته است و منابعی را که اساس طرح خود قرار داده است، ذکر نمی‌کند، علاوه بر آن، باید اضافه کرد تمام تاجیک‌های افغانستان به جز ساکنان بدخشان و واخان به مذهب سنی اسلامی معتقدند و شیعه مذهب نیستند.

بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۴

خمس به هفت مورد تعلق می‌گیرد که عبارت‌اند از: منفعت کسب، معدن، گنج، مال مخلوط به حرام، جواهری که به وسیلهٔ غواصی از دریا به دست می‌آید، غنیمت جنگی و زمینی که کافرذمی از مسلمان بخرد، یک‌پنجم این موارد، متعلق به بیت‌المال است و باید صاحب‌مال آن را از مال خود جدا کرده و به قصد قربت، تحویل بیت‌المال بدهد (عزیزی و کشفگری، ۱۳۹۵: ۱۲۴). همین‌طور، سیدها یک مقدار پول یا جنس را از میان دهقانان و رعیت به نام «خمس» جمع می‌کردند که یک‌پنجم تمام محصولات را تشکل می‌داد (خانف، ۱۳۷۲:۱۱۶). این نکته لازم به ذکر است که خمس اختصاص به دهقانان ندارد و نیز خمس از محصولات و اجناس گرفته می‌شود که از لوازم ضروری خانه نباشد و در یک سال از آن جنس استفاده نکرده باشند.

مشهور بر این است: «خمس شش قسمت می‌شود، سه قسمت سهم خداوند، رسول او و ذوالقربی، این مقدار نصف از خمس است. مسلمان مکلف است به امام در عصر حضور و در عصر غیبت به نائبان امام که فقهای جامع‌الشرایط هستند تحویل بدهند. سه قسمت دیگر خمس که نصف دیگر خمس است برای ایتام، مساکین و در راه ماندگان هاشمی (از طرف پدر منسوب به عبدالمطلب است) تحویل داده می‌شود» (عاملی، ۱۴۱۲/ج ۱: ۲۴۰). در زمان غیبت دو قسمت می‌شود: «یک قسمت آن مال امام عصر، حضرت منتظر-عج- است و این نصف به خاطر این‌که مال منصب امام است در زمان غیبت به فقیه جامع‌الشرایط تعلق می‌گیرد و نصف دیگر آن متعلق به ایتام، مساکین و در سفرمانده‌ای سادات بنی‌هاشم است، در تمام این اصناف، ایمان و در ایتام فقر معتبر است؛ اما در سیدِ سفرمانده فقر در مسافرت کفایت می‌کند» (فیاض، ۱۳۹۷: ۳۱۵).

از متعلقات و اجناس خمسی فقط خمس ارباح مکاسب بین فقها به خصوص متأخرین اختلافی است به این مقصود: «مشهور فقهای شیعه بر وجوب خمس باورمند است؛ ولی از طرفی سیره در عهد و عصر رسول خداوند قائم نشده است که پیامبر اسلام (ص) امام علی (ع) خمس را از مردم گرفته باشد» (محقق، بی‌تا:۲۵۱).

آیت‌الله محقق (ره) بعد از طرح این اشکال به بررسی و ارزیابی جواب‌هایی خویی و فقهای شیعه می‌پردازد و در پایان بررسی و ارزیابی خود می‌فرماید: «لیکن انصاف ظاهر آیهٔ مبارکهٔ (آیه ۴۱ انفال) ظاهر در عموم و در عموم غنیمت است» (محقق، بی‌تا: ۲۵۲). بنابراین از غنیمت مطلق ربح و فایده مراد است و وجوب خمس ارباح مکاسب از آن استفاده می‌شود». آیت‌الله محسنی (ره) باورمند بر حلال بودن و بخشیده شدن خمس است، از اخبار تحلیل تنها دوران امام جواد، هادی و عسکری (ع) را استثنا می‌کند» (محسنی/ج ۲: ۲۹۸).

در مواردی پرداختن کفاره را هم از وجوهات شرعی محسوب کرده است، کفاره، در لغت به معنای تلافی، جبران و پوشاندن گناه آمده است. در فقه بر اطعام شصت مسکین یا آزاد کردن برده‌ای یا شصت روز روزه گرفتن اطلاق می‌شود. مردم هزاره اغلب در صورت اطعام شصت مسکین، پول و مخارج آن اطعام را به دفاتر مراجع تقلید تحویل می‌دهند. نیز رد مظالم را از وجوهات شرعی محسوب کرده است؛ اما در میان مردم هزاره، زکات و خمس و گاهی کفاره به نمایندهٔ مراجع و یا وکیل او پرداخت می‌شود.

شایسته است بدانیم این‌که مردم هزاره یعنی شیعیان دوازده‌امامی از لحاظ پرداختن مالیات در طول تاریخ در مشقت بوده‌اند؛ چون آن‌ها به علاوه‌ای پرداختن مالیات به حکومت، مالیات دیگری به نام خمس و زکات به دفاتر مراجع تقلیدشان تحویل می‌دهند. به‌عبارت‌دیگر آن‌ها در سال در حقیقت سه مالیات پرداخت می‌کنند؛ زکات، خمس و مالیات حکومتی، این، به خاطر این است که دانشمندان و فقهای اهل تشیع باورمند هستند، امامان و نائب خاص یا عام (مراجع) امام، فقط صلاحیت اخذ مالیات را دارند و فقط با وجود آن‌ها حکومت اسلامی محقق می‌شود و پرداختن مالیات اسلامی فقط به آن‌ها مجزی است.

نتیجه‌گیری

سرزمین و مردم، دو رکن مهم برای حکومت و حاکمیت

در افغانستان‌اند. هزاره‌ها، از روزگاران دور در این سرزمین زندگی می‌کردند و رکن اصلی حاکمیت و حکومت بوده‌اند. در بومی بودن و یا نبودن مردم هزاره، نظریه‌هایی مانند مردم هزاره از بقایای لشکریان چنگیزخان هستند و مغولی‌اند یا مردم هزاره از ساکنان اصلی این سرزمین‌اند و یا مردم هزاره ترکیبی از چند نژاد هستند، وجود دارد که نظریهٔ بومی بودن به حقیقت نزدیک‌تر از نظریه‌های دیگر است.

در این‌که مردم هزاره در کدام بره‌های از تاریخ، مذهب شیعه را اختیار کرده‌اند، بین دانشمندان تاریخ، اختلاف است، سست‌ترین نظریه این است که هزاره‌ها، مذهب شیعه را از تاجیک‌ها آموخته‌اند یا به دستور شاه‌عباس صفوی شیعه را اختیار کرده‌اند یا در زمان اسلام آوردن هلاکو خان به مذهب شیعه گرویده‌اند. درست آن این است که هزاره‌ها از دوران حاکمیت غوریان تا امروز به تدریج مذهب شیعه را اختیار کرده‌اند.

مردم هزاره یعنی شیعیان دوازده‌امامی سالانه وجوهات شرعی‌ای به نام زکات و خمس پرداخت می‌کنند، در وجوب زکات شک و شبهه در نزد مسلمین نیست؛ اما در وجوب خمس بین فقها اختلاف است، فقهایی مانند آیات عظام محقق کابلی، فیاض و خویی باورمند به وجوب خمس‌اند و فقهای دیگر مانند محسنی باورمند به بخشیده شدن خمس برای شیعیان است و فقط عصر امام جواد، امام هادی و امام عسکری از این عفو استثناء شده است. ◻

منابع

۱. خانف، ل، تیور، (۱۳۷۲) تاریخ ملی هزاره، مترجم، عزیز طغیان، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، چاپ اول، ایران عاملی، شهید ثانی، زین‌الدین بن علی، (۱۴۱۲) الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية (المحشّی- سلطان العلماء)، ۲ جلد، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم

۲. عزیزی، باقر حسامی، کفشگری، اسماعیل یعقوبیان، (۱۳۹۵) خمس و زکات و جایگاه آن در اقتصاد کشورهای اسلامی، تحقیقات جدید در علوم انسانی، شماره دوم، ایران

۳. فیاض، اسحاق (۱۳۷۹). توضیح المسائل، کابل، دفتر معظم له-کابل.

۴. محسنی، محمد آصف. (۱۴۲۹). حدود الشریعة، ۲ جلد، قم، بوستان کتاب قم (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)

۵. محقق کابلی، قربانعلی (بی‌تا). المباحث الفقهیه (کتاب الخمس) بی‌جا، بی‌نا

۶. موسوی، سید عسکر. (۱۳۷۹) هزاره‌های افغانستان، مترجم، اسدالله شفایی، تهران، انتشارات مؤسسه فرهنگی هنری نقش سیمرغ.

۷. یزدانی (حاج کاظم)، حسینعلی. (۱۳۷۲) پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها، ۲ جلد، قم، محمدامین شریفی.

بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۴

نقش مرجعیت دینی در وحدت ملی



□ محمد طاهرقاسمی

چکیده

وحدت‌ملی یکی از مسائل اساسی و حیاتی برای ملت‌ها و دولت‌ها است که در سایهٔ آن، رفاه، امنیت و توسعهٔ متوازن را جست‌وجو می‌کنند. حکومت‌ها نوعاً، از طریق فراهم کردن زمینهٔ عادلانهٔ مشارکت افراد جامعه در قدرت و توزیع عادلانهٔ ثروت و ایجاد انکشاف عاری از تبعیض در سراسر کشور، عامل اصلی شکل‌گیری وحدت ملی محسوب می‌شوند. به جز موارد خاص و نوعی حکومت‌های استعماری و دیکتاتوری که بقای خود را در فقر، بیچارگی، بی‌سوادی و ایجاد اختلاف میان توده‌های ملت می‌دانند، این نوع حکومت‌ها مانع شکل‌گیری وحدت ملی محسوب می‌شوند؛ اما حکومت‌هایی که خود را خدمت‌گذار ملت می‌دانند و در صدد ایجاد توسعه، رفاه، امنیت و اقتدار کشور هستند؛ وحدت ملی را یکی از مهم‌ترین فاکتورهای اقتدار ملی می‌دانند و برای تحقق آن از هیچ کوششی دریغ نمی‌کنند. علاوه بر حکومت، عوامل درونی و طبقات مختلف اجتماعی نیز در ایجاد و حفظ وحدت‌ملی می‌توانند نقش داشته باشند. براساس تجربهٔ تاریخی، مراجع دینی یکی از مؤثرترین طیف‌های اجتماعی در ایجاد وحدت‌ملی به‌حساب می‌آیند. این قلم درصدد است نقش مراجع دینی را در شکل‌گیری وحدت ملی مورد بررسی قرار دهد. برای تحقق این هدف لازم است نسبت بین هویت ملی و وحدت ملی، موردسنجش قرار بگیرد و پس از تشخیص نسبت آن‌ها نقش مراجع دینی در ایجاد وحدت ملی ارزیابی شود.

واژگان کلیدی: مراجع دینی، هویت ملی، وحدت ملی

مفهوم‌شناسی:

الف. مرجعیت دینی

مرجعیت دینی « فقها و مجتهدین» مرجع کسی است که افراد، در مسائل شرعی، دینی و سیاسی خویش به او مراجعه می‌کنند. در میان شیعه و اهل سنت دارای پایگاه ویژه‌اند، مردم مسلمان برای حل مشکلات دینی، مذهبی، فردی، خانوادگی، گروهی، سازمانی و... در ابعاد مختلف سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی خود معمولاً به مجتهدین مراجعه می‌کنند. در عصر غیبت امام زمان «عج» براساس اندیشهٔ شیعه، به خاطر محرومیت از حضور امام معصوم، راهی به سوی علم به احکام شریعت جز اجتهاد وجود ندارد و هیچ مرجع دیگری را جز مجتهد نمی‌توان سراغ داشت که برای حوادث روزافزونی که در جوامع بشری پدید می‌آیند، حکم و قانون جامعی ارائه کند. بنابراین، اجتهاد و مرجعیت دینی، از اعتقادات مهم شیعیان در عصر غیبت به حساب می‌آید و مقلدان، خود را ملزم می‌دانند در مسائل شرعی، اخلاقی، قضاوت، سیاست و حکومت، از مراجع دینی پیروی کنند، باتوجه به این ارتباط تنگاتنگ بین مراجع و پیروان است که با مراجعه به تاریخ نمونه‌های فراوانی را می‌توان یافت که مراجع دینی در تحولات سیاسی و اجتماعی به نفع توده‌های ملت، در شکل‌گیری وحدت ملی نقش‌آفرینی کرده‌اند.

«هویت ملی در جوامع دارای تنوع قومی که دارای خرده فرهنگ‌ها، ارزش‌ها، زبان‌های مختلف است، به عنوان یک عامل مؤثر در همدلی، انسجام و وحدت ملی مطرح و قابل توجه است. بررسی نشان می‌دهد که هویت ملی در شکل‌گیری وحدت ملی نقش مؤثری دارد. هویت ملی را می‌توان عنصر ذهنی وحدت ملی دانست. عنصری که دستیابی به اتحاد و وحدت ملی بدون وجود آن امکان‌پذیر نیست.

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

اجتهاد:

اجتهاد از ریشه «جهد» به معنای منتهای کوشش است و در اصطلاح فقیهان، تعریف‌های فراوانی با اندک تفاوت ارائه شده است. مرحوم آخوند خراسانی هروی صاحب کفایت‌الاصول چنین تعریفی را تقریر کرده است: «الاجتهاد هو استفراغ الوسع فی تحصیل الحجةُ علی الحکم الشرعی» (خراسانی، بی‌تا: ۴۶۴). «اجتهاد به معنای به کارگیری توان و نیرو برای به دست آوردن دلیل و حجت بر احکام شرعی است». شهید مطهری می‌گوید: «معنای صحیح اجتهاد یعنی به کار بردن تدبر و تعقّل در فهم ادلهٔ شرعیه، که البته احتیاج دارد به یک‌رشتهٔ علوم که مقدمهٔ شایستگی و استعداد تنقّل و تدبر صحیح و عالمانه‌اند» (مطهری، ۱۳۷۸: ۱۶۴-۱۶۷).

ویژگی اخلاقی مرجع دینی

در مرجعیت دینی علاوه بر توان علمی استخراج و استنباط احکام شرعی از قرآن، سنت، عقل و اجماع باید مرجع تقلید فرد عادل، متقی، پرهیزکار، صادق، امانت‌دار، دلسوز و... باشد و در صدور حکم و فتوا در تصمیم‌گیری‌های شرعی، سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و... به جز حکم الهی و منافع مادی و معنوی پیروان، هیچ‌گونه منافع شخصی، حزبی، قومی، سمتی را دخالت ندهد، همان‌گونه امام حسن عسکری «ع» در مورد فقها و مراجع دینی می‌فرماید: «فَأمّا مَن کانَ مِن الفُقَهاءِ صائنا لنفسِهِ حافِظا لِدینِهِ مُخالِفا علی هَواهُ مُطِیعا لأمرِ مَولاهُ فلِلعَوامِّ أن یُقَلِّدُوهُ» (حر عالمی، بی‌تا). امام عسکری علیه السلام در مورد ویژگی مرجعیت دینی می‌فرماید: «اما هر فقیهی که خویشتن‌دار و نگاهبان دین خود باشد و با هوای نفْسش بستیزد و مطیع فرمان مولایش باشد، بر عوام است که از او تقلید کنند».

ب. وحدت ملی

«وحدت ملی به معنای یکپارچگی ملت است، مقصود از ملت، همه شهروندان یک کشور است» (دانش، ۱۳۸۹: ۱۳۵). «از این مفهوم، تحت عناوین مختلفی همچون وفاق ملی، همبستگی ملی، انسجام ملی، اتحاد ملی و... نیز یاد شده است. ملت‌ها معمولاً از قومیت‌ها، زبان‌ها، خرده‌فرهنگ‌های مختلف تشکیل‌شده‌اند. امروزه کمتر ملتی می‌توان یافت که از یک قومیت خالص تشکیل شده باشد. در تحقق وحدت ملی دولت و ملت هردو می‌تواند نقش داشته باشد به این معنی که ملت به حاکمان اعتماد کند و حاکمان خود را خدمت‌گذار ملت بدانند و همهٔ اعضای دولت مخصوصاً قوای سه‌گانه «مقننه، اجرائیه و قضائیه» نیز ضمن هماهنگی بین خودشان برای خدمت و جلب منافع ملت کمر همت ببندند. درواقع تمام اجزاء ملت و دولت، بسان پیکر یک انسان واحد باهم هماهنگ باشند. در این صورت است که دردها، غم‌ها، شکست‌ها، گرفتاریها و همچنین موفقیت‌ها، دستاوردها، شادیها و پیروزی ما در عرصه‌های مختلف را با هم احساس و درک می‌کنند، اگر مشکلی در بخشی از جامعه به وجود آید، سایر بخش ما در برابر آن بی‌تفاوت نخواهند بود؛ بلکه برای حل آن مشکل اقدام می‌کنند» (طلوع زمستان، ۱۳۸۶).

ج. هویت ملی

هویت در لغت به معنای هستی، وجود، شخصیت و سرشت است (عمید، بی‌تا)؛ اما در اصطلاح به پاسخ آگاهانهٔ هر فرد، قوم یا ملت به سؤالاتی چون: که بوده است؟ کجا بوده است؟ متعلق به کدام قوم، نژاد و تیره است؟ به چه جامعه، ارزش‌ها و فرهنگی تعلق دارد؟ گفته می‌شود. هویت هم در سطح فردی و هم در سطح جمعی معنا می‌یابد. هویت ملی از سنخ هویت جمعی است و عنصر تمایزبخش یک ملت از ملت‌های دیگر به شمار می‌آید. هویت ملی از نظر جامعه‌شناسی به‌مثابه نوعی احساس، تعهد و تعلق عاطفی نسبت به مجموعه‌ای از مشترکات ملی جامعه است که موجب وحدت و انسجام ملی می‌شود و این حس تعلق، تعهد همگرایی، دارای ابعاد مختلف قومی، مذهبی، ارزشی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است که افراد نسبت به همدیگر، از درون احساس وحدت و یگانگی می‌کنند.

ضرورت وحدت ملی

ضرورت و اهمیت هر پدیده‌ای زمانی مشخص می‌شود که به فواید و آثار آن توجه شود. اگر به آثار و پیامدهای مهم وحدت ملی نگریسته شود، پیامدهای مثبت فراوانی را می‌توان فهرست کرد که مجال طرح آن نیست. به عنوان‌مثال به نکات زیر می‌توان اشاره کرد:

۱. شکل‌گیری اعتماد ملی میان تمام اجزاء ملت؛
۲. شکل‌گیری اعتماد میان ملت و دولت؛
۳. ثبات سیاسی، امنیتی و...؛
۴. توسعهٔ متوازن ملی در ابعاد مختلف سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی؛
۵. توسعهٔ ارتباطات و روابط داخلی و خارجی.

نسبت وحدت ملی و هویت

«هویت ملی در جوامع دارای تنوع قومی که دارای خرده فرهنگ‌ها، ارزش‌ها، زبان‌های مختلف است، به عنوان یک عامل مؤثر در همدلی، انسجام و وحدت ملی مطرح و قابل توجه است. بررسی نشان می‌دهد که هویت ملی در شکل‌گیری وحدت ملی نقش مؤثری دارد. هویت ملی را می‌توان عنصر ذهنی وحدت ملی دانست. عنصری که دستیابی به اتحاد و وحدت ملی بدون وجود آن امکان‌پذیر نیست؛ یعنی هویت ملی همان احساس و باور به یگانگی در افراد یک جامعه است که در ذهن آحاد ملت شکل می‌گیرد، سپس در رفتار ظاهری در قالب وحدت ملی خود را نشان می‌دهد. بنابراین، می‌توان گفت اتحاد، انسجام و هماهنگی در رفتار، در سطح ملی به صورت دوام‌دار، زمانی از افراد سر می‌زند که قبلاً احساس و باور وحدت و یگانگی در ذهن و ضمیر افراد جامعه شکل گرفته باشد.

به عبارت‌دیگر، هویت و وحدت ملی دو مقولهٔ

بنیاد اندیشه تاسیس ۱۳۹۲

تفکیک‌ناپذیر است. هرچند هویت ملی معمولاً در سایهٔ اهتمام دولت، با ایجاد شرایط عادلانهٔ سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و... یعنی رعایت عدالت توزیعی، رویه‌ای و مراوده‌ای پدیدار می‌شود؛ اما در زمانی که حکومت‌ها فاسد و نالایق باشند و تبعیض و بی‌عدالتی را در بین جامعه ترویج کنند و یا ناتوان از انجام وظایف خود باشند، دیگر عناصر متغیرهای موجود در درون ملت نیز می‌توانند در شکل‌گیری وحدت ملی نقش ایفا کنند که یکی از این عناصر مؤثر مرجعیت دینی است» (نیستانک، ۱۳۹۴).

نمونه‌های تاریخی نقش مرجعیت در وحدت ملی

مراجع دینی و علمای طراز اول در مذهب شیعه، به دلیل عدم وابستگی به حکومت‌ها و ارتباط عمیق با توده‌های ملت، همواره در هنگام احساس خطر برای ملت و کشور، چه از سوی عوامل خارجی و متجاوزین و چه از سوی عوامل داخلی و حکومت‌های فاسد، در بیداری توده‌های ملت، انسجام شهروندان، رهبری حرکت‌های سیاسی، اجتماعی و ایجاد وحدت ملی نقش مهمی ایفا کرده‌اند. شواهدی تاریخی فراوانی می‌توان ارائه کرد؛ اما به ذکر چند مورد اکتفا می‌شود:

۱. فتوای تحریم تنباکو؛ در زمان حاکمیت ناصرالدین‌شاه، کمپنی انگلیسی با انعقاد قرارداد پنجاه‌ساله با دولت ایران و اخذ امتیاز تنباکو، منافع ملت ایران به خطر انداخت، با صدور فتوای یک سطری تحریم تنباکو از سوی میرزای شیرازی «الیوم استعمال تنباکو و توتون بای نحوکان در حکم محاربه با امام زمان صلوات الله و سلامه علیه است». چنان موجی ایجاد شد و تمام توده‌های ملت اعم شیعه و سنی، مسلمان و غیرمسلمان کنار همدیگر قرار گرفتند وحدت ملی شکل گرفت که پایه‌های حکومت ناصری به لرزه درآمد و ملت با وحدت و انسجام ملی توانست منافع ملی خود را حفظ کند.

۲. نهضت مشروطه و ملی شدن صنعت نفت در ایران؛ در شکل‌گیری، تداوم و پیروزی نهضت مشروطه، مراجع بزرگی مثل آخوند خراسانی، کاشانی، نائینی و سایر علما نقش مؤثری داشتند.

۳. قیام علما در عراق و مشارکت آیة الله سید محمد تقی خوانساری و آیة الله کاشانی در جنگ و مجروح شدن‌شان در جهاد علیه نیروهای انگلیس، موجب وحدت ملی میان تمام اقوام و مذاهب ملت عراق شد که استقلال عراق را به دست آوردند.

۴. باحرکت امام خمینی وحدت ملی در ایران به وجود آمد که در مقابل حکومت پهلوی ایستادند و پس از پیروزی انقلاب نیز، مردم ایران با وحدت و همبستگی ملی توانستند اغتشاشات و نابسامانی داخلی ناشی از فروپاشی رژیم پهلوی را مهار کنند و هشت سال جنگ عراق علیه ایران را نیز پشت سر بگزارند.

۵. آیت‌الله سیستانی در عراق، پس از سقوط رژیم بعثی عراق، هرج‌ومرج میان ملت عراق به وجود آمد. با شکل‌گیری داعش مشکل جدی‌تر شد، پیش‌روی پرسرعت داعش را به پیروزی نهایی در عراق نزدیک می‌کرد ارتش و نیروهای امنیتی عراق ناتوان از مقابله باداعش بودند. مراجع دینی در عراق و در رأس آن‌ها آیت‌الله سیستانی با صدور فتوای جهاد علیه داعش و دعوت مردم به وحدت و همگرایی ملی، تمام ملت عراق اعم از شیعه، سنی، مسیحی، ایزدی، به حرکت درآمدند و با حمایت علمای اهل‌سنت و کردها از فتوای آیت‌الله سیستانی وحدت ملی در کشور عراق شکل گرفت و داعش را شکست دادند.

۶. در دوران اشغال کشور ما افغانستان به‌وسیله شوروی سابق، صدور فتوای جهاد از سوی مراجع تقلید شیعه و علمای اهل‌سنت، قیام مردمی علیه کمونیست‌ها و ارتش سرخ آغاز شد و با شکل‌گیری وحدت ملی و قیام همگانی، ارتش اشغالگر ناگزیر شکست را پذیرفت و خاک افغانستان را ترک کرد.

۷. اعلام مرجعیت مرحوم آیت‌الله قربان‌علی محقق کابلی؛ ایشان با درک وضعیت سرخوردگی مردم هزاره و قبول پیشنهاد شهید وحدت ملی استاد

عبدالعلی مزاری، مرجعیت را پذیرفت. این حرکت شجاعانهٔ ایشان به شدت مورد استقبال شیعیان قرار گرفت و به جامعهٔ شیعه در افغانستان هویت بخشید، پس از قتل‌عام مردم و علمای شیعه به وسیلهٔ امیرعبدالرحمان، مراکزآموزشی و حوزه‌های علمیه در افغانستان از بین رفتند. طلاب هزاره برای کسب علوم دینی ناگزیربه سوی ایران و عراق مهاجر می‌شدند. حدود یک قرن این مردم نتوانستند مرجع تقلید از شیعیان افغانستان داشته باشند. با اعلام مرجعیت آیت‌الله محقق کابلی، ایشان از یک‌سو تابوشکنی کرد و به علمای افغانستان جرئت بخشید تا اعلام مرجعیت کنند، به‌گونه‌ای که پس از مرحوم آیت‌الله محقق در حال حاضر شیعیان افغانستان پنج تا مرجع زندهٔ صاحب رسالهٔ عملیه دارند، حضرات آیات عظام «فیاض در عراق، موحدی نجفی، عمرانی، فاضلی بهسودی در ایران، و واعظ زاده بهسودی در افغانستان» و از سوی دیگر به تودهٔ ملت هویت بخشید و به وحدت ملی کمک کرد.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

مراجع دینی چه در میان اهل‌سنت و چه در مذهب شیعه نزد ملت از جایگاه و یژه‌ای برخوردارند، به ویژه شیعیان که مراجع دینی را نواب عام امام زمان «عج» می‌دانند در همه مسائل‌شان چه تکالیف شرعی، مذهبی و دینی و چه مسائل سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و... به مرجع تقلید مراجعه می‌کنند و هر مجتهدی به عنوان حاکم شرع، باکمال صداقت، امانت‌داری، دلسوزی و خیرخواهی برای حل مشکلات پیروان اقدام می‌کنند.

مراجع دینی در برابر ظلم، بی‌عدالتی و تضییع حقوق ملت، برای دفاع از منافع جمعی ایستادگی می‌کنند و از طریق هویت بخشی یا تقویت و حفظ هویت جمعی[1] در افراد، زمینهٔ شکل‌گیری وحدت ملی فراهم می‌کنند. در نتیجه با بهره‌گیری از وحدت ملی بسیاری از تحولات سیاسی و اجتماعی را مدیریت می‌کنند. ▣

منابع

۱. آخوند خراسانی، محمدکاظم، کفایهٔ الاصول، ج۱، ص۴۶۴، بیروت: موسسهٔ آل البیت.
۲. حرعالمی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، کتاب القضاء، باب ۶، از ابواب صفات القاضی، حدیث ۵۱ و ۵۲.
۳. دانش، سرور (۱۳۸۹)، حقوق اساسی افغانستان، مؤسسهٔ تحصیلات عالی ابن سینا، کابل، ص ۱۳۵.
۴. عمید، حسن (بی‌تا)، فرهنگ فارسی عمید، تهران، انتشارات امیرکبیر.
۵. مجلهٔ طلوع (۱۳۸۶)، انسجام اسلامی در روایات از دیدگاه شیعه و اهل سنت، شماره ۲۴.
۶. مطهری، مرتضی (۱۳۷۸)، مجموعه آثار، ج۲۰، ص۱۶۴-۱۶۷، تهران، صدرا.
۷. نیستانک، محمدزارع (۱۳۹۴)، نسبت هویت ملی و هویت قومی با وحدت و انسجام ملی، منتشر شده در هشتمین کنگره انجمن ژئوپلیتیک ایران همدلی اقوام ایرانی انسجام و اقتدار ملی.

۱. . با ایجاد احساس مشترک و یگانگی در تک تک اجزای ملت، هویت ملی شکل می‌گیرد، با تبلور آن حس درونی به رفتار ظاهری افراد، وحدت ملی به وجود می‌آید.

نسبت سنجی مرجعیت و هویت



□ غلام‌سخی احسانی

مقدمه

مرجعیت و هویت، دو واژه‌ای هستند که یکی در جایگاه عامل و دیگری به عنوان محصول، نقش کلیدی و محوری در تحکیم همبستگی و پیوستگی، انسجام و هماهنگی و در نهایت، تحلیل و فهم مسائل جامعهٔ دینی دارند.

با این توضیح که در گام نخست، سخن از «هویت»، از نظر جامعه‌شناسی، معطوف به تلاش ذهنی انسان برای پاسخ‌گویی به یک پرسش بنیادی فردی انسان «من کیستم؟» است؛ چرا که هویت در سطح افراد، سبب تمایز و شناسایی یک شخص از دیگران می‌شود، از این زاویه، به رغم قدمت زیادیِ که این پرسش دارد؛ ولی مقولهٔ مذکور به طور مشخص از مباحث اساسی حوزهٔ مطالعات علوم اجتماعی و سیاسی به شمار می‌آید. پس فی‌الواقع متکفل اصلی پاسخ‌گویی به این سوال اساسی، هر دو حوزهٔ مطالعاتی جامعه‌شناسی و علوم سیاسی است؛ ولی در سطح ملی مفهوم «هویت» از نیاز انسان به شناخته شدن سرچشمه می‌گیرد؛ که هم دارای وضعیت و حالت مشترک و مشابه و هم واجد استمرار تاریخی و کثرت است.

با این وصف ناگفته پیدا است که هویت در هر سطحی که باشد، یک مقولهٔ فرهنگی است. بدین معنا، همان طور که فرهنگ مجموعه‌ای از ارزش‌ها، مذهب، سنت‌ها، آداب و رسوم و نیز میراث مشترک بشری که از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود؛ هویت

نیز به معنای جهان‌بینی، ایدئولوژی، اعتقادات، ارزش‌ها و هنجارهایی است که با شخصیت فرهنگی انسان‌ها آمیخته است و سبب شناخته شدن، متمایز گردیدن افراد از دیگران یا افراد یک جامعه از جوامع دیگر می‌شود؛ اما از میان عناصر برشمرده شده، چهار گونه ارزش را می‌توان از اجزای اصلی هویت در جوامع دینی دانست که عبارتند از: ارزش‌های دینی، جامعه‌ای، ملی و انسانی. از میان این چهار مقوله، آن‌چه که در این نوشتهٔ کوتاه و جامعه مورد نظر ما (شیعه و هزاره) مدنظر است جایگاه باورهای دینی-مذهبی در شکل‌گیری هویت ملی است. تردیدی نیست که باورهای دینی-مذهبی بخش مهمی از هویت ملی هزاره‌ها را تشکیل می‌دهند. از این رهگذر باورها و آموزه‌های مذهبی به هر شکل آن، اعم از مناسکی، آیینی و مراسمی، از عناصر اصلی هویت ملی هزاره‌ها است. این مسئله چنان عمیق، ریشه‌دار، گسترده و همگانی است که همهٔ ابعاد زندگی اجتماعی مردم ما را تحت تأثیر خود قرار داده است. به نحوی که تمام کنش‌ها و واکنش‌های مرارت‌بار اجتماعی و فردی خود را به همین باورها ارجاع داده و معنابخشی و تحمل پذیر می‌کنند. چنان‌که مبارزات عدالت‌خواهی و عدالت‌جویی مردم ما، که اکنون باید با ضرس قاطع گفت که تبدیل به بخشی از هویت جمعی جامعه شده است، ریشه در همین هویت دینی-مذهبی دارد.

نقش نهاد مرجعیت

ناگفته نماند که هویت ملی تشیع در افغانستان به صورت عام و هزاره‌های شیعه به طورخاص، از طریق مرجعیت مذهبی که یکی از شاخصه‌های اصلی مذهب تشیع را تشکیل می‌دهد، تداوم یافته است؛ زیرا در باور تشیع علما به عنوان نواب عام امام غایب(ع) در حیات سیاسی و اجتماعی و هویت جامعهٔ هزاره سهم به سزایی داشته و دارد. به نحوی که حتی با ارجاع علما به این‌که آن‌ها نواب عام امام غایب(ع) هستند، تبدیل به حافظان سیاسی و اجتماعی و ارزش‌های اسلامی شدند.

با بررسی جایگاه، وظایف و نقش مراجع تقلید در جامعهٔ تشیع اعم از شئونات فردی و جمعی، به روشنی می‌توان به سهم آن‌ها در شکل دادن هویت جمعی پی برد. در این‌جا خوب است به سخن حامدالگار در کتاب دین و دولت در ایران، نقش علما در دورهٔ قاجار (الگار، ۱۳۶۹، ج۲، ص۳۴) که وی در این سخن کوتاه خویش، به خوبی نقش مراجع شیعه را به تصویر کشیده است، اشاره کرد. او می‌گوید: «در عین حال که تقلید اساس غایی مرجعیت مجتهد را فراهم می‌کند، این مرجعیت در وظایف گوناگون به منصه ظهور می‌رسد». مراجع دینی-مذهبی شیعه علاوه بر وظایفی که در امور دینی دارند، از نظر اجتماعی هم دارای وظایفی هستند؛ مثل: امین مردم در حفظ و نگهداری اموال یتیمان، رسیدگی به امور موقوفات، رسیدگی به امر قضاوت و حتی مسائل خانوادگی و...

اکنون صرف نظر از سیر تاریخی چگونگی شکل‌گیری نهاد مرجعیت در جامعهٔ تشیع و نقش آن در پیکربندی مناسبات جمعی و فردی جامعهٔ شیعهٔ هزاره در افغانستان، چه بسا که در بیشتر موارد رویکرد سیاسی نیز داشته است (که به نوبهٔ خود جای بحث

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

بعد از سرکوب شدن توسط عبدالرحمان خان، جامعهٔ هزاره به شدت دچار فروپاشیدگی و اضمحلال ساختاری شد و در نتیجه از نظر روحی و روانی خرد و در هم کوبیده شد و شیرازهٔ هویت جمعی خود را از دست داد. همچنین فرهنگ و قدرت سیاسی‌شان از بین رفت. در یک کلام، بیشتر جمعیت هزاره‌ها کشته و یا بالاجبار از سرزمین مادری‌شان کوچانده و املاک و زمین‌های‌شان غصب و جلای وطن شد.

جدی دارد)، باید گفت از بدو تأسیس و پیدایش نهاد مرجعیت، جامعهٔ تشیع افغانستان تحت تأثیر دو مرکز مهم مذهبی شیعه یعنی نجف و قم بوده است که این امر در بسیار موارد به خاطر رویکردهای سیاسی-اقتصادی چندان به نفع مردم نبوده است؛ زیرا در بسیار موارد همین موضوع تحت تأثیر بودن جامعهٔ تشیع و هزاره به خارج از افغانستان، سبب انگ و برچسپ وابسته به خارج را نیز به دنبال داشته است که در نتیجه موجبات تحت فشار قرار گرفتن از طرف دستگاه حاکمان افغانستان را فراهم ساخته و به شکل زمینه‌ساز توجیه برخی رفتار نامهربانانه شده است.

وضعیت مرجعیت دینی-مذهبی در دورهٔ عبدالرحمان (۱۹۸۳)

در مجموع هزاره‌ها بعد از سرکوب شدن توسط عبدالرحمان خان، جامعهٔ هزاره به شدت دچار فروپاشیدگی و اضمحلال ساختاری شد و در نتیجه از نظر روحی و روانی خرد و در هم کوبیده شد و شیرازهٔ هویت جمعی خود را از دست داد. همچنین فرهنگ و قدرت سیاسی‌شان از بین رفت. در یک کلام، بیشتر جمعیت هزاره‌ها کشته و یا بالاجبار از سرزمین مادری‌شان کوچانده و املاک و زمین‌های‌شان غصب و جلای وطن شد. دستگاه حاکمیت به این حد هم بسنده نکرد؛ بلکه با وضع انواع مالیات کمرشکن و خردکننده، به عنوان ابزار فشار و تداوم سایهٔ وحشت و هراس دائمی؛ کاری کرد که هزاره‌ها دیگر نتوانند ساختار اجتماعی خود را بازسازی کنند و بحران هویت برای مردمان هزاره، تبدیل به یک بحران دائمی شد. در دل این فاجعه، طبقهٔ روحانیت که همیشه در تاریخ تشیع و جامعهٔ هزاره (به خاطر این‌که تنها طبقهٔ تحصیل کرده و دارای دانش)، عاملان اصلی فعالیت‌های فرهنگی، آگاهی‌دهی اجتماعی، انسجام و سازماندهی گروه‌های مردمی، سوادآموزی در مکتب خانه‌ها توسط همین قشر مدیریت می‌شد؛ در محور این پروژهٔ نسل‌کشی و سیاست اجرای زمین سوخته قرار داشت. کشتار روحانیون در هزارستان، در حقیقت با هدف از بین بردن زمینهٔ سازماندهی مجدد جامعهٔ هزاره و بازسازی فرهنگی و ساخت یافتن ساختار اجتماعی مردم هزاره بود. علاوه بر موارد ذکر شده، پیامد خسارت‌بار دیگر کشتار روحانیان، از بین رفتن مراکز مذهبی-فرهنگی بود که این امر سبب شد، مرجعیت دینی به طور عمده از داخل به خارج افغانستان (به طور مشخص نجف و قم) انتقال یابد. این وضعیت در درازمدت پیامدهای ناگواری برای مردم هزاره داشت. به طوری که تا سال ۱۹۷۸ که همزمان با کودتای کمونیست‌ها و روی کار آمدن نظام کمونیستی در افغانستان است که هزاره‌ها فرصت بازسازی ساختار اجتماعی خویش را پیدا نتوانست؛ بلکه در ذهنیت انسان هزاره، نهاد حکومت و دولت، مرکز اعمال ظلم، خودکامگی، توسعهٔ بی‌عدالتی، تبعیض و فشار مداوم از طریق ابزارهای گوناگون علیه انسان هزاره برساخته شد و مردم هزاره روز به روز در حاشیه قرار گرفت. پی‌آمد این وضعیت، نهادینه شدن رویکرد دوری گزینی و احساس بیگانگی و فرار از مرکز قدرت و حکومت، در میان توده‌های مردم هزاره بود. به قسمی که این موضوع، تبدیل به یک باور عمومی شد. این باور(که حکومت منبع ظلم، تبعیض و بی‌عدالتی علیه آنان است...) چنان در باور انسان هزاره تعمیق یافت و ریشه دوانید که تا هنوز رسوبات آن در ضمیر ناخودآگاه و روان مردم ما وجود دارد و نسبت به دستگاه حکومت احساس بی‌اعتمادی می‌کنند به نحوی که حتی رفتار و عملکرد بعضی نخبگان جامعهٔ ما با حکومت، تا هنوز بیانگر این واقعیت است؛ بدان معنا که برخی نخبگان و تودهٔ مردم، در عمل و رفتار بیشتر، به تعقیب مطالبات عدالت‌اجتماعی در خارج از نهاد قدرت و حکومت هستند؛ یعنی تا هنوز برای‌شان سخت و باور ناپذیر است که حکومت را مجری قوانین بدانند و برقراری عدالت‌اجتماعی و از بین بردن تبعیض سیستماتیک را، منوط به اجرای درست قوانین، از این زاویه جامعه هزاره نیاز دارد که رابطهٔ خود را به لحاظ ذهنی و روانی با نهاد قدرت و حکومت آشتی دهند و

راجع به نوع نگاه‌شان به نهاد حکومت، تغییر دهند و نگاه مالکانه پیدا کنند؛ یعنی خود را شریک قدرت و حکومت را از آن خود بدانند.

وضعیت مرجعیت دینی-مذهبی در دورهٔ کودتای کمونیستی(۱۹۷۸)

در دوران قدرت یافتن کمونیست‌ها و شکل گرفتن هسته‌های مقاومت علیه نظام کمونیستی و نیروهای اشغالگر، گروه‌های جهادی در مناطق هزارستان پدید آمدند که در نتیجه خودمختاری‌های محلی، منطقهٔ و بالطبع استقلال سیاسی-اجتماعی و فرهنگی با هویت‌های متفاوت نیز سربرآورند که این امر به نحوی حس خود باوری، غرور و اعتماد به نفس را در میان جامعهٔ هزاره زنده کرد؛ اما به دلیل این‌که رهبری جریان‌های سیاسی جهادی در دست طبقهٔ روحانیت جوان و تحصیل کرده در حوزه‌های علمیه قم و نجف و مشهد بودند و اکثر آن‌ها از نظر منبع فکری، از یک طرف بیشتر متأثر از رهبران و روحانیان انقلابی ایران بودند و از طرف دیگر به خاطری که در رأس انقلاب و حکومت انقلابی ایران، یک مجتهد و مرجع تقلید قرار داشت؛ سبب شد که گروه‌های سیاسی جهادی، هم از نظر مذهبی و هم از نظر سیاسی اکثراً متأثر از ادبیات انقلابی و شعار نه شرقی و نه غربی که در مرکز شعارهای انقلابیون ایران و اسلام سیاسی حاکم در ایران بودند؛ البته پرداختن به این موضوع، مجالی گسترده و زیادی را می‌طلبد؛ اما به هرحال، نوع قرائت انقلابیون ایران از اسلام و خطوط مبارزاتی‌شان باعث شد که صف‌بندی‌های خشن و تا سرحد جنگ‌های خونین و فلج کننده تنظیمی-حزبی در بین گروه‌های جهادی شیعه و هزاره در مناطق هزاره‌نشین به وجود بیاید. از این رهگذر به هر میزان که منازعات تنظیمی در بین گروه‌های جهادی هزاره-شیعه در مناطق مرکزی عمیق و پیچیده می‌شد؛ به همان پیمانه وابستگی آنان به منابع بیرونی و خارجی بیشتر می‌شد. به گونه‌ای که وزن و اهمیت آنان در میان گروه‌های رقیب در سطح کلان ملی کم مقدار می‌گردید. این وضعیت به سمتی پیش می‌رفت که بارقه‌های امید ایجاد شده در میان مردم به این‌که هزاره‌ها در فردای پس از سقوط نظام کمونیستی، یک طرف معادلهٔ قدرت خواهد شد، در حال رنگ باختن بود. در دل چنین وضعیت مبهم و پیچیده که توان تصمیم‌گیری و یافتن راه برون رفت را هرروز سخت می‌کرد، شهید مزاری دست به ابتکار تاریخی زد. شهید مزاری در میان اوج ناباوری، طرح انحلال همهٔ احزاب جهادی و پی‌ریزی یک حزب واحد سیاسی را به نام حزب وحدت اسلامی را مطرح کرد.

حزب وحدت؛ مرجعیت مذهبی-سیاسی (۱۳۶۸)

با عملی شدن طرح ایجاد حزب وحدت اسلامی توسط شهید وحدت ملی، عبدالعلی مزاری و سایر شخصیت‌های مبارز جامعهٔ هزاره و شیعه، که در نهایت به وجود آمدن مرکز واحد سیاسی را در پی داشت؛ احساس خودباوری، اعتماد به نفس و غرور، با هویت هزاره و تشیع، به مرور زمان در میان مردم تقویت شد. این حرکت در حالی صورت گرفت که سایهٔ بحران هویت (در ابعاد مختلف) بر تمام حوزه‌های زندگی اجتماعی هزاره‌ها سنگینی می‌کرد. موضوع باز یافتن خودباوری و اعتماد به نفس در قالب تحقق مرجعیت سیاسی و مذهبی جزئی آرزوها به حساب می‌آمد؛ ولی اقدام جسورانهٔ شهید مزاری در جهت برداشتن گام‌های اساسی در راستای ایجاد مرجعیت سیاسی و در نتیجه طرح مطالبات عدالت‌اجتماعی، اداری، حقوق سیاسی، شهروندی و مشارکت سیاسی در مرکز تصمیم‌گیری کشور که منجر به شکستن انحصار قدرت سیاسی می‌شد، از نظر بخش عمدهٔ سیاست‌ورزان هم قطار شهید مزاری یک موضوع غیرعملی و به نوبهٔ خود اقدام تابوشکنانه محسوب می‌شد؛ اما باز هم این اقدامات شهید وحدت ملی در عرصهٔ سیاسی، در مسیر تکمیل پروسهٔ احیای هویت، در میان جامعه‌ای به شدت مذهبی هزاره و شیعه ناتمام و ناقص بود؛ چرا که عنصر مرجع تقلید و فتوا، در تاریخ مبارزات تشیع، همواره در روابط و مناسبات اجتماعی تعیین‌کننده و کلیدی

بنیاد اندیشه

بوده و هست و کسانی که اندک معلوماتی از فرایند فتوا و... در دستگاه مرجعیت دارد، به نیکی می‌داند که دو عنصر زمان و مکان، نقش برجسته در تعیین مصداق احکام کلی و موضوعات زمان‌مند و مکان‌مند برای شخص مفتی دارند. بالاخص این‌که از ابتدای خیزش‌های انقلابی هزاره‌ها علیه نظام کمونیستی و نیروهای اشغالگر شوروی، متأثر از فتوای جهاد علما و روحانیون بود؛ اما از آن‌جا که در گذشته مرجع تقلید همیشه از طرف دو حوزهٔ دینی مهم نجف و قم تعیین و معرفی می‌شد، جامعهٔ هزاره و شیعهٔ افغانستان (با این‌که هر فرد بالغ از نظر فرایند انتخاب مرجع تقلید آزاد است) از نظر موضوع و فروعات مذهبی کاملا وابسته و تابع این دو مرکز مذهبی بود. شهید وحدت ملی عبدالعلی مزاری برای تکمیل ایدهٔ احیای هویت، پس از ایجاد مرکز واحد سیاسی در میان جامعهٔ هزاره، دریافت که در جامعهٔ مذهبی، وجود مرجعیت سیاسی بدون وجود مرجعیت مذهبی، یک عمل ناتمام است. از این رو آن پیر فرزانه، دریافت که باید دومین گام اساسی و تابوشکنانه را بردارد.

شهید مزاری در راستای تکمیل فرایند احیای هویت و خودباوری جمعی، گامی بلند دیگری را برداشت. او این بار شکستن انحصار مرجعیت را هدف قرار داد. به نظرم این مرحله از سلسله اقدامات او در جهت احیای هویت، از نظر اهمیت و چالش‌های پیش رو و سختی راه، به مراتب مشکل‌تر و پر پیچ و خم‌تر از شکستن انحصار سیاسی و ایجاد مرجعیت سیاسی بود؛ زیرا در مرحلهٔ ایجاد مرجعیت سیاسی، جامعهٔ ما در حافظهٔ تاریخی نه چندان دور خود، یک الگویی از خودمختاری را در هزارستان در اواخیر دههٔ پنجاه و اوایل دههٔ شصت تجربه کرده بود. با این توضیح که پس از قیام همگانی و سراسری مردم، علیه نظام کمونیستی و نیروهای اشغالگر اتحاد جماهیر شوروی، سال‌ها در حالت خودمختاری و استقلال محلی به سر برده بودند. بنابراین از نظر ذهنی و روانی چندان مشکلی جدی بر سر راه ایجاد مرجعیت سیاسی وجود نداشت؛ بلکه از این نظر جامعهٔ هزاره و شیعه، آمادگی برای پذیرش یک مرکز سیاسی واحد و مستقل را داشت. به ویژه که در اواخیر دههٔ سیزده پنجاه و اوایل دههٔ سیزده شصت، یک حکومت خود مختار محلی، که تقریباً بر همهٔ مناطق هزاره‌نشین اعمال حاکمیت می‌کرد، توسط سران گروه‌های جهادی، با مرکزیت اُلسوالی ورس، ولایت بامیان ایجاد شده بود؛ اما از نظر مذهبی در هیچ مقطعی از تاریخ، جامعهٔ هزاره تجربهٔ داشتن مرجعیت مذهبی مستقل را نداشت. این فقدان ذهنیت تاریخی مزیدی بر پیچیدگی و چالش‌های خارج شدن جامعهٔ هزاره از زیر سایهٔ هیمنه و سلطهٔ مطلق دو مرکز (نجف و قم) عمده مرجعیت بود.

البته این سخن، به این معنا نیست که در تاریخ جامعهٔ روحانیت هزاره و شیعه، کسی در طراز مرجعیت ظهور نکرده بودند؛ بلکه علمای زیادی در حد واجد شرایط مرجعیت ظهور کردند؛ بلکه کسانی مثل آیت‌الله شیخ محمدعلی مدرس بزرگ (۱۳۱۸-۱۳۸۰)، حتی اعلام مرجعیت کرد و دارای رسالهٔ عملیه به نام: «مصباح الانام فی مسائل الحلال و الحرام» نیز بود، دانستن داستان سرگذشت این عالم فرزانه و کمتر شناخته شده در بین جامعهٔ روحانیت افغانستان و هزاره بسیار متأثر کننده و مجال دیگر می‌طلبد؛ اما به

موضوع باز یافتن خودباوری و اعتماد به نفس در قالب تحقق مرجعیت سیاسی و مذهبی جزئی آرزوها به حساب می‌آمد؛ ولی اقدام جسورانهٔ شهید مزاری در جهت برداشتن گام‌های اساسی در راستای ایجاد مرجعیت سیاسی و در نتیجه طرح مطالبات عدالت اجتماعی، اداری، حقوق سیاسی، شهروندی و مشارکت سیاسی در مرکز تصمیم‌گیری کشور که منجر به شکستن انحصار قدرت سیاسی می‌شد، از نظر بخش عمدهٔ سیاست‌ورزان هم قطار شهید مزاری یک موضوع غیرعملی و به نوبهٔ خود اقدام تابوشکنانه محسوب می‌شد.

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

طور مختصر، ایشان اصالتاً از اجرستان و از طایفه دای فولاد بوده است که پس از غصب سرزمین‌شان توسط عبدالرحمان، پدرش به منطقه ورس، ولایت بامیان مهاجرت می‌کند و در سال‌های ۱۳۱۸ در ورس تولد یافته و بعد به مالستان مهاجرت می‌کند. از مالستان به مشهد و از مشهد به نجف اشرف سفر می‌کند. در نجف نزد بزرگان چون: ابوالحسن اصفهانی، مامقانی، کاشفالغطا و ... علوم دینی را فرا می‌گیرد. وجه نام گذاری ایشان به «محمد علی بزرگ» به خاطر این بوده است که ایشان هم از نظر سن و هم از نظر جثه از شیخ محمدعلی مدرس افغانی بزرگ بوده است. در این ردیف می‌توان از صاحب مصباح الاصول آیت‌الله سید محمدسرور واعظ و... که هنوز برای مدرسین حوزه‌های دینی تشیع به عنوان منبع مورد استفاده قرار می‌گیرد؛ ولی به دلیل سلطهٔ حوزهٔ نجف (از نظر معرفی مرجع تقلید) از یک طرف و فقدان اعتماد به نفس و خودباوری از طرف دیگر، هیچ یک از این علما نتوانستند نهاد مرجعیت را در جامعهٔ شیعه و هزاره افغانستان تهداب گذاری کنند. شهید مزاری با وجود آگاهی از همهٔ مشکلات پیش روی ایجاد نهاد مرجعیت مذهبی از آدرس روحانیت افغانستان به طورعام و جامعهٔ هزاره به طورخاص؛ از میان علمای در حد و طراز اجتهاد، به آیت‌الله محقق کابلی، پیشنهاد تصدی مرجعیت مذهبی را داد. در این‌جا باید قاطعانه گفت که با پذیرش این مسئولیت بزرگ و خطیر از سوی آن عالم فرزانه و متقی و پرهیزگار عصر خود، ضمن شکسته شدن سد بی‌باوری و عدم اعتماد به نفس، مسیر پرپیچ و نسبتاً طولانی احیای هویت جمعی هزاره‌ها، بسیار هموار و کوتاه شد.

آیت‌الله محقق کابلی با این‌که شأن سیاسی رسمی نداشت و عملاً وارد معادلات قدرت و سیاست نشد؛ ولی با اعلان موضع و واکنش نشان دادن به اتفاقات و تحولات سیاسی- اجتماعی، از جایگاه مرجع مذهبی (تعیین حدود حلال و حرام)، در مقاطع حساس کشور، راهگشا بوده است. او مشخصاً روی برقراری نظام سیاسی مبتنی بر عدالت‌اجتماعی و مبتنی بر آرای مردم و مردم‌سالاری، وحدت‌ملی و همبستگی اجتماعی را همواره تأکید می‌کرد. در این خصوص نباید فراموش کرد که آیت‌الله محقق کابلی قبل از آن‌که مرجعیت مذهبی را بپذیرد، یکی از رهبران سیاسی و جهادی بود. از این نظر تقریباً مذهب و سیاست در اندیشه و حیات فکری او در کنار هم زیستن و پرورش یافته بودند.

به هر تقدیر با به صحنه آمدن آیت‌الله محقق کابلی و پیدایش نهاد مرجعیت مذهبی در جامعهٔ افغانستان، ضمن این‌که سبب ساماندهی وجوهات شرعی شد؛ رونق و گسترش مراکز فرهنگی و نهاد خیریه را نیز در پی داشت. در کل آیت‌الله محقق با ایجاد نهاد مرجعیت، در تکمیل پروسهٔ احیای هویت و خودباوری و اعتماد به نفس، در سطح جامعه و حوزه‌های علمی کشور نقش ممتاز و برجسته دارد. اکنون قرار گرفتن یک عالم افغانستانی و هزاره در جایگاه مرجع دینی-مذهبی، برای علمای افغانستان، یک تابو و امر اندیشه‌ناپذیر نیست؛ بلکه هر عالم دینی مستعد برای خود این امر را ممکن می‌داند که در صورت فراهم شدن شرایط، می‌تواند در جایگاه مرجعیت مذهبی قرار گیرد. چنان‌که بعد از رحلت آن عالم ربانی و فرزانه، با وجود میراث گران‌سنگ نهاد مرجعیت که از وی برجا مانده است، یکی از شاگردانش که در طراز مرجعیت است، بدون هیچ نگرانی و احساس خلاء، تصدی مرجعیت مذهبی را به خاطر وصیت آن پیشوای مذهبی به عنوان جانشین پذیرفت. از این‌جا است که ما به اهمیت وجود نهاد و کارکرد و اثرات مثبت این نهاد پی می‌بریم. در کل وقتی که یک نهاد به وجود آید و وجود نهاد، نهادینه شود؛ خودِ نهاد برای مردم آدرس می‌شود. در این صورت با فقدان مؤسس نهاد، مشکلی جدی پیش نمی‌آید؛ بلکه شخصی دیگر که در طراز مؤسس نهاد و... باشد، در رأس نهاد قرار می‌گیرد. امروز از برکت وجود نهاد مرجعیت و ساماندهی وجوهات شرعی مردم، مراکز زیادی آموزشی، فرهنگی و خیریه، در مناطق مختلف به وجود آمده است که برای امورات عام‌المنفعه بسیار مؤثر و مفید قرار می‌گیرند.

بنیاد اندیشه

عدالت امید

ویژه‌نامهٔ مرجعیت و هویت

بخش سوم

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

مقالات ویژه آیت‌الله محقق کابلی و آیت‌الله محقق خراسانی

روایت‌هایی از آغاز و ادامهٔ مرجعیت حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی



احمد علی علی‌زاده

یکم: تشکیل اولین حلقهٔ فرهنگی پشتیبان و حامی مرجعیت از میان علما و فضلای افغانستانی حوزهٔ علمیه قم.

در بهار سال ۱۳۷۲ به همت جمعی از علما و فضلای افغانستانی حوزهٔ‌علمیه قم، حرکت تازه‌ای ایجاد شد، مبنی بر ایجاد یک تشکل صنفی در راستای حمایت از مرجعیت حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی(ره) مرجع فقید شیعیان؛ تا در آینده هم بازوی مشورتی مقام مرجعیت باشد و هم در ساماندهی برنامه‌ها و کارهای دفتر مرجعیت یار و همکار باشد. این حلقه اولین کانون و هستهٔ فکری و فرهنگی بود که به مثابه یک جمع متشکل، هدفمند و مصمّم وارد عرصهٔ تثبیت مرجعیت این فقیه فرزانه، تبلیغ و ترویج آن گردید. نگارنده نیز افتخار حضور و عضویت در این حلقه را داشتم. کسیکه بیشترین تلاش و دلسوزی را در این مجموعه همسو و هم‌هدف داشت، جناب حجت الاسلام و المسلمین استاد شیخ محمدناصر اخلاقی بود که در راستای تحقق آرمان مرجعیت سعی و تلاش داشت و تا آخرین روزهای حیات با برکت این مرجع فقید، از ارکان و عناصر اصلی مدیریت دفتر ایشان در قم و شهر بامیان بودند. ارادهٔ جدی ایشان باعث تشویق و انگیزهٔ بیشتر سایر دوستان نیز می‌شد تا جایی که به خاطر

میآورم اعضای اصلی این حلقه با ترکیب نسبتاً فراگیر به لحاظ مناطق شیعه‌نشین افغانستان، عبارت بودند از:

۱. حجت الاسلام و المسلمین، استاد شیخ محمدناصر اخلاقی یکه‌ولنگی؛ (بعدها معاون ریاست دفتر)
۲. حجت الاسلام و المسلمین، شیخ محمد حسن عارفی زریافته بهسودی؛ (بعدها ریاست دفتر)
۳. حجت الاسلام و المسلمین، مرحوم استاد شیخ حسین شفایی قول‌خویشی؛
۴. حجت الاسلام و المسلمین، مرحوم استاد شیخ طاهرمحمدی دایمیردادی؛
۵. حجت الاسلام و المسلمین، شیخ حسین علی افتخاری جاغوری؛
۶. حجت الاسلام و المسلمین، شیخ ابراهیم خلیلی ورسی؛
۷. حجت الاسلام و المسلمین، شیخ محمد حسن کریمی بهسودی؛
۸. حجت الاسلام والمسلمین، شیخ حسن فاضلی یکه‌ولنگی؛
۹. حجت الاسلام و المسلمین، شیخ محمد علی حلیمی یکه‌ولنگی؛
۱۰. حجت الاسلام و المسلمین، حاج شیخ جواد محقق فرزند آیت‌الله محقق کابلی؛
۱۱. اینجانب احمد علی علی‌زاده غزنوی جاغوری.

بعدها که دفتر مرجعیت در قم تأسیس شد، شماری از اعضای همین حلقه از اعضای اصلی دفتر شدند، جناب آقای عارفی مسئول دفتر و جناب اخلاقی معاون رئیس دفتر شدند و در این میان مرحوم استاد شفایی، مرحوم شیخ محمدی دایمیردادی و اینجانب مسئولیت عضویت در دفتر را نپذیرفتیم. برای بنده دوستان پیشنهاد مسئولیت فرهنگی دفتر مرجعیت را داشتند که از قبول آن عذر خواستم و البته جناب آقای کریمی برای مدتی یکی از اعضای دفتر مرجعیت در قم و مسئول بخش تبلیغات بود؛ اما بعداً استعفا داد.

این مجموعه اگرچه به لحاظ کمی اندک، اما به لحاظ کیفی جمع هدفمند و جدی بودند و با انگیزهٔ قوی و بسیار مصمم وارد میدان شده بودند. در تاریخ مرجعیت شیعه در افغانستان با اطمینان می‌توان گفتکه پس از عقبهٔ حمایتی محور سیاسی شیعیان و رهبری شهید استاد مزاری دومین محور حمایت از تحقق ایده و آرمان مرجعیت در افغانستان، علمای حوزه‌های علمیه، نهادها، انجمن‌ها و محافل علمی و صنفی برخاسته از این حوزه‌ها بودند و پیشاپیش این حرکت حوزوی و علمی، همین حلقه بود که بستر را فراهم کرده و با افتتاح راه نو مسیر را برای شکستن تابوی چند قرنه هموار کرد و با گشودن این افق تازه، علی‌رغم موانع و مشکلات که در مسیر این راه دشوار قرار داشت، به تدریج یاران و همکاران بیشتری به این حرکت پیوستند.

نگارنده دقیقاً به خاطر می‌آورد که در روزهای آغازین این حرکت که این جمع نیز با احتیاط این پروژه را دنبال می‌کردند، بودند کسانی که یا این حرکت را به سخریه می‌گرفتند و این کار را یک بدعت می‌پنداشتند که در قد و قوارهٔ مردم و علمای ما نیست و یا به شدت ابراز تردید و ناباوری می‌کردند؛ اما دیری نپایید که این تلاش مشترک به ایجاد باور و زدودن یأس و بی‌اعتمادی در میان علما منجر شد. در نتیجه این ایده تبدیل به یک آرمان همگانی شده و جمع بسیاری از علما و طلاب و از جمله همان عزیزانی که در ابتدا یا مخالف این روند و یا شدیداً دچار تردید و ناباوری بودند، به این حرکت پیوستند و این پدیدهٔ مبارک برای اولین بار در این مرحله‌ای از تاریخ درخشان جامعهٔ شیعهٔ افغانستان، به وقوع پیوست و به ثمر نشست.

دوم: تأسیس «جامعهٔ روحانیت افغانستان»

در پی نشست‌های مکرر این حلقه، سرانجام و برایند این نشستها منجر شد به تأسیس و ایجاد نهاد حوزوی و علمایی با نام و عنوان: «جامعهٔ روحانیت افغانستان» با هدف پیگیری جدی و نظام‌مند تحقق مرجعیت شیعی بر خاسته از متن عالمان دینی و فضلای افغانستانی حوزهٔ علمیه که تنها گزینهٔ مطلوب و مورد نظر در آن زمان (بعد از حضرت آیت‌الله العظمی فیاض

که به دلایلی از سوی ایشان پذیرفته نشده بود) فقیه فقید و فرزانه حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی رحمت الله علیه بود.

در روزها و ماه‌های نخستین تأسیس جامعهٔ روحانیت افغانستان، مکان و دفتر مشخصی برای برگزاری جلسات و نشستها جهت تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی کارها نداشتیم و تا جایی که به یاد میآورم در منزل خود دوستان اعضای حلقهٔ اصلی و اولیه، این نشستها برگزار می‌شد و بیشتر در منزل شخص آیت‌الله العظمی محقق کابلی (ره) واقع در منطقهٔ نیروگاه قم بر گزار می‌شد که فرزند ایشان جناب حاج شیخ جواد محقق نیز در این حلقه حضور فعال داشت. از میان این جمع مرحوم استاد شفایی بیشتر و بنده کمتر دست به قلم بودیم؛ چون هردوی ما در آن زمان، از نویسندگان هفته‌نامهٔ وحدت و فصلنامهٔ سراج در مجموعهٔ مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان بودیم. به پیشنهاد دوستان باید یکی از ما دو نفر نگارش اساسنامه و تهیهٔ متنی را دربارهٔ مبانی دینی و ضرورت تحقق مرجعیت در افغانستان، برکات و نقش راهبردی مرجعیت برای شیعیان این کشور که حافظ مصالح و منافع و ضامن بقا و موجودیت‌شان باشد، به عهده می‌گرفتیم. مرحوم استاد شفایی با بزرگواری‌ای که داشت، این مهم را قبول نفرمود و با اصرار زیاد به عهدهٔ اینجانب نهادند و بحمدالله این دو کار توسط این قلم انجام شد.

سوم: تصمیمات و اقدامات مقدماتی در راستای تحقق مرجعیت

«جامعهٔ روحانیت افغانستان»، اقدامات مهمی را در راستای تحقق مرجعیت روی دست گرفته و به انجام رساند؛ بخشی از این اقدامات عبارت بودند از:

الف. نگارش و تصویب اساسنامه: این اساسنامه در یک مقدمه، پنج فصل و سی‌وشش ماده تدوین و تصویب گردید که در پی خواهد آمد.

ب. تهیهٔ جزوه «ضرورت مرجعیت در جامعهٔ تشیع افغانستان»: این نوشته کوتاه منطق دفاع از این ایده را تبیین می‌کند و متنی است مستدل با تبیین مبانی دینی و مذهبی مرجعیت و ضرورت تحقق آن در افغانستان و با تحلیل از اوضاع سیاسی، اجتماعی و مذهبی و شرایط بحرانی حاکم بر افغانستان که چنین ضرورتی را ایجاب می‌کند و دوبار از سوی «جامعهٔ روحانیت افغانستان» منتشر شد. بار اول با تیراژ محدود و بار دوم با تیراژ انبوه. این متن اولین سند مکتوب تاریخی، در پیشینه و آغاز عملی مرجعیت شیعه در افغانستان است.

این نوشته مورد توجه خاص گوینده و خطیب فرزانه و بی‌بدیل در زمانهٔ خود حضرت آیت‌الله مرحوم محقق خراسانی (ره) قرار گرفته بود. ایشان در یکی از سخنرانی‌های تاریخی و جذاب که به مناسبت آغاز مرجعیت آیت‌الله العظمی محقق کابلی در مشهد مقدس ایراد فرموده است به این جزوه اشاره کرده و چنین می‌فرماید: «به راستی و به حق جمعی از طلاب حوزهٔ علمیهٔ قم کتابی نوشته‌اند به نام «مرجعیت و ضرورت ظهور آن در جامعهٔ تشیع افغانستان». در این کتاب از دو بعد بحث کرده است: ... بحث اول موقعیت مرجعیت و دیگری ضرورت مرجعیت. البته توفیق این سعادت و مرجعیت با این ویژگی‌ها در حضرت آیت‌الله هست. عقیدهٔ من این است که این کتاب به زبان و فرهنگ روز است. واقعاً می‌شود با این زبان و منطق بیان، خیلی از جمعیت‌ها و مخالفان را قانع کرد که اصلاً نمی‌شد این حقایق را به آن‌ها رساند؛ اما این بهترین وسیلهٔ رساندن و هم با زبان و روش و منطق جهان معاصر است. این کتاب باید تجدید و تکثیر شده و در اختیار همه مردم و شیعیان افغانستان در داخل و خارج و شرق و غرب قرار بگیرد تا این واقعیت و موقعیت و ضرورت را با استدلال به آن‌ها برساند.» (برهانی شهرستانی، علی زاده، ۱۳۹۸، ص ۲۶۳.)

ج. چاپ و انتشار رسالهٔ توضیح‌المسائل، مطابق با فتوای حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی.

د. چاپ و انتشار کتاب ارزشمند «مرجعیت رمز بقای تشیع» این کتاب مهم‌ترین اثر و سند تاریخی در پیشینهٔ مرجعیت شیعه در افغانستان و در جهت تحقق عینی و عملی آن است. مقدمهٔ این کتاب به قلم روان و

تحلیلی استاد سرور دانش نگارش یافت؛ ترجمه و شرح حال مبسوط حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی را حقیر بعد از مصاحبه مفصل با شخص آیت‌الله العظمی کابلی نگاشتم. در این کتاب شماری از عالمان دینی شاخص افغانستان، از مجتهدین، اساتید و فضلا دربارهٔ فضل و ابعاد علمی و معنوی آیت‌الله العظمی محقق کابلی به ابراز نظر پرداخته و ایشان را شایستهٔ احراز مقام مرجعیت دانسته و از مرجعیت ایشان اعلام حمایت کرده و آن را مفید و به مصلحت شیعیان افغانستان و بلکه یک ضرورت دانسته‌اند. انجام مصاحبه‌ها، جمع‌آوری دیدگاه‌ها و پیگیری آن‌ها، بیشتر مرهون تلاش‌های بی وقفهٔ حجت الاسلام والمسلمین استاد شیخ محمدناصر اخلاقی یکه‌ولنگی بود.

برای معرفی بهتر این کتاب و نیز «جامعهٔ روحانیت افغانستان»، توجه خوانندگان محترم را به آن‌چه که در ابتدای این کتاب، تحت عنوان سخن ناشر آمده است، جلب می‌کنم: «خوانندهٔ گرامی! جامعهٔ روحانیت افغانستان در راستای نجات جامعهٔ محروم تشیع و حرمان‌زدایی به مفهوم عامش، در بدو تأسیس، با دو هدف اصلی و اصول معین [همان‌گونه که در اساسنامهٔ آن نیز به این دو هدف تصریح شده است] پایه‌گذاری شد:

۱. ظهور مرجعیت و تثبیت آن در ادامهٔ خط ولایت و امامت؛ چون ما معتقدیم و به این مسئله ایمان داریم که فقاهت و مرجعیت بذاته، قطع نظر از گرایش‌های ملی و نژادی، برای تحقق آرمان‌های بلند تشیع سرخ علوی و حاکمیت فرهنگ اسلام ناب محمد(ص) در عینیت جامعه نقش حیاتی دارد.

۲. حمایت از تشکل سیاسی و نظامی جامعهٔ تشیع؛ در قالب حزب وحدت اسلامی؛ زیرا حق‌خواهی، تحقق عدالت اجتماعی و مهم‌تر از همه، به رسمیت شناختن مذهب امام جعفر صادق(ع) به یک زبان سیاسی فعال و بازوی نیرومند نظامی مبتکر و خلاق، نیاز مبرم دارد.

جامعهٔ روحانیت باتوجه به این اهداف، در رابطه با مرجعیت، اولین اثرش را به نام جزوهٔ «ضرورت ظهور مرجعیت» برای آگاهی اقشار مختلف، به ویژه طیف تحصیل کرده و دردمند بیرون دادند.

کتاب حاضر که هم اکنون پیش رو دارید، دومین اثر فرهنگی جامعهٔ روحانیت، در جهت تثبیت مرجعیت تدوین گردیده که از نظر تاریخی، برای آیندگان سرمایهٔ بسیار کلان و با ارزشی خواهد بود.

در پایان سخن از باب «من لم یشکر المخلوق لم یشکر الخالق» از تعاون و همکاری آیات، فضلا و مدرسین حوزهٔ علمیه قم و مشهد و سایر شخصیت‌های علمی و جهادی که مخلصانه برای تحکیم مرجعیت حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی ، نظریات و دیدگاه‌های‌شان را در اختیار ما قرار دادند و همچنین از فضلا و فرهنگیان عزیزی که ما را در تدوین کتاب یاری و راهنمایی کردند و بالاخص از حجت الاسلام والمسلمین احمد علی علی‌زاده و برادر ویرایش‌گر کتاب، جناب آقای احمدی ورسی تقدیر و سپاس‌گزاری به عمل آوریم و برای همه عزیزان مزید توفیق در راستای حرمان‌زدایی فرهنگی از خدای متعال مسئلت می‌نماییم.

ه. تأسیس و افتتاح دفتر مرجعیت در قم و سپس در سایر شهرستان‌های ایران.

و. رونق دادن به درس خارج فقه آیت‌الله العظمی محقق کابلی (ره)، با مشارکت گستردهٔ اعضای جامعهٔ روحانیت و تشویق سایر فضلا و طلاب به شرکت در این درس.

ز. تبلیغات گسترده در جهت ترویج و تثبیت مرجعیت آیت‌الله العظمی محقق کابلی (ره): مسافرت‌های گروهی و انفرادی جهت تبلیغ از مرجعیت در میان مهاجرین در شهرستان‌های مختلف ایران از سوی اعضای جامعهٔ روحانیت آغاز شد. در این برنامه آیت‌الله محقق خراسانی (ره) که خود فقیه برجسته، گویندهٔ نامور و پژوهشگر ژرف‌نگر در حوزه‌های گوناگون از علوم معقول و منقول بود، نقش بی‌بدیل داشت. ایشان سفرهای متعددی در شهرهای مختلف ایران و نیز سفر چند ماهه در پاکستان داشتند و در تمامی این سفرها با ایراد سخنرانی‌ها و خطابه‌های گیرا، منطقی و با بیان روز، از ضرورت مرجعیت و برکات و ثمرات بی‌نظیر آن در جامعهٔ افغانستان سخن گفت و مردم را بیدار و آگاه فرمود که

بنیاد اندیشه

فوق‌العاده در تحقق و تثبیت مرجعیت آیت‌الله العظمی محقق کابلی تأثیرگذار بود.

چهارم: متن اساسنامهٔ «جامعهٔ روحانیت افغانستان»

مقدمه

«وَ لْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (آل عمران/ ۱۰۴)

بدون تردید علما، فقها و اندیشمندان اسلامی در عصر غیبت کبری، بحیث طلایه‌داران جامعهٔ اسلامی درفش سبز و پرافتخار اسلام را در تمامی عرصه‌های حیات اجتماعی مسلمین بردوش کشیده‌اند و با الهام از فرهنگ غنی اسلام و شناخت دقیق از شرایط، اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی زمان خود و مقاومت وصف‌ناپذیر، کلیهٔ حلقه‌های مبارزات توحیدی و اسلامی را در گوشه گوشهٔ جهان اسلام در برابر نظامهای استبدادی و استعماری رهبری کرده‌اند و از حوزهٔ اسلامی و ارزش‌های برین توحیدی، با تمام توان دفاع کرده‌اند.

مبارزات سیاسی، اجتماعی، علمی و فرهنگی صدها فقیه و اندیشمند اسلامی در گذشته‌های دور و مبارزات گستردهٔ دانشمندان و پیشگامان نهضت‌های اسلامی در سدهٔ اخیر در راه بیداری، اصلاح امت و احیای تفکر خالص اسلامی که در پیشاپیش این بیدارگران و مصلحین، چهره‌هایی چون: شهید سید جمال‌الدین افغانی، آیت‌الله بروجردی، آیت‌الله نائینی، شهید سید محمد باقر صدر، شهید علامه بلخی و امام خمینی میدرخشند؛ بزرگترین سند ادعای ما است و این مبارزات گسترده و همه‌جانبه تا ظهور منجی عالم بشریت ادامه خواهد یافت.

جامعهٔ روحانیت افغانستان به مفهوم عام آن، [نه مفهوم نهادی مصطلح در این اساسنامه] نیز به پیروی از سیره ائمه اطهار علیهم السلام و رهبران و پیشوایان دینی در چهارده سال جهاد و مقاومت اسلامی در افغانستان نقش برجسته و قیادت این پیکار مقدس را بر عهده داشته است که تاریخ آن را فراموش نخواهد کرد، چنان‌که در گذشته نیز در کلیهٔ نهضت‌ها و قیام‌های اسلامی و مذهبی در تاریخ کشور، روحانیت پیشرو و سکّاندار این نهضت‌ها بوده است؛ اما این مبارزه و تلاش در راه اعتلاء کلمهٔ توحید و احقاق حقوق از دست رفته ملت و به خصوص مردم مظلوم تشیع، پایان نیافته و بل همچنان ادامه خواهد یافت.

در ادامهٔ این مبارزه عنصر نظم، تشکل و انسجام نیروها امر بسیار ضروری و لازم است، نظمی که قوام جهان هستی بر آن استوار است و با بی‌نظمی شیرازهٔ نظام خلقت به هم میریزد و شعار «نظم در بی‌نظمی» یک شعار ضد اسلامی و بر خلاف مقتضای قانون حاکم برهستی است.

شرایط سیاسی و اجتماعی کشور امروزه به گونه‌ای حساس است که بیش از گذشته حضور متشکل و منسجم روحانیت، علما، طلاب و دانشمندان کشور را در صحنه می‌طلبد تا با مسائل جاری و حوادث کشور، قوی‌تر و سنجیده‌تر برخورد کرده و در جهت خیر و صلاح ملت مسلمان افغانستان، گام‌های اساسی‌تر و مفیدتری را بردارند.

برمبنای این مسئولیت و ضرورت، طلاب، علما و روحانیون افغانستانی مقیم حوزهٔ علمیه قم به منظور: حمایت از حقوق ملت مسلمان افغانستان و به ویژه شیعیان مظلوم افغانستان و حمایت از مواضع برحق حزب وحدت اسلامی و تبیین ضرورت مرجعیت در افغانستان و خصوصاً مرجعیت حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی که ضامن بقای جامعهٔ تشیع است[۱۳۴] و رسیدگی به مشکلات مهاجرین و طلاب و... تصمیم گرفته‌اند که در قالب یک تشکیلات منظم و قوی به نام: «جامعهٔ روحانیت افغانستان»، در جامعهٔ خویش تبارز کرده و به کار خود به صورت منظم آغاز کنند. اینک پس از این مقدمه، اساسنامهٔ «جامعهٔ روحانیت افغانستان» تدوین و ارائه می‌گردد:

فصل اول. کلیات

ماده ۱. نام رسمی این تشکیلات «جامعهٔ روحانیت

افغانستان» است و هر نوع عملکرد و اعلام هر نوع مواضعی که از طرف روحانیت و طلاب افغانستان صورت بگیرد و تحت این نام و عنوان نباشد، از سوی این تشکیلات نخواهد بود.

ماده ۲. «جامعهٔ روحانیت افغانستان» عبارت است از: «مجموعهٔ طلاب، علما و روحانیون افغانستانی که به صورت نمایندگان انتخابی اصلی و علی‌البدل و سایر اعضای انتخاب شده از سوی این نمایندگان، تمثیل یافته است.» و کادر اجرایی آن مرکب از یک رئیس، دو معاون در صورت لزوم، یک منشی و اعضای سه کمیسیون فرهنگی، اجتماعی و مالی خواهد بود.

ماده ۳. آرم «جامعهٔ روحانیت افغانستان» که سمبل و بیانگر اهداف و آرمان‌های این تشکیلات است شامل: محراب، منبر، کتاب، قلم و ستاره است که به شکل... به تصویر کشیده شده است.

ماده ۴. هدف اصلی و محور کار جامعهٔ روحانیت افغانستان در دو موضوع بسیار مهم خلاصه می‌شود:

الف. تبیین ضرورت مرجعیت در افغانستان، به طور اعم و تبیین ضرورت مرجعیت حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی و تلاش در راه تثبیت آن در افغانستان، به طور اخص.

ب. دفاع از حقوق ملیت‌ها و اقوام محروم در افغانستان به طور اعم و دفاع از حقوق مردم محروم و مظلوم تشیع و هزاره به طور اخص، در راستای اهداف و مواضع برحق حزب وحدت اسلامی افغانستان و حمایت جدی از این حزب که ممثل ارادهٔ مردم مظلوم تشیع در افغانستان است.

تبصره: سایر کارها و برنامه‌ها از قبیل: رسیدگی به مشکلات طلاب و مهاجرین و... از اهداف فرعی این تشکیلات خواهد بود.

ماده ۵. فعالیت‌ها و اجرای برنامه‌های «جامعهٔ روحانیت افغانستان»، تحت نظر و هدایت مستقیم یا غیرمستقیم حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی دام خواهد بود، و حضرت ایشان می‌تواند هرگونه اصلاحات و تغییرات لازم را در تشکیلات و اساسنامهٔ آن به وجود بیاورد.

ماده ۶. ادامه و انحلال «جامعهٔ روحانیت افغانستان» نیز بستگی به نظر حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی دارد و ایشان حق دارد، در صورت لزوم رسماً آن را منحل اعلام کند.

تبصره: انحلال «جامعهٔ روحانیت افغانستان» یا مستقیماً توسط شخص حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی در صورت لزوم صورت می‌گیرد، و یا به تقاضای انحلال از سوی مجمع مؤسسین و پاسخ مثبت ایشان.

ماده ۷. «جامعهٔ روحانیت افغانستان» یک جریان سیاسی در عرض جریان‌های سیاسی جامعه افغانستان نیست؛ اما از آن‌جایی که نمی‌تواند در برابر تحولات و رخدادهای جامعه خود بی‌تفاوت باشد، مواضع خویش را در صورت لزوم، در راستای اهداف و آرمان‌های به حق حزب وحدت اسلامی افغانستان که همان آرمان‌های ملت تشیع افغانستان است، اعلام میدارد.

فصل دوم: تشکیلات «جامعهٔ روحانیت افغانستان»

الف. نمایندگان

ماده ۸. نمایندگان طلاب و علمای افغانستانی که واجد شرایط نمایندگی باشند به طور رسمی به «جامعهٔ روحانیت افغانستان» معرفی و از سوی این جامعه به عضویت رسمی پذیرفته می‌شوند.

تبصره: از طرف علما و طلاب هر اُلسوالی یک تا سه نفر نمایندهٔ اصلی و سه علی‌البدل به تناسب جمعیت اُلسوالی‌ها انتخاب گردیده و به «جامعهٔ روحانیت افغانستان» معرفی می‌گردد.

بنیاد اندیشه

ماده ۹. شرایط نمایندگان عبارتند از:

۱. تعهد، تقوی و اتصاف به فضایل اخلاقی؛

۲. معتقد به مبارزهٔ ضد استبدادی و ضد استعماری و برپایی حکومت اسلامی در افغانستان؛

۳. حداقل داشتن تحصیلات حوزوی در پایه سطوح عالیه؛

۴. حداقل بیست سال سن؛

۵. حداقل نداشتن مواضع خصمانه در برابر حزب وحدت اسلامی افغانستان؛

۶. تحرک کافی و داشتن توان کار؛

۷. معتقد و طرفدار مرجعیت حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی؛

۸. تعهد و پای‌بندی به تشکیلات و اساسنامهٔ «جامعهٔ روحانیت افغانستان»؛

تبصره ۱. مدت دورهٔ نمایندگی حداکثر تا دو سال خواهد بود.

تبصره ۲. تمدید نمایندگی یک شخص از سوی طلاب مناطق، تا دو مرحله بلامانع است.

ب. هیأت رئیسه

ماده ۱۰. هیأت رئیسه مرکب است از یک رئیس، دو معاون در صورت لزوم و یک منشی.

ماده ۱۱. ریاست اجلاس از میان نمایندگان اصلی و با اکثریت آراء دو سوم از مجموع اعضاء انتخاب می‌شود که بار اول به مدت شش ماه و در مراحل بعدی حداکثر تا دو سال خواهد بود.

تبصره ۱. رئیس باید از قدرت و مدیریت کافی برای ادارهٔ جلسات برخوردار باشد.

تبصره ۲. در صورت ابقا و تمدید نمایندگی رئیس از سوی علمای منطقه وی، ریاست او تا دو دورهٔ دیگر با اکثریت آراء دو سوم از مجموع اعضاء قابل تمدید خواهد بود.

تبصره ۳. معاونین نیز باید دارای شرایط رئیس باشند؛ با این تفاوت که در معاون اعضای نماینده و غیرنماینده یکسان است.

ماده ۱۲. منشی اجلاس از میان اعضای جلسه، با اکثریت آراء حداکثر به مدت دو سال، برگزیده می‌شود.

تبصره ۱. مسئولیت منشی با اکثریت آراء تا دوبار، قابل تمدید است.

تبصره ۲. منشی باید توانایی کافی برای ثبت صورت‌جلسات را داشته باشد.

ج. کمیسیون‌های سه‌گانه

ماده ۱۳. «جامعهٔ روحانیت افغانستان» دارای سه کمیسیون است که عبارتند از:

۱. کمیسیون فرهنگی؛

۲. کمیسیون مالی؛

۳. کمیسیون اجتماعی، که هرکدام وظایف خاصی را برعهده دارند.

ماده ۱۴. هریک از کمیسیون‌های سه گانه مرکب‌اند از یک رئیس، دو معاون و سایر اعضای عادی.

ماده ۱۵. ریاست هریک از کمیسیون‌های سه گانه از میان اعضای جلسه عمومی و با اکثریت آراء انتخاب می‌شود.

تبصره ۱. مدت ریاست هریک از کمیسیون‌های سه گانه، حداکثر تا دو سال خواهد بود.

تبصره ۲. معاون کمیسیون‌ها توسط رئیس آن کمیسیون، انتخاب می‌شود؛

تبصره ۳. تمدید ریاست کمیسیون‌ها تا دو دوره از سوی اعضای جلسه عمومی، بلامانع خواهد بود.

فصل سوم: وظایف و مسئولیتهای هیأت رئیسه و کمیسیون‌ها

ماده ۱۶. وظایف و اختیارات هیأت رئیسه عبارتند از:

الف. اداره جلسات عمومی «جامعهٔ روحانیت افغانستان» توسط رئیس و در صورت عدم حضور رئیس توسط معاون؛

ب. تعیین وقت جلسات و اعلام آن برای اعضای «جامعهٔ روحانیت افغانستان»؛

ج. تنظیم صورت‌جلسه و مصوبات آن توسط منشی؛

د. امضای نامه‌ها و معرفی‌نامه‌هایی که از سوی «جامعهٔ روحانیت افغانستان»، به اشخاص و مراکز مختلف فرستاده می‌شود، توسط رئیس یا معاون او؛

تبصره: در نامه‌هایی که از سوی کمیسیون‌های سه‌گانه به اشخاص و مراکز مختلف فرستاده می‌شود، امضای رئیس آن کمیسیون کافی است.

ه. . نظارت بر عملکرد کمیسیون‌های سه‌گانه؛

و – نگهداری مهر و سایر اسناد و مدارک مربوط به جلسهٔ عمومی.

ماده ۱۷. وظایف و اختیارات کمیسیون فرهنگی

بنیاد اندیشه

عبارتند از:

الف. تهیه و تنظیم بیانیه‌ها و اعلامیه‌های «جامعهٔ روحانیت افغانستان» در رابطه با مسائل جاری کشور، مناسبت‌های تاریخی، مذهبی، مسائل جهان اسلام و نهضت‌های اسلامی و سایر مسائل و تحولات بین‌المللی؛

ب. تهیه و تنظیم نشریات «جامعهٔ روحانیت افغانستان»؛

ج. بررسی و اصلاح کتاب‌ها و جزوات که از سوی «جامعهٔ روحانیت افغانستان» به چاپ می‌رسد؛

د. معرفی مبلغین به مراکز اعزام مبلغ و یا اعزام مستقیم مبلغین، در میان مردم؛

ه. . برگزاری و ادارهٔ مراسم و محافل مذهبی و اجتماعی از قبیل: شهادت، ولادت معصومین علیهم‌السلام، شهداء و شخصیت‌های اسلامی و ملی؛

و. برگزاری سیمینارها و کنفرانس‌های علمی و تحقیقاتی؛

ز. ایجاد ارتباط با مراکز فرهنگی کشورها و نهضت‌های اسلامی و سایر مراکز فرهنگی بین‌المللی؛

ح. راه اندازی سایر کارهای فرهنگی و آموزشی، باتوجه به امکانات و احساس ضرورت.

ماده ۱۸. وظایف و اختیارات کمیسیون اجتماعی عبارتند از:

الف. رسیدگی به امور و مشکلات طلاب و مهاجرین؛

ب. ارتباط با نهادها، مقامات و شخصیت‌های سیاسی کشور و مراجع مذهبی و دینی؛

ج. ارتباط با نهادها، ارگان‌ها، مقامات و شخصیت‌های سیاسی، اجتماعی کشورهای اسلامی و نهضت‌های اسلامی؛

د. ارتباط با حوزه‌های علمیه و به خصوص حوزهٔ علمیهٔ قم، جهت جذب و پذیرش طلاب و بیان نقطه نظرات و نیازمندی‌های آن‌ها؛

ه. . سرپرستی و ادارهٔ امور خدماتی و عام‌المنفعه مربوط به جامعهٔ روحانیت از قبیل: مدارس، منازل، کمک رسانی و غیره.

تبصره ۱. دفاتر و نمایندگی‌های «جامعهٔ روحانیت افغانستان»، در نقاط مختلف از نظر تعیینات و مدیریت مشمول بند «ه. » از ماده ۱۸ نخواهد بود و مقررات و سلسله مراتب اداری به خصوص خود را دارد.

تبصره ۲. اختیارات مربوط به بندهای «ب»، «ج» و «د» مشروط به کسب نظر قبلی اکثریت اعضای جلسه عمومی، خواهد بود.

ماده ۱۹. وظایف و اختیارات کمیسیون مالی عبارتند از:

الف. حفظ و نگهداری اموال و دارایی «جامعهٔ روحانیت افغانستان»؛

ب. تحصیل و تأمین نیازهای مالی «جامعهٔ روحانیت افغانستان» از منابع تعیین شده؛

ج. خرج و مصرف زیر نظر هیأت رئیسه؛

د. داشتن دفتر منظم وارده و صادره در امور مالی؛

ه. . جذب و تحویل گرفتن کمک‌های مالی که ممکن است از اشخاص و مراکز مختلف به «جامعهٔ روحایت افغانستان» بشود.

تبصره ۱. منابع کمیسیون مالی عبارتند از:

۱. کمک‌های داوطلبانه مردم به «جامعهٔ روحانیت افغانستان؛

۲. کمک‌هایی که توسط نمایندگان از مربوطین آن‌ها جمع‌آوری و در اختیار کمیسیون مالی قرار می‌گیرند؛

۳. بیوت مراجع عظام تقلید و به خصوص بیت مرجع عالی‌قدر حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی؛

۴. سایر منابع کمکی و خیریه.

تبصره ۲. کلیهٔ اعضای «جامعهٔ روحانیت افغانستان» و در همهٔ کمیسیون‌ها به هیچ عنوان، حق استفاده شخصی از اموال و دارایی‌های مربوط به «جامعهٔ روحانیت افغانستان» را ندارند.

بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۴

فصل چهارم: مقررات مربوط به اجلاس عمومی نمایندگان

ماده ۲۰. جلسات عادی «جامعهٔ روحانیت افغانستان» هرماه یکبار ولی جلسات اضطراری آن برحسب ضرورت برگزار می‌شود.

ماده۲۱. حضور نمایندگان اصلی در جلسات «جامعهٔ روحانیت افغانستان»، الزامی است و در صورت داشتن

عذر موجه حضور عضو علی‌البدل الزامی می‌شود؛ ولی اگر هردو معذور از شرکت در جلسه شوند، باید مراتب را به هیأت رئیسه اطلاع داده و به اعضای جلسه اختیار تام در رابطه با مصوبات اجلاس را بدهند.

ماده ۲۲. عدم شرکت یا تأخیر نمایندگان از حضور در جلسات «جامعهٔ روحانیت افغانستان»، در حکم بی‌اعتنایی به جلسه تلقی شده و در صورت توالی موجب تعلیق یا لغویت نمایندگی آن‌ها، خواهد شد.

تبصره: تعیین تعداد غیبت نمایندگان و یا تأخیر حضور آن‌ها در جلسه که موجب تعلیق یا لغویت نمایندگی آن‌ها می‌شود، مربوط به نظر اکثریت اعضای جلسه، خواهد بود.

ماده ۲۳. ارائه برگه نمایندگی و مشخصات کامل و آدرس محل سکونت و دو قطعه ۳+ ۴ توسط نمایندگان جهت ثبت در دفتر کل و تشکیل پروندهٔ عضویت، الزامی است.

تبصره: اعضای انتخابی از سوی نمایندگان نیز باید برگه‌ای که در آن نمایندگی وی توسط اکثریت اعضای جلسه به امضا رسیده و آدرس محل سکونت و مشخصات کامل و دو قطعه عکس ۳ + ۴ را، جهت ثبت در دفتر کل و تشکیل پروندهٔ عضویت، ارائه دهند.

ماده ۲۴. دفتر کل که اسامی و مشخصات اعضای جلسه و مصوبات آن و عملکردهای اعضا (که مربوط به «جامعهٔ روحانیت افغانستان» است) و کمیته‌های اجرایی و دخل و خرج‌های مربوطه در آن به ثبت می‌رسد، نزد رئیس کل نگهداری می‌شود و رئیس موظف است که آن را جهت ثبت مصوبات اجلاس با خود بیاورد و در صورت تقاضا یا عملکرد سالانه «جامعهٔ روحانیت افغانستان»، به اعضا ارائه دهند.

ماده ۲۵. مرجع دستورالعمل‌های فردی و جمعی «جامعهٔ روحانیت افغانستان»، مصوبات جلسه عمومی است؛ به جز اعضای کمیسیون‌های سه‌گانه که زیر نظر مسئولان خود انجام وظیفه می‌کنند.

تبصره: عملکرد رؤسای کمیسیون‌های سه‌گانه در قلمرو اختیارات و وظایف‌شان که در این اساسنامه آمده است، منوط به اجازه اعضای جلسه عمومی نیست، مگر در مواردی که مشخصاً کسب نظر قبلی آن‌ها شرط گردیده است.

ماده ۲۶. رعایت آداب و شؤون روحانیت و پرهیز از هرگونه مباحث خارج از دستور اجلاس، در موقع رسمیت جلسه برای اعضای محترم ضروری است و در صورت تخلف به صورت متوالی با تعلیق و یا لغو عضویت خود مواجه خواهد شد.

تبصره: میزان تخلف از ماده ۲۶ که موجب تعلیق یا لغویت عضو می‌شود، بسته به نظر اکثریت خواهد بود.

ماده ۲۷. کلیه مصوبات جلسه عمومی «جامعهٔ روحانیت افغانستان» با اکثریت آراء دو سوم حاضرین خواهد بود، به جز مواردی که بر خلاف آن در این اساسنامه، تصریح شده است.

ماده ۲۸. مرجع رسیدگی به تخلفات کلیهٔ اعضای این تشکیلات، در هر رده‌ای که باشند به عهدهٔ داور و یا داورانی است که از سوی اعضای جلسهٔ عمومی، تعیین می‌شوند.

فصل پنجم: متفرقه

ماده ۲۹. تغییر در اساسنامه در صورت لزوم، با رأی اکثریت سه چهارم اعضای جلسه عمومی صورت خواهد گرفت.

ماده ۳۰. استعفای نمایندگان بعد از پذیرفتن نمایندگی با اکثریت آراء مورد قبول است.

ماده ۳۱. نمایندگان حق دارند افراد و عناصر لایق را خارج از محدودهٔ نمایندگان، به عضویت عادی و یا منشی اجلاس عمومی و یا معاونت رئیس و یا ریاست کمیسیون‌های سه‌گانه با اکثریت آراء بپذیرند.

تبصره ۱. عضویت افراد غیر نماینده باید به امضای اکثریت اعضای جلسه برسد.

تبصره ۲. اعضای غیر نماینده حق شرکت در جلسه عمومی را دارند و آراء آن‌ها نیز در مصوبات معتبر است.

ماده ۳۲. هر یک از کمیسیون‌های سه‌گانه می‌توانند منطبق با اساسنامه، آئین نامه‌های داخلی

بنیاد اندیشه تاسیس ۱۳۹۴

جداگانه برای خود داشته باشند.

ماده ۳۳. مرکزیت «جامعهٔ روحانیت افغانستان»، فعلاً در قم است و در صورت لزوم و صلاح‌دید حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی، به جای دیگر انتقال خواهد یافت.

تبصره: در صورت لزوم «جامعهٔ روحانیت افغانستان»، دفاتر و نمایندگی‌های خود را با اکثریت آراء در داخل و یا خارج، افتتاح خواهد کرد.

ماده ۳۴. مقررات مربوط به تخلفات نمایندگان، شامل اعضای غیر نمایندگان نیز می‌شود و آنان نیز با تکرار تخلفات، مواجه با تعلیق و یا لغو عضویت خود خواهند شد.

ماده ۳۵. رئیس جلسهٔ عمومی، معاونان او، ریاست هریک از کمیسیون‌های سهگانه و معاون آن‌ها، در پایان هر دوره از ریاست و معاونت خود، باید در حضور اعضای جلسهٔ عمومی راجع به وظایف خود و امور مالی مربوط به ساحه کار خود حساب داده و مسئولیت خویش را به مسئول بعدی واگذار نمایند و یا در صورت تمدید مسئولیت وی از سوی اعضای جلسهٔ عمومی، بعد از محاسبه دورهٔ اول، در دورهٔ دوم ایفای وظیفه کنند.

ماده ۳۶. «جامعهٔ روحانیت افغانستان» در صورت لزوم و با رأی اکثریت کنگرهٔ سالانه دایر خواهد کرد.

این اساسنامه با یک مقدمه و ۳۶ ماده و ۵ فصل در تاریخ ۳ / ۷ / ۱۳۷۲ به تصویب اکثریت اعضای «جامعهٔ روحانیت افغانستان» رسید.

والسلام علینا و علی جمیع عباد‌الله الصالحین. و لله الحمد و هوالموفق والمعین.

بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۴

پنجم: پیام مهم و تاریخی مرجع عالی قدر حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی، به شهروندان مسلمان افغانی‌الاصل کشورهای غربی، استرالیا و ...

مقدمه

روزی به دیدار دوست فرزانه‌ام عالم فرهیخته، گویندهٔ توانا، محقق و پژوهشگر علوم دینی جناب حجت الاسلام و المسلمین استاد سید جواد هاشمی نژاد بلخابی رفتم. این دیدار به مناسبت بازگشت ایشان از سفر تبلیغی طولانی به کشور کانادا بود. از آن‌جایی که بنده نیز سفرهای متعدد تبلیغی در میان مردم شیعه و هزاره به کشور استرالیا و برخی از کشورهای اروپایی داشتم، باب گفت‌وگویی گشوده شد و به تبادل نظر، بیان تجربیات‌مان در دو کشور بزرگ کانادا و استرالیا و چالش‌های پیش روی مردم مان پرداختیم و به طورکلی در رابطه با غرب و فرهنگ حاکم بر غرب و نیز وضعیت مسلمین در مغرب زمین که در دهه‌های اخیر ساکن دیار غرب شده‌اند و به شهروندان جدید این کشورها تبدیل شده‌اند، گفت‌وگو شد.

در نتیجهٔ این گفت‌وگو از یکسو به یک برداشت و فهم مشترک از دنیای مدرن رسیدیم و از سوی دیگر به دغدغه‌های مشترک نسبت به وضعیت موجود ساکنین مسلمان در غرب و به خصوص شیعیان و به ویژه شیعیان افغانستان رسیدیم و این‌که مردم ما در غرب به لحاظ فرهنگی، دینی و مذهبی با چه چالش‌ها و آسیب‌هایی مواجه هستند. در پی آن، راه‌حل و پیش‌گیری از این آسیب‌ها را نیز مورد تبادل نظر قرار دادیم و بالاخره یکی از بهترین راه‌حل‌ها را ارتباط دو سویه، مداوم و فعال مردم با مراکز و سرچشمه‌های اصلی دین و معرفت، یعنی حوزه‌های کهن اسلامی به خصوص قم و نجف اشرف دانستیم و این‌که شایسته است این ارتباط، از سوی دستگاه مرجعیت شیعه به صورت هدفمند، مدیریت شود.

در همین رابطه به این فکر رسیدیم متنی را که در بردارندهٔ مهم‌ترین قواعد عام در حوزه‌های اخلاقی، دینی، مذهبی، حقوقی و قانونی در دنیای مدرن غرب باشد، تهیه نماییم تا مردم ما با رعایت این قواعد عام رفتاری از یکسو شهروندان قانونمند، مؤدب و متخلق به اخلاق دینی و انسانی باشند و از سوی دیگر از آسیب‌های زندگی در دنیای مدرن در امان باشند و بالاخره با ارائه جلوه‌ای از سبک دینی زندگانی که با قواعد عام رفتاری در دنیای غرب در تعارض نباشد، نمایندگان و سفیران خوبی برای معرفی و تصویر انسانی و قابل دفاع از اسلام و فرهنگ دینی باشند.

برای این‌که این متن و آموزه برای غرب‌نشینان مردم ما دلپذیرتر و الزام‌آور شود، به این نتیجه رسیدیم که از کانال مرجعیت که نهاد دینی و دستگاه مورد اعتماد است به اطلاع مؤمنین ساکن دیار غرب برسانیم و لذا قرار شد به حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی ارائه دهیم تا پس از تأیید ایشان، این متن در قالب پیام از سوی ایشان به مؤمنین و شیعیان ساکن غرب، در فضای مجازی و از آدرس سایت ایشان منتشر شود.

پس از چند جلسه مشورت و تبادل نظر، حقیر متن نهائی را نوشتم و قرار شد آن را به محضر این مرجع فقید برسانم. با هماهنگی جناب استاد محمدناصر اخلاقی معاونت محترم دفتر، این متن پیشنهادی به ایشان تقدیم شد و بعد از چند روز پس از ملاحظه حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی و اندکی اصلاحات و اضافات، پاسخ مثبت دریافت کردیم که این متن تحت عنوان پیام مرجعیت به مؤمنین غرب‌نشین منتشر شود و با هماهنگی مسئول سایت این مرجع تقلید، در سایت ایشان بارگذاری شد. اینک متن این پیام برای اولین بار پس از نشر در فضای مجازی، در اختیار علاقه‌مندان قرار می‌گیرد:

بسم الله الرحمن الرحیم

« یا أَیُّهَا النّاسُ إِنّا خَلَقْناکُمْ مِنْ ذَکَرٍ وَ أُنْثی وَ جَعَلْناکُمْ شُعُوباً وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللهِ أَتْقاکُمْ إِنَّ اللهَ عَلِیمٌ خَبِیرٌ »؛ (قرآن کریم سوره حجرات آیه ۱۳)

(ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید (این‌ها ملاک امتیاز نیست) گرامی‌ترین شما نزد خداوند با تقواترین شما است خداوند دانا و آگاه است!)

دین مقدس اسلام، کامل‌ترین و آخرین دین الهی در سلسلهٔ ادیان ابراهیمی و ناسخ سایر ادیان و مکمل آن‌ها در مسیر کمال و هدایت انسانها به سوی حق تعالی است و با جامعیت و کمال خود، پاسخگوی تمامی مسائلی است که در هدایت آدمی نقش دارد و حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله، خاتم انبیاء و آخرین پیامبر الهی در سلسلهٔ انبیای الهی است که مژده و بشارت ظهور ایشان، در متون مقدس پیشین آمده است.

بحمدالله این دین با منطق قوی خود امروزه در تمامی نقاط جهان گسترش یافته و پیروان زیادی دارد و در این میان ملت مسلمان و مؤمن افغانستان، با پیشینهٔ درخشان تمدن و فرهنگ، از متعهدترین و وفادارترین ملت‌های جهان، به اعتقادات، باورها و ارزش‌های دین مقدس اسلام است که این تعهد و پایبندی خود را در هر شرایط و در طول تاریخ نشان داده است.

اما در اثر تحولات و رویدادهای ناگواری که در چند دههٔ اخیر در این کشور رخ داده و فشارهای گوناگونی که بر این مردم وارد شده است، انبوهی از جمعیت این سرزمین اسلامی، راهی دیار هجرت به کشورهای اسلامی همسایه و غیره شده‌اند و جمعی زیادی نیز راهی دیار غرب، اروپا، استرالیا و دیگر کشورهای غیراسلامی شده و آن‌جا مقیم شده‌اند و با اختیار کردن تابعیت جدید، اکنون از شهروندان این کشورها محسوب می‌شوند.

اینجانب مدت‌ها است که شدیداً نسبت به آیندهٔ این مردم و نسل‌های بعدی‌شان در این کشورها، به لحاظ دینی، اعتقادی، اجتماعی و ایمانی، دغدغهٔ خاطر و نگرانی دارم و این امر باعث شد تا نکاتی را به عنوان پیام یادآوری کنم. طبیعی است که مخاطب این پیام می‌تواند عموم مسلمانان و شیعیان ساکن در این کشورها باشند؛ امیدوارم مورد توجه جدی همهٔ برادران و خواهران عزیز قرار گیرد:

۱. قبل از همه بر این نکته اساسی و بسیار مهم، تأکید می‌ورزم که در حفظ اعتقادات دینی و مذهبی عاری از هر نوع انحراف و خرافه، جدی و کوشا باشید.

۲. احکام و موازین شرعی و حلال و حرام الهی را جدّاً رعایت کرده، از یکسو از اباحه‌گرایی و لاأُبالیگری و از سوی دیگر از تحجرگرایی، افراط، تکفیر و تفسیق دیگران پرهیز کنید. همه شما مؤمنین را دعوت می‌کنم تا با سلوک و رفتار سالم دینی خود با همهٔ برادران مسلمان و پیروان ادیان و فرقه‌های دیگر، زندگی مسالمت‌آمیز و همراه با مهر و مدارا داشته باشید.

بنیاد اندیشه

۳. رعایت اخلاق اسلامی و انسانی و پرهیز از دور زدن قوانین و مقررات نظام اجتماعی در امور مالی، اشتغال و غیره و سوء استفاده نکردن از امکانات عمومی باتوجیهات نادرست، از دیگر وظایف دینی و انسانی شما شهروندان جدید مسلمان این کشورهایند و سعیکنید با رفتار و سلوک نیک خود، الگویی از یک مسلمان تربیت یافته در دامن مکتب نجات بخش اسلام باشید، «كُونُوا دُعَاةً لِلنَّاسِ بِغَيْرِ أَلْسِنَتِكُم»؛ (با عمل تان مردم را به اسلام دعوت نمایید). (کلینی، محمد بن یعقوب، ۷، ص۸۷.)

۴. تأکید ویژه دارم که وحدت و اخوت اسلامی و ایمانی را رعایت کرده و از هر نوع اختلاف و تفرقه در قالب‌های: قوم‌گرایی، قبیله‌گرایی، منطقه‌گرایی، حزب‌گرایی و... شدیداً پرهیز کرده و بر اساس معیارهای ارزشی دینی برمبنای «إِنَّ أَكْرَمَكُم عِندَاللهِ أَتْقَاكُم» (گرامی‌ترین شما نزد خداوند با تقواترین شما است) (حجرات / ۱۳) و «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» (همانا مؤمنان برادران [یکدیگر] اند) (حجرات / ۱۰) و برمحور مکتب اهلبیت علیهم السلام تمامی روابط و معاشرت‌های‌تان را سامان دهید؛ چرا که در اسلام ارزش‌هایی چون: قوم، قبیله، نژاد، منطقه، حزب و... لغو شده و این عناصر صرفاً شناسه‌هایی است که مردم از طریق آن‌ها، همدیگر را به رسمیت شناخته و قبول کنند.

۵. همچنین تأکید می‌نمایم که پیوند عمیق و استوار تان را با اهلبیت اطهار علیهم السلام، آموزه‌ها و مکتب حیات‌بخش آن‌ها حفظ کرده و نسل و فرزندان‌تان را آشنا و محب به اهل بیت علیهم السلام به بار بیاورید که خیر و سعادت دنیا و آخرت شما، در پیروی از این مکتب است.

۶. باتوجه به تأثیر محیط در شکل‌گیری شخصیت انسان، مخصوصاً جوان و نوجوان، نسبت به تربیت و آموزش دینی و مذهبی فرزندان و اطفال‌تان، اهتمام داشته باشید و سعی کنید تا این عزیزان که سرمایه‌های شما و سفیران آیندهٔ اسلام در این کشورهایند، در مسیر تربیت ناسالم و انحرافی قرار نگیرند و خدای نخواسته اگر غفلت و تساهل کنید در فردای قیامت پاسخگو خواهید بود، طبق فرمودهٔ قرآن کریم «يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْليكُمْ ناراً وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجارَة»؛ (ای کسانی که ایمان آورده‌اید خود و خانواده خویش را از آتشی که هیزم آن انسان‌ها و سنگ‌ها است نگه دارید) (تحریم /۶) و برای اطمینان بیشتر سعی شود، این آموزش و تربیت، زیر نظر علما و روحانیون انجام پذیرد.

۷. سعی کنید تا عده‌ای از فرزندان مستعدتان راکه انگیزه و آمادگی برای تحصیلات علوم دینی و حوزوی دارند، برای تحصیل علوم دینی به حوزه‌های علمیه مانند قم و نجف اشرف، اعزام کنید.

۸. خانواده در اسلام نهاد مقدسی است که تأکید فراوان بر حفظ آن شده است، توصیه می‌کنم در محیطی که با کمال تأسف این نهاد ارزشمند مورد مخاطرهٔ جدی و چه بسا در آستانه‌ای از هم پاشیدن قرار دارد، سعی فراوان در حفظ سلامت کیان خانواده داشته باشید تا در آیندهٔ تاریخ، نسل خوب، سالم و شناخته شده‌ای داشته باشید.

۹. ارتباط مستمر، سازنده و نظاممند خود را با مراکز دینی و حوزه‌های علمیه و دفاتر اینجانب در قم و کابل برقرار کنید تا زمینهٔ دعوت از مبلغین برجسته و صاحب نظر در مسائل اسلامی، مانند مرحوم آیت‌الله شیخ محمد عیسی محقق خراسانی و... از سوی شما عزیزان، فراهم شود.

۱۰. از مسؤلین و متولیان مراکز دینی و مذهبی می‌خواهم که با علما و روحانیون (به خصوص علمای فاضل و مبلغین برجسته اعزامی از مراکز اصلی و حوزه‌های علمیه) در تدبیر و مدیریت مراکز دینی، مساجد و حسینیه‌ها، مشورتهای لازم را داشته باشند و باکسب راهنمایی و هدایت از آن‌ها در برنامه‌ریزی‌های تبلیغی و آموزش‌های دینی و مذهبی، حداکثر استفاده را ببرند.

۱۱. به عموم مسلمانان و شیعیان ساکن در این کشورها، توصیه می‌کنم که اولاً به روحانیون و طلاب علوم دینی ساکن در میان مهاجرین که مانند بقیهٔ مردم، شهروندان این کشورها شده‌اند، احترام لازم را داشته

بنیاد اندیشه

باشند و ثانیاً به این‌ها به عنوان ظرفیت‌های ارزشمند موجود در این کشورها، نگرسته و با مراجعه به آن‌ها در امور دینی و مذهبی، استفادهٔ مناسب را از این‌ها که عضوی از پیکرهٔ آن‌هایند داشته باشند و به فارغ‌التحصیلان حوزوی و طلاب علوم دینی ساکن در این کشورها نیز یاد آور می‌شوم که اولاً با حضور مؤثرشان در میان مهاجرین از هیچ نوع مشارکت و همکاری با مردم در امور دینی و مذهبی دریغ نورزیده و خدمت کنند. ثانیاً اخلاق و زی طلبگی، آداب و شؤون دینی و مذهبی را رعایت کنند. و ثالثاً به مطالعات دینی و مذهبی‌شان روز به روز بیافزایند و به خصوص از فرصت حضور علما و مبلغین برجستهٔ اعزامی از حوزه‌های علمیه، استفاده برده و به تکمیل تحصیلات‌شان بپردازند.

۱۲. همچنین به عموم مردم مسلمان و شیعیان توصیه می‌کنم که به روشنفکران متعهد، اقشار فرهنگی، نخبگان فکری و علمی و اهل اندیشه که از شما مردمانند و دغدغهٔ دین را دارند و در کنار شما به عنوان شهروندان جدید مسلمان در این کشورها، زندگی می‌کنند، احترام ورزیده و وجود آن‌ها را در میان خود به دیده قدر بنگرند و از آن‌ها استفاده کنند و به این نخبگان مسلمان و منورین نیز توصیه می‌کنم که اولاً احکام و معارف دین را از سرچشمه‌ها، یعنی مراجع عظام دینی و کارشناسان اصلی دین یعنی علما، محققین و مبلغان فاضل و تحصیل کردگان حوزه‌های علمیه فرا بگیرند و در این مسائل با پیروی از آن‌ها از تفسیرها و برداشتهای ناروا از دین و مذهب پرهیز کنند و ثانیاً از مردم نبریده و در پیوند با آن‌ها بوده و با مشارکت در محافل دینی و مذهبی با مؤمنین همکاری کنند.

۱۳. به نسل جوان و مستعد مسلمان سنی و شیعه توصیه می‌کنم که برای فراگیری دانش، تخصص‌ها و فنون روز و استفاده از شرایط مساعد و امکانات این کشورها، در جهت پیشرفت علمی و فنی بر اساس آموزهٔ دینی: «والحِکمةُ ضالّةُ المُؤمنِ»؛ (دانش گمشدهٔ مومن است) (کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ج ۸، ص ۱۶۸) و «اطلبوا العلم و لو بالصین»؛ (علم و دانش را فراگیرید ولو در مکان دوری مانند چین آن زمان باشد)، (حُرّعاملی، محمد حسن، ۱۴۰۹ ه. ق. ج۲۷، ص۲۷) حداکثر سعی و تلاش را داشته باشند.

۱۴. زبان فارسی و عربی ابزاری خوبی برای پیوند به گذشته، فرهنگ، هویت‌های دینی، مذهبی و تمدنی شما است؛ لذا توصیه می‌کنم که از زبان بومی و دینی‌تان فاصله نگرفته و آن را نیز در کنار سایر مضامین آموزشی، یکی از مضامین درسی برای فرزندان‌تان در مراکز دینی و مدارس خصوصی قرار داده و این دو زبان را به عنوان حلقهٔ اتصال گذشته به آینده، به نسل بعدی خود منتقل کنید.

۱۵. به همهٔ مردم و به خصوص کسانی که در شرایط مالی بهتری قرار دارند توصیه می‌کنم که به ساخت و توسعهٔ مراکز دینی . مذهبی و آموزشی و از جمله حوزهٔ علمیه، در چارچوب مقررات مدنی این کشورها، مبادرت ورزیده و صرفاً به ساخت این مراکز اکتفا نکرده، بلکه با مدیریت و برنامه‌ریزی موفق، فضای مناسب را برای تبلیغات سالم دینی و مذهبی و تربیت دینی فرزندان شان ایجاد کنند و با حفظ و احیای مناسبت‌های دینی، مذهبی و تاریخی و برگزاری مجالس دینی با شکوه، به ویژه در ماه‌های مبارک رمضان، محرم و صفر و شرکت در

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

به نسل جوان و مستعد مسلمان سنی و شیعه توصیه می‌کنم که برای فراگیری دانش، تخصص‌ها و فنون روز و استفاده از شرایط مساعد و امکانات این کشورها، در جهت پیشرفت علمی و فنی بر اساس آموزهٔ دینی: «والحِکمةُ ضالّةُ المُؤمنِ»؛ (دانش گمشدهٔ مومن است) و «اطلبوا العلم و لو بالصین»؛ (علم و دانش را فراگیرید ولو در مکان دوری مانند چین آن زمان باشد)، حداکثر سعی و تلاش را داشته باشند.

نمازهای جمعه و جماعت و برنامه‌های متنوع دیگر، برای طیف‌ها و اقشار مختلف اعم از: زنان، مردان، اطفال، جوانان و نوجوانان، تحت نظر علما و مبلغان دینی و مذهبی حداکثر استفاده را از این مراکز ببرند.

۱۶. تمام مسلمین و مؤمنین، از اسراف و تبذیر و تجمل‌گرایی و تحمیل هزینه‌های اضافی بر زندگی‌شان پرهیز کرده و به جای آن‌ها، از یکسو به پرداخت صدقات واجبه و مستحبه و پاک کردن درآمدها و اموال‌شان از حقوق‌الناس و حقوق‌الله و وجوهات شرعیه توجه کنند و از سوی دیگر هموطنان خود را در افغانستان و سرزمین آبائی‌شان به خصوص خانواده‌های محترم شهداء، معلولین، فقراء، ایتام، مساکین، ذوی‌الارحام و ذوی‌الحقوق را فراموش نکرده و آن‌ها را یاری رسانیده و با سهم گرفتن در کارهای خیر و راه‌اندازی مؤسسات خیریه، بر حسنات خود بیفزایید.

۱۷. به عموم مردم توصیهٔ اکید دارم که کرامت ذاتی انسان را در برخورد با شهروندان غیر مسلمان این کشورها، رعایت کرده و مبادا به دلیل اختلافات دینی و فرهنگی به این شهروندان، اهانت کنند؛ زیرا این برخوردها موجب تنفر و نگاه بدبینانهٔ آن‌ها به دین اسلام و مسلمانان می‌شود.

۱۸. همچنین رعایت حرمت مال شهروندان غیرمسلمان بومی و غیربومی این سرزمین‌ها لازم است، تعدی پنهان و آشکار به اموال و دارایی‌های مردم، هم خلاف مقررات و نظم عمومی است و هم باعث خدشه‌دار شدن اعتبار دینی اقلیت مسلمان، در این کشورها می‌شود.

۱۹. اهانت و بی‌حرمتی به باورها، مقدسات و ارزش‌های مورد قبول پیروان سایر ادیان و فرقه‌ها، مناسب شأن یک مسلمان آگاه و با منطق نیست؛ بلکه به جای آن باید با حکمت و موعظهٔ حسنه که منطق اسلامی و قرآنی است باب دعوت به خیر، گفت‌وگو و تفاهم را با پیروان این ادیان و فرق گشود.

اَللّٰهُمَّ اِنّا نَرْغَبُ اِلَیْکَ فی دَوْلَةٍ کَریمَةٍ تُعِزُّ بِهَا الاِسْلامَ وَاَهْلَهُ ، وَتُذِلُّ بِهَا النِّفاقَ وَاَهْلَهُ ، وَتَجْعَلُنا فیها مِنَ الدُّعاةِ اِلی طاعَتِکَ، وَالْقادَةِ اِلی سَبیلِکَ، وَتَرْزُقُنا بِها کَرامَةَ الدُّنْیا وَالاْخِرَةِ. بِحَولِکَ و قُوَّتِکَ وَ بِعِزَّتِکَ وَجَلالِکَ یا أرحَم الراحِمین وَالْحَمْدُ للهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ.

وَالسَّلَامُ عَلَی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَی.

حوزهٔ علمیهٔ قم، قربان‌علی محقق کابلی.

۱۳۹۲/۲/۲۱ ه. ش، برابر با ۱۲مه ۲۰۱۳ م.

هفتم: یادداشت‌هایی به مناسبت پیام حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی به مسلمانان غرب‌نشین

اشاره: پس از انتشار این پیام در سایت معظم له، حقیر نکاتی را در اهمیت این پیام با عنوان فوق نوشتم و در سایت معظم له بارگزاری شد.

یادداشت اول: مهاجرت پدیدهٔ تاریخی- تمدنی

مهاجرت پدیده‌ای است تاریخی- تمدنی که همزاد با موجودی به نام انسان است و در طول تاریخ بشر در همهٔ زمان‌ها و مکان‌ها به صورت مستمر و لاینقطع جریان داشته است و بلکه پدیدهٔ جابه‌جایی همزاد موجودی به نام طبیعت با تمامی زیرمجموعه‌هایش از جماد، نبات، حیوان و انسان است و طبیعت به طور مدام در حال تحرک، جابه‌جایی و تغییر و تحول از حالی به حالی و از مکانی به مکانی و زمانی به زمان دیگری است و به لحاظ فلسفی رمز تکامل و ترقی نیز همین جابه‌جایی‌ها، تحرک‌ها و پویش‌ها است. سکوت و سکون و بی‌تحرکی در تضاد با سنت الهی و فلسفهٔ آفرینش است و در قلمرو خاص حیات انسانی اگر به این پدیده بنگریم، به درستی می‌توان گفت: تمدنها و فرهنگهای گوناگون زادهٔ پدیدهای است به نام مهاجرت و جابه‌جایی اقوام و گروه‌های انسانی و در نتیجهٔ این جابه‌جاییها، فرهنگها، تجربیات، تخصصها، علوم و مهارت‌ها در عرصه‌های مختلف حیات انسانی انتقال یافته و با اندماج، اختلاط و در هم‌آمیختگی در یک فرایند بطی و دراز مدت، در تاریخ زندگانی چندین نسلهٔ انسانی، مدنیتی را با عناصر و مؤلفه‌های خاص متفاوت با مدنیت پیشین شکل می‌دهد و این سیر

بنیاد اندیشه

همچنان ادامه دارد. بر همین اساس این ادعا آن قدرها هم دور از واقعیت نخواهد بود که گفته شود: اصولاً تمدنها و مدنیتهای بزرگ انسانی در پهنهٔ زمین و در طول زمان، محصول ارادهٔ آزاد و مشترک ملل، اقوام و گروه‌های انسانی است و در مصادره و انحصار مطلق هیچ قوم و ملتی به تنهایی نمی‌تواند قرار گیرند. اگر تمدن را به یک برج و ساختمانی تشبیه کنیم، می‌توان گفت گروه‌ها و اقوام انسانی هر کدام در ایجاد این ساختمان مدنیت، با میزان متفاوتی چه به لحاظ نرم‌افزاری و چه به لحاظ سخت‌افزاری آن، سهم و مشارکت دارند. ممکن است ملتی کوچکترین سهم را در حد نهادن یک آجر در بنای عظیم ساختمان یک مدنیت داشته باشد و بر این اساس این ادعا که در اقلیم و نقطهٔ خاصی، مدنیتی خالص و متعلق به گروه یا گروه‌های انسانی خاص در غیبت مطلق سایر اقوام و گروه‌های انسانی شکل گرفته باشد، به گزافه بیشتر میماند تا سخن منطبق با واقعیتهای تاریخی.

البته باید یادآور شد که اولاً میزان و مرتبهٔ سهم و نقش اقوام و ملل دنیا در ایجاد مدنیتهای بشری، امری است قابل قبول، از نقش حداقلی گرفته تا حد اکثری، اما انکار این نقش‌ها و انحصار مدنیت‌ها به گروه و ملت خاص قابل قبول نیست. ثانیاً خرده فرهنگها در اقلیم‌های مختلف کره زمین که غالباً برخاسته از تجربیات و آئین‌های بومی زندگی ساکنان یک سرزمین خاص است، امر جدای از تمدن است؛ زیرا بر آداب، رسوم و فرهنگ‌های بومی و محلی با ویژگی‌های متفاوت از سایر بوم زیست‌های انسانی، مدنیت صدق نمی‌کند. مدنیت شاخصه‌های خاص خود را دارد که این یادداشت برای بیان آن‌ها نیست.

یادداشت دوم: دلائل مهاجرت گروه‌های انسانی

این پدیده دلائلی دارد که بنا بر آن دلائل، انسان‌ها از محل و موطن اصلی خود آهنگ مهاجرت به مکان دیگری را می‌کنند تا در آنجا استقرار یابند. نخستین و عمده‌ترین دلیلی که به نظر می‌رسد، عدم رضایت از محل زندگی نخستین است. این عدم رضایت یا به خاطر اجبار است که انسان‌ها تحت شرایط اجبار و فشار، عرصهٔ زندگی را بر خود به شدت سخت و غیرقابل تحمل می‌دانند و به ناچار تصمیم می‌گیرند که تغییر مکان داده و به مکان دیگری منتقل شوند تا بتوانند در محیط جدید عاری از فشارها و مشکلات به حیات‌شان اگرچه به صورت حداقلی ادامه دهند؛ در این فرض این انسان اگر تحت فشار و شرایط اضطرار قرار نمی‌گرفت رغبتی به ترک زاد بومش نداشت و با مشکلات زندگی در مکان مبدأ کنار می‌آمد و یا خارج از شرایط اجبار و فشار به میل و رغبت خودش به دنبال زندگی در محیط ایده‌آل‌تر و مطلوبتری می‌باشند.

در هردو فرض [چه بر فرض اجبار و چه بر فرض رغبت و تمایل] نسبت به مکان مبدأ عدم رضایت و ناخوشنودی وجود دارد. در فرض نخست اصلاً رضایت ندارد و در فرض دوم رضایتمندی کامل را ندارد؛ اما نسبت به محیط مقصد رضایتمندی وجود دارد یا نسبی و یا کامل و لذا در پی تغییر مکان و جابه‌جایی است تا به نقطهٔ مطلوب‌تری برسد. این فشار و اجبار یا رغبت شخص به مهاجرت یا به ساحت حیات مادی و معیشتی انسان بر می‌گردد و یا به ساحت حیات معنوی و اعتقادی و باورها و ارزش‌های مورد قبول او بر می‌گردد، یا به هردو بر می‌گردد؛ یعنی با بودن و ادامهٔ زندگی در محیط مبدأ یا قادر به ادامه زندگی مادی نیست و ادامهٔ معیشت برا و ناممکن یا دشوار است و یا قادر به حفظ عقائد و ارزش‌های مورد قبول و ادامهٔ هویت دینی و انسانی‌اش نیست و یا هردو برایش دشوار و یا ناممکن است.

یادداشت سوم: جمعیت مهاجر در معرض تغییرات و آسیب‌های جدی

اولاً: همان‌گونه که در یادداشت اول تذکر رفت، مهاجرت پدیدهٔ تاریخی - تمدنی است. جمعیت مهاجر در فرایند مدنیت‌سازی که شاید طولانی‌ترین فرایند در میان پدیده‌های ساخت انسان است بی‌تردید نقش دارند و می‌توانند عناصر جدیدی را وارد

یک مدنیت کنند. چنان‌که تجربه شکل‌گیری، ظهور و سقوط تمدنهای بشری این امر را به وضوح نشان می‌دهد، اگرچه این ورود بسیار بطی و چه بسا نامرئی است که در طی نسل‌ها اتفاق میافتد. نکتهٔ مهم، اما اینجا است که این تغییر و تأثیر و تأثّر امر متقابل است و نه یکطرفه و لذا از سوی دیگر همین جمعیت مهاجر به شدت در معرض تغییرات و آسیب‌های جدیدی نیز می‌باشند. ضمن این‌که می‌توانند محیط مقصد را تحت تأثیر خود قرار دهند، خود نیز در معرض تغییرات است و بلکه طبعاً برای این تغییر آمادگی بیشتری دارد. دلیل خصلت تغییرپذیری و آمادگی نیز همان دو نکته‌ای است که در یادداشت دوم مطرح شد؛ یعنی احساس عدم رضایت و ناخوشنودی از محیط مبدأ و احساس خوشنودی و رضایت‌مندی کامل یا نسبی نسبت به محیط مقصد؛ دو امری که او را وادار به ترک موطن و زادگاه اصلی او کرده است.

ثانیاً: حوزه‌های این تغییر، هر دو ساحت زندگی مادی، معیشتی و معنوی، فکری انسان را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد. حتی جمعیت مهاجران چه بسا در معرض از دست دادن هویت‌های فرهنگی، تمدنی، تاریخی، دینی و معنوی پیشین خود و استحاله شدن در هویت و فرهنگ جدیدی می‌باشند که به شدت تمام ابعاد زندگی آن‌ها را تحت تأثیر خود قرار داده است؛ چون طبیعی است که در هر محیط و اقلیمی، فرهنگ غالب و مسلط حرف اول را می‌زند، هرچند که جمعیت مهاجر از عناصر ارزشمندتر و قوی‌تر فرهنگی و پیشینهٔ درخشانتر تاریخی و تمدنی برخوردار باشند و به این لحاظ یک سر و گردن بالاتر از دیگران باشند؛ اما به دلیل داشتن حالت انفعال از یکسو به خاطر احساس نارضایتی از محیط مبدأ و از سوی دیگر به دلیل حالت هژمونی و هیمنهٔ فرهنگ غالب و مسلط در محیط مقصد که شدیداً تحت تأثیر آن قرار دارند، به طور طبیعی در خطر استحاله و هضم شدن در فرهنگ غالب قرار خواهند گرفت و در نتیجه ایجاد حالت انقطاع و گسست کامل نسبت به گذشته و هویت‌های تاریخی و دینی و مذهبی. این تغییر حداقل حوزه‌های زیر را شدیداً تحت تأثیر قرار می‌دهد: ۱. منطق و معیارهای سنجش خوب و بد و نظام ارزشی. ۲. نظام اندیشگی و مبانی فکری و اعتقادی، ۳. آداب و سبک معاشرت با دیگران، ۴. لباس و نوع پوشش، ۵. نظام مصرف و معیشت، نوع و کیفیت غذا، ۶. زبان، فرهنگ، آداب و رسوم اجتماعی.

یادداشت چهارم: نگاه ما به پدیدهٔ مهاجرت و این تغییرات چگونه باید باشد؟

حال که پدیدهٔ مهاجرت امری است گریز ناپذیر و غیرقابل مهار که نه در اختیار ما است و نه هم در اختیار خود مهاجران، زیرا از سر ناچاری و بدی روزگار آهنگ دیار غرب و بیگانه کرده‌اند که:

ما به این در نه پی حشمت و جاه آمده‌ایم. از بد حادثه اینجا به پناه آمده‌ایم.

این پرسش مطرح است که نوع نگاه ما به این پدیده و این آسیب‌ها و تغییرات ناشی از آن چگونه باید باشد؟ و به خصوص این پرسش در برابر دستگاه دین و متولیان دین و دینداری به طور اکید و جدی‌تر مطرح است؛ اینان که داعیهٔ رهبری دینی، مرجعیت عامه و زعامت دینی را دارند، چه نوع نگاه و تحلیل نسبت به این پدیدهٔ دارند و بایسته است که داشته باشند؟ آن‌چه تاکنون مشاهده شده و قابل تصور است این‌که تاکنون حداقل سه نوع واکنش و نگاه متفاوت در برابر این پدیده و آثار آن از سوی مردم و نیز شخصیتها و دستگاه‌های مدعی تولی دین و دینداری وجود داشته است که هریک در جای خود قابل بررسی و ارزیابی است:

۱. موضع سکوت و بی‌اعتنایی، تغافل و فراموش‌کاری و چشم فرو بستن نسبت به این تغییرات جدی و اساسی که دامن‌گیر سیل عظیمی از مهاجرین ما شده و می‌شود، این نگاه تا کنون از سوی برخی مشاهده شده است.

۲. نگاه بدبینانه و منفی داشتن نسبت به پدیدهٔ مهاجرت که از اختیار و کنترول ما هم بیرون است. این نگاه می‌تواند به این صورت‌ها بروز یابد: تردید و شبهه در اصل جواز مهاجرت، هشدار مردم و مؤمنین نسبت

به سقوط در لاابالی‌گری و بی‌عفتی و مفاسد اخلاقی، سقوط در ورطهٔ کفر و بی‌ایمانی، ایجاد پاپیچ‌ها با صدور فتاوای سخت‌گیرانه در باب حلال و حرام، نجاست و طهارت در باب غذا و لباس کفار، معاشرت با آن‌ها و... و در نتیجه فتوا به حرمت مهاجرت و ترک وطن اصلی، به دلیل پیامدهای فوق.

۳. نگاه مثبت به اصل پدیدهٔ مهاجرت: در این نگاه مهاجرت قبل از آنکه تهدید تلقی شود، فرصت تلقی می‌شود؛ اما مشروط به این‌که از فرصت به دست آمده استفادهٔ مناسب صورت گیرد تا تبدیل به تهدید نشود. در این نگاه حفظ ایمان دینی و دینداری در جوامع غربی امر ممکن و شدنی تلقی می‌شود و در عین حال این حیات ایمانی و دینی قابل جمع با شرایط زندگی مدرن نیز هست به گونه‌ای که مؤمن در ایمان و باورها و ارزش‌های مورد قبول خویش تردید به خود راه ندهد و از حضور خویش در چنین جوامع مدرن خود را گنهکار و خطا پیشه احساس نکند؛ بلکه با حس مثبت نسبت به حفظ ایمان دینی و با سهولت و مدارا و سماحت به زندگانی دنیوی و اخروی خود ادامه دهد و با استفاده از منطق آزادی و گفتمان کرامت‌پذیر انسانی، به تبلیغ و ترویج دین و ارزش‌های مورد قبول خود در چارچوب مقررات مدنی و نظام اجتماعی نیز، بپردازد و در نتیجه بین دین و دنیای خود در چنین محیطی جمع کند.

در میان این سه نوع نگاه و سه مبنا، به نظر می‌رسد مبنای سوم، مبنای معقول و منطقی و ظاهراً قابل تطبیق‌تر با مبانی دینی و فقهی و مذهبی باشد؛ ولی بر اساس این مبنا سکوت و بی‌تفاوتی و ندانم‌کاری و تغافل در برابر سرنوشت دینی و ایمانی مردم و مؤمنین که به شدت مورد مخاطره قرار می‌گیرند، هرگز توجیه‌پذیر و قابل قبول نخواهد بود. از مهم‌ترین الزامات این نوع نگاه این است که دستگاه‌های زعامت و رهبری کلان امت اسلامی و متولیان دینی و مذهبی، سرنوشت انبوهی از مؤمنین و هم‌کیشان خود را به دست تقدیر و حوادث نسپارند؛ بلکه باید در برابر سرنوشت دینی و ایمانی این مردم که در محیط جدید و با شرایط زمانی و مکانی متفاوت قرار گرفته‌اند واکنش مسئولانه، خردمندانه و شریعت‌مدارانه، از خود نشان دهند.

یادداشت پنجم: بیان ضرورت، اهمیت و ابعاد پیام مهم و تاریخی آیت‌الله العظمی محقق کابلی

اکنون با توجه به آن‌چه تذکار رفت، می‌توان به اهمیت تاریخی و ضرورت چنین پیامی از سوی مرجع عالیقدر و دقیق‌النظر، آگاه به شرایط زمان و مکان، حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی پی برد که با دقت و هوشمندی لازم در شرایطی که چنین انتظاری هم از ایشان میرفت، مبادرت به صدور پیام تاریخی و مهم و با این محتوای ارزشمند، جامع و همه‌سونگرانه کرده است.

باری ضرورت و اهمیت این پیام ارزشمند، راهگشا و راهنما در ذیل و مبنای نگاه سوم به پدیدهٔ مهاجرت و آثار آن قابل تبیین و ارزیابی است. به نظر می‌رسد در فرصت و مجال بیشتر باید از یکسو اهمیت و ضرورت این پیام و از سوی دیگر ابعاد و دامنه‌های تأثیر آن بر مردم و نقش هدایتگرانه و جهت دهندگی آن مورد بررسی و ارزیابی بیشتری قرار گیرد و امیدواریم این یادداشت‌های شتاب‌زده و گذرا آغازی باشد برای تبیین ابعاد و شکافتن زوایای گستردهٔ این پیام، از سوی اهل نظر و فکر؛ چرا که به عقیدهٔ این قلم، بند بند و هر

بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۴

مهاجرت پدیدهٔ تاریخی - تمدنی است. جمعیت مهاجر در فرایند مدنیت‌سازی که شاید طولانی‌ترین فرایند در میان پدیده‌های ساخت انسان است بی‌تردید نقش دارند و می‌توانند عناصر جدیدی را وارد یک مدنیت کنند. چنان‌که تجربه شکل‌گیری، ظهور و سقوط تمدنهای بشری این امر را به وضوح نشان می‌دهد، اگرچه این ورود بسیار بطی و چه بسا نامرئی است که در طی نسل‌ها اتفاق میافتد.

ماده و بخشی از این پیام راهبردی و مهم، به یک حوزه از حوزه‌های زندگی مسلمانان در غرب پرداخته که بسیار بایسته و شایسته است تا از سوی یک مقام بالای دینی و مذهبی که نظر و سخن او برای مؤمنین ارزش سند را داشته و از اعتبار و حجت شرعی برخوردار باشد، مطرح و بیان شود.

اگرچه هریک از مواد نوزده‌گانهٔ این پیام در جای خود تفسیر مبسوطی را در حد شرح مفصل و به حجم یک کتاب می‌طلبد؛ اما در این یادداشت، تنها به بیان مهم‌ترین ابعاد و حوزه‌هایی که محتوای این پیام ارزشمند آن‌ها را احتوا می‌کند اکتفا می‌شود، این ابعاد و حوزه‌ها عبارتند از:

۱. جامعیت این پیام: نخستین نکتهٔ مهم که در این پیام به نظر می‌رسد و جلب توجه می‌کند، جامعیت و فراگیری این پیام است. در این پیام به همه یا اقلاً مهم‌ترین حوزه‌های مبتلا به زندگی مهاجران در غرب در سطح کلان پرداخته شده و به آن‌ها هدایت داده شده است که چه کنند و چه سلوک و رفتاری را در پیش گیرند که به بخشی از این حوزه‌ها به طور جداگانه اشاره خواهد شد.

۲. فقه معطوف به تمدن: در این پیام فقه معطوف به تمدن و تمدن‌ساز بازتاب داده شده است، فقهی که به قول آن بزرگ‌مرد عرصهٔ فقاهت و اجتهاد، مدعی است تئوری ادارهٔ زندگی انسان در تمام ساحت‌های حیات از گهواره تا گور است، در آن قابل بازیافت است. فقه معطوف به تمدن رویکرد خشونت‌ورزانه ندارد و به جای آن رویکرد مهرورزانه و کرامت‌مدارانه دارد، در این فقه تحجر و جمود وجود ندارد. این فقه بین پیروان خود و دیگران دیواری ضخیمی از بیگانگی که مسیر هر نوع تفاهم، تعامل وگفت‌وگو و هم‌سخنی را سد کند، نمی‌کشد، این فقه با مظاهر و جلوه‌های زندگی مدرن بشر امروز سر جنگ و ناسازگاری ندارد؛ بلکه ضمن اهتمام و دغدغهٔ شدید نسبت به ساحت حیات معنوی و ایمانی انسان، به مدنیت جدید، مدرنیته و تجدد، نگاهی ابزاری دارد که باید در خدمت رسیدن انسان به کمال و تعالی و معنویت قرار گیرد و نه این که نیمهٔ قدسی وجود آدمی را به مسلخ کشانده و به محاق ببرد. فقه معطوف به تمدن تأکید و توصیه دارد که مؤمن با حفظ حیات ایمانی خویش و ضمن استفاده از امکانات جدید و تجربیات مثبت بشری در حوزه‌های مختلف، باید از آسیب‌ها و عوارض آن با دقت و هوشمندی لازم پرهیز کند.

۳. عنصر زمان و مکان: در این پیام دو عنصر زمان و مکان و مقتضیات آن، به وضوح به چشم می‌خورد، فقه بریده از روح زمان و مکان و مقتضیات و ایجابات آن دو، در برابر پرسش‌های جدید در حوزه‌های مختلف زندگی انسان بی‌پاسخ است و یا اقلاً با مشکلات و چالش‌های جدی مواجه است؛ اما فقهی که عنصر زمان، مکان و مقتضیات آن دو در آن مورد توجه است، در قلب تمدن غرب واقعیت‌های زندگی پیروان خود را نادیده نگرفته و فقیه آگاه به زمان و مکان نیز فتاوای سخت‌گیرانه که مؤمنین را به عسر و حرج گرفتار سازد صادر نمی‌کند؛ بلکه قرائت انعطاف‌پذیرانه و واقع‌بینانه از فقه ارائه می‌دهد و زندگانی را با حفظ ایمان دینی در قلب این مدنیت با پرهیز از عوارض و آسیب‌های آن امر ممکن و شدنی می‌داند. گرچه چنین زندگی در چنین محیطی خالی از هزینه نیز نخواهد بود؛ ولی مؤمن باید این هزینه را در راه زندگی ایمانی و معنوی خود بپردازد؛ چرا که جمع بین مدرنیته و زیست معنوی و ایمانی اگرچه امر ممکن و شدنی است؛ اما دشوار و سخت. چنان‌که برای صاحبان اصلی این مدنیت نیز که دغدغهٔ معنویت و بعد قدسی زندگانی را دارند، جمع بین این دو امروزه یک چالش جدی است.

۴. مهم‌ترین حوزه‌های این پیام: در نکتهٔ نخست به اجمال اشاره شد که در این پیام بسیار ارزشمند و مهم به مهم‌ترین حوزه‌ها و ابعاد زندگی مسلمانان در غرب توجه و عنایت شده است؛ اما به دلیل اهمیت آن در این‌جا به صورت جداگانه به این حوزه‌ها اشاره می‌شود و بحث درباره هریک از این حوزه‌ها فرصت و مجال دیگری را می‌طلبد، مهم‌ترین ابعاد و حوزه‌هایی که در کانون توجه و عنایت این پیام واقع شده است، محورهای ذیل است.

۱ . حوزه عقائد و باورهای دینی و مذهبی و ساحت فکری و اندیشه‌ای مسلمانان؛

۲ . حوزه اخلاق و تربیت دینی و ساحت معنوی زندگی مسلمانان غرب‌نشین، به خصوص حفظ نهاد خانواده و تربیت جوانان و نوجوانان، در پرتو فرهنگ اهل‌بیت علیهم‌السلام؛

۳ . حوزهٔ احکام و شریعت و سلوک آئینی مسلمانان غرب‌نشین، و رعایت حلال و حرام و واجبات و تکالیف دینی؛

۴ . حوزهٔ معاشرت و آداب زندگی و زندگانی، بر پایه آموزه‌های دینی و مذهبی؛

۵ . حوزه روابط اجتماعی درون ایمانی و داخلی مسلمانها، اعم از شیعه و سنی و حفظ روابط اجتماعی بر مبنای اخوت دینی و ایمانی و پرهیز از افراط و تفریط و مبارزه با ارزش‌های دروغین که در اسلام ریشه و اساس ندارد؛

۶ . حوزهٔ معیشت و الگوی مصرف، در چارچوب آموزه‌های معیشتی و الگوی مصرف در شریعت اسلام؛

۷ . حوزهٔ تبلیغات و احیای شعائر دینی و مذهبی و فعالیت‌های آرام و قانونمند دور از خشونت در این امور؛

۸ . حوزهٔ روابط نیک انسانی با شهروندان غیر مسلمان و زندگی مسالمت‌آمیز بر اساس احترام متقابل انسانی؛

۹ . حوزهٔ آموزش و تعلیم و استفاده از علوم، دانشها، مهارتها و تجربیات مثبت بشری و تربیت نسل فرهیخته و نخبه؛

۱۰ . حوزهٔ تعلیمات و آموزش‌های دینی و مذهبی؛

۱۱. حوزهٔ تعامل با ادیان، فرق و آئینهای ابراهیمی و غیر ابراهیمی، بر مبنای منطق و گفتمان قرآنی جدال احسن و پرهیز از خشونت و هر نوع تعرض و اهانت و تحقیر نسبت به این ادیان و فرقه‌ها؛

۱۲. حوزهٔ تعامل شهروندان مسلمان، با نظام اجتماعی و مقررات مدنی دولت‌های غربی، از قبیل مقررات مربوط به اشتغال، درآمدها، داراییها و اموال عمومی و... و حوزه‌های دیگر. ▣

منابع

۱. قرآن کریم

۲. برهانی شهرستانی، محمد علی (۱۳۹۸)، یادنامهٔ آیت‌الله محقق خراسانی، بنیاد اندیشه، چاپ اول، کابل.

۳. جامعهٔ روحانیت افغانستان (۱۳۷۴)، مرجعیت رمز بقای تشیع، جامعهٔ روحانیت، چاپ اول، قم، تابستان.

۴. عاملی، شیخ محمد حسین (۱۴۰۹ه.ق)، وسائل الشیعه ج ۲۷، مؤسسه آل البیت علیهم السلام، قم، چاپ اول.

۵. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ه.ق)، اصول کافی، ج۲، دارالکتب الاسلامیه، تهران، چاپ چهارم.

بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۴

آیت‌الله العظمی محقق کابلی و گفتمان عدالت‌خواهی



□ یوسف عارفی

اشاره

شاید در تصدیق اجمالی این واقعیت که فعالیت‌ها و کنش‌های انسانی معلول معرفت و آگاهی است و در پرتو آگاهی معنا، جهت و سمت‌وسوی خاص می‌گیرد، کسی تردید نکند. چنان‌که نقش آگاهی و معرفت در هدف‌گذاری‌ها و تعیین یا تعین اهداف جایی انکار و تردید ندارد. اگر کنش‌ها و اهداف انسان متأثر از معرفت و آگاهی او است و همواره میان اهداف و کنش‌های افراد از یکسو و معرفت و آگاهی آنان از سوی دیگر، تناسب یا مناسبتی وجود دارد، می‌توان پرسید که در زندگی اجتماعی معرفت و آگاهی، چگونه شکل می‌گیرد و از چه چیزی متأثر است؟

از نظر لاکلائو و موفه، آن‌چه که معرفت و باورهای آدمی را نسبت به جهان اجتماعی و پدیده‌های مختلف آن شکل می‌دهد و عاملان و نهادهای اجتماعی را وا می‌دارد تا براساس آن باورها عمل کنند، گفتمان‌ها است (مک‌دانل ۱۳۸۰، ۱۲۵). بنابراین، گفتمان‌ها از این حیث که دریچهٔ شناخت انسان به سوی جهان اجتماعی و معرفت‌آفرین هستند، برسوژه‌ها چیره‌اند، می‌توانند باورها و در نتیجه فعالیت‌ها، کنش‌ها و مواضعی را موجب شوند و از مواضع، فعالیت‌ها و کنش‌های دیگر جلوگیری کنند. متناسب با آن باورها،

پدیده‌های اجتماعی و جریانات سیاسی اجتماعی را تولید، تثبیت یا تقویت کنند و برای جریانات و پدیده‌های دیگر مانع و محدودیت ایجاد کنند و...

گفتمان عدالت‌خواهی و دگرگونی‌ها و تحولاتی که این گفتمان در جامعهٔ هزاره موجب شد، از شگرف‌ترین اتفاقات این جامعه در قرن جاری است. این گفتمان به طور باورنکردنی توانست قدرت تعیین‌کنندگی قواعد و معنا را بیابد و به تنها گفتمانی تبدیل شود که نگرش‌ها، گرایش‌ها و عمل‌کردهای عاملان اجتماعی را شکل و جهت می‌دهد. اگر گفتمان «عدالت‌خواهی» را به عنوان پدیدهٔ سیاسی و اجتماعی که محصول باورها و نظام معنایی خاص است، در نظر بگیریم، می‌توان آن را از دریچهٔ نظریهٔ گفتمان، تحلیل و بررسی کرد و نقش عامل یا عاملانی را که منتهی به هژمونی آن بر جامعهٔ هزاره شده است، جست‌وجو و مطالعه کرد. با این وصف و حال، بهترین شیوه‌ای که با استفاده از آن می‌توان به پرسش از نقش حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی در هژمون‌سازی گفتمان عدالت‌خواهی در جامعهٔ هزاره، پاسخ گفت، نگاه گفتمانی و تحلیل گفتمانی است.

برای این‌که بتوان تصویر بهتر از گفتمان و گفتمان‌های حاکم بر جریان‌های اجتماعی جامعهٔ هزاره، ارائه داد، لازم است قبل از پرداختن به نقش مرجع فقید در هژمونیک ساختن گفتمان عدالت‌خواه مذهبی، به چند مطلب توجه ژرف صورت گیرد تا هم زمینه برای پرداختن به اصل موضوع تمهید گردد و هم از نقش گفتمان‌ها در زندگی اجتماعی و کارایی آن‌ها در کشف سازوکارها ایدئولوژیکی و... و گفتمان‌های حاکم بر جریان‌های اجتماعی جامعهٔ هزاره، آگاهی‌ای هرچند اجمالی به دست آید.

۱. گفتمان و زندگی اجتماعی

اگر انسان در نظر و عمل متأثر از گفتمان / گفتمان‌ها است و این گفتمان / گفتمان‌ها است که فهم او از جهان اجتماعی را شکل می‌دهد و عمل انسان از آن ناشی می‌شود، در این صورت، همه کنش‌های سیاسی و اجتماعی افراد و جریان‌ها، چه در طیف خدمات باشد یا در زمرهٔ خیانت‌ها برآورد شود، همگی متأثر از گفتمان‌ها و تجویزهای گفتمانی است. از منظر نظریهٔ گفتمان لاکلائو و موفه، تمام پدیده‌های اجتماعی و سیاسی، گفتمانی‌اند؛ زیرا تنها در فضای گفتمانی قابل فهم‌اند. گفتمان‌ها فضایی است که در آن‌جا انسان دنیای پیرامون خود را می‌فهمند و براساس آن فهم گفتمانی، اعمال و رفتار فردی و اجتماعی‌شان شکل می‌گیرد و قابل درک می‌شود. بنابراین، در این فضا تمامی اعمال، رفتار و اندیشه‌های ما تعین می‌یابد و امور اجتماعی به مثابه ساخت‌های گفتمانی قابل فهم می‌شود؛ این‌گونه است که همه پدیده‌های اجتماعی را می‌توان با ابزارهای تحلیل گفتمانی، تحلیل و بررسی کرد. (سلطانی ۱۳۹۷, ۷۰) بدین ترتیب هر جامعه‌ای متشکل از مجموعه‌ای از گفتمان‌ها و حداقل دو گفتمان باید باشد تا به پدیده‌ها و کردارهای اجتماعی معنا و تعین دهد؛ چراکه هیچ پدیده و کردار اجتماعی بیرون از حوزهٔ گفتمانی معنا ندارد. گفتمان مجموعه‌ای معنادار از دال‌های به هم مرتبط است که معنای خود را از صورت‌بندی گفتمانی و در تمایز با گفتمان‌های مخالف به دست می‌آورد.

بدین ترتیب، هر گفتمان یک نظام معنایی است که فهم انسان از جهان اجتماعی را شکل می‌دهد. در جامعهٔ پیوسته نزاع‌های گفتمانی یا نزاع برای تفسیر جهان اجتماعی، برقرار است و این نزاع‌ها است که سرنوشت جامعه را تعیین می‌کند. گفتمان‌های مختلف در جامعه بر سر خلق معنا، همواره در نزاع و کشمکش به سر می‌برند. هر گفتمان با برجسته کردن خود و طرد گفتمان مقابل به تمام امور و پدیده‌ها، معنای متناسب با نظام معنایی خود را می‌بخشد و از رهگذر همین تعارضات نیز کسب هویت می‌کند. همواره در مقابل یک گفتمان، گفتمان یا گفتمان‌های دیگری وجود دارد که در تلاش‌اند واقعیت را به گونه‌ای دیگر تعریف کنند و با براندازی این گفتمان، گفتمان جدید با نظام معنایی خاص خود را جایگزین کند. (حاجی زاده ۱۳۹۰) شناخت درست هر گفتمان منوط

بنیاد اندیشه

به ترسیم درست مرزهای سیاسی است. سیاست از نظر لاکلائو و موفه معنای عام دارد و به شیوه‌ای ساخت‌وساز پیوسته و مداوم اجتماع که شیوه‌های دیگر را طرد سازد، اطلاق می‌شود و به تولید و بازتولید و تغییر معنا به عنوان اعمال سیاسی، نگریسته می‌شود. به عبارت دیگر، سیاست در نظریه گفتمان، غیر از سیاست به آن معنایی مشهور است. از این منظر، سیاست سازماندهی جامعه به شیوه‌ای خاص است، به نحوی که شیوه‌های ممکن دیگر را نفی و طرد سازد. بدین ترتیب، گفتمان‌های مختلف ممکن است بر سر سازماندهی جامعه به شیوهٔ خاص خودشان با هم رقابت کنند و به مبارزه برخیزند (سلطانی ۱۳۹۷, ۸۶)

۲. تحلیل گفتمان، روشی برای آشکارسازی سازوکارهای ایدئولوژیکی

فرکلاف، تحلیل گفتمان را بهترین شیوه برای آشکار ساختن کارکردهای ایدئولوژیک زبان، گفتمان و رهایی بخشیدن به مظلومان می‌داند. از نظر او ایدئولوژی‌هایی وجود دارند که باعث مخدوش شدن حقیقت می‌شوند و تحلیل‌گران انتقادی گفتمان می‌کوشند تا با تحقیق روی سازکارهای ایدئولوژیکی که باعث پنهان شدن چهرهٔ حقیقت می‌شوند، پرده از روی حقیقت بردارند و بدین طریق انسان‌ها را به رهایی رهنمون سازند. (سلطانی ۱۳۹۷, ۱۰۷-۱۰۸) تحقیقات نشان می‌دهد که گفتمان‌های ایدئولوژیک اغلب راهبردهای عمومی‌ای را شکل می‌دهند که مربع ایدئولوژیک خوانده می‌شود. (فلاح, و غیره ۱۳۹۸) اضلاع این مربع عبارت است از:

۱. برجسته‌سازی یا بزرگنمایی خوبی‌ها / اعمال خوب / داشته‌های گفتمان خودی؛

۲. تأکید و برجسته‌سازی یا بزرگ‌نمایی بدی‌ها / اعمال ناپسند / داشته‌های بد گفتمان دیگری (گفتمان رقیب)؛

۳. کم‌رنگ کردن و حاشیه‌رانی اعمال بد و بدی‌هایی ما (گفتمان خودی)

۴. کم‌رنگ کردن و به حاشیه راندن خوبی‌ها و اعمال خوب دیگری (گفتمان / گفتمان‌های رقیب) (آقاگل‌زاده ۱۳۹۰, ۲۰۴)

بنابراین، شیوه‌ای که کنشگرها در گفتمان توصیف می‌شوند به ایدئولوژی وابسته است. افراد عموما تمایل دارند درون گروه و «خودی» را «مثبت» ببینند؛ اما بیرون گروه و «دیگری» را به صورت منفی توصیف و بازنمایی کنند. جنبه‌های منفی «خودی» نادیده انگاشته شود؛ اما نقاط منفی «دیگران» برجسته گردد. این تمایل تحت تأثیر ایدئولوژی‌ها شکل می‌گیرند؛ زیرا بازنمایی مثبت خودی و منفی دیگری، چیزی است که ایدئولوژی‌ها رقم می‌زنند. به عبارتی دیگر، قطبی‌سازی و تقسیم مردم به دو دستهٔ «خودی» و «دیگری» و ارائه «معرفت قطب‌بندی شده» مبتنی بر بازنمایی‌های مثبت و منفی، امری ضرورتا ایدئولوژیک است (فلاح, و غیره ۱۳۹۸).

مارکس برداشت تحقیرآمیزی از ایدئولوژی داشت. به اعتقاد او، ایدئولوژی به معنای «آگاهی کاذب» و دسته‌ای از باورهایی است که مردم خود را با آن فریب داده و تصویری نادرست از جهان و امور در ذهن خود می‌آورند. به نظر وی، افکار طبقه حاکم در هر دوره‌ای عقاید رایج بوده است و این بدان معنی است که طبقه برخوردار از قدرت مادی، قدرت معنوی را هم در دست دارد. چنان‌که هانا آرنت نیز ایدئولوژی‌ها را علم کاذب می‌داند، هرچند از ظاهر علمی برخوردار باشند (ایگلتون ۱۳۸۱).

ژان بشلر، برای ایدئولوژی چند کارکرد بر می‌شمرد از جمله: صف‌آرایی یا جبهه‌گیری، توجیه و پرده پوشی، طیف‌بندی مردم به دوست و دشمن و تفکیک دوست از دشمن، اولین کارکرد ایدئولوژی و نوعی صف‌آرایی یا جبهه‌گیری است چنان‌که توجیه برنامه‌ها و ایده‌ها و باید و نبایدهای غیرعقلانی و غیرعلمی یک جریان، از کارکردهای ایدئولوژی است. پرده‌پوشی اما نوعی حیله‌گری سیاسی برای فریب دیگران است. ایدئولوژی به طبقات سلطه‌طلب امکان می‌دهد، علایق پست خود را در قالب کلمات زیبا بیان کنند. پرده‌پوشی منافع و علایق در این حد که سیاستمدار فاسد فساد خود را برملا نمی‌کند، وجود دارد و تنها چیزی هم که می‌تواند علایق را مستور کند، ایدئولوژی است. (بشلر ۱۳۷۰)

۳. گفتمان و هویت

هویت گفتمان‌ها به واسطهٔ دشمن و غیر، تکوین می‌یابد. در حقیقت، هویت به واسطه غیریت و غیریت‌سازی شکل می‌گیرد. به سخن دیگر، گفتمان‌ها در یک رابطهٔ تنازعی شکل می‌گیرند و اساساً هویتش برآمده از همین نزاع و تخاصم است. هر گفتمانی تنها در مقایسه با دیگر گفتمان‌ها هویت می‌یابد؛ یعنی «غیر» در ایجاد و تثبیت هویت گفتمان نقش تعیین کننده‌ای دارد. گفتمان‌ها در دوره‌های مختلف در معانی دال‌ها، تجدید نظر و از این طریق خود را بازسازی می‌کنند. از این جهت اگر گفتمان‌ها نتواند خود را باز تولید کنند، توسط گفتمان‌های دیگر طرد و احیانا از بین خواهند رفت. همچنین گفتمان‌ها از وجهی تاریخمند برخوردارند، به این معنا که نگاه به گفتمان از منظر بیرون آن را در پیوند با تاریخ قرار می‌دهد. شرایط تاریخی نقشی بنیادین در هستی گفتمان‌ها ایفا می‌کند به بیان دیگر شناخت ماهیت گفتمان‌ها در سایهٔ شناخت عناصر بیرونی، بستر و شرایط تاریخی آن‌ها حاصل می‌گردد. (تاجیک ۱۳۷۹, ۱۱) فلذا ممکن است گفتمان در یک ناحیه و یا دوره‌ای از زمان و مکان خاص گفتمان هژمون باشد و تمام افکار و باورها، نگرش‌ها و نظام اخلاقی از آن تغذیه کند؛ اما در جامعه‌ای دیگر و یا شرایط زمان و مکانی دیگر از جمله گفتمان‌های حاشیه‌نشین باشند. منازعات معنایی میان گفتمان‌ها پیوسته در جریان است. هر گفتمانی در تلاش است با طرد معنای «دیگری» معنای «خودی» را حفظ کند؛ لذا هر گفتمانی در صدد تسخیر ذهن سوژه‌ها در جامعه است، جنبه‌ای از این امر در سلطه معنایی بر افکار عمومی به مثابه بهترین شیوهٔ اعمال قدرت بازتابنده می‌شود. بنابراین، گفتمان‌ها در خلأ شکل نمی‌گیرند؛ بلکه در بستر جامعه و در ارتباط با شرایط اجتماعی- سیاسی و در کشاکش و تخاصم با همدیگر تولید می‌شوند. چنان‌که در تخاصم و ضدیت با یکدیگر و در پیوند با شرایط اجتماعی و سیاسی قابل فهم و تفسیرند. گفتمان با مفهوم قدرت پیوند دارد. فوکو معتقد است که گفتمان همیشه ریشه در قدرت و دلالت بر قدرت ندارد؛ اما در هر حال نظامی است که قدرت از طریق آن دست به دست می‌چرخد (فوکو۱۳۷۴, ۳۲۳)، به طور خلاصه گفتمان‌ها در خلأ وجود ندارد؛ بلکه در کشاکش دائم با گفتمان‌ها و رویه‌های اجتماعی دیگری قرار دارند (میلز۱۳۸۲, ۲۹) و در بستر جامعه و در ارتباط با شرایط اجتماعی- سیاسی تولید می‌شوند گفتمان‌ها از یکسو محصول تحولات اجتماعی و از سوی دیگر منشأ اثر هستند.

بر این اساس گفتمان عرصه‌ای متشکل از معانی تحول یابنده و موقتی است که عاملان اجتماعی نقش مهمی در تسخیر موقتی این معانی به نفع خود دارند. عاملان در این عرصه منفعل نبوده است و کنشگرانی تصمیم گیرند؛ اما گفتمان در بستر جامعه شکل می‌گیرد و اثرپذیر و اثرگذار است که به نظر می‌رسد، دامنهٔ تأثیر آن گسترده‌تر از تأثرش است تا آن‌جا که همه چیز گفتمانی تلقی می‌شود (پناهی, خانیکی و امینی ۱۳۹۲) اساساً، گفتمان و تحلیل گفتمان ریشه در معنا کاوی دارد و قصد آن کشف معنای نهفته در پدیده‌های

هر گفتمان یک نظام معنایی است که فهم انسان از جهان اجتماعی را شکل می‌دهد. در جامعهٔ پیوسته نزاع‌های گفتمانی یا نزاع برای تفسیر جهان اجتماعی، برقرار است و این نزاع‌ها است که سرنوشت جامعه را تعیین می‌کند. گفتمان‌های مختلف در جامعه بر سر خلق معنا، همواره در نزاع و کشمکش به سر می‌برند. هر گفتمان با برجسته کردن خود و طرد گفتمان مقابل به تمام امور و پدیده‌ها، معنای متناسب با نظام معنایی خود را می‌بخشد و از رهگذر همین تعارضات نیز کسب هویت می‌کند.

بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۴

اجتماعی است، بنابراین برای بررسی هر آن‌چه واجد معنا است، مناسبت دارد. تحلیل‌گران گفتمان، موضوعات متعددی را به عنوان موضوع مطالعه تحلیل گفتمان معرفی کرده‌اند و موضوعاتی را که بیشتر جنبهٔ فرهنگی- اندیشه‌ای دارند، مناسب برای تحلیل گفتمان می‌دانند. (شجاعی‌زند &قجری, ۱۳۸۷).

گفتمان‌های فعال در صحنه‌های سیاسی و معرفتی کشور

در دهه‌های چهل‌وپنجاه گفتمان‌های مختلف معرفتی - سیاسی در فضاهای فکری و سیاسی افغانستان حضور داشتند. گفتمان چپ، خصوصا پس از روی کار آمدن داوود خان، در فضاهای آکادمیک و سیاسی- اجتماعی، حضور و تأثیرات خیره‌کننده داشت. در دانشگاه‌ها و فضاهای آکادمیک یکه‌تاز به حساب می‌آمد و این یکه تازی از حضور پررنگ و نفوذ عمیق این گفتمان در نهادهای سیاسی اجتماعی ناشی می‌شد. گفتمان معرفتی- سیاسی اخوانی، خود را نمایندهٔ انحصاری اسلام تلقی می‌کرد و از این موضع فعالیت‌هایش را سامان و سازمان داده بود و از حضور و نفوذ قابل توجه در میان طبقات خاص مردم و فضاهای آکادمیک برخوردار بود. چنان‌که گفتمان‌های لیبرالی در حاشیهٔ قدرت و اقتدار تکنولوژیکی و علمی غرب، افکار و اذهان بسیاری را متوجه خود ساخته بود و از جذابیت ژرف و شگرفی در میان تعدادی از نخبگان سیاسی و فرهنگی برخوردار بود؛ اما در جامعهٔ شیعه به طور خاص، دو جریان و دو گفتمان عمدهٔ معرفتی- سیاسی وجود داشت.

گفتمان‌های حاکم بر جریانات سیاسی و اجتماعی جامعهٔ هزاره

براساس آن‌چه گفته آمد، تحولات سیاسی و اجتماعی که در دههٔ شصت و پس از آن، جامعهٔ هزاره را در نوردید، از جنگ‌های داخلی و جبهه‌بندی‌های سیاسی - نظامی گرفته تا شکل‌گیری جریانات سیاسی و نظامی و تحولات پس از این جریان‌ها، تا حد زیادی متأثر از گفتمان‌ها و جریان‌های فکری و فرهنگی است که در دههٔ چهل و پنجا در جامعهٔ هزاره شکل گرفته بود، از این‌رو، اگر بخواهیم ریشه‌های شکل‌گیری جریان‌های سیاسی و چند پارگی قبل یا بعد از آن‌ها و یا نقش عاملا اجتماعی را بررسی کنیم، ناگزیر باید به آن گفتمان‌ها توجه کنیم و تأثیر آن‌ها را در این یگانگی‌ها و چند پارگی‌ها مطالعه کنیم. به صورت کلی، دو گفتمان تأثیرگذار در جامعهٔ هزاره، به خصوص در دو دههٔ چهل و پنجاه و پس از آن قابل ردیابی و شناسایی است؛ یکی گفتمان «محافظه‌کار مذهبی» و دیگری گفتمان «عدالت‌خواه مذهبی». هرچند این دو گفتمان، قبل از این دو دهه، در جامعه هزاره، جلوه‌ها و تأثیرات گاه ژرفی داشتند؛ اما اوج ظهور و بروز این دو گفتمان، به عنوان دو گفتمان رقیب از دهه‌های چهل و پنجاه قرن جاری است.

الف. گفتمان محافظه‌کار مذهبی

این گفتمان به دلیل جایگاه مذهبی و عناوین حوزوی که برخی از عاملان برجسته‌اش در جامعهٔ هزاره و حوزهٔ علمیهٔ کابل، جایگاه و پایگاه ویژه داشتند، مربوط می‌شود. خاستگاه این گفتمان حوزهٔ علمیه کابل و عاملان شاخص آن، تحصیل‌کردگان حوزوی، به وِیژه حوزهٔ نجف بودند. همین ویژگی از دلایل هژمونیک شدن این گفتمان در دهه‌های چهل و پنجاه در جامعهٔ هزاره بود. اگر بخواهیم شاخص‌های ویژهٔ این گفتمان را برشمریم، یکی از مهم‌ترین آن شاخص‌ها، روابط گرم عاملان این گفتمان، با حاکمیت سیاسی وقت است، روابطی که بر اساس الگویی شدیدا محافظه‌کارانه و منفعت‌طلبانه تعریف شده بود. به طور آشکار با حاکمیت سیاسی همراهی و همکاری می‌کردند و کارکردهای سیاسی ـ اجتماعی، نظیر مشروعیت‌بخشی به حاکمان و نظام سیاسی فاشیستی داشتند. از همین‌رو، از پایه‌های ثابت منابر و مجالس عاملان شاخص این گفتمان مانند مرحوم سید حسن رئیس یکاولنگی، شهید سید سرور واعظ بهسودی، مرحوم شیخ آصف محسنی و... دعا برای برقراری حاکمیت

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

فاشیستی و توفیق رئیس آن حکومت بود. برای حوزهٔ عمومی و نهاد قدرت برنامه‌ای نداشتند که هیچ، بلکه چنین چیزی در این گفتمان نوعی انحراف تلقی می‌شد.

ب. گفتمان عدالت‌خواه مذهبی

این گفتمان بر خلاف گفتمان محافظه‌کار مذهبی، برای حوزهٔ عمومی، نهاد قدرت و مدیریت اجتماعی برنامه داشت و مطالباتش از نهاد قدرت روشن و عدالت‌خواهانه بود و به شیوهٔ انقلابی و ایجاد تغییرات اساسی در جامعه و حاکمیت باور داشت. شاخص وجودی این گفتمان را مطالبهٔ حقوق سیاسی و اساسی جامعهٔ هزاره از حاکمیت سیاسی شکل و ساختار می‌داد. آن‌چه که این گفتمان را از گفتمان‌های رقیب به ویژه گفتمان محافظه‌کار، متمایز و متفاوت می‌ساخت، تأکید و تمرکز این گفتمان به آگاهی و بیداری مردم و جامعه بود. در این گفتمان، آگاهی و بیداری تنها راه و راهکار همگانی ساختن عدالت‌خواهی و استیفای حقوق اساسی و اجتماعی جامعه به حساب می‌آمد؛ از همین‌رو، تمام فعالیت‌ها و تلاش‌های عاملان این گفتمان بر محور آگاهانیدن و بیدار ساختن مردم و جامعه و خدمت به آن متمرکز بود.

دال‌ها و نشانه‌هایی که گفتمان عدالت‌خواهی را شکل داده‌اند، حول دال مرکزی «برابری» مفصل‌بندی شده است. برابری در این گفتمان از اعتقاد به برابری انسان‌ها که یک آموزهٔ دینی و عقلانی است، ناشی می‌شود. از منظر این گفتمان، انسان‌ها برابر هستند و از حقوق برابر باید برخوردار باشند. قوم، قبیله، نسب و... هرگز نمی‌تواند سبب برتری فردی، بر دیگری شود. برابری، از این منظر، یکسان انگاری میان همگان است، این مفهوم در کنار مفهوم «آزادی» دو مفهومی است که در دنیای معاصر از بیشترین محبوبیت برخوردار است. بسیاری از کنش‌های اجتماعی در دنیای معاصر بر محور این دو مفهوم واقع شده‌است. در فلسفهٔ سیاسی و نیز در فلسفهٔ اخلاق مقولهٔ «عدالت» از جایگاه رفیعی برخوردار است. در این میان برابری در ساختار عدالت جایگاهی بس مهم دارد. به هر حال، پس از نشانهٔ «برابری»، نشانه‌های چون «آزادی»، «حق»، «حقوق انسانی»، «حقوق سیاسی»، «عدالت» و «عدالت اجتماعی» از مهم‌ترین نشانه‌های گفتمان عدالت‌خواهی است که حول دال «برابری» مفصل‌بندی شده است و یک نظام معنایی خاص را شکل داده است که در برابر نابرابری‌های شدید ساختاری و نهادی، غیریت‌سازی می‌کند و خواهان برابری اجتماعی به معنای یکسانی وضعیت همهٔ افراد یا گروه‌های جامعه در حوزه‌هایی، مانند حقوق شهروندی، حقوق سیاسی، حقوق مدنی، آزادی بیان، حقوق مالکیت، و دسترسی برابر به کالاها، فرصت‌ها و خدمات اجتماعی و... است.

غیر هویت‌ساز گفتمان عدالت‌خواه مذهبی

گفتمان‌ها اساساً در ضدیت و تفاوت با یکدیگر شکل می‌گیرند. هویت تمامی گفتمان‌ها منوط و مشروط به وجود غیر است و به همین جهت، همواره در برابر خود

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

در دهه‌های چهل‌وپنجاه گفتمان‌های مختلف معرفتی - سیاسی در فضاهای فکری و سیاسی افغانستان حضور داشتند. گفتمان چپ، خصوصا پس از روی کار آمدن داوود خان، در فضاهای آکادمیک و سیاسی- اجتماعی، حضور و تأثیرات خیره‌کننده داشت. در دانشگاه‌ها و فضاهای آکادمیک یکه‌تاز به حساب می‌آمد و این یکه تازی از حضور پررنگ و نفوذ عمیق این گفتمان در نهادهای سیاسی اجتماعی ناشی می‌شد.

غیریت‌سازی می‌کنند (کسرایی و شیرازی، ۱۳۸۸). نخستین قدم در به کارگیری تحلیل گفتمانی، شناسایی فضای تخاصم و غیریت‌سازی بین گفتمان‌های مختلف موجود در جامعه است. براساس نظریهٔ لاکلائو و موفه، گفتمان‌ها در تقابل با «غیر» قابل شناسایی هستند و چنان‌چه یک غیر و دیگری قابل تصویر نباشد، هیچ گفتمانی قابلیت تحلیل ندارد. در هر جامعه‌ای معمولاً تعدادی از گفتمان‌ها وجود دارند که در وضعیت غیریت‌سازی و تخاصم قرار دارند. در چنین شرایطی یکی از گفتمان‌ها خصلتی هژمونیک یافته و گفتمان‌های دیگر را سرکوب کرده یا حداقل آن‌ها را در حاشیه قرار می‌دهد. فرض گفتمان‌های مختلف مستلزم هویت‌یابی آن‌ها از طریق فرایند غیریت‌سازی است.

بنابراین، برای تحلیل گفتمان عدالت‌خواهی و نشان دادن نقش حضرت آیت‌الله کابلی در هژمونیک ساختن آن، اولین مرحلهٔ شناسایی گفتمان‌های رقیب و تبیین فضای «غیریت و تخاصم» است. بدین منظور شایسته است خاطر نشان شود که در دهه‌های چهل و پنجاه در برابر گفتمان عدالت‌خواهی، غیرهای متعدد خارجی و داخلی قرار داشت. گفتمان «سیاسی حاکم»، از تمام ابزارهای «برجسته‌سازی» و «حاشیه‌رانی» که در دسترس داشت، برای به حاشیه راندن گفتمان عدالت‌خواهی و انقلابی بهره می‌گرفت. برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی، سازوکاری برای تقویت خود و تضعیف غیر است و گفتمان‌ها بسته به شرایط و امکاناتی که در اختیار دارند، از شیوه‌های مختلفی برای برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی بهره می‌گیرند. هدف اصلی در برجسته‌سازی‌ها و حاشیه‌رانی‌ها، حفظ و استمرار قدرت و هژمونی بر جامعه است. گفتمان‌ها از طریق مبارزه برای تثبیت معنای دال‌های شناور و مرکزی، تلاش می‌کنند برای هژمونیک شدن و هژمونیک ماندن، از یکسو به تولید معنا بپردازند و از سوی دیگر، با به کارگیری ابزارهای انضباط و انقیاد، «غیر» و «دشمن» را حذف یا طرد سازند (سلطانی ۱۵۶ ,۱۳۹۷).

گفتمان سیاسی حاکم، از ابزارهای مانند توقیف، حبس و به کارگیری قدرت نظامی و انتظامی گرفته تا سازوکارهای اقتصادی و قانونی یا رسانه‌های جمعی، برای به حاشیه راندن گفتمان عدالت‌خواه مذهبی بهره می‌گرفت. چنان‌که گفتمان‌های چپ، لیبرال و اخوانی چنین بودند و از تمام ابزارهای دم دست‌شان، به ویژه ابزارهای زبانی و رسانه‌ای برای به حاشیه راندن این گفتمان استفاده می‌کردند؛ اما آن‌چنان که شواهد و مدارک گواهی می‌دهند، بیشترین و شدیدترین غیریت‌سازی‌ها در برابر گفتمان عدالت‌خواهی از سوی گفتمان محافظه کار صورت گرفته است که «غیر» و «رقیب» داخلی به حساب می‌آمد. گفتمان محافظه‌کار، مطالبات عدالت‌خواهانه و داشتن طرح و برنامه برای نهاد قدرت و مدیریت حوزهٔ عمومی را که از شاخص‌های مهم گفتمان عدالت‌خواه مذهبی بود، نوعی انحراف تلقی می‌کرد. بدین جهت تا می‌توانست برای به حاشیه راندن گفتمان عدالت‌خواهی تلاش و غیریت‌سازی می‌کرد. در یک مقاله نمی‌توان به تمام غیرهای داخلی و خارجی گفتمان عدالت‌خواه مذهبی پرداخت و همه غیرهای هویت‌ساز آن را بررسی کرد. بدین جهت ناگزیریم فقط یکی از غیرها را برسیم. بدین منظور گفتمانی را که بیشترین مقابله و مخاصمات را با گفتمان عدالت‌خواهی داشته است، برمی‌گزینیم و آن، گفتمان محافظه‌کار مذهبی است. به عبارتی دیگر، از این جهت که گفتمان‌ها در یک رابطهٔ تنازعی شکل می‌گیرند و هویت گفتمان‌ها ساختهٔ فضای مخاصمه و منازعه است، بررسی تحولات گفتمان عدالت‌خواهی و به دست دادن نقش مرجع فقید در آن، جز با بررسی اجمالی گفتمان محافظه کار مذهبی که «غیر» و «رقیب» داخلی گفتمان عدالت‌خواهی بود، امکان‌پذیر نیست. از این‌رو، به ناگزیر بصیرت‌هایی راجع به گفتمان محافظه‌کار مذهبی تقدیم می‌شود.

مؤلفه‌های اساسی گفتمان محافظه‌کار مذهبی

گفتمان محافظه‌کار مذهبی با استفادهٔ ابزاری از آموزه‌های

مذهبی برقداست سنت‌ها و نسل خاص تأکید می‌کرد. از دولت و حکومت انحصاری و سیاست‌های و برنامه‌های ناعادلانهٔ آن حمایت و پشتیبانی می‌کرد. برای تأمین منافع و مطامع خویش مذهب و آموزه‌های دینی را وسیله قرار می‌داد. با هرگونه طرح و اندیشهٔ انقلابی برای ایجاد دیگرگونی‌های عمیق سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مخالفت می‌ورزید. چنان‌که با آزادی، برابری و مطالبات مساوات‌طلبانه به صورت پیدا و پنهان مخالفت داشت و برحفظ سلسله مراتب و امتیازاتی که در آن انسان هزاره به عنوان فرودست تعریف می‌شد، تأکید و اصرار می‌کرد؛ از همین رو، عاملان این گفتمان در ارتباط با جامعهٔ هزاره، بر اساس نوعی طرح‌بندی هژمونیک، سلطه‌خواهانه و برتری‌جویانه، عمل می‌کردند. در نظام معنایی این گفتمان، از حقوق انسانی هزاره، حق‌خواهی و مطالبهٔ حقوق جامعهٔ هزاره خبر و اثری نبود. با این‌که برای افراد منتسب به «قبیلهٔ خاص» فقط به خاطر انتساب خونی، مرتبت، پایگاه و جایگاه فوق ویژه منظور می‌شد، جایگاه و پایگاهی که آنان را همواره در هاله‌ای از «قدسیت» و برتری ذاتی قرار دهند؛ اما نسبت به هزاره و جامعهٔ هزاره، به تبعیت از فرهنگ فاشیستی حاکم، نگاه به شدت «تحقیرآمیز» و از «بالا» ترویج می‌شد. حتی نمی‌توانست عنوان «هزاره» را تحمل کند. نام بردن از هزاره و «هزاره» گفتن یک «تابو» و غیرقابل پذیرش بود. تلاش می‌شد هزینهٔ هزاره گفتن را بالا ببرند تا کسی جرئت نکند، هزاره و از هزاره بگوید.

در برابر گفتمان عدالت‌خواه مذهبی و جریان‌های که برمحور مطالبهٔ حقوق انسانی هزاره، نظم و ساختار گرفته بودند، مواضع تند و به شدت رادیکال داشت و به چشم «غیر» و «دشمن» می‌دید. دال‌ها و نشانه‌هایی را تولید و استفاده می‌کرد که برایندی جز تکفیر و تفسیق عاملان و فعالان این گفتمان نداشت. تکفیر و تفسیق حربه و ابزاری بود که برای به حاشیه‌رانی گفتمان عدالت‌خواه مذهبی استفاده می‌شد.

غیریت‌سازی‌های شدید در برابر چنین جریان‌هایی از ویژگی‌های بارز گفتمان محافظه‌کار مذهبی بود. از همین رو، در دههٔ پنجاه بازار برچسب‌زنی‌های بی‌حساب و کتاب و تکفیر و تفسیق‌های فله‌ای، به وسیلهٔ عاملان این گفتمان، رونقی شگفت‌انگیز گرفت تا شاید بتواند جلو موج عظیم اندیشه‌های انقلابی و عدالت‌خواهانه را سد کند. برجسته شدن اندیشه‌های انقلابی و عدالت‌خواهانه به معنای به حاشیه رفتن این گفتمان بود؛ فلذا هرکسی که از این گفتمان تمکین و نظام معنایی‌اش را قبول نمی‌کرد و یا احتمال می‌دادند که تمکین نمی‌کند و در برابر نگرش «پدر سالارانه» و باورشان به «نابرابری طبیعی انسان‌ها» تسلیم نمی‌شود، هدف برچسب‌های مخربی مانند «کمونیست»، «مغولیست»، «مائوئیست» و... و تکفیر و تفسیق‌های جنون‌آمیز، قرار می‌گرفت.

دهه‌های چهل و پنجاه و تا حدودی دههٔ شصت، دهه‌های شکوفایی و استیلای گفتمان محافظه‌کار مذهبی بر جامعهٔ هزاره بود. عاملان این گفتمان، به ویژه در دهه‌ها چهل و پنجاه به پشت گرمی رابطهٔ گرمی که با حاکمیت سیاسی داشت، بدون هیچ دغدغه‌ای در برابر هر فرد یا جریانی که احساس می‌کردند برخلاف جریان فکری و گفتمان معرفتی آنان می‌اندیشند، غیریت‌سازی می‌کردند و این غیریت‌سازی‌ها نیز بسیار شدید و همراه با استفادهٔ ابزاری از آموزه‌ها و مفاهیم مذهبی بود. اساساً، ظهور و بروز گفتمان انقلابی و عدالت‌خواه، در این دهه‌ها برایند غیریت‌سازی‌های غلیظ این گفتمان است، به این معنا که مواضع تند و غیریت‌سازی شدید و غیرمنطقی عاملان این گفتمان، آن دسته از اعضای جامعه را که عاملان و فعالان گفتمان انقلابی و عدالت‌خواه را کم و بیش می‌شناختند و از اخلاص، فرزانگی و خیرخواهی آنان نسبت به مردم و جامعه، آگاهی داشتند، بیشتر مجذوب این گفتمان و عاملانش می‌ساخت. چنان‌که افراد و گروه‌های را که شناختی از گفتمان عدالت‌خواه نداشتند به شناخت بیشتر از این گفتمان و عاملان و فعالان آن، ترغیب می‌کرد و این امر به تدریج به شهرت و شناخت بیشتر و توسعهٔ دامنهٔ تأثیرگذاری گفتمان انقلابی و عدالت‌خواه و محبوبیت عاملان آن منتهی می‌شد.

بنیاد اندیشه

اهداف و موضوعات اساسی گفتمان محافظه‌کار مذهبی

بدون تردید، هر گفتمانی اهداف خاصی را دنبال می‌کند و بسته به آن اهداف به مسائل و موضوعات معینی می‌پردازد. طبیعی است که اهداف خاص، مسائل و موضوعات را نیز در حوزه و دایرهٔ خاص تحدید می‌کند. به مسائل و موضوعاتی توجه و تمرکز می‌شود که در راستای تأمین اهداف قرار دارد. مسائل و موضوعاتی را تولید می‌کند یا پرورش می‌دهد که بتواند در تأمین اهداف کمک کند و یا رسیدن به اهداف را تسهیل و تسریع کند. گفتمان‌های متفاوت، نظام‌های معنایی متفاوتی می‌سازند و در دل این نظام‌های معنایی متفاوت، مفاهیم، اصول و دال‌ها (نشانه‌ها)ی متفاوتی خلق می‌شود.

عاملان گفتمان محافظه‌کار در صدد بودند که با غیریت‌سازی‌های مشدد در برابر گفتمان انقلابی و عدالت‌خواه، بینش و وضعیت بدون بدیلی را حاکم سازند که اثر مستقیم آن، هژمونی مطلق بر جامعهٔ هزاره و بهره‌گیری انحصاری از تمام ظرفیت‌ها و امتیازات اجتماعی جامعهٔ هزاره باشد. اقدام به تولید نظام معنایی و ارزشی‌ای که نوعی حوزهٔ تقدس و هاله‌ای از قدسیت و غیرقابل دسترس را برای «نسب خاص» تولید می‌کند، دقیقا برای تأمین همین هدف سلطه‌طلبانه و برتری‌جویانه است، واقعیتی که سرانجامش جز تضمین و تولید هژمونی مطلق و بدون رقیب نیست.

بنابراین، هدف اساسی گفتمان محافظه‌کار مذهبی، سلطهٔ مطلق بر جامعهٔ هزاره از یکسو و بهره‌گیری انحصاری از تمام ظرفیت‌ها و امتیازات اجتماعی جامعهٔ هزاره از سوی دیگر بود و برای دستیابی به این هدف، بر دو موضوع تکیه و تأکید بسیار داشت؛ یکی «تحمیق عامهٔ مردم» و دیگری «تخریب آگاهان و نخبگان» جامعهٔ هزاره. اگر گفته شود که تحمیق و تخریب دو پایه و واقعیت‌هایی بودند که این گفتمان را در دههٔ پنجا نظم و ساخت می‌داد، سخن به گزاف نیست.

چنان‌که اشاره شد، «دروغ»، «برچسپ» و «تزویر» از ابزار مهمی برجسته‌سازی نقاط قوت خود و حاشیه‌رانی رقیب بود و عاملان گفتمان محافظه‌کار مذهبی به وفور از این ابزارها بهره می‌گرفتند. حال اگر دروغ، برچسپ و تزویر به عنوان سه نشانه در نظر گرفته شود، لازم است در تعیین دایرهٔ «معنایی» و «دلالی»شان به آن نظام معنایی‌ای مراجعه کنیم که این سه در دلش جای گرفته است؛ زیرا نشانه فی نفسه معنا و دلالتی ندارد و مهم این است که در چه شبکه‌ای از نظام معنایی مفصل‌بندی و تولید شده است. در نظام معنایی که این گفتمان تولید کرده است، عده‌ای فقط به جهت انتساب به یک خانواده و «نسبت خونی»، در هاله‌ای از قدسیت و والایی قرار می‌گیرد؛ اما عدهٔ دیگر به همین جهت، یعنی انتساب خونی، پست و فرو دست شمرده می‌شود. در این نظام معنایی، والایی و فرادستی، ویژگی ذاتی و ماندگاری ترسیم می‌شود که حق سلطهٔ مطلق و هژمونی مداوم می‌بخشد. چنان‌که دون رتبگی و فرودستی، تقدیر ابدی یک عده، یعنی هزاره است که او را همواره در مرتبهٔ «فرو دست» و خادم برای «فرادستان» قرار می‌دهد. دروغ، برچسپ و تزویر، در این نظام معنایی، نشانه‌ها و به تعبیر بهتر ابزاری است که برای تثبیت و تحکیم این «فرادستی» و «فرودستی»، استخدام می‌شود تا از سلطه و هژمونی فرادستان محافظت شود. از همین‌رو، به طور مداوم در قالب‌های ایدئولوژیک بازتولید می‌شود و همواره با استفادهٔ ابزاری و مغرضانه از مذهب و مقدسات، همراه است. مواضعی که در مخالفت با رهبری رهبر شهید و مرجعیت آیت‌الله العظمی محقق کابلی، شکل گرفت، مواضعی گفتمانی بود و از نوعی هراس ناشی می‌شد، هراس از دست دادن موقعیت و هراس از به حاشیه قرار گرفتن. به همین جهت، تبلیغات سنگین و غیریت‌سازی‌های مشدد، علیه این رهبری و مرجعیت راه افتاد. تهمت‌ها، افتراها و برچسپ زدن‌ها شروع شدند. تلاش‌های منظم و هدایت شده‌ای صورت گرفت تا مردم را از اطراف شهید مزاری و استاد محقق بپراکنند و محوریت هزاره برای هزاره را نابود کنند.

اساساً، تلاش برای تعمیق تعلق خاطر مبالغه‌آمیز نسبت به یک نسب از طریق جعل روایات یا ترویج

روایات جعلی (دروغ و دروغ‌پردازی) و ایجاد نوعی باور به برتری ذاتی آن و نگاه تحقیرآمیز نسبت به نسب‌ها و رشته‌های خونی دیگر، زمینه‌ساز ایجاد نوعی انسجام متصلبانه در میان اعضای گروه هم‌نژاد و تثبیت سلطه بر غیرهم‌نژاد و کنترل بر جامعه است. چنان‌که توسل به ساختن افسانه‌ها، جعل اسطوره‌ها و کرامت سازی‌های بی‌بنیاد (تزویر) برای اثبات برتری پنداری ذاتی، نوعی ایدئولوژی‌سازی توجیهی برای تشویق هم‌نژادها به نژادگرایی و اقناع عوام جامعهٔ غیر هم‌نژاد برای قبول سلطه و تضمین کنترل جامعه است.

از منظر دیگر، دروغ، تزویر و برچسپ، به نوعی ترویج جهل و جهالت است و ترکیب تحمیق مذهبی با جهالت، تحمیق‌شدگان را به ابزار و آلات لایعقل در دستان تحمیق‌گران تبدیل می‌سازد؛ زیرا وقتی چیزی به حق یا ناحق وارد وجدان مذهبی مردم شود به آسانی بیرون شدنی نیست، به ویژه اگر حماقت در زمینه‌ای از جهالت کاشته شود و به بهانهٔ آموزه‌ای از آموزه‌های مذهب به خورد مردم داده شود، انسان‌ها حاضر است جان خویش را برایش فدا کند. در فضای تحمیق مذهبی جاهلان، آن چیزی که رشد می‌کند، تعصبات کورکورانه است و آن چیزی که گم می‌شود، حق و باطل است. عاملان این گفتمان دقیقا به دنبال چنین دستاوردی در جامعهٔ هزاره بود تا سلطه و هژمونی مطلق‌شان بر این جامعه را تثبیت و ماندگار سازد.

مرجع فقید و گفتمان عدالت‌خواه مذهبی

مرجع عظیم‌الشأن و فقید، در دههٔ پنجاه و همین‌طور دهه‌های شصت و هفتاد، یکی از استوانه‌های محوری گفتمان عدالت‌خواه مذهبی بود. بر عدالت، آزادی، وحدت، دین باوری و اخلاق‌مداری تأکید و اصرار می‌ورزید. گفتمان عدالت‌خواهی، تثبیت معانی و همگانی شدن خود را در دههٔ پنجاه، مرهون شخصیت مرجع فقید است و ایشان از اصلی‌ترین عوامل همگانی شدن آن در این دهه به حساب می‌آید. مرجع فقید از محورهای مهمی بود که عاملان این گفتمان گرد آن می‌چرخیدند و فعالیت‌های‌شان را با اتکا به همراهی و همکاری او سامان و سازمان می‌دادند. به عبارتی بهتر مرجع فقید در این دهه، به ویژه در کابل از مراجع معنابخش گفتمان عدالت‌خواهی به حساب می‌آمد و تشخص علمی و مذهبی ایشان مانع از تأثیر غیریت‌سازی‌های گفتمان محافظه‌کار مذهبی می‌شد که غالبا با استفادهٔ ابزاری از دین و آموزه‌های مذهبی همراه بود. به جرئت می‌توان گفت که ایشان از معدود کسانی است که شاکلهٔ شخصیتی‌اش را عدالت و اعتدال شکل داده بود و نبود هوا و هوس در وجود او از عدالت نفسانی‌اش خبر می‌داد. همانگونه که نفس خویش را با عدالت تحقق بخشیده بود، به دنبال شکل دادن ساختارهای عادلانهٔ سیاسی و اجتماعی در جامعه و فراگیر ساختن عدالت در تمام ساختارها و نهادهای اجتماعی بود. نسبت به زمان و زمانه‌اش بصیر و نسبت به گذشته و تاریخ مردمش عمیقا آگاه بود. تلاش‌ها و تکاپوهای او بر محور عزت و سربلندی مردمش می‌چرخید. به تعبیر امیرمؤمنان(ع) او چراغ تاریکی‌ها و روشن‌کنندهٔ راه ظلمت‌زدگان و کلید کارهای فروبسته و دفع‌کنندهٔ معضلات جامعه و مردمش بود (نهج‌البلاغه، ۸۷).

مرجع فقید و تلاش برای همگانی ساختن گفتمان عدالت‌خواهی

تحولات سیاسی و اجتماعی با آگاهی عمومی رابطهٔ آشکار دارند. مرجع فقید با درک درست این واقعیت، در اولین فرصت با کمک مردم عدالت‌خواه، اقدام به تأسیس مدرسهٔ جامعة الاسلام و تربیت نیرو برای آگاهی بخشی عمومی می‌کند. این اقدام یک راهبرد برای مبارزه و هژمون‌سازی گفتمان عدالت خواهی بود؛ زیرا بالا بردن سطح آگاهی مردم و همگانی ساختن آموزه‌های دینی، در یک جامعهٔ بستهٔ سیاسی، به طور خودکار مردم را متوجه حقوق‌شان می‌کند و عدالت‌خواهی را به یک مطالبهٔ عمومی تبدیل می‌سازد. از این رو، می‌بینید که تربیت‌یافتگان جامعة الاسلام و یاران و همفکران مرجع فقید، یعنی عاملان گفتمان عدالت‌خواه، در پرتو این سیاست‌ها و اقدامات موفق می‌شوند، بیشترین نقش را

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

در ایجاد و مدیریت تحولات بعدی جامعهٔ ما ایفا کنند.

مرجع فقید و پیوند میان اخلاق و سیاست

از دستاوردهای مهم مرجع فقید، ایجاد پیوند میان سیاست و اخلاق در فضایی بود که اخلاق غریب‌ترین و نامأنوس‌ترین واقعیت به حساب می‌آمد. در فضای خصومت‌ها و غیریت‌سازی‌های گفتمانی، معمولاً اخلاق نقش و اهمیتی ندارد و از هر وسیله برای به حاشیه راندن گفتمان رقیب استفاده می‌شود. در شیوهٔ مبارزاتی و رفتارهای سیاسی جریان‌ها و گفتمان‌های مختلف، در کشور، حتی گفتمان محافظه‌کار مذهبی از اخلاق و رفتارهای اخلاقی خبر و اثری نبود. تهمت، دروغ و تولید برچسب‌های ناروا از دم دست‌ترین وسائل برای به حاشیه راندن رقیب به حساب می‌آمد. حتی گفتمان محافظه‌کار مذهبی، که مدعی نمایندگی انحصاری از مذهب بود، بیشترین تکیه و تمرکزش بر تولید برچسپ و تهمت بود. برچسپ‌های مانند مغولیست، کمونیست و... از پر بسامدترین برچسپ‌هایی است که عاملان این گفتمان به کار می‌گرفتند. مرجع فقید نیز از این برچسپ‌ها در امان نبود، چه در دههٔ پنجاه و چه در دهه‌های پس از آن. سید محمد باقر مصباح زاده از آیت‌الله محقق به عنوان مرجع مغولیست یاد می‌کند (مصباح زاده ۱۳۹۲، ۳۳۵-۳۴۳). چنان‌که سید رحمت‌الله مرتضوی، آیت‌الله محقق را مرجع شهید مزاری و متأثر از مائوئیست‌ها معرفی می‌کند، نه مرجع شیعیان (مرتضوی بی‌تا, ۲۵۹- ۲۶۱) این نوع غیریت‌سازی از سوی عاملان این گفتمان، جهت حاشیه‌رانی گفتمان عدالت‌خواهی است و می‌خواهند از طریق تضعیف و تخریب عاملان شاخص این گفتمان، موقعیت خویش را تحکیم و نظام معنایی گفتمان محافظه‌کار را در ذهن عاملان اجتماعی تثبیت کنند.

اما عاملان گفتمان عدالت‌خواهی، به ویژه مرجع فقید، مبارزه با بی‌عدالتی، استیفای حقوق انسانی و اجتماعی جامعهٔ هزاره، حمایت از نیازمندان و رفع فقر را وجهه همت خویش قرار داده بودند. ساده زیستی، استقلال، عدم کرنش در برابر هیمنهٔ انحصارگرایان، توجه به عدالت و رعایت موازین شرع در رفتارها و مبارزات سیاسی، از ویژگی‌های بارز رفتاری، مرجع فقید و همراهان او است. آن‌چه که برای مرجع فقید و عاملان گفتمان انقلابی و عدالت محور مهم و جایگزین ناپذیر بود، آزادی، عزت و اقتدار مردم بود و در این راه با شجاعت و اخلاق‌مداری گام بر می‌داشتند و آمادگی داشتند تا هر نوع هزینه‌ای تقدیم کنند؛ زیرا به حقانیت انتخاب و راه خود اطمینان و اعتقاد راسخ داشتند. تلاش‌های مرجع فقید برای ایجاد انسجام در جامعهٔ هزاره و همراهی بدون چشم‌داشت او با رهبر شهید در زمان مقاومت عدالت‌خواهی از نشانه‌های عزت‌خواهی و آزادی‌طلبی او برای مردم و جامعه‌اش بود.

التزام عملی به آموزه‌های دین و ارائه الگوی جدید از مرجعیت

در فرهنگ شیعه، انتظار عمومی از یک «عالم دین» این است که خودساخته، متعهد و متقی باشد و با تکیه بر تقوا و تعهد، به تبلیغ و ترویج دین و ارشاد جامعه و مردم قیام و اقدام کند. این انتظار و اقعیتی است که آموزه‌های دین آن را شکل داده است و دقیقا متخذ از آموزه‌های دین است.

بر مبنای این آموزه‌ها، علم به ویژه علم دینی، در صورتی «نافع» و سودمند است که ظهور و بروز عملی داشته باشد و به رفتارها و اعمال انسان شکل و جهت خاص دهد. یک انسان «عالم» و آگاه پیش از هر چیزی مؤظف است خودش براساس آگاهی و علم خود، مشی کند و آنگاه به دنبال آگاه‌سازی و تربیت مردم باشد. از این منظر، علم و آگاهی تنها در این صورت است که می‌تواند ارزش به حساب آید و معیار سنجش و رتبه‌بندی انسان‌ها باشد (نهج‌البلاغه، حکمت ۷۳). بنابراین، ترویج حقایق دینی و تبلیغ دین تنها با ژرف‌نگری‌های علمی در آموزه‌های دین و معارف دین شدنی نیست؛ بلکه باید از طریق آمیزه‌ای از علم و عمل صورت گیرد و با درهم آمیختن علم و عمل و به تعبیر بهتر، التزام عملی به علم است که می‌توان از مرزهای اعتقادی، اخلاقی، ایدئولوژیکی و جغرافیایی دنیای اسلام پاسداری کرد و فریادرسی دل‌سوز برای مظلومان

و مستضعفان بود.

وقتی از مرجع فقید در نقش یک مرجع دینی، صحبت به میان می‌آید، سخن از یک عالم و مجتهد شیعی است، عالمی که با التزام عملی به علم و تربیت خویش براساس آموزه‌های دینی، نقش اول در ترویج آموزه‌های دینی را دارد؛ اما این، تمام نقش او نیست، او براساس ظرفیت‌های وجودی و ویژگی‌های متمایز شخصیتی توانست موفق به ارائه الگوی جدید از مرجعیت شود. الگوی که حداقل در جامعهٔ ما سابقه نداشت. او مرجعیت و خدمات مرجع را از سطح مذهبی صرف، به سطح اجتماعی- مذهبی ارتقا داد، به این معنا که خدمات او، دایرهٔ وسیع از حوزه‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی را در برمی‌گرفت. هم به عنوان یک مبارز در صدد استیفای حقوق سیاسی و اجتماعی مردمش بود و از عدالت‌طلبان با تمام توان حمایت می‌کرد. هم در برابر ساختارهای نابرابر اجتماعی و سیاسی غیریت‌سازی می‌کرد. چنان‌که با تمام توان به دستگیری مردم و جامعه‌اش می‌پرداخت و مردم را از کمک‌های مادی و فکری بهره‌مند می‌ساخت. در زمانی که هزارستان در محاصرهٔ طالبان بود، نهادهای تحت امر ایشان در دورترین نقاط هزارستان به مردم کمک‌رسانی داشتند. در قضیهٔ قانون اساسی و رسمیت مذهب، دفاتر و مراکز تحت امر ایشان بیشترین نقش را در آگاه‌سازی مردم و همگانی ساختن این مطالبه داشتند. در یک کلام، مرجع فقید، شریک دردها و رنج‌های مردمش بود و در دردناک‌ترین لحظات در کنار مردمش حضور داشت و تمام سعی خویش را به کار گرفت تا حقوق انسانی، اجتماعی و سیاسی مردمش را استیفا کند.

مرجع فقید الگوی صمیمیت و مهربانی با مردم

حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی، با شناخت دقیق از روحیات، خواسته‌ها و فرهنگ مردم خود، توانست با آن‌ها رابطه بسیار گرم و صمیمانه ایجاد کند. تنها قاعده و هنجار محوری حاکم بر روابط او با مردم، ملاطفت، صمیمیت، دوستی و خیرخواهی بود. مشاهدهٔ فروتنی توأم با ملاطفت مرجع فقید و نگاه‌های سرشار از لطف و مهربانی او به صورت‌های آفتاب‌سوخته و چهره‌های تکیده از محرومیت مردمش، نشان می‌داد که او ذوب در مردم است و با تمام وجود مردمش را دوست دارد، مشکلات، گرفتاری‌ها و محرومیت مردم برایش زجرآور بود و از سختی‌های که متوجه مردمش می‌شد، شدیدا رنج و درد می‌کشید. او چون پدر مهربان در صدد تقلیل آلام مردمش بود و آرزوی جز عزت و سربلندی مردمش نداشت. مردم وقتی می‌دید و می‌فهمید این صداقت و صمیمیت و مهربانی را، تمام وجودشان سرشار از رضایت‌خاطر و لبریز از امید به یک پشتیبان مهربان و دلسوز می‌گردید.

شاید بدین جهت بود که جریان‌های مختلف فکری و سیاسی تحت چتر مرجعیت ایشان گرد آمده بودند و مردم با هر طرز فکری، در طرح‌هایی که از سوی مراکز مربوط به ایشان رهبری می‌شد، مشارکت می‌کردند.

مرجع فقید و تساهل، تقریب و گشایش

روی هم‌رفته، مرجعیت این مرجع فقید همراه با سه شاخص گشایش، تساهل و تقریب است. تساهل و تقریب شیوهٔ عمل او است. در سیره و اندیشهٔ ایشان خبر و اثری از افراط نیست. شیعیان را به ایجاد روابط انسانی میان خود و با برادران اهل‌سنت تشویق و ترغیب می‌کند و از افراط و افراطی‌گری برحذر می‌دارد. مهم‌ترین شاخص نهاد مرجعیت در زمان تصدی او اما گشایش به سمت مردم است. نهاد مرجعیت و مرجع به سراغ مردم می‌رود، نه این‌که منتظر باشند مردم سراغ ایشان بیایند. وقتی هم به سراغ مردم می‌روند، به سراغ همهٔ اقشار می‌روند و به همه خدمات ارائه می‌دهند.

اساساً، فعالیت دینی مرجع فقید منفک و گسسته از کار و فعالیت‌های اجتماعی - سیاسی، اجتماعی- فرهنگی و عام‌المنفعهٔ ایشان نبود. در جامعهٔ محروم ما این شیوهٔ مبارک، نوآوری بزرگی بود که از سوی نهاد مرجعیت و یک مرجع دینی پایه‌گذاری می‌شد. مرجع فقید و نهادهای زیر نظر او به مجموعهٔ وسیعی از فعالیت‌ها و خدمات اجتماعی سامان داد و از این

طریق، مراکز متعددی خیریهٔ وابسته به نهاد مرجعیت به وجود آمد که به همهٔ مردم جامعه، اعم از مقلدین ایشان و کسانی که از ایشان تقلید نمی‌کردند؛ اما عضو این جامعهٔ محروم بودند، خدمات ارائه می‌دادند. این خدمات در زمان محاصرهٔ طالبان نمود ویژه داشت و شعاعش تا دور افتاده‌ترین مناطق هزارستان را در برمی‌گرفت.

با این اوصاف و این دلایل است که می‌گوییم، مرجع فقید یک عدالت‌خواه و انقلابی بود و در همگانی ساختن گفتمان عدالت‌خواهی نقش برجسته ایفا کرد. در پرتو همین عدالت‌طلبی است که موفق می‌شود الگوی نوین از مرجعیت را نهادینه کند و پایهٔ صورت‌بندی جدیدی از مرجعیت شود. از منظر عدالت‌خواهی که در پرتو آموزه‌های دین شکل گرفته است، خدمت به انسان، عالی‌ترین ظهور اطاعت از خدا دانسته می‌شود؛ چون خدمت و اطاعت، هر دو، نمودهای حقیقتی واحد است، خدمت به مردم، همان تلاش برای اطاعت خدا و قدم گذاشتن در این مسیر، دقیقا اطاعت از خدا و خالق مردم است. مرجع فقید با این دیدگاه، این ویژگی‌ها و این خدمات، به یکی از محورهای گفتمان عدالت‌خواهی تبدیل شد و در همگانی ساختن مطالبات عدالت‌خواهانه سهم وافر گرفت.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

پرسش از نقش مرجع فقید حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی در هژمون‌سازی گفتمان عدالت‌خواهی در جامعهٔ هزاره، موجب تکوین این نوشته شد. از این جهت که گفتمان‌ها در یک رابطهٔ تنازعی شکل می‌گیرند و هویت گفتمان‌ها ساختهٔ فضای مخاصمه و منازعه است، بررسی تحولات گفتمان عدالت‌خواهی و به دست دادن نقش مرجع فقید در آن، جز با بررسی اجمالی گفتمان محافظه‌کار مذهبی که «غیر» و «رقیب» داخلی گفتمان عدالت‌خواهی بود، امکان‌پذیر نبود. با بررسی تطبیقی گفتمان محافظه‌کار مذهبی و گفتمان عدالت‌خواهی و ترفندهای حاشیه‌رانی و برجسته‌سازی گفتمان محافظه‌کار مذهبی، سرانجام به این نتیجه منتهی شد که در پرتو نظام شخصیتی و مجاهدات امثال مرجع فقید و رهبر شهید است که شکل‌گیری جبههٔ قدرتمند عدالت‌خواهی در اواخر دههٔ شصت و اوایل دههٔ هفتاد، ممکن می‌شود و گفتمان عدالت‌خواهی می‌تواند، نظام معنایی مطلوب خویش را در ذهنیت جمعی جامعهٔ هزاره تثبیت کند. ذهن و اندیشهٔ عاملان اجتماعی و اعضای جامعهٔ هزاره را در اختیار بگیرد. هویت، رفتار و فعالیت‌های اجتماعی آنان را تحت تأثیر قرار دهد و سرانجام رضایت عمومی و همراهی آحاد جامعه را به دست آورد. واقعیتی که نباید از آن غفلت شود، این است که عرصه‌های اجتماعی هیچ وقت از مشکل تهی نیست. به عبارت واضح‌تر، عرصه‌های اجتماعی، همواره عرصهٔ ظهور بحران‌ها و مشکلات به صورت متوالی و متواتر است، واقعیتی که طبیعی‌ترین پیامدش، سلب ثبات از شرایط و عرصه‌های اجتماعی است. این بحران‌ها با تمهید موجبات بی‌قراری و ضعیف جلوه دادن مفصل‌بندی‌های هژمونیک، گفتمان‌ها را با چالش مواجه می‌سازند و به تعبیری، پاشنهٔ آشیل گفتمان‌ها هستند؛ زیرا در اذهان سوژه‌ها نیاز به یک گفتمان جایگزین را که بتواند مشکلات موجود را بر طرف سازد، پدید می‌آورند. اصل «برابری و مطالبهٔ حقوق برابر برای هزاره» در گفتمان عدالت‌خواه مذهبی که از سوی عاملان شاخص این گفتمان و شخصیت‌هایی مانند رهبر شهید و مرجع فقید به صورت مکرر و متواتر مطرح می‌شد، موجبات خلق یک فضای آرمانی را تمهید کرد و این مجاهدات سیاسی و فرهنگی آن بزرگواران بود که توانست سرانجام این مطالبه را فراگیر و عمومی سازد. این‌گونه بود که مطالبه «برابری» در میان افراد جامعهٔ هزاره به شکل شگفت‌انگیزی عمومیت یافت و برای هزارهٔ تحقیرشده و مظلوم، این مطالبه به خواست اکثریت قریب به اتفاق جامعه، تبدیل شد و گفتمان عدالت‌خواهی را به گفتمان هژمون در جامعهٔ هزاره تبدیل کرد. در نتیجهٔ همین مجاهدت‌ها و

تلاش‌ها است که گفتمان عدالت‌خواهی آن‌چنان مقبولیت و اعتبار می‌یابد که نه تنها بر موج اندیشه‌ها که بر سپهر روح و جان مردمی رنج کشیده و تحقیر شدهٔ هزاره جای می‌گیرد و هزاره‌ها نه تنها به حکم عقل که به حکم عشق نیز پرچمش را به دوش می‌کشند؛ فلذا این گفتمان توانست گفتمان محافظه‌کار را به حاشیه براند و عدالت‌خواهی را به منزلهٔ دال برتر نظم سیاسی جدید، نه تنها در جامعهٔ هزاره که در سطح کشور معرفی کند. ▣

منابع

۱. آقا گل‌زاده، فردوس (۱۳۹۰)، «تحلیل گفتمان انتقادی»، تهران: علمی و فرهنگی.
۲. ایگلتون، تری (۱۳۸۱)، «درآمدی بر ایدئولوژی»، ترجمهٔ اکبر معصوم بیگی، تهران: آگه.
۳. بشلر، ژان، (۱۳۷۰)، «ایدئولوژی چیست؟ نقدی بر ایدئولوژی‌های غربی»، ترجمهٔ علی اسدی، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۴. پین، مایکل (۱۳۸۰)، «لاکان، دریدا، کرستوا»، ترجمه پیام یزدان‌جو، تهران: نشر مرکز.
۵. تاجیک، محمد رضا (۱۳۷۹)، «متن، وانموده و تحلیل گفتمان ۳»، در «گفتمان و تحلیل گفتمانی» به کوشش محمد رضا تاجیک، تهران: فرهنگ گفتمان.
۶. سلطانی، سید علی اصغر (۱۳۹۷)، «قدرت، گفتمان و زبان» تهران: نشر نی.
۷. فوکو، میشل (۱۳۷۴)، «حقیقت و قدرت» در «سرگشتگی نشانه‌ها، نمونه‌های از نقد پسامدرن»، به کوشش مانی حقیقی، ترجمه بابک احمدی، تهران: مرکز.
۸. لاکلاو، ارنستو (۱۳۷۹)، «گفتمان و تحلیل گفتمان»، به محمد رضا تاجیک، ترجمهٔ جواد علی صدوقی، تهران.
۹. مرتضوی، سید رحمت‌الله (بی‌تا)، «قصه‌های زندگی»، بی‌جا.
۱۰. مصباح‌زاده، محمدباقر (۱۳۹۲)، «شیعیان افغانستان گروه‌ها و گرفتاری‌ها» کابل.
۱۱. مک‌دانل، دایان (۱۳۸۰)، «مقدمه‌ای بر نظریه‌های گفتمان»، ترجمه حسین علی نوذری، تهران: فرهنگ گفتمان.
۱۲. میلز، سارا (۱۳۸۲) «گفتمان»، ترجمهٔ فتاح محمدی، زنجان: هزاره سوم.
۱۳. پناهی، محمد حسین و هادی خانیکی و سعیده امینی (۱۳۹۲)، «تبیین جامعه‌شناختی تحول گفتمان مجمع روحانیون مبارز طی دو دهه ۱۳۶۷– ۱۳۸۸»، جامعه‌شناسی ایران، دوره چهاردهم، شماره ۳.
۱۴. شجاعی‌زند، علیرضا و حسین علی قجری (۱۳۸۷) «قابلیت‌های تحلیل گفتمان در بررسی پدیده‌های فرهنگی– اندیشه‌ای (با تأکید بر گفتمان هژمونیک شده در انقلاب اسلامی)»، پژهشنامهٔ متین، شماره ۴۰.
۱۵. فلاح، غلام‌علی و فردوس آقا گل‌زاده و حمید عبداللهیان و زینب زرهانی (۱۳۹۸)، «بررسی راهبردهای ایدئولوژیکی شاهنامه در تولید گفتمان برتری ایرانیان»، دوفصلنامه زبان و ادبیات فارسی، شماره ۸۶.
۱۶. کسرایی، محمد سالار و پوزش شیرازی، علی (۱۳۸۸)، نظریه گفتمان لاکلائو و موفه ابزار کارآمد در فهم و تبیین پدیده‌های سیاسی؛ فصلنامه سیاست، دوره ۳۹، شماره ۳.
۱۷. حاجی زاده، جلال (۱۳۹۰).
https://www.kiankiani.com

بنیاد اندیشه

بازتاب فقه اجتماعی در فتاوی فقیه فقید آیت‌الله محقق کابلی



□ حبیب الله (حسیب) احسانی بهسودی

چکیده

رخداد اعلان مرجعیت دینی مرجع فقید حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی، یکی از برگ‌های زرین تاریخ معاصر افغانستان و به‌ویژه شیعیان این کشور محسوب می‌شود. برکات و ثمرات این رخداد هنوز به صورت شایسته و بایسته برجسته نشده است. شاید اوضاع نابسامان کشور و بی‌قراری فرهیختگان، فرهنگیان و اندیشوران یکی از علتهای اساسی آن باشد. در هر حال، آن‌چه مسلم است این‌که تا کنون کارنامهٔ دورهٔ مرجعیت و خدمات این مرجع فقید بازنمایی و رونمایی نشده است. این نوشته در صدد بازنمایی از تمام خدمات و برکات دورهٔ مرجعیت ایشان نیست و چنین چیزی را بیرون از دایرهٔ یک نوشتهٔ کوتاه می‌داند که کتابی باید؛ آن‌چه در ادامهٔ این نوشتار مورد توجه قرار گرفته است، بازتاب «فقه اجتماعی» در فتاوی فقهی این فقیه فرزانه و فقید است. به همین دلیل ابتدا شمایی از ابواب مختلف فقه اسلامی ارائه شده و سپس بُعد اجتماعی فقه برجسته شده است و در فرجام بازتاب آن در فتاوی فقهی مرجع فقید آیت‌الله العظمی محقق کابلی (ره) بازنمایی و مصداقیابی شده است.

واژگان کلیدی: افغانستان، محقق کابلی، مرجع تقلید، فقه اجتماعی.

۱. روزنه؛ آیت‌الله محقق پیشاهنگ مرجعیت دینی در افغانستان

اختصاص شماره‌ای از مجلهٔ «عدالت و امید» به یادمان مرجع فقید حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی – پیشاهنگ مرجعیت دینی در افغانستان و بازوی توانمند و صدیق ایشان مرحوم آیت‌الله محقق خراسانی، حکایت از دانش، درایت و دورنگری اصحاب این فصلنامه دارد. آیت‌الله العظمی محقق کابلی و آیت‌الله العظمی فیاض، دو تن از شاگردان برجستهٔ مرحوم آیت‌الله العظمی خویی، است که ضمن نیل به درجهٔ اجتهاد، موفق به کسبِ تصدی مقام منیع مرجعیت دینی و چاپ «رسالهٔ عملیه» شدند. چنین چیزی، در میان شیعیان افغانستان سابقه نداشته است (بینش و همکاران، ۱۳۹۰: ۶۱۲). حضرت آیت‌الله محقق کابلی پس از بازگشت از نجف، رسالت و نقش اجتماعی برجسته‌ای را ایفا کرده است و منشأ خدمات و برکات بیشماری شده است (موسوی، ۱۳۸۷: ۲۲۵). براساس حدس و تخمین‌های انجام شده، حدود هشتاد درصد از شیعیان افغانستانی که در خلال دهه‌های ۱۳۷۰، ۱۳۸۰ و ۱۳۹۰ به سن بلوغ رسیده‌اند، از مقلدان ایشان بودند؛ لذا بی‌جهت نیست که گفته شده است: «آیت‌الله محقق کابلی، محبوبترین روحانی افغانستانی در جامعهٔ اهل تشیع این کشور است» (بهمنی قاجار، ۱۳۹۱: ۱۳۸).

با این بیان، لزومی ندارد علّت ضرورتِ مشارکت در این یادمان بیان شود، با این همه، یادآوری یک نکته خالی از فایده نیست: مرجع فقید حضرت آیت‌الله کابلی در رسالهٔ علمیهٔ خویش نوشته است: «اعانت و کمک و همکاری با نشریات صحیح و مورد اعتماد، از وظایف مهم و از اموری است که سبب تعمیم و توسعهٔ معارف و تبلیغات اسلامی می‌شود (محقق کابلی، ۱۳۹۸: ۴۳۱). موضوعات پیشنهادی مندرج در فراخون مجله نیز از وسعت و دقت خوبی برخوردار است. آن‌چه را نگارنده با عنوان «بازتاب فقه اجتماعی در فتاوی فقیه فقید حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی»، ارائه می‌کند، هرچند در متن فراخوان تصریح به آن نشده است، در عین حال بی‌ارتباط با موضوع فراخون این مجله نخواهد بود. «مسأله مرجعیت و مناسبات آن با مردم شیعه و هزاره‌های افغانستان»، از اهداف این ویژه‌نامه یاد شده است. این مقاله نیز می‌تواند در ذیل همین عنوان تعریف شود.

بخش بزرگی از فقه اسلامی، در برگیرندهٔ موضوعات و مسائل اجتماعی است؛ منتها به دلیل این‌که از یکسوی این مباحث در دل کتاب‌های وزین فقه اسلامی گنجانده شده است و از سوی دیگر بیشتر کتاب‌های فقهی، تاکنون به زبان عربی بوده‌اند و امکان بهره‌مندی همگان فراهم نبوده است؛ لذا فقه اجتماعی از دسترس همگان دور بوده است و کمتر مورد توجه قرار گرفته است. یکی از اسبابی که موجبات پررنگ شدن فقه اجتماعی را فراهم می‌سازد، بروز و حضورِ عالمان دینی در میان توده‌های مردم و گفت‌وگوی پیوسته و تبادل نظر در موضوعات اجتماعی است. طبیعی است که عالمان دینی نیز به دلیل اشراف و اطلاع‌شان از متون فقهی، همواره فقیهانه پاسخ می‌دهند.

در ادامهٔ این نوشتار، به نمونه‌هایی از فقه اجتماعی در فتاوی فقهی حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی اشاره خواهیم کرد؛ اما لازم می‌دانم ابتدا سه نکتهٔ مقدماتی را از نظر شما خوانندگان و فرهیختگان گرامی بگذرانم. سپس اصل موضوع را پیگیری کنم.

۱. موضوع و مصادیق فقه اجتماعی

موضوع فقه اجتماعی، عناصر دخیل در نظام اجتماعی است. به عبارت دیگر، هر پدیده‌ای که در حفظ و تعادل نظام اجتماعی مؤثر و ذیدخل است، می‌تواند موضوع فقه اجتماعی قرار گیرد. مرحوم آیت‌الله محقق در مسأله ۲۱۲۰ رسالهٔ عملیهٔ خویش نوشته است: «بر هر مسلمانی واجب است در امورات دفاعی، اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی، معیارها و ضوابط اسلامی را مراعات کند» (محقق کابلی، ۱۳۹۸: ۴۲۶). این بیان، جغرافیا و قلمرو فقه اجتماعی را ترسیم می‌کند. مسائل دخیل در نظام معیشت مردم، مانند: خرید، فروش، رهن، عاریه، مضاربه، صلح، اجاره، مزارعه، ودیعه، نفقه، حواله، کفالت، بانک، بیمه و... و نظیر مسائل مرتبط با امور خانواده از قبیل: نکاح، طلاق، لعان، شیردهی، وصیت، میراث، و نیز امور چون

قضا، دیات، شهادت، حدود و تعزیرات، از موضوعات و مصادیق فقه اجتماعی است. کتاب‌های فقهی برجای مانده از گذشتگان، چنان تنظیم و تبویب شده است که از طهارت، وضو، تیمم و غسل- شروع و به دنبال آن، احکام عبادات -نماز، روزه، زکات، خمس، حج، جهاد و...، بیان می‌شود و در نهایت نوبت به فقه اجتماعی می‌رسد (اعرافی، ۱۳۹۵: ۳۵۵ و ۳۵۶). اگرچه در واقع و حقیقت ممکن است روند منطقی آموزه‌های فقه اسلامی، با همین نظم سازگار باشد؛ لکن دلیل برآن نیست که فقه اجتماعی از اهمیت کمتری برخوردار است. به خصوص این‌که مکلف مسلمان، از صبح تا شام درگیر با همین مسائل است و نمی‌تواند از کنار آن بی‌تفاوت بگذرد.

به دلیل پدید آمدن پاره‌ای از «مسائل مستحدثه»، اکنون دائره فقه اجتماعی از موضوعات پیشگفته فراتر رفته است. برخی از متخصصان این فن معتقدند باید سامان‌دهی جدید و نوینی از ابواب فقه صورت پذیرد تا مجموعهٔ دگرگونی‌های زندگی انسان معاصر را پوشش دهد: فقه جزائی، فقه قضائی، فقه سیاسی، فقه مدیریتی، فقه تربیتی، فقه محیط زیست و منابع طبیعی، فقه پزشکی، تنها برخی از سرفصل‌های پیشنهادی است (اعرافی، ۱۳۹۵: ۳۶۸ و ۳۶۹).

بخش بزرگی از فقه اسلامی، در برگیرندهٔ موضوعات و مسائل اجتماعی است؛ منتها به دلیل این‌که از یکسوی این مباحث در دل کتاب‌های وزین فقه اسلامی گنجانده شده است و از سوی دیگر بیشتر کتاب‌های فقهی، تاکنون به زبان عربی بوده‌اند و امکان بهرمندی همگان فراهم نبوده است؛ لذا فقه اجتماعی از دسترس همگان دور بوده است و کمتر مورد توجه قرار گرفته است.

۳. چیستی و چگونگی منقطة الفراغ در فقه

موضوعات و سرفصل‌های یاد شده در سطرهای پیشین، می‌تواند قلمرو فقه اجتماعی را در زندگی روزمره به خوبی نشان دهد؛ به خصوص از منظر کسانی که معتقدند در فقه اسلامی/شیعی فراغ قانونی وجود ندارد. طرفداران این دیدگاه، چنین استدلال می‌کنند که: هرچیزی که در نظام زندگی شخصی و یا اجتماعی مردم - خواه از حیث دنیوی و خواه از حیث اخروی، به آن نیاز است، از فقه اسلامی قابل دستیابی است. فراغ قانونی نداریم و فقیه نیز حق تشریع ندارد. وظیفهٔ فقیه استنباط و تطبیق اصول بر فروع و ارجاع فروع بر اصول است (مکارم شیرازی، ۱۴۲۵ق: ۵۵۳). این نظر مورد قبول تمام متخصصان دانش فقه نیست. برخی از متخصصان حوزهٔ فقه معتقدند: «هرچند حاکمیت اصلی به شمول قانون‌گذاری، مخصوص خداوند است؛ اما انسان به عنوان خلیفهٔ خدا و جانشین خداوند در زمین، اولاً صلاحیت دارد که در چوکات و حدود شریعت به تنظیم امور عمومی خود بپردازد و این مهم بدون وضع قانون ممکن نیست؛ ثانیاً به تعبیر برخی از فقها منطقةُ الفراغ...، عرصهٔ وسیعی است که اختیار قانون‌گذاری و تصمیم در آن عرصه به بشر، یعنی فقها و قانون‌گذاران واگذار شده است» (دانش، ۱۳۹۱: ۳۵۹). مسألهٔ «منطقةُ الفراغ در فقه»، در واقع به منزلهٔ پیشنیاز فقه اجتماعی محسوب می‌شود؛ به این معنا که آیا فقیه می‌تواند در دائرهٔ «مباحات» و در ساحت «فقدان نص»، یا موارد «مالا نصّ فیه» و «سکوت نص» احکام الزامی وضع و جعل کند یا خیر؟

بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۴

۴. رابطه إباحه و مسألهٔ منطقة الفراغ

پاسخ به پرسش بالا منوط به این است که مسأله «مباحات» را چگونه تصویر و ترسیم کنیم. به عبارت دیگر، در میان احکام پنجگانه تکلیفیه، تکلیف «واجب»، «مستحب»، «کراهت» و «حرام»، روشن است؛ اما ماهیت «مباح» چیست؟ آیا «مباح» حکمی است در عداد و عرض احکام چهارگانه یاد شده؟ یا «بی‌حکمی» است؟ فقها و متخصصان فقه، «اباحه» را یکی از احکام خمسه

می‌دانند؛ اما این‌که این حُکم، «عدمی» است یا «وجودی»، دیدگاه واحدی ندارند. منشأ این اختلاف ایشان این است که «اِباحه» در مقام ثبوت دو گونه تفسیر شده است: نخست «اباحه اقتضایی» و آن در صورتی است که تساوی طرفین و آزادی شخص ملاک است، در واقع کل مصلحت، در «آزاد بودن» مکلف است و دوم «اباحه لا اقتضایی»، این نوع از اباحه جعل واقعی و شرعی دارد و آن عبارت است از «لا اقتضا بودن شیء»، در خصوص وجوب و حرمت؛ به این معنا که فلان عمل و فعل، در مورد وجوب و حرمت لا اقتضاء است؛ یعنی واجد «مصلحت» و «مفسده» الزامی نیست. این نوع از اِباحه، در واقع، همان «منطقه الفراغ» است و کسانی مانند مرحوم آخوند هروی صاحب «کفایةُ الاصول» و شهید محمدباقر صدر از متعقدان به این دیدگاه محسوب می‌شوند (احمدی، ۱۳۸۴: ۴۲۶).

بنابراین، ارتباط مسأله «منطقةُ الفراغ» با «فقه اجتماعی» به این شکل تصویر می‌شود که اگر فقیهی، قایل به «منطقةُ الفراغ» باشد، دامنهٔ فقه اجتماعی را وسیع‌تر و فراخ‌تر طراحی می‌کند؛ صدور فتوا، اظهارنظر و قانون‌گذاری در امور اجتماعی، در عینِ این‌که تشریع محسوب نمی‌شود، مجاز و مباح دانسته می‌شود.

۵. برشهایی از فقه اجتماعی در فتاوی آیت‌الله محقق کابلی

فقه اجتماعی -چنان‌که در سطرهای پیشین اشاره شد- دامنهٔ فراخ و وسیعی دارد؛ امکان ورود به مدار و تمام جوانب فقه اجتماعی، فعلاً مقدور و میسر نیست. به همین دلیل در ادامهٔ این مقاله تنها به ذکر چند نمونه و بیان مصداق بسنده می‌شود.

۵/۱. استقلال فرهنگی و اقتصادی جامعهٔ اسلامی

فرهنگ و اقتصاد، دو مؤلفه از مؤلفه‌های مهم جوامع انسانی است؛ فرهنگ کار و کوشش، همکاری و همدلی، امانت‌داری و مهرورزی، حمایت از رونق کسب و کار، جریان تجارت و داد و ستد، بهبودی اوضاع اقتصاد کشور، تولید ملی، ارائه کالای با کیفیت، تأثیر مستقیم در حفظ هویت و بهبودی معشیت مردم دارد. در خلال فتاوای فقیه فقید، همواره این امور مورد سفارش و تأکید بوده است: ایشان می‌فرمایند: «تلاش کنید حتی المقدور سطح فرهنگی مردم را بالا ببرید و کار فرهنگی کنید» (محقق کابلی، ۱۳۸۹: ۱۹۳).

در رسالهٔ توضیح المسائل، تکلیف جامعه و فرد را در این باره، به خوبی روشن می‌کند. دربارهٔ تکلیف فردی می‌نویسد: «وظیفهٔ هر مسلمان است که در بهبودی امور و وضع معاش و اقتصاد مسلمانان اهتمام نمایند» (محقق کابلی، ۱۳۹۸: ۴۳۱). و دربارهٔ وظیفهٔ اجتماعی سیاستگذاران و متولیان امور فرهنگی و اقتصادی و نظامی مسلمانان، می‌فرمایند: «بر زمامداران و مسئولان ممالک اسلامی واجب است که به هر نحو ممکن، تلاش در بالا بردن سطح فرهنگ و اقتصاد و امور نظامی مسلمانان کنند و استقلال مملکت را تأمین کنند و پُست و مقام خویش را وسیلهٔ خدمت به مسلمانان قرار دهند و در عمل، اثبات کنند که خدمت‌گذران صادق به اسلام و مسلمین هستند» (محقق کابلی، ۱۳۹۸: ۴۲۸).

۵/۲. مدیریت و نظارت بر تعلیم و تربیت

تعلیم و تربیت، سنگ بنای جامعه است؛ جوامع و مردمی که نسبت به امر تعلیم و تربیت فرزندان و آینده‌سازان خویش بیتفاوت و اهل مسامحه‌اند، نمی‌توانند در انتظار درخشش و آیندهٔ درخشان ایشان باشند. در رسالهٔ عملیه و استفائات مرجع فقید، به تکرار نسبت به این مهم اشارت رفته است. ایشان در تاریخ ۵ سنبله ۱۳۷۸، در دیداری با جمعی از دانشجویان مهاجر افغانستانی مقیم ایران، در اهمیت این مسأله می‌فرمایند: «چیزی که در زندگی انسان خیلی مؤثر است، تعلیم و تربیت است. متأسفانه دوری ملت ما از نعمت تعلیم و تربیت، باعث عقب ماندگی ما شده است. شما برادران و خواهران دانشجو در قبال اطرافیان‌تان وظیفه دارید». ایشان همین مسأله را در رسالهٔ توضیح المسائل نیز، مورد تأکید قرار داده است و از یک‌سوی می‌فرمایند: «از مهم‌ترین مطالب اسلامی

توجه به وضع تعلیم و تربیت فرزندان و مراقبت در حُسن ترقی و تکامل علمی و تربیتی آن‌ها است» (محقق کابلی، ۱۳۸۹: ۴۲۹). «یاد گرفتن و یاد دادن صنایع و علوم متداولهٔ عصر، که مورد احتیاج جامعهٔ اسلامی است و همچنین تعلّم صنایع و علومی که سبب قوّت و قدرت مسلمانان می‌شود و به وسیلهٔ آن قوای مسلمین بر کفار برتری پیدا می‌کند، بر هر مکلف، واجب به وجوب کفایی است و باید جامعهٔ اسلامی به طوری قوّت و قدرت پیدا کند که باعث قطع طمع کفار از بلاد، نوامیس، اموال و ثروت مسلمین شود» (همان: ۴۲۷). از سوی دیگر می‌نویسد: «حاضر شدن در کلاس درسی که استاد آن فساد عقیده دارد و در ضمن درس، به طور ضمنی بر ضد اسلام اظهار نظر می‌کند، حرام است »(همان: ۴۲۷). چنان‌که: «فرستادن فرزندان به مدارس ابتدایی، متوسطه و لیسه‌ها و کودکستان‌هایی که اسلامی‌بودن، امنیت و علاقه‌مندی مؤسس و معلمان آن‌ها به سنت‌های اسلامی محرز شناخته نشده‌اند و در معرض انحراف فکر، عقیده و فساد اخلاق باشند، جایز نیست» (همان: ۴۲۹).

در رسالهٔ توضیح المسائل، تکلیف جامعه و فرد را در این باره، به خوبی روشن می‌کند. دربارهٔ تکلیف فردی می‌نویسد: «وظیفهٔ هر مسلمان است که در بهبودی امور و وضع معاش و اقتصاد مسلمانان اهتمام نمایند» و دربارهٔ وظیفهٔ اجتماعی سیاستگذاران و متولیان امور فرهنگی و اقتصادی و نظامی مسلمانان، می‌فرمایند: «بر زمامداران و مسئولان ممالک اسلامی واجب است که به هر نحو ممکن، تلاش در بالا بردن سطح فرهنگ و اقتصاد و امور نظامی مسلمانان کنند و استقلال مملکت را تأمین کنند و پُست و مقام خویش را وسیلهٔ خدمت به مسلمانان قرار دهند و در عمل، اثبات کنند که خدمت‌گذران صادق به اسلام و مسلمین هستند».

۵/۳. رعایت هنجارهای اجتماعی

هنجارمندی و پیروی از عرفیات نیک و پسندیده، شاخصهٔ مردمان با شخصیت و با کرامت است؛ جامعه و مردمی که هنجارهای اجتماعی خویش را به راحتی زیر پا می‌گذراند، در واقع شیرازه‌ها و پیوندهای پسندیدهٔ خویش را پاره می‌کنند. معمولاً چنین است که وقتی هنجارهای اجتماعی، ویژگی‌های نیک رفتاری، نمادهای معنادار فرهنگی و علقه‌های خونی و فامیلی، دچار از هم گسیختگی می‌شوند، به راحتی قابل جبران و تعمیر نیستند. به باور جامعه‌شناسان، هنجارهای اجتماعی چیزی نیست که در یک شب نصیب جوامع شود؛ اما می‌تواند یکشبه به حراج گذاشته شود. در فقه اسلامی، «عُرف»-که می‌تواند نامی باشد برای هنجارهای نیک اجتماعی-، جایگاه والا و ارجمندی دارد و فقها در مسائل مختلف، مُتَدیّنان و مُکلّفان را به «عُرف» ارجاع می‌دهد و حتی در رساله‌های عملیه نیز بازتاب یافته است. از باب نمونه مرحوم آیت‌الله محقق در رسالهٔ توضیح‌المسائل دارد: «پوشیدن لباس مخصوص مردها بر زن‌ها و لباس مخصوص زن‌ها بر مردها، اگر در محضر عام و نظاره‌کنندگان باشد، حرام است. اگر جهت ستر عورت در اتاق خلوت باشد و یا در زیر لباس خویش بپوشد، دلیلی بر حرمت آن نیست»(محقق کابلی، ۱۳۹۸: ۴۳۳).

این مسأله نشان می‌دهد که «حُرمتِ» پوشش لباس شهرت، به خاطر تار و پود و جنس و پَشم آن نیست، که اگر چنین می‌بود، باید در رخت خواب و اتاق خلوت نیز حرام می‌بود، علت حُرمت آن در هنجارشکنی اجتماعی و بی‌توجهی نسبت به عُرفیات پذیرفته شده در میان امت اسلامی است.

بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۴

۵/۴. تَحزّب و تَعصّب؛ مدارِ حرکت در برهوت

محسن مخملباف، مستند ساز ایرانی، پس از ساخت مستند «سفری به قندهار»، کتاب کوچکی نوشته بود به نام: «بودا در افغانستان تخریب نشد، از شرم فرو ریخت»، نگارنده چندین سال پیش این کتاب را خواندم و برخی از پارگراف‌های آن را هنوز به خاطر دارم. در یک جایی از همین کتاب نوشته بود: «سلاح، خود عامل ناامنی است؛ اما در افغانستان، امنیت افراد توسط سلاح تأمین می‌شود»؛ چرا چنین است؟ قرار نبود در این مقاله به چنین موضوعاتی پرداخته شود؛ اما از باب «الکلامُ یَجُرّ الکلام»، چنین شد. مرجع فقید حضرت آیت‌الله کابلی «تحزّب حزبی» و «تعصّب قومی» را عامل بخشی از نابسامانی اوضاع جاری کشور می‌داند. قرار بود کشور از طریق فعالیت و شکل‌گیری احزاب و رقابت سالم برای رشد آگاهی و آبادانی و توسعهٔ کشور، به سمتِ استقلال، آبادانی، و آزادی برود؛ اما فرو افتادن «احزاب»، در برهوت بی‌فکری، بی‌برنامگی، بی‌نظمی و اهتمام تمام در رقابت‌های ناسالم، سبب شده است که روز به روز، اوضاع کشور نابسامان‌تر شود.

فقیهِ فقید می‌فرمایند: «گروهی که منسجم باشد و برای اسلام خدمت کند و در خدمت مردم باشد، خیلی خوب و مثبت و مورد تأیید است» (محقق کابلی، ۱۳۸۹: ۱۰۰). «تلاش کنید که بعد از این تمام شیعیان افغانستان، یکپارچه شوند و یک حزب داشته باشند، آن وقت می‌توانید به کمک خداوند یک قدم مثبت به نفع شیعیان افغانستان بر دارید» (همان: ۱۹۵)؛ ولی اگر مبتلا به تعصبات گروهی و قومی شوند و با یکدیگر به مقابله برخیزند، حزب و قوم خودش را همیشه از خطا و اشتباه دور بدانند و اشتباهات و مشکلات را به کردن طرق مقابل بیندازند، در این صورت نه تنها سبب خدمت به مردم و مملکت نیست؛ بلکه سبب نکبت مردم و ملت است (همان: ۱۰۱، ۱۹۵، ۲۳۶ و ۲۳۹). مرحوم آیت‌الله کابلی همواره ما را از تحزب و تعصب افراطی، برحذر می‌دارد و نسبت به پیامدهای ناگوار آن هشدار می‌دهد و کسانی را که همواره معیارش منافع و مصالح حزبشان بوده است، سفارش به استغفار و توبه می‌کند (محقق کابلی، ۱۳۸۹: ۶۱، ۶۳، ۲۳۶ و ۲۳۹).

۵/۵. تعمیم و تخصیص چالش آفرین

مسأله سادات و غیرسادات از جمله مسائل خنده‌دار است که حتی برای خندیدن نیز دلچسپ نیست؛ اما همین مسأله مُضحِک، همواره به عنوان یکی از ابزارهای ایجاد چالش، نقش پُررنگی را ایفا کرده است. البته روشن است که آبشخور آن غیر از نادانی و احیاناً اغراض پست دنیوی چیزی دیگری نیست؛ لکن در جامعهٔ افغانستان، چنان تابوسازی و مقدس‌نمایی شده است که هرگونه پرسش و گفت‌وگویی در این باب، به مثابه ورود به حریم خلوت خدا است! مرحوم آیت‌الله العظمی محقق کابلی، با اظهار نظرهای صریح و صحیح، در این مورد، در واقع خودش را به قربانگاه بُرد. فتاوی صریح ایشان چنان است که اگر وزانت علمی، شریعت‌محوری و احراز دلسوزی ایشان نبود، ممکن برای همیشه، منزلت اجتماعی خویش را از دست بدهد.

در استفتائات ایشان بارها، در خصوص نحوهٔ روابط و خویشاوندی سادات با غیرسادات، سؤال شده است. پاسخ ایشان همیشه یک چیز است: «احترام سادات مانند دیگر مؤمنان لازم است. اهانت به مسلمان جایز نیست؛ چه سید باشد یا غیرسید. عقد [دختر] سیده با غیرسید شیعه و مسلمان جایز است و اهانت به شمار نمی‌آید. سیرهٔ علما و فقها این مسأله را تأیید می‌کند. وظیفهٔ علما و روحانیان است که این حکم شرعی را ترویج کنند و انکار حکم شرعی عامداً و عاملاً حرام است و در برخی موارد موجب ارتداد می‌شود. محتوای وصیتنامه خلاف شرع است، عمل به وصیتنامه لازم نیست» (محقق کابلی، ۱۳۸۸: ۲۰۷ و ۲۵۹).

پرسشگر دیگری پرسیده است ازدواج سادات با غیر سادات از نظر شرعی چگونه است؟ آیا در زمان حضرات معصومین و در طول تاریخ اسلام، اتفاق

افتاده است؟ ایشان چنین پاسخ داده است: «ازدواج سادات با غیر سادات، از نظر «کتاب»، «سنت»، «اجماع» و نیز سیره هیچ اشکالی ندارد؛ این خرافات خلاف شرع که می‌گویند ازدواج سادات با غیرسادات جایز نیست، باید از بین برود» (محقق کابلی، ۱۳۹۳: ۳۹۱).

بسیار مایه مباهات و سرافرازی است که شیعیان افغانستان و جامعهٔ هزاره، همواره سادات این کشور را جزء خویش می‌دانسته‌اند و خواهان امتیاز و احترام برابر بوده‌اند و کسانی مانند مرحوم سید اسماعیل بلخی (ره) را نماد خدمت و صداقت به خویش و ملت افغانستان می‌دانسته‌اند؛ اما بسیار مایهٔ سرافکندگی و شرمساری خواهد بود اگر گزارش مرحوم کاتب صحیح باشد. مرحوم کاتب در یکی دو جایی از سراج‌التواریخ آورده است: در مقدمهٔ تهاجم و حملهٔ عبدالرحمان به هزارستان، نقشهٔ حمله و راه‌های مواصلاتی و تدارکاتی را برخی از سادات محترم که به مناطق هزارستان تردد داشتند، تهیه و به عبدالرحمان پیشکش کردند (کاتب، ۱۳۹۱: ۶۲۸).

۵/۶. بهای غیرمشروع تشکیل زندگی

یکی دیگر از مسائل گریبانگیر مردم افغانستان و به خصوص جوانانی که در آستانهٔ ازدواج و تشکیل زندگی قرار دارند، پدیدهٔ «گَله» است. گله، چنان‌که روشن است، نه «مَهر» است نه «شیربها»، پول نسبتاً هنگفتی است که وَلیّ دختر، برای خودش از داماد می‌گیرد و در امور شخصی خودش به مصرف می‌رساند. فقیه فقید حضرت آیت‌الله کابلی مرتب نسبت به این پدیدهٔ نامیمون در جامعه، هشدار داده و در صورتی که داماد رضایت قلبی بر این کار نداشته باشد، صرفا به خاطر جلب رضایت وَلیّ عروس، نسبت به پرداختِ آن مبادرت ورزد، مصداق «اَکلِ مال به باطل» دانسته و پرداخت بهای غیرمشروع برای تشکیل زندگی است. ایشان در رسالهٔ توضیح المسائل نوشته است: «آن‌چه در بعضی بلاد، مرسوم است که مالی را از داماد به عنوان شیربها یا به عنوان دیگری می‌گیرند و به داماد می‌گویند تا فلان مبلغ را ندهی کار شما را راه نمی‌اندازم، حرام است و به منزله «دختر[انسان] فروشی» است» (محقق کابلی، ۱۳۹۸: ۵۲۷. فاضلی بهسودی، ۱۳۹۸: ۵۸۳).

در استفتائات مرجع فقید نیز همین دیدگاه تبیین و تشریح شده است: «ایشان در پاسخ به سؤالی مبنی بر این‌که حَکَمِ گرفتن گَلَه از داماد چیست؟ می‌نویسد: «گرفتن گله ولو به رضایت پدر داماد باشد، حرام و خلاف شرع است؛ چون روایت مطلق است که از امام سؤال شده است و مضمونش این است: «یکی به کسی دیگری دخترخود را به ازدواج می‌دهد؛ ولی مقدار پولی را که پدر دختر می‌گیرد و مقداری را خود دختر می‌گیرد». حضرت فرمود: «آن‌چه را دختر می‌گیرد، حلال است (که منظور مَهر است) و آن‌چه را که پدر دختر می‌گیرد، حرام است و حضرت نفرمود اگر پدر داماد راضی به دادن پول باشد، اشکال ندارد. پس روایت دالّ بر عدم جواز، مطلق است» (محقق، کابلی، ۱۳۹۳: ۳۶۸).

به دلیل این‌که گرفتن «گَلَه» از داماد، از اساس غیرمشروع است، نتیجهٔ طبیعی آن این است که دخل و تصرف در آن، حرام است. طبق فتاوی فقیه فقید، پولی، زمینی، یا کالای دیگری را که وَلیّ دختر تحت عنوان «گَلَه» از داماد می‌گیرد، داماد می‌تواند مطالبه کند و در صورتی که دخل و تصرفی صورت گرفته باشد، ضامن است. مگر این‌که هبه کرده باشد که چنین چیزی نیز بعید است (محقق کابلی، ۱۳۸۵: ۳۱۹ و ۳۲۰).

خاتمه

نمونه‌های دیگری نیز هستند که در چوکات فقه اجتماعی قرار می‌گیرند و در آثار و انظار مرجع فقید نیز بازتاب داشته‌اند که از ذکر آن پرهیز می‌شود. در خاتمه یادآوری این نکته را بی‌دلیل نمی‌دانم که عنوانِ «فقه اجتماعی»، تازه در روزگار ما بر سر زبان‌ها افتاده است؛ اما چنان‌که در مقدمهٔ این نوشتار اشاره شد، فقه اجتماعی بخش عظیمی از فقه اسلامی را شامل می‌شود. تحولات و دگرگونی‌های فرهنگی و اجتماعی

که در روزگار ما پدید آمده است، نه تنها مایهٔ محدودیت و کاهش گسترهٔ آن نشده است؛ بلکه دامنه‌های آن را به مسائل نو پیدا نیز بسط داده است. می‌طلبد که اصحاب فقه و متخصصان این فن، نسبت به این موضوعات ورود آگاهانه پیدا کنند و کارآمدی فقه اسلامی را در هنجارسازی و فرهنگ‌سازی دینی جامعه، نشان دهند. ▣

منابع

۱. احمدی، امین، (۱۳۸۴)، انتظار بشر از دین، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، اول.
۲. اعرافی، علی‌رضا، (۱۳۹۵)، درآمدی بر اجتهاد تمدن‌ساز، تحقیق و نگارش علی بخشی، قم، اشراق و عرفان، اول.
۳. بهمنی قاجار، محمدعلی، (۱۳۹۰)، جایگاه سیاسی و اجتماعی شیعیان در افغانستان، تهران، اندیشه سازان نور، اول.
۴. بینش، محمدوحید، و همکاران، (۱۳۹۰)، شیعیان افغانستان، تهران، اندیشه‌سازان نور، اول.
۵. دانش، سرور، (۱۳۹۱)، حقوق اساسی افغانستان، کابل، مؤسسهٔ تحصیلات عالی ابن‌سینا، دوم.
۶. فاضلی بهسودی، محمدباقر، (۱۳۹۸)، توضیح المسائل، کابل، دفتر معظم‌له.
۷. کاتب، ملا فیض محمد، (۱۳۹۱)، سراج التواریخ، ج۳، ب۱، تهران، عرفان، اول.
۸. محقق کابلی، قربان‌علی، (۱۳۸۵)، استفتائات، ج۱، قم، قلم مکنون، اول.
۹. محقق کابلی، قربان‌علی، (۱۳۸۹)، نصایح اخلاقی، گردآوری و تنظیم خلیلی روسی، قم، دارالتفسیر، اول.
۱۰. محقق کابلی، قربان‌علی، (۱۳۹۳)، استفتائات، ج۳، گردآوری و تنظیم سردار حسین نظری، قم، دارالنشر اسلام، دوم.
۱۱. محقق کابلی، قربان‌علی، (۱۳۹۵) مجمع الاحکام، تهیه و تنظیم محمدباقر فاضلی بهسودی، قم، دارالنشر اسلام، اول.
۱۲. محقق کابلی، قربان‌علی، (۱۳۹۸)، رسالهٔ توضیح المسائل، قم، دارالنشر اسلام، بیست و پنجم.
۱۳. محقق کابلی، قربان‌علی، (۱۳۸۸)، استفتائات، ج۲، قم، دارالنشر اسلام، دوم.
۱۴. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۴۲۵ق)، انوار الفقاهه (کتاب البیع)، قم، مدرسهٔ الامام علی بن ابیطالب، بینا.
۱۵. موسوی، سیدعسکر، (۱۳۸۷)، هزاره‌های افغانستان، ترجمهٔ اسدالله شفایی، قم، اشکیاس، دوم.

بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۴

مرجعیت آیت‌الله‌العظمی محقق کابلی و تقویت خودباوری هزاره‌ها



□ زکریا فصیحی

معنا و کارایی خودباوری

«اعتمادبه‌نفس، به خود متکی بودن، باور به توانایی خود داشتن»، (انوری، ۱۳۸۲: ۴۶۳)، «شناخت ویژگی‌های خود، پذیرش آن‌ها و تکیه بر آن‌ها»، (دانشنامهٔ رشد، ذیل واژهٔ مذکور) را خودباوری گفته‌اند. بنابراین، خودشناسی و خوداتکایی (استقلال فکری) و شناخت ارزش‌های وجودی و شناخت استعداد خود برای رشد و رسیدن به اهداف فردی و اجتماعی، احساس ارزشمند بودن و عزت‌نفس، همه شاخه‌های ارزشمند درخت «خودباوری» است.

روانشناسان براین باورند که «افکار ما شکل‌هایی از وجود ما هستند. از این‌رو، انسان باید تمام ابعاد و خصایص شخصیت خود را بشناسد. نقطهٔ شروع موفقیت و بزرگ‌تری قدم به سمت تعالی خودشناسی، خودباوری و اعتمادبه‌نفس است». یقیناً فرمودهٔ حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) در نهج‌البلاغه به امر خودباوری، شایستگی‌ها و استعداد خود را شناختن، از آن‌ها نفع بردن و به امید دیگران نبودن اشاره دارد: «هلک امرء لم یعرف قدره»؛ کسی / کسانی که قدر و منزلت فردی و اجتماعی خود را نشناسد / نشناسند و برای رسیدن به کمال انسانی و اهداف والای بشری خود، استعداد و توانایی‌های درونی خود را شکوفا نکند / نکنند، هلاک

خواهد/ خواهند شد؛ لذا بر ما است که استعداد و توانایی‌های فکری فردی و اجتماعی خود را شناسایی و شکوفا کنیم تا برخود متکی باشیم و برای ترقی و تعالی چشم امید و توقعی در راه کسی نداشته باشیم. این خودباوری و خوداتکایی فروغ امید را در ذهن و روان آدمی ایجاد می‌کند که در پرتو آن برای آینده خود و جامعه و کشور خود برنامه‌ریزی می‌کند.

در هر کسی و هر جامعه‌ای که این اوصاف روحی وجود نداشته باشد، آن فرد و جامعه از خودباوری؛ این هستهٔ بالندگی و رشد، محرومند. در این عصر که هر کسی به فکر خود است و اگر توانایی بیشتری برای دستگیری و یاری‌رسانی داشته باشد، افراد قبیله و نزدیکان خودش را همیشه مستحق‌تر از همه می‌داند، به خود متکی بودن ضروری همه است. از بس روح همگرایی و نوع‌دوستی پژمرده شده است و خودخواهی و منفعت‌طلبی در جوامع امروزی گل کرده است، این روند فاجعه‌آمیز و ویران‌کننده در جامعهٔ افغانستان البته بسیار پررنگ و رونق‌تر است. تعصب قومی و طایفه‌ای و حتی حزبی و جناحی، روزگار خوش و زندگی بروفق مراد را مدت‌ها است که از مردم این سامان گرفته است.

هزاره انسان روز خوش ندیدهٔ تاریخ معاصر افغانستان

بودن از قوم خاص و داشتن مذهب و زبان خاص، در هیچ نگرش و گرایشی و در هیچ سرزمینی و در هیچ مفکورهٔ سیاسی جرم نیست تا زمینهٔ سرکوب و تحقیر و نابودی کسی را فراهم کند؛ اما در افغانستان نگاه متعصبانه و تمامیت‌خواه همیشه حاکم، بخشی بزرگی از مردم این بوم و بر را به توپ و تازیانهٔ تحقیر و سرکوب بست. عرصهٔ زیستن را چنان بر این طایفه تنگ کرد که فقط نفس کشیدن حتی در مغاره‌ها و دره‌های سنگ‌زار و سردسیر و برف‌گیر، برای‌شان به آرزوی بلند تبدیل شده بود. به‌گونه‌ای که هر نوع امید و آینده‌نگری و زیست انسانی و بهرمندنی از حقوق مدنی و انسانی را فراموش کرده بودند. به زبان آوردن نام و ابراز هویت برای‌شان به مثابه اقرار به جرم و جنایت نابخشودنی بود.

هرچند نام و هویت را نمی‌توانستند در پس شمایل ظاهری خود پنهان کنند. این قربانیان بی‌پناه هزارتکه شده، هزاره‌های افغانستان بودند که یاد زجرکشی‌ها و درد کشیدن‌های‌شان، دل نسل‌اندرنسل این قوم را می‌سوزاند و جان‌های‌شان را آتش می‌زند.

چه کسی می‌تواند فراموش کند پیشینه‌ای را که مردان اجدادش در آن سلاخی شدند، تنهای‌شان به گورهای دسته‌جمعی دفن شدند و از سرهای‌شان مناره ساختند! زنان و کودکان‌شان اسیر و فروخته شدند و در لباس کنیز و خدمتکار سر از کابل و بازارهای لاهور و بخارا درآورند! بسیاری از خانواده‌ها درحالی‌که ملک اجدادی خود را به دست یغماگران می‌دیدند، چوب آوارگی اجباری خوردند و در ممالک غیر از افغانستان، نام‌های قومی و نژادی دیگری به خود گرفتند. هزارهٔ افغانستان نه، هیچ بشر دیگر با آن حجم از تحقیر، تکفیر و شماتت سیستماتیک، نمی‌توانست و نمی‌تواند به آینده امیدوار باشد، از اعتمادبه‌نفس و خودباوری برخوردار باشد و سرما و سیاهی شب را به امید گرما و سپیدی روز، تحمل کند.

نگاه منصفانهٔ تاریخ معاصر افغانستان و جهان، این را نه به پای جرم نداشتهٔ قربانیان، بلکه به حساب حاکمان تمامیت‌خواه و متعصب و خون‌آشام این مُلک نوشته است و از این‌پس نیز نوشته و تحلیل و تفسیر خواهد شد. حاکمان و سیاستمداران خودکامه‌ای که روی خود و حکومت‌داری و سیاست‌مداری و رعیت‌پروری را در تاریخ افغانستان سیاه کردند، منابع تاریخی و پیشینهٔ سیاسی و اجتماعی این کشور را به رنگِ ننگ و عار آغشتند. چنان‌که هرچه زمان بگذرد، هر خوانندهٔ تاریخ افغانستان و سرگذشت هزاره‌های قربانی و حاکمان جانی را مرور کند، لعن، ننگ و نفرین نثار آن حاکمان رعیت‌کُش خواهد کرد.

هزاره‌ها و ضرورت خودباوری در افغانستان

این از ایستادگی، استقامت و سرسختی انسان هزاره است که به‌رغم آن طوفان سهمگین تبعیض، تعصب و امواج پرتلاطم سرکوب‌های سیاسی و اجتماعی

سیستماتیک، ماند و نسل، فرهنگ و هویت خود را حفظ کرد. چنان‌که بذر اگر توان بالقوه رشد داشته باشد، خاک مانع رشدش نخواهد شد، انسان هزاره نیز ماند و جوانه زد و رو به رشد نهاد. هرچند در مسیر این رشد که هنوز تا رسیدن به مرحلهٔ هدف، فاصله‌ها دارد، بسیار سنگ خورد و افتاد. زمین خورد و لگدمال شد. جان و خون داد و در غم و عزای عزیزانش نشست؛ اما اکنون همچنان امیدوار به آینده و استوار در کنار دیگر هم‌وطنان خود به‌پیش می‌رود. خود را در سرنوشت سیاسی کشورش شریک می‌داند. برای حفظ تمامیت ارضی کشورش در اردوی ملی شرکت کرده و با جان و دل خدمت می‌کند و خون می‌دهد و شهید می‌شود. برای اعتلای فرهنگ و دیانت ساختن آیندهٔ خود و ترقی افغانستان، مکتب و دانشگاه می‌رود و با تلاش وصف‌ناشدنی، درس می‌خواند. این‌ها نشانه‌های خودباوری انسان هزاره است؛ اما هر انسان هزاره بداند که هنوز باید ایستاد، مظاهره و مناظره کرد، فریاد زد، حق شهروندی و مدنی متوازن و برابر با دیگران خواست، اگر نیاز شد جنگ و اگر لازم بود صلح کرد، در مناسبات سیاسی و اجتماعی استوارتر از پیش ظاهر شد، کاندید شد، رأی داد، مکتب و دانشگاه رفت، تعلیم دید و به سلاح دانش و تکنولوژی روز مجهز شد و... تا حق راه یافتن به رأس هریک از سه قوهٔ کلان کشور پیدا کند. دیگر در معادلات سیاسی و دیپلماتی کشور، انسان درجه‌دو نباشد. تحصیلات و توانایی‌های علمی‌اش، مثل تحصیلات دیگران ارزش داشته باشد. خون شهیدان و قربانیان قومش پاس داشته شود و حق نسل نو و آینده‌اش محقق گردد.

هر انسان هزاره می‌داند که همهٔ این مزایای مدنی و اوصاف اجتماعی، آرزوهای ایدئال‌گرایانه نیست؛ بلکه آرمان‌های دست یافتنی است؛ ولی برای رسیدن به آن‌ها باید به نیروی فکری و علمی خود متکی بود و با اعتمادبه‌نفس کامل به‌پیش رفت. فراموش نکردن گذشتهٔ تاریخی و مویه کردن برگذشتهٔ آمیخته با خون، خشونت، تحقیر و تکفیر، به معنای نشستن و بازو و زانو بغل گرفتن و باز مویه کردن نیست؛ بلکه داشتن حافظهٔ تاریخی و از خاکستر بلند شدن و بر شاخه نشستن و یافتن جایگاه اجتماعی و سیاسی سزاوار خود است. احیای عدالت‌اجتماعی و تذکری به دیگران است تا به دموکراسی و حقوق مدنی و بشری همه احترام بگذارند. بر باور روانشناسان، با نیروی خودباوری و تلاش هدفمند، می‌شود آرمان‌های خود را محقق کرد. بنابراین، خودباوری برای هر زمین‌خورده که برای ادامهٔ مسیر بلند شده، یک ضرورت است و انسان هزارهٔ افغانستان کسی است که بارها بال پروازش سنگ خورده است و او به زمین افتاده است؛ اما باز با سر پرشور و دل پرامید بلند شده است.

مرجعیت حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی در احیا و تقویت خودباوری هزاره، نقش ویژه و اساسی داشت و دارد. میزان خودباوری که مردم سنتی هزاره از این عامل و زمینهٔ معنوی به دست آوردند، قابل توصیف نیست. چه این‌که مرجعیت ایشان فراتر از افغانستان بود و شیعهٔ افغانستانی را به همهٔ شیعیان جهان معرفی می‌کرد و این افتخار بزرگی برای هزاره بود.

زمینه‌ها و عوامل خودباوری هزاره در افغانستان

زمینه‌های خودباوری هزاره‌ها در افغانستان را می‌شود از حرکت‌های جسورانه و انقلابی شخصیت‌های انقلابی و عدالت خواهد جست‌وجو کرد. ستارهٔ امید و خودباوری در آسمان شب دیجور تاریخ هزاره از این حرکت‌های انقلابی دمیدن گرفت و شکسته شدن حاکمیت انحصاری را در اذهان خدشه‌دار کرد. هرچند حکومت‌های بعدی تحت حمایت روس‌ها هم بیشترین قربانی را از مردم هزاره (به‌تناسب جمعیت) گرفت و نخبگان علمی فرهنگی و سیاسی هزاره را نابود

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

کرد؛ اما هزاره‌هایی هم بودند که در مناصب حکومتی تا مقام نخست‌وزیری پیش رفتند. این امر البته در نوع خود، چنان‌که فضای مملو از توهین و تحقیر هزاره را در نگاه دیگران اندکی تغییر داد، زمینه‌ای برای ایجاد خودباوری هزاره نیز شد.

تشکیل احزاب سیاسی و شرکت در جهاد علیه ارتش اشغالگر روس و کسب موفقیت‌هایی در مناطق خاص، از دیگر عوامل خودباوری هزاره بود. یکی از جنبه‌های مثبت تشکیل احزاب سیاسی هزاره‌ها، به نمایش درآمدن وجود هزاره، افکار و اندیشه‌های سیاسی و پتانسیل انقلابی هزاره در افغانستان بود. در این میان نقش حزب وحدت و رهبری رهبر شهید استاد مزاری البته از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود که بر دوست و دشمن هزاره پوشیده نیست. مزاری بود که گفتمان عدالت‌اجتماعی را در افغانستان به نفع اقوام محروم این کشور فریاد زد. او بود که از رسمیت مذهب شیعه در افغانستان دم زد و از مشارکت هزاره در سرنوشت سیاسی کشور سخن گفت. «ما می‌خواهیم هزاره بودن دیگر جرم نباشدِ» شهید مزاری بود که خون خودباوری را در رگ و جان هزاره به جریان انداخت.

مرجعیت حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی در احیا و تقویت خودباوری هزاره، نقش ویژه و اساسی داشت و دارد. میزان خودباوری که مردم سنتی هزاره از این عامل و زمینهٔ معنوی به دست آوردند، قابل توصیف نیست. چه این‌که مرجعیت ایشان فراتر از افغانستان بود و شیعهٔ افغانستانی را به همهٔ شیعیان جهان معرفی می‌کرد و این افتخار بزرگی برای هزاره بود. هم معنوی و سازگارتر با روح سنتی و تدین هزاره و هم با دوام و بسیار پربار و ثمربود. از این‌رو، در تقویت روحیهٔ خودباوری هزارهٔ افغانستان بسیار مؤثر واقع شد. نقش مراکز آموزشی تعلیمی و عبادی ایشان در افغانستان سر جای خود، اما دفاتر ایشان برای حل و فصل دعاوی مردم، هم مرجع و ملجأ امن و مطمئن مردم بود و هم بار بزرگی از روی دوش بخش قضا و سارنوالی دولت برداشت. در کشوری که حل کوچک‌ترین معضل قضایی، زمانی طولانی را در بر می‌گیرد، دفاتر مرجع فقید نعمت بسیار ارزنده‌ای برای مردم بود که از یک‌سو شر فساد اداری حاکم در ادارات کشور را از سر مرد کم می‌کرد و از سوی دیگر مردم، آن مراکز را از خود می‌دانستند و این امر در تقویت خودباوری و اعتمادبه‌نفس مردم بسیار مؤثر بود.

آیت‌الله العظمی محقق کابلی، خط شکن عرصهٔ خودباوری

مرجعیت علمی و فقهی شیعه، نه این‌که با تعصب یا کدام صفت منفی دیگر تاکنون منحصر به انسانِ جغرافیای خاص بوده و از این‌پس نیز باشد؛ بلکه در باور شیعی، باب اجتهاد باز و شرایط احراز آن مشخص است. از این‌رو، هر کسی که بتواند آن شرایطی را که بیشتر علمی و معنوی است، به دست آورد، مجتهد است و می‌تواند عَلم مرجعیت شیعه را به دوش بگیرد. البته احراز اصل اجتهاد سرجای خود، ولی پذیرفتن وظیفهٔ مرجعیت کار آسانی نیست و هر مجتهدی حتی جامع‌الشرایط، افراشتن لوای مرجعیت را در توان خود نمی‌بیند. تنها افراد خاص، باجرئت و شهامت و توان مدیریتی خاص می‌توانند این لوای پر ابهت و سایه‌گستر را به دوش بگیرد و برافرازد. حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی(ره) یکی از این افراد خاص بود که توانست در جایگاه مرجعیت جهان تشیع بایستد و باعث افتخار ملتی شود که چندین نسل چنان سرکوب‌شده بود که ایستادن در چنین جایگاه‌هایی را در شأن و توان خود نمی‌دید.

مطمئناً هدف اعلای ایشان از تصدی مقام معنوی مرجعیت، فراتر از مرز، جغرافیا و ملت خاص بود؛ اما این هزارهٔ زجردیده و محروم بود که مرجع تقلید شدن یکی از افراد خود را باعث افتخار و سربلندی خود می‌دانست و می‌داند. از آن‌جا که ایشان از متن جامعهٔ محروم و تحقیرشده برخاسته بود، بیشتر همتش را برای عزت و اقتدار آن مردم گماشت و «برای اعتلای کلمهٔ توحید و فرهنگ اهل‌بیت(ع) خود را در خدمت ملتی قرار داد که طی قرون متمادی شلاق ستم حکام جور را تحمل کرده بودند؛ مردمی که حقوق و شخصیت‌شان پایمال شده بود و حریم حیثیت‌شان را شکسته بودند و

مذهب و تفکرشان غیررسمی و جرم بود». (جامعهٔ روحانیت، ۱۳۷۴: ۴۰)

این‌که اجتهاد آن مرجع فقید برای نیروی روحی بخشیدن به هزارهٔ افغانستان مؤثرواقع شد، سرجای خود، اما آن‌چه گفتنی است، داشتن شهامت و خط‌شکنی ایشان برای به دوش گرفتن لوای مرجعیت تشیع از میان شیعیان گمنام و محروم افغانستان بود. این یعنی یکی از همان مردم محروم، دارای چنان شهامتی شده بود که برای تمام شیعیان جهان مرجع تقلید شود.

جامعه و مردمی که برای تاریخ خون‌بار و سراسر اسارت و سرکوب و کله‌منار و گور دست جمعی خود مویه کرده‌اند، وقتی می‌دانند که یکی از آنان قلهٔ مرجعیت جهان تشیع را فتح کرده است، ضرورتاً به نیروی درونی و روانی مردم خود امیدوار می‌شوند. فتح قله‌های موفقیت و موقعیت‌های علمی، سیاسی و اجتماعی را فتح شدنی و دست‌یافتنی می‌یابند. جوانان خود را برای فتح‌های دیگر، تشویق می‌کنند. از درد و آلام گذشته‌شان که به خاطر نژاد، مذهب، سیما و زبان خود کشیده‌اند، کاسته می‌شود. این مرجع فقید از این‌که باب بزرگ و وسیعی به سمت افق خودباوری و خوداتکایی به روی هزاره گشود، حق بزرگی بر عهدهٔ

بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۴

این‌که اجتهاد آن مرجع فقید برای نیروی روحی بخشیدن به هزارهٔ افغانستان مؤثرواقع شد، سر جای خود، اما آن‌چه گفتنی است، داشتن شهامت و خط‌شکنی ایشان برای به دوش گرفتن لوای مرجعیت تشیع از میان شیعیان گمنام و محروم افغانستان بود. این یعنی یکی از همان مردم محروم، دارای چنان شهامتی شده بود که برای تمام شیعیان جهان مرجع تقلید شود.

هزاره دارد. او که «در یک مقطع بسیار حساس تاریخی، تصمیم بی‌پیشینه و تاریخی گرفت و در پاسخ به نیاز و مطالبات مردم و مقتضیات زمان و اصرار و حمایت بی‌دریغ رهبر شهید استاد مزاری و سایر علما و شخصیت‌های سیاسی و دینی کشور، در عرصهٔ اجتهاد و فقاهت قد برافراشت، نماد و محصول خودآگاهی و خودباوری مردم ما در حوزهٔ علوم دینی و مرجعیت مذهبی بود». (از پیام سرور دانش به مناسبت رحلت آیت‌الله محقق کابلی).

ایشان سال‌ها پیش به مرتبهٔ اجتهاد رسیده بود. از استادش حضرت آیت‌الله العظمی سید ابوالقاسم خویی که زعیم وقت امور دینی تشیع بود، لقب پرافتخار «العلامهٔ الفاضل» و «رکن الاسلام» (خویی، بی‌تا: ۷۲) دریافت کرده بود. پس از بازگشت به وطن در اواسط دههٔ پنجاه، برای تأسیس حوزهٔ علمیه و تدریس علوم دینی کمر همت بست؛ اما همین‌که اوضاع سیاست، فرهنگ و اجتماع کشور را نابسامان دید، با همان علم و اجتهاد که میراث ارزشمند حوزهٔ نجف بود، وارد مناسبات سیاسی افغانستان شد. او چون خود را در قبال سرنوشت ملت و کشورش مسئول می‌دانست، «سکوت، سازش، معامله و بی‌طرفی را هرگز روا ندانست و در سنگر دفاع از حریم تشیع، عزت و شرف ملت رنج‌دیده و محروم خویش، شتافت، (همان، ۵۷) تا وظیفهٔ خود را در قبال دین و مردم متدین افغانستان ایفا کرده باشد؛ زیرا وقتی افغانستان در آتش جنگ داخلی می‌سوخت و ملتِ متأثر از آن بحران، در ناامیدی و حیرانی گرفتار بود، ایشان که از متن درد، رنج و حرمان و حیرانی اجتماعی برخاسته بود، خود را برای ورود به عرصه‌های اجتماعی و سیاسی کشور و ملت موظف می‌دانست. از این‌رو، در قامت یک مجتهد جامع‌الشرایط وارد عرصهٔ این مسائل شد. این ورود در شرایطی که مسیر جهت‌گیری‌های سیاسی و اجتماعی برای عوام قابل‌تشخیص نبود، چراغ راهی برای مردم و جامعهٔ بحران‌زدهٔ افغانستان شد.

در زمان مقاومت و عدالت‌خواهی نیز برای احیای هویت سیاسی و احقاق حقوق مدنی مردم خود، تمام

خطرات ناشی از جنگ، تفنگ و موشک دشمن را به جان خرید و به پا خاست. در آن شرایط، این حرکت ایشان به‌عنوان یک مجتهد و عالم دینی، سند بزرگ مشروعیت و قداست مقاومت و دفاع تاریخی و مایهٔ دلگرمی و تحریک بیشترانگیزه‌ها برای مدافعین حریم تشیع شده بود. او «قوت قلبی بود برای نیروهای انقلابی و روشنفکران مسلمان اعم از حلقه‌های مبارزاتی حوزوی و دانشگاهی که با رژیم حاکم، مبارزات مخفی یا علنی داشتند» (همان، ص ۶۵). در شرایط ایجاد احزاب، وقتی از سوی سران برخی احزاب به همکاری دعوت می‌شود و حتی بالاترین سِمت حزبی برای‌شان پیشنهاد می‌شود، «پاسخ ایشان منفی است و حرف‌شان این است که برای من وحدت تشیع و گروه‌های جهادی مطرح است نه رهبری و در این راستا به تلاش‌هایم ادامه می‌دهم» (ر.ک. همان، ۵۰) در زمانی که اتحاد احزاب شیعی افغانستان و ایجاد حزب وحدت را به نفع مردم دید و آن را برای عزت و خودباوری مردمش مفید یافت، «به حمایت از آن همه را به آن ترغیب و تشویق کردند و حتی حرکت در جهت خلاف این جریان را تحریم کردند». (همان، ۵۳) «او در طول حیات علمی و مجاهدت فکری خود، هیچ‌گاه از دردها و نیازهای معنوی و اجتماعی مردم، فاصله نگرفت. در دورهٔ جهاد پشتوانهٔ فکری و عقیدتی مجاهدین بود و در دورهٔ عدالت‌خواهی به‌عنوان رئیس شورای عالی نظارت حزب وحدت اسلامی افغانستان، به ارشاد و راهنمایی پرداخت.

اما با اعلام مرجعیت در آن شرایط، جایگاه خود را بسیار زود در دل‌های مردم پیدا کرد و مردم از شعاع وجودی مرجعیت او، خودباوری و اعتمادبه‌نفس یافتند. برایند اجتماعی، سیاسی و فرهنگی ـ معنوی نهاد مرجعیت برای مردمی که از مراکز عملی و فقهی شیعه دور بودند، بسیار ارزشمند و کارآمد بود. مراکز علمی و دینی که در اقصا نقاط افغانستان به دست مبارک آن مرجع دینی ایجاد شد، به رغم آن‌که مصدر منبع خیر و خدمت فراوان شده است، در تربیت دینی فرهنگی مردم و در تقویت خودباوری آنان بسیار ثمربخش است.

برایند خودباوری هزاره‌ها

همین‌که مرجعیت حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی اعلام شد،... مورد استقبال پرشور مردمش واقع می‌شود. به‌گونه‌ای که مرحوم محقق خراسانی آن پشتوانهٔ توانای مرجعیت، اعلام می‌کند که «لازم است تبریک بگویم از این حسن استقبال و توحید کلمه که برای اولین بار در جامعهٔ محروم تشیع افغانستان در محور یک فقیه عادل مهذب، عینیت پیدا کرده، درود بر این آگاهی و شعور سیاسی بلندتان». (جامعهٔ روحانیت، ۱۳۷۴: ۸۱)

همین‌که هزاره در افغانستان حتی به سمبلیک در سیاست و سرنوشت سیاسی کشورش شریک شده است، رأی می‌دهد و انتخاب می‌شود، در سنگر مبارزه علیه دشمنان وطن، تفنگ می‌گیرد و در سنگر فرهنگ و دانش، به‌پای قلم، کتاب و کتابچه می‌نشیند و هرازگاهی پرچم کشورش را از روی سکوهای ورزشی به نمایندگی از ملت افغانستان به جهانیان نشان می‌دهد؛ یعنی بخشی زیادی از راه موفقیت برخاسته از خودباوری را رفته است. این البته آثار همان خون‌های ریخته شده و خون‌دل‌های خورده شده و محصول خودباوری و اعتمادبه‌نفس انسان هزاره است که باید با قدرت روحی و روحیهٔ همبستگی و خودباوری بیشتر، ادامه داشته باشد. ▣

بنیاد اندیشه

منابع

۱. [آیت‌الله] خویی (بی‌تا)، تقریظ بر کتاب تحریر عروة الوثقی، مرجعیت رمز بقای تشیع.
۲. انوری، حسن (۱۳۸۲)، فرهنگ بزرگ سخن، جلد اول، نشر سخن.
۳. جامعهٔ روحانیت (۱۳۷۴)، مرجعیت رمز بقای تشیع، نشر جامعه روحانیت.

آیت‌الله العظمی محقق کابلی و احیای مرجعیت شیعه در افغانستان



محمدعلی جعفری

درآمد

در این نوشته احیای مرجعیت در جامعهٔ شیعهٔ افغانستان توسط آیت‌الله محقق کابلی مورد بررسی قرار گرفته است. آیت‌الله محقق کابلی بعد از سال‌ها تلاش علمی، نهاد مرجعیت را در بین شیعیان افغانستان احیاء کرد و برای کسانی که بر این عقیده بوده‌اند که طلاب افغانستانی فقط مصرف‌کننده هستند، ثابت کرد که تولید کننده هم هستند و این باور غلط را که در بین طلاب و مردم افغانستان به وجود آمده بود که افغانستانی‌ها نمی‌توانند مرجع تقلید شوند و بر کرسی افتاء تکیه زنند، باطل کرد و سد آهنین مرجعیت را در جامعهٔ شیعهٔ هزارهٔ افغانستانی شکست و راه مرجعیت را برای نسل‌های آیندهٔ کشور باز و هموار کرد. امید است که نسل‌های آینده با قوت و صلابت تمام از این میراث گرانبها به خوبی محافظت کنند و با تمام توان این مسیر را ادامه دهند و نگذارند این راه مسدود شود؛ بلکه تلاش مضاعف کنند تا این راه در نسل‌های آینده باز و مستدام بماند. آیت‌الله کابلی به حوزه‌های علمیهٔ شیعه در جهان ثابت کرد که یک طلبهٔ افغانستانی هم می‌تواند مثل بقیه با تلاش و زحمت به سرحد اجتهاد و مرجعیت برسد و مرجع تقلید شیعیان شود. همچنین در این نوشتار به کسانی که در احیای مرجعیت در

جامعهٔ شیعهٔ افغانستان نقش اساسی و مؤثر داشته‌اند و خدمات آن مرجع فقید نیز اشاره شده است.

کلید واژه‌ها: مرجعیت، احیاء، محقق، شیعه، کابلی، هزاره، آیت‌الله، افغانستان

در بین مردم شیعهٔ افغانستان کم و بیش رجال علمی برجسته ظهور کرده است، برخی‌شان کرسی درس خارج فقه و اصول را در مرکز اصلی حوزهٔ علمیهٔ شیعهٔ نجف اشرف برپا داشته است که از جهت علمی تا سرحد مرجعیت رسیده‌اند؛ اما هیچ شیعهٔ هزارهٔ افغانستان در این زمان‌ها به کسب مقام مرجعیت دینی موفق نشده بود. شیعیان افغانستان که در این زمان به لحاظ مرجعیت دینی به شدت به عراق و ایران وابسته بود و رقیبان داخلی از این وابستگی مذهبی که یک امر طبیعی و اعتقادی است، سوءاستفاده‌های فراوان کردند، حتی قتل‌عام‌ها کردند و کله‌منارها ساختند. به همین جهت شیعیان را از حقوق سیاسی و اجتماعی‌شان محروم کرده و بین سایر مردم کشور افغانستان شیعیان را وابسته به خارج معرفی می‌کردند. بین علمای شیعهٔ هزاره کسانی که از نظر علمی مجتهد مسلم بودند، نمی‌خواستند و یا نمی‌توانستند که اعلام مرجعیت کنند و این مسئولیت خطیر را به دوش بگیرند و مرجعیت دینی را در جامعهٔ شیعهٔ افغانستانی احیاء کنند؛ اما این امر خطیر را آیت‌الله کابلی با شجاعت تمام به عهده گرفت و مرجعیت را در جامعهٔ شیعهٔ افغانستانی به خصوص هزاره‌ها احیاء کرد و با احیای مرجعیت، اتهام وابستگی به خارج را از مردم شیعه و هزارهٔ افغانستانی برطرف کرد و ثابت کرد که مردم شیعه و هزارهٔ افغانستانی همان‌گونه که از نظر سیاسی مستقل است و وابستگی به خارج کشور ندارد، از نظر مذهبی هم می‌تواند مستقل باشد. مسئلهٔ احیای مرجعیت برای اولین‌بار که در جامعهٔ تشیع افغانستان مطرح شد یک ضرورت بود، ضرورت تاریخی و سرنوشت‌ساز.(جامعهٔ روحانیت افغانستان،۱۳۷۴)

آن زمان که آیت‌الله کابلی مرجعیت را قبول کرد، موانع متعددی سر راهش وجود داشت. صرف نظر از موانع سیاسی و خارجی، موانع حوزه‌ای نیز وجود داشت. عده‌ای از روحانیون غیر افغانستانی نمی‌خواستند که مرجعیت شیعه از جغرافیای خاصی خارج شود، حتی بعضی از طلاب افغانستانی هم مخالف مرجعیت آیت‌الله کابلی بودند تا جایی که تعابیر بسیار زشت در مورد ایشان به کار می‌بردند که قابل ذکر نیست؛ ولی بعد از تثبیت مرجعیت همان افراد با چاپلوسی تمام، خودشان را به بیت و اعضای بیت مرجعیت نزدیک کردند و به مرور زمان افراد دلسوز و تأثیرگذار در احیای مرجعیت را یکی پس از دیگری کنار زدند که در حال حاضر به خاطر مصالح عامه از ذکر جزئیات خودداری می‌شود.

به هرحال آیت‌الله کابلی با عزم راسخ و توکل برخدا و حمایت مردم، همهٔ موانع را پشت سرگذاشت، مرجعیت مذهبی را پذیرفت و برکرسی فتواء تکیه زد و توانست مردم شیعهٔ هزارهٔ افغانستانی را در حوزات علمیهٔ شیعه از جهت علمی و اجتهاد معرفی کند. تا آن روزی که آیت‌الله کابلی وارد میدان مرجعیت و افتاء نشده بود، باور همه حتی باور خود مردم هزاره بر این بود که شیعیان هزاره نمی‌توانند مرجع تقلید باشند و در ذهن بعضی این تصور به وجود آمده بود که یکی از شرایط مرجعیت غیر هزاره بودن است؛ ولی ایشان با شجاعت تمام و توان علمی بالایی که داشت، این سد آهنین را شکست و خود به عنوان یک مرجع تقلید قوی، با جرئت، با اطمینان و توان علمی بالا وارد میدان افتاء گردید. ایشان به دیگران عملاً ثابت کرد که یک افغانستانی هم می‌تواند در مسند فتوا دادن قرار گیرد و مرجع تقلید شود. ایشان درحوزه‌های علمیهٔ شیعه به دیگران هم قبولاند که یک شیعهٔ افغانستانی هم می‌تواند در یک مقام عالی مذهبی برسد و فتوا بدهد و دیگران مجبور به پذیرش ایشان به عنوان مرجع تقلید شدند.

هر چند در احیای مرجعیت در جامعهٔ شیعهٔ افغانستان علاوه بر آیت‌الله کابلی دیگران هم نقش به سزایی داشتند که از آنان نیز به عنوان «لم یشکر المخلوق لم یشکرالخالق» لازم است، یاد کرد.

۱. علما و طلاب افغانستانی مقیم حوزه‌های علمیهٔ قم و مشهد به خصوص شورای مدرسین افغانستانی مقیم مشهد که اکثرشان از اساتید زبدهٔ

حوزه به حساب می‌آمدند و در رأس شورای مدرسین افغانستانی مقیم حوزهٔ علمیهٔ مشهد – افرادی مانند آیت‌الله خسروی سنگ‌تخت، آیت‌الله فاضلی ورسی، آیت‌الله ناصری کرمانی، آیت‌الله رئیس لعل و سرجنگل، استاد فصیحی یکه‌ولنگی، استاد خلیل پنجاب و... قرار داشتند و مدرسین حوزهٔ علمیهٔ مشهد مسئلهٔ احیای مرجعیت را در افغانستان به عنوان یک ضرورت تشخیص دادند (همان، ۱۳۷۴) و شواری مدرسین افغانستانی به اتفاق حامی مرجعیت آیت‌الله کابلی بودند و از آن حمایت کردند. یکی از اعضای برجستهٔ شورا، آیت‌الله خسروی می‌گوید: «تأکید می‌کنم که طرح و تثبیت مرجعیت در جامعهٔ شیعهٔ افغانستان یک ضرورت است و من چهل سال است که این ضرورت را درک کرده‌ام.»[1] وقتی آیت‌الله کابلی از قم به مشهد آمد، اساتید مشهد از ایشان به طور جدی و یک صدا تقاضای انتشار رسالهٔ عملیه کردند. این اصرار علما و اساتید و حمایت‌شان از مرجعیت آیت‌الله کابلی بود که ایشان این مسئولیت را پذیرفت.

۲. از مهم‌ترین احیاءگران مرجعیت در جامعهٔ شیعه و هزارهٔ افغانستان آیت‌الله شیخ محمد عیسی محقق خراسانی بود. آیت‌الله محقق خراسانی که خود یکی از چهره‌های سرشناس علمی و استاد حوزهٔ علمیهٔ نجف اشرف و مشهد مقدس بود و از سال‌ها پیش خود حائز درجهٔ اجتهاد بود، در احیای مرجعیت در جامعهٔ شیعهٔ افغانستان به وسیلهٔ آیت‌الله کابلی تلاش و کوشش‌های فراوان کرد.(همان، ۱۳۷۴) مرجعیت آیت‌الله کابلی مورد حمایت قاطع و همه‌جانبهٔ مرحوم آیت‌الله محقق خراسانی که خودش مجتهد مسلم و مورد قبول همگان از جهت علمی بود، قرار گرفت و ایشان نقش مهم و مؤثر را در استحکام مرجعیت آیت‌الله کابلی ایفا کرد. ایشان برای تبلیغ و تثبیت مرجعیت آیت‌الله کابلی در میان طلاب و مردم افغانستان سر از پا نمی‌شناخت. پشتیبانی بی‌دریغ این مجتهد مسلم، خطیب توانا، استاد سخن و خوش‌بیان از مرجعیت آیت‌الله کابلی در جامعهٔ تشیع افغانستان هرگز فراموش نخواهد شد.

آیت‌الله خراسانی با تمام توان و نیرو در جهت حمایت، تثبیت و تبلیغ از مرجعیت آیت‌الله کابلی تلاش کرد. اگر آن سخنرانی‌های بلیغ و رسای ایشان نمی‌بود، مرجعیت آیت‌الله کابلی با موانع موجود، خیلی مشکل بلکه غیرممکن بود که جا بیفتد؛ ولی استدلال‌های قوی علمی و منطقی محقق خراسانی همه را مجاب کرد و موانع عمده را برطرف ساخت. خودم از آیت‌الله صمدی جاغوری در مشهد شنیدم که می‌گفت: «من شخصاً مخالف مرجع شدن آیت‌الله کابلی بودم؛ اما وقتی مشهد آمدم، با اصرار اساتید، علما و حمایت قاطع محقق خراسانی از مرجعیت آیت‌الله کابلی مواجه شدم، سکوت را اختیار کردم؛ ولی متأسفانه از طرف فرزندان آیت‌الله کابلی و بیت کم‌لطفی و بی‌توجهی فراوان در حق آیت‌الله محقق خراسانی صورت گرفت و خدمات ایشان نادیده گرفته شد که علما و طلاب افغانستانی می‌دانند، نیاز به بیان نیست.

۳. حزب وحدت اسلامی افغانستان نقش مهمی در احیاء و تثبیت مرجعیت آیت‌الله کابلی در جامعهٔ شیعهٔ افغانستان داشت و از جهت سیاسی خیلی هم مؤثر واقع گردید. آقای مرتضوی در این مورد می‌نویسد: «در جلسهٔ مشترک شورای عالی نظارت و شورای تصمیم‌گیری حزب وحدت روی موضوع مرجعیت بحث شد که حزب وحدت باید مرجع تقلید از خودش داشته باشد که جنگ و صلح به فتوای آن مرجع صورت بگیرد.» (مرتضوی، ۱۳۹۷ :۲۵۹) فرد مورد نظر برای مرجعیت، آیت‌الله کابلی بود و قبلاً با ایشان توسط شهید مزاری صحبت شده بود. آیت‌الله کابلی بلافاصله گفتند: «من به عنوان یک وظیفهٔ شرعی قبول می‌کنم.» (همان، ۱۳۹۷ :۲۵۹) از طرف دیگر اکثر مناطق شیعه‌نشین افغانستان در تحت سیطرهٔ این حزب بود که در مساجد، حسینیه‌ها و مدارس علوم دینی، از مرجعیت آیت‌الله کابلی تبلیغ می‌شد و افکار عامه مردم را به این طرف سوق می‌دادند.

---

۱. . همان، صفحه ۹۰

۴. احیاگر دیگر مرجعیت در جامعهٔ هزاره و شیعهٔ افغانستان شهید مزاری رحمت‌الله‌علیه بود. صرف نظر از این‌که ایشان رهبر قدرتمند حزب وحدت اسلامی بود، به عنوان یک روحانی و عالم دین نقش مهم و اساسی در احیای مرجعیت داشت، به طوری که طراح اصلی و محوری مرجعیت در افغانستان شهید مزاری بود. این ایده و فکر ایشان بود که شیعیان افغانستان از نظر مرجع تقلید باید مستقل شوند تا جلو تبلیغ وابستگی این مردم به خارج کشور گرفته شود. به همین جهت – باوجود نیاز شدید به حضور آیت‌الله محقق کابلی در کابل– آیت‌الله را از کابل به ایران فرستاد تا اقدام به چاپ رسالهٔ عملیه کند. آقای مرتضوی می‌نویسد: «برای تثبیت مرجعیت آیت‌الله محقق کابلی استاد مزاری سنگ تمام گذاشت، پنجاه هزار دالر به آیت‌الله کابلی داد که در ایران رفته رسالهٔ عملیه چاپ کند.» (همان، ۱۳۹۷: ۲۶۰) و بعد از اعلام مرجعیت آیت‌الله و حمایت قاطع طلاب و اساتید، شهید مزاری برای کسانی که در چاپ رسالهٔ عملیه ایشان در ایران کارشکنی و مانع ایجاد می‌کردند، اخطار شدید داده بود که مانع چاپ رسالهٔ ایشان نشوند. خواست عمومی اقشار مختلف مردم و فشارهای سیاسی شهید مزاری بود که اجازهٔ چاپ رسالهٔ ایشان را در حوزهٔ قم دادند.

ولی متأسفانه در اواخر، وضعیت به گونه‌ای پیش رفت که عده‌ای در بیت مرجعیت به نام شهید مزاری حساسیت خاصی پیدا کرده بودند تا جایی که در مراسم‌های تجلیل از ارتحال مرجع فقید توسط دفتر، سخنران‌هایی را تعیین می‌کردند که نقش شهید مزاری در مرجعیت را بازگو نکنند تا جایی که مانع سخنرانی اصلی و تعیین شده در اعلامیه در مراسم اربعین قم شدند و در مراسم اربعین آیت‌الله در مشهد شخصی را سخنران تعیین کردند که او به جای این‌که از خدمات علمی، فرهنگی آیت‌الله کابلی سخن بگوید از دیگران تعریف و تمجید کرد!

به طور قاطع می‌توان گفت اگر حمایت، تلاش و پیگیری شهید مزاری، پیروان و هواداران آن شهید در مورد مرجعیت آیت‌الله کابلی نمی‌بود، ما مردم هزاره و شیعهٔ افغانستانی امروز از این نعمت بزرگ و سرمایهٔ بی‌نهایت گران‌بهاء محروم می‌ماندیم.

به هرحال نقش اساسی رهبر جنبش عدالت‌خواهی کشور، شهید مزاری در مرجعیت آیت‌الله کابلی و مراجع آیندهٔ کشور پر رنگ خواهد ماند و به فراموشی سپرده نخواهد شد.

بر همه ما نسل فعلی و نسل‌های آینده لازم است که از این دستاورد بزرگ محافظت کنیم.

لازم می‌دانم هر چند به طورکوتاه و مختصر به خدمات آیت‌الله کابلی در جامعهٔ شیعهٔ افغانستان اشاره کنم:

الف. آیت‌الله العظمی محقق کابلی همیشه ملجاء مردمش بود، قبل از انقلاب افغانستان، بعد از مراجعت از نجف اشرف در سال۱۳۵۱، مدرسهٔ جامعهٔ الاسلام را در پل‌سوخته غرب کابل تأسیس کرد و بساط درس و بحث را بر پا کرد. مدرسهٔ ایشان پناهگاه طلاب جوانی با درد و انقلابی بود که از مدارس دیگر رانده می‌شدند. ایشان این طلاب را مورد حمایت خود قرار می‌دادند. آیت‌الله کابلی قوت قلبی بود برای نیروهای انقلابی و روشنفکران مسلمان اعم از حلقه‌های مبارزاتی حوزوی و دانشگاهی که با رژیم حاکم مبارزات مخفی و علنی داشته‌اند. (جامعه روحانیت، ۱۳۷۴)

ب. بعد از انقلاب و کودتای حزب خلق و پرچم در افغانستان ایشان نقشی اساسی در جهاد و مبارزهٔ مردم افغانستان علیه حکومت دست‌نشانده داشتند و همیشه حامی مجاهدین بودند. در طول چهارده سال مهاجرت، تلاش‌های گسترده‌ای در راستای پیروزی انقلاب اسلامی افغانستان و توحید صفوف نیروهای جهادی انجام داده‌اند. (همان)

ج. بعد از سقوط حکومت داکتر نجیب‌الله و پیروزی مجاهدین آیت‌الله کابلی، تصمیم می‌گیرد که بعد از چهارده سال هجرت و فعالیت جهادی و علمی به داخل کشور باز گردد. (همان) وقتی حزب وحدت اسلامی که سمبل عظمت و مرکز اقتدار تشیع در افغانستان، مورد تهاجم انحصارگرایان قرار می‌گیرند، آیت‌الله کابلی سکوت، سازش، معامله و بی‌طرفی را هرگز روا نمی‌دارد و در سنگر

دفاع ازحریم تشیع، عزت و شرف ملت رنجدیده و محروم خویش می‌شتابد. حضور این مجتهد جامع‌الشرایط در قلب خطرات و سنگر دفاع و مقاومت سند بزرگ مشروعیت و قداست این مقاومت و دفاع تاریخی و سایه دلگرمی بیشتر انگیزه‌های دفاع مقدس برای مدافعین حریم تشیع بوده است. (همان) می‌توان گفت در مقاومت مردم غرب کابل علیه انحصارگرایان، آیت‌الله کابلی یکی از حامیان سر سخت مقاومت و احقاق حق مردمش در کنار شهید وحدت ملی مزاری بزرگ بود. خوب به یاد دارم در آن زمان مقاومت که ایشان از کابل آمده بود. در مشهد مقدس در کتابخانهٔ قائم آل محمد(عج) و مسجد ابوالفضلی گلشهر سخنرانی می‌کرد و با آب و تاب از مقاومت مردم غرب کابل صحبت می‌کرد، وقتی مردم از شوق گریه می‌کردند و اشک‌های آیت‌الله هم جاری بود. در آن روزهای سخت در کنار شهید مزاری در تصمیم‌گیری‌های سرنوشت‌ساز حضورش را حفظ کرد. همان حمایت‌های آیت‌الله از مردمش در روزهای سخت بود که محبوب دل‌های هزاران انسان گردید.

د. بعد از آن که حزب وحدت و رهبری آن با مشورت جمعی از علما به این نتیجه رسیدند که باید حربهٔ وابستگی به دیگران را از دست مخالفین شان بگیرند، تصمیم بر این گرفتند که از ناحیهٔ مرجعیت دینی و مذهبی مستقل باشیم تا دیگران ما را متهم به وابستگی نکنند. از آیت‌الله العظمی محقق کابلی تقاضای رسالهٔ عملیه می‌کنند که ایشان هم با حمایت علما و مردم مرجعیت را می‌پذیرد و این سد آهنین مرجعیت را برای جامعهٔ شیعهٔ افغانستانی می‌شکند و رسالهٔ عملیهٔ خودش را وارد بازار می‌کند و با چاپ رساله به دیگران ثابت می‌کند که یک شیعهٔ افغانستانی هزاره هم می‌تواند در حداعلی از مراتب علمی برسد و در کرسی فتوا تکیه زند و فتوا بدهد.

ه. بعد از مرجعیت، خدمات فراوان و عام‌المنفعه‌ای را برای مردم شیعهٔ افغانستان در شهرهای مختلف کشور انجام داد که تا به حال سابقه نداشته که یک مرجع تقلید این‌گونه خدمات را به مردم مظلوم و زجر کشیدهٔ افغانستان ارائه کرده باشد. خدمات آیت‌الله نیاز به یک تحقیق مستقل دارد.

در پایان نکته را تذکرا یادآوری می‌کنم، این مرجع عالی‌قدر که از میان ما رفته است؛ ولی میراث گرانبهای مرجعیتش باقی است که از آن به طور احسن محافظت کنیم و نگذاریم دوباره مرجعیت برای مردم ما سد شود. امروز بعد از رحلت مرجع فقید آیت‌الله العظمی محقق کابلی این خطر وجود دارد که مرجعیت شیعیان افغانستان هم مثل حزب وحدت به دسته‌های کوچک منطقه‌ای، قومی و... تبدیل گردد. اگر وضعیت بدین منوال جلو برود، مرجعیت در کشور ما به ابتذال کشیده می‌شود و آن مقام معنوی خودش را از دست می‌دهد. باید اعتراف کرد متأسفانه در انحطاط کشیدن این امر الهی عده‌ای از طلاب نقش اساسی دارند و به وظیفهٔ دینی و مذهبی‌شان عمل نمی‌کنند و همه دنبال منافع شخصی‌شان هستند. اگر علما به وظیفهٔ دینی‌شان عمل کنند و دست از منافع منطقه‌ای و شخصی بکشند، همان راه مرجع فقید ادامه پیدا می‌کند و اگر هر کس دنبال منفعت فردی و قومی برود شأن مرجعیت پایین می‌آید که هیچ، بلکه بین دیگران هم مردم و طلاب افغانستان رسوا خواهند شد و دوباره مردم ما از نعمت با برکت مرجعیت محروم می‌شوند. وظیفهٔ عامهٔ علما به خصوص اساتید، نخبگان و مدعیان مرجعیت افغانستانی است که در این وقت حساس و سرنوشت‌ساز تصمیم خردمندانه بگیرند تا بتوانند از جهت علمی و اجتهاد، قدرتمندانه اظهار وجود کنند. وظیفهٔ علما و بزرگان است که از این تکه تکه شدن مرجعیت جلوگیری کنند و از منافع شخصی‌شان بگذرند و منافع اکثریت جامعهٔ شیعهٔ افغانستان را لحاظ کنند. ▣

منابع:

۱. جامعهٔ روحانیت افغانستان (۱۳۷۴)، مرجعیت رمز بقاء تشیع.
۲. مرتضوی، سید رحمت‌الله (۱۳۹۷)، قصه‌های زندگی، خاطرات سیاسی و مذهبی، بی‌تا، بی‌جا.

بررسی فعالیت‌های اجتماعی نهاد مرجعیت در سه دههٔ اخیر افغانستان

(بررسی موردی: حضرت آیت‌الله‌العظمی محقق کابلی)

محمدرضا صمدی و روح‌الله صمدی

مرجعیت در جهان تشیع یکی از نهادهای دینی و دیرپایی است که از سده‌های صدر اسلام همواره در بین شیعیان از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده است. فقها در تمام زمان‌ها برحسب ضرورت و نیاز، پرچم مرجعیت دینی تشیع را بردوش کشیده‌اند و علاوه بررسیدگی به امور شرعی و دینی، نسبت به حل معضلات فرهنگی، اجتماعی و سیاسی شیعیان نیز خدمات ارزنده‌ای ارائه کرده‌اند. در تاریخ تشیع افغانستان، نهاد مرجعیت در گذشته و به خصوص در سه دههٔ اخیر، فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی ارزشمندی در جهت حل معضلات سیاسی و اجتماعی افغانستان داشته‌اند. از میان مراجع تقلید تاریخ معاصر افغانستان، شخصیت حضرت آیت‌الله‌العظمی محقق کابلی (ره) به دلیل این‌که بعد از رسیدن به قلهٔ علم و دانش و احراز مقام اجتهاد برای نخستین بار پرچم مرجعیت دینی را در افغانستان به اهتزاز درآورد و مأمن و پناهگاه شیعیان این سرزمین شد، بسیار مهم و پررنگ است. آیت‌الله محقق کابلی با تأسیس ده‌ها مرکز علمی، فرهنگی و اجتماعی و همچنین دیدگاه‌ها و موضع‌گیری‌هایی در قالب صدور فتاوا، بیانیه‌ها و اطلاعیه‌هایی، تأثیرگذاری عمیقی در تحولات اجتماعی و سیاسی افغانستان داشته است. در این پژوهش با بررسی زندگی پربار نودویک سالهٔ حضرت آیت‌الله محقق کابلی و موضع‌گیری‌ها و دیدگاه‌های‌شان، نقش‌شان در تحولات اجتماعی افغانستان معاصر بررسی شده است.

واژه‌های کلیدی: آیت‌الله محقق کابلی، وحدت اسلامی، مشکلات اجتماعی، دستگیری از مستمندان، ایجاد حس خودباوری

مقدمه

افغانستان کشوری است دارای تنوع اقوام، فرهنگ‌ها، زبان و مذاهب تا آن‌جا که از سرزمین و کشور افغانستان با عناوینی چون «گنجینهٔ اقوام» و «موزائیک قومیت‌ها» یاد شده است (یزدانی،۱۳۷۲:۱۲۹). تنوع و ناهمگونی مذهبی، قومی و فرهنگی این سرزمین تا آن‌جا گسترده است که اگر مسافر یا سیاحی از یک ولایت به ولایت دیگر برود و از شهری به شهر دیگر، گمان می‌کند که از کشوری به کشور دیگر رفته است (نجفی، ۱۳۹۰: ۳۵).

کشور افغانستان در جغرافیای جهان اسلام جایگاه ویژه‌ای دارد و تنوع مذهبی و اقوام گوناگون آن، سبب دگرگونی‌ها و تأثیرات مهمی در این سرزمین شده است. شیعیان که از ساکنان کهن افغانستان‌اند در این‌گونه تحولات، نقش به سزایی داشته‌اند.

ورود فرهنگ تشیع به افغانستان و به خصوص مناطق مرکزی این کشور به گفتهٔ تعداد زیادی از تاریخ‌نگاران در همان سدهٔ اول هجری یعنی در زمان خلافت حضرت علی (ع) بوده است.

خسروشاهی معتقد است که ورود اسلام به افغانستان سابقهٔ درازی دارد و شاید بتوان گفت که سابقهٔ آن به همان دهه‌های نخستین هجری باز می‌گردد. تشیع، نیز همان زمان در این سرزمین راه پیدا کرده است و رشد نموده است (محقق ارزگانی، ۱۳۹۰).

جوزجانی نیز معتقد است: «حضرت علی (ع) عهدنامه و پرچمی را برای رئیس غور فرستاد و او را به امامت آن کوهستان القاء نموده و دستور خواندن نماز را نیز برای اهالی غور نوشت و ارسال نمود» (سعیدی، ۱۳۸۶، ۵۵).

در تاریخ تشیع افغانستان نهاد مرجعیت خدمات ارزنده برای مردم این سرزمین، به خصوص اهل تشیع ارائه کرده‌اند. هرچند در گذشته مرجعیت دینی شیعیان افغانستان از بیرون خاک و سرزمین این مردم بودند؛ ولی در چند دههٔ اخیر تعدادی از فقهای افغانستانی علم مرجعیت را که انحصاری در ایران و عراق بود، در افغانستان نیز به اهتزاز درآوردند. از میان این مراجع تقلید نقش آیت‌الله محقق کابلی به دلیل این‌که پیشگام و بنیان‌گذار نهاد مرجعیت در افغانستان است از اهمیت بالایی برخوردار است.

حضرت آیت‌الله‌العظمی محقق کابلی در یک مقطع بسیار حساس تاریخی، در سال ۱۳۷۲ شمسی یک تصمیم بی‌پیشینه تاریخی گرفت و در پاسخ به نیاز و مطالبات مردم و مقتضیات زمان و اصرار و حمایت بی‌دریغ مردم، علما و شخصیت‌های سیاسی و دینی، به خصوص شهید وحدت ملی استاد عبدالعلی مزاری، در عرصهٔ اجتهاد و فقاهت قد برافراشت و طلسم انحصار مرجعیت را شکست.

آیت‌الله محقق کابلی بعد از نزدیک به بیست‌وپنج سال پرچمدار مرجعیت شیعه در افغانستان و ارائه خدمات ارزنده برای مردم افغانستان و تربیت شاگردان فراوان که تعدادی از آن‌ها به درجهٔ اجتهاد نیز رسیده‌اند، درنهایت در (۲۱ جوزا ۱۳۹۸) در شهر قم رحلت کرد.

آیت‌الله محقق کابلی با تبحر فقهی، تقوای دینی و صلابت معنوی در امر مرجعیت مذهبی و دینی شیعیان به خصوص پیروان مذهب جعفری در افغانستان با

در تاریخ تشیع افغانستان نهاد مرجعیت خدمات ارزنده برای مردم این سرزمین، به خصوص اهل تشیع ارائه کرده‌اند. هرچند در گذشته مرجعیت دینی شیعیان افغانستان از بیرون خاک و سرزمین این مردم بودند؛ ولی در چند دههٔ اخیر تعدادی از فقهای افغانستانی علم مرجعیت را که انحصاری در ایران و عراق بود، در افغانستان نیز به اهتزاز درآوردند. از میان این مراجع تقلید نقش آیت‌الله محقق کابلی به دلیل این‌که پیشگام و بنیان‌گذار نهاد مرجعیت در افغانستان است از اهمیت بالایی برخوردار است.

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

صلابت و درایت شایسته، مسئولیت خویش را به انجام رسانید و اکنون مسئولیت نسل دیگری از طلایه‌داران فقاهت و اجتهاد ما است که راه دشواری را که به همت والای آیت‌الله کابلی گشوده شد، تداوم ببخشند و این رسالت بزرگ دینی را بردوش کشند.

حضرت آیت‌الله محقق، در طول حیات علمی و مجاهدت فکری‌شان، هیچ‌گاه از دردها و نیازهای معنوی و اجتماعی مردم، فاصله نگرفت و پس از اعلان مرجعیت با تأسیس و اعمار ده‌ها مرکز علمی، فرهنگی و دینی در بسیاری از کشورها، مصدر خدمات اجتماعی و سیاسی ارزنده‌ای برای مردم افغانستان شد.

در این پژوهش به بررسی فعالیت‌های اجتماعی نهاد مرجعیت در سه دههٔ اخیر پرداخته شده است که با تأکید بر زندگی پربار و نقش ارزندهٔ آیت‌الله محقق کابلی به عنوان پرچمدار مرجعیت شیعی افغانستان است و بیشتر از دیدگاه‌ها و موضع‌گیری‌ها که به صورت بیانیه‌ها، فتاوا و اطلاعیه‌هایی که از طرف ایشان در مناسبات مختلف صادرشده، استفاده شده است. در سه دههٔ اخیر علاوه بر طلایه‌دار مرجعیت شیعی در افغانستان یعنی آیت‌الله محقق کابلی، علما و فقهای بزرگ دیگر هم‌چون آیت‌الله فیاض که پرچم و علم مرجعیت را در افغانستان بیشتر به اهتزاز درآورده و مصدر خدمات و برکات ارزنده‌ای برای مردم افغانستان شده‌اند.

فعالیت‌های اجتماعی آیت‌الله محقق کابلی

نهاد مرجعیت در کشورهای اسلامی، به خصوص در بین شیعیان نه تنها در عرصهٔ امور دینی نقش داشته است؛ بلکه در امور سیاسی و اجتماعی نیز خدمات شایانی از سوی این نهاد برای مردم ارائه شده است. از جمله مهم‌ترین فعالیت‌های اجتماعی که از سوی نهاد مرجعیت و به خصوص آیت‌الله محقق کابلی برای مردم افغانستان صورت گرفته است، این گونه است:

۱. ایجاد وحدت قومی و نژادی

آیت‌الله‌العظمی محقق کابلی (ره) در حیات پربرکت خویش همواره تأکید بر اتحاد و یک‌دلی اقوام و مذاهب افغانستان و مردم مسلمان جهان داشته است. در زمان جهاد علیه تجاوز شوری به همراه جمعی از رهبران احزاب شیعی تلاش فراوان در جهت وحدت احزاب شیعی و تشکیل حزب وحدت داشتند. بعد از رسیدن به مقام مرجعیت دینی این تلاش افزون‌تر نیز شد و معظم‌له همواره در بیانیه‌ها و موضع‌گیری‌های‌شان تأکید فراوان بر وحدت و هم‌دلی مردم داشتند.

آیت‌الله‌العظمی محقق کابلی در بیانیه‌ای در راستای وحدت امت اسلام تأکید دارد که هرگونه ندایی در جهت تفرقه‌افکنی و نفاق سر داده شود را ندای دشمن خوانده است.

... «برادران و خواهران مسلمان! جهان اسلام هم اکنون در وضعیتی به سر می‌برد که ضرورت اتحاد و انسجام امت اسلامی علی‌رغم تفاوت‌های ملی و نژادی و اختلافات فقهی و مذهبی‌شان بیش از هر زمان دیگر احساس می‌شود. در این میان دشمن مکار و دوستان نادان و ناآشنا با مبانی دین مبین اسلام هم‌چون دو تیغهٔ قیچی به دنبال قطع و بریدن حبل‌المتین، وحدت و اخوت دینی مسلمین هستند»

بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۴

آیت‌الله‌العظمی محقق کابلی در حیات پربرکت خویش همواره تأکید بر اتحاد و یک‌دلی اقوام و مذاهب افغانستان و مردم مسلمان جهان داشته است. در زمان جهاد علیه تجاوز شوری به همراه جمعی از رهبران احزاب شیعی تلاش فراوان در جهت وحدت احزاب شیعی و تشکیل حزب وحدت داشتند. بعد از رسیدن به مقام مرجعیت دینی این تلاش افزون‌تر نیز شد و معظم‌له همواره در بیانیه‌ها و موضع‌گیری‌های‌شان تأکید فراوان بر وحدت و هم‌دلی مردم داشتند.

(بیانیهٔ معظم‌له، شوال ۱۴۳۱ قمری).

مواضع وحدت‌آفرین آیت‌الله‌العظمی محقق کابلی (ره) فقط منحصر به بیانیه مزبور نمی‌شود و باید گفت ایشان در غائلهٔ اختلافات درونی شیعیان افغانستان (سادات و غیر سادات) نیز نقش محوری از خود بر جای گذاشت. معظم‌له در آن بحبوحهٔ نزاع و درگیری با صدور بیانیه‌ای قاطع و جامع‌المسائل، فصل الخطابی بر این بحث و جدل‌ها تعیین کرد.

... «علما، طلاب، مبلغان و مؤمنین محترم افغانستان! اطلاع یافتم که برخی افراد باعث ایجاد تفرقه و نفاق بین سادات محترم و مردم متدین هزاره شده‌اند که سبب تأثیر و تأسف من شد. اینجانب اتحاد و وحدت و هماهنگی در میان مسلمانان را از اوجب واجبات، اختلاف و تفرقه را حرام می‌دانم و قرآن کریم به حرام بودن آن تصریح دارد «واعتصموا بحبل الله جمیعاً و لا تفرقوا» و «ولا تنازعوا و تفشلوا و تذهب ریحکم»، زیرا اختلاف و تفرقه باعث نابودی اسلام می‌شود» (بیانیه معظم‌له، جوزا ۱۳۸۹ شمسی).

بنیان‌گذار مرجعیت در افغانستان، با یک دید فراحزبی و فرامنطقه‌ای به مسائل اجتماعی سیاسی افغانستان، جنگ داخلی افغانستان را عامل عقب‌گرد شرایط کشور می‌دانست و تحزب و گروه‌گرایی را به شدت محکوم می‌کرد.

... «تحزب بیست‌سالهٔ گذشته بر خلاف اسلام بوده است و در این مدتی که گذشت، گروه‌گرایی و حزب‌گرایی، عداوت و دشمنی عجیبی بین مردم ما افکنده بود... این حزب‌گرایی بسیار ضرر و مفسده این ملت و مملکت ما رسانده است. حالا باید همه توبه کنیم و از این اعمال برگردیم» (سخنرانی معظم‌له، حمل ۱۳۷۹ شمسی).

.. «کار احزاب سیاسی در افغانستان به جایی رسیده است که یک نفر ولوسلمان فارسی اگر در حزب خودش نبود و در حزب مخالف بود، او را به قتل می‌رساندند و افتخار هم می‌کردند که خوب شد او منافق بود و از بین رفت. نتیجه‌اش این است که ما می‌بینیم از آن‌جا مردم ما آواره شده‌اند و وقتی به این‌جا می‌آیند چه مصیبت‌هایی دارند، دلهره دارند، آن‌جا هم طالبان نمی‌گذارند و این‌جا هم این مشکلات که خود شما بهتر از من می‌دانید» (سخنرانی معظم‌له، سنبله ۱۳۷۸ شمسی).

۲. مشکلات اجتماعی خانواده‌ها و جوانان

آیت‌الله‌العظمی محقق کابلی (ره) به مشکلات اجتماعی خانواده‌ها و جوانان اهمیت خاصی قائل بود و با موضع‌گیری و صدور فتاوی عالمانه در مسائل مستحدثه همچون تعیین سیزده سالگی برای بلوغ دختران، سوءاستفادهٔ بدخواهان اسلام از مسئله قمه‌زنی، خرافات خواندن عریضه‌نویسی برای امام مهدی (عج)، حلیت دوچرخه‌سواری بانوان و... به خوبی قابل‌رؤیت است. ایشان در یکی از همین موقعیت‌ها پیرامون مسئله ازدواج جوانان، به تبیین خط‌مشی صحیحی که منطبق با قوانین شرعی است، پرداخته است.

... «در شرایط فعلی کثرت «شیربها»، «مهریه»، «جهاز» و «هزینه‌های کمرشکن ازدواج» و «توقع بالای دختران و خانواده‌ها» به موانع اصلی ازدواج مبدل شده‌اند. «به نظر اینجانب شیربها حرام قطعی است و سایر موانع مذکوره نیز چون از توان قریب به اتفاق خانواده‌ها خارجند؛ لذا مصداق اتمّ افراط و اسراف‌اند و از باب ترویج رسوم غلط، خلاف احتیاط و شبهه‌ناک‌اند و بر مؤمنین لازم است که از آن‌ها اجتناب کنند»؛ بنابراین بر همگان لازم است که در موارد فوق تشریک مساعی کرده و موانع مذکور را تعدیل و حتی‌المقدور مرتفع نمایند» (بیانیهٔ معظم‌له، حوت ۱۳۹۶).

یکی از مشکلاتی که خانواده‌ها و دختران با آن درگیر است بحث سن تکلیف دختران است. دختران ساکن در مناطق مرکزی افغانستان به دلیل وضعیت محیطی و آب و هوایی در سن نُه سالگی توان گرفتن روزه برای‌شان مشکل است، بنابراین، آیت‌الله محقق کابلی باتوجه به درک چنین موضوعی، طبق استفتائاتی که از ایشان شده‌اند معتقد است که:

«طبق نظر مشهور فقهاء تمام کردن نُه سال قمری

است؛ ولی به نظر اینجانب اگر دختر در ماه رمضان قدرت بر روزه گرفتن نداشته باشد و یا برایش حرجی باشد و هنوز عادت ماهانه هم نشده باشد تا سیزده سال قمری به تکلیف نمی‌رسد» (استفتائات، جلد سوم).

۳. مبارزه با آسیب‌های مناسک دینی و مراسم‌های عزاداری

مبارزه با آسیب‌های مختلفی که از قرون سابق به مناسک دینی و به خصوص مراسم عزاداری امام حسین (ع) ورود پیدا کردند، از وظایف علما و مراجع تقلید است. این آسیب‌ها به دلیل وجود دشمنان آگاه و دوستان ساده‌انگار رفته رفته در حال به اضمحلال کشانیدن اساس شریعت بودند که با وقت‌شناسی و بصیرت معظم‌له و رهنمودهای عالمانهٔ ایشان از گسترش چنین معضل خطرآفرینی به خوبی جلوگیری به عمل آمد. امروز جامعهٔ شیعهٔ افغانستان دربارهٔ نحوهٔ برگزاری مناسک دینی همانند عزاداری محرم نسبت به سال‌های گذشته به شکل قابل توجهی کمتر مورد محکومیت و مواخذه قرار می‌گیرد.

«علما و مبلغین معزز! سعی کنید با عمل و رفتار نیک خود روحیهٔ حفظ تقوای الهی را در جامعه بیش از پیش رونق بخشیده و مجالس عزای امام حسین (ع) را طوری برگزار کنید که باعث ایجاد رابطهٔ عاطفی و عشق به اهلبیت (ع) از روی شناخت و ادلهٔ معتبر در مخاطبین گردد، معارف حسینی و علوی را که منطبق بر معارف قرآن کریم است به مردم رسانیده و از هرگونه بیانات احساسی و به دور از واقعیت جداً پرهیز کنید.

مداحان و مرثیه‌سرایان عزیز! مواظب باشید در مداحی و مراثی از ذکر مسائلی که باعث تحریف اذهان و یا نشر خرافات که از شأن این‌گونه مجالس به دور است و نیز مسائلی که بوی غلوّ دربارهٔ ائمّه اطهار (ع) و سایر بزرگان می‌دهند، خودداری نمایید. مدّاحان عزیز بر شما است که ضمن احترام به پیر مریدان و پیش‌کسوتان مداحی و مراثی، از تقلید سبک‌های نامتناسب و مبتذل در مدّاحی‌ها پرهیز کرده و اجازه ندهید آلات موسیقی، آگاهانه یا ناآگاهانه در مجالس عزاداری استفاده شود. اجازه ندهید عده‌ای در مجالس عزاداری برهنه شوند؛ یا آسیب جدی [از قبیل قمه‌زنی و استفاده از زنجیرهای تیغ‌دار و مانند آن] به بدن برسانند یا تعبیرات توهین‌آمیز به کار ببرند» (بیانیهٔ معظم‌له، ذی‌الحجه ۱۴۳۲ قمری).

وب‌سایت شفقنا به نقل از عبدالعظیم فاضل از اعضای دفتر نمایندگی آیت‌الله‌العظمی محقق کابلی در مشهد ذکر کرد: «زنجیر تیغی و قمه‌زنی در صورتی که وهن به مذهب حقه تشیع شود، از نظر آیت‌الله‌العظمی محقق کابلی جایز نیست».

عبدالعظیم فاضل در این مصاحبه در رابطه با زنجیر تیغی و قمه‌زنی اظهار داشت: «دربارهٔ مسئله زنجیر تیغی و قمه‌زنی بارها از محضر آیت‌الله‌العظمی محقق کابلی سؤال شده است و ایشان پاسخ داده‌اند که اگر این مسائل باعث وهن به مذهب تشیع شود، جایز نیست؛ نه یک‌بار، بلکه چندین بار در استفتائات به این مسئله پاسخ داده شده و ایشان جواب‌شان را داده‌اند» (شفقنا، ۱۳۹۵).

لازم به ذکر است، ایشان در چند مورد دیگر از استفتائات به جد با مسئله آسیب‌های عزاداری برخورد کردند که نمونه‌هایی از آن در کتب استفتائات ایشان درج شده است و ما به دلیل اختصار از ذکر آن موارد خودداری می‌کنیم.

۴. تأسیس و اعمار مراکز فرهنگی و اجتماعی

در ارزیابی فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی آیت‌الله‌العظمی محقق کابلی (ره) می‌توان گفت که ایشان از معدود مراجعی بوده است که تأکید فراوان بر ایجاد و تأسیس مراکز فرهنگی و اجتماعی داشته است. بناهایی که هم اکنون در بسیاری از قریه‌جات و اُلسوالی‌های افغانستان به همت شخص معظم‌له و شاگردان فعال ایشان در اختیار عموم مردم افغانستان قرار گرفته است، از قبیل مدارس جامعه الاسلام کابل، مجتمع علمی و فرهنگی رسول اعظم کابل، مدرسه خاتم‌الانبیاء هرات، مدرسه امام علی، مجتمع علمی فرهنگی امام صادق بامیان، مسجد

بـزرگ امـام صـادق بامیـان، حـوزهٔ علمیـه الزهـرا دایکنـدی، مسـجد جامع بزرگ هـرات، مصلی اباصالح المهـدی کابـل، مسـجد امـام زمـان کابـل و... مؤیـدی بـر ادعای نگارندگان این نوشتارند.

آقای حسـن جان احمدی مدیـر روابط عمومی دفتر آیت‌الله‌العظمی محقق کابلی (ره) در مصاحبـه‌ای با خبرگـزاری مهـر بیـان کـرده است کـه بیسـت‌ویک مرکز دینـی، مصلی نمـاز جمعـه، حسـینیه و مسـجد در افغانسـتان توسـط ایشـان احـداث شـده اسـت. وی همچنیـن ابـراز داشـت کـه سـیصد حـوزهٔ علمیـه در مراکز شیعه‌نشـین افغانسـتان توسـط ایـن مرجـع تقلیـد دایر شـده‌اند و همـه حـوزه‌های علمیه این کشـور از مسـاعدت مالی ایشان استفاده می‌کنند.

آقای احمدی با بیـان این‌کـه دفاتر ایشـان در چهار کشـور اسـلامی افغانسـتان، پاکسـتان، ایـران و عـراق در حـال فعالیت‌انـد، اذعـان کـرد: «دفاتر آیت‌الله محقق کابلی علاوه بـر کارهـای مرجعیتـی در زمینـهٔ حـل و فصـل دعـاوی حقوقـی، پاسـخگویی بـه سـؤالات علمـی و دینـی مؤمنیـن و حـل مشـکلات ارباب رجـوع خدمـات گسـترده‌ای را ارائه داده اسـت» (خبرگزاری مهر، ۱۳۹۸).

۵. اشاعهٔ فرهنگ دستگیری از مستمندان و خانواده‌های بی‌بضاعت

فقر اقتصـادی و کمبـود منابع معیشـتی در میـان مـردم افغانسـتان به دلیـل رکـود و عـدم توانمنـدی مـردم در سـرمایه‌گذاری‌ها متأثـر از فقـدان امنیـت مالـی و جانـی بـه یکـی از بغرنج‌تریـن مسـائل کنونـی افغانسـتان بـدل شـده اسـت. اضافـه بـر آن، جنگ‌هـای پـی در پـی و فرسایشـی و انتحـار و انفجـار کـه بالطبـع باعـث از دسـت رفتـن جمـع کثیـری از نیـروی کار در افغانسـتان شـده اسـت و در نبـود آنـان خانواده‌هـای فراوانـی کـه از نداشـتن یـک نان‌آور در رنـج و مشـقت بـه سـر می‌برنـد بـر مشـکلات اقتصـادی افغانسـتان افزوده شـده اسـت. حضـرت آیت‌الله‌العظمی محقـق کابلـی (ره) بـه خوبـی ریشـهٔ مشـکلات اقتصـادی افغانسـتان را درک کـرده بـود و در راه‌حـل آن بـه قـدر توان گام نهـاده بـود. یکـی از ایـن راه‌حل‌هـا، دسـتگیری از خانواده‌هـای مسـتضعف و کم‌تـوان بـود؛ حتـی حضـور ایشـان در عالـم مهاجـرت هـم نتوانسـت پیونـد معظم‌لـه را با مـردم شـریف افغانسـتان بگسـلد، از ایـن‌رو، مراکـز تحـت اشـراف ایشـان در جـای جـای افغانسـتان بـه یـاری افـراد کم‌بضاعـت و خانواده‌هـای بی‌سرپرسـت شـتافت. اجمـالاً بایـد کمـک مالـی بـه خانواده‌هـای مسـتمند کابـل، هـرات، غزنـی، بامیـان، مـزار، مهاجریـن ایـران در تهـران، قـم، اصفهـان، مشـهد، مهاجریـن افغانسـتان در پاکسـتان در کویتـه، دسـتگیری از خانواده‌هـای شـهدای جنگ‌هـای افغانسـتان در سـال‌هـای اخیـر، شـهدای حـوادث تروریسـتی، همـکاری مالـی دفاتـر معظم‌لـه بـرای سـاخت، تعمیـر و مخـارج مسـاجد مناطـق دوردسـت و چندیـن مـورد دیگـر را از معـدود فعالیت‌هـای تحـت اشـراف معظم‌لـه بـه حسـاب آورد کـه مشـروح آن در سـایت بیـت معظم‌لـه گنجانده شـده اسـت.

آیت‌الله محقـق کابلـی در یـک سـخنرانی در سـال ۱۳۷۶ خورشـیدی دربارهٔ کمـک بـه مسـتمندان اظهـار کـرد: «پـس اگـر کسـی یـک حاجـت از حوایـج برادر مؤمـن را روا کنـد، این‌گونـه پاداش دارد. اگـر مـا و شـما بتوانیـم کمـک‌هـای مهاجریـن را جمع‌آوری کـرده در اولیـن فرصـت بـرای آن مضطریـن برسـانیم و حفـظ نفـس محترمـه شـود، چقـدر ثـواب دارد و انسـان را از آتـش جهنـم بیمـه می‌کنـد. تقاضـای مـا از عمـوم علمـا و مؤمنیـن ایـن اسـت کـه بـرای جمع‌آوری کمـک همـه بسـیج شـویم کـه شـاید انجـام وظیفـه شـده باشـد» (سـخنرانی معظم‌لـه، قـوس ۱۳۷۶ شمسـی).

۶. ایجاد حس خودباوری در میان مردم شیعهٔ افغانستان

مرجعیـت حضـرت آیت‌الله‌العظمی محقـق کابلـی (ره) در کنـار تمـام برکات زندگانی‌شـان، پیامدهـای مهـم روان‌شناختی دیگری هم داشت. ایشـان بنا به فرمایشـات معصومیـن کـه مؤمـن را بـه کـوه اسـتوار تشـبیه کرده‌انـد (صـدوق، ۱۳۸۵: ج۲، ۵۷۷)، همیشـه محکـم و اسـتوار قـدم برداشـته، در تنگناهـای زندگـی بـه خصـوص در عالـم مهاجـرت از ادامـهٔ مسـیر منصـرف نشـده بـود؛ بلکـه بـا قـدرت، توانایـی و اسـتعداد جامعـهٔ افغانسـتان را در عرصـهٔ

علمی و اجتهاد (برای نمونه، کتاب الخمس مجموعه «المباحث الفقهیه» که به اذعان خود معظم‌له مورد تأیید و تحسین بسیاری از اهل فن معاصر ایشان قرار گرفته بود) به منصه ظهور رساند. امری که در زندگی پربار بزرگانی چون آیات عظام سید سرور واعظ (ره)، محقق خراسانی (ره) و... به دلایل مختلف محقق نشد. آیت‌الله‌العظمی محقق کابلی (ره) با به دوش کشیدن این بار سنگین، زمینهٔ ایجاد مرجعیت بومی در افغانستان که خود عامل خیر و برکت برای این خاک و بوم می‌شود را فراهم کرد و سد کاذبی که در مقابل مردم مستعد افغانستان ایجاد شده بود، توسط معظم‌له از بین رفت. آیت‌الله محقق کابلی هرچند برای مردم افغانستان به لحاظ سیاسی به‌صورت مشخص وارد مناسبات قدرت نشد؛ اما به لحاظ تئوریکی و فرهنگی تا حد امکان در راستای برقراری نظام سیاسی مبتنی بر عدالت و وحدت ملی در کشور کوشید. وقتی آیت‌الله محقق کابلی مرجعیت مذهبی را در افغانستان پذیرفت، میلیون‌ها نفر در افغانستان اعتماد به‌نفس از دست‌رفتهٔ خود را تا حدودی بازیافتند؛ زیرا وقتی مردم ببینند که از درون جامعه‌شان فردی می‌تواند مرجعیت مذهبی را در اختیار بگیرد، پس لاجرم فردی از درون همچون جامعه می‌تواند مرجعیت سیاسی را نیز در اختیار بگیرد. در افغانستان سیاست و مذهب تقریباً برای همیشه در کنار هم زیسته‌اند. مرجع قرار گرفتن آیت‌الله محقق کابلی در حوزهٔ دینی و مذهبی باعث افزایش اعتماد به نفس میلیون‌ها شهروند محروم افغانستان، به خصوص طلاب حوزه‌های علمیه شد.

بنابراین می‌توان گفت میلیون‌ها شهروند افغانستان در حوزهٔ هویتی و بازیابی اعتماد به نفس از دست‌رفتهٔ‌شان مدیون و مرهون تلاش‌ها و کوشش‌های دو شخصیت بی‌نظیر تاریخ مردم ما، شهید مزاری و آیت‌الله محقق کابلی است. (ناجی، افغانستان ما، ۱۳۹۸) هم‌اکنون مردم شیعهٔ افغانستان از هر لحاظ به دنبال اثبات توانایی خودند و در بسیاری از عرصه‌ها موفق هم شده‌اند. در شرایط فعلی، جوانان افغانستان به کسب علم و دانش مشغولند، مردم در امور کشور به‌خوبی سهم دارند، شیعیان به طرز قابل توجهی جزء لاینفک جامعهٔ افغانستان‌اند و از همه مهم‌تر جامعهٔ شیعهٔ افغانستان از حضور مراجع عظام تقلید بهره‌مندند که این از تأثیرات مرجع فقید در امر تزریق حس خودباوری و اعتماد به نفس در میان مردم نشأت می‌گیرد.

نتیجه‌گیری

مرجعیت در طول تاریخ تشیع در عرصهٔ دینی، سیاسی و اجتماعی فعالیت‌های شایانی را برای مردم انجام داده‌اند و بسیاری از گره‌های کور مذهبی، سیاسی و اجتماعی با دستان باکفایت نهاد مرجعیت در جامعهٔ تشیع بازشده‌اند. در تاریخ تشیع نیز این نهاد در خدمت مردم بوده و خدمات ارزشمندی برای مردم افغانستان ارائه داده‌اند. از میان مراجع تقلید، نقش آیت‌الله محقق کابلی به‌عنوان پرچمدار و بنیان‌گذار مرجعیت در افغانستان بسیار پررنگ است. فعالیت‌های ارزشمند این عالم فرزانه قبل و بعد از رسیدن به جایگاه مرجعیت دینی شیعیان افغانستان فراوان بوده است و نیاز است تا پژوهش‌های فراوانی جهت شناخت این مرجع بزرگ صورت گیرد. در این پژوهش به بررسی فعالیت‌های اجتماعی ایشان پرداخته شده است و مطالب حول محور زندگی پربرکت ایشان و خطابه‌ها، بیانیه‌ها و اطلاعیه‌هایی که از طرف ایشان در سال‌های اخیر صادر شده است، بوده است. امید است که این پژوهش تا حدودی به معرفی فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی این عالم فرزانه پرداخته باشد و پیشنهاد می‌شود که پژوهش‌های دیگر حول زندگی پربرکت و فعالیت‌های دینی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی ایشان صورت گیرد. ▣

منابع

۱. آی‌تی، عبدالقیوم (۱۳۸۶)، نقش تشیع در فرهنگ و تمدن شیعیان افغانستان (از صفویه تا دورهٔ معاصر)، قم: مرکز بین‌المللی ترجمه و نشر المصطفی.

۲. حسینی، غلام یحیی (۱۳۸۳)، تشیع در افغانستان، فصلنامهٔ طلوع، شماره ۸ و ۹.

۳. خاوری، محمدتقی (۱۳۸۵)، مردم هزاره و خراسان بزرگ، تهران: انتشارات عرفان.

۴. خلیلی ورسی (۱۳۹۴)، نصایح اخلاقی حضرت آیت‌الله‌العظمی محقق کابلی، قم: نشردارالتفسیر.

۵. ربانی خوراسگانی، علی (۱۳۸۴)، نهاد مرجعیت شیعه و نقش آن در تحولات اجتماعی ایران معاصر، فصلنامهٔ شیعه‌شناسی، سال سوم، شماره ۱۰، تابستان.

۶. سعیدی جرغی، احمد (۱۳۸۶)، جایگاه اهل‌بیت در افغانستان، قم: انتشارات وحدت.

۷. صدوق، ابن بابویه (۱۳۸۵)، علل الشرایع، قم: مکتبه الداوری.

۸. محقق ارزگانی، قربان‌علی (۱۳۹۰)، بررسی ریشه‌های تاریخی تشیع در افغانستان، قم: آشیانهٔ مهر.

۹. ناصری داوودی، عبدالمجید (۱۳۹۴)، تاریخ تشیع در افغانستان (از آغاز تا قرن هفتم)، قم: مرکز بین‌المللی ترجمه و نشر المصطفی.

۱۰. نجفی، علی (۱۳۹۰)، افغانستان رنگین‌کمان اقوام، مشهد: مرکز مطالعات و انتشارات میراث خراسان.

۱۱. یزدانی، حسین‌علی (۱۳۸۷)، پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها، تهران: انتشارات عرفان.

۱۲. پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر حضرت آیت‌الله محقق کابلی.
https://mohaqeq.org/fa/

۱۳. خبرگزاری رسمی حوزه
https://www.hawzahnews.com/news/494556/

۱۴. خبرگزاری مهر
https://www.mehrnews.com/news/4668142/

۱۵. خبرگزاری جمهوری اسلامی
https://www.irna.ir/news/83349557/

۱۶. خبرگزاری جمهور
http://www.jomhornews.com/fa/news/117203/

۱۷. پایگاه اطلاع‌رسانی حوزه
https://hawzah.net/fa/Discussion/View/71150/

۱۸. وب‌سایت خبرنامه
http://khabarnama.net/blog/201911/06//mr-mohammad-kaboli-passed-away/

۱۹. خبرگزاری شبستان
http://www.shabestan.ir/detail/News/798739

۲۰. وب‌سایت شفقنا
https://af.shafaqna.com/FA/159627

۲۱. وب‌سایت مشرق نیوز
https://www.mashreghnews.ir/news/965870

۲۲. پایگاه افغانستان ما
http://www.dailyafghanistan.com/opinion_detail.php?post_id=148359

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

برخی نوآوری‌های فقهی آیت‌الله محقق کابلی



عبدالله فکور

نوآوری در مسائل فقهی از عمده‌ترین مسئلهٔ اجتهاد است، اصولاً اجتهاد خودش به معنای جهد و تلاش و نوآوری است. استنباط احکام از منابع چهارگانه برای اجتهاد می‌طلبد که نوآوری در مسائل فقهی را در نظر داشته باشد. همین خود عقل که یکی از منابع استنباط احکام است، به روز بودن و نوآوری را تکاپو می‌نماید.

علم فقه یک علم عقلایی است که اهداف معینی را تأمین کرده و در بستر عقلایی حرکت می‌کند. «کسانی چون غزالی و شاطبی علم فقه را شرح و بسط مقاصد پنجگانه‌ای شریعت (حفظ دین، عقل، نسب، مال و جان) دانسته‌اند» (شبستری، ۱۳۸۴).

تغییرات آراء و فتواهای فقهی در طول تاریخ فقه و اختلافات بی‌شمار موجود در آرای فقیهان هر عصر نشان می‌دهد که چگونه علم فقه از «رازوری» بیرون بوده است. آرای فقها بسیار گوناگون و تابع روش‌های استدلال و واقعیت‌های بیرونی بوده‌اند.

علم فقه از این طریق گسترش پیدا کرد که فقیهان «افعال مکلفین» و «حوادث واقعه» را بر کتاب و سنت عرضه می‌کردند و از این راه برای آن‌ها حکمی از احکام پنجگانه (وجوب، حرمت، استحباب، کراهت، اباحه) با در نظر داشت عقلانیت هر عصر و دوران معین می‌کردند.

شکی نیست که میان عقلانیت حاضر و واقعیت‌های زندگی انسانی در این عصر رابطه‌ای دیالکتیکی برقرار است، میان نظریه‌ها و افکار از

یک سو واقعیت‌ها از سوی دیگر، رابطه‌ای تأثیر و تأثر وجود دارد.

فقیهان پویایی اجتهاد را با مصالح عقلایی در قلمرو شریعت حفظ می‌کنند و در برخی موارد به اجتهاد جدید می‌پردازند که چنان‌که اخیراً مصطلح شده به اجتهاد در زمان و مکان می‌پردازند.

آیت‌الله محقق کابلی یکی از علمایی بود که مشکلات زمانه‌اش را درک کرد و با داشتن شرایط اجتهاد، رسالهٔ عملیهٔ فقهی‌اش را چاپ کرد، برای مردم شیعه افغانستان امید خلق کرد و باور ناشایست را که از این مردم مجتهد نمی‌شود نیز شکستاند. برای شیعه‌های افغانستان همین مجتهد شدن او یک نوآوری بود.

آیت‌الله محقق کابلی وضعیت مردم شیعهٔ افغانستان را خوب درک می‌کرد که خودش متعلق به همین مردم بود. ایشان چندین آثار دارد و نوآوری‌های زیادی را در احکام و مسائل فقهی داشته است؛ ولی در این نوشته بنا بر این است که به برخی از مهم‌ترین نوآوری‌های فقهی ایشان پرداخته شود، بیشتر این نوآوری‌ها در بخش استفتاآت ایشان است.

سن بلوغ دختران

سن بلوغ یک مسئلهٔ مهم و جدی در مسائل حقوقی و فقهی است، این مسئله پیامدهای زیادی را در پی دارد. انسان وقتی به سن تکلیف می‌رسد، خودش در بسیاری مسائل تصمیم گیرنده است و جسم و عقلش توانایی تحمل و حل مشکلات را پیدا می‌کند.

بسیاری مجتهدین از عراق و ایران بر این بودند که سن بلوغ در دختران همان نه سال قمری است؛ ولی آیت‌الله محقق کابلی در بخش استفتاآت خود می‌گوید که سن بلوغ دختران در افغانستان سیزدگی سالگی است. چون نژادهای مختلف جهان سن بلوغ‌شان فرق دارد، عرب‌ها معمولاً زودتر به سن بلوغ می‌رسند؛ اما هزاره‌ها در افغانستان در سنین بالاتر به بلوغ می‌رسند. دختران هزاره در افغانستان در نه سالگی هیچ نشانه‌ای از بلوغ را ندارند. این مسئله را آیت‌الله محقق کابلی درک کرده و فتوا می‌دهد که سن بلوغ دختران در سیزده سالگی است.

در پایگاه اطلاع رسانی آیت‌الله محقق به این پرسش پاسخ داده شده است، از جناب ایشان سوال شده است که «سن تکلیف دختران چند است؟» پاسخ ارایه شده است که «طبق نظر مشهور فقها تمام کردن نه سال قمری، ولی به نظر اینجانب اگر دختر در ماه رمضان قدرت بر روزه گرفتن نداشته باشد و یا حرجی باشد و عادت ماهانه زنانه هم نشود تا سیزده سال قمری به تکلیف نمی‌رسد.» (پایگاه اطلاع رسانی دفتر آیت‌الله محقق کابلی)

ایشان واقعیت‌های زندگی مردمش را در نظر گرفته و حکم صادر می‌کرد، دختران هزاره در افغانستان در نه سالگی اصلاً تحمل روزه را ندارند و نماز را نیز درست ادا نمی‌توانند.

رسم و رواج ناپسند در این کشور وجود داشت که دختران را در نه سالگی حتی به ازدواج می‌دادند که این مشکل حتی خطر را متوجه حیات دختران می‌کرد که این رسم ناپسند از همین حکم‌های سن بلوغ در نه سالگی دختران نشأت می‌گیرد.

پرداخت سهم سادات با اجازهٔ مجتهد

خمس در مذهب شیعه یکی از منابع مهم درآمد برای مدارس دینی و سادات است، این درآمد باعث شده بود که در جامعه شیعه و هزاره مردم به پیرو مرید تقسیم گردد، سادات پیرشان بودند و هزاره‌ها مرید بودند، هر کدام از سادات مریدان مشخص خود را داشتند که هر شش ما(ماه) و یا هر سال در زمان مشخص سهم سادات را از مردم هزاره برای‌شان جمع‌آوری می‌کرد.

در ضمن سادات فقیر و غنی سهم سادات را از مریدان‌شان اخذ می‌کردند؛ اما آیت‌الله محقق کابلی در یکی از استفتاهایش گفته است که سهم سادات را یا به دفتر مجتهد بدهید و یا این‌که به اجازهٔ مجتهد به سادات فقیر بدهید. سادات که فقیر نیست حق ندارند خمس بگیرند.

اگرچه این فتوا باعث شد که برخی از سادات

بنیاد اندیشه

نسبت به آیت‌الله محقق کابلی بدبین باشد؛ ولی این فتوا باعث شد که از حیف و میل بی‌مورد خمس جلوگیری شود.

نظم و سیستم داشتن در هر امری باعث بهبودی آن می‌شود، خمس به سادات نیز از این امر مستثنا نیست، در سهم سادات باید نظم به وجود می‌آمد و این نظم در سهم سادات می‌خواست که پرداخت آن با اجازهٔ مجتهد باشد.

جایز نبودن قمه زنی

همه ساله در هفتم و دهم محرم‌الحرام یک عده در شهر کابل، قمه زنی می‌کنند. این عمل با انگیزه‌های مختلف عقیده‌ای انجام می‌گیرد؛ ولی قمه زنان با هر انگیزه و دلیل که این عمل را انجام می‌دهند نسبت به انجام سایر اعمال و تکالیف دینی و مذهبی کوتاهی می‌کنند، قمه زنی کارکرد پیام رسانی و معرفی اهداف نهضت امام حسین را تبدیل به بعد منفی کرده و از مذهب و دین چهرهٔ خشن را به نمایش می‌گذارد.

در افغانستان شیوهٔ برگزاری عزاداری هردو مذهب تشیع و تسنن بسیار مهم است، کوشش شود که این دو مذهب نزدیکی بیشتری داشته باشند. آیت‌الله محقق کابلی با در نظرداشت واقعیت‌های افغانستان در صدد بود که مذاهب در تقارن هم زیست داشته باشند؛ لذا ایشان اعمال مثل قمه زنی که از یک طرف خشن و وهن به مذهب است و از طرف دیگر باعث افتراق مذاهب می‌شود، جایز نمی‌داند.

در این‌جا پیام ایشان را در مورد عزاداری نهضت امام حسین ذکر می‌کنم:

پیام حضرت آیت الله العظمی محقق کابلی در آستانهٔ محرم الحرام ۱۴۳۲

بدون شک هر مکتبی برای باقی ماندن و حفظ حیات خویش، علاوه بر این‌که نیاز به پایه‌های شناخت و معرفت منطقی و عقلانی قوی دارد، وابستگی زیاد به احساس و شورآفرینی در راه رسیدن به هدفش دارد. در طول تاریخ فراوان مشاهده شده است، مکاتبی که از شور، احساس و عواطف لازم برخوردار نبوده است و در برابر حوادث و اتفاقات روزگار محو و نابود شده‌اند؛ اما قیام و نهضت‌هایی که از این عنصر دوام بخش بهره‌مند بوده‌اند، نه تنها کمرنگ نشده‌اند؛ بلکه هر روز به درخشش آن افزوده و جاودانه گردیده‌اند. قیام و حادثهٔ عاشورا که بارزترین حماسه در نوع خود است، اکنون به صورت یکی از شورانگیزترین حماسه‌های تاریخ بشریت درآمده است؛ حماسهٔ بزرگ و تأثیرگذار کربلا و عاشورای حسین بن علی(ع) که نه تنها باعث حفظ و بقاء نهضت اباعبدالله(ع) و یاران با وفایش شده است؛ بلکه در طول تاریخ مهم‌ترین عامل قیام‌ها، نهضت‌های تاریخی و مبارزات پیروزمندانه بر علیه ستم، بیداد و نابرابری‌های اجتماعی و حافظ مکتب و مذهب ما بوده است.

این حماسهٔ تاریخی که همه ساله بدون هیچ مقدمه و محرک تبلیغاتی، امواج خروشان از احساسات پاک و زلال میلیون‌ها انسان آزاده ایجاد می‌کند، در نوع خود بی‌نظیر است به همین جهت همواره دشمنان کینه‌توز اسلام و تشیع، به کمین آن نشسته‌اند تا با کمرنگ کردن این نهضت انسان‌ساز و آمیختن آن با خرافات، از عظمت و شکوه آن بکاهند. در این برههٔ حساس تاریخ بر خویش لازم دیدم نکات چندی را در این راستا متذکر شوم:

الف. علما و مبلغین معزز!

سعی کنید با عمل و رفتار نیک خود روحیهٔ حفظ تقوای الهی را در جامعه، بیش از پیش رونق بخشیده و مجالس عزای امام حسین(ع) را طوری برگزار کنید که باعث ایجاد رابطهٔ عاطفی و عشق به اهلبیت(ع) از روی شناخت و ادلهٔ معتبر در مخاطبین گردد، معارف حسینی و علوی را که منطبق بر معارف قرآن کریم است به مردم رسانیده و از هرگونه بیانات احساسی و به دور از واقعیت جداً پرهیز کنید.

ب. مداحان و مرثیه‌سرایان عزیز!

۱. مواظب باشید در مداحی و مراثی از ذکر مسائلی که باعث تحریف اذهان و یا نشر خرافات که از شأن

این‌گونه مجالس به دور است و نیز مسائلی که بوی غلو دربارهٔ ائمه اطهار(ع) و سایر بزرگان می‌دهند، خودداری نمایید تا ضمن بهره‌مندی از فیوضات کامل عزاداری خاندان عصمت و طهارت(ع)، بهانه‌ای به دست دشمنان دین و مذهب نداده باشید.

۲. مداحان عزیز برشما است که ضمن احترام به پیر مریدان و پیش کسوتان مداحی و مراثی، از تقلید سبک‌های نامتناسب و مبتذل در مداحی‌ها پرهیز کرده و اجازه ندهید آلات موسیقی، آگاهانه یا ناآگاهانه در مجالس عزاداری استفاده شود.

۳. اجازه ندهید عده‌ای در مجالس عزاداری برهنه شوند یا آسیب جدی [از قبیل قمه زنی و استفاده از زنجیرهای تیغ‌دار و مانند آن] به بدن برسانند یا تعبیرات توهین‌آمیز به کار ببرند.

ج. مؤمنین و عزاداران محترم!

همان‌طور که می‌دانید عزاداری حضرت سید الشهدا (ع) مایهٔ افتخار همهٔ ما شیعیان است؛ اما سعی کنید که عزاداری‌ها برای رضای خدا و بزرگ‌داشت شعائر الهی هرچه پرشکوه‌تر برپا کنید؛ اما از هرگونه اعمال ریاکارانه، چشم و هم چشمی، خود خواهی‌ها و اسراف در مراسم‌ها و غیر آن جدا پرهیز کنید.

قربانی حج در وطن خود حاجی

قربانی حج یکی از ارکان مهم حج به شمار می‌رود. بسیاری از مجتهدین قربانی را در همان سرزمین خود مکهٔ شریف واجب می‌دانند و در سرزمین‌های دیگر جواز نمی‌دارند؛ چون در این قرن‌های اخیر، جمعیت زائرین حج زیاد شده است و مصرف گوشت قربانی در خود مکه گنجایش ندارد؛ لذا آیت‌الله محقق کابلی قربانی کردن را در افغانستان جایز می‌داند. مقلدین‌شان می‌توانند که به نیابت زائر حج در افغانستان قربانی کنند.

از جناب ایشان سوال می‌شود: "در این سال‌ها، قربانگاه حاجیان از منا به پشت جبل‌النور انتقال یافته است و علاوه بر این، گوسفندان و بزهایی را که در برابر چهار صد ریال عربستان می‌دهند جامع و واجد شرایط قربانی نیستند، آیا حاجی می‌تواند با تلفن به خانواده‌اش خبر دهد که به نیابت از او در وطن خودش، قربانی کنند؟"

پاسخ دهنده: معظم له

"در صورتی که آن روز عید قربان باشد، اشکالی ندارد." (پایگاه اطلاع رسانی دفتر آیت‌الله محقق کابلی)

راه‌حل فقهی برای معاملات پول کاغذی

در قرون پیشین، پول رایج، سکه‌های طلا و نقره بود. در روایات و دیدگاه فقهای اسلام نیز همین‌گونه پول‌ها موضوع بحث و فتوا بوده است. امروزه پول اعتباری جایگزین سکه‌های مزبور شده است و معاملات پولی یکی از پدیده‌های جدید قرن جدید است. این پدیده، مسائل حقوقی و فقهی جدیدی را در پی آورده است؛ هم موضوع پول تغییر کرده و هم احکام فقهی پول دچار تغییرات شده است. مجتهدین نیز با فتواهای‌شان نظرات مختلفی در این زمینه داشته‌اند. معاملهٔ اسکناس ربح‌دار به اسکناس به نص صریح قرآن جایز نیست. بیشتر مجتهدین، اسکناس به اسکناس اضافه‌تر را جایز نمی‌داند، همین قسم معاملهٔ پولی کاغذی را نیز به اضافه‌تر پول کاغذی جایز نمی‌داند؛ اما آیت‌الله محقق کابلی با شرط گذاشتن یک جنس بالای پول کاغذی و تبدیل آن را به پول کاغذی بیشتر نقداً یا مدت‌دار جایز می‌داند.

این نظر جدید آیت‌الله محقق گره‌گشای بسیاری معاملات پولی در بین مردم گردید و مشکل جامعه با این روش معاملات پولی کاغذی حل شد؛ اما معاملهٔ پول کاغذی به صورت ربوی آن که همان قرض با سود باشد، جواز ندارد که از نظر آیت‌الله محقق کابلی نیز جواز ندارد. ▣

نظر آیت‌اللّه العظمی محقق کابلی در مورد مستحقین خمس



علی‌دوست سبحانی

بنیاد اندیشه

چکیده

خمس یکی از مالیات‌های اسلامی است که دچار تحولات زیادی شده است به قسمی که در جامعهٔ شیعه در اثر برداشت‌های فقهی از آیهٔ خمس، مشهور فقهای شیعه، نصف خمس را اختصاص به طایفهٔ خاصی داده است و آن کسانی است که نسب‌شان به هاشم جد پیامبر برسد. با این رویکرد فقهی، اثری که مورد انتظار بود و از این مالیات اسلامی می‌رفت و آن ایجاد تغییر مثبت در وضع نیازمندان بود، از بین رفت؛ اما در دهه‌های اخیر، استوانه‌های فقاهت از جمله آیت‌الله محقق کابلی با تحقیقاتی که انجام داد، به این نتیجه رسید که نظر مشهور فقهاء غیر از روایات مرسل هیچ دلیل معتبر ندارد، در مقابل روایاتی زیادی که در بین آنان روایات صحیح‌السند وجود دارد، می‌گویند که خمس تماماً مال منصب امامت است و مواردی که گمان شده است اختصاص به آن موارد دارد، جزء موارد مصرف خمس است. همچنین سیرهٔ پیامبر و امامان بر این مطلب دلالت دارد به علاوه دلیل عقلی که اختصاص دادن این مقدار سرمایه‌ی کثیر برای یک طایفه را خلاف حکمت می‌داند.

مقدمه

هردین ساختار متناسب خود را در بخش‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، تربیتی و اخلاقی می‌طلبد. ساختار باتوجه به اهداف آن دین و طرز نگاهش به انسان و جامعه شکل می‌گیرد، آن‌چه که در دین اسلام و قرائت شیعی به‌عنوان اصل، برجسته است، رعایت اصل عدالت است. رعایت اصل عدالت در نظام‌های سیاسی، اجتماعی، تربیتی و اقتصادی، نشانگر اسلامی بودن آن نظام است. در قرآن کریم یکی از اهداف پیامبران برپایی قسط و عدل بیان شده است: «لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَيِّناتِ وَ أَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْكِتابَ وَ الْميزانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَ أَنْزَلْنَا الْحَديدَ فيهِ بَأْسٌ شَديدٌ وَ مَنافِعُ لِلنَّاسِ» (سوره حدید آیه ۲۵) ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم، و با آن‌ها کتاب (آسمانی) و میزان (شناسایی حقّ از باطل و قوانین عادلانه) نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند و آهن را نازل کردیم که در آن نیروی شدید و منافعی برای مردم است.

یکی از نظام‌هایی که باید در آن عدالت وجود داشته باشد، نظام اقتصادی اسلام است. رعایت عدالت در نظام اقتصادی اسلام در برخورداری و توزیع ثروت یک اصل اساسی است و تأمین عدالت اجتماعی در بخش اقتصادی از اهمیت خاصی برخوردار است و برای اجرایی شدن عدالت، نیاز به ابزار مالی مستمر و قانون‌مند است که اگر مورد عمل قرار گیرد نتیجهٔ مطلوب را به بار خواهد آورد. البته عمل به قوانین درصورتی نتیجهٔ مثبت به بار می‌آورد که این قوانین از سوی مفسرین آگاهِ مطابق شرایط زمان مورد تفسیر قرار گیرد، یکی از مالیات اسلامی که برای تأمین عدالت اجتماعی و دست‌گیری نیازمندان نقش اساسی دارد، خمس است و آن این‌که مسلمانان یک پنجم از اموال‌شان را البته مطابق شرایطی که برایش مقرر شده است در اختیار پیامبر و جانشینان پیامبر قرار دهند.

تاریخ تحولات خمس در میان شیعیان

خمس در زمان پیامبر در اختیار او قرار می‌گرفت البته در آن زمان خمس موردش فقط غنایم به دست آمده از جنگ بود. بعد از آن غنایم جنگی در اختیار حکام قرار داده می‌شد و از زمان امام باقر و امام صادق علیهما السلام، قلمرو چیزهایی که خمس به آن‌ها تعلق می‌گیرد با تفسیر جدید از غنیمت که شامل هر نوع منفعت می‌شد، براساس این تفسیر مازاد بر هزینهٔ سال افراد مشمول خمس شد و تا آن‌جا که امکان داشت در اختیار امامان معصوم قرار داده می‌شد. این وضعیت ادامه داشت تا زمان غیبت کبرای امام زمان علیه‌السلام و بعد از غیبت امام دوازدهم (ع) شیعیان در بسیاری از مسائل دچار سرگردانی شدند از جمله در مورد نحوهٔ مصرف خمس. در اصل، این سرگردانی ناشی از تفسیر آیه قرآن ناشی می‌شود که اصل تشریع خمس را بیان می‌کند. خداوند می‌فرماید: «وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبى وَ الْيَتامى وَ الْمَساكينِ وَ ابْنِ السَّبيلِ» (انفال ،آیه ۴۱) بدانید هرگونه غنیمتی به دست آورید، خمس آن برای خدا، و برای پیامبر، و برای ذی القربی و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه (از آن‌ها) است.

براساس این آیه سهم خدا و رسول و ذوی القربی و سهم یتیمان، مساکن و ابن سبیل مشخص شده است؛ اما بعد از غیبت امام زمان، بین شیعیان در مورد مصرف خمس اختلاف به وجود آمد. به فرمودهٔ شیخ طوسی به نقل از شیخ مفید دیدگاه علمای شیعه به چهار دسته تقسیم می‌شدند:

۱. تا مدت زیادی بسیاری از فقهای شیعه عقیده داشتند سهم خدا و رسول و ذی القربی را باید به امام بدهند؛ چون امام غایب شده است می‌گفتند باید دفن شود تا بعد از ظهور امام زمان در اختیار او قرار گیرد.

۲. بعد از غیبت باتوجه به بعضی روایات، بعضی قایل به تحلیل خمس به شیعیان شده‌اند. نظریهٔ سوم پرداخت خمس به اعقاب پیامبر و جدا کردن سهم خدا و رسول و ذی القربی و نگهداری آن نسل اندر نسل (تهذیب الاحکام، جلد ۴، ص۱۴۷-۱۴۸).

۳. این اختلافات تا قرن دهم ادامه داشت و از آن زمان کم‌کم دیدگاه‌ها به این سمت کشیده شد که سهم خدا و رسول و ذی القربی را در کارهایی که رضایت

امام درآن است، مصرف شود و سه سهم دیگررا به فقرا و مساکن و ابن سبیل بنی‌هاشم بدهند. در دو سه قرن اخیراین دیدگاه مطرح شد که سه سهم به مجتهدان که نایب عام امام زمان است، داده شود و سه سهم دیگربه سه طایفهٔ بنی‌هاشم داده شود و این موضوع در نزد مشهور فقهای شیعه متأخربه رویهٔ مسلم تبدیل شده است. (گروهی از نویسندگان، ۱۳۸۷: ۲۵-۷۵) و براساس آن عمل می‌کنند؛ اما در چند دههٔ اخیرفقهایی برخلاف این شهرت، فتوی داده‌اند؛ از جمله امام خمینی(کتاب البیع ،ج۲: ۴۸۹)، آیت‌الله منتظری (کتاب الخمس: ۲۹۲۶۸)، آیت‌الله هاشمی شاهرودی (بحوث فی الفقه ـ کتاب الخمس، ج۲: ۳۸۶) آیت‌الله محقق کابلی (المباحث الفقهیه ـ کتاب الخمس: ۳۷۷-۳۸۴) اما از بین این بزرگواران تنها آیت‌الله محقق کابلی علاوه برنظر، درعمل نیزنظریه‌اش را پیاده کرد. و آن این‌که خمس همه‌اش مال منصب امامت است و او اختیار دارد در هرجایی که مصلحت ببیند، مصرف کند وآیه‌ی قرآن موارد مصرف را بیان کرده نه این‌که سه سهم ملک بنی‌هاشم باشد. حضرت آیت‌الله محقق کابلی طبق نظرش عملاً در دفاترش همهٔ خمس را دریافت و در موارد لازم مصرف می‌کرد.

ما به‌طور خلاصه نظرآیت‌الله کابلی را با ادله ایشان بیان می‌کنیم، ایشان در ابتدا متن عروه‌ی سید یزدی را آورده است که متن عروه چنین است:

«فصل فی قسمت الخمس ومستحقیه: (مساله یک) یقسم الخمس سته اسهم علی الاصح سهم لله سبحانه و سهم للنبی و سهم للامام (ع) و هذه الثلاثه الان لصاحب الزمان ارواحناه له افداء و ثلاثه للایتام و المساکن و ابناء السبیل.» حضرت آیت‌الله محقق این نظررا به‌طور خلاصه دلایل قول مشهور ایشان ابتدا نصوص مورد استناد قول مشهورفقها را براین‌که خمس نصفش مال سادات است، می‌آورد، به‌طوراجمال می‌فرماید:

«علی ماهو المشهور بین المتاخرین و استدلوا لذلک بعده من النصوص منها مرسله حماد الطویله». (حدیث ۸ باب ۱ ابواب قسمت خمس) و «منها مرسله عبدالله بن بکیرعن احدهما علیهما السلام» (حدیث ۲ از ابواب قسمت الخمس) و «منها مرسله احمد بن محمد عن بعض اصحابنا (حدیث ۹ از باب ۱ از ابواب قسمت الخمس) وانت تری ان هذه الروایات کلها مراسیل، فلا یعتمد علیها»

همان‌طورکه درمتن منقول ازکتاب الخمس پیدا است، حضرت آیت‌الله محقق کابلی روایاتی که مورد استناد قول مشهورقرارگرفته است را به دلیل ضعف سندشان از ابتدا رد کرده است، براساس قاعدهٔ رجالی است که اگرروایتی از نظرسند مشکل داشته باشد، نوبت به مرحلهٔ دلالی نمی‌رسد به‌خصوص وقتی در تعارض با روایاتی قرارگیرند که از نظرسند قوی باشد. البته روایات مرسل به‌عنوان مؤید می‌تواند مورد استناد قرار گیرد؛ اما در مقابل روایت صحیح تاب مقاومت ندارند. اگرچه حضرت آیت‌الله محقق اصلاً وارد روایات که مشهور به آن استدلال کرده‌اند، نشده است؛ اما به خاطر که بحث یک طرفه نشود، بخش‌های مورد استناد روایات قول مشهور را می‌آورم:

(الف) روایت حماد بن عیسی که از امام موسی بن جعفرروایت کرده است و در بخشی از آن آمده است:

«ویقسم بینهم الخمس علی ستهٔ أسهم سهم لله و سهم لرسوله و سهم لذی القربی و سهم للیتامی و سهم للمساکن و سهم لابناء السبیل فسهم الله و سهم رسول الله لاولی الامر من بعد رسول الله وراثهٔ وله ثلاثة اسهم سهمان وراثة و سهم مقسوم له من الله وله نص الخمس کملا و نصف الخمس الباقی بین ابیته، فسهم لیتاماهم وسهم لمساکنهم وسهم لابناء سبیلهم.» (حدیث هشتم باب یک از ابواب قسمة اخمس) خمس به شش سهم تقسیم می‌شود: سهم خدا، پیامبر، نزدیکان پیامبر یتامی، نیازمندان و در راه درماندگان سهم خدا و پیامبر به وی امرو امام حاضربعد از پیامبربه‌عنوان ارث تعلق می‌گیرد. این دو سهم به اضافهٔ سهم ذوی قربی که ملک خود امام است، حق امام است پس نصف خمس از آن امام است و نصف دیگر سهم یتیمان، فقراء و در راه ماندگان اهل بیت پیامبراست.

روایت دیگرروایت دوم از ابواب قسمة خمس روایت عبدالله بن بکیراست که امام در آیه خمس می‌فرماید:

سهم خدا و پیامبر متعلق به امام است و یتیمان، نیازمندان و در راه ماندگان از فرزندان پیامبرند. بنابراین، خمس از خانوادهٔ پیامبر خارج نمی‌شود. در حدیث نه باب یک از ابواب قسمة الخمس نیز آمده است که: نصف خمس مال یتیمان مساکن و در راه ماندگان از آل محمد است که زکات بر آنان حلال نیست و عوض زکات، خداوند خمس را مقرر کرده است. البته آیت‌الله محقق چون سند روایات را مرسل دیده است، اصلاً وارد دلالت روایات نشده است و گرنه از نظر دلالت نیز ادعای مورد نظر مشهور را نمی‌رساند؛ چون در روایت، تعبیر اهل بیت پیامبر دارد که منصرف به معصومین است. دلایل نظری که خمس را مال منصب امامت می‌داند:

۱. اولین دلیلی که ایشان بر نظر خود می‌آورد استدلال به سیرهٔ پیامبر و امامان معصوم است. سیرهٔ عملی پیامبر و امامان یکی از منابع تشریع است. پیامبر هرگاه در جنگ غنیمت به دست می‌آورد، خوب‌های آن را خودش می‌گرفت و باقی غنایم را به پنج قسمت تقسیم می‌کرد: چهار سمت را به مجاهدین می‌داد و یک قسمت را خودش می‌گرفت و بین یتیمان، مساکن و در ره‌ماندگان تقسیم می‌کرد و امامان هم به مردم می‌گفتند که همهٔ خمس را به وکلای شان بدهند. پس سیرهٔ پیامبر و امامان چنین بوده است که خمس در اختیار آنان بوده است؛ لذا آیت‌الله کابلی اولین دلیل بر نظرش را سیرهٔ پیامبر و صحیحه ربعی را می‌آورد. (حدیث ۳ از ابواب ۱ قسمت الخمس). به نقل از امام صادق علیه السلام: پیامبر(ص) از غنایمی که به دستش می‌رسید، خوب‌های آن را می‌گرفت، بقیه را به ۵ سهم توزیع می‌کرد. چهار پنجم آن را میان مجاهدان تقسیم می‌کرد و یک پنجم آن را به پنج قسمت توزیع می‌کرد. سهم پروردگار را برای خود می‌گرفت سپس چهار پنجم باقی مانده را میان نزدیکان خود، یتیمان، نیازمندان و در راه‌ماندگان تسهیم می‌کرد و برای هر گروه سهمی اختصاص می‌داد و ائمه علیهم‌السلام نیز از همین سیره پیروی می‌کردند. حضرت آیت‌الله محقق کابلی در پایان استدلال به این دلیل می‌گوید شاید به خاطر همین صحیحه ربعی بوده است که ابن جنید قایل شده است که مراد از ذوی القربی مطلق نزدیکان رسول خدا است و مراد از یتیمان، مساکن و در راه‌ماندگان، همهٔ مسلمین هستند و نه خصوص بنی هاشم.

۲. روایاتی که خمس را مال خدا می‌داند: دومین دلیل برنظرمنتخب روایاتی است که خمس را مال خدا می‌داند: دو روایت در این زمینه آورده است که یکی از آن‌ها صحیحه است حدیث ششم از ابواب قسمة‌الخمس: ابی نصر از امام رضا(ع) روایت می‌کند که بر او آیه خمس را قرائت کردم و امام فرمود: آن‌چه که مال خدا باشد، مال رسول خدا است و آن‌چه مال رسول خدا باشد مال ما است. سپس فرمود: خداوند رزق مؤمنان را به پنج بخش آسان گرداند، یکی از آن‌ها را برای پروردگارشان قرار داده و چهار بخش دیگر را به شکل حلال می‌خورند. حدیث دوم معتبره سکونی است که در حدیث شماره سه باب نه از ابواب وصیت آمده است: سکونی از امام جعفر صادق(ع) و او از پدرش تا به امام علی(ع) می‌رسد که می‌فرماید: وصیت کردن به خمس خداوند برای خودش به خمس راضی شد.

۳. روایاتی که خمس را مال منصب امامت می‌داند: در این زمینه روایات زیادی وجود دارد که حضرت آیت‌الله محقق کابلی(ره) ۸ روایت در کتاب «الخمس» خود آورده است و چهار تا از این روایات، از نظر سندی صحیحه هستند (روایات باب ۲، از ابواب مایجب فیه الخمس حدیث ۱۲، وباب ۸، از ابواب مایجب فیه الخمس، حدیث ۲ و۳، باب یک از ابواب قسمت الخمس حدیث ۵، و۱۸، باب ۲ از ابواب قسمت الخمس حدیث ۱، باب ۸ از ابواب ما یجیب فیه الخمس حدیث ۵ و۸).

ما دوحدیث صحیح را به‌عنوان نمونه می‌آوریم. صحیحه علی بن مهزیار: «قال لی ابوعلی بن راشد: قلت له: امرتنی بالقیام بامرک وآخذ بحقک فاعلمت موالیک بذلک، فقال لی بعضهم: وای شیء حقه؟ فما ادری ما اجیبه؟ فقال: یجب علیهم الخمس، فقلت فی ای شیء؟ فقال فی امتعتهم وصنایعهم(ضیاعهم) قلت والتار علیه والصانع بیده؟ فقال: اذا امکنهم بعد مئونتهم» (حدیث ۳، باب ۸ از ابواب مایجب فیه الخمس) ابوراشد وکیل امام هادی(ع) می‌گوید: به من فرمان دادید که به دستور شما قیام کنم و حق شما را

بنیاد اندیشه تاسیس ۱۳۹۲

بگیرم، پس دوستان شما را از فرمان آگاه کردم. گروهی از دوستان شما گفتند حق امام چیست؟ من نمی‌دانستم چه جوابی بدهم. فرمود: خمس بر آن‌ها واجب است گفتم در چه چیز؟ گفت در کالاها و وسائل‌شان، گفتم آن کالایی که تجارت می‌کنند و وسائل که در دست‌شان است؟ گفت آری بعد از این‌که خرج‌شان کشیده شود. از این حدیث معلوم می‌شود که همهٔ خمس مال منصب امامت است. «صحیحه محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیهالسلام فی قول الله عزوجل: (واعلموا انما غنمتم من شیء، فان لله خمسه وللرسوله ولذی القربی) قال: هم قربت رسول الله والخمس للرسول ولنا» (باب ۱ ازابواب قسمت الخمس حدیث ۵). از امام جعفر صادق(ع) در مورد آیه خمس سوال کردم فرمود: ذی القربی نزدیکان رسول خدا است وخمس مال خدا و رسول خدا و ما هست.

۴. روایاتی که در آن امام خمس را برای شیعیان تحلیل کرده است:

چهارمین دلیل که آیت‌الله محقق کابلی آورده است، روایاتی است که خمس را بنا بر مصلحتی برای شیعیان مباح کرده است. در کتاب وسائل الشیعه حدود ۲۱ روایت آورده است. آن‌چه از این مطلب استفاده می‌شود آن است که خمس همه مال منصب امامت است. اگر نصف خمس مال سادات می‌بود، امام چنین حقی نداشت که مال دیگران را مباح کند. برای شیعیان ولو که غنی باشند. در اخیر بحث تحلیل خمس به‌عنوان مؤید آیه الفیء را آورده است که از انفال است و در آن‌جا سهام شش گانه ذکر شده است و همه قبول دارند که مال منصب امامت است و در اخیر بحث نظر صاحب جواهر را آورده است که می‌فرماید: «بل لولا وحشه الانفراد عن ظاهر اتفاق الاصحاب لامکن دعوی ظهور الاخبار فی ان الخمس جمیعه للامام علیه السلام، وان کان یجب علیه الانفاق منه علی الاصناف الثلاثه الذین هم عیاله، ولذا لوزاد کان له علیه السلام ولو نقص کان الاتمام علیه من نصیبه و حللو منه من ارادو» (جواهر الکلام ج۱۶: ۱۵) اگر ترس از مخالفت اتفاق فقها نبودی امکان داشت بگوییم ظاهر اخبار باب دلالت دارد که خمس همه‌اش مال امام است؛ اگرچه بر امام واجب است که زندگی اصناف سه گانهٔ ذکر شده در آیه را تأمین کند؛ چون عیال امام به حساب می‌آید و امام اختیار دارد به هرکس خواست از خمس حلال کند.

۵. دلیل عقلی بر این‌که نصف خمس مال سادات نیست:

آخرین دلیلی که آیت‌الله محقق کابلی آورده است دلیل عقلی است و آن این‌که خمس یک پنجم ثروت جهان است که عبارت است از نفت، گاز، آهن، مس، طلا، نقره، فیروزه، اورانیوم، سود اموال تجارت و زمین‌های احیا شده و حاصل زاید از مؤونه سال. چگونه این ثروت عظیم ملک عده قلیلی باشد که فقرای بنی هاشم باشد. این اختصاص دادن ثروت عظیم با حکمت، سازگاری ندارد و مخالف مصلحت امت اسلام است؛ پس چاره نیست جز این‌که قائل شویم به این‌که خمس مال منصب امامت است. در هر جایی لازم باشد از جمله اصناف سه گانه مصرف کند. ▣

منابع

۱. قرآن کریم
۲. حرعاملی، شیخ محمد بن الحسن (۱۴۲۴)، وسائل الشیعه، جلد نه کتاب الخمس، مؤسسه آل البیت،
۳. خمینی، (روح الله، البیع
۴. جمعی از محققین (۱۳۸۷)، خمس(چالش و راهکارها)، قم، بوستان کتاب، چاپ دوم.
۵. طوسی، محمد، تهدیب الاحکام
۶. منتظری، حسین‌علی (۱۴۱۲)، کتاب الخمس، دار الفکر قم.
۷. محقق کابلی، قربان‌علی(۱۴۳۱)، المباحث الفقهیه، کتاب الخمس، دار النشر الاسلام، قم.
۸. هاشمی، سید محمود (۱۴۰۹)، بحوث فی الفقه، کتاب الخمس، مکتبه السید محمود الهاشمی.

بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۴

مروری کوتاه بر اندیشه‌های مرحوم آیت‌الله محمد عیسی محقق خراسانی



محمد نبی متقی

یکی از آثار ارزشمند مرحوم آیت‌الله محقق خراسانی کتاب «المؤلفون الافغانیون المعاصرون» است. از نکته‌های درخور توجه این کتاب، اهدای آن به محمد ظاهر شاه، پادشاه افغانستان است. در صفحهٔ دوم این کتاب چنین می‌خوانیم: «الاهدا:

الیک یا صاحب الجلاله المتوکل علی الله «محمد ظاهر شاه» الیک یا تفوق عصره بالعلم و النبوغ... اعلیحضرت، محبوب پادشاه عالی‌قدر عزیز افغانستان.

اعلیحضرت، ادب دوست و علم پرور.

اعلیحضرت، عدالت‌گستر و رمز سعادت کشور

اعلیحضرت، عزت‌بخش ملت و وطن

اعلیحضرت، مفخر ملوک و سلاطین

این اثر ناچیز را توسط سفیر کبیر، استاد خلیل‌الله خلیلی به مقام شامخ اعلیحضرت همایون اهدا کرده و امیدوارم که مورد قبول آن شاه ادب دوست بگردد.» (المؤلفون الافغانیون المعاصرون، ص۲)

در مرحلهٔ اول، خواندن این متن را غیرلازم می‌نماید؛ اما باتوجه به زیرکی و دانایی محقق خراسانی و دقت در تاریخ و مناسبات قدرت و سیاست در افغانستان، این اهدانامه می‌تواند بار معنایی خاصی داشته باشد. نوشتار حاضر کوشیده است متن فوق را با چنین رویکردی تحلیل و ارزیابی کند و در پایان نیز برخی مشکلات مزمن جامعهٔ هزاره را در پرتو اندیشهٔ محقق خراسانی مروری کرده‌ایم.

بنده از سال ۱۳۵۹ ه.ش با مرحوم آیت‌الله محقق خراسانی(ره) در مشهد مقدس آشنایی و ارتباط داشتم و

در سال ۱۳۶۴ ه.ش همراه با مرحوم معصومی، مرحوم شهید شیخ قنبر فیاض و جمعی دیگر به درس فلسفتنای ایشان در مسجد چهارده معصوم (ع) مقابل دفتر سازمان نصر شرکت می‌کردم. بعد از درس، مرحوم آیت‌الله محقق خراسانی راجع به مسائل جاری در جامعه اظهار نظر می‌کرد، از جمله به شخصیت ابراهیم خان گاوسوار ابراز علاقهٔ شدید کرده و می‌گفت: «اگر سرمایه و توان مالی می‌داشتم، مجسمهٔ این قهرمان را از طلا می‌ساختم.» این جمله را در دیگر محافل رسمی هم از زبان ایشان بارها شنیدم.

یکی از علاقه‌مندان ایشان کسی به نام سلیمان کربلایی بود که در ایام محرم و یا سایر مناسبت‌ها، سخنران مجلس آقای سلیمان کربلایی همیشه آیت‌الله محقق خراسانی بود. حقیر مرتب در تمام این جلسات فعالانه شرکت می‌کردم. مرحوم آیت‌الله محقق خراسانی بعد از سخنرانی نیز جلسه را با زبان رسا و بیان شیوا، از خاطرات آموزندهٔ خود گرم می‌کرد. از جمله با لحن حماسی و با احساس از شخصیت ابراهیم خان گاوسوار بسیار تمجید می‌کرد؛ ولی دلیلش را نمی‌دانم که چرا از میان آن همه چهره‌های بزرگ تاریخی هزاره، آیت‌الله محقق خراسانی از شدت علاقه به این چهرهٔ تاریخی هزاره، مجسمه‌اش را از طلا می‌سازد؟ محمد حسین ابراهیم‌زاده این خاطره را از زبان ایشان می‌گوید: «من تاریخ مظلومیت هزاره را به خوبی می‌دانم که مردم ما و شما برای این‌که مالیات سنگین دولت وقت را تأمین کنند، همه چیز خود را دادند، بعد گفت: به خدا قسم اگر توان مالی داشتم، مجسمهٔ ابراهیم خان گاوسوار را از طلا می‌ساختم.» (برهانی شهرستانی، ۱۳۹۸: ۴۸۱)

رفع ابهام از علاقهٔ آیت‌الله محقق خراسانی به ابراهیم خان گاوسوار

در کارنامهٔ ابراهیم خان شهرستان، دو رویکرد مهم و سرنوشت‌ساز مشاهده می‌شود که شاید برای استاد محقق خراسانی هم مهم بوده است. نکتهٔ اول قیام مسلحانه به موقع برای نجات مردم و نکتهٔ دوم مصالحه و آشتی موفقیت‌آمیز با حکومت پادشاهی افغانستان توسط بزرگان قومی. شاید ابراهیم خان اولین شخصیت و چهرهٔ تاریخی در تاریخ هزاره باشد که هم مبارزات مسلحانه‌اش غرور آفرید و انواع مالیات‌ها را از دوش مردم هزاره کاهش داد و هم آشتی و مصالحه‌اش با حکومت به صورت آبرومندانه ختم به خیر شد. اگرچه ابراهیم خان در سال‌های بعد در قالب تشکل دیگر اقدام به مخالفت با نظام پادشاهی افغانستان را کرد و سال‌ها محبوس شد.

باتوجه به جایگاه بلند فکری و توانایی علمی مرحوم آیت‌الله محقق خراسانی (ره) به این نتیجه رسیدم که از نگاه ایشان، قیام مسلحانه و نیز صلح ابراهیم خان گاوسوار با حکومت محمد ظاهر شاه، نتیجه بخش بوده که مورد ستایش مکرر آیت‌الله محقق خراسانی (ره) قرار دارد و اهدای کتاب به شاه افغانستان به هر دلیل نشان از همراهی و همبستگی با نظام سیاسی حساب می‌شود. به نظر ایشان نداشتن ارتباط و گفت‌وگوی سازنده و تعامل فعال با حاکمان و نهاد قدرت مشروع، یکی از ضعف‌های تاریخی و زیان‌بخش برای مردم و جامعه هزاره است. اهدای کتاب، روش و منش مصلحان جامعه و پیشتازان تحولات اجتماعی است و این رفتار الگو مانند آیت‌الله محقق خراسانی (ره) به «محمد ظاهر شاه» در سال ۱۳۴۹ ه.ش، به گونه‌ای، حمایت از مشی صلح جویانهٔ ابراهیم خان با دولت است و نشان از یک تغییر رویکرد مهم تاریخی در اتخاذ مواضع سیاسی و اجتماعی و خواسته‌های رهبران هزاره است. به ویژه آیت‌الله محقق خراسانی به عنوان اولین شخصیت مذهبی و ملی حساب می‌شود که با اهدای کتاب به «محمد ظاهر شاه» به نحوی راه تعامل و سازگاری با حاکمیت را مطرح کرده است. دلیل این همه علاقهٔ مرحوم محقق خراسانی به شخصیت ابراهیم خان، انگیزهٔ اهدای کتاب به (محمد ظاهر شاه، پادشاه افغانستان) چیست؟

علامه محقق خراسانی (ره) در اوج اقتدار فکری و علمی، همدلی و همراهی فکری با محمد ظاهر شاه و نظام حاکم در افغانستان را با وضاحت تمام مطرح کرده است و یکی از فضلای افغانستانی مقیم نجف در

وصف بالندگی فکری ایشان در آن مقطع زمانی چنین اظهار کرده است: «یک امتیاز منحصر به فرد استاد محقق خراسانی آن است که در عهد اخیر، یک سره دم از استقلال فکری محصلین افغانستانی می‌زند؛ زیرا که تنها راه‌حل مشکلات را در (استقلال فکری) می‌داند و بدین سبب با کمال جرئت و صراحت لهجه، پیوسته همشهریان خود را مواخذه‌ای منطقی می‌کند و بحمدالله تعالی، همین گفته‌ها هم تا حدی اثر مثبتش محسوس شده است. من خیال می‌کنم عمده تلاش استاد محقق خراسانی در درجهٔ دوم برای آن است که مصدر یک تحول شده و او را به نام یک رهبر انقلاب فکری افغانستانی در این عصر یاد کنند و بدین سبب ما هم این فصل از سوانح ایشان را به عنوان رهبر انقلاب فکری افغانستانی بحث کردیم و اکنون استاد محقق کاملاً به سید جمال‌الدین افغانی و علامه فقید بلخی خطواتی برمی‌دارد.» (المؤلفون الافغانیون المعاصرون، ص ۸۷)

دیدگاه فوق که در نجف اشرف سال ۱۳۴۹ه.ش تحریر شده است، نشان از تأثیرات عمیق اندیشهٔ استقلال‌خواهی آیت‌الله محقق خراسانی در افکار فضلا و علمای حوزهٔ علمیهٔ نجف اشرف دارد که نخبگان و محصلین افغانستان را به سمت توانمندسازی فکری و علمی دعوت می‌کرده است.

واقعیت این است که جامعهٔ ما همیشه از دو نقطه ضعف آسیب دیده است:

۱. یکی از نقطه‌های ضعف تاریخی و آسیب‌پذیر جامعهٔ هزاره، انتخاب سیاست‌های انزواگرایانه، گریز از مرکز اقتدار و اجتناب از همکاری فعالانه با نظام‌های حاکم بر افغانستان است. از این ناحیه بها و خسارات سنگین پرداخت کرده‌اند. گزارش‌های مختلف از جنگ‌های هزاره‌ها و دولت‌ها نشان می‌دهد که در بسیاری از نزاع‌ها، خواسته‌ها و مطالبات هزاره‌ها، مشخص و روشن نیست و بعضاً مبهم، منطقه‌ای، قبیله‌ای، خانوادگی و فردی است مانند جنگ مردم ارزگان با امیر عبدالرحمان خان و جنگ و مقاومت هزاره‌ها در کوتل «اونی» علیه حبیب‌الله خان و قتل نادرشاه توسط عبدالخالق هزاره. رفع این روش خسارت بار، راه ارتباط، مذاکره و گفت‌وگوی منطقی و رسمی بین طرفین نزاع است تا عناصر مغرض به عنوان دلال و میانجی، ثمرهٔ قیام‌ها و جنبش‌ها را به نفع شخصی خود مصادره نتوانند. البته قیام سرتاسری مردم مسلمان افغانستان علیه ارتش شوروی و مقاومت غرب کابل مسئله دیگری است؛ ولی تنها در قیام ابراهیم خان مشهور به گاوسوار است که خواسته‌ها و مطالبات این قیام از روزهای اول به صورت شفاف بیان شده است و بالاخره این مبارزه ضد ظلم و تبعیض نتیجه داد و هم منجر به صلح و آشتی با دولت شد.

اتخاد روش‌های پرهزینه و بی‌ثمر رهبران جامعه و مردم ما در حال حاضر هم جریان دارد. در این مدت نوزده سال عصر جمهوریت پساطالبانی که براساس قرارداد بن، هزاره‌ها ملیت سوم و بیست فی‌صد از مناصب و کارکنان دولتی را سهم داشت و مورد استقبال مردم و جامعهٔ هزاره قرار گرفت؛ ولی بار دیگر شاهد تکرار رفتارهای نسنجیده، احساساتی و مقطعی بوده‌ایم. هزاره‌ها با مشارکت همگانی و حضور پُرشور خود در انتخابات مهم و سرنوشت‌ساز چهار دور ریاست جمهوری، به نوعی سیاست‌گریز از مشارکت قانونمند و

اتخاد روش‌های پرهزینه و بی‌ثمر رهبران جامعه و مردم ما در حال حاضر هم جریان دارد. در این مدت نوزده سال عصر جمهوریت پساطالبانی که براساس قرارداد بن، هزاره‌ها ملیت سوم و بیست فی‌صد از مناصب و کارکنان دولتی را سهم داشت و مورد استقبال مردم و جامعهٔ هزاره قرار گرفت؛ ولی بار دیگر شاهد تکرار رفتارهای نسنجیده، احساساتی و مقطعی بوده‌ایم.

حق‌طلبانه در قدرت مشروع را نشان دادند و بعضاً ژست ستیزنده با دولت را به خود گرفتند و اکثریت جامعه و مردم هزاره بی‌توجه به منافع و مصالح جمعی قوم و سنجش سود و زیان سیاسی از رأی دادن به کاندیدای پیروز، خودداری کردند و معاونت دوم هزاره را با کمترین رأی همراهی کردند که خلاف منطق و مصلحت‌سنجی قومی در چنین فرصت‌های کمیاب است. اگر این برداشت از رفتار اجتماعی مردم ما درست باشد که مردم و جامعهٔ هزاره در طول تاریخ با نظام‌های حاکم بر افغانستان همیشه در حال قهر و گریز از مشارکت فعال بوده‌اند به گونه‌ای که در اندک فرصت‌های فراهم شده، باز هم وضعیت گریز از مشارکت در قدرت را به گونه‌ای با رفتارشان نشان دادند.

اهدای کتاب به (پادشاه افغانستان محمد ظاهر شاه) توصیهٔ اکید و دلسوزانه به احزاب، روشنفکران، فعالان سیاسی و بزرگان جامعهٔ هزاره است که راه و روش تعامل سازنده و مشارکت فعال با نظام‌ها و نهادهای مشروع افغانستان برای رفع اختلافات و حل معضلات، ثمربخش است.

این رویکر خراسانی در واقع روش مؤثر و مثبت سیاست‌ورزی برای تأمین مطالبات مشروع را به ما گوشزد می‌کند، به ویژه که بدانیم دیدگاه‌های سیاسی و علمی مرحوم آیت‌الله محقق خراسانی (ره) اظهارات ساده و بیان بی‌مطالعه نیست. وی سال‌ها در رشته‌های گوناگون علوم اسلامی اصول، فقه، فلسفه و منطق مطالعه، تحقیق و تدریس کرده است و در حوزهٔ علمیهٔ نجف اشرف در دههٔ چهل‌وپنجاه از استوانه‌های مهم علمی و فکری بود و مورد ستایش همهٔ مراجع تقلید و علما و طلاب افغانستانی قرار داشت. در بیوت مراجع عراق، مرحوم آیت‌الله العظمی خویی (ره) و امام خمینی (ره) قدر و منزلت خاص داشت که خطابه‌های فصیح و بلیغ عربی و فارسی ایشان، حوزهٔ علمیهٔ نجف اشرف را از رکود و ایستایی به کانون زنده و فعال تبدیل کرده بود؛ لذا دیدگاه ایشان راجع به ارائه راه‌حل رفع مشکلات جامعه هزاره، اهمیت دوچندان دارد.

محقق خراسانی از مشکلات وطن و اوضاع نا به سامان قوم خود نیز هیچ‌گاه غافل و بی‌اطلاع نبوده است. وی راجع به علل و عوامل عقب‌ماندگی مردم و جامعهٔ هزاره تحقیق و مطالعه کرده بود. با بزرگان و کارشناسان امور جامعه و شخصیت‌های فرزانه مانند مرحوم محمد علی مدرس افغانستانی، آیت‌الله العظمی اسحاق فیاض، شهید علامه بلخی، ابراهیم خان گاوسوار و سلطان علی کشتمند برای رفع فقر، تبعیض و سامان دادن به نظام فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جامعهٔ هزاره مباحثه، مشاوره و تبادل افکار داشت. خراسانی در این برههٔ تاریخی، خود را متفکر مطرح و صاحب‌نظر و متعهد به راه‌حل معضلات گوناگون جامعهٔ هزاره و علاقه‌مند به سرنوشت این قوم می‌دانسته است؛ لذا ضرورت دارد نظریات این حکیم فرزانه را بیش از پیش جدی بگیریم.

۲. نقطهٔ دوم آسیب‌پذیری جامعهٔ ما، خصلت ناسازگاری بزرگان قوم با هم است. ناسازگاری درون قومی تحت عناوین گوناگون رقابت‌های حزبی، منطقه‌ای، خانوادگی و شخصی دردی است بی‌درمان

محقق خراسانی از مشکلات وطن و اوضاع نا به سامان قوم خود نیز هیچ‌گاه غافل و بی‌اطلاع نبوده است. وی راجع به علل و عوامل عقب‌ماندگی مردم و جامعهٔ هزاره تحقیق و مطالعه کرده بود. با بزرگان و کارشناسان امور جامعه و شخصیت‌های فرزانه مانند مرحوم محمد علی مدرس افغانستانی، آیت‌الله العظمی اسحاق فیاض، شهید علامه بلخی، ابراهیم خان گاوسوار و سلطان علی کشتمند برای رفع فقر، تبعیض و سامان دادن به نظام فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جامعهٔ هزاره مباحثه، مشاوره و تبادل افکار داشت.

بنیاد اندیشه

که در شرایط بحرانی، فاجعه‌آفرین می‌شود. به این نقطه ضعف، استاد شهید مزاری شخصیت آشنا به تاریخ مقاومت‌ها و مبارزات مردم ما، مکرر اشاره کرده است: «مردم قهرمان هزاره در زمان عبدالرحمان هفت سال جنگیدند... او هم عاجز آمده بود و لهذا از حیله کار گرفته یک سری از سران هزاره را خریدند» (جاوید جاوید، ۱۳۹۴: ۹۸) در سخنرانی دیگر فرموده: «عبدالرحمان در این جا دو کار کرد یک کارش این بود که این‌ها را بخرند و از بین‌شان خائن تربیت کنند تا علیه خود شان بجنگند» (همان:۱۴۰).

و نیز در جای دیگر گفته است: «وقتی که عبدالرحمان در مقابل مردم هزاره شکست می‌خورد؛ در داخل اجتماع‌شان نفوذ می‌کند و از داخل این مردم را شکست می‌دهد.» (همان:۲۱۹) و نیز در صفحه ۳۴۲ هم این زخم ناسور را یاد آوری کرده است: «نفاق و نزاع داخلی در همهٔ جوامع است؛ ولی رقابت‌های قومی و اختلافات داخلی رهبران جامعهٔ ما منجر به خلق فاجعه می‌شود.»

مطالعهٔ جنگ مردم ارزگان با امیر عبدالرحمان خان در سال ۱۳۰۹ ه.ق، مقاومت کوتل اونی سال ۱۳۰۸ ه.ش و عدم توفیق شورای اتفاق انقلاب اسلامی در سال‌های ۵۸ تا ۱۳۶۴ ه.ش و تجزیهٔ حزب وحدت اسلامی سال ۱۳۷۳ ه.ش در غرب کابل، نشان از ناسازگاری مداوم و خسارت‌بار درون قومی جامعهٔ ما است، وجود این خصلت ناپسند اجتماعی به هر دلیل، زیان‌بار است. علامه فیض محمد کاتب هزاره در کتاب سراج‌التواریخ، رهبران هزاره را به جهت رقابت‌های فاجعه‌بار قومی مکرر محکوم کرده است.

آیت‌الله محقق خراسانی به عنوان متفکر پیشتاز و آگاه به مشکلات درون قومی، این نقطه آسیب‌زای اجتماعی را دقیق متوجه بود است. در یک سخنرانی در دههٔ هفتاد، آسیب نفاق درون قومی را چنین هشدار می‌دهد: «طبق برداشت خودم، یکی از اسباب شکست‌های ما در گذشته، همین اختلاف سلیقه‌ها و تعدد رهبری و الگوها بوده است... اگر همدیگر را نپذیرید و تحمل نکنید و وحدت و قدرت‌تان را به دست نیاورید، کسی به سخنان شما گوش نمی‌دهد؛ همان دیگرانی که این همه اشتراکات با آن‌ها دارید از پراکندگی شما سوء استفاده‌ها می‌کنند... در اوضاع نابه سامان امروز، این اختلاف زهرآگین نباید وجود داشته باشد، واقعاً کشنده است» (برهانی شهرستانی، ۱۳۹۸: ۲۶۶).

اختلافات درون قومی را از عوامل مهم شکست‌ها و حرمان‌های تاریخی گذشته و امروز می‌داند و مکرر هشدار می‌دهد: «همیشه شکست‌ها روی اختلافات بوده است» (همان:۲۶۶).

گرایش مصلحانه و ظرفیت بالای فکری خراسانی در محتوای کتاب «المؤلفون الافغانیون المعاصرون» نیز تبارز یافته که رعایت انصاف را برای همهٔ بزرگان کرده است. حضور تعین‌کنندهٔ ایشان در تثبیت مرجعیت آیت‌الله العظمی محقق کابلی (ره) و حمایت بی‌دریغ از رهبری حزب وحدت اسلامی افغانستان، استاد شهید عبدالعلی مزاری حاکی از اخلاص و آرمان بلند ایشان است که برای اتحاد و همبستگی کامل نیروهای فعال سیاسی و فکری و وحدت‌بخشی به رهبریت مردم ما تلاش خستگی ناپذیر کرد. ◻

منابع:

۱. برهانی شهرستانی، محمد علی (۱۳۹۸)، یادنامهٔ آیت‌الله محمد عیسی محقق خراسانی، کابل: بنیاد اندیشه.

۲. جاوید جاوید، محمد (۱۳۹۴)، احیای هویت، کابل، نشرواژه.

بنیاد اندیشه

توضیح‌المسایل منطقی



□ حبیب‌الله فهیمی

اشاره

مرحوم آیت‌الله شیخ عیسی محقق خراسانی به لحاظ جامعیت علمی و توانایی فکری بدون گمان و گزافه می‌توانست با نگاشتن «رسالهٔ فقهی» به عنوان «مرجع تقلید» مطرح شود؛ ولی او با تواضُع تمام ترجیح داد که «رسالهٔ فکری» بنویسد و «مرجع تحقیق» بماند. به راستی او بیش از این‌که به نام محقق باشد به وصف محقق بود. روانش در جاودانان شاد باد که به «خارجِ درس» و نیازهای زمانه بیش از «درسِ خارج» بریده از واقعیت‌های عینی، اهمیّت می‌داد. نظر به تمایل و اعلام آمادگی جناب استاد دانش معاون محترم رئیس جمهور و رئیس «بنیاد اندیشه» برای باز نشر و چاپ مجدّد آثار آن بزرگوار، در آغاز تصمیم داشتم بخش‌های مربوط به معرفی کتاب «الیتیمه» را که پیش از این با عنوان «معرفی دو اثر منطقی مرحوم آیت‌الله خراسانی» به وسیلهٔ این قلم تحریر و در «یادنامهٔ خراسانی» به همّت بنیاد اندیشه منتشر شده بود، روزآمد کنم. ابهام‌های احتمالی بزدایم و نکات تکمیلی و تازه اگر در ذهنم خطور کرد، بیفزایم و در ادامه، پیشنهادی برای تصحیح اثر ارائه کنم؛ ولی در جریان نوشتن، کار از بازخوانی و تکمیل بسی فراتر رفت و منابع متعدد دیده شد و ساختار نوشته سامانِ دیگر یافت. اکنون حاصل کار هرچه هست، همین است که پیش روی خوانندگان گرامی قرار دارد و نوشته در سه قسمت تنظیم شده است. در آغاز کوشش بر آن است تا «جغرافیای تاریخی اثر» در منظومهٔ آثار منطقی منطق‌دانان مسلمان روشن

شود. گام دوم «ساختار کتاب» و برخی نکات گفتنی در این باره را توضیح می‌دهد (این قسمت با اندکی تغییرات و اصلاحات همان است که در یادنامه آمده است). در گام آخر کاستی‌ها و کمبودهای کتاب گفته می‌آید تا در نهایت پیشنهادی برای تصحیح اثر جهت بازچاپ و نشر تازه مطرح شود.

جغرافیای تاریخی اثر

کتاب «الیتیمه» کامل‌ترین کتاب منطقی موجود و در دسترس، از مرحوم آیت‌الله محقق خراسانی است که نیم قرن پیش یعنی نیمه‌های قرن چهاردهم هجری شمسی نگاشته شده است. این کتاب شرح تحقیقی بر کتاب معروف «الحاشیة علی التهذیب» است. خود کتاب «الحاشیه» از آثار منطقی قرن دهم و مؤلف آن جناب مولی شهاب‌الدین حسین یزدی معروف به ملاعبدالله (متوفی۹۸۱) از شاگردان غیاث‌الدین منصور بن صدرالدین دشتکی فیلسوف و متکلم قرن نهم و دهم و یکی از عناصر برجستهٔ مکتب شیراز است. همان‌گونه که از نام اثر هم پیدا است کتاب ملاعبدالله حاشیه‌ای بر کتاب «تهذیب المنطق» اثر دانشمند منطقی و متکلم نام‌آور جهان اسلام، مسعود بن عمر سعد تفتازانی (متوفی ۷۹۲ یا ۷۹۳) از دانشمندان قرن هشتم است. در حقیقت در کتاب الیتیمه ما همزمان با سه اثر مربوط به سه قرن، سروکار داریم. اگر نگاه اجمالی به تاریخ منطق و سیرِ تحوّل و توسعهٔ آن در جهان اسلام داشته باشیم، راز این حاشیه‌نگاری‌ها و شرح‌نویسی‌های پُرتکرار را بهتر می‌توانیم درک کنیم و جایگاه «الیتمیه» هم به طور طبیعی مشخص خواهد شد. در یک نگاه فراگیر و کلی تاریخ تحول منطق در جهان اسلام را می‌توان به سه دورهٔ متفاوت دسته‌بندی کرد.

دورهٔ اول: دورهٔ ترجمه، شرح و تلخیص

ترجمهٔ آثار یونانیان به زبان عربی در اواخر قرن اول هجری (قرن هفتم میلادی) آغاز و مطابق گواهی قاضی صاعد اندلسی (متوفی ۴۶۲) اولین علم از علوم فلسفی که به آن التفات و توجه شده علم منطق و نجوم بوده است: «انّ اوّل علم اعتنی به من العلوم الفلسفة: علم المنطق و النجوم: نخستین علم از میان علوم فلسفی که مسلمانان به آن اهمیّت دادند و به آن توجه کردند علم منطق و نجوم بوده است» (اندلسی، ۱۳۷۶: ۲۱۵). اکنون اولین کتاب منطقی موجود و با نام و نشان که در دسترس داریم کتاب «المنطق» اثر منسوب به عبدالله ابن مقفّع است که با مقدمهٔ استاد مرحوم محمد تقی دانش‌پژوه چاپ و منتشر شده است. دانشمندان ایرانی به‌طور عموم به پشتوانهٔ همین کتاب موجود و نیز با استناد به منابع کهن چون الفهرست ابن ندیم و تاریخ الحکمای قفطی می‌کوشند، پیشگامی‌شان را در ترجمه، نقل و انتقال منطق یونانی به عالم اسلامی، اثبات کنند؛ به‌طور نمونه مرحوم دکتر ذبیح‌الله صفا در کتاب «تاریخ علوم عقلی در تمدّن اسلامی» به نقل از کتاب تاریخ حکمای قفطی می‌گوید: «قفطی در ترجمهٔ ابن مقفّع می‌گوید که وی نخستین کسی است که در ملت اسلامی به ترجمهٔ کتب منطقی برای ابو جعفر منصور مبادرت جست... و سه کتاب منطقی ارسطورا ترجمه کرد: نخست کتاب قاطیغوریاس و دو سه دیگر باری ارمنیاس و دیگر کتاب آنالوطیقا و آن‌ها را به عبارتی ساده و سهل ترجمه کرد» (صفا، ۱۳۸۴: ۷۵). مرحوم استاد محمدتقی دانش پژوه در مقدمهٔ کتاب پیش‌گفته از ابن مقفّع، به نقل از ابن ندیم در الفهرست مدعی است که ایرانی‌ها بسیار پیش‌تر به ترجمهٔ کتاب‌های منطقی مبادرت ورزیده بوده است که ابن مقفّع و دیگران آن‌ها را به عربی برگردانده‌اند: «ایرانیان پیش‌ها اندکی از کتاب‌های منطقی و پزشکی را به فارسی برگردانده بوده‌اند و عبدالله ابن مقفّع آن‌ها را به عربی در آورده‌اند» (دانش‌پژوه، ۱۳۸۱، صفحهٔ یازده از مقدمهٔ کتاب). اخیراً ادعای پیشگامی ایرانیان از جانب «پل کراوس» دانشمند یهودی تبار اهل جمهوری چک با تردیدهای جدی مواجه شده است. ایشان در مقاله‌ای که پیشتر به همّت و کوشش دکتر عبدالرحمان بدوی دانشمند مصری با عنوان «التراجم الارسطاطالیة المنسوبة الی ابن مقفّع» در کتاب «التراث الیونانی فی

الحضارة الاسلامیه: دراسات لکبارالمستشرقین» منتشر شده بود و اکنون ترجمهٔ فارسی آن با عنوان «ابن مقفّع و ترجمهٔ کتاب‌های منطق ارسطو» در کتاب «فرهنگ ایرانی و اندیشهٔ یونانی» (مجموعه مقالات) در دسترس خوانندگان قرار گرفته است، به این تردید دامن زده است. پل کراوس در آن نوشته پس از بررسی قراین و احتمالات گوناگون سرانجام به این نتیجه می‌رسد که آثار ارسطو هیچ‌گاه از زبان پارسی به عربی ترجمه نشده است: «نتایجی را که ما در این بحث به آن رسیدیم از لحاظ تاریخ علوم در اسلام دارای اهمیّت بسیار زیادی است. مشخص شد برخلاف نظر بسیاری از افرادی که به روایت‌های نقل شده دربارهٔ ابن مقفّع اتکا کردند و در فهم به خطا رفتند، کتاب‌های ارسطو اصلاً از زبان فارسی به عربی ترجمه نشده بودند» (حسینی، ۱۳۹۱: ۸۳). با نظر به اعتراف افرادی چون استاد ذبیح‌الله صفا و دیگران مبنی بر این‌که ابن مقفّع جز زبان پارسی و عربی زبان دیگر نمی‌دانسته است، پیشگامی ایرانیان در ترجمهٔ منطق ارسطو به اسطوره و افسانه بدل می‌شود. خوب اگر چنین باشد پس این اثر موجود در بازار به نام «المنطق لابن مقفّع» را از آن چه کسی بدانیم؟ مگر نه این است که گفته‌اند بهترین دلیل بر وجود شی وقوع آن است؟ پل کراوس برای این پرسش هم جواب دارد، ایشان معتقد است که اولاً کتاب موجود از عبدالله ابن مقفّع نیست؛ بلکه از محمد پسر عبدالله است که به اشتباه به پدر نسبت داده‌اند. دیگر این‌که اثر محصول دوران خلافت منصور نیست؛ بلکه ترجمه یا تلخیصی است که محمد در زمان مهدی یا هادی عباسی برای یحیی بن خالد انجام داده‌اند و اما این‌که مبنای کار او از زبان یونانی بوده است یا زبان سریانی قطعاً به این راحتی قابل حل نیست: «محمد بن عبدالله بن مقفّع در زمان خلافت مهدی یا هادی به تلخیص و ترجمه کتاب‌های ارغنون برای یحیی بن خالد مبادرت ورزید؛ اما این مسئله را که آیا ترجمه و (یا تلخیص) محمدبن عبدالله بن مقفّع از زبان سریانی صورت گرفته است، قطعاً نمی‌توان حل کرد؛ زیرا برای این منظور باید بحث و کنکاش عمیقی در کل نسخه‌های خطی انجام داد» (همان، ۸۲-۸۳).

به هر روی چه ابن مقفّع را نخستین مترجم منطق در عالم اسلام بپذیریم و چه موافق با پل کراوس این دیدگاه را خطا بدانیم، این امر مسلّم است که تا زمان تأسیس «بیت الحکمه» در زمان مأمون عباسی تنها بخش‌هایی از منطق ارسطو به زبان عربی ترجمه شده بوده است. با تأسیس بیت الحکمه به وسیلهٔ مأمون در بغداد در حدود سال (۲۱۵) کتاب‌های منطقی ارسطو به دست نسل دوم از مترجمان که بیشترشان از مسیحیان نسطوری بود، به‌طور کامل ترجمه شد. سرآمد این مترجمان حنین ابن اسحاق بود که هم زبان یونانی می‌دانسته است و هم به زبان سریانی و عربی به خوبی و استادانه آشنا بوده است. از دیگر مترجمان معروف آن دوران، قسطابن لوقا، اسحاق بن حنین، متی بن یونس (استاد فارابی) یحیی بن عدی، ابوعلی عیسی بن اسحاق ابن زرعه، ابراهیم ابن سوار، را می‌توان نام برد که هریک به سهم خویش در پیشبرد نهضت ترجمه یاری رسانده‌اند. یکی از معاصران در این باره چنین اظهار می‌دارد: «ترجمهٔ کامل کتب منطق ارسطو از سریانی و یونانی به زبان عربی از زمان خلافت مأمون و به دست کسانی چون حنین بن اسحاق و پسرش اسحاق بن حنین و شاگردان آنان در بغداد آغاز شد و تا سدهٔ چهارم هجری ادامه داشت و پس از آن نیز تا چند قرن بعد، دانشمندان و حکماء مسلمان به نوشتن شرح و تفسیر بر این کتاب‌ها و تلخیص مطالب آن‌ها اشتغال داشتند» (مجتبایی، ۱۳۶۶: ۲۸).

بنیاد اندیشه

دورهٔ دوم: دوران شکوفایی و بالندگی

دورهٔ دوم که از قرن چهارم تا قرن هشتم را در بر می‌گیرد، زمان شکوفایی و ظهور منطق‌دانان بزرگ در عالم اسلام است. گرچه آغازگر نگارش آثار منطقی غیر ترجمه‌ای یعنی تألیف اثر منطقی مستقل به زبان عربی در میان مسلمانان، ابویوسف یعقوب کندی (متوفی ۲۵۲) بوده است؛ ولی عموم تاریخ‌نگاران اندیشه در جهان اسلام فارابی (متوفی ۳۳۹) را به دلیل پرداختن جدّی و تأثیرگذار به دانش منطق، اولین منطق‌دان مسلمان

می‌داند. پس از فارابی باید از بوعلی سینا (متوفی ۴۲۸) نام برد که به راستی نام منطق‌دان مبتکر و خلّاق زیبندهٔ او است. بوعلی هر چند که کتاب مفصّل منطقی خودش یعنی منطق شفا را به سبک و سیاق رساله‌های منطقی ارسطوتدوین کرده است؛ ولی در بخش منطق کتاب «الاشارات و التنبیهات» با نوآوری در ساختار منطق، طرح نو انداخته، تمام مباحث منطقی را بر دو محور «تعریف» و «استدلال» پی می‌ریزد به طوری که برخی از منطق‌دانان معاصر این کار بوعلی را مهم‌ترین تحول در تاریخ منطق ارسطویی می‌داند: «تدوین منطق دو بخشی که مهم‌ترین تحوّل در تاریخ منطق ارسطویی است به همّت ابن‌سینا و نگارش کتاب اشارات بنیادگذاری شد»(قراملکی، ۱۳۷۳: ۳۸). نوآوری‌های منطقی ابن‌سینا چه در ساختار و تدوین و چه در مسائل منطقی در حدی بوده است که برخی از پژوهشگران معاصر در ادامه دو مکتب ارسطویی و رواقی- مگاری از مکتب سوم در تاریخ منطق به نام مکتب سینوی یاد کرده است: «ابن‌سینا در عین حال که پاره‌ای از آرای ارسطو را ترویج داد، با ابداعات و نوآوری‌های متعدد خود مکتب سومی در تاریخ منطق به وجود آورد که می‌توان آن را مکتب سینوی نامید»(فایدئی، ۱۳۸۹: ۷۹). ایشان در ادامه به بسیاری از نوآوری‌های منطقی ابن‌سینا اشاره کرده نوشتهٔ پُرنکته و خواندنی خود را با تأکید به یکی از معروف‌ترین نوآوری منطقی ابن‌سینا که ابداع قیاس اقترانی شرطی باشد، به پایان می‌برد: «ابن‌سینا توانست از طریق تلفیق منطق ارسطو و منطق رواقی- مگاری آرای ابتکاری جدیدی را مطرح کند از جمله ابداعات و نوآوری‌های ابن‌سینا قیاس اقترانی شرطی است. شرطیات و قیاس‌های شرطی را مگاریون و رواقیون قبل از میلاد پایه‌گذاری کرده‌اند. ابن‌سینا از طریق تلفیق آرای شرطی مگاریون با پاره‌ای از آرای ارسطو، بحثی را تحت عنوان قیاس اقترانی شرطی در تاریخ منطق برای اولین بار مطرح کرد؛ اما او این توفیق را پیدا نکرد که بحث قیاس اقترانی شرطی را به صورت کامل استحصاء کرده و به کمال برساند و تکمیل و توسعهٔ این بحث به منطق‌دانان بعد از ابن‌سینا مثل فخر رازی و سراج‌الدین ارموی و نجم الدین کاتبی قزوینی و بالاتر از همه نصیرالدین طوسی بر می‌گردد. نصیرالدین طوسی در «اساس الاقتباس و تجرید فی المنطق» بحث قیاس اقترانی شرطی ابن‌سینا را به تفصیل بیان کرده و به کمال می‌رساند»(همان: ۸۲). نام بردن از تمام منطق‌دانان این دوره و یادآوری آثار آنان فراتر از گنجایش این نوشته کوتاه است از این رو دربارهٔ این دوره تنها به یادآوری دو نکته بسنده می‌کنیم. نخست این‌که در اثر رویگردانی ابن‌سینا از سنّت ارسطویی و مباحثات و مناقشاتی که این کار برانگیخت مطالعات منطقی رونق یافت و به تدریج در قرن هفتم سبب تألیف کتاب‌های منطقی متعدد و مهم شد که از جمله «رساله شمسیه» اثر نجم‌الدین علی بن عمر کاتبی قزوینی و «مطالع الانوار» اثر سراج الدین محمود ارموی بیش از دیگر آثار مورد اقبال قرار گرفت و در قرن‌های بعدی شرح و حاشیه بر آن‌ها نگاشته شد. این مدعا وقتی پذیرفتنی می‌نماید که خوانندگان به کتاب «کشف الاسرار عن غوامض الافکار» شاهکار منطقی ناقص و نیمه تمام افضل‌الدین محمد خونجی از روی تأمل بنگرد و رد و نقض و جدال وی با بوعلی را تماشا کند که چگونه تمام مباحث و مناقشات او ناظر به سخنان بوعلی و حتی المقدور در جهت هدم و رد دیدگاه ایشان است و بدین‌گونه اذعان خواهد کرد که تأثیرگذاری بوعلی بریکی از برجسته‌ترین منطق‌دان قرن هفتم و تمام جریان منطق نگاری پس از خودش بس تعیین‌کننده بوده است. نکتهٔ دوم این‌که پس از بوعلی آرام آرام منطق به صورت یک ابزار در میان متکلّمان هم پذیرفته شد و بسیاری از دانشمندان اسلامی ضمن بهره‌گیری از این ابزار خواستند این علم یونانی نسب را به علوم مانند نحو، فقه و کلام نزدیک سازد که کتاب «التقریب لحد المنطق» اثر ابن حزم اندلسی(متوفی ۴۵۵) از این جمله آثار است و با این رویکرد نگاشته شده است. برخی دیگر علاوه بر غرض نزدیک‌سازی منطق به علوم اسلامی، از منطق به عنوان حربه‌ای علیه رقیبان فرهنگی و عقیدتی خویش استفاده کردند و علی‌رغم بدبینی به فلسفهٔ یونانی به منطق روی خوش

نشان دادند که سرآمد این افراد ابوحامد محمد غزالی(متوفی ۵۰۵) است. وی با تفکیک فلسفه و منطق، از منطق در نبرد فرهنگی علیه اسماعیلیه استفاده حداکثری کردند و خود نیز کتاب‌هایی چون «معیارالعلم»، «محک النظر» و «القسطاس المستقیم» را در منطق نگاشت.

دورهٔ سوم: روزگار انحطاط و حاشیه‌نویسی

از قرن هشتم به بعد پژوهش‌های منطقی رو به افول می‌گذارد و پیشرفت تحقیقات دربارهٔ منطق متوقف می‌شود. دیگر از منطق‌دانان مبتکر و خلاّق خبری نیست. پس از این حاشیه‌نگاری و تعلیقه‌نویسی اوج می‌گیرد. بیشتر کتاب‌های مهم منطقی نگاشته شده پس از قرن هشتم حاشیه بر آثار پیشینیان است که در این میان رساله شمسیه در کانون این شرح‌نویسی‌ها قرار دارد. از شارحان معروف و نامدار بر این کتاب می‌توان از علامه حلی(متوفی ۷۲۶)، قطب‌الدین رازی(متوفی ۷۶۶) از شاگردان علامه حلی و سعدالدین تفتازانی(متوفی ۷۹۳) نام برد. مهم‌ترین کتاب‌های منطقی این دوره را اگر یاد کنیم به‌طور نمونه می‌توان از کتاب «الجوهرالنضید» اثر فقیه عالی‌قدر شیعه جناب علامه حلی که از قضا از منطق‌دانان بزرگ روزگارش بوده، نام برد که شرح بر کتاب التجرید خواجه نصیر طوسی است و کتاب «القواعد الجلیه» باز از همان بزرگوار شرح بر رسالهٔ شمسیه کاتبی قزوینی است. کتاب «تحریرالقواعدالمنطقیه» اثر قطب‌الدین رازی، باز شرح بر رسالهٔ شمسیه است و دیگر کتاب منطقی برجسته و جالب وی که به شرح مطالع معروف و نام دقیق کتاب «لوامع الاسرار فی شرح مطالع الانوار» است، باز شرح کتاب ارموی است و کتاب مستقل نیست. در این دوره تنها یک استثنای قابل ذکر وجود دارد و آن کتاب روشمند و جالب «برهان» اثر ابوالفتح اسماعیل کلنبوی است که ایشان در این کتاب مطابق ادعای برخی از معاصران قیاس غیرمتعارف یعنی قیاس نسب را هم بحث کرده است (حیدری، ۱۳۸۹: ۳۷)؛ ولی همان‌طوری که گفته‌اند «با یک گُل بهار نمی‌شود».

پس از این نگاه اجمالی به اعصار و قرون پُشت سر، اگر اکنون بخواهیم جایگاه کتاب «الیتیمه» را در منظومهٔ کتاب‌های منطقی دوران اسلامی مشخص کنیم، باید بگوییم این کتاب گذشته از ظرف زمانی که به‌طور طبیعی به دورهٔ سوم تعلق دارد به لحاظ روش نیز به دورِ سوم از دوران منطق‌نگاری مسلمانان مربوط است؛ یعنی همان دورانی که حاشیه‌نگاری و شرح‌نویسی در اوج است و پژوهش‌های منطقی مهجور، با این وجود کتاب خراسانی در سنجش با کتاب‌های مشابه بسیار پیشرو و ممتاز می‌نماید که تفصیل این مدعا در قسمت بعدی خواهد آمد. از این‌رو اگر محقق خراسانی کتاب مستقل منطقی ننگاشته و همّت وی صرف شرح‌نگاری شده (شرح حاشیه و شرح منظومه) دو دلیل می‌تواند عذرخواه او در این کار باشد. نخست این‌که کتاب «حاشیه ملاعبدالله» بر «تهذیب المنطق» تفتازانی و همین‌طور کتاب منظومهٔ محقق سبزواری کتاب درسی حوزه‌های علمیه بوده است و مرحوم محقق خراسانی در پاسخ به تقاضا و نیازمندی طلاب حوزه‌های علمی این اثرها (الیتیمه و هدایة المنطق) را نگاشته که بیانگر دلسوزی و دغدغه‌مندی او در رفع نیازمندی علمی طلاب است و در خور ستایش. دلیل دیگر این است که هنگام تسلط یک سپهر فکری خاص بر یک دوران، ضرورت‌ها به تبع اقتضای زمانه و ناشی از همان الگوواره‌های ذهنیِ غالب (پارادایم مسلط) برجسته می‌شود و اهمیّت می‌یابد؛ دقیق مانند کار شاعران که همّت آنان در یک روزگار به قصیده‌سرایی و در روزگار دیگر به سرایش غزل، معطوف می‌شود. از این‌رو اگر دانشمندی در روزگار شرح‌نویسی و تعلیقه‌نگاری همان کارها بکند، چندان جای ملامت نیست. عبور از این سپهر مسلّط و نادیده گرفتن روح دوران از معدود افراد نابغه برآمدنی است و انتظار خلق شاهکار منطقی مستقل به وسیلهٔ محقق خراسانی آن هم در روزگار شیوع حاشیه‌نگاری، به خصوص با نظر به حضور دیرهنگام هزاره‌ها در حوزه‌های علمیه و نبود سنّت فکری قوی در میان این مردم، توقع گزاف است. باز هم صد آفرین به محقق خراسانی که در آن روزگار تسلّط فرهنگ شفاهی

و فراموشی کتابت و تحریر و خاموشی قلم، همّت کرده و این آثار خوب و خواندنی را خلق کرده است. از این جهت اگر خراسانی را با اقران او از مردم خود بسنجیم، او نسبت به همگنان خود چندین گام جلوتر است.

ساختار کتاب

کتاب مرحوم خراساني دقیقاً نیم قرن پیش یعنی در سال (۱۹۶۷م- ۱۳۸۶ هجری قمری) در نجف اشرف منتشر شده است. ساختار کتاب مانند بسیاری از دیگر آثار منطقی تدوین یافته و در منطق دو بخشی در دو قسمت اصلی و جداگانه «تصورات» و « تصدیقات» سامان داده شده است که با در نظر گرفتن مباحث مقدماتی و خاتمه کتاب می‌توان گفت اجزای اصلی کتاب را چهار بخش تشکیل می‌دهد که عبارتند از: ۱. امور مقدماتی که برای ورود به مباحث اصلی کتاب لازم است. ۲. بخش اصلی قسمت اول یعنی بحث از تصورات که مباحث مباحث الفاظ و دلالت‌شناسی، بحث از کلیات و مباحث تعریف را در بر دارد. ۳. مباحث تصدیقات (بخش اصلی قسمت دوم) که در آن انواع قضایا از جهات گوناگون بررسی می‌شود و سپس از گونه‌های مختلف استدلال (قیاس، استقراء، تمثیل) سخن به میان می‌آید و سرانجام نوبت به مواد قیاس می‌رسد که در این کتاب هم مانند معمول کتاب‌های منطق دو بخشی صناعات خمس (مواد قیاس) به‌طور بسیار فشرده و گذرا بررسی شده است. ۴. بخش پایانی کتاب بررسی اجزای علوم است که از موضوع، مسائل و مبادی علوم و دیگر «رئوس ثمانیه» علم مانند وجه تسمیه، مؤلف، جایگاه‌شناسی و سنخ‌شناسی علم بحث می‌کند. مباحث این بخش از کتاب را اگر به ادبیات رایج امروز معادل‌سازی کنیم در واقع به روش‌شناسی (متدولوژی) و علم‌شناسی فلسفی یا فلسفه علم نزد منطق‌دانان گذشته به‌طور اجمال اشاره دارد.

اگر به این نگاه اجمالی بسنده نشود و اندک تأملی پیرامون مباحث کتاب صورت گیرد، آشکارا دیده می‌شود که کتاب مرحوم محقق خراسانی یک دوره منطق تحقیقی در قالب شرح حاشیه است. به دیگر سخن کاربرد متعارف و متداول از شرح دست‌کم در زمانهٔ ما این است که شارح باتوجه به متن کتاب خاص، می‌کوشد غرض مصنف را با بیان روشن‌تر و به تفصیل بیش‌تر برای خوانندگان بازگوید تا محتوای سخن او هماهنگ و هم پیوسته با عبارات کتابش در دسترس خوانندگان قرار گیرد. اگر مقصود از شرح یک کتاب همین معنا باشد به راستی که شرح محقق خراسانی فراتر از این است مگر این‌که شرح یک کتاب و دیدگاه را به معنایی بگیریم که در قدیم معمول و متعارف بوده است و مبتنی برآن گاه گفته می‌شده است که مثلاً «المنطقیات» فارابی یا منطق «شفا»ی بوعلی شرح «ارگانون» ارسطو است که در این کار بست سخنان شارح از تفسیر ظاهر عبارات بسی فراتر می‌رود و در این تلقی شرح در واقع همان تفسیر و هم افق شدن با مؤلف و در برخی مواقع فراروی از آن است. به نظر می‌رسد شرح خراسانی از این سنخ دوم است. خراسانی در بسیاری از موارد از شرح عبارت بسی فراتر رفته و گاه با عناوینی چون «تحقیق و تدقیق»، «تنبیه و ایقاظ»، «فایدة» «اشارة و تتمیم» به بیان دیدگاه خاص خویش می‌پردازد.

با در نظر داشت این واقعیت که شارح یک اثر به الزام حرکت در چهارچوب متن از پیش تعیین شده در سنجش با نویسندهٔ کتاب در استفاده از متون و منابع، قدرت انتخاب محدودتری دارد، استفادهٔ محقق خراسانی از آثار متنوع و گوناگون در این شرح حیرت‌انگیز است؛ به خصوص که منابع کتاب خراسانی گسترهٔ وسیع علوم اسلامی را در بر می‌گیرد. به پندار این نوشته تنوع منابع در شرح خراسانی بیانگر دو امر است: نخست، این ویژگی بیانگر اشراف خراسانی به گستره‌های گوناگون علوم اسلامی است. خراسانی در واقع علامه‌ای است که گریز از نام‌جویی و فروتنی بیش از حد لازم و نیز شرایط عمومی زندگی و زمانهٔ وی سبب شده آن‌طوری که شایسته شخصیت وی بود، مطرح نشود. در گام دوم حضور این همه منابع متنوع در آثار خراسانی از نگاه مسئله یاب و ذهن پرسشگروی پرده بر

می‌دارد و به خوبی نشان می‌دهد که این محقق فرزانه با ذهن مسئله‌مندش با فراخوان گستره‌های گوناگون علوم اسلامی از آن‌ها برای یافتن پرسش و حل مسئله‌ای که دارد، استمداد می‌کند. روشن است که هیچ‌گاه یک ذهن منفعل، خنثی و خالی از مسئله نمی‌تواند علوم گوناگون از گستره‌های مختلف را به گفت‌وگو وادارد تا از دیالکتیک هدایت شده میان این گستره‌ها معرفت نو پدید آید یا مسئله کهن از چشم‌اندازی متفاوت نگریسته شود. اصولاً ذهن‌های بسیط اگر هم بخواهد به دیدن ابعاد گوناگون مسئله و توجه به زوایای پنهان و ناپیدای آن توانا نیست.

علی‌رغم محدودیت خراسانی در چهارچوب متن از پیش تعیین شده این رویکرد و نگاه جامع به خوبی در کار او پیدا است. منابع کار خراسانی در این اثر تا جایی که بررسی شد به بیش از سی و چند اثر بالغ می‌شود از «کتاب الحروف» اثر معروف فارابی (الیتیمه، ۲ / ۱۳) تا کتاب معروف «رهبر خرد» از مرحوم میرزا محمود شهابی خراسانی که معاصر به حساب می‌آید؛ به دیگر سخن تمام آثار منطقی قابل توجه و مربوط به بحث در دورهٔ اسلامی تا جایی که در دسترس بوده است از آغاز تا فرجام از دید این محقق گرامی پنهان نمانده است به علاوه این امتیاز که وی از برخی آثار تفسیری، ادبی، کلامی و اصولی نیز برای شرح و توضیح متن مورد نظر هرجا مناسبت دست داده کوتاهی نکرده است. مهم‌تر از همه باید این واقعیت را فراموش نکنیم که خراسانی این اثر را در حدود سی سالگی نوشته است. سال تولد ایشان اگر دقیقاً (۱۳۵۵ قمری) باشد باتوجه به سال نشر کتاب که سال (۱۳۸۶ قمری) است و حدود یک سال را هم برای فرایند چاپ در نظر بگیریم به همین نتیجه می‌رسیم. در چنین سن و سال مواجه چنین استادانه با آثار پهلوانان عرصهٔ منطق و پدید آوردن اثری که در آن از منابع درجه یک همچون شفای بوعلی، شرح اشارات، شرح شمسیه، جوهرالنضید و شرح مطالع به خوبی و با اشراف کامل استفاده شده و برخی از حاشیه‌های بسیار گمنام چون حاشیه عطار بر شرح التهذیب خبیصی و حاشیه مرحوم فاضل جیلانی بر «التقریب» فرو گذار نشده است، وسعت دامنهٔ تحقیق خراسانی را به خوبی نشان می‌دهد. در یک کلام منابع اثر خراسانی در این شرح بسی بیش از منابع بسیاری از معاصران صاحب نام برای تألیف مستقل است که ضرورت ندارد اکنون و در این جایگاه نامی از آنان به میان آید.

توجه معنادار خراسانی به شرح‌ها و حاشیه‌های نگاشته شده بر تهذیب المنطق مانند حاشیه محقق دوانی بر تهذیب و حاشیهٔ مرحوم عطّار بر شرح خبیصی نشان می‌دهد مرحوم خراسانی به فراز و فرود بحث و تمام گسترهٔ کارهای انجام شده دربارهٔ مسئله یا متن مورد تحقیق نگاه فراگیر دارد و خوب می‌داند که کاروان تحقیق در این موضوع خاص از کجا حرکت کرده، اکنون در کدام منزلگاه بار انداخته و در آینده باید به کدام مسیر گام بردارد تا به سرمنزل مقصود برسد. این نگاه تاریخی وی به مسئله یا موضوع بحث موجب می‌شود تنگناها و کاستی‌های احتمالی بیشتر و نمایان‌تر به چشم آید.

برخلاف برخی از شروح متداول و رایج که عبارات آسان یاب کتاب‌ها را با تفصیل خسته‌کننده و بیش از حد نیاز شرح و توضیح داده، از جاهای سخت و دیریاب با ماله‌کشی عبور می‌کند. خراسانی در اثرش عملاً نشان داده است که بر نقاط عطف در مسائل و مباحث به خوبی واقف است. برای مستندسازی ادعاهایم بسی شایسته است به برخی از این مسائل اشاره شود. از باب مثال توجه ایشان به اختلاف دیدگاه صاحب رهبر خرد و حکیم سبزواری از یک سو و محقق دوانی از طرف دیگر دربارهٔ مقسم، در تقسیم علم به تصوّر و تصدیق که محقق دوانی مطلق علم را مقسم می‌داند؛ ولی مرحوم شهابی و حکیم سبزواری معتقدند تنها علم حصولی مقسم این تقسیم است و نقد دیدگاه دوانی (همان، ۱/ ۷۹). جالب توجه است. شاید بسیاری برای اولین بار از طریق اثر خراسانی به این دیدگاه واقف شود؛ چه این‌که بدیهی‌انگاری برخی مسائل مشهور و غفلت از دیدگاه غیرمتعارف به یک رویه و عادت ذهنی ما تبدیل شده است و همچنین طرح تفصیلی دیدگاه‌ها دربارهٔ بساطت یا ترکیب

تصدیق در قضیه و بیان دیدگاه فخررازی در این باب که در نتیجه برمبنای فخر هریک از تصورات موضوع و محمول و نسبت میان آن دو شطر و جزء تصدیق و بر مبنای حکما و فلاسفه تصورات چندگانه شرط تصدیق است و خود تصدیق امر بسیط به حساب می‌آید (همان: ۸۳)، یکی دیگر از مباحث جالب توجه است. شجاعت و اعتماد به نفس ایشان در نوآوری و طرح دیدگاه ویژه دربارهٔ مشتقات شایسته ستایش و تحسین است؛ برخلاف دیدگاه جمهور که معتقدند مادّه و هیئتِ افعال و مشتقات به‌طور جداگانه و مستقل بر امر مخصوص به خودشان دلالت دارد؛ خراسانی معتقد است در افعال و مشتقات ماده در ضمن هیئت خاص برمعنایی به خصوص دلالت دارد از باب مثال «ضرب» با این مادّه و هیئت خاص وضع شده است برای زدن منسوب به فاعل این‌طور نیست که مادهٔ جدا و هیئت هم جدا از هم در بردارندهٔ معنای مستقل باشد (همان: ۱/ ۱۲۷)، مهم‌تر از همه اشارهٔ ایشان به دیدگاه فارابی و بوعلی دربارهٔ «عقدالوضع» قضیه است که یکی عقد الوضع قضیه را امکانی و دیگری فعلی می‌داند (همان: ۲ /۱۲۳) و نیز توجه دادن به تفاوت میان قضایای موجبه معدوله موجبه سالبهٔ‌المحمول و سالبهٔ محصله که یک بحث بسیار دقیق و فنّی در منطق است (همان: ۳۱) و پی‌گیری تفصیلی بحث از موجّهات که یکی از پیچیده‌ترین بخش منطق است، همه گواه برمدعای ما است. به هر روی کتاب خراسانی با این‌که شرح است؛ ولی بیش از هر کتاب مستقل و مشابه معاصر در عرصه خودش دربردارندهٔ نکته‌ها و دقت‌های شگرف و جالب توجه است که ای کاش خراسانی این تحقیقش را فارغ از چهارچوب متن تهذیب تفتازانی و حاشیهٔ ملاعبدالله سامان می‌داد که در این صورت شاید با خارج شدن کتاب حاشیه از دراسی بودن و محوریت در منطق‌آموزی عارضهٔ فراموشی دامنگیر آن نمی‌شد؛ ولی همان‌طوری که در بخش پیشین این نوشته گفته شد، توقع این کار از ایشان با نظر به تمام شرایط و اوضاع اندکی زیاده‌خواهی و غیرواقع‌بینانه است.

کاستی‌های اثر و پیشنهاد تصحیح

به تعبیر حافظ تا هنوز ما همه از هنر این اثر گفتیم و برجستگی‌های آن را نشان دادیم، اگر در کنار هنرهای متعدد به عیب کتاب هم توجه کنیم اثر مذکور عیب‌های متعدد دارد که می‌کوشم آن‌چه را به ذهن قاصرم در این باره خطور کرده است فهرست کنم.

۱. اشتباهات فراوان مطبعی در اثر راه یافته است. البته این اشتباهات در ضمیمهٔ کتاب تدارک شده است و به صورت «غلط‌نامه» یادآوری شده است؛ ولی کامل نیست به خصوص در شمار صفحات کتاب چندین مورد اشتباه دیده شد.

۲. نمایه اعلام و اصطلاحات ندارد.

۳. از منابع تحقیق و کتاب‌نامه هیچ خبری نیست.

اگر اراده‌ای وجود داشته باشد تا آثار آیت‌الله خراسانی احیا شود؛ به نظر نگارنده برای باز نشر کتاب الیتیمه چند کار ضرورت دارد.

الف. مستندسازی و ارجاع‌دهی تمام نقل قول‌های موجود در این کتاب. خراسانی در این اثرش به بیش از سی و چند اثر استناد کرده است که ضرورت دارد تمام نسخه‌های معتبر و تصحیح شده و مقبول این منابع شناسایی و محل دقیق استناد با ذکر صفحه تذکّر داده شود. این کار سخت‌ترین گام برای احیای این اثر است. خراسانی به دلیل فضای فکری آن روز حوزهٔ نجف و ارتباط احتمالی با الازهر و فضای فکری جهان عرب به کتاب‌هایی استناد کرده است که در ایران نایاب و یا بسیار دیریاب است؛ به‌طور نمونه شرح خبیصی بر التهذیب گمان نکنم در ایران به راحتی در دسترس باشد. در این مرحله گذشته از مستندسازی نقل قول‌ها، مشکل دیگر هم وجود دارد که بدون حل آن، اگر کتاب باز چاپ شود، نمی‌توان گفت این اثر به معنای دقیق کلمه احیاء شده است. آن مشکل عبارت است از استنادهای ناقص خراسانی. به‌طور نمونه ایشان در بیان یک دیدگاه برخی اوقات از یک اثر با ذکر صفحه، ولی بدون نام بردن از مؤلف یاد می‌کند. مثلاً می‌گوید فلان مطلب در کتاب «حقایق الاصول» و یا کتاب «مقصود الطالب» آمده است. حالا این حقایق الاصول

و یا مقصود الطالب اثر چه کسانی است؟ برای خواننده مشخّص نیست؛ شاید برای نویسنده کتاب و مردمان روزگار او به دلیل شهرت کتاب و یا هر دلیل دیگر کتاب معلوم بوده است؛ ولی در روزگار ما چنین نیست. تا جایی که دیده شد چندین مورد از این‌گونه استنادها وجود دارد. همین‌طور گاه از دیدگاه خاص یک دانشمند نام می‌برد؛ ولی روشن نمی‌کند که او در کجا و در کدام اثرش و در کدامین صفحه، چنین گفته است. خوب است این‌گونه استنادات مبهم تعیین تکلیف شود.

ب. تمام استنادات بایستی به صورت کتابنامه در پایان کتاب آورده شود.

ج. مطابق ارتباط منطقی مطالب، کتاب از نو پاراگراف‌بندی و صفحه‌آرایی شود.

د.کتاب به یک مقدمّه مفصّل نیاز دارد. (بخش آغازین همین نوشته که کوشیده جغرافیای تاریخی اثر را تعیین کند؛ اگر تفصیل داده شود با افزودن برخی نکات و یادآوری کارهای صورت گرفته روی اثر، می‌تواند به عنوان مقدمّه کتاب مطرح شود). ▣

منابع

۱. اندلسی، قاضی صاعد (۱۳۷۶)،التعریف بطبقات الامم، تهران: دفتر نشر میراث مکتوب- موسسه انتشارات هجرت.

۲. حسینی، اسفیدواجانی (۱۳۹۱)، فرهنگ ایرانی و اندیشهٔ یونانی، تهران: نشرعلم.

۳. حیدری، داوود (۱۳۸۹)، منطق استدلال- منطق حملی، مشهد: انتشارات دانشگاه علوم اسلامی رضوی.

۴. دانش‌پژوه، محمدتقی (۱۳۸۱)، المنطق لابن المقفّع (مقدمهٔ کتاب)، تهران: موسسهٔ پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.

۵. صفا، ذبیح الله (۱۳۸۴)، تاریخ علوم عقلی در تمدّن اسلامی، تهران: انتشارات فردوسی- انتشارات مجید.

۶. فایدئی، اکبر (۱۳۸۹)، کتاب ماه فلسفه (ویژهٔ آموزه‌های منطقی ابن‌سینا)، سال سوم، شماره ۳۵.

۷. قراملکی، احد فرامرز (۱۳۷۳)، آیینهٔ پژوهش، قم: بوستان کتاب، شماره پیوسته ۲۴.

۸. مجتبایی، فتح الله (۱۳۶۷)، مقالات و بررسی‌ها (نشریهٔ گروه تحقیقاتی دانشکدهٔ الهیات و معارف اسلامی)، دفتر۴۳-۴۴.

یادداشت

۱. اصطلاح منطق دو بخشی و نه بخشی، اصطلاحی است که دکتر احد فرامرز قراملکی، استاد دانشگاه تهران منطق‌دان و روش‌شناس معاصر ایرانی با نظر به ساختار متفاوت در دو کتاب منطق شفا و منطق اشارات بوعلی برساخته و به کار برده است و اکنون در محافل علمی و نزد منطق‌دانان معاصر ایرانی تقریباً جا افتاده است. توضیح بیشتر رجوع شود به مقدمهٔ مفصّل و عالمانهٔ ایشان بر کتاب «التنقیح فی المنطق» اثر منطقی فیلسوف عالی‌قدر جهان اسلام صدرالدین شیرازی معروف به ملاّ صدرا نشر بنیاد حکمت اسلامی صدرا صفحات(۸- ۱۵) و نیز مقالهٔ «الاشارات و التنبیهات، سرآغاز منطق دو بخشی»، مجلهٔ آیینهٔ پژوهش، شماره ۲۴. همچنین مقالهٔ خانم فرشته ابوالحسنی نیارکی با عنوان «مقایسهٔ الگوی رشر و قراملکی در تفسیر تطور تاریخی منطق در دورهٔ اسلامی»، کتاب ماه فلسفه، شماره ۲۶. ویژه‌نامهٔ نیکولاس رشر منطق‌دان و فیلسوف آلمانی.

عدالت امید

ویژه‌نامهٔ مرجعیت و هویت

بخش چهارم

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

ویژهٔ همایش گرامیداشت از مقام آیت‌الله محقق خراسانی



متن سخنرانی استاد سرور دانش معاون دوم رئیس جمهور در سیمینار گرامیداشت از

بیستمین سال وفات آیت‌الله محقق خراسانی

(کابل، هتل انترکانتیننتال، ۳ دلو ۱۳۹۸)

بنیاد اندیش
تاسیس ۱۳۹۴

بسم الله الرحمن الرحیم. مهمانان عالی‌قدر، آیت‌الله العظمی واعظ زاده بهسودی، وکلای محترم شورای ملی، مقامات دولتی، دکتر محمدامین احمدی رئیس پوهنتون ابن‌سینا، علما، استادان، فرهنگیان، نهادهای مدنی، خانم‌ها و آقایان! السلام علیکم و رحمت الله و برکاته.

در ابتدا بیستمین سال درگذشت دانشمند بزرگ، ادیب، نویسنده و خطیب نامور، فیلسوف ژرف‌اندیش و فقیه وارسته آیت‌الله محمد عیسی محقق خراسانی را گرامی می‌دارم و از شرکت باشکوه همهٔ شما مهمانان عالی‌قدر شخصیت‌های سیاسی، علمی و اجتماعی صمیمانه تشکر می‌کنم.

قبل از هر چیز می‌خواهم یادآوری کنم که چرا این سیمینار را برگزار کردیم؟ شخصیت و هویت یک گروه اجتماعی و یک ملت محصول مجموعه‌ای از رخدادها، تحولات، نمادها و سمبل‌هایی است که در مقاطع مختلف زمانی شکل گرفته و حلقات به هم پیوسته یک زنجیر را ایجاد کرده است. یکی از نیازهای مبرم برای احیا و تقویت این هویت، بررسی رویدادها و تحولات و روشن ساختن زوایای پنهان و یا کتمان شده و احیای آن نمادها است. برای مردم ما در یک مقطع خاصی از تاریخ، شرایطی فراهم شد که یک نسل

پرافتخاری را به جامعه عرضه داشت. این نسل که ویژگی‌ها و برخی از چهره‌های آن را بعدتر معرفی خواهم کرد، اکنون در حال فراموشی و حتی در حال انقراض است. ما در دورهٔ خود نباید نسل ناسپاس باشیم و حداقل باید تجربه و خاطرات نسل گذشته را به نسل آیندهٔ خود با امانت‌داری انتقال بدهیم. این سیمینار یادکردی است از یک نسلی از مجتهدان و فقهای بزرگ جامعهٔ ما که یکی از آنان آیت‌الله محمد عیسی محقق خراسانی است.

البته لازم است برای هریک از این بزرگانی که بعداً نام می‌برم سیمینارهای متعدد برگزار گردد و اهل علم و قلم، افکار و نوآوری‌ها و نظریات علمی و اندیشه‌های سترگ آنان را به تحلیل و بررسی بگیرند. ما تا جایی که توان و فرصت و امکانات اجازه دهد، در آینده با برگزاری سیمینارهای مشابه یاد و خاطرهٔ آنان را گرامی خواهیم داشت و افکار و اندیشه‌های آنان را مطرح خواهیم کرد.

حضار گرامی!

با اجازهٔ شما و با توجه به این‌که نشست امروز یک سیمینار علمی و فرهنگی است، بحث امروز را می‌خواهم با دامنهٔ وسیع‌تر آغاز کنم و در ابتدا و برای این‌که آیت‌الله محقق خراسانی را بهتر بشناسیم، باید یک تصویر عمومی از شرایط تاریخی و فضای زمانی و مکانی جامعهٔ افغانستان و به‌طور خاص جامعه هزاره و شیعهٔ افغانستان در یک دورهٔ حداقل یک قرن اخیر ارائه کنم تا هم روند عمومی تحولات اجتماعی اندکی روشن شود و هم این‌که بدانیم در کجا بوده‌ایم و به کجا رسیده‌ایم و برای آینده چه باید کرد؟ بدین جهت مطالب کوتاهی را در سه محور با شما فرهیختگان در میان می‌گذارم.

محور اول- سابقهٔ آموزش‌های دینی و نقش علما در هزاره‌جات

در جوامع اسلامی به شمول افغانستان، در طول تاریخ گذشته، آموزش و حتی آموختن سواد، با تعلیمات دینی آغاز می‌شده است. تا یک قرن و اندی پیش سیستم معارف عصری اصلاً وجود نداشت و در بسیاری از ولایات و مناطق کشور تا همین چهل یا پنجاه سال پیش، هنوز مکتب تأسیس نشده بود و به همین جهت و هم به جهت جایگاه والای دین در اجتماع، معلمان دینی و علمای دینی همواره یک جایگاه برجسته داشته‌اند و افراد باسواد معمولاً کسانی بوده‌اند که به گروه‌های دین‌دار و متولیان امور دینی تعلق داشته‌اند یا از خوانین و متنفذین اقوام و قبایل بوده‌اند و همان‌ها هم به مردم آموزش می‌دادند و سواد می‌آموختند و دقیقاً به همین جهت است که در هزاره‌جات این دو گروه یعنی روحانیون یا علما و خوانین، در همهٔ تحولات سیاسی و اجتماعی نیز نقش بسیار برجسته و رهبری کننده داشته‌اند و علما به‌طور خاص با توجه به وجههٔ دینی و علمی‌شان در همهٔ تحولات هزاره‌جات حداقل در یک قرن اخیر نقش برجسته‌تر ایفا کرده‌اند. چون دین و دین‌داری جزء فرهنگ مردم است. دین در جوامعی مثل افغانستان همیشه در متن تحولات و در متن زندگی مردم حضور داشته است و از این جهت سمبل‌های دینی مانند خود دین از یک نوع قداست و احترام خاص هم برخوردار هستند.

البته ممکن است امروز کسانی این نظر را نپسندند و حتی دیدگاه‌های مخالف داشته باشند که این یک بحث مبنایی و تئوریک است، ولی سخن من مبتنی بر روایت واقعیت‌های عینی تاریخی است و معیار، نحوهٔ شکل‌گیری تحولات اجتماعی و روند غالب در متن رویدادها است. ما با طرح یک نظریه نمی‌توانیم پدیده‌ای را که در متن قرار داشته به حاشیه ببریم و به همین جهت تلاش‌های مبتنی بر به حاشیه بردن دین و مذهب همیشه ناکام بوده است. در تحولات اجتماعی، بردن متن به حاشیه یا حاشیه به متن اگر ناممکن نباشد کار آسانی نیست.

در رویداد جنگ هزاره‌جات در دورهٔ امیر عبدالرحمن و قتل‌عام و نسل‌کشی هزاره‌ها که در نوع خود یکی از حوادث تلخ و خونین ضد بشری در منطقه و افغانستان بود، برای هردو طرف قضیه، نشانه‌ها و نقش‌های دینی و مذهبی مورد توجه بود. هم عبدالرحمن از این نقش



استفاده کرد و حکم صادر کرد که هزاره شیعه است و شیعه هم کافر پس کشتار و تاراج هزاره‌ها و هزاره‌جات مباح است و سرزمین فتح شدهٔ آنان هم حکم ارض مفتوح العنوه را دارد و باید به دیگران داده شود چون زمین مفتوح العنوه زمینی است که با جهاد از کفار به غنیمت گرفته می‌شود و مالکیت آن مربوط به حکومت است. او با استفاده از این فتوای شرعی، به صورت بی‌رحمانه هزاره‌ها را سرکوب کرد و از جانب مقابل، در میان هزاره‌ها نیز روحانیون و علما و سمبل‌های مذهبی و همچنین در مرحلهٔ دوم خوانین، در این نبردها و درگیری‌ها بیشتر سهم گرفتند و بیشتر هم صدمه دیدند.

یکی از مورخین مشهور کشور میر غلام محمد غبار با این‌که گرایش چپی داشته و در تحلیل تاریخ افغانستان کوشش می‌کند نقش علما و روحانیون و خوانین را به عنوان گروه‌های ارتجاعی به صورت منفی برجسته بسازد، ولی در کتاب افغانستان مسیر تاریخ پذیرفته که این گروه در جنگ هزاره‌جات نقش برجسته داشتند. وی به نقل از سراج التواریخ علامه فیض محمد کاتب در مورد حوادث آن جنگ می‌گوید: «حکم شد که سادات و کربلاییان و زوار در کابل فرستاده شوند. این‌ها دیگر خود را کشته و مال و عیال خود را تاراج شده پنداشتند، پس تن به مرگ نهادند و تمرد آغاز کردند و البته تا پای مرگ سر برخط فرمان نخواهند نهاد».

در جای دیگر هم می‌گوید: «مردم هزاره تلفات زیادی دادند و تلفات روحانیون نسبت به فئودال‌ها بیشتر بود؛ زیرا فئودال‌ها اغلب به دولت تسلیم شدند. در حالی که روحانیون کشته و یا فراری گردیدند. از یکه‌ولنگ صد خانوار روحانی به دست دولت افتاده و یک هزار خانوار روحانی موفق به فرار گردید و دو هزار و یک‌صد روحانی در جنگ کشته شدند». البته معلوم نیست که منظور غبار از این یک هزار خانوار روحانی و دو هزار و یک‌صد روحانی تنها از یکه‌ولنگ است یا از همه هزاره‌جات؟ اما به هر حال آمار بسیار کلانی از روحانیون را نشان می‌دهد که چگونه یا کشته شدند و یا

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴



فرار کردند. بدین ترتیب می‌بینیم که سید، کربلایی، زوار، روحانی و خان پنج عنوانی است که جایگاه اجتماعی و حتی سیاسی افراد را نشان می‌دهد و در این میان اکثر این عنوان‌ها جنبهٔ مذهبی دارد.

در این محور به همین اشارت اکتفا می‌کنم و نقش دین و مذهب و سمبل‌های مذهبی و همچنین نقش خوانین و متنفذین قومی در جنگ هزاره‌جات در دورهٔ عبدالرحمن می‌تواند موضوع یک تحقیق همه‌جانبه قرار گیرد که بهترین منبع آن هم کتاب سراج التواریخ است.

محور دوم- حضور طلاب و علمای هزاره و شیعهٔ افغانستان در حوزه‌های علمیه

جنگ هزاره‌جات و شکست هزاره‌ها با همهٔ تلخ‌کامی‌ها و جنبه‌های فاجعه‌آمیز آن اما باعث شد که راه این مردم به خارج کشور باز شود و در این میان برخی از طلاب و علما از افغانستان بالاجبار مهاجر شده و به کشورهای دیگر پناه بردند و عده‌ای هم به حوزات علمیه خارج از کشور راه یافتند و به تدریج راه باز شد برای عده دیگری که به منظور تحصیل علوم دینی عازم حوزه‌های علمیه و مدارس دینی در خارج کشور شدند. یکی از مراکز مهم برای تحصیل علوم دینی حوزهٔ علمیهٔ نجف اشرف در عراق است. قبل از این‌که دربارهٔ حضور علما و طلاب افغانی در این حوزه توضیحاتی ارائه کنم لازم است که بسیار به‌اختصار دربارهٔ حوزهٔ علمیهٔ نجف توضیح کوتاهی عرض کنم.

اهمیت و ویژگی‌های حوزهٔ نجف

تاریخ این حوزهٔ کهن هزار ساله به اواخر نیمهٔ قرن پنجم هجری قمری برمی‌گردد. شیخ طوسی که از رجال و علمای نامدار شیعه است به عنوان مرجع تقلید، در حدود بیست‌ودو سال در بغداد عراق مستقر بود، ولی سرانجام مورد تعدی و ظلم سلجوقیان ترکیه قرار گرفت و کتابخانه و منزلش غارت شد و او مجبور شد که در سال ۴۴۸ قمری یعنی ۹۹۳ سال پیش بغداد را ترک

گفته و به نجف اشرف پناه ببرد.

با حضور شیخ طوسی حوزهٔ علمیهٔ نجف تأسیس شد و طلاب علوم دینی از کشورهای مختلف برای آموختن علوم دینی به نجف روآوردند که اکنون از آن تاریخ تقریباً یک هزار سال (دقیقاً ۹۹۳ سال) سپری شده است. شیخ طوسی دوازده سال در نجف، مرجعیت دینی و محوریت علمی را به عهده داشت. بعد از ایشان در طول هزار سال رجال بزرگی در دامن این حوزه تربیت شدند و مرجعیت جهانی شیعیان را به عهده گرفتند؛ از قبیل صاحب جواهر و شیخ انصاری و کاشف الغطاء و آخوند خراسانی هروی و مانند آنان که هرکدام در عصر خود قطب اجتهاد و فقاهت و مرجعیت بودند. در حقیقت باید گفت که هر در تاریخ شیعه حوزات زیاد دیگری بودند و هستند، ولی این حوزهٔ نجف بوده است که بنیاد اجتهاد و فقاهت شیعی را همچنان مستحکم نگه داشته است. این حوزهٔ کهن ویژگی‌های برجسته‌ای داشته که باعث تداوم و اقتدار آن شده است، از جمله این ویژگی‌ها است: ایمان و باور قوی به معنویت، اعتدال در فتوا، باور به ابتکار و نوآوری علمی و آزادی در اجتهاد، رویه‌های مدنی در فرایند مدیریت نهاد علمی حوزه، شاگرد محوری و استحکام علمی در عین مدارا و پذیرش تنوع آراء در حوزه، منع فعالیت سیاسی اجرایی برای علما و پرهیز از تحزب، استقلال اقتصادی از دولت‌ها و قدرت‌ها و مهم‌تر از همه فراملیتی بودن حوزهٔ نجف و احترام به کرامت و حقوق انسان و عنصر اندیشه و آزادی در این حوزه است.

به خاطر همین ویژگی‌ها است که حتی امروز آیت‌الله سیستانی و آیت‌الله فیاض که از اقطاب این حوزه و از ارکان مرجعیت شیعه هستند، شعار دولت مدنی و عرفی می‌دهند و از قانون اساسی و آزادی‌های مدنی و انتخابات و وحدت ملی مردم عراق حمایت می‌کنند و چنین نظامی را به نفع همهٔ شهروندان می‌دانند.

حضار گرامی!

حوزهٔ علمیهٔ نجف از اولین حوزاتی است که طلاب و علمای افغانی از مردم هزاره و سایر شیعیان افغانستان را در دامن خود پرورش داده است. تاریخ این حضور پربرکت به یک قرن و اندی می‌رسد. حضور طلاب و علمای جامعهٔ شیعه و هزارهٔ افغانستان در حوزات علمیه را می‌توان به سه نسل طبقه‌بندی کرد:

نسل اول، نسل طلبه: اولین حضور هزاره‌ها در نجف به احتمال زیاد از دورهٔ عبدالرحمن و شکست هزاره‌ها و فرار آنان به خارج کشور یعنی اواخر قرن نوزده است. هرچند از این دوره معلومات زیادی در دست نیست، ولی از بزرگانی که در برخی از منابع نام برده شده یکی علامه فیض‌محمد کاتب است که متولد سال ۱۲۴۱ شمسی (۱۲۷۹ق) است و در دورهٔ عبدالرحمن و امیر حبیب‌الله زیسته و در قندهار و لاهور تحصیل کرده و گفته شده که در نجف هم تحصیل کرده است. دیگری هم ملا محمدافضل ارزگانی است که یکی از قدیمی‌ترین علمای هزاره است که در نجف تحصیل کرده است. وی کتاب مختصر المنقول در تاریخ هزاره و مغول را در رجب ۱۳۳۲ قمری نوشته و در آخر آن خود را چنین معرفی کرده: محمدافضل بن الله قلی المغولی الزابلی الارزجانی ثم النجفی فی بلده کویته من بلاد بلوچستان. ایشان در اول کتابش هم‌چنین گفته: «ذرهٔ بی‌مقدار محب اهل‌بیت اطهار محمدافضل ابن وطنداد زابلی مغولی که در آوان که در دارالقرائه نجف اشرف مشغول به مطالعه کتب تواریخ و جغرافیا بودم بعضی از هم‌وطنان خواهش نمودند که تاریخ و انساب مردمان هزاره زابل را آنچه موافق تاریخ باشد بنویسم...». معلوم است که ایشان هم در حوزهٔ نجف درس خوانده و در آنجا عده دیگری از هزاره‌ها هم بوده‌اند که از ایشان خواسته تا تاریخ هزاره‌ها را بنویسد.

نسل دوم- نسل فقاهت و اجتهاد: این دوره از سال‌های نخست بعد از استقلال افغانستان و دورهٔ امان‌الله خان آغاز می‌شود و در دوره سلطنت چهل سالهٔ ظاهر شاه این حضور حالت گروهی پیدا می‌کند و جمع کثیری با هدف تحصیل به نجف می‌روند. در این دوره حتی جمعی از کارگران و اهل کسبه مردم هزاره نیز به عراق رفته‌اند و در آنجا ساکن و مالک خانه و کسب و کار شدند.

این نسل دوم را می‌توان نسل مجتهدان نامید. در این دوره طلاب و علمای شیعه با توجه به استعداد

بنیاد اندیشه

شگرفی که داشتند و فضا و محیط آزادی که در حوزهٔ نجف وجود داشت، به سرعت رشد کردند و یک نسلی از ادبا و نویسندگان و فقها و مجتهدان را به جامعه تحویل دادند و حتی در مدت کمتر از دو تا سه دهه به مرحله عالی اجتهاد دست یافتند.

با اجازهٔ شما از تنی چند از این نسل با غرور و باشهامت به ترتیب ورودشان به حوزهٔ نجف نام می‌برم که اکثر ایشان امروز رخ در نقاب خاک نهادند و میراث علمی بزرگی را برای ما به یادگار گذاشتند:

۱. آیت‌الله سید محمدحسن رئیس یکه‌ولنگ: ایشان متولد ۱۲۷۲ ش و متوفای ۱۳۵۸ ش و با تحصیل در نجف اشرف طی مدت بسیار کمی به مرحله اجتهاد رسید، ولی علاقه ایشان به وطن باعث شد که بیشتر عمر خود را در وطن سپری کند. من زندگینامهٔ نسبتاً کامل از ایشان در اختیار دارم که امیدوارم در فرصت از آن استفاده کنیم.

۲. علامه محمدعلی مدرس افغانی: ایشان متولد ۱۲۸۴ ش و متوفای پنج سنبله ۱۳۶۵ و از سال ۱۳۰۴ ش در زمان سلطنت امیر امان‌الله خان وارد نجف شده و از قدما و شیخ العلمای افغانستان در نجف اشرف شمرده می‌شود و حتی بزرگان دیگر مانند آیت‌الله فیاض و دیگران همگی نزد ایشان تلمذ کرده‌اند. ایشان اجازهٔ اجتهاد داشت، اما در ادبیات عرب سرآمد عرب و عجم بود و به خاطر تدریس زیاد به «مدرس افغانی» ملقب شده بود. مجموعه آثار ایشان یک دایره المعارف علوم عربی است.

۳. آیت‌الله سید محمدسرور واعظ بهسودی: ایشان متولد ۱۲۹۵ ش در کجاب بهسود است که در ۱۳۵۸ در کابل به شهادت رسید و از سال‌های ۱۳۲۵ به بعد وارد حوزهٔ نجف شد و در خلال تقریباً ده سال به مرحله اجتهاد کامل دست یافت و کتاب مصباح الاصول را نوشت که استادش آیت‌الله خویی در تقریظ این کتاب گفت: «این کتاب را دارای حسن تعبیر، وضوح بیان و جامع بین ایجاز بلیغ و توضیح کافی یافتم. خداوند چشم او را روشن کند، همان‌گونه که او دیدگانم را روشنایی بخشید».

۴. آیت‌الله محمداسحاق فیاض: ایشان متولد ۱۳۰۹ ش در سال ۱۳۲۸ ش وارد نجف شد و در سال ۱۳۴۱ (۱۹۶۲م) یعنی در سن سی‌ودو سالگی و در عنفوان جوانی کتاب معروف پنج جلدی محاضرات فی اصول الفقه را نوشت. چاپ این کتاب هم داستان خاص و جالبی دارد که باید به آن اشاره کنم. عبدالمجید خویی فرزند مرحوم آیت‌الله خویی زندگینامهٔ آیت‌الله فیاض را نوشته و دربارهٔ این کتاب می‌گوید: وقتی‌که آقای فیاض این کتاب را محضر استادش آیت‌الله خویی برای تقریظ گرفتن و اجازه چاپ آوردند، عده‌ای از حسادت گفتند که آیت‌الله خویی نباید این کتاب را تأیید کند، چون اولاً فیاض بسیار جوان است، دوم این‌که افغانی و هزاره است؛ اما آن مرد بزرگ یعنی آیت‌الله خویی در رد این مخالفان فرمود: معیار، درجهٔ دانش و فضل شخص است و نیز تقریرات او که بیانگر کوشش، اجتهاد، ذکاوت، عمل خالص، متابعت و استحکام ملاحظات او است.

معیار در ارزیابی عمر شخص نیست و می‌فرمود که این اعتراض را به خاطر کوچکی سن من نیز بر استادم شیخ نائینی (رحمه‌الله الله) بعضی‌ها وارد می‌کردند که چرا ایشان جهت چاپ بحث‌هایش که من نوشته بودم (اجود التقریرات) اجازه داده است. بالأخره آیت‌الله خویی اجازه چاپ این تقریرات را با ستایش و تحسین مناسب نویسندهٔ آن صادر کرد و نوشت: «از جمله کسانی که موفق به تربیت او شده‌ام و بحث‌های بلند و عالی مرا در فقه و اصول حاضر گردیده، نور چشمم علامهٔ مدقق و فاضل شیخ محمداسحاق فیاض است. ایشان جلد اول کتاب خود را (المحاضرات فی اصول الفقه) بر من عرضه نمود، این کتاب تقریر بحث‌های من است که با سبک و شیوه روان، دقیق، قابل ستایش و شگفت‌انگیز آن را به نگارش درآورده است و من این کوشش میمون را به او تبریک می‌گویم».

۵. آیت‌الله قربانعلی محقق کابلی: ایشان متولد ۱۳۰۷ ش و چهار سال بعدتر از آیت‌الله فیاض یعنی در سال ۱۳۳۲ وارد نجف شد و بعد از پانزده سال تحصیل به مرحله اجتهاد رسیده و در سال ۱۳۴۷ کتاب تحریر العروه را تألیف کرد و چنان‌که می‌دانید ایشان در دههٔ

هفتاد به یکی از مراجع بزرگ تقلید شیعیان شناخته شد.

۶. آیت‌الله موسی عالمی بامیانی: ایشان متولد ۱۳۱۰ ش و متوفای ۱۳۵۲ ش در سال ۱۳۳۴ دو سال بعدتر از آیت‌الله محقق کابلی وارد حوزهٔ نجف شد و پانزده سال بعد در سن کمتر از چهل سالگی کتاب المفصل فی شرح المطول را نوشتند که قرار بود در ده‌جلد کامل گردد و اگر کامل می‌شد دایره المعارف دیگر در علوم عربی می‌بود و همین چهارجلدی که چاپ شده بیانگر نبوغ علمی ایشان است.

۷. آیت‌الله محمد آصف محسنی: ایشان متولد ۱۳۱۴ ش و در سال ۱۳۳۵ وارد حوزهٔ نجف شد و به مدت بسیار اندک به مرحلهٔ عالی اجتهاد نائل آمد و کتاب سه جلدی صراط الحق ایشان در کلام و کتاب‌های دیگر در فقه و حدیث نشان دهندهٔ مدارج عالی علمی ایشان است، مخصوصاً کتاب دو جلدی اخیر ایشان مشرعه البحار که تحسین و در عین حال نقد و انتقاد خیلی از بزرگان را برانگیخته است.

۸. آیت‌الله عزیزالله غزنوی: متولد ۱۲۷۸ و متوفای ۱۳۴۲ ش در سال ۱۳۱۵ وارد نجف شد و به درجه اجتهاد رسید و تألیفات زیادی داشته که همگی مخطوط باقی مانده و در ۱۳۲۵ به وطن بازگشت و در ۱۳۴۲ درگذشت.

۹. شیخ قربان علی وحیدی: متولد ۱۲۹۱ ش در نجف تحصیل کرد و در ۱۳۲۳ ش به زادگاه خود برگشت.

۱۰. آیت‌الله شیخ غلامعلی محمدی بامیانی: استاد ممتاز و برجستهٔ علوم اسلامی، پس از نیم قرن جد و جهد علمی سرانجام شامگاه روز سه‌شنبه ۲۳ / ۹ / ۹۵ در نجف اشرف رخ در نقاب خاک کشید. آیت‌الله محمدی بامیانی از استادان ممتاز حوزهٔ علمیهٔ نجف اشرف و حوزهٔ علمیهٔ زینبیه در سوریه بود. وی دارای ذکاوت و هوش مثال زدنی و تبحر و احاطهٔ عجیبی بر موضوعات علمی بود. این عالم فرزانه در طول عمرشان آثار گران بهایی که در ذیل نامبرده می‌شود از خود به‌جای گذاشت: ۱. دروس فی البلاغه (شرح کتاب مختصر المعانی)، ۲. دروس فی الرسائل (شرح رسائل شیخ انصاری در شش جلد)، ۳. دروس فی الکفایه (شرح کفایة الاصول آخوند خراسانی در هفت جلد)، ۴. الشیعه الامامیة بین النصوص الدینیة والتفصیلات الاعلامیة، ۵. خلافة الامام علی(ع) بین النصوص الدینیة والتغطیة الاعلامیة، ۶. غایة المراد فی شرح کشف المراد علی تجرید الاعتقاد شیخ طوسی، ۷. تصحیح کتاب «المفصل فی شرح المطول» مرحوم آیت‌الله شیخ محمد موسی عالمی بامیانی، ۸. تقریرات درس فقه و اصول حضرت آیت‌الله العظمی خویی.

۱۱. آیت‌الله سید علی بهشتی: سید علی بهشتی فرزند نبی بود و در ۱۳۰۸ ش در تخت ورس از توابع بامیان به دنیا آمد. تحصیلات خود را نزد پدرش و سایر علمای منطقه آغاز کرد و در ۱۳۳۴ وارد حوزهٔ علمیهٔ نجف اشرف شد و پس از تکمیل سطوح عالی در دروس خارج فقه حضرات آیاتی چون سید محسن حکیم و سید محمود شاهرودی و خارج اصول آیت‌الله خویی شرکت کرد و در ۱۳۴۱ به کشورش بازگشت و در میزان ۱۳۷۵ درگذشت.

۱۲. شیخ حسن خسروی: متولد ۱۳۱۰ ش در سنگتخت دایکندی و در سال ۱۳۳۳ ش وارد نجف شد و به مدت چهارده سال به تحصیل پرداخت و نزد آیاتی چون شاهرودی، حکیم و خویی تلمذ کرد و در سال ۱۳۴۷ به وطن بازگشت و شاگردان زیادی تربیت کرد و در ۱۳۵۷ به مشهد مهاجر شد و در ۱۳۷۲ درگذشت.[1]

۱۳. شیخ عبدالعلی معروف به شیخ کلان مالستانی: در مورد این عالم بزرگوار مطلبی را از استاد علیزاده مالستانی

---

۱. با نشر بیانیهٔ فوق در سیمینار محقق خراسانی برخی از دوستان در صفحات فیس‌بوکی خود یادآوری کردند که در این متن از برخی بزرگان دیگر نام نبرده‌ام. این یادآوری کاملا بجا بود؛ ولی مشکل این بود که تصمیم نداشتم که از همهٔ علمای بزرگواری که در آن سال‌ها در حوزه‌های علمیهٔ خارج از کشور تحصیل کرده بودند یاد کنم وگرنه این بیانیه تبدیل به یک کتاب می‌شد. به هرحال یکی از دوستان در صفحهٔ خود چنین نوشته بود:

پیوستی به سیمینار محقق خراسانی: در محتوای ارزشمند بیانیهٔ استاد سرور دانش در همایش نکوداشت آیت‌الله محقق خراسانی، جای اشاره به دو مورد کمی وکیفی، خالی بود:

نقل می‌کنم: «شاید اولین مدرسهٔ دینی در مالستان توسط مرحوم کربلایی عبدالعلی معروف به کربلایی کلان «لعل‌چک» تأسیس شده است. پیش از مدرسهٔ وی کسی از موجودیت مدرسهٔ دینی در مالستان گزارش نمی‌دهد. ایشان در زمستان‌ها در مدرسهٔ خود تدریس می‌کرده است. در تابستان‌ها زیاد مسافرت می‌کرده است.

وی دروس ابتدایی را نزد پدرش ملا علی‌رضا فراگرفت، در سال ۱۲۷۵ عازم مشهد مقدس گردید، پس از چهار سال تحصیل در سال ۱۲۷۹ به وطن خود برگشت. بعد از دو سال توقف در زادگاهش، دوباره به حوزه نجف اشرف وارد شد و در سال ۱۲۹۶ دوباره به وطنش بازگشت و در سال ۱۲۹۸ مدرسه تأسیس کرد به تدریس پرداخت.

آخرین کتابی را که خوب درس می‌گفته است، کتاب شرایع الاسلام مرحوم محقق حلی بوده است. وی در عصر خود شاگردان زیادی را تربیت کرده است؛ مانند مرحوم آخوند برات شیرداغ، حضرت آیت‌الله فیاض، کربلایی محب‌علی، پدر استاد عارفی- کربلایی ملا ناصر از الوم بلقسان، سید محمدحسن از میربای، شیخ موسی رفیعی، سیدرجب‌علی، ابوی این حقیر، ملاعبدالحکیم- پسرش-

---

۱. نکتهٔ کمی: در فهرست عالمان پیشتاز هزاره درنجف اشرف، نامی از دو شخصیت بزرگ مالستانی هریک حجت الاسلام شیخ عبدالعلی معروف به شیخ کلان و آیت‌الله شیخ سرور فلسفی برده نشد. اهمیت یادآوری از این دوعالم عظیم القدر به دو لحاظ زمانی و منزلتی مهم است:

الف. از منظرزمانی: مرحوم شیخ کلان از ۱۲۷۹ تا ۱۲۹۶ شمسی و نیزآیت‌الله فلسفی از ۱۲۸۵ تا ۱۳۱۵ شمسی در نجف اشرف، مقیم بوده و از عالمان مهم و پیشتاز هزاره و معاصر امثال: «ملا افضل ارزگانی» و آیت‌الله سید حسن رئیس بوده‌اند.

ب. از نقطه نظر منزلتی: مرحوم شیخ کلان از نخستین مؤسسین مدرسهٔ علمیه در هزاره‌جات بوده است، زیرا مورخ شهیر کشور آقای بصیراحمد دولت‌آبادی، مدرسه علمیه «شیخ موسی یکه‌ولنگی» در ۱۳۱۲ شمسی را نخستین مدرسه علمیه دینی پس از قتل عام «عبدالرحمان جابر» در هزاره‌جات می‌داند، در حالی که شیخ کلان مالستانی مدرسه علمیه خود را در قریه «لعل‌چک مالستان» بلافاصله پس از بازگشت از نجف در سال ۱۲۹۶ شمسی تأسیس کرده بود. مدرسه علمیهٔ لعل‌چک، مبدأ و محل تدریس و تربیت عالمانی به نام همچون آیت‌الله شیخ سرور فلسفی، شیخ صفررحیمی و نیزمرجع عالی‌قدر امروز جهان تشیع حضرت آیت‌الله العظمی فیاض و دیگرروحانیون معاصرگردید که نسل‌های بعدی و پسین طلاب را اینان تربیت و تعلیم داده و تقدیم جامعه کردند؛ در مقام علمی و فلسفی آیت‌الله شیخ سرور فلسفی نیز تعاریف و توصیفات زیادی، نقل و سمع شده است که همگی مستنداتی بر مرتبهٔ والای علمی، فقهی و فلسفی آن عالم عظیم‌الشأن است.

۲. نکتهٔ کیفی: هرچند به پیشینهٔ مبارزاتی مرحوم محقق خراسانی اشاراتی شده اما در پی‌نوشت آن چنین به نظر می‌رسد که در دوران معاصر، در فقه سیاسی حوزه‌های شیعی، دو نگرش فقهی و اصولی، دو صبغه تکلیفی و نتیجه‌ای، دو وجههٔ مبارزه‌ای و خطابه‌ای، نسبت به تعالیم و معالم دینی به موازات هم رشد کرده‌اند:

الف. قطب فقهی، تکلیفی و مبارزاتی، با اولویت دادن به عدالت در یک رویکرد فقیهانه، تکلیف را اصل الهی دانسته و حول هدایت امام خمینی به مبارزه و سیاست روی آورده‌اند؛ لذا هر عالمی از هر نقطهٔ جغرافیایی که حشر و نشر با مشرب و مکتب امام خمینی داشته است، تفکر سیاسی، مبارزاتی و ضد استبدادی را حتی تا مرحله تشکیل، تصدی و رهبری سیاست و حکومت، پیشه کرده است.

ب. اما در قطب مقابل، گروه اصولی، نتیجه‌ای و خطابه‌ای، با محوریت آیت‌الله خویی شاید به امنیت، بیشتر از عدالت، اولویت داده و غالباً در برابر بیداد به موعظه اکتفا کرده و نتیجه را مهم‌تر از تکلیف امروز خویش دانسته؛ لذا کمتر به مبارزه و سیاست روی خوش نشان داده و لقای سیاست را به عطای آن بخشیده‌اند. اغلب روحانیون مبارز افغانستان از شهید بلخی تا شهید مزاری و مبارزان معاصر، در ابتدا نسبت و دل‌بستگی تنگاتنگ به تفکر سیاسی و مبارزاتی امام خمینی داشته و متأثّر از این اردوگاه، وجهه سیاسی و مبارزاتی را پیشه کرده‌اند که در سویهٔ رهبری سیاسی هزاره‌ها ظاهر شده‌اند. آنچه نگاشتم نه از سنخ انتقاد به کسی بلکه صرفاً از باب یادآوری بود؛ زیرا مظلومیت امثال این دو عالم مالستانی، هم ناشی از نبود آثار کتبی و هم متأسفانه به دلیل کم‌کاری ما برای شناساندن آنان به جامعه امروز است. (حساب کاربری فیس‌بوک شریف عظیمی)

ضمن تشکر از این دوست عزیز متن نوشته ایشان را نقل کردم که تا حدی حق این دو عالم بزرگوار نیز ادا گردد و در عین حال دو مطلب کوتاهی از استاد علیزاده مالستانی را نیز در بالا نقل کردم که شرح حال این دو بزرگوار برای خوانندگان به صورت کامل‌تر بیان شود.

ملا موسی و ملا محسن از لعل‌چک، حاجی گشتی از سوکه، حاجی رسول از میانکل میرآدینه، ملا قمبرعلی از نیزار، ملا طاهر از لعل‌چک، شیخ صادق و ملا ودود از شمقولی، کربلایی حسن‌علی از جمبود، شیخ بوستان‌علی از پل پایین، ملا عبدالحکیم از الوم بلقسان، حاجی باقر از ورده مکنک و کسانی دیگر از شاگردان وی بوده است که سال‌ها بین مردم خود خدمت دینی و فرهنگی کرده‌اند.

ایشان شم سیاسی و اجتماعی خوب داشته است و در میانجی‌گری و اصلاحات فیما بین، رسیدگی به امور مردمی و بیان مسائل شرعی بسیار موفق بوده است. ایشان شخص نرم‌خوی بوده بالاترین فحشی که به کسی می‌داده، این بوده «ای جِن! چرا چنین و چنان کردی». بین مردم نفوذ و اعتبار قوی داشته و فیصله‌های شرعی که صادر کرده و به خط وی موجود است، دقیق است و نیز تعیین قبله را که در مساجد و قبرستان‌ها کرده نیز دقیق است. رحمت الله علیه. (حساب کاربری فیس‌بوک علیزاده مالستانی)

۱۴. آیت‌الله شیخ سرور فلسفی مالستانی: در مورد آیت‌الله فلسفی مالستانی نیز مطلبی را از استاد علیزاده مالستانی نقل می‌کنم: «مرحوم شیخ سرور فلسفی از گودال میرآدینه، واقعاً عالم متبحر و در زیادی از علوم صاحب‌نظر بوده است؛ به خصوص فلسفهٔ اسلامی را خوب می‌دانسته، کتاب‌های منظومهٔ سبزواری، اسفار و شوارق را خوب تدریس می‌کرده، به ادبیات عرب، اصول و فقه مهارت قوی داشته، هر کتاب علمی را که مطالعه کرده بر آن حاشیه زده و نظر خود را ابراز داشته است. از شاگردان شیخ محمدحسین آل کاشف‌الغطا و از هم‌صنفان مرحوم شیخ عزیزالله قره‌باغ بوده است.

مرحوم شیخ حسن عادلی، شیخ عبدالحکیم توکلی، از میرآدینه، شیخ ایوب تقوی، شیخ ایوب احسانی از سوکه مرحوم شیخ محمد از «میانکل»، شیخ محمد (جرنیل) از سبزدره از شاگردان آن مرحوم بوده‌اند.

ایشان در فن مناظره و جدل مهارت ویژه داشته، شجاع و متهور بوده و دهن نقاد داشته است. مناظرات وی به‌خصوص با علمای اهل سنت معروف است. در فن جدل و مناظرهٔ ایشان به «اسد المعارک- شیر معرکه‌ها» معروف بوده است. بیشتر به اعتراض کنندگان جواب نقضی می‌گفت و طرف را مجاب می‌کرد.

سالی که ظاهرشاه به مالستان مسافرت داشت، وی توسط سید هاشم فاضل که آن زمان وکیل مالستان بود، از ظاهرشاه امر فوق‌العاده برای سفر حج دریافت کرد، وقتی برگشت مردم تا منطقهٔ «بادالوم» به استقبال وی رفته بودند، روزی که رسماً مردم به دیدنش می‌رفتند با هر کسی احوال‌پرسی می‌کرد، می‌گفت: تورا در فلان جای دیدم.

با تأسف از علم انبوه وی آن‌چنان که باید بهره برده می‌شد، بهره برده نشد. فقط در زمستان‌ها درس می‌گفته تابستان‌ها بیشتر مسافرت می‌کرده است. آقای شیخ نوروز ناصری- برادر این‌جانب- نیز نزد وی درس خوانده است. البته بیشتر در مسافرت و گشت و گذارهای خود وی را با خود می‌برده و در مسافرت برایش درس می‌گفته است.

شیخ ایوب احسانی که از شاگردان وی بود، می‌گفت: بعض شب‌ها در مدرسه می‌خوابید من آب وضویش را آماده می‌کردم، شب‌ها بلند می‌شد و نماز می‌خواند و سخت گریه می‌کرد و می‌گفت: «وای بر من وای بر من». پرسیدم: «برای چه این قدر داد و فریاد می‌کنی»؟ گفت: «امشب سرخک یاکیک اذیتم کرد، مرا خواب کردن نگذاشت، عذاب قبر و آتش جهنم چه رقم سخت باشد». (حساب کاربری فیس‌بوک علیزاده مالستانی).

حضار گرامی، علما و طلاب گران‌قدر!

این چند تن که نام بردم از نخبگان نسل دوم بودند و افراد دیگری نیز هستند که به خاطر ضیقی وقت فرصت ذکر آنان نیست. این یک نسل پرخروش و افتخارآفرین بود که امروز آثار علمی آنان حتی بعد از شصت سال نیز در همهٔ حوزه‌های علمیه شیعه دست به دست شده و مورد استفاده همه دانش‌پژوهان علوم دینی است.

باید اضافه کنم که تقریباً از دهه پنجاه و هم‌زمان با سال‌های آغاز انقلاب و جهاد یعنی ۱۳۵۷ به بعد نسل سوم طلاب و علمای ما آغاز می‌شود که می‌توان این نسل سوم را نسل سیاست و انقلاب نامید. این نسل بدون شک افتخارات و امتیازات خاص خود را دارد. نسل سوم نسل جوان‌تر و آشنا با علوم جدید است ولی از نگاه علمی

مخصوصاً در ساحهٔ فقه و اصول و فلسفه و ادبیات عربی، نسبت به نسل دوم کم‌سواد است و بنیه قوی نسل دوم را ندارد و بیشتر مصروف جهاد و سیاست شده و عدهٔ زیادی هم برعکس نسل دوم، دنبال مدرک تحصیلی و تصدی مقام و منصب اداری و سیاسی رفتند و اکنون زود است که دربارهٔ این نسل قضاوت شود یا حداقل نسل بعدتر بیاید و قضاوت کند.

اکنون سؤال دیگری که مطرح است این است که مردم ما از نگاه تحصیلات علوم دینی در کجا قرار دارند و نسبت به ملت‌ها و اقوام دیگر از شیعیان جهان در چه جایگاهی هستند؟ در پاسخ باید گفت: مردم ما امروز جدا از حوزه تحصیل آکادمیک در دانشگاه‌ها در حوزهٔ علوم دینی، به نقطه‌ای رسیده که هرچند کافی نیست، اما قابل قبول است. ما اکنون در مرحلهٔ مرجعیت دینی قرار گرفته‌ایم که این هم البته به‌طور عمده محصول تلاش‌های نسل دوم از علما یعنی علمای نجف است. این حرکت یعنی حرکت فقاهت و مرجعیت، باید مطابق به شرایط و مقتضیات زمان همچنان ادامه یابد. اکنون امروز آن سخن عبور کرده‌ایم که گفته می‌شد از ما مردم کسی مجتهد نمی‌شود! از آن مرحله هم عبور کرده‌ایم که گفته می‌شد از ما مردم کسی مرجع تقلید نمی‌شود! اکنون در عصر تحول و در عصر مرجعیت دینی قرار داریم.

نکتهٔ مهم دیگر این است که اکنون یک قرن تاریخ علم‌آموزی و دین‌پژوهی و تحصیل و تحقیق در این زمینه را پشت سر گذاشته‌ایم و لازم است که عده‌ای از نویسندگان همت کنند تاریخ این یک قرن و مخصوصاً زندگینامه شخصیت‌ها و تحولات مربوط را تدوین و تبیین کنند. اولین کسی که در این رابطه هم ابتکار کرد شخص آیت‌الله محقق خراسانی بود که پنجاه سال پیش با تألیف المؤلفون الافغانیون بیش از بیست تن از نویسندگان و علمای کشور را معرفی کرد و این کتاب را از طریق سفیر افغانستان در بغداد خلیل‌الله خلیلی به زمامدار وقت افغانستان ظاهر شاه اهدا کرد. امیدوارم جمعی از فرهیختگان که دانشنامهٔ هزاره را تحت کار دارند شخصیت‌های این یک قرن مخصوصاً تحصیل‌کردگان نجف را به خوبی معرفی کنند.

محور سوم- محقق خراسانی

این مرد بزرگ که امروز بیستمین سال وفات ایشان را گرامی می‌داریم، از نگاه خانوادگی از دایزنگی هزاره‌جات و از منطقه جنگلک کرمان ولسوالی لعل و سرجنگل است که پدرش در سال ۱۳۰۵ به ایران پناه برد و محقق در سال ۱۳۱۵ ش در منطقهٔ گیامی[1] خراسان رضوی به دنیا آمد و در ده سالگی به سرزمین نجف مهاجر شده است. ایشان از همان نسل دوم است؛ نسل اجتهاد و فقاهت و نسل باشهامت سخت‌کوش حوزهٔ کهن نجف که در آخر کتاب المؤلفون الافغانیون خود را چنین معرفی می‌کند: «محمدعیسی القاسمی الافغانی المدعو لدی الاحباب بالمحقق الخراسانی». شرح حال ایشان را در یادنامه‌ای که بدین مناسبت نشر شده و امروز در این سیمینار برای شما توزیع شده مطالعه می‌کنید. من خاطرات اندک خود را در مورد ایشان در مقدمهٔ کوتاه این کتاب نوشته‌ام و در این فرصت اندک، تنها به چند نکته مختصر اشاره می‌کنم:

۱. ایشان از نگاه علمی نابغه بود. ایشان در سن بیست سالگی خود در سال ۱۳۳۵ سطوح عالیه حوزه را به پایان رسانده و در سی سالگی بهترین کتاب‌های علمی در منطق و فلسفه را تألیف کرده و در جوانی به مرحلهٔ اجتهاد گام گذاشته است. در حوزهٔ علمیهٔ نجف اشرف در عرصه‌های مختلف منطق، فلسفه، اصول، فقه، اخلاق، ادبیات عرب و در قالب تبلیغ، تحقیق، تألیف و تدریس زبانزد عام و خاص بود و از علمای افغانستانی و هزاره اولین کسی است که در نجف و بعد در مشهد، درس خارج فقه و اصول داشته است.

۲. ایشان در فعالیت‌های سیاسی چنانکه خودش گفته است: بیست سال را در کنار امام خمینی مبارزه کرده و ده سال را با مبارزان عراقی همکاری کرده و بیست سال اخیر عمر خود از ۱۳۵۸ الی ۱۳۷۸ را هم در کنار

۱. . گیامی، روستایی است در بخش رضویه و جنوب شرقی شهر مشهد، استان خراسان رضوی که در دهستان آبروان قرار دارد.

مردم خود بوده و به‌طور تمام وقت در راه ترقی و پیشرفت وطن مادری و آبایی خود طپیده و تلاش کرده است.

۳. احیای هویت ملی و قومی چیزی بود که محقق حداقل پنجاه سال از عمرش را برای آن صرف کرد از نجف گرفته تا سوریه تا ایران و پاکستان. او از ایل محرومی برخاسته بود و خود یل بزرگی شد برای کشورش. قلب او برای افغانستان می‌طپید و دل او خونین و پردرد بود از جور و جفای زمانه بر خودش و بر مردمش. در سخنرانی‌های خود از شهید مزاری همواره به عنوان «سردار رشید ما مزاری» تعبیر می‌کرد و از مرجعیت آیت‌الله کابلی با شور و شوق استقبال کرد و برای تبلیغ و تثبیت آن سراز پا نمی‌شناخت.

۴. سخن آخر این‌که آثار علمی مطبوع محقق خراسانی نایاب است و آثار خطی زیادی از ایشان هم هنوز منتظر چاپ. من به سهم خود آمادگی دارم که از طریق بنیاد اندیشه این آثار را تجدید چاپ کنم و یا حداقل دیجیتلی بسازیم تا همه استفاده کنند. از همهٔ دوستانی که این آثار را در اختیار دارند و از همه اعضای خانوادهٔ ایشان می‌خواهیم که با ما در این رابطه همکاری کنند.

خوشبختانه همین شب گذشته اتفاق جالبی رخ داد که یکی از فرزندان ایشان را در کابل یافتیم. از ایشان نه فرزند دختر و پسر باقی مانده که یکی از آنان محمدعلی محقق است که از ایران رد مرز شده و اکنون پنج سال است که در وطن آبایی خود به سر می‌برد. همچنین امشب همکارانم با یکی از نواده‌های محقق خراسانی خانم احمدی مکالمهٔ تلفنی داشتند که از برگزاری این سیمینار خیلی اظهار خوشحالی و سپاسگزاری کرده و گفته که کاش در کابل می‌بودم و اشتراک می‌کردم.

از آقای برهانی شهرستانی هم صمیمانه تشکر می‌کنم که با تلاش و زحمت زیاد مطالب این یادنامه را تهیه کرده‌اند. از همهٔ دوستانی که در برگزاری این سیمینار سهم گرفتند و از همهٔ شما علما و مهمانان عالی‌قدر و از همهٔ سخنرانانی که در این سیمینار دربارهٔ محقق خراسانی سخن می‌گویند سپاسگزارم. تشکر از توجه شما، السلام علیکم و رحمت الله و برکاته. ▣

بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۴



متن سخنرانی آیت‌الله‌العظمی واعظ‌زاده بهسودی در

سیمینار گرامیداشت از آیت‌الله محقق خراسانی

(کابل، هتل انترکانتیننتال، ۳ دلو ۱۳۹۸)

بسم الله الرحمن الرحیم. ابتدا بیستمین سالیاد ارتحال ملکوتی آن فقیه خطیب، مورخ، فیلسوف و عارف سوخته‌دل را گرامی می‌دارم. ثانیاً وظیفه می‌دانم از دفتر معاونت دوم ریاست جمهوری و شخص استاد دانش و بنیاد محترم اندیشه و همهٔ همکارانشان راجع به برگزاری این نشست علمی تشکر کنم. کار بسیار نیک و بزرگی انجام یافت. خداوند به عمر ایشان برکت بیفزاید و توفیقاتشان را زیاد نماید.

بنده در رابطه به مرحوم محقق خراسانی چیزهای را می‌دانم که مربوط می‌شود به دورهٔ قم؛ چون بنده از سال ۱۳۷۲ که مرجعیت آیت‌الله محقق کابلی شروع شد به کار و فعالیت، ایشان در رأس قضیه بود، با ایشان آشنایی حاصل کردم. بعد تا زمانی که ایشان در قم و مشهد تشریف داشتند، بنده ایشان را هر از چند گاهی زیارت می‌کردم و بعد با آثار علمی‌شان آشنایی حاصل کردم. بعد تلاش کردم آثار علمی ایشان را جمع‌آوری کنم و در کتابخانهٔ مدرسه بایگانی شود و در فرصتی که پیش می‌آید تجدید چاپ شود که بحمدالله تعدادی از این کتاب‌ها را تهیه کردم، حالا جناب استاد دانش نوید بسیار زیبایی داد که بنیاد اندیشه آثار ایشان را که میراث

گران‌سنگی مردم ما است تجدید چاپ می‌کند. کار بسیار شایسته و بجا است و از همهٔ محققین می‌خواهم که در این امر ایشان را یاری رسانند.

بنده از روزی که با ایشان آشنا شدم، جداً تحت تأثیرش قرار گرفتم و تا به امروز که به این سن و سال رسیده‌ام، تحت تأثیر هیچ یکی از مراجع قرار نگرفته‌ام؛ اما تحت تأثیر ایشان در لحظهٔ ملاقات قرار گرفتم و بعد مثل سایه ایشان را تعقیب می‌کردم. حتی در جلسات خصوصی با ایشان می‌نشستم و دیدگاه‌های ایشان را می‌پرسیدم و آگاهی پیدا می‌کردم. آیت‌الله شیخ عیسی محقق قاسمی معروف به محقق خراسانی به فرمایش جناب استاد اخلاقی تنها فقیه اصولی نبود. او هم فیلسوف بود هم مورخ بود، هم خطیب بود و هم انسان سیاست‌مدار و مدیر خبیر بصیر. دردی که ایشان داشت از تعهد و آگاهی ایشان نشئت کرده بود که جناب استاد احمدی اشارت زیبایی داشت. ایشان در همهٔ عرصه‌ها نابغه بود. در عرصهٔ خطابه و سخن او یک خطیب عادی نبود. من یک نقل می‌کنم از آیت‌الله خمینی که ایشان اهل مبالغه نبود. آیت‌الله خمینی بر علاوه این‌که پای سخنان آیت‌الله خراسانی در نجف می‌نشستند که حاجی آقای اخلاقی اشاره فرمود و همچنان «آیت‌الله خویی، رحمت‌الله،» و آقای شهید صدر این‌ها از اعلام بودند که تا آخر پای سخنان هر کس نمی‌نشستند، ولی هرجا که آیت‌الله خراسانی منبر می‌رفت، این مراجع بزرگ پای سخنان ایشان تا آخر می‌نشستند.

مرحوم امام یک تعبیر دارد که گفته است: خطیب مثل ایشان در عرب و عجم ندیده‌ام. این خیلی مسئله است که خطیبی مثل ایشان در عرب نباشد و در عجم هم نباشد؛ امام اهل مبالغه نبود. انصافاً زمانی که بنده با صحبت او آشنا شدم از همان لحظه تحت تأثیر کلام، لهجه، متد و روش ایشان قرار گرفتم و سخت سرم تأثیر کرد؛ بنابراین، آیت‌الله خراسانی به تعبیر استاد اخلاقی از پایه‌گذاران و اساس گذاران مرجعیت در افغانستان بود. واقعاً اگر تأکیدات و تشویقات ایشان نبود، آیت‌الله محقق کابلی پا به عرصهٔ اجتهاد نمی‌گذاشت و مهم هم این بود که ایشان در عین حال که فقیه بود، مسائل مهم سیاسی و نبض حرکت اجتماعی را در دست داشت و از حزب وحدت اسلامی افغانستان به رهبری و دبیرکلی استاد مزاری شهید حمایت باورمندانه می‌کرد.

حمایت ایشان از شهید مزاری حمایت تعارفی نبود. بنده بار بار که با ایشان می‌نشستم در رابطه به شهید مزاری تعبیرات عجیب و غریب داشت. گاهی با من می‌گفت: آقای بهسودی من فدای این چشم‌آبی بگردم. منظور از چشم‌آبی شهید مزاری بود. بعد می‌گفت آقای بهسودی هزاره‌ها نُه تیر در چنته داشت، هشت‌تایش رها شد و به هدف نخورد، انشاء الله تیر نهم به هدف اصابت خواهد کرد؛ لذا تیر نهم آقای مزاری است. اطرافش را بگیرید، تبلیغش کنید و حمایتش کنید و همین‌گونه در منبر و جلسات عمومی جناب استاد اخلاقی اشاره فرمود با مشت گره کرده فریاد می‌کشید با آن تعبیراتی رسای که داشت با آن احساسات داغ و گرم که داشت با اتقان بیان که داشت، از آقای شهید مزاری تعبیراتی می‌کرد که در شأن او بود و خود را سربازی در قبال او می‌دانست. این احساس برای خیلی‌ها نبود و حتی در برابر کشور متبوعش هم گفته بود: من در بند این شناسنامه نیستم این ورق‌پاره را بگیرید. من کار خودم را می‌کنم. باید مرجعیت در افغانستان بومی شود و باید رهبری سیاسی در افغانستان تأیید شود و همین کار را هم کردند.

هرچند بی‌مهری در برابرش زیاد صورت گرفت؛ اما او چون راهش را انتخاب کرده بود و مسیرش را مشخص کرده و همهٔ تبعات را با جان و دل پذیرفته بود؛ بنابراین، آیت‌الله خراسانی حقش این است که هرسال یادبودی از او گرفته شود که ما کوتاهی کردیم و به تقصیر و قصور خود اعتراف داریم. خدا تأیید کند استاد دانش را که این پایه سنگ را گذاشت و اگر بعد از این ما ده بار هم از ایشان تجلیل کنیم، ابتکار، آغاز و بنیان این کار به نام ایشان ثبت شده است. همین‌گونه باید سال‌های سال از ایشان یاد کنیم، به خصوص جامعة الاسلام هرسال باید از ایشان تجلیل کند به خاطر که آیت‌الله محقق کابلی اگر آیت‌الله خراسانی نمی‌بود، جا نمی‌افتاد. شرایط اثر داشت. اگر حمایت کابل، حزب، مردم و

بنیاد اندیشه

شهید مزاری نبود، مرجعیت ایشان حتی در مخیلهٔ خود جناب ایشان نبود. صحبتی که جناب استاد آقای اخلاقی فرمود دقیق است.

بنده در رابطه با بحث‌هایی که می‌کرد اگر بخواهیم مقایسه بکنیم با خیلی از بزرگان جهان اسلام قابل مقایسه است. آثار ایشان را که در کلیپ هم دیدیم بنده یک یادداشت را هم نزد خود آوردم، این آثار را فهرست می‌کنم و بعد مقایسه می‌کنیم با خیلی از مسائل. ایشان در بحث منظومه، حکمت، فلسفه هدایت المنطق را دارد که یک جلدش طبع شده و دو جلدش مخطُط است که می‌شود سه جلد. واقعاً شرحی که ایشان در اینجا نوشته است، آدم می‌تواند با خود ملا هادی سبزواری مقایسه کند؛ یعنی اگر این کتاب شرح منظومه نبود و اگر جدا و مستقل نوشته می‌شد، می‌توانست جای منظومه را بگیرد. بعد کتاب هدایت الحکمه ایشان که شرح حکمت منظومه است، از همین قاعده برخوردار است و اجزای متعدد دارد که هنوز چاپ نشده است. الیتیمه ایشان شرح حاشیهٔ ملا عبدالله است که در منطق ارسطو تحریر شده و دو جلد است و خوشبختانه هر دو جلد چاپ شده است. الاذا ألقاسمی‌اش شرح بیع مکاسب است که ایشان واقعاً فقیهانه اینجا بحث کرده و آدم از خواندن عبارات ایشان جداً حظ می‌کند در دو جلد است و هر دو مخطُط است هنوز چاپ نشده است. عبده الوسایل ایشان در شرح قطع رسایل آمده است.

واقعاً بحث قطع را که شیخ ابداع فرمود ایشان تکمیلش کرد. واقعاً بحث قطع تجری انقیاد از زبان آیت‌الله خراسانی بسیار زیبنده است و خدا کند ان‌شاءالله همهٔ این کتاب‌ها در اختیار رفقای محقق خراسانی قرار بگیرد. سلمه السعود ایشان در اخلاق سه جلد است. واقعاً با اخلاق نعراقیعا قابل مقایسه است با اخلاق ناصری قابل مقایسه است و با اخلاق بقیه قابل مقایسه است و اگر برتری نداشته باشد، با آن‌ها جداً می‌تواند مقایسه شود. الکفاح الاسلامی فی مشکله الفقر کتابی است که در حوزه‌های علمیه علما هنوز به این مشکل نپرداخته بود که فقر را حل بکنند، بلکه یک سری تلقیات و برداشت‌های دگم صوفیانه‌ای وجود داشت که مثلاً فقر را با زهد مساوی می‌دانستند و فخر خود تلقی می‌کردند؛ اما ایشان به رغم این‌گونه برداشت‌ها می‌آید در رابطه با مشکل فقر کتاب می‌نویسد و تعبیرات بسیار زیبا دارد که ما تا فقر را برطرف نکنیم به جای نمی‌رسیم. بعد الکفاح الاسلامی فی مشکله المرض در رابطه با بیماری که دیگر فقها در رابطه به طبابت و بیماری نپرداخته است، ایشان در این رابطه پرداخته است و کتاب نوشته است که ما باید کسالت و فشالت را و امثال این‌ها را برداریم و در باب کسالت یک باب مستقل باز کرده که از کجا ایجاد می‌شود.

این نشان می‌دهد که ایشان واقعاً متبحر بوده است و بنا داشته است که سلامت جسمی در کنار سلامت ایمانی و روانی در جامعه حاکم شود و در این باب کتاب می‌نویسد. الکفاه الاسلامی فی مشکله الجهل که حرکت‌های ناشیانه و برخی حرکت‌های متعمدانه عقب‌گرا را ناشی از جهل، بی‌باوری و بی‌دانشی می‌دانستند. در این رابطه خیلی کم انسان‌ها کتاب نوشته باشند. همین‌گونه می‌بینیم که در رابطه مولی‌الموحدین امیرالمؤمنین کتاب می‌نویسد به نام خصال نامتناهی ولی در صفات مرد نامتناهی.

هرچند بی‌مهری در برابرش زیاد صورت گرفت؛ اما او چون راهش را انتخاب کرده بود و مسیرش را مشخص کرده و همهٔ تبعات را با جان و دل پذیرفته بود؛ بنابراین، آیت‌الله خراسانی حقش این است که هر سال یادبودی از او گرفته شود که ما کوتاهی کردیم و به تقصیر و قصور خود اعتراف داریم.

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

از عنوانش هم معلوم است که عنوان بسیار بدیع و بکر است. همین‌گونه در رابطه به تاریخ «المؤلفون الافغانیون المعاصرون» را می‌نویسد و تقدیم می‌کند به ظاهر شاه که مفاخر هزاره‌جات را به او بفهماند که ظاهر شاه شما چنین مفاخری را در افغانستان دارید. به همان هدف این کتاب به اعلی حضرت ظاهر شاه اثر کرد، در حالی که دیگران به این مسئله نمی‌اندیشید. بعد کتاب الهزاره فی التاریخ که واقعاً در آن زمان تعبیر می‌شد به بربری‌ها در نجف. وضعیت نامطلوبی حاکم بود. بردند نام هزاره در آنجا هم با شأن انسان عادی نمی‌خورد، چه رسد این‌که یک فقیه بیاید از هزاره سخن بگوید. در حالی که پنجاه سال از آن زمان می‌گذرد، اگر یک فقیه بیاید از هزاره نام ببرد متهم می‌شود که چرا هزاره می‌گویی. در حالی که ایشان پنجاه سال پیش این بحث را مطرح کرد و تاریخ هزاره‌ها را نوشت. می‌شود گفت که ایشان اولین مورخ هزاره‌ها در عصر حاضر است.

حالا اگر بحث کاتب را کنار بگذاریم در عصر حاضر، یعنی در پنجاه یا شصت سال قبل از این روز ایشان مؤسس و بنیان‌گذار تاریخنگاری در افغانستان است، البته تاریخ ...المنقول قبل از ایشان است؛ ولی ایشان با یک رویکرد جدیدتری نوشته است و این رویکرد خیلی جالب است و خوب است که این عبارت به فارسی ترجمه شود تا ان‌شاءالله از جزء کتب تاریخی ما قرار بگیرد. به همین‌گونه ارغام الجاهدین فی الدحس شبهات الملحدین که در چهار جلد همه‌اش مخطُط است که در رابطه با بحث اعتقادی است. واقعاً این‌ها آثار علمی و ماندگاری‌اند که افتخارش به ما برمی‌گردد و این‌ها میراث مردم ما و میراث فرهنگیان و فرهیختگان و علمای ما است و خوب است خطبای ما سبک و سیاق سخنش هم اتخاذ شود از سبک و سخن آیت‌الله خراسانی. ایشان در سخن و خطابه در جهان اسلام بی‌نظیر بود و خوب است این نوارها را گوش کنید.

بنده در ماه رمضان ایشان را از مشهد مقدس به قم دعوت کرده بودیم؛ چون آغاز مرجعیت آیت‌الله العظمی کابلی بود، لذا نیاز به سخنان بسیار قوی و قدرتمند در حوزهٔ قم بود. جناب استاد اخلاقی، ناصری، عارفی و بقیهٔ رفقایی که در کنار هم کار می‌کردیم گفتیم شایسته است ایشان هم در قم بیاید. ایشان در قم آمد و یک ماه تمام در رابطه به وجوب شکر منعم صحبت کرد. وقتی او را مقایسه می‌کنم، اصلاً فلسفهٔ استاد مصباح یزدی نزد او بیچاره می‌شود. حالا کدام فیلسوف در رابطه با وجوب شکر منعم صحبت کند. آخر ما رفتیم تقاضا کردیم که جناب آقای خراسانی! به خاطری که در اینجا مردم و مهاجرین ما از اطراف جمع می‌شوند، جلسهٔ خالص علمی نیست؛ لذا شما یک مقدار سبک بحث را پایین بیاورید، ما را بیچاره کردی و ما اصلاً نمی‌فهمیم که شما چه می‌گویید. از او تقاضا کردیم تا ساده‌تر بحث کند. ایشان فرمود: خوب است من ساده‌تر بحث می‌کنم. ایشان اگر یک افغانستانی و هزاره نبود، یکی از نوابغ جهان اسلام بود، ولی حالا بدون شک یکی نوابغ جهان اسلام است.

آثار و قلم‌شان را که ببینید نشان می‌دهد که صاحب قلم کی بوده و بیانشان را که ببینید نشان می‌دهد که صاحب بیان چه کسی بوده است و خوب است که

بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۴

حمایت ایشان از شهید مزاری حمایت تعارفی نبود. بنده بار بار که با ایشان می‌نشستم در رابطه به شهید مزاری تعبیرات عجیب و غریب داشت. گاهی با من می‌گفت: آقای بهسودی من فدای این چشم‌آبی بگردم. منظور از چشم‌آبی شهید مزاری بود. بعد می‌گفت آقای بهسودی هزاره‌ها نُه تیر در چنته داشت، هشت‌تایش رها شد و به هدف نخورد، انشاء الله تیر نهم به هدف اصابت خواهد کرد؛ لذا تیر نهم آقای مزاری است.

نوارهایشان موجود است. اگر دفتر آیت‌الله العظمی کابلی واقعاً بیانات ایشان را حفظ کرده باشد که باید حفظ کند، سخنانی که ایشان در بندرعباس، اصفهان، قم، ملایر، مشهد و جاهای مختلف کرده باید بایگانی شده باشد. هر جا که ایشان می‌رفت، بعد آیت‌الله العظمی کابلی می‌گفت: هر جا که خراسانی رفته دنبالش باید واعظ‌زاده بهسودی برود و کسی دیگر نمی‌شود برود؛ لذا هر جا ایشان رفته بود دنبالش من میرفتم. بحمدالله مرجعیت را جا انداختیم و راه انداختیم. جناب استاد اخلاقی فرمایش کرد که اول ما نُه تا رساله را کپی کرده بودیم و با نه تا رسالهٔ کاپی تمام شهرستانها را زیر پا گذاشتیم و با نُه رساله مردم خود را منسجم کردیم.

جلسه رو به پایان است. ما از این نخبه‌ها زیاد داشتیم؛ اما «دانش» نداشتیم تا این نخبه‌ها را به ظهور و بروز برساند و به جامعه معرفی کند. ایشان ان‌شاءالله آغازگر باشد و ما هم در ادامهٔ راه ایشان نخبگان تاریخی و فرهنگیان خود را اعم از فقها، اصولی، مورخ و دردمندان و متعهدان جامعهٔ خود را تجلیل می‌کنیم و چقدر خوب است که شما از این زمینه استفادهٔ بهینه کنید. بنیاد اندیشه واقعاً بسترخوبی فراهم کرده است. اهل قلم در این بسترقلم بزنند، بنویسند و تحقیق کنند و بنیاد اندیشه چاپ می‌کند.

این بستر خیلی به‌آسانی گیر ما و شما نیامده است. امیدوارم این بسترهمیشه فراهم بماند و ایشان پنج سال دیگر هم با قدرت و قوت که دارد در بنیاد اندیشه مصدر خدمات محققین و فرهیختگان باشد. خوب است که ما علاوه به قدرت علمی ایشان از قدرت دولتی‌اش هم استفاده کنیم و این شرایط همیشه برای ما میسر نیست. پروردگارا روح آن بزرگ‌مرد شیخ عیسی قاسمی قنبری معروف به محقق خراسانی را از همهٔ ما شاد و خرم بفرما. پروردگارا کسی که بانی این مجلس شده است و آن آقای که یادنامه را ترتیب داده است، این‌ها را اجر جزیل عنایت بفرما. ما را پاسدار خدمت‌گزاران به دین و سیاست ما قرار بده. روح شهید مزاری را از همهٔ ما خرسند گردان. بر محمد و آل محمد صلوات. ▣

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴



متن سخنرانی داکترمحمدامین احمدی رئیس دانشگاه ابن‌سینا در

سیمینار گرامیداشت از آیت‌الله محقق خراسانی

(کابل، هتل انترکانتیننتال، ۳ دلو ۱۳۹۸)

بسم الله الرحمن الرحیم. در آغاز خدمت همهٔ حضار محترم و گرامی عرض احترام و ادب دارم. با کسب اجازه از محضر بزرگان: جلالتمآب محترم معاون دوم رئیس جمهور، وکلای معزز در شورای ملی، استادان، فرهنگیان و فرهیختگان. مطالب مهم و ضروری را جناب استاد دانش فرمودند، بنده چند نکته را بسیار به‌اختصار به عرض می‌رسانم:

نکتهٔ اول و اساسی این است که اساس هرگونه سعادت و فضیلت علم است. علم در حقیقت شرط لازم است، نه شرط کافی؛ یعنی بدون علم انسان هیچ کار بزرگی را انجام داده نمی‌تواند. ولی این‌گونه نیست که اگر انسان صاحب علم شد، هر کاری را انجام داده می‌تواند یا کار مؤثری را انجام داده می‌تواند. نه، علم شرط لازم است؛ اما شرط کافی نیست؛ بنابراین، نکتهٔ اساسی علم و فضیلتی است که آیت‌الله خراسانی با تلاش و زحمت خود به دست آورده بود. می‌دانیم که افراد زیادی وارد حوزه‌های علمیه می‌شوند، ولی کمتر کسی است که موفق می‌شود؛ بنابراین، اینکه آیت‌الله محقق خراسانی به مقام اجتهاد می‌رسد، جامع معقول و منقول می‌شود، آثاری زیادی را تألیف می‌کند و عمری

را به تحقیق و تدریس سپری می‌کند، نفس این موفقیت فضیلت و کمال بزرگی است که نصیب ایشان شده است و سرمشق و الگوی برای همهٔ مان است؛ یعنی همهٔ ما در مسیر زندگی خود در واقع به نکتهٔ اساسی که نیازمند هستیم و احتیاج داریم این است که موفق شویم و به موفقیت برسیم.

آیت‌الله محقق خراسانی، از این لحاظ، الگو و سرمشقی بزرگ و چراغی روشن برفراز راه ماست. این نکتهٔ اول است؛ زیرا وی علم داشت و فضیلت علم را کسب کرده بود؛ لذا موفق بود و توانست کارهای بزرگ دیگر را انجام بدهد؛ اما در کنار اینکه علم داشت و فضیلت علم را کسب کرده بود.

نکتهٔ اساسی دوم که ما در وجود آیت‌الله خراسانی به‌وضوح و روشن می‌بینیم این است که ایشان تعهد و درک داشته است. درک و تعهد از علم ناشی می‌شود. اگر انسان علم نداشته باشد، به درک و تعهد هم نمی‌رسد؛ ولی ما عالمانی داریم که علم دارند؛ اما درک و تعهد ندارند. آیت‌الله خراسانی از علم به درک و تعهد عبور می‌کند. اگر ایشان درک و تعهد نمی‌داشت، در راستای سرزمین پدری خود تلاش نمی‌کرد.

نکتهٔ اساسی دوم که ما در وجود آیت‌الله خراسانی به‌وضوح و روشن می‌بینیم این است که ایشان تعهد و درک داشته است. درک و تعهد از علم ناشی می‌شود. اگر انسان علم نداشته باشد، به درک و تعهد هم نمی‌رسد؛ ولی ما عالمانی داریم که علم دارند؛ اما درک و تعهد ندارند. آیت‌الله خراسانی از علم به درک و تعهد عبور می‌کند. اگر ایشان درک و تعهد نمی‌داشت، در راستای سرزمین پدری خود تلاش نمی‌کرد.

این نکته یک مقدار نیاز به توضیح دارد: همان‌طوری که در صحبت‌های استاد دانش هم بود و در زندگی‌نامهٔ ایشان هم آمده است، ایشان اساساً شهروند کشور دیگر بود و تابعیت کشور دیگر را داشت و این حقش بود. چرا؟ چون در کشور دیگر متولد شده بود و در کشور دیگر به دنیا آمده بود؛ لذا به صورت ذاتی و طبیعی باید شهروند آن کشور می‌بود. بر آن اساس شهروندی آن کشور را به صورت قانونی، طبیعی و درست کسب کرده بود؛ چون متولد آن کشور بود و سه نسل فرزندانش در آن کشور دارند زندگی می‌کنند؛ بنابراین، باید به صورت واضح، شفاف و روشن شهروند کشور دیگر باید باشد و حقش هم است؛ زیرا حق قانونی، انسانی و اسلامی‌اش هم همین است. ولی با وجود این، ایشان سرزمین پدری، آبایی و اجدادی‌اش را فراموش نمی‌کند و از همان آغاز تحصیل به فکر افغانستان و سرزمین پدری خودش است. کتاب المؤلفون الافغانیون المعاصرون را بر همین اساس می‌نویسد و این از تعهد و درک پایدار حکایت می‌کند

یکی از ویژگی‌ای که انسان باید داشته باشد، خودآگاهی است. ما انواع از خودآگاهی داریم؛ مثلاً به تعبیر مرحوم دکتر شریعتی: خودآگاهی طبقاتی، خودآگاهی ملی، خودآگاهی قومی و...، این‌ها انواع خودآگاهی‌هایی‌اند است که انسان فعال، تأثیرگذار و مؤثر باید از آن برخوردار باشد. حرکات و فعالیت‌های آیت‌الله خراسانی حکایت از این دارد که از خودآگاهی عمیق قومی، ملی و وطنی برخوردار بود. اگر از این خودآگاهی برخوردار نمی‌بود، در نجف به عنوان طلبهٔ ایرانی شناخته می‌شد و در راستای هویت دوم خود قدم برمی‌داشت. چنانچه ما و شما می‌بینیم که جامعهٔ هزارهٔ افغانستان در ایران البته آن هزاره‌هایی که سال‌های پیش در دوران عبدالرحمان مجبور به مهاجرت شده‌اند به نام خاوری شناخته می‌شود؛ یعنی هویت هزارگی خود را در واقع کتمان کرده‌اند. به تعبیر مرحوم دولت‌آبادی دچار کتمان هویت شده‌اند؛ اما مرحوم محقق خراسانی علی‌رغم این تفکر غالب و مسلط، هویت افغانی خود را حفظ می‌کند. حفظ هویت افغانی و هزارگی حکایت از این دارد که او از

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

خودآگاهی عمیق ملی و وطنی برخوردار است و این خودآگاهی ملی و وطنی ناشی از درک دردی است که او داشته است.

به تعبیر استاد دانش که پیش‌تر فرمود: او از یک ایل محروم برخاسته بود و این‌که از یک ایل محروم برخاسته بوده، این درک را برای او ایجاد می‌کند که باید درک داشته باشد و درک تاریخی عمیق داشته باشد. این درد و درک تاریخی عمیق باعث شد که او از خودآگاهی عمیق برخوردار باشد و تا آخر عمر در آن راستا تلاش کند. در همین راستا است که ما می‌بینیم در اواخر عمر با برکت و شریف خود دو خدمت بزرگ را به جامعه خود، یعنی به جامعهٔ هزارهٔ افغانستان و کشور خود انجام می‌دهد: اول اینکه ایشان عَلَم مرجعیت را در جامعهٔ شیعهٔ افغانستان بلند می‌کند و مرجعیتی که در آن زمان ایشان عَلَمش را بلند کرد، حاکی از تعهد نسبت به خودباوری بود و نسبت به اینکه ما باید اعتماد به نفس داشته باشیم.

امروز من یک جمله را در جایی دیدم، جملهٔ بسیار پرمعنا به نظر آمد. نوشته بود: «مرجعیت نماد تعهد و خودباوری است». اگر ما و شما این عبارت و جمله را در کانتکسش در متن زمانی، مکانی و جغرافیایی آن قرار بدهیم، معنادار می‌شود. حالا نگاه کنید ما به عنوان جامعهٔ شیعه و هزارهٔ افغانستان در حقیقت (ویدیو بریدگی داشت) یکی مرجعیت و دوم به وجود آمدن حزب وحدت اسلامی افغانستان به عنوان یک حزب سرتاسری جامعه هزاره و شیعه افغانستان. ما توانسته‌ایم دستاورد بسیار بزرگ پیدا کنیم و آن این بود که تعریف روشن از منافع خود به دست آوردیم و مالک این منافع شدیم.

ما جامعهٔ شیعهٔ هزارهٔ افغانستان اولاً موفق شدیم تا تعریف روشن از منافع خود داشته باشیم. ثانیاً موفق شدیم که مالک این منافع باشیم. تا به امروز این مالکیت و این خط به نفع ما تمام شده است. می‌بینید که ما در منطقهٔ بسیار پر بحران زندگی می‌کنیم. منطقه‌ای که هر لحظه در آن خطر بی‌دولتی، خطر جنگ و برخوردهای منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای و نیابتی وجود دارد. ما چگونه توانسته‌ایم که در این بحران‌ها خود را تا حدودی سالم نگه داریم. این در نتیجهٔ همین درک است، درک اینکه ما منافع روشن از خود داریم و مالک این منافع خود هستیم. این توانسته ما را در این بحران‌ها نجات بدهد.

امروز هم ما بیش از گذشته به این درک روشن احتیاج داریم. وقتی‌که ما درک روشن از منافع جمعی خود داشته باشیم، ممکن است به لحاظ سیاسی دچار چنددستگی شویم و گروه‌های گوناگون سیاسی شکل بگیرد؛ ولی همهٔ این گروه‌ها مجبور است به یک نحو مدافع این منافع مشترک باشد. این مهم است. مرحوم محقق خراسانی در این راستا خدمت بسیار مؤثری انجام داده است. اولین خدمتش این بود که نهاد مرجعیت محلی و افغانستانی را در میان جامعهٔ افغانستان کاشته است و این را بارور ساخته است و امروز این به عنوان یک نهاد غیرقابل برگشت و غیرقابل بازگشت تبدیل شده است. همان‌طوری که باز هم در

وقتی‌که ما درک روشن از منافع جمعی خود داشته باشیم، ممکن است به لحاظ سیاسی دچار چنددستگی شویم و گروه‌های گوناگون سیاسی شکل بگیرد؛ ولی همهٔ این گروه‌ها مجبور است به یک نحو مدافع این منافع مشترک باشد. این مهم است. مرحوم محقق خراسانی در این راستا خدمت بسیار مؤثری انجام داده است. اولین خدمتش این بود که نهاد مرجعیت محلی و افغانستانی را در میان جامعهٔ افغانستان کاشته است و این را بارور ساخته است و امروز این به عنوان یک نهاد غیر قابل برگشت و غیرقابل بازگشت تبدیل شده است.

بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۴

صحبتهای استاد دانش هم بود ما با نسل سوم از علما و دانشمندان خود مواجه هستیم که این‌ها الحمدالله امروز موفق هستند که این عَلَم مرجعیت را زنده نگه دارند. البته هنوز نسل دوم هم است، ولی نسل سوم هم در راه است.

من این را به جناب استاد دانش که خودش هم در جریان است، البته در اینجا به شکل بسیار واضح‌تر عرض می‌کنم، که تعدادی از دوستان ما اکنون شرح قانون احوال شخصیه اهل تشیع افغانستان را نوشته‌اند که بنیاد اندیشه آن را به چاپ می‌سپارند. این کار به همت بنیاد اندیشه روی دست گرفته شده است. من هم به عنوان ناظر این کتاب از این کتاب خیلی استفاده کرده‌ام و می‌خواهم این را بگویم: ما شاهد نسل سوم از مجتهدان هستیم. دوستان و عزیزان ما که این کتاب را شرح کرده‌اند بسیار جوان هستند؛ ولی در حین جوانی کاملاً مسلط به مبانی فقه و اجتهاد می‌باشند. هم مبانی فقه اجتهاد و هم حقوق جدید و مدرن یعنی حقوق جدید و مدرن را در کنار مبانی فقه و اجتهاد گذاشته‌اند که کتاب‌های بسیار گران‌سنگی را تولید کرده‌اند که بی‌اندازه برای ما، هویت ما، مذهب ما و منافع جمعی ما بسیار مؤثر، مفید و راهگشا است. پس ما نسل سوم هم داریم؛ نسلی که می‌توانند ادامه دهندهٔ راه گذشتگان باشد.

همین جا باید عرض کنم که ما ضرورت و نیاز داریم که خانهٔ این علما و دانشمندان را بسازیم. ما در افغانستان نیازمند هستیم که نهادهای علمی و تحقیقاتی خود را تقویت کنیم تا این چهره‌های علمی و مؤثر در افغانستان و در کابل جمع شوند و قدرت علمی بزرگ را در جهت منافع مردم افغانستان تشکیل دهند و بسازند. این از آرمان‌ها و آرزوهای ما است که ان‌شاءالله به همکاری و کمک همدیگر و همکاری استاد دانش این را به نقطهٔ خوب و غیرقابل برگشت برسانیم. به هر روی داشتم دربارهٔ آیت‌الله محقق خراسانی سخن می‌گفتم. پس اولین نقش مهم ایشان در جا انداختن نهاد مرجعیت محلی و وطنی، ملی و افغانستانی بوده است. این بسیار مهم است برای ما و برای سرنوشت ما از اهمیت اساسی برخوردار است.

دومین کاری که ایشان کرد حمایت از حزب وحدت اسلامی افغانستان و از استاد شهید مزاری بوده است. عرض کردم که همهٔ این‌ها در حال انجام شده است که ایشان هیچ نیازی به این کارها از لحاظ شخصی نداشته است، چرا که ایشان شهروند یک کشور دیگر بود. نه‌تنها که نیاز نداشت، بلکه به ضرر و زیان ایشان تمام شده است. حالا شما فرزند ایشان را ببینید که از نسل سومی است که این‌ها اصالتاً، طبیعی، شرعی، عرفی، قانونی و از هر لحاظ ایرانی است و باید تابعیت ایران را داشته باشد؛ ولی وی از سرزمین و وطنش اخراج می‌شود، از وطن شرعی و حقیقی‌اش اخراج می‌شود و رد مرز می‌شود و به وطن آبایی‌اش برگردانده می‌شود.

این هزینه‌هایی‌اند که آیت‌الله محقق خراسانی به خاطر ما و شما و وطنش پرداخت کرده است. هزینه‌های سنگینی‌اند که ایشان پرداخته است. هزینه‌های کمی نیست، هزینه‌های بسیار سنگین به خاطر وطن آبایی و اجدادی‌اش. در پایان ما از جناب استاد دانش ما تشکر می‌کنیم زیرا ایشان واقعاً به فکر بزرگان و اندیشمندان ما و کسانی که به خاطر این سرزمین زحمت کشیده‌اند، است و نام آن‌ها را زنده نگه می‌دارند. ان‌شاءالله که این بزرگان با تلاش‌های بعدی زنده‌تر و پاینده‌تر باشند. من دیگر مزاحم وقت شما نمی‌شوم. السلام علکیم و رحمت الله و برکاته. ▣

بنیاد اندیشه تاسیس ۱۳۹۴



متن سخنرانی حجت‌الاسلام والمسلمین محمدناصر اخلاقی معاون رئیس دفتر آیت‌الله العظمی محقق کابلی در

سیمینار گرامیداشت از آیت‌الله محقق خراسانی

(کابل، هتل انترکانتینتال، ۳ دلو ۱۳۹۸)

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

شادی روح مؤسس و بنیان‌گذار مرجعیت در افغانستان حضرت آیت‌الله محقق خراسانی اجماعاً صلواتی عنایت فرمایید. اعوذ بالله من الشیطان الرجیم. بسم الله الرحمن الرحیم. الحمدالله رب العالمین و العاقبة للمتقین و ال.... وقت بسیار کمی برای من در نظر گرفته شده است. آقای دکتر احمدی فرمود: آیت‌الله محقق خراسانی در راستای مرجعیت افغانستان نقش داشت. من به این باورم آیت‌الله محقق خراسانی مؤسس و بنیان‌گذار مرجعیت در افغانستان است؛ چون به مدت هشت سال با آیت‌الله محقق خراسانی در رابطه با مرجعیت آیت‌الله العظمی محقق کابلی همکار بودم و از روز اول که مسئلهٔ مرجعیت مطرح شد تا زمان ارتحالشان من در خدمت آیت‌الله محقق خراسانی بودم. فقط اشاره گذرا بکنم اینکه استاد دانش از آیت‌الله محقق خراسانی شناخت کامل داشت و در این مجموعه‌ای که من می‌بینم یکی استاد اکبری از علمای نجف اشرف شناخت نسبتاً از آیت‌الله محقق خراسانی دارد.

حضار گرامی و علمای بزرگوار! آیت‌الله خراسانی عالم یک‌بعدی، تنها اصولی، تنها فقیه، تنها فیلسوف و کلامی نبود، بلکه عالم به تمام معنا جامع بود. در رشتهٔ فقه و اصول تخصص داشت که به مرحلهٔ اجتهاد رسید، در رشتهٔ فلسفه و کلام استاد کم‌نظیری در حوزهٔ علمیهٔ قم بود و در خطابه و نویسندگی هم عالم چیره‌دستی در زمان خودش بود. استاد اکبری و استاد دانش در جریان هستند که در ماه مبارک رمضان از اول ماه تا آخر ماه رمضان در مدرسهٔ قوام نجف اشرف، آیت‌الله محقق خراسانی سخنران رسمی حوزهٔ علمیهٔ کهن اسلامی نجف اشرف بود.

من یادم می‌آید، شاید استاد اکبری هم یادش بیاید، البته استاد دانش به میزان استاد اکبری سن و سالی ندارد، من بارها میدیدم که شهید اول از خاندان صدر آیت‌الله سید محمدباقر صدر پای منبر آیت‌الله خراسانی مرتب شرکت می‌کرد. در مسجد جامع هندی امام خمینی پای سخنرانی آیت‌الله محقق خراسانی حضور داشت. آیت‌الله العظمی خویی در جلسات سخنرانی آیت‌الله محقق خراسانی حضور داشت. از کویت مبلغ از آیت‌الله خویی خطیبی که هم به زبان عربی و هم به زبان غیرعربی تخصص داشته باشد خواسته شد. آیت‌الله العظمی خویی با حاجی فخرو حاجی آقای کاظمی و با مسئولین دفترش مشورت می‌کنند آیا ما فعلاً در حوزهٔ علمیهٔ نجف خطیبی که به دو زبان عربی و هم به زبانی فارسی مسلط باشد سراغ دارید؛ زیرا از کویت از ما مبلغ خواسته است. آنان گفتند: بلی، آقای شیخ محقق خراسانی افغانی خطیبی است که هم می‌تواند به زبان عربی سخنرانی کند و هم به زبان فارسی.

لذا آیت‌الله خراسانی یک عالم دین بود و متخصص در رشته‌های مختلف. فقیه تنها نبود، اصولی تنها نبود، کلامی تنها نبود و نویسندهٔ تنها نبود، بلکه عالم جامع‌الشرایط با آشنایی کامل در رشته‌های مختلف اسلامی همراه با تخصص بود. این نکته بود که لازم بود به استحضار برسانم که اولین ویژگی مرحوم خراسانی است. حالا ما علمایی در افغانستان در رشتهٔ فقه و اصول داریم که تخصص دارند، ولی در رشتهٔ فلسفه و کلام و عرفان تخصص ندارد یا بالعکس در رشتهٔ فلسفه و عرفان تخصص دارد، اما در رشتهٔ فقه و اصول ضعیف است. یا بعضی‌ها در همهٔ این رشته‌ها تخصص دارد، ولی از نعمت بیان، قلم و نویسندگی بهره‌ای نبرده است. ولی آیت‌الله خراسانی عالم جامع بود و ایشان را باید لقب داد مؤسس و بنیان‌گذار مرجعیت در افغانستان.

من در سال اول مرجعیت آیت‌الله محقق کابلی اشاره‌ای بکنم؛ چون اکثر حضار در جریان نیست. من اگر صلاح بدانید بخش از پیام مرجع متوفی آیت‌الله العظمی محقق کابلی را به عنوان شاهد عرضم بعضی از فرازها را قرائت می‌کنم. آیت‌الله محقق کابلی رئیس شورای نظارت حزب وحدت اسلامی بود. سال ۱۳۷۱ قم برگشت و از قم ما یک هیئت دوازده‌نفری ایشان را همراهی کردیم. بنده بودم، مرحوم حجت‌الاسلام حاجی شیخ حسین شفاهی که یکی از چهره‌های فرهنگی فعال جامعهٔ ما بود، آیت‌الله صمدی جاغوری، آقای موسوی از منطقهٔ ایمکه و آقای اثناعشری و... ما

من معتقدم مراجعی که بعد از این قدم در افغانستان می‌گذارند و رسالهٔ عملیه می‌نویسند باید ممنون آیت‌الله خراسانی و آیت‌الله محقق کابلی باشند. اگر این دو بزرگوار نبودند، ما امروز آیت‌الله موحدی، آیت‌الله امینی و بقیهٔ آیاتی را که رساله نوشته‌اند نداشتیم. از برکت آیت‌الله محقق کابلی و همت والای آیت‌الله محقق خراسانی فقهای ما و علمای برجستهٔ ما در دهلیز اجتهاد پا گذاشته‌اند و رساله نوشته‌اند و خیلی‌های دیگر در آستانهٔ اجتهادند و حالا برای علمای ما انگیزه خلق شده است.

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

جمع دوازده‌نفری ایشان را همراهی کردیم. مسئلهٔ مرجعیت نه به فکر ما بود نه به فکر خود آیت‌الله محقق کابلی و اصلاً به این وادی نبودیم.

وقتی وارد مشهد مقدس شدیم، آیت‌الله خراسانی و شورای مدرسین حوزه علمیهٔ خراسان به استقبال هیئت آمد. شعارها پلاکاردها برای ما پیام داشت. شورای مدرسین حوزهٔ علمیهٔ خراسان جایی را در نظر گرفته بود در کوه طلاب منزل حاجی برات ترکمنی خدا رحمتش کند. آنجا علما، دانشجویان و مهاجرین دسته دسته می‌آمدند. تقاضا چه بود؟ حضرت آیت‌الله محقق کابلی شما رسالهٔ عملیه بنویسید که ما نیازی به مرجع تقلید داریم. حضرت آیت‌الله محقق کابلی زیر بار نرفت؛ و در رأس آیت‌الله خراسانی، آیت‌الله فاضل ورسی، آیت‌الله ناصری کرمانی، مرحوم استاد فصیحی یکه‌ولنگی، مرحوم استاد خلیلی پنجاب بود که اکثراً نخبگان علمی روحانیت جامعهٔ ما در مشهد مقدس بودند.

یادم است روزی در جلسه‌ای نشسته بودیم، آیت‌الله محقق کابلی به آیت‌الله خراسانی رو کرد و فرمود: شما رسالهٔ عملیه بنویسید شما مجتهد هستید شما از من برتر هستید. آیت‌الله محقق خراسانی یک جمله فرمود: حضرت آیت‌الله کابلی شما سه تا ویژگی دارید؛ اولین ویژگی شما شهرت علمی شما است. دومین ویژگی شما این است که قوم خوب در افغانستان دارید. ویژگی سوم این است که سیما و چهره‌ای داری که زیبندهٔ مرجعیت است. من محقق خراسانی با این قد کوتاه و این محاسن کم آمادگی مرجعیت را ندارم و آن سیما و چهرهٔ مرجعیت را هم ندارم. سیمای ملکوتی شما زیبندهٔ مرجعیت است. باز آیت‌الله کابلی زیر بار نرفت. یک جمع از اعضای شورای مدرسین با ما همراه شد و آیت‌الله خراسانی در رأس و ما از مشهد به تهران رفتیم. باقرآباد رفتیم. در حرم امام خمینی استقبال رسمی به عمل آمد. به قم رفتیم و در آنجا یک جلسه با نخبگان علمی دایر کردیم. در این جلسه ۱۲۰ نفر از نخبگان علمی را دعوت کردیم و تقاضای همه این بود که آیت‌الله محقق کابلی شما رساله بنویسید. او زیر بار نرفت.

آیت‌الله خراسانی ده روز در منزل آیت‌الله کابلی مهمان بود. از آنجا با هم به اصفهان رفتیم. از آنجا به بندرعباس رفتیم. از بندرعباس دوباره به قم برگشتیم. یک شب من آیت‌الله خراسانی را مهمان کردم و گفتم: حضرت آیت‌الله خراسانی ما که طلبه‌ایم و شما مجتهد صاحب‌نظر، اجازه می‌فرمایی که ما در این کاروان همگام باشیم و وقت صرف کنیم؟ آیت‌الله خراسانی فرمود: اخلاقی! من ده روز مهمان آیت‌الله محقق کابلی بودم و سر سفره صبحانه با او نبرد علمی داشتم. با همهٔ مراجع من بحث کردم: با آیت‌الله سید محمد شیرازی، با آیت‌الله مکارم شیرازی، با آیت‌الله منتظری و بعضی آیات دیگر که فقط ایشان روی آیت‌الله منتظری از نظر علمی تکیه داشت. می‌گفت: آیت‌الله محقق کابلی در فقه و اصول پهلوان است و شرایط مرجعیت را دارا است. بدون دغدغه در این کاروان فعال باشید و کار کنید که جامعهٔ ما نیازی به مرجعیت خودی دارد. مراجع با همهٔ قداست و بزرگواری که دارد، ولی باز هم مرجعیت خودی ضروری است. یکی از اهداف آیت‌الله خراسانی بود که- اگر آقای استاد دانش و استاد اکبری یادتان باشد که- در مدرسه کبرای آخوند در نجف اشرف آیت‌الله خراسانی می‌فرمود: من تصمیم دارم در یک دههٔ دیگر پنجاه مجتهد باید تحویل جامعه

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

آیت‌الله محقق خراسانی با بیش از نیم قرن تلاش و جهاد علمی در حوزهٔ تدریس و تبلیغ صدها شاگرد فاضل، صاحب‌نظر و مبلغ توانا در جهان اسلام پرورش داد. فقید راحل نسبت به جامعهٔ تشیع افغانستان و روحانیت معظم آن علاقهٔ فراوان داشت. او اولین شخصیتی در حوزات علمیه بود که طرح مرجعیت تشیع را در افغانستان ارائه داد.

افغانستان بدهم؛ لذا در قم آیت‌الله محقق کابلی استخاره کرد و استخاره راه داد.

بالأخره نوشتن رسالهٔ عملیه شروع شد که در ابتدا من با شیخ حسین شفایی تلاش کردیم و شب‌ها برادر خانمش در یزدان شهر رساله را تایپ می‌کرد و روزها من و شیخ حسین شفایی با آقای شیخ طاهر محمدی از دایمیرداد غلط‌گیری می‌کردیم. در نتیجه پنجاه تا رساله را ما زی... کردیم. حضرت آیت‌الله محقق کابلی دستور داد که شما با آیت‌الله خراسانی سفری در پاکستان داشته باشید. من با آیت‌الله خراسانی در سال ۱۳۷۲ به پاکستان رفتیم و سه ماه در پاکستان ماندیم. ما اول در کویته رفتیم، بعد کراچی، حیدرآباد، سنگرو و در هرجا از مهاجرین مردم عزیز ما حضور داشتند. آیت‌الله خراسانی با سحربیانی که داشت، حقیقتاً خطیب در جهان اسلام بی‌نظیر بود. تمام مهاجرین از این هیئت استقبال کرد و آمادگی داشت که از مرجعیت آیت‌الله کابلی پیروی کنند. اولین رساله‌ای را که چاپ کردیم، من با آقای آیت‌الله خراسانی در کراچی با همکاری مهاجرین قُل‌خویش و برادران ترکمن ما هزار تا رساله را در کراچی چاپ کردیم. چاپ دوم را ما در پیشاور در تیراژ ۵۰۰۰ انجام دادیم تا اینکه مجوز وزارت ارشاد ایران صادر شد که بعد از آن سی‌وهفت چاپ رساله‌شان در قم انجام شده است.

آیت‌الله محقق خراسانی مؤسس و مرجعیت در افغانستان است وگرنه آیت‌الله محقق کابلی و هیچ یک از علمای ما به این باور نبود. قبل از آیت‌الله محقق کابلی شورای مدرسین دو مرتبه مشرف شده بود در سفرهای مرجع اعلای جهان تشیع حضرت آیت‌الله فیاض از نجف آمده بود. دو بار پیشنهاد کرداند، اما ایشان به دلایلی نپذیرفت؛ ولی سرانجام آیت‌الله محقق خراسانی به آیت‌الله محقق کابلی قبولاند و ایشان رسالهٔ عملیه نوشت. حالا الحمدالله می‌بینیم مرجعیت آیت‌الله العظمی محقق کابلی ثمرات و برکات زیادی در عرصه‌های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی داشته است.

من معتقدم مراجعی که بعد از این قدم در افغانستان می‌گذارند و رسالهٔ عملیه می‌نویسند باید ممنون آیت‌الله خراسانی و آیت‌الله محقق کابلی باشند. اگر این دو بزرگوار نبودند، ما امروز آیت‌الله موحدی، آیت‌الله امینی و بقیهٔ آیاتی را که رساله نوشته‌اند نداشتیم. از برکت آیت‌الله محقق کابلی و همت والای آیت‌الله محقق خراسانی فقهای ما و علمای برجستهٔ ما در دهلیز اجتهاد پا گذاشته‌اند و رساله نوشته‌اند و خیلی‌های دیگر در آستانهٔ اجتهادند و حالا برای علمای ما انگیزه خلق شده است. اساتید می‌دانند که قبلاً طلبه‌های که رساله کفایت صد عالی را می‌خواندند دیگر انگیزهٔ تحقیق و پژوهش نبود. حالا اکثر طلبه‌های ما به انگیزهٔ اجتهاد درس می‌خوانند. این بخش اول عرایض بود.

بخش دوم از کلمات آیت‌الله خراسانی است. در سفرهای که من با ایشان داشتم، آقای دکتر احمدی دربارهٔ احیای هویت ملی اشاره داشت. مرحوم آیت‌الله خراسانی بارها به ما و دوستان که با ایشان هم‌سفر بودیم و با ایشان همکار بودیم می‌فرمود که در راستای احیای هویت ملی باید سه کار انجام شود: اول داشتن یک رهبری قوی و نیرومند؛ لذا از رهبری سیاسی استاد مزاری و معاونت استاد اکبری ایشان خالصانه حمایت کرد. آن منظره یادم است حتی در خاتون‌آباد در جلسه‌ای ایشان سخنرانی می‌کرد و مشتش را گره می‌کرد و صدا می‌زد: «مزاری مزاری ما همه سرباز توایم».

مجتهد و فقیه جامع‌الشرایطی که در عرصهٔ سیاسی نسبت به مردمش این اندازه احساس مسئولیت می‌کند و مشت را گره می‌کند و می‌گوید: «مزاری مزاری ما سرباز توایم». دومین کاری که باید انجام شود: داشتن یک مرکزیت فقهی است، یعنی از نظر مرجعیت شما باید مستقل باشید و روی پای خودتان بایستید که در این رابطه آیت‌الله خراسانی هزینه کرد و امروز آقازاده‌شان را اینجا دیدیم. عزیزان! کار به جایی رسید که یکی از مقامات مسئول ایشان را خواسته بود و پرسیده بود که آقای خراسانی شما ایرانی هستی یا افغانی؟ گفته بود: من افغانی‌ام. پدرم از افغانستان اینجا آمده و اینجا به ما تابعیت داده است و این هم شناسنامهٔ من. اگر هم نمی‌خواهید شناسنامهٔ من خدمت شما. بعد مقام مسئول ایشان را برمی‌گرداند.

بنیاد اندیشه

در راستای عزت و اقتدار جامعهٔ تشیع افغانستان و مردم هزارهٔ محروم آیت‌الله خراسانی حتی این خطرات را هم پذیرفت که نمونهٔ عینی‌اش آقازادهٔ ایشان را می‌بینیم که به تعبیر آقای دکتر احمدی ایشان عرفاً، شرعاً و قانوناً تابعیت ایران را دارد و نباید اخراج شود؛ ولی امروز می‌بینیم که به این شکل ایشان را از مرز بیرون رانده است. به استحضار می‌رسانم که آیت‌الله خراسانی چقدر به این یار گران‌سنگش بها می‌داده است. آیت‌الله خراسانی در میان علما و فضلای حوزات علمیهٔ نجف اشرف و خراسان در عرصه‌های مختلف علوم اسلامی اعم از فقه، اصول، فلسفه، کلام، تفسیر، تاریخ، فن خطابه و امور تبلیغ از شخصیت‌های کم‌نظیر بود. این از فرمایشات آیت‌الله محقق کابلی است در یکی از مناسبت‌های سالیاد ارتحال ایشان: آن عالم فقید سعید به خاطر ویژگی‌های منحصربه‌فردش از الطاف و توجهات مراجع عظام تقلید زمانش مانند حضرت آیات عظام امام خمینی، سیدنا استاد خویی، شهید سید محمدباقر صدر و دیگر بزرگان و اراکین حوزهٔ علمیهٔ کهن اسلامی نجف بهره‌مند بود.

آیت‌الله محقق خراسانی با بیش از نیم‌قرن تلاش و جهاد علمی در حوزهٔ تدریس و تبلیغ صدها شاگرد فاضل، صاحب‌نظر و مبلغ توانا در جهان اسلام پرورش داد. فقید راحل نسبت به جامعهٔ تشیع افغانستان و روحانیت معظم آن علاقهٔ فراوان داشت. او اولین شخصیتی در حوزات علمیه بود که طرح مرجعیت تشیع را در افغانستان ارائه داد. این فرمایش مرجع فقید شما نسبت به آیت‌الله خراسانی است: در این مسیر تا پایان عمر پربارش تلاش مضاعف و مستمر انجام داد. حقیر با توجه به جایگاه حوزوی و کرسی تدریس در حوزهٔ علمیهٔ قم و عنایات مراجع عظام تقلید زمان حضرت امام خمینی سیدنا استاد خویی و سایر بزرگان و فقهای حوزهٔ علمیهٔ قم انگیزه و داعی جدی برای مرجعیت نداشتم، ولی اصرار علما و فضلای افغانستان بالأخص شورای مدرسین حوزهٔ علمیه مشهد مقدس و در رأس آن آیت‌الله محقق خراسانی مرا بر آن داشت که مسئولیت خطیر مرجعیت در افغانستان را پذیرا گردم. حالا اگر در عرصه‌های علمی، فقهی و خدماتی توفیقاتی شامل حال حقیر گردد، قطعاً مرحوم آیت‌الله خراسانی در ثواب آن شریک خواهد بود ان‌شاءالله و تعالی. این فرازهای از پیام آیت‌الله محقق کابلی در رابطه به ارتحال مرحوم آیت‌الله محقق خراسانی فقیه و مؤسس و بنیان‌گذار مرجعیت در افغانستان بود. برای شادی روح هردو فقیه مجاهد آیت‌الله العظمی محقق کابلی و آیت‌الله محقق خراسانی صلواتی ختم کنید. ▣

بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۴



گزارش سیمینار گرامیداشت مقام علمی، فرهنگی و سیاسی آیت‌الله محقق خراسانی در کابل

۳ دلو ۱۳۹۸

کابل/ هوتل انترکانتیننتال

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

سیمنار گرامیداشت از مقام علمی، فرهنگی و سیاسی آیت‌الله محقق خراسانی یکی از چهره‌های مطرح علمی کشور، پنجشنبه سوم دلو۱۳۹۸ در هتل اینترکانتیننتال در شهر کابل برگزار شد.

در این برنامهٔ علمی و فرهنگی که به ابتکار دفتر معاونت دوم ریاست جمهوری و بنیاد اندیشه تدارک دیده شده بود و در آن شماری از مقام‌های بلندپایهٔ دولتی، رهبران احزاب سیاسی، علما، روشنفکران، نمایندگان مردم در شورای ملی، استادان دانشگاه‌ها، فعالان فرهنگی و سیاسی، اعضای جامعهٔ مدنی، فعالان رسانه‌ای، دانشجویان، طلاب و مدرسان حوزه‌های علمیه و صدها تن از اقشار مختلف مردم شرکت داشتند.

استاد سرور دانش معاون دوم ریاست جمهوری سخنران نخست این سیمینار بود. وی دربارهٔ ضرورت و هدف برگزاری این سیمینار گفت: «شخصیت و هویت یک گروه اجتماعی و یک ملت محصول مجموعه‌ای از رخدادها، تحولات، نمادها و سمبل‌هایی



است که در مقاطع مختلف زمانی شکل گرفته و حلقات به هم پیوسته یک زنجیر را ایجاد کرده است».

به گفتهٔ معاون رئیس جمهور یکی از نیازهای مبرم برای احیا و تقویت این هویت، بررسی رویدادها و تحولات و روشن ساختن زوایای پنهان یا کتمان شده و احیای آن نمادها است.

به قول استاد دانش، این سیمینار یادکردی است از نسلی از مجتهدان و فقهای بزرگ جامعهٔ ما که هریک نقش ماندگار در تحولات مرتبط به احیای هویت مردم ما داشته‌اند که یکی از آنان آیت‌الله محمدعیسی محقق خراسانی است. معاون رئیس جمهور تأکید کرد که ما در دورهٔ خود نباید نسل ناسپاس باشیم و باید تجربه و خاطرات نسل گذشته را به نسل آیندهٔ خود با امانت‌داری منتقل کنیم.

استاد دانش جایگاه روحانیون در جامعهٔ افغانستان را مؤثر و مفید توصیف کرده افزود: در هزاره‌جات روحانیون یا علما و خوانین، در همهٔ تحولات سیاسی و اجتماعی نیز نقش بسیار برجسته و رهبری کننده داشته‌اند و علما به‌طور خاص با توجه به وجههٔ دینی و علمی‌شان در همهٔ تحولات هزاره‌جات حداقل در یک قرن اخیر نقش اثرگذاری ایفا کرده‌اند.

به قول معاون رئیس جایگاه علما از آن جهت درخور توجه و اهمیت است که دین و دین‌داری جزء فرهنگ مردم افغانستان است. دین در جوامعی مثل افغانستان همیشه در متن تحولات و در متن زندگی مردم حضور داشته و از این جهت است که سمبل‌های دینی مانند خود دین، از یک نوع قداست و احترام خاص هم برخوردار هستند.

استاد دانش درون‌مایهٔ مقاومت و مبارزه مردم هزاره‌جات در زمان حاکمیت امیر عبدالرحمان خان را باور به ارزش‌های دینی دانسته و نقش علما را در مقاومت آن روز مردم علیه نظام استبداد عبدالرحمانی برجسته

بخش چهارم: ویژهٔ همایش گرامیداشت از مقام آیت‌الله محقق خراسانی

توصیف کرد. استاد دانش گفت که میرغلام‌محمد غبار مؤلف کتاب افغانستان در مسیر تاریخ که خود نیز به نحوی اندیشهٔ چپی داشته و تلاش می‌کرد تا نقش علما، روحانیون و خوانین را به عنوان گروه‌های ارتجاعی به صورت منفی برجسته بسازد، ولی به نقل از سراج التواریخ علامه فیض‌محمد کاتب در مورد حوادث آن جنگ می‌گوید: «حکم شد که سادات و کربلاییان و زوار در کابل فرستاده شوند. این‌ها دیگر خود را کشته و مال و عیال خود را تاراج شده پنداشتند، پس تن به مرگ نهادند و تمرد آغاز کردند و البته تا پای مرگ سر بر خط فرمان نخواهند نهاد».

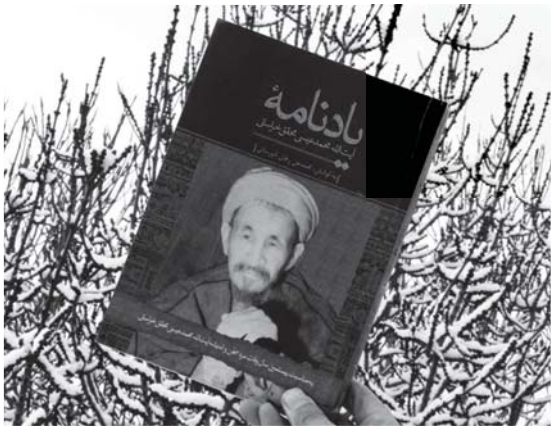
معاون رئیس جمهور گفت: آقای غبار در جای دیگر هم روایت کرده است: «مردم هزاره تلفات زیادی دادند و تلفات روحانیون نسبت به فئودال‌ها بیشتر بود؛ زیرا فئودال‌ها اغلب به دولت تسلیم شدند، در حالی که روحانیون کشته یا فراری گردیدند. از یکه‌ولنگ صد خانوار روحانی به دست دولت افتاده و یک هزار خانوار روحانی موفق به فرار گردید و دو هزار و یک‌صد روحانی در جنگ کشته شدند».

استاد دانش قتل‌عام‌های عبدالرحمانی در هزاره‌جات را آغاز تحولات وسیع اجتماعی- فرهنگی عنوان کرد که سرآغاز مهاجرت مردم هزاره به کشورهای منطقه و سرآغاز تحولات از جمله تحصیل و کسب دانش توسط شماری از علما در دیار هجرت به خصوص حوزهٔ علمیهٔ نجف گردید. وی حوزهٔ علمیهٔ نجف را با سابقه‌ترین مرکز پژوهشی دینی توصیف کرده و آن را قطب اجتهاد و فقاهت در جهان اسلام خواند. استاد دانش گفت: «حوزهٔ علمیهٔ نجف از اولین حوزه‌هایی است که طلاب و علمای افغانستانی از مردم هزاره و سایر شیعیان افغانستان را در دامن خود پرورش داده است».

معاون رئیس جمهور حضور طلاب و علمای جامعهٔ شیعه و هزاره افغانستان را در حوزه‌های علمیهٔ بیرون از کشور به سه نسل طلبه، فقاهت و اجتهاد و علمای امروز طبقه‌بندی کرده و از آیت‌الله سید محمدحسن رئیس یکه‌ولنگی، علامه محمدعلی مدرس افغانی، آیت‌الله سید محمدسرور واعظ بهسودی، آیت‌الله محمداسحاق فیاض، آیت‌الله قربان‌علی محقق کابلی، آیت‌الله موسی عالمی بامیانی و آیت‌الله محمدآصف محسنی از نسل دوم و چهره‌های شاخص علمی در حوزهٔ فقاهت و مرجعیت نام برد.

معاون رئیس جمهور این نسل را نسل پرخروش و افتخارآفرین خواند که به گفتهٔ وی امروزه آثار علمی آنان حتی بعد از شصت سال نیز در همهٔ حوزه‌های علمیهٔ شیعه دست به دست شده و مورد استفادهٔ همهٔ دانش‌پژوهان علوم دینی قرار دارد. وی تأکید کرد که اکنون یک قرن تاریخ علم‌آموزی و دین‌پژوهی و تحصیل و تحقیق در این زمینه را پشت سر گذاشته‌ایم و لازم است که عده‌ای از نویسندگان همت کنند تاریخ این یک قرن و مخصوصاً زندگینامهٔ شخصیت‌ها و تحولات مربوطه را تدوین و تبیین کنند.

استاد دانش در مورد ابعاد شخصیتی آیت‌الله محقق خراسانی و جایگاه علمی و فرهنگی وی در جهان اسلام، علامه محقق خراسانی را نابغه خواند و تلاش‌های علمی و سیاسی وی را درخور توصیف عنوان کرد. وی افزود: «احیای هویت ملی و قومی چیزی بود که محقق حداقل پنجاه سال از عمرش را برای آن صرف کرد از نجف گرفته تا سوریه و تا ایران و پاکستان. او از ایل محرومی برخاسته بود و خود یل بزرگی شد برای کشورش. قلب او برای افغانستان می‌تپید و دل او خونین و پردرد بود از جور و جفای زمانه بر خودش و بر مردمش».



به گفتهٔ معاون رئیس جمهور او در سخنرانی‌های خود از شهید مزاری همواره به عنوان «سردار رشید ما مزاری» تعبیر می‌کرد و از مرجعیت آیت‌الله محقق کابلی با شور و شوق استقبال کرد و برای تبلیغ و تثبیت مرجعیت وی در میان مردم افغانستان سر از پا نمی‌شناخت. معاون رئیس جمهور آثار علمی مطبوع محقق خراسانی را نایاب توصیف کرده گفت که آثار خطی زیادی از ایشان هم هنوز منتظر چاپ است.

استاد دانش در ادامهٔ سخنانش علاوه کرد: «ما به سهم خود آمادگی دارم که از طریق بنیاد اندیشه این آثار را تجدید چاپ کنم یا حداقل دیجیتالی بسازیم تا همه استفاده کنند. از همهٔ دوستانی که این آثار را در اختیار دارند و از همهٔ اعضای خانوادهٔ ایشان می‌خواهیم که با ما در این رابطه همکاری کنند».

همچنین در این سیمینار دکتر محمدامین احمدی رئیس دانشگاه ابن‌سینا نیز سخنرانی کرد. آقای احمدی بزرگداشت از بزرگان علم و فرهنگ را کار شایسته توصیف کرد و گفت که خراسانی، تعهد و درد داشت و علم را با تلاش خود به دست آورد. وی از علم به درد و درک رسید و اگر درد نمی‌داشت به سرزمین پدری خود عشق نمی‌ورزید.

دکتر احمدی گفت: با وجود که محقق خراسانی شهروند یک کشور دیگر و متولد آن کشور بود، ولی سرزمین پدری‌اش را هرگز فراموش نکرد و این تعهد و درک وی را نشان می‌دهد و این حکایت از آن دارد که آیت‌الله محقق خراسانی از یک خودآگاهی عمیق ملی و قومی برخوردار بود.

دکتر احمدی با اشاره به اینکه آیت‌الله خراسانی علم مرجعیت را در جامعهٔ هزاره و شیعهٔ افغانستان بلند کرد و اگر این تلاش ماندگار او را در کانتکست مکانی قرار دهیم بسیار معنی‌دار می‌شود. به گفتهٔ دکتر احمدی آیت‌الله خراسانی علاوه بر آنکه برای بومی‌سازی مرجعیت در افغانستان مجدانه تلاش کرد از حزب وحدت اسلامی افغانستان به رهبر شهید مزاری به عنوان یک جریان سیاسی که در جهت تثبیت هویت مردم هزاره ظهور کرد با قاطعیت حمایت کرد.

در این سیمینار حجت‌الاسلام ناصر اخلاقی رئیس دفتر آیت‌الله محقق کابلی در ولایت بامیان نیز سخنرانی



بخش چهارم: ویژهٔ همایش گرامیداشت از مقام آیت‌الله محقق خراسانی



کرد. آقای اخلاقی آیت‌الله خراسانی را بنیان‌گذار مرجعیت دینی در جامعهٔ هزاره و شیعهٔ افغانستان خواند. وی گفت که آیت‌الله خراسانی یک عالم تک‌بعدی نبود، او تنها به علم اصول، علم فقه و کلام تخصص نداشت، بلکه در همهٔ رشته‌های علوم اسلامی تخصص داشت و با توجه به همین تخصصی که در حوزه‌های علوم اسلامی داشت به مقام مرجعیت رسید.

آقای اخلاقی گفت: خراسانی با تلاش‌ها و تأکید فراوان برای مرجعیت آیت‌الله محقق کابلی سنگ بنای مرجعیت فقهی را در افغانستان گذاشت و خود در این زمینه نهایت تلاش کرد و از این جهت است که من می‌گویم آیت‌الله خراسانی بنیان‌گذار مرجعیت دینی در افغانستان است. به گفتهٔ آقای اخلاقی، نسل بعدی فقها و مجتهدین مردم ما در افغانستان مدیون تلاش‌های ماندگار آیت‌الله خراسانی و آیت‌الله محقق کابلی برای بومی شدن مرجعیت در افغانستان‌اند.

به گفتهٔ آقای اخلاقی، آیت‌الله خراسانی نه‌تنها برای بومی‌سازی مرجعیت در افغانستان تلاش کرد؛ بلکه در مورد تثبیت هویت ملی مردم هزاره نیز گام‌های بلندی برداشت. وی گفت: آیت‌الله خراسانی همواره تأکید داشت که برای تثبیت جایگاه هویت ملی مردم ما سه کار ضرورت است و یکی از آن‌ها رهبری قوی سیاسی است.

به قول آقای اخلاقی، آیت‌الله خراسانی با درک همین ضرورت در حالی که خود یک مرجع بزرگ دینی و فقهی بود؛ اما برای تقویت حزب وحدت اسلامی افغانستان به رهبری شهید مزاری برای تثبیت هویت ملی مردم هزاره در افغانستان همواره در سخنرانی‌هایش مشتش را گره می‌کرد و با صدای بلند شعار می‌داد: «مزاری مزاری ما همه سرباز توایم».

در سیمینار گرامی داشت از بیستمین سالروز وفات محقق خراسانی آیت‌الله واعظ‌زاده بهسودی نیز پیرامون شخصیت وی صحبت کرد. وی گفت که من از نخستین آشنایی با آیت‌الله محقق خراسانی تحت تأثیر او قرار گرفتم و همواره از دیدگاه و بیانات وی استفاده می‌کردم.

آیت‌الله واعظ‌زاده همچنین دربارهٔ محقق خراسانی گفت که او بنیان‌گذار مرجعیت دینی در افغانستان بود و اگر تأکیدات محقق خراسانی نمی‌بود آیت‌الله محقق



کابلی مسئولیت مرجعیت را نمی‌پذیرفت. به گفتهٔ وی، تجلیل از محقق خراسانی ابتکار عالی از سوی استاد دانش است و بعد از این نیز هرکسی این سنت را تعقیب کند ابتکار به نام استاد دانش ثبت شده است.

آیت‌الله واعظ‌زاده بهسودی همچنین گفت: خراسانی حقش است که همه ساله از وی تجلیل شود. سیمینار گرامی داشت از مقام علمی، فرهنگی آیت‌الله خراسانی با دعائیهٔ آیت‌الله واعظ‌زاده بهسودی خاتمه یافت.

آیت‌الله خراسانی اصالتاً از قریهٔ جنگلگ منطقهٔ کرمان از توابع ولسوالی لعل و سرجنگل است. وی پس از هجرت قنبرعلی، پدرش، به اثر ظلم و جور حاکمیت آن روز به بیرون از کشور، در سال ۱۳۵۵ ه. ق / ۱۳۱۵ ه ش در روستای گیامی واقع در جنوب شرق مشهد متولد شد. وی به سن ده سالگی همراه با عموی روحانی‌اش شیخ میرزاعلی کرمانی به نجف اشرف رفته و در عرصهٔ تحصیل علوم دینی مشغول شد و سرانجام به سن بیست‌سالگی سطوح عالیه را به اتمام رساند.

وی پس از بازگشت به کشور ایران از سال ۱۳۵۸ تا ۱۳۷۱ در حوزهٔ علمیهٔ مشهد در مقاطع مختلف علوم دینی تدریس کرد. پس از آن‌که جامعهٔ تشیع و احزاب شیعی در افغانستان تشکل حزب وحدت اسلامی افغانستان را به وجود آوردند، وی قاطعانه از این حزب حمایت کرد. همچنین آیت‌الله خراسانی در راستای مرجعیت آیت محقق کابلی نیز تلاش‌های ارزشمندی را به خرج داد که از این جهت شماری از چهره‌های علمی کشور به نقش وی به عنوان بنیان‌گذار مرجعیت در افغانستان احترام خاص قائل‌اند. از آیت‌الله محقق خراسانی به تعداد شانزده عنوان اثر علمی باقی مانده است که شماری از آن‌ها هنوز به زیور چاپ آراسته نشده است. ◻